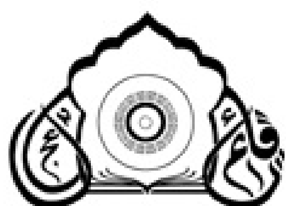


مرکز تحقیقات رایانه‌ای

قائمیه

اصفهان



السلام علیک یا صاحب الزمان



انتشارات دانشگاه تهران

۱۷۷۶/۱

خلاصة التواریخ

جلد دوم

تألیف

قاضی احمد بن شرف الدین الحسین الحسینی القمی

تصحیح

دکتر احسان اشراقی

بسم الله الرحمن الرحیم

خلاصه التواریخ

نویسنده:

احمد بن حسین منشی قمی

ناشر چاپی:

دانشگاه تهران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خلاصه التواریخ جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : منشی قمی، احمد بن حسین، ۹۵۳-۱۰۱۵؟ق.

عنوان و نام پدیدآور : خلاصه التواریخ/ تالیف قاضی احمدبن شرف‌الدین الحسین الحسینی القمی؛ به‌تصحیح احسان اشراقی

مشخصات نشر : تهران: دانشگاه تهران، موسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : ج ۲.

فروست : انتشارات دانشگاه تهران؛ ۱۷۷۱، ۱/۱۷۷۱، ۲/۱۷۷۱.

شابک : ۹۶۴-۰۳-۹۳۷۸-۹۹۵۰۰۰ ریال :(دوره) ؛ ۹۶۴-۰۳-۴۹۲۴-۰(ج. ۱) ؛ ۹۶۴-۰۳-۴۹۲۵-۹(ج.)۲ ؛ ۸۶۰ ریال: (ج.۱)

وضعیت فهرست نویسی : برون‌سپاری.

یادداشت : پشت جلد به‌انگلیسی:Ghazi Ahmade Ghomi. Kholasat o Tavarikh.

یادداشت : چاپ ؟ : ۱۳۵۹.

یادداشت : ج. ۱: چاپ دوم.

یادداشت : نمایه

موضوع : ایران -- تاریخ -- صفویان، ۹۰۷ - ۱۱۴۸ق.

شناسه افزوده : اشراقی، احسان، ۱۳۰۷ -، مصحح

شناسه افزوده : دانشگاه تهران. موسسه انتشارات

رده بندی کنگره : DSR۱۱۷۶/م۸خ۸ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۱

شماره کتابشناسی ملی : م۸۳-۲۵۲۳۳

فهرست مندرجات

خلاصة التواریخ، مقدمه‌ج ۲، ص: ۵

یادآوری همانطور که در مقدمه مجلد اول اشاره گردید، نسخه برلن که در کتاب با علامت اختصاری «لن» نامیده شده، علاوه بر نواقصی که نسبت به متن اصلی دارد، حاوی مطالب اضافی دیگری نیز هست که به علت اختلافات بسیار، آوردن آنها در حاشیه ممکن نبود و ناگزیر به پایان کتاب احاله گردید.

اضافات این نسخه- در بخش پایانی- وقایع تاریخی متن را از سال ۹۹۹ هجری قمری (که مشترک بین چهار نسخه دیگر است) تا سال ۱۰۰۱ پیشتر می‌برد و چون واجد نکات مهمی در تاریخ دوران صفوی است، به یقین مورد استفاده علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۶۱۵

تمهید «۱» سخن در ذکر جلوس شاه جلیل ابو المظفر شاه اسمعیل ثانی بر سرپر سلطنت و جهانبانی

چون قلم تقدیر ملک قدیر سلطنت ایران را به نام «۲» نامی شاه اسمعیل رقم زده بود کوشش برادران کامکار و عمو «۳» زادهای نامدار فایده نداد و وی نوزده «۴» سال و شش ماه تمام به مقتضی حکمت «۵» کریم ذو الجلال و دانای کل حال در قلعه قهقهه بود چنانچه در اواخر شهر شعبان سنه ۹۹۴ او را بـه قلعه «۶» بردند در شبی که شاه جمجاه رحلت نمود، افشار «۷» آقای افشار «۸» به سرعت هر چه تمامتر روز دوشنبه بیست و یکم که هفت روز در راه بود خود را به قلعه رسانیده این خبر می‌دهد. در آن اوان زیاده از هفت نفر از هواخواهان «۹» در نزد آن شهریار حاضر نبودند و بیست و پنج نفر از «۱۰» قراجه داغیان در قلعه بودند. آن حضرت هر یک «۱۱» از ایشان را به مهمی نزد خود طلب کرده یکان یکان را فرمود «۱۲» تا گرفتند و چند نفر از محبان که در بیرون قلعه بودند به درون آورده لوای استیلا برافراخت. خلیفه انصار با لشگر بسیار در آن حوالی مسکن داشت و نقش مخالفت آن حضرت را در لوح خیال می‌نگاشت نوکران خود را یک یک و دو دو به درون قلعه می‌فرستاد تا جمعیت ساخته (یکبار هجوم آورند. شاه اسمعیل ازین مکر اطلاع یافته ایشان را گرفته به جایی محبوس ساخت) «۱۳» خلیفه انصار چون دید که از رفتگان مانند مسافران عرصه عقبی «۱۴» مطلقا خبر نمی‌آید، دیگر کس به قلعه نفرستاد «۱۵». امرای «۱۶» عالی‌تبار [۴۵۹] مثل سیمان خلیفه و «۱۷» فرخزاد بیک کنگرلو و احمد بیک ایشک آقاسی و دیگر غازیان جرار «۱۸» و قورچیان نامدار از هر دیار به خدمت آن حضرت می‌آمدند و به سعادت ملازمت مشرف می‌شدند. انصار خلیفه با خویش و تبار از خوف آن سپاه بسیار خایف و هراسان گشته روز بخت او تیره و سیاه شد و از خوف رسالتی مشتمل بر عجز و انکسار و مشعر به استغفار مصحوب یکی از معتمدان خود به درون قلعه نزد آن حضرت «۱۹» فرستاد. وی رساله او را معروض رای منیر گردانید که انصار خلیفه بنابر جرایمی که تا غایت از او «۲۰» صدور یافته تاب «۲۱» نظر کیمیا اثر ندارد و اگر مرحمت و عاطفت شاهی او را به جان امان دهد از مکارم خسروی بعید «۲۲» نمی‌نماید. آن حضرت پیغام شفقت‌آمیز «۲۳» به وی فرستاد و «۲۴»

---

(۱)- ن: گفتار در جلوس شاه اسمعیل که به توفیق ملک جلیل از قلعه قهقهه بیرون آمده و وقایع که در آن اوان گذشت

(۲)- م: و نامی

(۳)- ن: عمزادهای

(۴)- ب: نوره

(۵)- ن: «حکمت» ندارد

(۶)- ب، م، ن: در قلعه

(۷)- ن: از افشار

(۸)- م، ن: «افشار» ندارد

(۹)- ن: «هواخواهان» ندارد

(۱۰)- ن: از هواخواهان. ب، م: از هواخواهان از

(۱۱)- ب، م:- یکی

(۱۲)- ن: فرمود که

(۱۳)- ب، م، ن: بین دو هلال را ندارد

(۱۴)- ن: گیتی

(۱۵)- ن: فرستاد

(۱۶)- م: و امرا

(۱۷)- ن: «و» ندارد

(۱۸)- م، ن: جرار بود

(۱۹)- ن: «آن حضرت» ندارد

(۲۰)- م: «او» ندارد

(۲۱)- م: باب

(۲۲)- م: نعید

(۲۳)- م: امیر

(۲۴)- مز، ن: «و» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۱۶

خلیفه انصار با تیغ و کفن به درگاه خسرو صف شکن شتافت. نظم: «۱»

به امید لطف شه کامکاران خواه آمد «۲»درون حصار

کفن را به گردن «۳»درآویخته‌سرشک ندامت زرو «۴» ریخته آن حضرت از غایت مرحمت و عنایت خلعت فاخر «۵» به وی «۶» شفقت کرده اعزاز و احترامش نمود.

بیت: «۷»

شه از تاج عزت سرافراختش کرم کرد بسیار بنواختش

ز بالانشینانش «۸»برتر نشاندچه برتر که بر کسی زر نشاند آن حضرت در روز سه‌شنبه بیست و «۹» دوم شهر صفر با عساکر نصرت مآثر از قلعه بیرون آمده در آن حوالی نزول اجلال فرمود. نظم «۱۰»:

آفتابی روی بنمود «۱۱»از سپهر جسم و جان «۱۲»کز فروغ ماه رخسارش منور شد جهان

صبح عیسی دم جهان «۱۳»مرده را دل زنـده ساخت گوئیا روح اللّه آمد بر زمین از آسـمان در آن «۱۴» اثنا حیدر سـلطان با پسران و قورچیـان ترکمـان و جمعی از بهادران به اردوی همایون ملحق شـده «۱۵» به عز بسا طبوسـی سـرافراز گشـتند و هر روز از اطراف و جوانب جمعی کثیر به اردوی شاه عـالمگیر درآمـده «۱۶» در دو روز عـدد آن لشـگر عالمسوز به سـی هزار رسـیده آن حضـرت بر کمیت کوه‌پیکر سوار شده چون آفتاب جهانتاب به حرکت طبیعی به بلاد شرق روی نهاد «۱۷». بیت «۱۸»:

قیامت نمودند پیر و جوان‌که خورشـید شد سوی مشـرق روان بعد از آن اعلام ظفر اعلام به جانب دار السـلطنه قزوین روان شد. شعر «۱۹»:

شتابان شد آن سیل دریا شکوه‌که نزدش یکی بود دریا و کوه

دو صد کوه گرد از ثریا گذشت‌زمین را سر از عرش والا گذشت روز پنجشنبه بیست و چهارم «۲۰» موضع بافت محل نزول معسکر ظفر اثر گردیده از کثرت سپاه، عرصه آن زمین فراخ تنگ‌تر از حلقه میم و ثقبه «۲۱» سوزن نمود. روز جمعه بیست و «۲۲» پنجم در ارشق فرود آمد «۲۳». روز شـنبه بیست و شـشم چتر همـایون فال سایه اقبال بر فرق ساکنان دار الارشاد اردبیل انـداخت و چون آیت رحمت «۲۴» نازل آن خطه «۲۵» طیبه گشت و در منزل سیادت و نقابت دستگاهی

---

(۱)- م: ندارد

(۲)- ن: شد. م: ندارد

(۳)- م: به گردون

(۴)- ن: ازو

(۵)- ب، م، ن: فاخره

(۶)- ب، م، ن: بر وی

(۷)- م: ندارد

(۸)- ب، م: بالانشیناش

(۹)- مز، م، ن: «و» ندارد

(۱۰)- م: ندارد

(۱۱)- ن: رخ نموده

(۱۲)- م: چشم جهان

(۱۳)- ب،- م: جهانی

(۱۴) م: در این. ن: درین

(۱۵)- ن: شدند

(۱۶)- ن: درآمده در درون آمد- در دو روز

(۱۷)- م، ن: نمود

(۱۸)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۹)- ن: بیت. م: ندارد

(۲۰)- ب، ن: ۲۴

(۲۱)- م: سقبه

(۲۲)- مز، ب، ن: «و» ندارد

(۲۳)- م: آمده

(۲۴)- ب، م: رحمت خطبه طیبه

(۲۵)- م: خطبه

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۱۷

امیر ابو الولی انجو که در آن اوان متولی حظیره مقدسه بودند «۱» فرود آمدند و مدت هفت روز در منزل ایشان [۴۶۰] بسر برده «۲» مدار اخراجات خاصه «۳» از پوشش و خورش از سر کار نقابت منقبت «۴» مشار الیه بود چنانچه مبلغهای کلی صرف آنها شده بود. شاه «۵» کامیاب انواع تفقدات و نوازشات نسبت به وی مبذول داشتند «۶» و بعد از چند روز متوجه زیارت حظیره «۷» مقدسه و روضه «۸» متبرکه شد. «۹» نظم: «۱۰»

درآمد به آن روضه جان سرشت‌قیامت ندیده شد اندر بهشت

چو کرد آسمان قدر عالیمقام‌طواف چنان کعبه‌ای را تمام

برون آمد آن ماه ناکاسته‌لب از آستان بوسی آراسته و به ایثار «۱۱» و نذور و صدقات به اصحاب استحقاق و ارباب حاجات اشارت نمود. بیت «۱۲»:

بداد آنقدر نقد و جنس و «۱۳»برات‌که شد فرض بر صدقه خواران «۱۴» زکات در روز جمعه سیم شهر ربیع الاول آن زبده ارباب دول «۱۵» از بلده اردبیل بیرون آمد. شعر «۱۶»:

برآمد ز کوس روار و غریوغریوی کز آن شد سراسیمه دیو

ز بانگ دهل گوش بگرفت ماهز گرد سپه مهر گم کرد «۱۷»راه

ته نعل اسبان کواکب فشان‌زمین داده از چرخ گردان نشان

ز پرچم همه طوقها مشکبارچو مجنون ژولیده‌مو سایه‌دار قریه خانه شیر را از فر نزول موکب ظفر اثر رشگ گلستان ارم ساخت. در آن مقام امیره «۱۸» سیاوش ولد امیره «۱۹» ساسان حاکم گسکر «۲۰» به اردوی گردون شکوه ملحق شد و در آن منزل خبر گرفتاری سلطان مصطفی میرزا و برادران حسین بیک یوزباشی از ملازمان حاجی ویس بیک بیات «۲۱» رسید.

مشار الیه به جلدوی آن خدمت به رتبه «۲۲» امارت سرافراز گردید «۲۳». صباح از آن یورت نهضت کرده از توتون «۲۴» سبز گذشته «۲۵» نزول فرمودند. روز دیگر عساکر «۲۶» ظفر مآثر روانه شده، چمن ساز و قمش مخیم سرادقات عز و جلال گردید. در آن مقام حاکم همدان فولاد خلیفه شاملو به معسکر ظفر اثر پیوسته در سلک امرای عظام منتظم گشت. شاه اسمعیل یکروز در آن مقام توقف نمود در آن

---

(۱)- ن: بود

(۲)- ن: می‌بردند

(۳)- ن: «خاصه» ندارد

(۴)- ن: پناه

(۵)- م، ن: «شاه» ندارد

(۶)- م: داشته‌اند. ن: داشته

(۷)- ب، م، ن: حضرت حطیزه

(۸)- ب، م: روز

(۹)- م: «شد» ندارد

(۱۰)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۱)- ب: به ایثار. م، ن: با ایثار

(۱۲)- ب: شعر. ن: بیت. م: ندارد

(۱۳)- م: «و» ندارد

(۱۴)- م: خاران

(۱۵)- م، ن: دولت

(۱۶)- ب، ن: بیت. م: ندارد

(۱۷)- ب، م: کرده

(۱۸)- م: امیر

(۱۹)- ب، م، ن: امیر

(۲۰)- م: لسکر

(۲۱)- ن: ایل بیات

(۲۲)- ن: مرتبه

(۲۳)- ب، م، ن: گردیده

(۲۴)- ن: لولون

(۲۵)- ب، م، ن: گشته

(۲۶)- م: عسکر

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۱۸

وقت حکم اشرف صادر «۱» شد که مرادخان نبیره منتشا سلطان استاجلو چون نظر بر سلطنت شاهزاده سلطان حیدر داشته «۲»، چشمایش را از کاسه سر بیرون آوردند «۳». بنابراین پیره «۴» محمد خان استاجلو که رفیق او بود او را کور ساخته روانه اردبیل گردانید. در هفتم ماه مذکور شاه مؤید کوچ کرده، در اثنای راه نواب ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا که منصب ایشک آقاسی باشی خاقان علیین آشیان بدو متعلق بود روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر صفر از قزوین احرام بسته ارباب قلم از مستوفیان میرزا شکر اللّه و میرشاه غازی و از ناظران بیوتات میرزا سلمان و نویسنده لشکر و وزیر و مستوفی قورچیان و سایر عمله «۵» بیوتات و شاهوردی بیک یکان استاجلو و اثاث تمامی بیوتات و علمها و نقاره‌خانه که تمامی در رکاب نواب میرزایی بودند به شرف ملازمت سرافراز گشته «۶» نواب میرزایی به تقبیل انامل فیاض شاه جمجاه «۷» مشرف گشته [۴۶۱] از عالم زبان آوری و خوش ذاتی و معرکه آرایی مضامین این ابیات را به سمع عالی نواب شاهی رسانید. نظم: «۸»

که از جان ترابنده و «۹»و چاکرمز خاک درت کرده بخت افسرم

ز تقصیر خدمت سرافکنده‌امدرین «۱۰»جرم تا زنده شرمنده‌ام

به کوی تو از دولت آگاهیمگدایی کویت به از شاهیم

بجای بدی نیکی آور به پیش‌که آخر نکویی کند کار خویش و موکب اعلی پس از قطع بوادی «۱۱» و صحرا در روز سه‌شنبه هفتم در چمن میانه نزول اجلال واقع شد. روز پنجشنبه حوالی «۱۲» سرچم مخیم سرادقات عز و جلال گردید و از آنجا به نیک پی آمده

روز شنبه دهم به زنجانه «۱۳» رود فرود آمده در این روز به واسطه خوبی ساعت جمعی کثیر از امرا مثل حسین سلطان «۱۴» سولاخ تکلو و «۱۵» پیره «۱۶» محمد استاجلو در ملازمت شاهزاده امام قلی میرزا و امرای طالش و «۱۷» صدر و قاضی معسکر و علما و نویسنده‌های دفترخانه «۱۸» همایون و سادات و اکابر و اعیان ممالک محروسه به عزبسا طبوسی مشرف گشتند. «۱۹» روز دیگر در بلده سلطانیه نزول فرموده به تماشای گنبد آمدند اما به زیارت حضرت مولانا «۲۰» تاج الدین حسن کاشی نفرمودند و «۲۱» از آنجا کوچ بر کوچ از راه جکی جکی «۲۲» روز پنجشنبه شانزدهم ماه مذکور به حوالی شهر آمده «۲۳» در آسیا رود اردوی همایون نزول فرمود «۲۴» در روز جمعه هفتدهم، میر سراج الدین شاقمی «۲۵» که وزیر سلطان حیدر میرزا بود چون به سجده مشرف شد «۲۶» او را به حیدر سلطان گذرانیدند «۲۷» و نظر علی

---

(۱)- م: گشت. ن: گشته

(۲)- ب، م، ن: داشت

(۳)- ب، م: آورند

(۴)- ب: پره. ن: ندارد

(۵)- ن: عمله و فعله

(۶)- ب، م، ن: گشتند

(۷)- ن: جهان

(۸)- م: ندارد

(۹)- م: «و» ندارد

(۱۰)- ن: وزین

(۱۱)- م: بودی

(۱۲)- م: جوانی

(۱۳)- ب: سربخانه- رود. م، ن: سربخانه فرود

(۱۴)- ن: سلطان و

(۱۵)- م: ندارد

(۱۶)- ب: پیره

(۱۷)- م: ندارد

(۱۸)- ن: لشگر و دفترخانه

(۱۹)- ن: گردیدند

(۲۰)- م: مولی

(۲۱)- م: «و» ندارد

(۲۲)- ن: «جکی» ندارد

(۲۳)- م: آمدند

(۲۴)- م: «فرمود در» ندارد

(۲۵)- ب، م، ن: شاه قمی

(۲۶)- ب، م: گشت

(۲۷)- ن: سپردند

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۶۱۹

بیک پسر حسین بیک یوزباشی استاجلو را دست بسته آورده بخشیدند و نفس بیک کیسه مال را به قتل آوردند. «۱» امرایی که در شهر به حفظ و حراست شهر مشغول بودند مثل خلفا و «۲» قلی بیک افشار و محمد قلی خلیفه ذو القدر مهردار و شمخال سلطان «۳» و امیر اصلان بیک و «۴» میرزا علی سلطان «۵» قاجار در خدمت شاهزاده‌های نامدار سلطان سلیمان میرزا و سلطان محمود میرزا و سلطان احمد میرزا به شرف پایبوس «۶» شاه عالمیان سرافراز گشتند و آن بلده جنت مانند از نزول موکب همایون غیرت افزای گردون شد و شعرای نامدار در باب جلوس آن حضرت فکرها نموده «۷» از آنجمله بعضی ابیات ثبت افتاد. نظم «۸»:

شکر که از مقدم شاه جهان‌عالم پیر از سر نو شد جوان

داشت ز اول «۹»فلک اندر خیال‌آنکه کند بندگی او به جان

لیک نمی‌شد ز قضا مرتسم‌صورت این حال به لوح بیان

عاقبت الامر نمود آشکارآنچه به دل داشت ز مردم نهان

چونکه به توفیق الهی گرفت‌مسند شاهنشه جنت مکان

آمده تاریخ جلوسش ز غیب«شاه قوی طالع صاحبقران» (و ایضا «۱۰» فی تاریخه. شعر «۱۱»:

گل گلشن شاه جمجاه غازی «۱۲»چو جا کرد بر تخت دولت به عزت

گل فتح و «۱۳»دولت شکفت و «۱۴»رقم شدپی سال شاهی گل فتح و «۱۵» دولت) «۱۶» و افصح الشعراء «۱۷» المتأخرین مولانا محتشم کاشی در این باب سی و دو بیت در سلک نظم آورده که هر «۱۸» مصراعی تاریخ جلوس آن حضرت است. فی التاریخ. «۱۹» [۴۶۲]

شعر «۲۰»:

به که درین گفته معجز بیان‌درج بود نام خدای جهان

شکر که قیوم کریم احدجان ده پوزش طلب جان ستان

پایه ده «۲۱»عقده ز گیتی گشای‌پادشه ملک به حارس رسان

کرد اگر حکم که «۲۲»شاه سلیم‌ماه ملک فطرت جم پاسبان

بار جنان بست ز اقدام این‌دل ز بقا کند وز «۲۳»آثار آن «۲۴»

---

(۱)- م، ن: آوردند و

(۲)- م، ن: «و» ندارد

(۳)- ب: سلطان میرزا و اصلان بیگ. م: سلطان میرزا اصلام بیگ

(۴)- ن: و علی بیک

(۵)- م: سلطان بیگ

(۶)- ب، م، ن: پابوس

(۷)- م: نمودند

(۸)- م: ندارد

(۹)- مز، ب: زوال

(۱۰)- ب، بنده گی

(۱۱)- م: ندارد

(۱۲)- م: «غازی» ندارد

(۱۳)- ب، م: «و» ندارد

(۱۴)- ب. م: «و» ندارد

(۱۵)- ب، م: «و» ندارد

(۱۶)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۷)- م: الشعر

(۱۸)- ن: «هر» ندارد

(۱۹)- ب، م، ن: «فی التاریخ» ندارد

(۲۰)- ب، م: ندارد. ن: نظم

(۲۱)- م: یارده

(۲۲)- ب، م: «که» ندارد

(۲۳)- ب، م: در

(۲۴)- ن: این بیت را ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۲۰ خورد بهم «۱»حد جهانی ولی‌شد بدمی تازه زمین و زمان «۲»

از که ز شاهی که به اقبال اوست‌فتنه ایام ز مردم نهان «۳»

شاهسواری که ز شاهان بودامجد و «۴»اشجع به کمال و «۵»توان

شیر مصافی که به هیجا در آب‌جسته مبارز به بنان سنان «۶»

کوه شکوهی که ز تمکین نهادبزم تعین به اساسی گران «۷»

صاحب عالم که ازو برقرار «۸»مانده «۹» رفاهیت کون و «۱۰» مکان

باد برین طرفه بنا از نشاطتا ابد این بانی صاحب قران

عزلت ده روزه او را بلی‌باد بدل خسروی جاودان

هست محال اینکه ببندد به فکرآدمی این عقد درر عقده‌سان

عقده «۱۱»به این عقد که بست از جمل «۱۲»از ره علم ای ملک «۱۳» نکته‌دان

حال تو انصاف ده‌ای نامورچون کنی آن «۱۴»نقد سلیم امتحان

کان زر تو سکه شاهی که کردسکه درابیات به قلب و لسان

قاعده بود اینکه شود نام شه‌زیور این عقده معجز نشان

شد چو به این بحر دلی «۱۵»آشنامحتشم طالب کامل بیان

جز به تکلف چو بد از «۱۶»چاره دوردولت گنجیدن اسم اندر آن «۱۷»

اسم علی جست «۱۸»دل از بهر این‌کس کند از اسم معما عیان «۱۹»

صاحب این نام شود ز اجتهادعون سران و ملک قیصران «۲۰»

دوش به آفاق ز روی «۲۱»سپهرمژده رسانید بشیری «۲۲» که هان

گرچه شد از وادی طهماسب شاه‌شادی و «۲۳»اصلاح جهان بر کران

و ان شه پرد بد به «۲۴»کرد از صفاجانب فردوس عماری روان

مصلحی آمد که نکوتر نهادقاعده‌های «۲۵»نو این خاکدان

این «۲۶»ملک ملک ستان کبیروین شه «۲۷» کامل نسق کامران

گرچه به لوح دل دانای خودزد رقم از «۲۸»مدت امن و «۲۹»امان

---

(۱)- م: نهم

(۲)- م: و زمان

(۳)- ن: این بیت را ندارد

(۴)- م: «و» ندارد

(۵)- م: «و» ندارد

(۶)- م: نیان سنان ن: بنان و سنان

(۷)- ب، م: به اساس دگران

(۸)- ن: بردبار

(۹)- مز، م: ماند

(۱۰)- م: «و» ندارد

(۱۱)- ن: عقد

(۱۲)- م، ن: خجل

(۱۳)- م: ای فلک. ن: این فلک

(۱۴)- ن: این

(۱۵)- م: دل. ن: دلم

(۱۶)- م، ن: بود از

(۱۷)- م، ن: اندرون

(۱۸)- ب، م: حست

(۱۹)- ن: برون

(۲۰)- ب: قصیران

(۲۱)- م: بروی

(۲۲)- ن: بشیرین

(۲۳)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۲۴)- ب: دیده. م: دیده نکرد. ن: دیده که کرد از صفا

(۲۵)- م، ن: قاعده‌ای

(۲۶)- م: ای

(۲۷)- م: شاه

(۲۸)- ب، م، ن: «از» ندارد

(۲۹)- م: «و» ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۲۱ بیش ز هر پادشهی «۱»کوس بیم‌کوفت در اصلاح مهم جهان

باد «۲»ازو دور به دوران که هست‌پادشه و شیردل و نوجوان «۳»

می‌نگرد دل چو بهر مصرعی‌کامد «۴»یک فکر از این «۵»داستان

هست بـدانسان که به رمز و حساب‌فهم شود سال جلوسـش از آن شاه عالمپناه چنـد روز در آسیا رود توقف کرده درباره اختیار «۶» ساعت «۷» و داخل شدن به دولتخانه مبارکه «۸» و جلوس سلطنت تأمل تمام داشتند و مولانا الیاس «۹» اردبیلی خال غفران پناه جنت مکانی مولانا احمـد اردبیلی «۱۰» کـه در علم «۱۱» نجوم سـرآمد عصـر بود در بیست و هفتم شـهر جمادی الاول سنه مذکوره اختیار کرده بود. شـاه عالمپنـاه تـا آن روز در «۱۲» نزول دولتخـانه مبارک «۱۳» متآمل بودنـد. اول قرار دادنـد که در همان سـرزمین منازل ساخته دیواری به طریق قلعه و خندق ترتیب دهند. آخر «۱۴» خلاف آن «۱۵» رای کرده به باغ سعادت‌آباد که نمونه‌ای «۱۶» است از گلستان ارم «۱۷» و عمـاراتش «۱۸» چون اطباق افلاک سـربلند تشـریف فرمودنـد که در آنجا بسـر برده تا خوب شـدن ساعت اتفاقا «۱۹» مرضی طبع اقدس نیفتاد میوه نارسیده باغ را حکم تالان فرمودند و اثری از آن سوای «۲۰» انگور نماند. قرار به خانه حسین قلی خلفا روملو داد [۴۶۳] که او در آن اوان از مقربـان درگاه عالمیان «۲۱» بوده «۲۲» نواب عالمپناه «۲۳» مقرر فرمودند که دوازده هزار کس نگـاه داشته بعـد از مـن او خلیفـه باشـد و در روز یکشـنبه ۱۹ شـهر مذکوره «۲۴» بـدان منزل رفته بعضـی عمـارات و تغییرات فرمودنـد. چند روزی که از این گذشت امرا و اعیان هر کدام از ترس شاه جهان «۲۵» خایف و هراسان «۲۶» که مبادا خیالات فاسده ایشـان را که قبل از این نموده بودنـد منهیان به عرض اشـرف رساننـد و همگنان در بیم بودنـد. و هم در آن اوان حاجی اویس بیک بیات که شاهزاده سلطان مصطفی میرزا را گرفته بود «۲۷» به درگاه عالمپناه آورد «۲۸» به شرف تقبیل انامل شاه «۲۹» نامدار و برادر بزرگوار مشـرف گشت رقم عفو و اغمـاض بر جرایم اعمـال او کشـیده منظور نظر کیمیا اثر گردیـد و در سـلک و جرگه سایر «۳۰» شاهزادهای نامدار انتظام یافت. و هم در این ایام روز «۳۱» سه‌شنبه ۲۱ «۳۲»

---

(۱)- ب، م، ن: پادشه

(۲)- م: باد از دور. ن: باد هم از دور

(۳)- ب، م، ن: پادشه شیردل نوجوان

(۴)- م: کامده

(۵)- ب، م، ن: درین

(۶)- ب، م: اختیار و

(۷)- ن: ساعت او

(۸)- ب، م، ن: در

(۹)- ن: لیاس

(۱۰)- م: ادبیلی

(۱۱)- ن: علوم

(۱۲)- ب، م، ن: «در» ندارد

(۱۳)- ب، م، ن: مبارکه

(۱۴)- ن: آخر الامر

(۱۵)- ن: «آن» ندارد

(۱۶)- ن: نمونه

(۱۷)- ن: ارم بود

(۱۸)- ن: عماراتش

(۱۹)- ب، م، ن: اتفاق

(۲۰)- مز: سوی

(۲۱)- ب: عالم نیاه

(۲۲)- ب، م، ن: بود و

(۲۳)- ب، م، ن، کامیاب عالم‌پناه

(۲۴)- ب، م، ن: مذکور

(۲۵)- ب، م، ن: جمجاه

(۲۶)- ن: هراسان بودند

(۲۷)- م: بودند

(۲۸)- م: آورد و

(۲۹)- ن: شاهزاده

(۳۰)- ن: «سایر» ندارد

(۳۱)- م: در روز

(۳۲)- ن: بیست و یکم

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۲۲

ربیع الاول شاهقلی بیک برادر حسین بیک اخته عمر را با دده «۱» سلطان مصطفی به قتل آوردند. و هم در این «۲» ایام، ملازمان شاهزاده پریخان خانم را جواب دادند و جمعی از قورچیان و مقربان که مصاحب سلطان سلیمان میرزا بودند از ملازمت اخراج فرمودند «۳» و روز پنجشنبه غره شهر «۴» ربیع الثانی سنه مذکوره، قلی بیک افشار پای بوس منصب قورچی باشی نمود و محمود «۵» بیک افشار از حکومت ساوه عزل شده به حکومت کرمان مامور گشت. و هم درین ایام حکم شد که عیسی خان و سیماوون و آقا جمالی و اسکندر بیک افشار را از «۶» قلعه بیرون آوردند «۷» و در روز سه‌شنبه ۲ شهر مذکور شیخ‌زاده استرآبادی را گرفته «۸» قطع «۹» اعضای او کرده آخر در میدان سوختند «۱۰».

در روز دوشنبه پنجم «۱۱» شاهولی حمامی به قتل رسید و بیست و پنج نفر از قورچیان افشار از ملازمت اخراج شده این بیت را نوشته بدیشان فرستاد. «۱۲» شعر: «۱۳»

قتل این بنده به شمشیر تو تقدیر نبودورنه هیچ از دل بی‌رحم تو تقصیر نبود و هم در این روز بشارت بیک افشار ایشک آقاسی حرم را به هزار تومان گذرانیده «۱۴» و قرباغه را نیز اخراج فرمودند. هم در آن اوان «۱۵» مرتضی قلی سلطان پرناک که میر صاحب قشون و در دار السلطنه اصفهان قشلاقچی «۱۶» بود و «۱۷» ولی سلطان قلخانچی اغلی حاکم شیراز با عساکر خود به درگاه آمده

منظور نظر «۱۸» شهریار فریدون‌فر گردیدند و همچنین اعیان دولت و ارکان حضرت و حکام و داروغگان و سادات و قضات و مشایخ و موالی و صدور و اهالی و کلانتران و سرداران و سرخیلان اعراب و احشام و مستحفظان حصون و قلاع و مقیمان صحاری و جبال و سایر «۱۹» سکنه و عموم «۲۰» متوطنه «۲۱» ممالك به درگاه عالی آمدند «۲۲» و ازدحام مردم به مثابه‌ای شد که در کوچه‌ها راه تردد مشکل بود.

چون سابقا ذکر «۲۳» رفت که امراء از افعال و ارادات «۲۴» خود خایف بودند، اتفاقا شرح آنها را به مسامع عز و جلال رسانیدند خلفایی که آن همه عزت و تقرب داشت او را از منصب خلافت عزل فرموده هر دو چشمش را «۲۵» کندند و او را در روز دوشنبه ۱۲ شهر ربیع الاول سنه مذکوره از دار السلطنه اخراج فرمودند «۲۶» و او را روانه دامغان گردانیدند که در آنجا ساکن باشد و جای او را به نورعلی خلفا ولد بلغار خلیفه روملو در روز جمعه ۹ «۲۷» شهر ربیع الثانی سنه مذکوره شفقت

---

(۱)- م، ن: باده تن. ب: ده دن

(۲)- ب، م، ن: در سال و ایام

(۳)- ب: فرمودند در. ن: کرده در

(۴)- م: «شهر» ندارد

(۵)- ب، م، ن: محمد

(۶)- م: ز قلعه

(۷)- ب: آورند

(۸)- م، ن: گرفته بودند

(۹)- ب: قطع نظر

(۱۰)- ن: سوختند و

(۱۱)- م: «پنجم» ندارد

(۱۲)- م: فرستاده

(۱۳)- م: ندارد

(۱۴)- ن: گیراینده

(۱۵)- م: «اوان» ندارد

(۱۶)- ن: قشلاق می‌نمود

(۱۷)- م: «و» ندارد

(۱۸)- م، ن: نظر کیمیا اثر شهریاری

(۱۹)- ن: «سایر» ندارد

(۲۰)- ب، م: عموم و

(۲۱)- م: مستوطنه

(۲۲)- ب، م: آمده‌اند

(۲۳)- م: مذکور

(۲۴)- م: ارادت

(۲۵)- ن: «را» ندارد

(۲۶)- ن: نمودند

(۲۷)- ن: «۹» ندارد

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۶۲۳

کرده «۱» تاج مرصع و جیقه [۴۶۴] مرصع و کمر مرصع و چهارقب و قبای زربفت بدو عنایت کردند و امیر اصلان بیک افشار که از فدویان «۲» درگاه بود روانه شوشتر گردانیدند «۳» و چون به مسامع عز و جلال رسیده بود که از متولیان «۴» امور شرعیه و اوقاف ممالک محروسه عموما و آذربایجان خصوصا خیانتها صادر شده همگان را معزول فرموده تولیتها «۵» مخصوص بخود ساخته نواب تعیین فرمودند. و «۶» هم در آن اوان انشای «۷» دیوان اعلی را که جمعی در عزای آن بودند به میرزا محمد «۸» که در آن فن عدیل خود نداشت تفویض فرمودند و در ۲۳ «۹» ماه ربیع الثانی سنه مذکوره میرزا شکر اللّه را وزیر ساختند و سیادت پناه امیر شاه غازی را که از سادات حسینی اصفهان «۱۰» بود مستوفی گردانید میرزا هدایت اللّه را ناظر دفترخانه همایون نمودند و «۱۱» میرزا شکر اللّه به تاج ساروق و خلاع فاخره سرافراز شد «۱۲». و هم در این روز سارولاـجین و اللّه قلی بیک اولاد «۱۳» شاهقلی سلطان استاجلو به دست غازیان به قتل آمدند. و هم در این روز (حکم مطاع به نفاذ پیوست که اویماق استاجلو و قاجار و ورساق و بای برد لو کشیک نیایند) «۱۴». هم در این روز اولاد امجاد ایالت پناه حیدر بیک ترخان حاکم قم، ابراهیم بیک به منصب جباچی و ادهم بیک به منصب قیچاچی سرافراز شدند و «۱۵» اسلمش بیک ولد شاهرخ خان ذو القدر که در قلعه اصطخر محبوس بود قیجاچی باشی شد «۱۶» و اکثر امرا در این روز به خلعت شاهانه سرافراز گشتند و حضرت ابو المعصوم میرزا موسیلو قوم نیز کتابدار شد. چون شاه «۱۷» همایون از بودن منزل خلفا دلگیر شده، درین روز به دولتخانه مبارکه آمده «۱۸» چون به درب اعلی که «۱۹» آله قاپی گویند رسیدند، پیاده شده آستانه را بوسه دادند و پیاده به درون رفتند و شروع در تصرف منازل امرای پریخان خانم که در حوالی دولتخانه بود نمودند و تغییر و تبدیلات بسیار فرمودند «۲۰». در روزی«۲۱» از روزها که شاه عالم «۲۲» آرا اکثر منازل شاه جمجاه را فرود آورده تل خاکی شده بود، به نواب سلطان ابراهیم میرزا خطاب فرمودند که (اینها را چون خراب نمودم؟ نواب میرزایی در جواب فرمودند «۲۳») که بلی اگر سلاطین روم و هند و ازبک بر این می‌شدند این کار نمی‌توانستند «۲۴» کرد. و هم در روز بیست و پنجم شهر مذکور نواب سلطان ابراهیم میرزا پابوس منصب دیوان بیکی «۲۵» کرده مهر بر

---

(۱)- م، ن: «کرده» ندارد

(۲)- ن: قدیمان

(۳)- ن: کردند

(۴)- م: متوالیان

(۵)- م، ن: تولیها. ب: تولیتها را

(۶)- م: «و» ندارد

(۷)- م: انشاء و

(۸)- م، ن: محمد

(۹)- م: بیست و سیم

(۱۰)- م: ن اصفهانی

(۱۱)- م: «و» ندارد

(۱۲)- ن: شده

(۱۳)- م، ن: و اولاد

(۱۴)- ب، م، ن: بین الهلالین بعدا آمده

(۱۵)- ب، م، ن: و هم در این روز حکم جهان مطاع به نفاذ پیوست که اویماق استاجلو و قاجار وبای بود

(۱۶)- ن: شده

(۱۷)- ن: نواب

(۱۸)- م، ن: آمده ایشان

(۱۹)- م، ن: «که» ندارد

(۲۰)- م، ن: نمودند

(۲۱)- ب، م: روزی که

(۲۲)- ب، م، ن: عالم پناه

(۲۳)- منز: بین دو قلاب را ندارد. از نسخه ب اضافه گردید. ن: اینها را خراب نمودند نواب میرزایی در جواب فرمودند که

(۲۴)- م: نمی‌توانست

(۲۵)- ب: دیوان یکی

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۲۴

ظهر احکـام زدنـد و مقرر فرمودنـد که در هفته دو روز نواب میرزایی و میرزا شـکر اللّه در ایوان عـدالت که شـاه جمجاه در محاذی درب «۱» دولتخانه مبارکه ساخته بود نشسـته پرسـش مردم نمایند و پروانچه اشـرف نوشته تسلیم کنند. اتفاقا در آن زمان امن و امان چنان بود که «۲» درویشی با خانی و «۳» سلطانی سخن داشتی، دست او را گرفته به دیوان حاضر می‌ساخت و هیچکس را قدرت «۴» رد «۵» و تمرد نبود. و هم در این سال فرخ فال سیادت و نقابت پناه فرشـته خصال شاه «۶» عبد العلی که «۷» از اجله سادات عظام و نقبای «۸» کرام دار الامـان [۴۶۵] کرمان است از سـفر حج و حرمین شـریفین «۹» زادهما اللّه شـرفا و تعظیما و عتبات عالیات سـدره «۱۰» مرتبـات علی راقـدهم «۱۱» الـف الف «۱۲» صـلوات معاودت فرموده «۱۳» بـه عز بسـا طبوسـی مجلس بهشت آیین و مجالسـت محفـل فلـک تزیین «۱۴»شـاهی مستسـعد و مشـرف گشـته به انواع تفقـدات پادشاهـانه و عنایات خسـروانه سـرافراز شدنـد. چه «۱۵» حضـرتش در شـهور سـنه اثنی و ثمانین و تسعمائه که احرام آن حرم بسـته بودند به شاه جمجاه عرضه نوشته فرستادند. خاقان علیین آشیان پروانچه استمالت با خلاع فاخره «۱۶» جهت ایشان فرستاده شرح «۱۷» پروانچه ثبت شد.

«فرمان «۱۸» همایون شـرف نفاد یافت آنکه سـیادت و شریعت پناه نقابت و افادت دستگاه امیر نظام الدین عبد العلی به وفور توجه و التفات بلاغایات شاهانه و اصناف الطاف و مراحم بلا نهایات خسروانه عز اختصاص و شرف امتیاز یافته بداند که عرضه داشتی «۱۹» که در این ولا به درگاه معلی فرسـتاده بود به نظر اشـرف اعلی رسید «۲۰» و از مضـمون آن چنان معلوم شد که افادت و سیادت پناه داعیه نمود «۲۱» که به طواف عتبات عالیات مقدسات مطهرات علی مشـرفها افضل الصـلوات «۲۲» و اکمل التحیات مشـرف گشته از امـاکن شـریفه هودج ارادت و محمل «۲۳» عزیمت به صوب صواب حرمین شـریفین زاد همـا اللّه شـرفا و تعظیمـا روان سـازد. بنـابر شفقت بی‌غـایت شاهی درباره آن سـیادت و شـریعت «۲۴» پناهی «۲۵» حکم جهانمطـاع به حکـام و امرا و مسـتحفظان طرق «۲۶» و مسالک فرمودیم که به سـلامت و عافیت گذرانیـده قـدوم آن نقابت «۲۷» و افـادت پنـاه را به اعزاز و اکرام مقارن دارنـد. انشاء اللّه سبحـانه توفیق ربـانی رفیق طریق آمال و امانی گردد بایـد «۲۸» که عنـایت و عـاطفت نواب همـایون ما را درباره خود به درجه اعلی تصور نموده از روی اطمینان خاطر متوجه گشته بعد اراستسعاد به سعادت این موهبت، در آن امکنه متبرکه «۲۹» و مقامات

(۱)- م، ن: در

(۲)- ب، م: که اگر

(۳)- ب، م: و یا

(۴)- م، ن: قوت

(۵)- ن: «ردو» ندارد

(۶)- م: «شاه» ندارد

(۷)- م، ن: «که» ندارد

(۸)- م: نقابت

(۹)- م: الشریفین

(۱۰)- م: سدر مرتبات

(۱۱)- م: راقدها

(۱۲)- م: «الف» ندارد

(۱۳)- م: فرمود

(۱۴)- م: برین

(۱۵)- م، ن: چو

(۱۶)- مز: فاخر

(۱۷)- م، ن: «شرح» ندارد

(۱۸)- ن: پروانچه فرمان

(۱۹)- م، ن: داشت

(۲۰)- ب، م: رسیده

(۲۱)- ب، ن: نموده

(۲۲)- م: الصلواة

(۲۳)- م، ن: محل

(۲۴)- ن: «شریعت» ندارد

(۲۵)- م: و پناهی

(۲۶)- ب، ن: طریق و مسالک. م: طریق مسالک

(۲۷)- ب، م: نقابت پناه را

(۲۸)- م: و باید

(۲۹)- م: مطبرکه. ن: متبرکه و مطهره

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۲۵

مشرفه به دعای دوام «۱» دولت قاهره که ورد «۲» معهود و ذکر مواظب مشهود آن سیادت «۳» مرتبت «۴» است قیام و اقدام «۵» نماید و چون مناصب رفیعهٔ «۶» المراتب شرعیه «۷» دار العباده یزد و توابع به دستور جد ماجد «۸» مغفور «۹» من حیث الاستقلال «۱۰» و

الانفراد به آن نقابت و «۱۱» شریعت پناه مفوض و مرجوع است و در مدت شروع مساعی جمیله آن افاضت پناه در ترویج شریعت غرا و تنسیق ملت «۱۲» بیضا و سلوک سبیل «۱۳» امانت و دیانت و تقوی بر ضمیر اشرف واضح گشته، مقرر فرمودیم که تا زمان مراجعت او سیادت پناه فضیلت دستگاه «۱۴» امیر رضی الدین عبد الرضا برادر آن «۱۵» شریعت پناه و نقاوه اعاظم السادات امیر محمد مؤمن خلف صدق او که به مسامع عز و جلال رسید که به کمال فضل و صلاح متحلی‌اند، به اتفاق وکلای عدول مجلس آن نقابت دستگاه به دستور «۱۶» متصدی مهمات شرعیه و متکفل «۱۷» امور دینیه بوده از لوازم آن دقیقه‌ای «۱۸» نامرعی نگذارند و غیری مدخل نسازد «۱۹». سیادت و نقابت پناه مرتضی ممالک اسلام غیاثا للسیادهٔ و النقابهٔ و الدین «۲۰» محمد میرمیران وزیر و داروغه دار العباده مذکور در تقویت و تمشیت مهمات مشار الیه و امداد و اسعاد «۲۱» مردم و متعلقان او اهتمام نموده تقصیر و «۲۲» مساهله جایز «۲۳» ندارند [۴۶۶] و سیور غالات او را که مستمر و برقرار است از شایبه تغییر مصون دانسته نوعی نمایند که وجوه آن بلامانعی به سر کار مومی الیه سال به سال عاید و واصل شود و شکر و شکایت وکلای «۲۴» مومی الیه را موثر شناسند».

چون شاه سکندرشان را از قضات ممالک محروسه و متصدیان امور شرعیه و وقفیه «۲۵» سوء خاطری بنابر بی‌ملاحظگی ایشان واقع شده بود و به هر یک از بلاد ممالک محروسه قضات و متصدیان شرعیات فاضل عادل می‌خواستند که مقرر فرمایند، چون فضیلت و راستی و عدالت و پرهیزگاری نقابت منقبت مشار الیه به مثابه‌ای «۲۶» بر عالمیان ظاهر شده بود که هرگز «۲۷» از وکلا و کتاب محکمه علیه ایشان را ملاحظه و مداهنه و طمعی به خاطر نرسیده، لهذا مهمات شرعی آنجا را به دستور بدیشان تفویض کرده مقتضی المرام و دوستکام آن نقابت پناه را روانه دار العباده ساختند.

---

(۱)- م: و دوام

(۲)- ب، م: به وررد. ن: که ورود

(۳)- ن: سیادت ماب

(۴)- م: مرتب

(۵)- ن: «و اقدام» ندارد

(۶)- م، ن: رفیع المراتب

(۷)- ن: شریعه

(۸)- م: «جد» ندارد

(۹)- ن: «مغفور» ندارد

(۱۰)- م: الاستقلا

(۱۱)- مز: «و» ندارد

(۱۲)- م: مثل بیضا

(۱۳)- م: سبیل و

(۱۴)- ن: درگاه

(۱۵)- ب، م: بر در آن ن: برادران

(۱۶)- م: بد ستو

(۱۷)- ب: تکفل

(۱۸)- م: دقیقه آن

(۱۹)- م: نسازد و

(۲۰)- ب، م، ن: والدین میر محمد و وزیر و داروغه

(۲۱)- ن: و اعانت

(۲۲)- م: «و» ندارد

(۲۳)- م: جایزه

(۲۴)- ن: وکلای او را

(۲۵)- ب، م: دقیقه

(۲۶)- ب، م: بر مثابه

(۲۷)- ب، ن، م: هر کرا

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۶۲۶

تمهید «۱» سخن در ذکر جلوس عالی شاه اسمعیل ثانی بر سریر مسند سلطنت و کامرانی

چون سابقا ذکر رفت که منجمان حاذق و اختر شناسان صادق روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر جمادی الاول سنه مذکوره را به جهت جلوس مبارک همایون بر تخت سلطنت روز افزون اختیار فرموده بودند چند روز قبل از آن «۲» به نواب ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا امر فرمودند که یراق آن جشن عظیم از همه چیز ترتیب داده گذرانیدن آن مجلس بزرگ به عهده اهتمام او باشد. چون روز مذکور عالم افروز شد، جمیع شاهزاده‌های کرام که اسامی ایشان ثبت «۳» می‌شود؛ نواب سلطان ابراهیم میرزا، سلطان سلیمان میرزا، سلطان مصطفی میرزا، سلطان محمود میرزا، سلطان احمد میرزا، (امام قلی میرزا، محمد حسین میرزا ولد سلطان حسین میرزا، نظم:) «۴»

نشستند شهزادگان گرد شاهچو عقد ثریا بر اطراف ماه

ستادند چون بندگان کمین‌ندیمان سنجیده بی‌قرین

امیر و وزیر از یسار و یمین‌فرو بسته لب خوش کلامان دین

نبرد آزمایان گردن فرازسرافکنده پیش از طریق نیاز

یلان مرصع کمر سر بسربه خدمت همه دستها «۵»بر کمر و امرای عظام و سایر مقربان و ارکان دولت قاهره و سادات و علما و قضات و اکابر و اعیان ممالک محروسه که در آن اوان در دار السلطنه حاضر بودند فراخور وضع خود زیب و زینت کرده به دولتخانه مبارکه حاضر شدند و قاپوچیان و بساولان و ایشک آقاسیان محل به محل قرار گرفته از ملازمان امرا سوای کفشداری کسی را قدرت و یارای «۶» آن نبود که به درون دولتخانه داخل شود. ملازمان و آقایان امرا در میدان جلوخان در آن روز بپا ایستاده و انتظار آقایان خود می‌کشیدند. «۷» نقاره خانها را در «۸» آن روز بدر دولتخانه آورده بر بامها کردند. منجمان بعد از تحقیق دقایق و غوامص و «۹» حقایق علم نجوم ساعتی اختیار [۴۶۷] نمودند خالی از مناقص و مناحس مفروق و منفصل و به سعادت سعود صعود مقرون و متصل. شعر: «۱۰»

سطرلاب سنجان موزون قیاس‌به اندیشه گشتند ساعت شناس

به وقتی که با خرمی یار بودنظرها به طالع سزاوار بود علمای عظام و مشایخ کرام حاضر گشته دوشک و قالیچه همایون «۱۱» را میرسید «۱۲» علی عرب و میر رحمة اللّه پیشنماز «۱۳» «۱۴» برداشته در ایوان چهل ستون در موضعی که نشیمن شاه جنت مکان بود انداخته آن اعلیحضرت بر آن قرار گرفتند و حفاظ کلام ملک علام به ختم سوره انعام اشتغال نموده بعد

(۱)- ن: ذکر جلوس مبارک همایون که بر ساعت سعد میمون بر تخت سلطنت روز افزون قدم شریف به دولتخانه مبارکه نهاد مقربان عالی مقدار و [امیران] امرایان شوکت آثا، به پابوس اشرف سرافراز گشته و تغییر و تبدیل منصب داده

(۲)- ب، م، ن: ازین

(۳)- م: ثبت نواب می‌شود. ن: ثبت شد

(۴)- ب، م، ن:- بین الهلالین را ندارد

(۵)- ب، م، ن: در

(۶)- ب: باری

(۷)- مز، ب، م: می کشند

(۸)- م: «در» ندارد

(۹)- م: «و» ندارد.

(۱۰)- ن: مقرون

(۱۱)- ب، م: ندارد. ن: بیت

(۱۲)- ب، م، ن: همان را

(۱۳)- ن: می‌رسید

(۱۴)- ن: پیشنماز را

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۶۲۷

از فراغ از آن، شاهزاده‌های نامدار و امرای عالیمقدار و مقربان شوکت آثار یگان یگان به پاببوس «۱» اشرف و تهنیه جلوس سلطنت سرافراز گشته به خلعتهای فاخر سرافراز گشتند «۲» و مسیب «۳» بیک تکلو و پیره محمد بیک استاجلو به علم عالی خانی سرافراز شده بدان ملقب گشتند و منصب دیوان بیکی «۴» را به شاهرخ «۵» خان ذوالقدر که به واسطه مصاحبت و هواخواهی آن پادشاه عالی مدت بیست سال در قلعه اصطخر «۶» محبوس بود شفقت فرمود «۷» و همچنان او را با خان احمد و سایر مردمی که در آن قلعه بودند آنها را بیرون نیاوردند «۸» و مهری که دیوان بیکی «۹» بر نشانها می‌زد برای او ساخته میرزا لطف اللّه شریف شیرازی را «۱۰» که از جانب والده از سادات رفیع الدرجات عضدیه و به سلامت نفس و یمن قدم موصوف است وزیر وی کردند. چه میرزای «۱۱» مشار الیه مدت پنجسال در مشهد مقدسه عرش منزلت «۱۲» و دو سال در بلده استرآباد وزارت مرحومی شاه ولی سلطان تاتی اغلی برادر شاهرخ خان مذکور کرده بود از جانب او که در قلعه بود «۱۳» مهر می‌زدند. و ایالت قزوین را به مسیب خان شفقت «۱۴» نموده گیلان را به پیره «۱۵» محمد خان دادند و حیدر بیک حاکم قم را به سلطانی ملقب ساخته کمر شمشیر مرصع عنایت فرمودند و شکی را به شمخال سلطان دادند و علیقلی میرزای شاملو نبیره مرحوم دورمیش خان را سفره‌چی نموده «۱۶» کمر مرصع دادند و در جزین را به حاجی ویس بیک نامزد فرمودند و امیر حمزه بیک استاجلو را نظارت دیوان عدالت دادند «۱۷» و ولی بیک تکلو ولد علی سلطان تکلو را امارت اردستان و نطنز دادند و احمد بیک آشاش اغلی استاجلو را پروانچی عجزه و مساکین نمودند و در این «۱۸» روز قریب به پنجاه شصت کمر شمشیر و خنجر مرصع انعام فرمودند. بعد از آن خوانسالاران خوانهای تنقلات «۱۹» فرنگی مملو از نبات و نان گرجی و اطعمه «۲۰» لذیذه زیاده از چند و «۲۱» چون و از «۲۲» هر چه در حوصله خیال و وهم گنجد افزون به مجلس درآوردند. «۲۳» نظم: «۲۴»

هر جای چو سفره‌ها گشادنداندر خور پایه خوان «۲۵»نهادند

از کثرت خوان رنگ در رنگ گردید فراخی جهان تنگ

این نه طبق سپهر گردان آنجا شده صحنک نمکدان و صحبت مجلس خلدآیین تا نصف شب کشید «۲۶» و در آن [۴۶۸] روز و شب نواب ابو الفتح

---

(۱)- م: پابوس شرف

(۲)- ن: شدند

(۳)- م، ن: مصیب

(۴)- ب: یکی

(۵)- ب: به شاهرخ و مسیب بیک تکلو و پیره محمد بیک استاجلو به علم خانی

(۶)- ب، م: مصطخر

(۷)- ب: فرمودند

(۸)- ن: آوردند

(۹)- م: بکی

(۱۰)- م، ن: «را» ندارد

(۱۱)- م: میرزائی

(۱۲)- ن: منزله

(۱۳)- ب، م، ن: بودند

(۱۴)- م، ن: «شفقت» ندارد

(۱۵)- ب: پره

(۱۶)- ب: «نموده» ندارد

(۱۷)- ن: دادند و احمد بیگ استاجلو را پروانچی عجزه و مساگین نمودند و ولی بیک تکلو ... ب: و احمد بیک آسایش اغلی استاجلو را پروانچی عجزه و مساگین نمودند و ولی بیک تکلو

(۱۸)- ب، م، ن: و درین

(۱۹)- ب، م: تفلات

(۲۰)- م: طعمه

(۲۱)- مز، ن: «و» ندارد

(۲۲)- ب، م: «از» ندارد

(۲۳)- م: درآورند

(۲۴)- ب، م: ندارد. ن: بیت

(۲۵)- م: خان

(۲۶)- ب، م، ن: ب، م، ن: کشیده

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۶۲۸

سلطان ابراهیم میرزا عصا در دست مجلس را گذرانید «۱». شاه عالمپناه تحسین بسیار فرموده بر زبان جاری ساختند که «۲» اگر نه

وی می‌بود مجلس اینچنین منعقد نمی‌شد. خلاصهٔ التواریخ ج۲ ۶۲۸ تمهید سخن در ذکر جلوس عالی شاه اسمعیل ثانی بر سریر مسند سلطنت و کامرانی ..... ص : ۶۲۶

م در این روز محمد قلی سلطان ولد حاجم خان ازبک والی خوارزم که از «۳» نبایر چنگیز است و ایلچیان ابولخان «۴» ولد دین محمد و ایلچیان پادشاه «۵» فرنگ [دن سبستیان] «۶» که به پرتکال اشتهار دارد و حکام گرجستان عیسی خان ولدلوند و سیماوون بیک ولد لواصات و شاه رستم حاکم لرستان که در درگاه گیتی پناه بودند ایشان را به مجلس بهشت آیین درآورده اعزاز «۷» و احترام تمام فرمودند و در روز سه‌شنبه شهر «۸» جمادی الثانی سنه مذکوره «۹» تخماق سلطان ولد شاهقلی سلطان استاجلو که در زمان شاه جنت مکان به رسالت روم رفته بود، سلطان مراد پادشاه روم تبرکات موفور و تنسوقات غیر محصور از غلامان پریوش «۱۰» با خیمه‌های زرکش و اسبان تازی و باد پایان شامی و حجازی و خرگاه چهل سری و بارگاه اطلس شوشتری و صندوقهای سیم و زر و کتب نفیسه و اقمشه شریفه که به وی عنایت کرده بود با چاووش سلطان مراد به درگاه عالمپناه آمده به وسیله امرا به پابوس حضرت اعلی مشرف گشت مکتوبی که مشتمل بود بر اظهار محبت و وداد و اشعار «۱۱» قواعد مودت و اتحاد گذرانید.

و هم در هیجدهم شهر جمادی الثانی میر عنایت اللّه اصفهانی قاضی معسکر را مقرر فرمودند «۱۲» که با تعیین نمودن صدر مثال شرعی جهت ارباب مخاصمه و دعاوی «۱۳» نوشته بر ظهر آن حکم عالی نویسند. و هم در آن اوان پیکر بیک قاجار که از نشاء جنون بهره تمام داشت بی‌تقریب بر سر یوسف خلیفه ولد شاهوردی سلطان قاجار زیاد اغلی که حاکم گنجه بود رفته آن بیچاره را در روز یکشنبه ششم شهر رجب سنه مذکوره در حمام به قتل آورد «۱۴» و بدین اکتفا نکرده مادر وی را نیز به راه عدم فرستاد «۱۵». چون این خبر به شاه والاگهر رسید، بسیار بر رای «۱۶» عالی گران آمده فرمان همایون به گرفتن او صدور یافت، خدمتش گنجشک‌وار اسیر قفس «۱۷» بلا و بسته دام عنا گردیده کبوتروار در مضراب «۱۸» اضطراب افتاد. و همچنین در روز سه‌شنبه هفتم شهر شعبان «۱۹» سنه مذکوره شاهزاده‌های عظام، سلطان سلیمان میرزا و سلطان مصطفی میرزا که هر دو دری «۲۰» بودند از دراری سلطنت و جهانبانی، به فرموده شاه عالم به قتل آمدند. شاهزاده سلطان سلیمان میرزا را «۲۱» که قبل از این به خال وی شمخال سلطان سپرده بودند و در منزل او محبوس بود، به مشار الیه حکم شد که شاهزاده خواهرزاده خود را خود به قتل آورد. ولادت شاهزاده مذکور در «۲۲» نخجوان در خانه ارزانی آقای «۲۳» کلانتر آنجا که مرحومی شاهقلی «۲۴» خلیفه ذوالقدر مهردار در آن «۲۵»

---

(۱)- م، ن: گذرانیده

(۲)- ن: که نه وی بود

(۳)- ن: «از» ندارد

(۴)- ب، م: ابو الخان

(۵)- ن: «پادشاه» ندارد

(۶)- ب، م، ن: والی شتا

(۷)- ن: اغواز

(۸)- م: «شهر» ندارد

(۹)- مز، ب، ن: مذکور

(۱۰)- م: پرنوشن

(۱۱)- مز، م: «و» ندارد

(۱۲)- م: فرمودند تا تعیین

(۱۳)- م: دعای وی

(۱۴)- ن: آوردند

(۱۵)- ب: فرستاده

(۱۶)- ب، م: به رای

(۱۷)- مز، ب: قفص

(۱۸)- ب، م: مصطراب. ن: مضطراب. ن:

(۱۹)- ن: شعبان المعظم

(۲۰)- ن: درری

(۲۱)- ب، م: «را» ندارد

(۲۲)- م، ن: «در نخجوان» ندارد

(۲۳)- ب، م، ن، آقای

(۲۴)- ن: شاهقلی سلطان خلیفه

(۲۵)- ن: در آنجا

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۲۹

ساکن بوده، شب چهارشنبه ۲۴ شهر ربیع الثانی سنه احدی و ستین و تسعمائه [بود] و مدت عمرش [۴۶۹] بیست و سه سال. فی الواقع شاهزاده نیکو خصال در کمال صلاح و سداد بود و در مشهد مقدس معلی مزکی که به امر خادم‌باشی اشتغال داشت، در خدمت علما و فضلا و صلحا نشو و نما یافته بود و مرتکب نامشروعات به هیچوجه نمی‌شد بلکه درین مدت کبیره و صغیره ازو صادر نشد «۱» و در کرم و سخا و مروت ثانی نداشت و هرچه به دست او درمی‌آمد ایثار می‌کرد. کرمش به مثابه‌ای که مردم لفظ سفاهت برو اطلاق می‌نمودند. اما تریاکی گذره «۲» بود و به هیچ چیز اعتماد برو نبود.

شاه جمجاه او را به قصد این آورد که او را از تریاک بگذراند «۳» و والده‌اش «۴» سلطان آغا خانم همشیره شمخال از حرم به منزل وی آمده حکما را «۵» تعیین فرموده «۶» خود متکفل آن شد اثری و فایده‌ای نداد. اما سلطان مصطفی «۷» در سن «۸» هیجده و نوزده سالگی بود، آفتابی بود از برج پادشاهی «۹» به غایت بفهم بود و بصفا و پاکیزه. این بیت از نتایج طبع و قاد اوست. بیت «۱۰»:

ای دل غم آشنای «۱۱»تو شد ترک او مکن‌هر روز با کسی نتوان آشنا شدن میرزا را به اختلاط زنان میل بیشتری بود. بعد از قتل هر دو شاهزاده بیچاره بی‌گناه، ایشان را در مزار شاهزاده حسین علیه و آبائه التحیهٔ و الثناء دفن کردند. چون اسمعیل فوت شد، والده ایشان «۱۲» نبش «۱۳» قبر شاهزاده‌ها کرده «۱۴»، جسد ایشان را به مشهد مقدسه منوره رضویه نقل نمودند.

و هم در آن اوان در روز پنجشنبه ۱۶ شهر شعبان سنه مذکوره، قاصدی از قندهار رسیده «۱۵» خبر رسانید که نواب سلطان حسین میرزا ولد غفران‌پناه بهرام میرزا که حاکم قندهار بود، در بیست و یکم «۱۶» شهر رجب سنه مذکوره، نقد بقا به قابض ارواح سپرده. چون شاه عالمیان «۱۷» از این قضیه آگاهی یافت به سرعت تمام سوار شده به منزل فرزندش محمد حسین میرزا شتافته، نواب ابو الفتح سلطان ابرهیم میرزا «۱۸» برادر او را همراه برده به مراسم تعزیه و پرسش اقدام نمود نقل جسد «۱۹» او را از قندهار به مشهد مقدس «۲۰» رضویه کرده «۲۱» در جنب والدش بهرام میرزا در «۲۲» منزل پس پشت «۲۳» حضرت امام علیه السلام دفن کردند. عمرش سی و هفت سال و کثری «۲۴». ازو چهار پسر ماند «۲۵»؛ اول محمد حسین میرزا- که به فرمان شاه اسمعیل همراه

(۱)- ب، م، ن: نشده بود

(۲)- ن: گذرای

(۳)- ب: بگذرانند

(۴)- ب، م: والدش

(۵)- ب، م، ن: «را» ندارد

(۶)- م: و خود

(۷)- ن: مصطفی میرزا

(۸)- ب، م: «در سن» ندارد

(۹)- ن: پادشاهی تابنده

(۱۰)- ب، م: ندارد

(۱۱)- م: «ی» ندارد

(۱۲)- ب، م، ن: ایشان را

(۱۳)- ب، م، ن: پیش

(۱۴)- ن: دفن کرده

(۱۵)- ب، م، ن: رسید

(۱۶)- ب، م: بیست یکم

(۱۷)- ب، م، ن: عالم پناه

(۱۸)- م، ن: «میرزا» ندارد

(۱۹)- ب، م: او از

(۲۰)- م: مقدسه

(۲۱)- م: کرده و

(۲۲)- م: و در

(۲۳)- م، ن: پس و پیش

(۲۴)- م: هفت و کسری

(۲۵)- م، ن: مانده

خلاصة التواريخ، ج ۲، ص: ۶۳۰

شاهزاده‌ها در قزوین به قتل آمد «۱». دوم مظفر حسین میرزا. سیم رستم میرزا. چهارم سلطان ابو سعید میرزا. پنجم سنجر میرزا. و الحال این چهار شاهزاده در قندهار «۲» و هزاره‌اند احوال ایشان در محل خود ذکر خواهد شد «۳». و حکومت قندهار را به فولاد خلیفه شاملو که حاکم همدان بود شفقت فرمود. «۴» و هم در آن اوان در روز جمعه عاشر شهر شعبان، قوچ خلیفه مهردار ذوالقدر را از منصب معزول ساخته «۵»، او را به «۶» ولی سلطان تکلو گیرانیدند و مهر را در گردن نواب ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا انداختند و کاشان را به تیول «۷» وی شفقت کرده مقرر کردند که در هر یکی از ممالک محروسه شهر و قصبه‌ای که پرنفع و پاکیزه باشد، به تیول او مقرر باشد. از جمله در مملکت آذربایجان قصبه اردوباد «۸» را به وی «۹» شفقت کردند. «۱۰»

و هم درین اثنا ایلچیان ابراهیم خان والی لار از «۱۱» جانب دریا به درگاه خسرو عالی‌تبار [۴۷۰] آمده، به رسم پیشکش «۱۲»

متکاثره از نقود و جواهر و اسپان تازی رفتار با افسارهای «۱۳» زرنگار گذرانیدند. شعر «۱۴»:

دیونژادان بصورت پری «۱۵»در «۱۶» بر و در بحر به جولانگری «۱۷»

شاهد صحرا طلب خانگی‌بسته به زنجیر ز «۱۸»دیوانگی

چابک و رقصنده «۱۹»روان فوج فوج‌مختلف الوان چو کبوتر به اوج و همچنین ایلچی سلطان محمد خان مشهور به «۲۰» میرزا خان ولد سلطان مراد خان والی مازندران با پیشکش «۲۱» فراوان و رسول جمشید خان حاکم رشت و قاصد سید سجاد والی حویزه «۲۲» به دار السلطنه قزوین آمدند و در ایوان چهل ستون به شرف زمین بوسی سرافراز شدند و از زبان حکام خویش اظهار اطاعت نمودند.

و هم در روز چهارشنبه بیست و هفتم شعبان «۲۳» سنه مذکوره نعش مبارك شاه جمجاه که بر سبیل امانت در باغچه حرم مدفون بود بیرون آورده، به قصد آنکه به مشهد مقدس معلی مزکی فرستند «۲۴»، به مزار کثیر الانوار امامزاده شاه حسین علیه و آبائه السلام و التحیهٔ نقل نمودند. همگنان نوحه و زاری بر سپهر زنگاری «۲۵» رسانیدند. بعد از آن شاه عالمیان به کشیدن آش «۲۶» عظیم فرمان داده، خیمها و بارگاهها که در آن حوالی برپا کرده بودند، خود به نفس نفیس متوجه شد و از صباح تا رواح خود بر سر قدم ایستاده خدمت می‌کرد. «۲۷» مهمانداران اطعمه لذیذه

---

(۱)- م، ن: آمدند

(۲)- ن: قندهار ماندند

(۳)- ب: رفت. ن: یافت

(۴)- ب، م، ن: فرموده

(۵)- ب، م، ن: ساختند

(۶)- ب: واو را

(۷)- م: بتویل

(۸)- ن: اردوپاد ر. م: اوروباد

(۹)- م: «به وی» ندارد

(۱۰)- ب، م، ن: فرمودند

(۱۱)- ن: را

(۱۲)- ب، م: پیشکشی

(۱۳)- م، ن: افسرهای

(۱۴)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۵)- ن: دلیران شیروان به صورت پری

(۱۶)- ن: درربره

(۱۷)- م: در بر و در بحر جولانکی

(۱۸)- ب، م: «ز» ندارد

(۱۹)- م: رقصیده

(۲۰)- م: «به» ندارد

(۲۱)- ب، م: پیشکشی

(۲۲)- ن: جزیره

(۲۳)- م: شهر شعبان

(۲۴)- ن: فرستد

(۲۵)- ب، م: زرنگار

(۲۶)- م، ن: آیین

(۲۷)- ب، م، ن: می‌کردند

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۶۳۱

کشیده «۱» اصناف خلایق را از آن مایده پرفایده حظی وافر و نصیبی وافی محظوظ و بهره‌ور گردانیدند.

در آن اثنا میان حسین سلطان سولاق «۲» تکلو و مرتضی قلی سلطان ترکمان نزاع به وقوع انجامیده و از سبب این ترک ادب، عرق پادشاه عجم «۳» و عرب در حرکت آمده «۴» بر کمیت خوش خرام سوار شده، سه نفر از متعینان «۵» را به تیر زده بنابر آن، آن آتش فتنه فرو نشست. شاه گردون غلام بعد از اطعام طعام و ختم کلام ملک علام و ذوالجلال و الاکرام، روانه دولتخانه گردید.

و هم در آخر ماه رمضان سنه مذکوره از خراسان خبر آمد که شاهقلی سلطان استاجلو را که بگلربیگی «۶» خراسان بود، به قتل آورده‌اند. سبب کشته شدن وی آنکه خدمتش داعیه سرکشی و بی‌روشی داشته، حسین سلطان افشار و خسرو سلطان کوراغلی و امیر حسن خطیب و سایر غازیان که در بلده جنت نشان هرات «۷» بودند، یکجا نشسته قرعه مشورت در میان انداختند و گفتند که مخالفت شاه اسمعیل محض جهالت و شقاوت است، زیرا که هر کس «۸» که به همراهی بخت نگون، علم «۹» مخالفت و «۱۰» دشمنی «۱۱» آن حضرت افراشته، انامل روزگار حرف نگونساری «۱۲» و ادبار بر صحیفه کار و بار او نگاشته، و شاهقلی سلطان مرد بی‌وفا است و دفتر حقوق و تربیت شاه دین پناه بر طاق نسیان نهاده، «۱۳» طریق مخالفت و عصیان مسلوک «۱۴» می‌دارد. فرصت از دست نباید داد و خاطر از خبث عقیدت و رجس «۱۵» مکیدت او پاک باید ساخت. بنابراین مسلح و مکمل گشته به در خانه‌اش رفتند و «۱۶» ملازمانش بی‌استعمال سیوف و رماح «۱۷»، چون [۴۷۱] روباه رو به گریز آوردند. غازیان هم در خانه‌اش «۱۸» دست والی حیات را از تصرف بدنش کوتاه گردانیدند «۱۹» و فتنه و فساد که در آن بلده به هیجا آمده بود به آب تیغ آتشبار فرو نشاندند «۲۰» و جهت ایصال این خبر قاصدی همعنان برق و باد به قزوین فرستادند. چون «۲۱» این خبر به سمع پادشاه «۲۲» والاگهر رسید، حکومت بلده نادره هرات را به ارس «۲۳» سلطان روملو که والی شروان بود ارزانی داشت.

در آن ولا حسینقلی «۲۴» خلفا که مکررا علامات غدر و نفاق او بر صحیفه احوالش ظاهر و لایح گشته بود کور «۲۵» گردید و به حکم شاه زمان چشمهایش را بیرون کردند. «۲۶» و هم در آن اوان سید بیک کمونه که در سلک هواخواهان شاهزاده صفدر سلطان حیدر انتظام داشت به محنت قید و حبس گرفتار شد.

---

(۱)- ب، م، ن: کشیده

(۲)- ن: سولاخ

(۳)- ب، م: پنجم و عرب

(۴)- م: آمد

(۵)- م، ن: معینان

(۶)- م: بگی

(۷)- ب، ن: «هرات» ندارد

(۸)- ب، م، ن: هر کسی

(۹)- ب، م: عالم

(۱۰)- م: «و» ندارد

(۱۱)- م، ن: دوستی

(۱۲)- ب، م، ن: نگونسار

(۱۳)- ب، م، ن: نهاده و

(۱۴)- مز: سلوک

(۱۵)- ب، م، ن: در حسن

(۱۶)- ب، م «و» ندارد

(۱۷)- ن: رموح

(۱۸)- ن: خانه‌اش ریخته

(۱۹)- م: گردانید

(۲۰)- ب، م، ن: فرونشانند

(۲۱)- م، ن: «این» ندارد

(۲۲)- ن: شاه

(۲۳)- م، ن: ارش

(۲۴)- م، ن: «قلی» ندارد

(۲۵)- ن: کرد

(۲۶)- ن: کندند

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۳۲

و هم در آن اوان در روز یکشنبه «۱» ۶ شهر ذی حجه سنه مذکوره نورعلی خلفا ولد بلغار خلیفه که کمال عزت و مرتبه پیدا کرده بود، بواسطه زیاده روشی «۲» و حرکات ناملایمی که موافق مزاج اشرف نبود مغضوب شده «۳»، در زیر لگد پامال گشت «۴». گمان مردم اینکه مرده باشد چون [اجل] نرسیده بود، از آن ورطه جان به کنار انداخت.

و هم در روز دوشنبه ۷ شهر مذکور قلم تقدیر نقش وجود سلطان محمود میرزا و امام قلی میرزا و سلطان احمد میرزا و محمد حسین میرزا ولد سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا «۵» از لوح هستی محو ساخت. «۶» بعد از آنکه شاهزاده محمد حسین میرزا را میل کشیده «۷»، نابینا ساخته بودند به قتل آوردند و این چهار شاهزاده نامدار که هر یک آفتابی بودند از آسمان سلطنت و در کمال شجاعت و پاکیزگی و قید و خداترسی «۸»، به اغوای مقربان درگاه شاهی «۹» بی‌جهتی به قتل آمدند. شاهزاده سلطان محمود میرزا در سن هجده سالگی بود. مدتی شروان نامزد او بود و در خانه فرخزاد بیک ایشک آقاسی می‌بود. بعد از آن در «۱۰» جنگ گیلان همراه امرا رفت، و اللّه- قلی سلطان ایجک اغلی لله او را برد و در آخر در سلسله امرای روملو بود و ارس «۱۱» خان روملو لله «۱۲» بود و شاهقلی خلفا ولد اولله. رحم و خدا ترسی وی به مثابه‌ای بود که در وقت تابستان بر پشت بام نمی‌خوابید که همسایها متضرر نگردند «۱۳» و بعد از «۱۴» وی پسری از او در سن دو سالگی، سلطان محمد باقر میرزا مانده بود یکچند در حیات بود آخر فوت شد و امام قلی میرزا در شهور سنه سبعین و تسعمایه در دار السلطنه قزوین در منزل معصوم بیک صفوی متولد شد قریب چهارده سال

عمر داشت. مـدتی در منزل معصوم بیـک بود. بعـد از آن شاه جمجاه او را به قوچ خلیفه مهردار ذوالقـدر سپرد «۱۵» و در محلی که پیره «۱۶» محمد بیک استاجلو را به گیلان فرستاد، شاهزاده مذکور را همراه نمود و سلطان احمد میرزا نیز در سن دوازده سالگی بود و در مدت العمر در منزل امیر اصـلان بیک افشار بود بعضـی اوقات در دار السـلطنه اصـفهان و بعضـی دیگر در دار السلطنه قزوین و محمد حسین میرزا نیز «۱۷» در همین سن بود. شاهزاده [۴۷۱] سلطان حسین میرزا، محمد «۱۸» حسین میرزا و همشیره‌اش اغلان پاشا خانم را که در سن شش هفت «۱۹» سالگی بودند، به درگاه گیتی پناه شاه جمجاه فرستاده بود «۲۰» که شاهزاده فاطمه سلطان خانم را که از بنات شاه جمجاه بود و نامزد سـلطان حسـین میرزا «۲۱»، برداشـته به قنـدهار برند. و این اراده در عقده تعویق و توقیف ماند «۲۲» و به عمل نیامد.

---

(۱)- ن: یکشنبه ۱۰۶

(۲)- ب: روشنی

(۳)- م، ن: شد

(۴)- ن: گشته

(۵)- ن: میرزا را

(۶)- ن: ساختند

(۷)- م، ن: کشیده بود و

(۸)- ن: خداپرستی

(۹)- ب، م، ن: شاه

(۱۰)- م، ن: «در» ندارد

(۱۱)- م، ن: ارش

(۱۲)- ن: للّه بود و خداترسی وی

(۱۳)- ب، م، ن: نبودند

(۱۴)- مز: ندارد

(۱۵)- ب، م، ن: سپردند

(۱۶)- ب: پره پاشا خانم

(۱۷)- م، ن: و همشیره‌اش اغلان

(۱۸)- ب: و محمد

(۱۹)- ب، م، ن:

و هفت سالگی

(۲۰)- م، ن: بودند

(۲۱)- ب، م، ن: میرزا را

(۲۲)- ب، م: مانده. ن: افتاد

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۶۳۳

و هم در آن اوان حسـین قلی بیـک شاملو که در زمان شاه جنت مکان یساول باشـی بود و «۱» به امارت سبزوار سـرافراز شده بود به

درگاه آمده منظور نظر کیمیای «۲» خسرو زمان شد و منصب ایشک آقاسی باشی بدو عنایت فرمودند.

اشک «۳» فشانی قلم سیاه رقم در رحلت شاهزاده نامدار ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا

چون شاهزاده نامدار ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا قرب هشت ماه و کسری «۴» در صحبت شاه اسمعیل بسر برد «۵»، روز به روز مشمول عاطفت و احسان و منظور نظر کیمیا اثر و محسود اقران می‌شد. مکررا خوش‌آمدگویان «۶» بی‌ایمان و دشمنان این دودمان خلافت مکان راه سخن یافته چیزها «۷» به شاه اسمعیل می‌رسانیدند «۸». آن حضرت «۹» چون نظر بر ذات خجسته صفات و حالات و حیثیات «۱۰» وی می‌نمود، شرمش از اقدام بدان عمل که سنت یزید پلید است آمده آن سخنان را اثری نمی‌ماند و بعضی اوقات جمعی از دوستان مضمون این بیت را به مسامع عز و جلال می‌رسانیدند. بیت «۱۱»:

این شاخ پایدار که از تست سربلندمشکن بدست خویش که آن هم شکست تست بالاخره که «۱۲» جمعی کثیر از شاهزاده‌های عالیمقدار به قتل آمدند، و سلطان حسین میرزا برادر بزرگ نواب میرزایی در قندهار رحلت کرده بود، ارباب غرض «الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» که به دخل و اعتبار آن شاهزاده راضی نبودند، راه سخن یافته، خاطرنشان نمودند که تا وی در میانه قزلباش باشد «۱۳» کسی سلطنت ترا قبول نخواهد کرد. و میرمخدوم شریفی که اراده رواج مذهب اهل سنت نموده «۱۴» بود و در آن اوان مقرب درگاه همایون بود، مضمون اینکه تا شاهزاده ظفرلوا سلطان ابراهیم میرزا در قید حیات است هیچ مهم و اراده تو پیش نمی‌رود و دیگر شاهزاده نامدار به غایت «۱۵» خوش طبع و بذله‌گو افتاده بود. سخنان و محاورات او تمامی ظرافت و بلاغت بود و «۱۶» گستاخانه سلوک کرده، هرچه رخ می‌نمود بی‌ملاحظه و محابا «۱۷» گفت و «۱۸» شنود می‌کرد «۱۹» و از آن کلمات شاه اسمعیل آزرده «۲۰» می‌شد و مضمون این بیت که در آن

---

(۱)- ب، م: «و» ندارد

(۲)- ن: خسروانه خسرو

(۳)- ن: ذکر معاملات شاهزاده نامدار ابو الفتح ابراهیم میرزا و وقایعی که در آن اوان روی نمود

(۴)- ن: کثری

(۵)- ن: بسر برده

(۶)- م: گوناگون. ن: غمازان

(۷)- ب، م، ن: خبرها

(۸)- م: می‌رسانید

(۹)- م: و آن حضرت

(۱۰)- ن: «و حیثیات» ندارد

(۱۱)- ب، م: «بیت» ندارد

(۱۲)- ب، م: «که» ندارد

(۱۳)- ب، م: «باشد» ندارد

(۱۴)- ن: داشت

(۱۵)- ن: به عنایت

(۱۶)- م: «و» ندارد

(۱۷)- ب. م: بی‌محابا

(۱۸)- ب: «و» ندارد

(۱۹)- م: می‌کردند

(۲۰)- م: آزده

خلاصة التواريخ، ج ۲، ص: ۶۳۴

ولا بر «۱» نتایج طبع وقاد آن حضرت به طزافت سر زده بود، به سمع عالی وی رسانیده بودند. بیت «۲»:

گـو ز عمر کهنه به ریش عمر نو[آنم] «۳»عمر کهنه و اینم عمر نو آنگـاه شاهزاده آگاه «۴» از طرح وضع واقف «۵» شده به در خانه نیامـد. شـاه اسـمعیل اسـلمس آقای شاملو و جمعی را مقرر کرد که نواب میرزایی را در دیوانخانه‌اش محافظت نماینـد. شاهزاده کثیر الافاده «۶» [۴۷۲] چند روز در مجلس خویش بر سجاده طاعت قرار گرفته، یک لحظه از از عبادت و تلاوت غافل نشد و دو کلمه به شاه اسمعیل نوشته فرستاد «۷». مضمون آنکه، شعر «۸»:

بخون ای برادر میالای دست‌که بالای دست تو بسیار هست

کسی را فلک افسر از زر نکرد‌که در آخرش خاک بر سر نکرد نهایتش چند روزی قبر ما از قبر تو کهنه‌تر باشد. بیت «۹»:

کجا آن فریدون «۱۰»و ضحاک و جم‌شهان عرب، خسروان عجم

همه خاک دارند «۱۱»بالین و خشت‌خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت اما تو بواسطه این اعمال «۱۲» شنیع بهره از عمر و دولت «۱۳» نخواهی دید. اتفاقا همچنان شد و نه ماه فاصله بینهما واقع شد. نظم «۱۴»:

بر هیـچ آدمی اجل ابقا نمی‌کندسـلطان مرگ هیچ محابا «۱۵»نمی‌کند این قضـیه‌ها یله و واقعه نازله در آخر روز یکشـنبه پنجم شـهر ذی حجه سنه مذکوره در دار السلطنه قزوین در دیوانخانه نواب میرزایی بدست شاملویان بعد از مجادله و مجاهده که با ایشان نموده بود واقع شد. نظم: «۱۶»

بی‌خار اگر گلی میسر بودی‌هر دم به جهان لذت دیگر بودی

از کهنه سرای زندگانی ما راخوش بودی اگر که مرگ در بر بودی زمانه در تعزیه و فراق آن یگانه آفاق خوناب بسان قطرات امطار از دیده فرو پاشید «۱۷» و سپهر غدار لباس نیلگون پوشید. شعر «۱۸»:

ای بی‌تو گردش فلک بی‌مدار حیف‌باشد زمانه و تو نباشـی هزار حیف جهان بوقلمون از مشاهده این سـتم، بی‌گمان روی در خرابی نهاد و اوراق راحت و امن و امان را به باد فنا داد: «۱۹»

ای چرخ جهان خراب از کینه «۲۰»تست‌بیدادگری عادت دیرینه تست

ای خاک اگر سینه تو بشکافندبس گوهر قیمتی که در سینه تست

---

(۱)- ن: بر زبانها سمت جریان داشت به عنوان طرفه به عرض و سمع عالی

(۲)- ب، م: «بیت» ندارد

(۳)- مز: اینم

(۴)- ن: واقف

(۵)- ن: آگاه

(۶)- ن: آگاه

(۷)- م، ن: فرستادند

(۸)- ب، م: ندارد. ن: بیت

(۹)- ب، م: ندارد

(۱۰)- م: فریدون ضحاك جم

(۱۱)- ب، م: دارند و

(۱۲)- م: عمل

(۱۳)- ن: دولت خود

(۱۴)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۵)- ب، م: محبا

(۱۶)- ب، م: ندارد، ن: بیت

(۱۷)- ب: پاشیده

(۱۸)- ب، م: ندارد. ن: بیت

(۱۹)- ب، م: داده. ن: بیت

(۲۰)- ن: فتنه

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۳۵

افصح المتأخرین مولانا عبدی جنابذی در تاریخ این واقعه هایله و قضیه نازله این‌چنین گفته «۱»:

گل گلزار حیدر کرارخلف آل احمد ابراهیم

بر فلك سود افسرش «۲»که نهاددر مقام رضا سر تسلیم

وقت رفتن ازین سرای غروربا دل مستقیم و طبع سلیم

گفت تاریخ سال قتل مرابنویسید «۳»کشته ابراهیم شاهزاده سعید شهید را به فرمان شاه اسمعیل تجهیز و تکفین کرده، در آستانه و مزار مقدس امامزاده «۴» حسین در جنب سایر شاهزاده‌ها دفن کردند. علیه رحمهٔ واسعهٔ «و ما الموت الا رحلهٔ غیر انها من المنزل الفانی الی المنزل الباقی». و متعاقب چنانکه ذکر خواهد رفت، شاه اسمعیل را به همان آداب و قاعده آن جماعت مقتول «۵» بی‌گناه در جنب «۶» ایشان دفن کردند. نظم «۷»:

به چشم خویش دیدم در گذرگاه‌که زد بر جان موری مرغکی راه

هنوز از صید منقارش نپرداخت‌که مرغی دیگر آمد کار او ساخت

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات‌که واجب شد طبیعت «۸»را مکافات بیت «۹»:

بدی مکن که درین کشت زار روز جزابداس دهر بدروی هر آنچه میکاری «۱۰» سن شریف آن حضرت سی و چهار سال، ولادتش در اواخر «۱۱» شهر ذی قعده سنه ست و اربعین و تسعمائه اودئیل. از نواب میرزایی صبیه گوهرشاد بیگم که رابعه زمان و «۱۲» مریم «۱۳» دوران است مانده «۱۴». اما فضایل و کمالات نواب «۱۵» میرزایی در هر فنی از فنون و آثار کمالات و استعداد وی در جزوی و «۱۶» کلی هنرها «۱۷» و صناعات دلیلی «۱۸» است بر آن که [۴۷۳] هر یک بهتر از فرزندان نامدار اوست «۱۹» و در علوم عربیت و ترکیب دانی و قواعد منطقی و مباحث کلامی به غایت ماهر بودند. نظم: «۲۰»

شاهنشه افاضل و «۲۱»فرمانده «۲۲»ملوك‌افراسیاب حکمت و «۲۳» نوشیروان علم

پشت و پناه عالم و جان و جهان و شرع «۲۴»چشم و چراغ سنت و روح روان علم «۲۵»

(۱)- ن: نظم

(۲)- ن: امرا و

(۳)- م: بنویسند

(۴)- ن: شاهزاده

(۵)- ن: «مقتول» ندارد

(۶)- م: و در جنب

(۷)- ب، م: ندارد. ن: بیت

(۸)- ب: بر آدم مکافات. ن: مکافات از مکافات

(۹)- م: ندارد

(۱۰)- ن: بیت را ندارد

(۱۱)- م: در آخر

(۱۲)- ن: و خلایق دوران است

(۱۳)- ب، م: مردم

(۱۴)- ن: ماند

(۱۵)- ب، ن: «نواب» ندارد

(۱۶)- م: «و» ندارد

(۱۷)- م: هنرهای

(۱۸)- م، ن: دلیل

(۱۹)- م: است

(۲۰)- م: ندارد

(۲۱)- م: «و» ندارد

(۲۲)- ن: فرماندهی

(۲۳)- م: ندارد

(۲۴)- ب: پشت پناه عالم و جان و جهان شرع. م: پشت پناه عالم جان جهان شرع

(۲۵)- م: چشم چراغ سنت روح روان علم. ن: چشم و چراغ سنت روح روان علم

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۳۶ بر عرصه معانی پیل «۱»دمان شرع‌در بیشه فضایل شیر «۲» ژیان علم

ای عالمان دهر بنالید زار زاردر ماتم خدیو جهان قهرمان علم

آتش زنید در کتب و کلک بشکنیددر هیچ خاطری مکنید امتحان علم

وان داوری «۳»که «۴»بی‌مدد ذهن صائبش کلک سخن شکسته اندر «۵» بنان علم

دانا دلی «۶»که قدرت «۷»ادراک او گشادتوشیح کرده عقد یقین از گمان علم

در آفتاب جهل بسوزد وجود خلقاکنون که رفت از سرشان سایه بان علم

دین «۸»پروری که از گهر لفظ خویش بست«۹»ترصیع کرده منطقها در بیان علم و در شعر و سلیقه نظم به مثابه‌ای که از اشعار خوب وی تا «۱۰» تا دو سه هزار بیت سنجیده پاکیزه «۱۱» از فارسی و ترکی «۱۲» بر زبانهای اهل حال جاری است. در «۱۳» برابر شاهی

تخلص جاهی «۱۴» اختیار کردند. چون نظامی نادر «۱۵» کلام و در حسن خط نستعلیق تتبع روش استاد و قبلهٔ الکتاب مولانا میر علی هروی «۱۶» کرده به مرتبه‌ای رسانیده بود که قطعه بی‌اسم او مردم را به دغدغه می‌انداخت. بیت «۱۷»:

جواهری که بیفتد ز رشحه قلمش‌برند دست بدست از برای گردن حور «۱۸»

خطش چون خط «۱۹»نیکوان دلفریب‌ز جان برده آرام «۲۰» و از دل شکیب «۲۱»

بود کلکش «۲۲»آن جادوی «۲۳»بوالعجب‌که بر روی روز افکند زلف شب

ز جادوگری چون شده سحر سازز هر کار بسته گره کرده باز در علم موسیقی و صوت و عمل «۲۴» استاد زمان و نادر «۲۵» اوان بود و مضمون این رباعی گویا در شأن وی وارد شده. شعر «۲۶»:

ای در عرب و عجم به بی‌مثلی طاق‌وی راست ز تو لوای «۲۷»بزم عشاق

بگرفته بهر مقام آوازه تودر ترک و حجاز و «۲۸»در خراسان و عراق و در عبارت آرایی و «۲۹» سلیقه انشاء «۳۰» به مثابه‌ای که، نظم «۳۱»:

---

(۱)- ب: و پیل

(۲)- ب: و شیر

(۳)- م: داور

(۴)- م: که بی‌مددی دهند صبائیش

(۵)- م: اند

(۶)- م: دل

(۷)- ب، م: قوت

(۸)- ن: وین پروری. ب، م: دین پروری

(۹)- ب، م، ن: تست

(۱۰)- ب: تا در سهزار بیت. م: در سی هزار. ن: در سه هزار

(۱۱)- م: و پاکیزه

(۱۲)- ن: ترکی او. م: ترکی و بر

(۱۳)- ن: و در

(۱۴)- ن: خواهی. م: خاهی

(۱۵)- ن: «نا» ندارد

(۱۶)- ن: هره وای

(۱۷)- ب، م: «بیت» ندارد

(۱۸)- م، ن: خور

(۱۹)- م: چو

(۲۰)- م: «آرام» ندارد

(۲۱)- ب، م، ن: فریب

(۲۲)- ب، م، ن: کلکش از

(۲۳)- ب، م: جادوی

(۲۴)- م: علم و

(۲۵)- ن: نادره

(۲۶)- ن: رباعی. ب، م: ندارد

(۲۷)- مز، ن: لوای

(۲۸)- م: «و» ندارد

(۲۹)- م: «و» ندارد

(۳۰)- م: «انشاء» ندارد

(۳۱)- م، ن: «نظم» ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۳۷ خامه او چون گهر افشان شدی‌نظم سخن لؤلؤ و «۱»مرجان «۲»شدی و در امر نقاشی «۳» و تصویر آنچنان چابک دست بودند «۴» که سحرسازان مانی «۵» فرهنگ و جادو «۶» طرازان خطایی و «۷» فرنگ و عراق و خراسان و «۸» آذربایجان «۹» بر کارهای آن نازنین صدآفرین می‌نمودند. شعر «۱۰»:

چه «۱۱»صورت کشیدی که صورتگران‌چو صورت بماندند حیران در آن

همه گشته حیران تصویر اوشده مویی از فکر تشعیر «۱۲»او «۱۳» و در چوگان بازی «۱۴» و قپق‌اندازی «۱۵» عدیل خود نداشتند «۱۶» و همچو او شاهسواری بر روی زمین نیامده بود. بیت «۱۷»:

به چوگان چو او ترک تازی نمود «۱۸»به گوی سر خصم بازی نمود «۱۹» تیر وی به غیر از آنچه نشانه وی «۲۰»، به جانب دیگر میل ننمودی «۲۱». هنگام رزم مهابت «۲۲» حیدری و صولت غضنفری از وی مشاهده گشتی. نظم «۲۳»:

ز کین چون شدی «۲۴»گرم در رزمگاه‌چو خورشید تنها زدی بر سپاه [۴۷۴] سایر صنایع از دست وی جان نبرده بود و استادان آن فنون به طریق شاگردان اخذ تصرفات گوناگون از آن شاهزاده عالمیان نمودندی و از آنها «۲۵» همه بهتر و شغل خوشتر «۲۶»، عشق و «۲۷» عاشقی بود که همگی اوقات با برکات ایشان صرف آن «۲۸» می‌شد، چنانچه «۲۹» خود می‌فرمایند. نظم: «۳۰»

هرزه‌گردی «۳۱»بود مجنون سخت جانی کوهکن‌رسم و «۳۲» آیین محبت در جهان «جاهی «۳۳»» گذاشت چون شاهزاده گوهرشاد بیگم صبیه آن غفران پناه «۳۴» تمامی اشعار آبدار آن نامدار را در سلک حروف تهجی درآورده بر آن «۳۵» دیباچه‌ای که حد هیچ «۳۶» دانشمند و منشی نیست نوشته و در تمامی ممالک ایران و توران و بلاد روم و مغرب و هند انتشار یافته، این کمینه قلیل البضاعه مجددا به ترتیب «۳۷» آن گستاخی ننموده «۳۸» و «۳۹» بواسطه یمن، بعضی از اشعار ایشان را در این نسخه

---

(۱)- ب، ن: «و» ندارد

(۲)- م: مرا جان

(۳)- م، ن: نقاشی تصویر را

(۴)- ب، م، ن: بودی

(۵)- ن: نامی فرنگ و عراق و خراسان

(۶)- ب: چادر طرازان انخطایی. م: چادر ترازان

(۷)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۸)- م مز، ب، ن: «و» ندارد

(۹)- م: دریایچیان در

(۱۰)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۱)- م: چو

(۱۲)- ن: تسعیر

(۱۳)- مز، م، ن: ندارد

(۱۴)- مز: تازی

(۱۵)- مز: تازی. ب، م: بازی

(۱۶)- م، ن: نداشت

(۱۷)- ب، م: ندارد

(۱۸)- ب، م: نبود

(۱۹)- ب: نبود

(۲۰)- ن: او

(۲۱)- م: نمودی. ن: نکردی

(۲۲)- م، ن: و مهابت

(۲۳)- ن: بیت

(۲۴)- ب، م: شده. ن: بشد

(۲۵)- ب، م، ن: آنهمه

(۲۶)- م: عشق خوشتر و

(۲۷)- م: «و» ندارد

(۲۸)- م: ایشان

(۲۹)- ب، ن: چنانکه

(۳۰)- م: ندارد

(۳۱)- ن: هرزه گردی سخت جانی بد کوهکن. م: هرزه گردی بود سخت جانی کوهکن

(۳۲)- م: «و» ندارد

(۳۳)- ن: جای نهاد

(۳۴)- ن: مرحومی

(۳۵)- م، ن: و بر آن

(۳۶)- ب، ن: هیچکس و هیچ دانشمندی

(۳۷)- م، ن: به زینت

(۳۸)- ب: ننمود. ن: نمود

(۳۹)- م: «و» ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۳۸

درآورد. از جمله قصیده‌ای که جهت «۱» امام ضامن ثامن مفترض الطاعه واجب العصمه گفته «۲» بودند. قصیده «۳»:

در کنج هجر تا کی هر شب ز آتش دل‌بر یاد عارض او سوزم چو شمع محفل
نه همدمی که پرسد یکره ز محنت من «۴»نه محرمی که گویم یکدم به او غم دل
دور از نهال قدش هر دم چو نامیداناز غصه دست بر سر از گریه پای در گل
با «۵»آنکه سیل اشکم بگرفت عالمی رااز دیده نقش خالش یکره نگشت زایل
او خورده جام عشرت با غیر در برابرمن خورده ساغر خون از دیده در مقابل
حاجی رود به کعبه عاشق به کوی جانان‌هر کس کند ز جایی مقصود خویش حاصل
روی من و جنابی «۶»آن سروری که باشدصد چاکرش چو قیصر صد بنده‌اش چو طغرل
یعنی علی موسی سلطان ملک «۷»و دانش‌یعنی امام هشتم شاه رفیع منزل
شاهنشهی که آید بر درگه جلالش‌دست طلب گشوده «۸»روح الامین چو سایل
قاصر بود زبانم در ذکر فضل شاهی‌کز مقدمش خراسان شد منبع فضایل
شاها ملک سپاها دار الشفاست کویت‌از درد هر که نالد یابد شفای عاجل
ای مهجه لوایت با ماه و «۹»خور برابرای آستان قدرت با کهکشان مقابل
آن ناکسی که لعلت آلودهساخت از سم‌شیرین مباد کامش «۱۰»الا به زهر قاتل
آن کو نکاشت در دل تخم محبت تواو را ز مزرع دهر بی‌حاصلیست حاصل
یکتن کجا تواند کز خاک سر برآردلطفت اگر نباشد در روز حشر شامل
خواهم شها که باشم در سلک خادمانت‌کز ماه و خور فرو زد پیر فلک مشاعل «۱۱»
حفاظ روضه تو هوش و خرد ربانیدهر دم ز صوت دلکش بر صورت عنادل
عیسی به روح بخشی هست «۱۲»از دم تو ماهرموسی بود ز اعجاز از همت تو کامل
صد منزل است بیرون از لا مکان مکانت‌رخش خیال عاجز در قطع آن منازل
با خصم تیره روزت صعب است همنشینی‌زیرا که با اراذل همصحبتی است مشکل
خواهم شها که گیرد لطف تو دست «جاهی» «۱۳»روزی که جسم «۱۴» زارم گردد به خاک واصل
چندانکه زهره دارد بر «۱۵»چنگ‌ساز عشرت‌چندانکه مهر دارد بر بام چرخ منزل
بادا بقای عمرت دارای دادگستریعنی که نقد حیدر طهماسب شاه عادل [۴۷۵]

---

(۱)- ن: به جهت

(۲)- م: کعبه

(۳)- م: «قصیده» ندارد

(۴)- ن: دل

(۵)- م، ن: تا

(۶)- ن:

خیال. م: خیالی

(۷)- ب، م، ن: ملک دانش

(۸)- ن: گشود

(۹)- م: «و» ندارد

(۱۰)- ب:

کامت

(۱۱)- ب، م، ن: کزماه و خور فروشد زد بر فلک مشاعل

(۱۲)- ن: بود

(۱۳)- ن: حامی

(۱۴)- م: چشم

(۱۵)- م، ن: در

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۳۹

و از غزلیات آن ملکی صفات نیز این ابیات نوشته شد. شعر «۱»:

گر صد جفا کشم ز خط مشکبوی اوحاشا که آورم سر مویی بروی او

صد ره به سوی غیر نظر می‌کنم ز بیم‌یکره اگر نظاره کنم من به سوی «۲»او

دست کسی به دامن وصلش نمی‌رسدورنه کرا «۳»که نیست بدل آرزوی او ***

هر گه به زبانم گذرد «۴»نام جدایی «۵»بیخود شوم از هیبت ایام جدایی «۶»

بیرون نرود تا دم مرگ از دل عاشق‌لطفی «۷»که کند یار «۸»به هنگام جدایی «۹»

سوزد جگر خیل ملک ز آتش آهش «۱۰»چون ناله کند سوخته شام جدایی

غافل مشو از مرغ دل سوخته جاهی «۱۱»چون دانه وصل است بهر دام جدایی «۱۲» ***

(«۱۳»چه لذت است ندانم جفا و جور تراکه دمبدم بتو افزون شود محبت من

رقیب گرم سخن بودپیش از آمدنم‌خموش گشت مگر می‌نمود غیبت من ***

رحمی نکرد بر من بد مهری زمانه «۱۴»آخر فکند دورم زان خاک آستانه

آن مه «۱۵»که بر اسیران دانسته می‌کند لطف‌حال مرا ندانم دانسته است یا نه «۱۶» ***

آخر این ظلم و ستم بر خاکساران بگذردجور اغیار و تغافلهای یاران بگذرد *

پاکدامان «۱۷»و حجاب آلودی‌تو کجا و من بد نام کجا *

باعث نومیدی اهل وفاست‌این که «۱۸»با ما بی‌وفائی می‌کی

ایدل از هر دو جهان بیگانه باش‌چونکه با ما «۱۹»آشنایی می‌کنی) «۲۰»

---

(۱)- ن: غزل. ب، م: ندارد

(۲)- ن: بروی او. م: «او» ندارد

(۳)- م: کر

(۴)- مز: گذ گذرد

(۵)- م: خدای

(۶)- م: جدای

(۷)- ب، م، ن: لطف

(۸)- ن: باز

(۹)- م: جدای

(۱۰)- م، ن: آهت

(۱۱)- ب، ن: جانی

(۱۲)- ن: رباعی

(۱۳)- در نسخه «ن» بین الهلالین

(۱۴)- م: این زمانه

(۱۵)- م: نامه با

(۱۶)- ب: بیت

(۱۷)- ب، م: با گدایان

(۱۸)- م: ایکه

(۱۹)- مز: «ما» ندارد

(۲۰)- بین الهلالین در نسخه «ن» نیست

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۴۰

رباعی:

ایدل چو نشیمن تو این کهنه سراستغافل منشین گذرگه «۱»سیل فناست

رفتند «۲»یگان یگان همه همراهانتا چشم بهم نهاده‌ای نوبت ماست اوقات با برکات عمر «۳» شریف و زندگانی منیف که سی و چهار سال بود از ایام ولادت با سعادت تا بعد از رحلت والد غفران پناهش ابو الفتح بهرام میرزا که ده سال است، ایام صبی «۴» و حالت نشو و نما بود، و بعضی اوقات در بلده شوشتر تشریف داشتند و آنجاها «۵» بسر می‌بردند.

چون از پدر بازماندند، نواب غفران پناه شاهزاده سلطانم که عمه آن حضرت بود، چون «۶» تعلق خاطر بسیار «۷» بدیشان داشت و از سایر شاهزاده‌ها و برادرزاده‌ها بواسطه زیرکی و فطانت «۸» و تمکین و متانت «۹» و قبول «۱۰» تمام و ادراک «۱۱» لا- کلام وی را دوستتر می‌داشتند، ایشان را به حرم شاهی آورده، شاه جمجاه نیز در مقام رعایت و تربیت آن اعلیحضرت «۱۲» به مؤدای رعایت «صلة الرحم تزید فی العمر» «۱۳» درآمدند، و از غایت فهم و ادراک که آن شاهزاده نیکو خصال را بود و موافق مزاج اشرف دخل در حکایات می‌کردند، از جانب «۱۴» آن پادشاه عالی «۱۵» مسمی به مصلح- الدین چلبی «۱۶» گشتند. با وجود صغر سن در جمیع جانقی‌ها و مشوره‌ها «۱۷» او را داخل می‌ساختند و به رای «۱۸» صوابنمای ایشان عمل می‌فرمودند و مدار پادشاه عالیجاه بر آن «۱۹» شاهزاده آگاه بود و معصوم بیک صفوی که به وکالت دیوان اعلی و قرابت پادشاه سپهر اعتلا- موصوف بود، او را لله نواب «۲۰»شاهزادگی نموده، شاهزاده را به خانه او فرستادند. مدت هفت سال [۴۷۶] برین «۲۱» منوال آن شاهزاده فرشته خصال در ملازمت اشرف بسر بردند. چون سن شریف ایشان از شانزده «۲۲» تجاوز فرمود «۲۳» و شاه سکندرشان ایشان را قابل و عاقل می‌دانستند «۲۴»، دارایی و حکومت مشهد مقدسه «۲۵» را که بهترین بلاد عالم و رشک گلستان ارم است و خود آرزوی خدمت آن روضه عرش منزله داشتند، به نواب میرزایی شفقت فرمودند «۲۶» و وی را بدان منصب در میانه «۲۷» اهل علم سرافراز ساختند و قرب پانصد نفر از میرزادها «۲۸» و بزرگ زادگان «۲۹» جمیع طوایف اویماقات و «۳۰» قورچیان طهران ملازم ساخته به اعزاز «۳۱» بسیار و تعظیمات بی‌شمار، او را

(۱)- ن: کین گذر سیل. م: گذر سیل

(۲)- ب: رفتند و

(۳)- ن: و عمر شریفش

(۴)- م، ن: صبی و نشو و نما و بعضی

(۵)- ن: و در آنجا. ب، م: آنجایها

(۶)- ب: که. م: ندارد

(۷)- م: «بسیار» ندارد

(۸)- م، ن: مطانت. ب: خطانت

(۹)- ن: و مسابت

(۱۰)- م: و قبول

(۱۱)- ن: تمام داشت

(۱۲)- م، ن: عالیحضرت

(۱۳)- م: عبارت را ندارد

(۱۴)- ب: از آن جانب. م، ن: و از آن جانب

(۱۵)- ن: عادل عالی

(۱۶)- م، ن: حببی

(۱۷)- ب، مز، ن: مشورها. م: مشهورها

(۱۸)- ب، م، ن: بر رای

(۱۹)- ب، م: بدان

(۲۰)- ب، م، ن: «نواب» ندارد

(۲۱)- ب، م، ن: بدین منوال

(۲۲)- ب، م: شاهزاده

(۲۳)- م: فرموده. مز، ب: «و» ندارد

(۲۴)- م، ن: می‌دانست

(۲۵)- ن: مقدس

(۲۶)- ن: فرمود و

(۲۷)- ن: میان اهل عالم. ب، م میانه اهل عالم

(۲۸)- م: میرزادهای

(۲۹)- ن: بزرگ زادها

(۳۰)- م: «و» ندارد

(۳۱)- م: باغرابسیا

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۴۱

در شهور «۱» سنه اربع و ستین و تسعمائه روانه خراسان ساختند و حکم و فرمان آن شاهزاده عالمیان از هرات و سیستان تا حوالی

سمنان بر امرای آن حدود نافذ بود. امرا و اعیان به نوعی که با شاه «۲» سکندرشان سلوک می‌فرمودند، یک سر مو نسبت به وی از آن قاعده و آداب تجاوز نفرمودند. تاج و ساروق به خلعت می‌دادند. چون حکومت نواب میرزایی را قرار دادند، به خاطر انور رسید که با وجود میرزا و تیول «۳» همچو مشهد مقدس، وی را وزیری در خور است که به سلامت نفس و کم طمعی و تقید و «۴» پرهیزگاری و امانت و راستی و فضایل و کاردانی موصوف باشد. بعد «۵» از تأمل و تفکر قرعه آن خدمت به نام والد ماجد مؤلف میرمنشی انداختند. بیت «۶»:

برو بود اعتماد «۷» کلی شاه‌که باشد محرمش در گاه «۸» و بیگاه وزارت نواب میرزایی «۹» را به وی شفقت کرده، زمام اختیار و «۱۰» قبضه اقتدار جزوی و کلی آن حضرت را با سهام ملکی و مالی آن ولایت به وی ارزانی داشتند، و خلاع فاخره «۱۱» با تاج و ساروق که «۱۲» در آن اوان «۱۳» قورق «۱۴» بود، بعد «۱۵» صدور عظام و متولیان مشهد مقدسه «۱۶» و دار الارشاد طیبه به دیگری نمی‌دادند «۱۷»، از روی عنایت مرحمت کردند و به مشافهه علیه بر زبان الهام بیان گذرانیدند که نیک و بد «۱۸» مهمات وی را از تو می‌دانم «۱۹» و به نواب میرزایی فرمودند که میرمنشی را ریش سفید در خانه تو ساختیم باید که از سخن او بدر نروی که رضای او موجب رضای ما است و مقضی المرام شاهزاده عالیمقام روانه آن آستانه «۲۰» عرش منزلت شدند و مدت هشت سال تمام به عیش و کامرانی و فرح و خوشدلی در آن مکان عرش مکان «۲۱» اوقات به «۲۲» طاعت و عبادت و زیارت و دعای پادشاه ثریا منزلت به کسب فضایل و کمالات و اکتساب هنر و حیثیات اشتغال داشتند و در رعایت رعایا و کافه برایا یک سر مو فرو نمی‌گذاشتند. بعد از حکومت مشهد مقدسه متبرکه به سرکردگی «۲۳» سایر میرزاها و امرا بر سر هرات رفته تسخیر آنجا نمودند و از آنجا بر سر ابو الخان ازبک به «۲۴» باورد رفتند. حکومت قائین و توابع، یکسال و کسری «۲۵» بدیشان [۴۷۷] تعلق داشت. بعد از آن یکبار به دارایی و حکومت مشهد مقدسه سرافراز گشتند. در این مرتبه دو سال در آن بلده عدیم المثال اقامت داشتند. بعد از آن «۲۶» خاطر اشرف

---

(۱)- شهو

(۲)- ب، م: پادشاه

(۳)- م، ن: به تیول مشهد مقدس

(۴)- ن: «و» ندارد

(۵)- م: و بعد

(۶)- م: ندارد

(۷)- م: اعتمادی

(۸)- ب: درگا

(۹)- م: میرزایی به وی را قرار دادند و زمام. ن: میرزایی به وی قرار دادند و زمام

(۱۰)- ن: در

(۱۱)- مز، ب: فاخر

(۱۲)- ن: «که در آن اوان قورق بود» ندارد

(۱۳)- م: «اوان» ندارد

(۱۴)- ب، م: قاروق

(۱۵)- م: بعد از

(۱۶)- م، ن: مقدس

(۱۷)- م: نمی‌داند

(۱۸)- ب، م، ن: بدی

(۱۹)- م، ن:

می‌دانیم

(۲۰)- ب، م، ن: «آستانه» ندارد

(۲۱)- م، ن: آشیان

(۲۲)- نسخه‌ها: بحد

(۲۳)- ن: «به سر کردگی» ندارد

(۲۴)- ن: «به» ندارد

(۲۵)- ن: کثری

(۲۶)- ب، م: «آن» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۴۲

اندک «۱» انحرافی از ایشان پیدا کرده، از حکومت مشهد مقدس عزل شده «۲»، به حکومت دار المؤمنین سبزوار مأمور شدند. مدت شش سال در آن خطه به کلال و ملال بسر بردند و «۳» این ابیات در آنجا از طبع وقاد وی سر زده. شعر «۴»:

به فلک رساند آن مه «۵»ز تغافل آه ما راز حیا ولی نگوید به کسی گناه ما را

ز جفا منال «جاهی «۶»» نه نکوست ناصبوری‌بدهد خدای رحمی «۷» دل پادشاه ما را این مطلع نیز حسب حالی «۸» است که در آنجا فرموده. مطلع «۹»:

جاهی «۱۰»شهید طوس مگر همتی کندکاید برون «۱۱» مرا ز گل سبزوار پای بعد از آن شاه جنت مکان ایشان را به در خانه طلبیدند. بعد از مدت شانزده سال که از شرف ملازمت درگاه عالمپناه دور گشته بودند، به سعادت مجالست مجلس بهشت «۱۲» آیین و بساطبوسی محفل فلک تزیین «۱۳» شاه با عدل و تمکین سرافراز گشته چه در تمادی این ایام بعد «۱۴» هجران همیشه آرزوی آن ناتوان همین بود که در درگاه معلی باشد «۱۵». شاه آگاه چون با وی اختلاط فرمودند «۱۶»، دانستند که درین مدت بر خود حیف و غبنی «۱۷» نموده‌اند که چنین شاهزاده کامل «۱۸» عاقل دانای چون کوه حلم و «۱۹» وقار را از خود دور ساخته‌اند «۲۰»، منصب ایشک آقاسی باشی را به وی ارزانی داشتند اما تمامی رجوع مهمات و روی سخن روز شب به ایشان «۲۱» داشتند. تا آنکه زمانه ناسازگار آن نقش بر روی «۲۲» کار آورد که شاه جمجاه رحلت فرمودند. یکسال و نیم تمام، آن شاهزاده عالیمقام در خدمت اشرف بسر بردند. بعد از آنکه شاه اسمعیل ثانی بر سریر سلطنت متمکن گشتند و اوضاع و حالات و استعداد و کمالات وی را مشاهده و ملاحظه کردند، در مرتبه اول دانستند که مهم سلطنت بی‌امداد و اعانت وی متمشی نمی‌شود و ضروری سلطنت و ستون دین و ملت است، بالضروره در مقام رعایت درآمده از روی ادب برادرانه سلوک می‌فرمودند و منصب مهرداری را به وی تفویض فرموده دار المؤمنین کاشان را به تیول ایشان دادند و در ممالک محروسه هرجا خطه «۲۳» و قصبه فاخره طیبه بود، چون اردوباد و غیر ذلک به «۲۴» تیول وی ارزانی داشتند و هشت ماه دیگر که از عمر بی‌اعتبار ایشان باقی مانده بود، با شاه «۲۵» اسمعیل گذرانیدند و از آنجا به عالم جاودانی پرواز فرمودند. نظم: «۲۶»

---

(۱)- ب، م، ن: «اندک» ندارد

(۲)- م، ن: شد

(۳)- م: «و» ندارد

(۴)- ن: بیت. م: ندارد

(۵)- م: آنم

(۶)- م: جایی

(۷)- ن: صبری

(۸)- ن: حال است

(۹)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۰)- ن: جایی

(۱۱)- ب، م: مرا برون

(۱۲)- م: «مجلس بهشت» ندارد

(۱۳)- ن: زمین

(۱۴)- ن: بعد از

(۱۵)- ب، م، ن: باشند

(۱۶)- ن: نمودند

(۱۷)- ن: «و غبنی» ندارد

(۱۸)- ب، م: عاقل کامل

(۱۹)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۲۰)- ب، م، ن: ساختند

(۲۱)- ب، م: ندارد. ن: با ایشان

(۲۲)- ب، م: بروی

(۲۳)- م، ن: خطبه

(۲۴)- مز: «به» ندارد

(۲۵)- ب: شا

(۲۶)- ن: بیت. م: ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۴۳ دریغ آنکه دیگر نیابد زمین «۱»به صد قرن شهزاده‌ای «۲» اینچنین «۳»

دریغ آنکه دیگر نه‌بینند سپهرنظیرش در آئینه ماه و مهر چند مدت که در مزار امامزاده حسین قزوین مدفون بودند، شاهزاده گوهرشاد بیگم نقل نعش شریف و جسد منیف آن فردوس منزلت را به مشهد مقدس رضیه رضویه، حامی بیضهٔ الدین [۴۷۸]، قبله اصحاب الحق و الیقین، الشهید بارض الطوس «۴» بکید الملاعین علی مشرفها «۵» الصلوهٔ و السلام و التحیه نموده بر در آستانه که به درون حرم محترم می‌روند، دفن نمودند.

و هم درین روز حکم همایون به قتل صوفیان جریان یافت. منشأش آنکه جمعی از اکراد دیار بکر به مرور به دار السلطنه قزوین آمده در کنار «۶» شهر نزدیک به «۷» خانه خلفا منزل ساخته به کثرت خویش مغرور شده، در زمان شاه دین‌پناه (آن گروه گمراه به هر کس که نزاع می کردند می‌زدند. شاه دین‌پناه) «۸» بواسطه کم آزاری متعرض ایشان نمی‌شد. درین روز آن گروه بدروز،

داروغه بازار را زدنـد. منهیان به عرض خسـرو جهان رسانیدند که ایشان پا از «۹» دایره اطـاعت و گردن از طوق متابعت «۱۰» بیرون نهاده‌اند و به ملابس عصـیان و طغیان ملبس شده و قلع و قمع ایشان در مذهب مسـلمانان از قبل واجبات و در طریق سلطنت از مقوله مفترضـات است. بنـابرآن فرمان واجب الاذعان شـرف نفاذ یافت که مسـیب خان ولـد محمـد خان شـرف الـدین «۱۱» اغلی تکلـو و مرتضی قلی سلطان ترکمان پرناک بافوجی از «۱۲» دلاوران بی‌باک و جمعی دیگر از امرای کرام «۱۳»، آن جماعت را به تیغ غضب و سیاست براندازند. ملازمان امرای «۱۴» عالیشان حسب الفرمان قضا جریان تیغ در ایشان نهاده، شمشـیر یمانی آغاز سرافشانی «۱۵» کرده، اهـل اجـل صـغیر و کـبیر و برنـا و پیر را به یـک نرخ می‌فروخت و در نـایره غضب غنی و فقیر را بی‌تفـاوت می‌سوخت. قرب پانصـد نفر از آن گروه بـداختر به قتل آمدند «۱۶». غازیان «۱۷» جمعی کثیر را دسـتگیر کرده به درگاه اسـلام پناه آوردنـد و بعد از آنکه صورت غضب شاه عالمپناه تسکین یافت، بر بقایای ایشان رحم «۱۸» فرموده، حکم کرد که دیگر کسی متعرض ایشان نشود. و در روز سه‌شنبه پانزدهم شهر ذی حجه، شاه علی «۱۹» خلیفه ذوالقدر حاکم شبانکاره «۲۰» به قزوین آمد. روز دیگر خلیل خان افشار حاکم کوه‌گیلویه «۲۱»

---

(۱)- ن نیامد: چنین

(۲)- م: شاهزاده

(۳)- ن: بر زمین

(۴)- م، ن: بارض طوس مکنه الملاعین

(۵)- ب، م، ن: علی شرفها

(۶)- ن: کنار در. م: در کنار

(۷)- ب، م، ن: «به» ندارد

(۸)- ب، م، ن: بین الهلالین ندارد

(۹)- ب، م: دایره

(۱۰)- م: متعابت بیرون‌اند

(۱۱)- مز: شرفالدین

(۱۲)- م، ن: «از» ندارد

(۱۳)- م: اکرام. ن: ذوی الاکرام

(۱۴)- ن: «امرا» ندارد

(۱۵)- مز: سرفشانی

(۱۶)- مز، ب، م: ندارد

(۱۷)- ب: قازیان

(۱۸)- م، ن: ترحم

(۱۹)- ن: شاهقلی

(۲۰)- م، ن: شبانگاه

(۲۱)- ن: کلویه

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۴۴

حلقه عبودیت شاه عالی منزلت را در گوش کرده روی نیاز به آستان اقبال آشیان آورده در ایوان چهل ستون به شرف بساطبوسی مشرف گشته، سر بر خط بندگی و قدم در دایره فرمانبرداری نهاده قرب دوهزار تومان از نقد و جنس پیشکش نموده هر روز فوجی به سایه چتر همای آسای استقلال «۱» می‌جستند و هر روز «۲» جوقی روی امید به عتبه معلی می‌نهادند.

گفتار «۳» در قضایایی که در سنه خمس و ثمانین و تسعمائه واقع شده

چون نوروز اول ایام سلطنت و جهانبانی شاه عالی «۴» بود، در روز دوشنبه «۵» بیستم شهر ذی حجه که ده روز به سال هجری مانده بود، تحویل شمس به برج حمل واقع شد. شاه همایون به عیش و کامرانی گذرانیده جشن عظیمی و طوی جلیلی نمودند «۶» و اراده کثیر الفایده به ساختن منازل عالی و عتبهای متعالی که هر یک از آنها به اسمی موسوم باشند متعلق گشت که بعد از اتمام آنها «۷» و قرار «۸» و مدار، امرا و مقربان درگاه شروع [۴۷۹] در مهام «۹» ممالک محروسه نمایند.

لذا «۱۰» اکثر بلاد مثل هرات و مشهد مقدس و قندهار بی‌حاکم بود «۱۱» و فکر و اراده آن خسرو زمان بسیار و زیاده از حد و شمار بود، غافل از آنکه، بیت «۱۲»:

ما می‌گوییم و دیگران می‌گویند تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون سابقا ذکر رفت که بعضی از خوش‌آمدگویان خاطر نشان آن خسرو سلیمان مکان «۱۳» نموده بودند که چون شاهزاده‌هایی که در درگاه معلی بودند. اندیشه و علاج ایشان شد، جمعی دیگر که در بعضی بلاد و امصاراند «۱۴» دفع ایشان از لوازم امور سلطنت است. لذا «۱۵» حکم اشرف به قتل شاهزاده بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا و ولد «۱۶» میرزای مذکور که موسوم به بهرام «۱۷» میرزا بود در «۱۸» سن هفت سالگی ماهی بود از افق جهانبانی، عز اصدار یافت که تیمورخان ولد منتشا سلطان استاجلو که در آن اوان لله میرزایی بود این عمل شنیع به جای آورد.

خان مذکور حسب الفرمان عالی در روز پنجشنبه غره شهر محرم سنه مذکوره در سیستان شاهزاده بدیع الزمان میرزا را با بهرام میرزا ولدش به قتل رسانید «۱۹».

---

(۱)- م، ن: استعلا

(۲)- م، ن: هر زمان

(۳)- ن: ذکر به قتل رسیدن شاهزادگان بدیع الزمان میرزا ولد او بهرام میرزا و مخالفت نمودن شروانیان بی‌ایمان در امر میرزا طاووس بی‌ناموس و شکست دادن غازیان رستم توان مخالفان را به توفیق ملک منان

(۴)- ب، م، ن: عالم

(۵)- ن: شنبه ۲

(۶)- ن: نموده‌اند

(۷)- مز: از آنها

(۸)- ب، ن: قرار مدار

(۹)- ن: مهم

(۱۰)- ب، م، ن: و لهذا

(۱۱)- ب، م، ن: بودند

(۱۲)- م: ندارد

(۱۳)- ن: عالیشان

(۱۴)- ب، م، ن: امصارند

(۱۵)- ب، م، ن: لهذا

(۱۶)- ن: ولد او

(۱۷)- ن: بهرام میرزا که موسوم به بهرام میرزای والد او بود

(۱۸)- ن: که در

(۱۹)- ن: رسانیدند

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۴۵

و هم در این سال مردمان شروان «۱» آغاز مخالفت کرده، طاووس میرزا «۲» که «۳» خواهرزاده برهان که سابقا دارایی آن ولایت بدو متعلق بوده «۴» او را برداشته به پادشاهی نشاندند و عنان اختیار به قبضه اقتدار او «۵» دادند. وی «۶» با عجب و غرور بیرون از ادراک «۷» اوهام و نخوت «۸» و تکبر «۹» تمام روی به شابران «۱۰» نهاد. حاکم آن دیار ارس سلطان روملو، ششصد نفر از غازیان جنگجره «۱۱» را به دفع آن برگشته روزگار فرستاد. روملویان چون بلای ناگهان در دو فرسخی شابران «۱۲» به مخالفان رسیدند «۱۳». طاووس میرزا با جمعی معتمدان که هر یک دعوی انا و لا غیری می‌کردند حمله کردند «۱۴». غازیان اعتماد بر آیه کریمه «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» «۱۵» کرده، خود را بر قلب مخالفان زدند. ایشان طاقت مقاومت و قدرت استقامت نیاورده، به مضمون: الفرار مما لا- یطاق من سنن المرسلین، عمل نموده روی به هزیمت نهادند. میرزا طاووس مأیوس و بی «۱۶» ناموس به وادی فرار شتافت «۱۷». غازیان وی را با چهارصد نفر از آن قوم بی‌هنر به قتل آوردند و سرهای پر باد «۱۸» ایشان را به درگاه معلی آوردند. و هم در آن اوان، شاه جهان ایالت قراباغ به امام قلی بیک قاجار که قورچی بود او را سلطان گردانیده «۱۹» به گنجه و قراباغ فرستادند.

و هم در روز سه‌شنبه هفتدهم «۲۰» شهر ربیع الاول سنه مذکوره شاهزاده گوهر سلطان خانم بنت شاه جمجاه غفران پناه ابو البقا سلطان شاه طهماسب که در حباله نواب سلطان ابراهیم میرزا بود، از غایت «۲۱» تعلق که به نواب میرزایی داشت، از تاریخ رحلت نواب غفران پناه بر بستر بیماری و ناتوانی خوابیده خویش را در رضوان به آن شاهزاده [۴۸۰] عالمیان رسانید «۲۲» و سه ماه و دوازده روز مفارقت میانه ایشان واقع شد و آخر در بهشت جاودانی به یکدیگر پیوستند. «۲۳» رحمة اللّه علیهما رحمة «۲۴» واسعة. شاه اسمعیل مبلغی «۲۵» کلی زر داده، قورخمس بیک شاملو را با جمعی از سادات و علما و مشایخ وزرا مقرر کرده خدمت تجهیز و تکفین شاهزاده «۲۶» را بجای آورده، نعش او را به قم نقل کرده در سردابه شاهزاده سلطانم که در تحت قبه سامیه فاطمیه «۲۷» علیها السلام است دفن کردند.

---

(۱)- ب، م، ن: شیروان

(۲)- ب، م، ن: میرزا را

(۳)- م، ن: که از

(۴)- ن: بود

(۵)- ب، م: رو

(۶)- ب، م، ن: وبا

(۷)- ن: ادراک و

(۸)- ن: کبر

(۹)- ب، م: دیگر خلاصة التواریخ ج۲ ۶۴۵ گفتار در قضایایی که در سنه خمس و ثمانین و تسعمائه واقع شده ..... ص : ۶۴۴

(۱۰)- ن: بر آن دیار

(۱۱)- م: جنگجزه آمدند. ن: جنگجو آمده (کذا)

(۱۲)- م: بر آن. ن: بدان

(۱۳)- ب، م: رسید

(۱۴)- ن: نمودند

(۱۵)- سوره ۲ آیه ۲۴۹. م: و لم. ن: کم من فئة قلیلة عبثت حبة کثیره باذن الفرار مما لا یطاق عمل نموده

(۱۶)- م: پی

(۱۷)- ن: شتافتند

(۱۸)- ن: زیاد

(۱۹)- ب، م، ن: گردانیدند

(۲۰)- ب: هفدهم

(۲۱)- م: عنایت

(۲۲)- ب، م، ن: رسانیده

(۲۳)- ب: پوستند

(۲۴)- م، ن: «رحمة» ندارد

(۲۵)- م، ن: مبلغ

(۲۶)- ب، م، ن: شاهزاده‌ها

(۲۷)- ب، م: فاطمیه

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۴۶

تمهید سخن در فتح قلعه پلنگان در ایام سلطنت «۱» شاه کامران

در این اوقات فرخنده ساعات به مسامع عز و جلال رسید که اسکندر حاکم قلعه پلنگان گردن از چنبر «۲» اطاعت بیرون نهاده زیرا که چند نوبت باحکام کردستان محاربه کرده، سرپنجه شجاعت و اقتدار ایشان را برتافته و اکنون نیز همان داعیه در ضمیر دارد. بنابرآن، رای عالم آرای «۳» به قلع و قمع او عازم و جازم شده، سولاخ حسین «۴» تکلو را بدان خدمت «۵» به دینور و کردستان مامور «۶» ساخته روانه آن صوب ساخت. سولاق «۷» با جمعی از دلاوران بایراق چون اوراق اشجار و قطرات امطار، شعر «۸»:

سپاهی که دریای چین را ز گردکند چون بیابان بروز نبرد وی چون علم عزیمت بدان جانب برافراخت، اسکندر از خوف عساکر ظفر مآثر خایف و متوهم شده، طریق حزم و احتیاط مرعی داشت و خود را به قلاع و جبال آن حدود که نشیب و فرازش به «۹» ثری و ثریا رسیده و پایان خندق و سر کنگره‌اش به ماهی و ماه پیوسته، تا غایت کمند اقتدار خسروان عالیمقدار به کنگره فتح آن نرسیده و باز بلند پرواز همت سلاطین کامکار در هوای تسخیر آن طیران ننموده [رسانید]. نظم: «۱۰»

قلعه مگو کوه فلك پیکری‌بل به مراتب فلك برتری

سنگ [دلی]، سخت سری، چشم تنگ‌شیشه افلاك شکسته به سنگ

کنگر او گشته به سدره ندیم‌کرده به منشار «۱۱»فلك را دو نیم چون حوالی قلعه محل جنود لشکر ظفر اثر گردید، هراس بی‌مقیاس

در دلهای متوطنان آنجا راه یافته، اما والی آن دیار اسکندر، سپاه خود را به افروختن آتش جدال و قتال مأمور گردانید. شعر «۱۲»:

ز پرهای گردنکشان زمان‌چو طوطی برآورده پر آسمان

سر فرقشان سوده بر ماه و «۱۳»مهرشده تنگ بر نسر طایر سپهر

نموده کمان گوشها «۱۴»پرشکوه‌به شکل مه نو ز بالای کوه

ز دیوار صد فتنه در کار اوبتان همچو صورت «۱۵»به دیوار او «۱۶»

---

(۱)- ب: سلطنت پناهی

(۲)- ب: چتر. م: اختر

(۳)- ب: آرایی

(۴)- م: و حسین

(۵)- ن: خدمت بحکومت

(۶)- مز، ب، م: نامور

(۷)- ب: ن. سولاخ

(۸)- ب: نظم. ن: بیت. م: ندارد

(۹)- ب، م: «به» ندارد

(۱۰)- ب، م: ندارد. ن: بیت

(۱۱)- ب، م: منشأ

(۱۲)- ن: بیت. م، ب: ندارد

(۱۳)- م: «و» ندارد

(۱۴)- م: کمان گوشهای

(۱۵)- م: «صورت» ندارد

(۱۶)- ن: بیت را ندارد

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۶۴۷

بعد از چند روز که لشکر ظفر فرین جلادت آیین در تضییق اهل حصار کوشیده، طریق آیند و روند مسدود کردند و «۱» ابواب مداخل و مخارج بر روی ایشان بستند «۲»، غازیان جرار «۳» به یکبار چو آتش از پستی روی به بالا ـ نهادند «۴». اسکندر «۵» با دلاورانی «۶» که به نوک ناوک جوشن گذار، نقطه از دایره دیده سها بردارند و به زخم تفنگ قضا رفتار نور از چشم خورشید بستانند، به قدم مقابله و مقاتله پیش آمده دست به راندن تیغ و انداختن تیر کردند. «۷» نظم «۸»:

کمان کج ابرو به مژگان تیرز پستان جوشن برآورده شیر

ز برنده شمشیر تارک شکاف‌شکاف اندر آمد ز تارک به ناف [۴۸۱] و دست اسپان از دل کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و سنگ میدان جنگ از خون جوانان با فرهنگ یاقوت رمانی شد. «۹» شعر «۱۰»:

ز خون خودها جام صهبا شده‌اجل ساقی باده پیما «۱۱»شده

ز رگهای تن [خون] «۱۲»برآورده سرز دریای خون رسته مرجان تر و از بیم تفنگ اجل چون سنگ پشت روی در می‌کشید «۱۳» و زخم ناوک دلدوز، تن مرد «۱۴» جنگی چو خارپشت بر خار پیکان می‌شد. چون اعدا و اضداد آیه «۱۵» فتح جنود منصور را به رأی

العین «۱۶» مشاهده و «۱۷» ملاحظه نمودند، و از مقدمات احوال خود ضعف و قصور احساس «۱۸» کردند، دست در دامن فرار زده به طرف قریه‌ای که در حوالی قلعه بود گریختند. غازیان بقایای آن مخاذیل را به ضرب شمشیر آبدار به دار البوار فرستادند «۱۹». چون معارج بخت بلند بر بام قلعه پلنگان برآمدند، اسکندر بواسطه حرکت نافرجام ابلق توسن ایام که مرکب مرادش چون عذرلئیمان لنگ بود و عرصه جهان بروی مانند حوصله بخیلان تنگ، با دو سه «۲۰» نفر مفالیك از آن مهلکه خلاص گشت «۲۱». حسین «۲۲» سلطان سولاخ این خبر را به درگاه معلی فرستاد. قاصد از پلنگان در دو روز به قزوین رسیده، در روز چهارشنبه هفتدهم «۲۳» شهر ربیع الاول سنه مذکوره این خبر دادند و اول نقاره فتحی که در درگاه معلی زدند این بود. شاه عالم‌پناه حکومت آن قلاع را به سولاق حسین رجوع نمود. جمهور سکنه و عموم متوطنه آن دیار در مهد آسایش و بستر آرامش مرفه الحال «۲۴» و فارغ البال غنودند. «۲۵»

---

(۱)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۲)- ب، م، ن: بستند و

(۳)- ب، م، ن: «جرار» ندارد

(۴)- ب، م: نهاده. ن: آوردند

(۵)- ن: اسکندر را با اولاد که

(۶)- م: دلاوران

(۷)- مز، ب، م: ندارد

(۸)- ن: بیت. م: ندارد

(۹)- ن: شده

(۱۰)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۱)- م: بادپیما

(۱۲)- مز: چون

(۱۳)- م: می‌کشند

(۱۴)- م: مردی

(۱۵)- ن: «آیه» ندارد

(۱۶)- ب، م: «به رای العین» ندارد

(۱۷)- م: «و» ندارد

(۱۸)- م: و احساس

(۱۹)- ب، م: فرستاد

(۲۰)- ن: «سه» ندارد

(۲۱)- ب، م: گشته

(۲۲)- ن: سولاخ حسین. م: حسین سولاخ

(۲۳)- ب، م، ن: هفدهم

(۲۴)- م، ن: الحلال

(۲۵)- ب، م: قنودند

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۴۸

و هم در روز چهارشنبه بیست و ششم ربیع «۱» اول سنه مذکوره میرزا شکر اللّه از وزارت معزول گشته، شاه عالم «۲» منصب وزارت دیوان اعلی را به نواب «۳» میرزا سلمان که دبیری است روشن ضمیر، که ماه زود مسیر از سرعت کتابتش انگشت تعجب «۴» گزیدی و تیر راست تدبیر از غیرت ذهن صافیش بنان تفکر به دندان تحیر گرفتی، عنایت فرموده «۵» و زمام حل و عقد امور و اهتمام مهمات مصالح جمهور به کف اقتدار او باز داد، و ضبط ممالک و حفظ مسالک و مفاتیح ابواب ملک و ملت، و مناظم اسباب دین و دولت به قبضه سداد و رشاد و انامل «۶» اهتمام و اجتهاد او متعلق گشت.

و هم در این روز منصب جلیل القدر صدارت را به «۷» سیادت و نقابت پناه، شاه عنایت اللّه که از سادات رفیع الدرجات و نقبای کثیر البرکات اصفهان بود ارزانی داشت و حل و عقد و قبض و بسط و نظم و نسق این امر خطیر را بدو تفویض فرمود و مقرر شد که در رواج اوامر دین و تمشیت امور شرع سید المرسلین و تعمیر بقاع خیرات و توفیر زروع و ربوع «۸» محال موقوفات مساعی جمیله مشکوره به ظهور رساند و چون بواسطه کثرت و ازدحام خلایق در دار السلطنه علامات طاعون به ظهور رسید، شاه کامیاب در روز چهارشنبه ۲۳ شهر ربیع الثانی سنه مذکوره، تغییر منزل از دولتخانه داده، به باغ سعادت «۹» نزول فرمودند، و مقرر کردند که اگر طاعون طغیان پیدا کند، رایات عز و جلال به جانب بلدة المؤمنین قم توجه نماید و ایالت‌پناه «۱۰» [۴۸۲] حیدر سلطان ترخان ترکمان که هشت سال بود که تیولدار آن ولایت بود «۱۱» و بدانجا نرفته بود، حسب الحکم متوجه آنجا شد «۱۲» و حکم قضا نفاذ شرف صدور یافت که میت «۱۳» و مردم بیمار را از قزوین به قم نبرند و اگر کسی پنهانی بدان اقدام نماید سیاست نمایند و بی‌رقم مطاع احدی به شهر داخل نگردد.

و هم در این اوان «۱۴» مرتضی ممالک اسلام امیر غیاث الدین محمد میرمیران یزدی که به درگاه عالمپناه آمده بود و در یک فرسخی دار السلطنه منزل گزیده بود، حکم مطاع شد که به نواحی «۱۵» دار المؤمنین قم رفته، در آن حدود باشد و به شهر داخل نشود.

و هم در این ایام سیادت و صدارت‌پناه میر غیاث الدین «۱۶» محمد میرمیران اصفهانی که در زمان شاه جنت مکان صدر بود، با اولاد «۱۷» امجاد میرزا مخدوم و میرزا محمد امین مرخص شده

---

(۱)- ب، ن: ربیع الاول

(۲)- ن: عالم‌پناه

(۳)- ن: به میرزا سلمان

(۴)- ن: «تعجب» ندارد

(۵)- ب، م، ن: فرمود

(۶)- م: انامل و

(۷)- ن: به شاه عنایت اللّه

(۸)- م، ن: «ربوع» ندارد

(۹)- ب، م: سعادت‌آباد

(۱۰)- ن: «ایالت‌پناه» ندارد

(۱۱)- ب: بود بدانجا رفته. م، ن: آنجا رفته

(۱۲)- ن: شده

(۱۳)- ب: مردم را از قزوین به قم نبرند. ن: مردم از قزوین به قم نروند. م: میت و مردم از قزوین به قم نبرند

(۱۴)- ن: در این ایام امیر غیاث الدین

(۱۵)- ن: به دار المؤمنین قم رفته

(۱۶)- ن: میر غیاث الدین محمد اصفهانی

(۱۷)- ب، م: به اولاد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۴۹

به جانب اصفهان رفتند و قطع نظر از صدارت «۱» و مناصب نمودند. و هم در این ایام حسام بیگ ولد بیرام بیگ قرامانی که نسبت قرابت از جانب مادر- که خواهر سلطان حیدر قدس سره العزیز باشد- به شاه جمجاه داشت، بواسطه آنکه «۲» فقیری را به قتل آورده، در شهر متواری گشت آخر گرفتار شده به حکم پادشاه زمان مصلوب «۳» گشت و از صدمه سیاست و اجرای عدالت آن اعلیحضرت امن و امان و راحت و «۴» امتنان در میان جهانیان شایع شد که هیچکس را یارای زیادتی و میل ستمی برادنی «۵» کسی نمی‌شد. بیت «۶»:

باز گرسنه چشم، بدور عدالتش گنجشک را به خانه چشم آشیان دهد از اقصای هزاره و «۷» قندهار تا نهایت گرجستان و ایروان که ممالک محروسه «۸» بود، تجار تنها تردد می‌نمودند و خوف و دغدغه و بیمی نداشتند. و هم در روز جمعه «۹» هفتدهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره، میرزا مخدوم شریفی که باعث هزار گونه فتنه و فساد بود و «۱۰» به مؤدای «۱۱» حقیقت انتهای (لا تحیق المکر السئی الاباهله) «۱۲»، مغضوب شده به قید و حبس گرفتار گشت. و هم در این روز اردوغدی خلیفه تکلو که میر ورامین بود، و علیخان بیک ترکمان داروغه دفترخانه همایون گرفتار شده مقید گشتند و ایشان را به قلعه فرستادند.

و در روز چهارشنبه دوازدهم شهر رجب سنه مذکوره شاه عالم‌پناه را پسری شد. چون مقرر بود که همیشه دیوان خواجه حافظ شیرازی با آن «۱۳» شاه عالی می‌گردانیدند، بعد از تفأل به دیوان خواجه، شاهزاده را ابو الفوارس شجاع الدین محمد نام نهادند. و در روز جمعه بیستم ماه شعبان سنه مذکوره للگی «۱۴» را به ولی سلطان قلخانچی اغلی ذو القدر حاکم شیراز داده، وی جشن عظیم «۱۵» ترتیب داده، جمیع امرا و ارکان دولت را طلب کرده، نغمه عود و چنگ از مطربان خوش آهنگ بلند شد. نظم «۱۶»:

همه مطربان چست و شیرین زبان‌به نغمه شکر ریخته از بنان «۱۷»

دف از دست مطرب شده کامیاب‌مهی بود در پنجه آفتاب

بتان شکر «۱۸»لب ترنم سرای‌جهان پر شکر بود سر تا بپای

عجب مجلسی چون بهشت برین‌می و «۱۹»ساغرش کاس ماء معین شاه جهان نیز بدان مجلس بهشت مانند تشریف آورده بر مسند دولت متمکن گشت.

شعر: «۲۰»

---

(۱)- ب، م: مناصب و صدارت

(۲)- ب، م، ن: «آنکه فقیر» ندارد

(۳)- ن: معضوب

(۴)- م، ن: «و» ندارد

(۵)- م: دانای

(۶)- ب، م: ندارد

(۷)- م: «و» ندارد

(۸)- م: محروسه تجار تنها تردد می‌نمودند. ن: محروسه تجار تردد می‌نمودند

(۹)- ب، م، ن: ندارد

(۱۰)- م، ن: «بود و» ندارد

(۱۱)- ن: معضوب شده

(۱۲)- م: بین الهلالین محو شده

(۱۳)- ب، م، ن: به آن

(۱۴)- م: ملکی

(۱۵)- ب، م: عظیمی

(۱۶)- ن: بیت. ب، م: ندارد

(۱۷)- ن: نیان

(۱۸)- ن: شکرخند

(۱۹)- م، ن: «و» ندارد

(۲۰)- ب، ن: بیت. م: ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۵۰ برآمد سلیمان اقلیم گیرچو خورشید بر مسند دلپذیر [۴۸۳]

سراپرده‌اش غیرت آسمان‌به او اطلس آسمان توأمان

پری پیکران از طریق ادب‌ز گفتار بربسته چون غنچه لب

صنوبر قدان هر طرف جلوه‌گرز کاکل همه فتنه را کرده سر ولی سلطان پیشکش «۱» زیاد از حد، از شتر و اسب و زر و قماش و سایر نفایس که در سر کار او بود تمامی را به نظر اشرف درآورده، گذرانید «۲» و آن شب تا صباح به عیش و کامرانی مجلس گذران بود. چون شاه عالمیان را «۳» خاطر از ممر «۴» فرزند و وراثت سلطنت جمع «۵» گشت، اراده خاطر عاطر فیض مآثر «۶» بدان تعلق گرفت که برادر بزرگتر خود، که در دار السلطنه شیراز است، با سه پسر که همراه وی بود، سلطان حمزه میرزا و ابو طالب میرزا و طهماسب و «۷» برادر بزرگتر ایشان شاهزاده حسن میرزا که در طهران می‌بود تمامی را قصد نماید «۸». اما غافل از مضمون این معنی که، مصرع «۹»: «بیرون ز اراده تو چیز «۱۰» دگر است»؛ قورچی به قصد این امر «۱۱» تعیین کرده، احکام نوشت که به شیراز فرستند «۱۲» و شاهزاده سلطان حسن میرزا که در زمان جد جمجاه والی «۱۳» مازندران بود، چون خبر سلطنت شاه اسمعیل را شنید احرام درگاه وی بسته متوجه شد. شاه جمجاه که «۱۴» از آمدن وی واقف گشت «۱۵»، مقرر نمود که در طهران توقف کرده پیشتر نیاید. آنگاه علیقلی سلطان ترکمان را با جمعی از سفاکان به صوب طهران ارسال نمود که «۱۶» شاهزاده سلطان حسن «۱۷» میرزا را قصد نمایند. علیقلی سلطان ترکمان به سرعت «۱۸» روانه شده «۱۹»، بی‌گمان به طهران داخل شد و در روز دوشنبه بیست و یکم شهر جمادی الاول سنه مذکوره به اتفاق علی خلیفه قاجار که حاکم آن ولایت بود، به قصد شاهزاده نامدار مبادرت نموده، شاهزاده خنجری بر علی خلیفه انداخته «۲۰»، بعد از آن به قتل رسید و در مزار امامزاده بزرگوار «۲۱» زید- علیه التحیة و السلام- که در شهر بند آنجا واقع است مدفون شد. عمرش هجده سال، والده‌اش فرخنده خانم دختر زاده نواب غفران پناهی قاضی جهان حسنی «۲۲» است. شاهزاده به غایت صاحب جمال بود و شاه جنت مکان به او توجه بسیار داشتند.

و هم در آن زمان شاه عالمیان منصب بیگلربیگی «۲۳» خراسان و ایالت دار السلطنه هرات را به میرزاده اعظم رکن الدولهٔ القاهره، علیقلی خان شاملو که از نبایر دورمش «۲۴» خان بود

---

(۱)- ب، م: پیشکشی زیاده

(۲)- م: گذرانیدند

(۳)- ب، م: «را» ندارد

(۴)- ن: لله و فرزند جمع گشت

(۵)- م: جمیع

(۶)- م: «مآثر» ندارد

(۷)- ن: «و» ندارد

(۸)- م: نمایند و

(۹)- م: ندارد

(۱۰)- م: چیزی

(۱۱)- م: امرا

(۱۲)- ب، م: فرستند شاهزاده

(۱۳)- م: که از آمدن والی

(۱۴)- م، ن: «که» ندارد

(۱۵)- ن: شد

(۱۶)- م: «که» ندارد

(۱۷)- ب، ن: حسین

(۱۸)- ن: به سرعت تمام

(۱۹)- ب، ن: شد

(۲۰)- ب، م، ن: انداخت

(۲۱)- ب: بزرگو

(۲۲)- ن: حسینی

(۲۳)- ب: بگلربیگی

(۲۴)- ن: دورمیش

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۵۱

شفقت فرمودند، و وی را لله شاهزاده ظفرلوا سلطان عباس میرزا ساخته، او را روانه هرات گردانیدند و همشیره خود را- شاهزاده زینب بیگم که بهترین بنات شاهی بودند- وی «۱» را در حباله نکاح او در آورد در احکام وی علیقلی خان گورکان نوشتند و تمامی لشکر و ایل شاملو را ملازم وی «۲» گردانیده، او را با جنود بسیار و سامان بی‌شمار به آن دیار فرستادند «۳».

و هم در آن اوان منهیان دولت عرض کردند که ابو الخان ازبک با «۴» برادران که گمراهان راه ضلالت و سرگشتگان «۵» بادیه جهالت‌اند، پای از حد خود بیرون نهاده «۶»، نواحی نیشابور را تاخته‌اند، و فوجی از آن برگشته «۷» روزگاران «۸» که قوت طامعه

ایشان به حرکت در آمده «۹» لوای استیلا «۱۰» به حوالی ده سرخ که ما بین نیشابور و مشهد [۴۸۴] مقدس [است] برافراخته‌اند.

حسین بیک ولد سوندک افشار قورچی‌باشی سابق «۱۱» که وی قورچی‌باشی قورچیان مشهد مقدس معلی بود، در همان موضع بدیشان رسیده، بعون عنایت ربانی قرب صد نفر از آن قوم بی‌هنر «۱۲» را مجروح گردانیده، رؤس «۱۳» ایشان را به درگاه عالم‌پناه فرستادند. «۱۴»

و هم در روز سه‌شنبه پنجم ماه رجب، ایلچیان نظام الملك والی دکن به دار السلطنه قزوین آمدند و به رسم پیشکش نقود بسیار و قماش بی‌شمار آوردند، و از جانب پادشاه خود مضامین این ابیات به مسامع عز و جلال آن ستوده صفات رسانیدند. شعر «۱۵»:

که هستم به صدق و نیاز تمام‌مقیمان آن آستان را غلام

ز مهرت سرم گر شود خاك راه‌نروید ازو غیر مهر گیاه

فلك گر كند پیكرم را غبار «۱۶»به دربان لطف تو گیرم قرار

گلی كز گلم سر زند سال و ماه‌ازو بردمد بوی احسان شاه «۱۷» و هم در آن «۱۸» اوان مرتضی قلی سلطان را که حاکم ولایت مشهد مقدسه «۱۹» منوره نموده بودند، نعش مبارك شاه جمجاه همراه نموده «۲۰» او را مرخص ساختند. وی با لشكر «۲۱» بی‌كران از پرناك و تركمان، متوجه خراسان شد.

و هم در شب جمعه بیست و چهارم شهر شعبان سنه مذكوره، ذوذتابه مهیب در برج قوس از جانب مغرب طالع شد و شب به شب از كنار افق ارتفاع می‌یافت و به نظر به طریق گیسودار می‌آمد «۲۲».

---

(۱)- ن: «وی» ندارد

(۲)- ب، ن: «وی» ندارد

(۳)- ن: فرستاد

(۴)- م، ن: كه بهادران و گمراهان

(۵)- م، ن: سرگشتگان جهالت‌اند

(۶)- م، ن: نهاده‌اند و

(۷)- ن: برگشته‌اند م: برگشته و

(۸)- ب، م: روزگارانی كه. ن: روزگاران و

(۹)- م: آمده و

(۱۰)- ب: استیلای

(۱۱)- م، ن: قورچیان مشهد مقدس بوده

(۱۲)- ب، م، ن: بل هزار مجروح

(۱۳)- م: رداس

(۱۴)- ب، م، ن: فرستند

(۱۵)- ن: بیت .. ب، م: ندارد

(۱۶)- م: عیار

(۱۷)- ن: بیت را ندارد

(۱۸)- ن: درین

(۱۹)- ن: مقدس

(۲۰)- م، ن: نموده بودند

(۲۱)- ن: لشگری

(۲۲)- م: می‌آید

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۶۵۲

و هم «۱» در شهر شعبان، شاه اسکندرشان، در باغ سعادت‌آباد جشنی «۲» عظیم «۳» و طوی بزرگی نمودند که هیچ کس از پیران سال دیده مثل آن یاد نداشتند. چون بعد از رحلت شاهزاده جنت انتما، ابو البقا «۴» سلطان ابراهیم میرزا، شاه «۵» سپهر والامهر را به شمخال سلطان چرکس داده کاشان را به تیول او مقرر کردند، و در مقام تربیت او بودند. باعثش آنکه شاهزاده مظلوم «۶» سلطان سلیمان میرزا را «۷» به قتل آورده بود، صبیه وی را جهت ابو تراب سلطان نبیره چایان سلطان استاجلو که او را نیز علی‌رغم محمدی سلطان تخماق پیش کشیده در مقام رعایت او بود «۸»، خواستگاری نمود «۹» و طوی مذکوره در باغ سعادت‌آباد واقع شد.

سابقا گذشت که بعضی از شاهزاده‌های کامکار که در نهایت بلاد و امصار بودند، و از اردوی معلی تا ایشان خیلی راه بود «۱۰»، توقفی در اجرای حکمی که بر ایشان صادر شده بود واقع گشت، و علیقلی خان شاملو که به دار السلطنه هرات رفت، بعد از تشرف «۱۱» به شرف پایبوس «۱۲» اختر برج سلطنت و کامکاری، شاهزاده عباس میرزا، خلاف حکم شاه زمان به عمل آورد و قورچی «۱۳» که به شیراز رفته بود، به مرتبه‌ای عرصه زندگانی را به شاه جمجاه سلطان محمد پادشاه «۱۴» و شاهزاده‌ها «۱۵» و والده ایشان تنگ نموده بود که احدی از ملازمان و خدمه ایشان را راه تردد و آمد شد «۱۶» نبود و ایشان دست از حیات خود شسته همگی مترصد خبر دیگری «۱۷» بودند. چون خالق قضا و قدر در اصل فطرت سلطنت را به نام نامی شاه سلطان محمد و خلف نامدارش شاهزاده سلطان عباس میرزا نامزد نموده بود «۱۸»، [۴۸۵] تدبیرات شاه اسمعیل و احکام او اثری ننمود. شعر «۱۹»:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای‌نبرد رگی تا نخواهد خدای آنگاه از این اراده‌ها و اراده دیگر سودا و وسواس برو غلبه نموده که بواسطه مصلحت زمان و تألیف قلب دشمنان چند روزی لعن ملاعین را برطرف سازد، برو مبارک و میمون نیفتاد «۲۰» و قطع صله رحم بنیادش را کند. در روز یکشنبه سیزدهم شهر رمضان «۲۱» سنه مذکوره بی‌مقدمه بیماری ناگهان و بی‌گمان درگذشت.

مجملی از تفضیل این واقعه نازله آنکه در شب روز مذکور بر کمیت خوشخرام

---

(۱)- ب، م: هم شهر

(۲)- ب، م، ن: جشن

(۳)- ب، م: عظیمی

(۴)- م: ابوالقا

(۵)- ن: شاهزاده

(۶)- م، ن: «مظلوم» ندارد

(۷)- ب، م: «را» ندارد

(۸)- ب، م: بود و

(۹)- م: نموده طوی. ن: نمود طوی

(۱۰)- ب، م: بود و

(۱۱)- ب، م: تشریف

(۱۲)- ب، م،: پابوس

(۱۳)- م: قوری

(۱۴)- ب م: پاشا

(۱۵)- م: شاهزادها

(۱۶)- ب: آمد و شد

(۱۷)- ب، م، ن: دیگر

(۱۸)- ب، م، ن: بودند

(۱۹)- ن: بیت. م: ندارد

(۲۰)- م: باد. ن: نبود

(۲۱) م: رمضان المبارک

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۵۳

سوار شده با حسن «۱» بیک حلواچی «۲» اغلی که منظور «۳» وی بود (در کوچه و بازار و کاروانسراها سیر می‌کرد، تریاک و فلونیای بیشتری تناول فرموده بود «۴») و بر «۵» بالای اشربه و میوه، وقت «۶» سحر که به دولتخانه آمدند و در منازلی که جهت حسن بیک ترتیب داده بودند و اول دفترخانه همایون بود ساکن گشته استراحت نمودند. در آن اثنا علامات «۷» موت بر وی ظاهر شده، از قضای «۸» دیوان آسمانی «۹» نشان عزل حیات فانی بر طغرای (هو «الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ» «۱۰» و مضمون «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ» «۱۱») «۱۲» مصحوب ایلچی بدو رسید و سلطنت عالم را به بی‌پروایی و تعشق نامردی بباد فنا داد. نظم «۱۳»:

اگرچه یقین است ازین خانه رحلتو لیکن نبود این کسی را گمانی

جهان بی‌ثبات است و «۱۴»تا بوده دایم‌چنین بود آری سرایی است فانی آخر این روز حکما و امرا و وزرا از این قضیه آگاهی یافته، چون در آن منزلی که وی «۱۵» در آن خوابیده بود گشوده رفتند کار وی از دست رفته بود. شب «۱۶» این خبر در میان «۱۷» مردم انتشار پیدا کرد. تا صباح دوشنبه چهاردهم، امرا و وزرا و مقربان بارگاه اجتماع نموده وی را در دولتخانه غسل داده «۱۸»، کفن نمودند و به طریقی «۱۹» که سایر شاهزاده‌ها «۲۰» را حمالان نقل آستانه امامزاده واجب الاحترام شاهزاده حسین (علیه و آبائه التحیهٔ و الثناء) «۲۱» نموده بودند، به همان دستور او را با «۲۲» آن همه «۲۳» شوکت و عظمت بردند و در جنب شاهزاده‌ها دفن نمودند («و لله سبحانه و تعالی العظیم و القدرهٔ و الملک و الکبریاء») «۲۴»، «بقا بقای خدایست و ملک ملک خدای». و در باب تاریخ وی گفته‌اند:

شده «۲۵»تاریخ فوت شاه جهان«طلب از خون ناحق طفلان» «۲۶» از اتفاقات عجیبه آنکه شاه اسمعیل دو روز قبل از آنکه نعش مبارک شاه جنت «۲۷» مکان بدان آستان عرش نشان رسیده مدفون گردد وی در قزوین به خاک رفت.

---

(۱)- ب، م: حسین

(۲)- ن: تواچی. ب، م: طواچی

(۳)- ب، م: منصور

(۴)- ن: بین الهلالین ندارد

(۵)- ن: در

(۶)- ن: طعام تناول نمود

(۷)- م: علامت

(۸)- ب، م، ن: قضایای

(۹)- م: آسمای

(۱۰)- سوره ۶۷ آیه ۲

(۱۱)- سوره ۳۹ آیه ۳۰

(۱۲)- بین الهلالین در متن «م» و «ن» نیست

(۱۳)- م، ن: ندارد

(۱۴)- ب، ن: «و» ندارد

(۱۵)- ب، ن: «وی» ندارد

(۱۶)- م، ن: «شب این» ندارد

(۱۷)- ب، ن: در میانه

(۱۸)- ب، م، ن: دادند و

(۱۹)- ب، م، ن: به طریق سایر

(۲۰)- ب، م: شاهزادها که حمالان. ن: شاهزادها حمالان

(۲۱)- ن: بین الهلالین ندارد

(۲۲)- ب، م، ن: به آن

(۲۳)- ن: «همه» ندارد

(۲۴)- ن: بین الهلالین ندارد. این عبارت در متن م خوانا نیست.

(۲۵)- مز: شاه

(۲۶)- نسخه «ن» ناخوانا است

(۲۷)- م: خبت بدان. ن: خبت آستان

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۵۴

ایام عمرش چهل و نه سال، مدت سلطنتش یکسال و نیم «۱» و بیست و دو روز. از او یک پسر ابو الفوارس شاه شجاع و سه دختر ماند. صبیه بزرگش که از صبیه شاه غفران پناه شاه نعمت- اللّه باقی «۲» و خانش خانم همشیره شاه جنت مکانی به وجود «۳» آمده قبل از رفتن قلعه‌وان، شاهزاده الحال در حباله خلف السادات و النقبا امیر برهانا الدین شاه خلیل اللّه است و دو صبیه دیگر که از کنیزان حاصل شده‌اند.

شاه «۴» اسمعیل در عدالت و رعیت پروری و سخا و کرم گستری عدیل «۵» خود نداشت. «۶» در ایام سلطنت [۴۸۶] او باز در هواداری کبوتر در پرواز آمد و از ترس سیاست او سیمرغ فتنه در پس کوه قاف اعتکاف «۷» عزلت و انزوا اختیار کرد و شیر بسان جغد از معموره عالم روی به خرابه‌ها نهاد «۸». آن حضرت در امامت جمعه و جماعات «۹» و احکام صیام و صلوة «۱۰» و استدامت امر به معروف و نهی منکرات «۱۱» و رفع «۱۲» بدع و مناهی «۱۳» ید بیضا نمود. چه استقامت امور «۱۴» مملکت بی‌استحکام قواعد شریعت صورت نمی‌بندد و نظام اعمال دولت بی‌قوام اعمال ملت میسر نمی‌شود، «۱۵» چنانچه کلام معجز نظام سید انام، علیه افضل الصلوة و السلام مشعر بر آنست «الملک و «۱۶» الدین توأمان». نظم: «۱۷»

تأویل توأمان چه بود غیر از آنکه ملک‌آنرا دهد خدای که دین را شعار کرد و تعظیم علمای اسلام که حافظان ممالک ملت احمدی

و حارثان «۱۸» مسالک شریعت محمدی‌اند،

بیت «۱۹»:

بر منهج گفتار رسول مـدنی«من اکرم عالما فقد اکرمنی»، به تقدیم می‌رسانید و لشـگریان را که اسـتقامت کارخانه سـلطنت «۲۰» به وسیله کوشش و جانسپاری ایشان مقرر است، مسرور نگاه داشت. سخا و بذل گشاده عین المالی که در نظر مردم چون مردمک عین نور چشم می‌افزود، صرف جنود ظفر شعار «۲۱» کرد. مرسوم و «۲۲» مواجب قورچیان که مدت چهارده سال در ذمه همت شاه جنت مکـان مانـده بود، شـفقت فرمود. چنانچه مرد مجهولی صـد تومان و «۲۳» دویست تومـان گرفت «۲۴». بعضـی وجوهات که تعلق به حضرت «۲۵» صاحب العصـر و الزمان خلیفـۀ- الرحمن علیه صـلوات من اللّه المنان داشت به سادات عالی درجات ممالک محروسـه خصوصا سادات «۲۶» عظام

---

(۱)- ن: نیم است و دو روز

(۲)- م، ن: ثانی

(۳)- ب، م: بود آمده

(۴)- م: شا

(۵)- ن: نظیر

(۶)- م، ن: نداشت و

(۷)- ب: ندارد

(۸)- ن: نهاد و

(۹)- م، ن: جماعت

(۱۰)- ب، م: صلوات

(۱۱)- ن: منکر

(۱۲)- ن: دفع بدفع مبادم. ب: دفع بدع

(۱۳)- م: منادی

(۱۴)- م: «امور» ندارد.

(۱۵)- م، ن: نمی‌شد

(۱۶)- م: «و» ندارد

(۱۷)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۸)- م، ن: جاریان

(۱۹)- ب، م: ندارد

(۲۰)- ن: سلاطین

(۲۱)- ب: سعاد

(۲۲)- ن: «و» ندارد

(۲۳)- م، ن: «و» ندارد

(۲۴)- م، ن: گرفت و

(۲۵)- ن: به صاحب الزمان داشت به سادات عالی درجات ممالک محروسه

(۲۶)- ب، م: دات

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۵۵

انجویه «۱» شفقت فرمودند. جهانیان کرم حاتم و عدل انوشیروان «۲» در برابر عطایای «۳» او بر طاق نسیان نهادند «۴». ریاض دین محمدی و نسایم ملت احمدی یوما فیوما تضاعف «۵» گرفته، تازه و خرم‌تر گشت. رعایا از ظلمات به سرچشمه حیات خضروار رسیدند و خلایق در کنف امن و امان آرمیدند. نظم: «۶»

آرام یافت در حرم انس وحش و «۷»طیرآسوده گشت در کنف عدل «۸» انس و جان

گردون فرو گشاد کمر از میان تیغ‌ایام برگرفت زه از گردن کمان وی در ابتدای حال تعلیم از مرحومی میر زین العابدین اجل استرآبادی گرفته، از طالب علمی وقوف داشتند و نستعلیق را خوب می‌نوشتند. دماغ کتابت بسیار داشتند و در نقاشی و طراحی و نقشبندی و طرح عمارت سلیقه تمام داشتند و در آن فن قرین خود نداشتند. شعر «۹» را بسیار نیک می‌فرمودند. تخلص «عادلی «۱۰»» می‌نمودند. این غزل را در ایام سلطنت در دار السلطنه قزوین فرمودند. غزل «۱۱»:

تا به قزوین آمدم آسایش جانم نماندردمند غم شدم امید درمانم نماند

بس که بر یاد رخ همصحبتان بگریستم‌اشک خونین قطره‌ای در چشم گریانم نماند

از ضعیفی همچو تاری شد تنم در پیرهن‌غیر دست محنت و غم در گریبانم نماند

در غم یوسف رخی از بس که خون بگریستم‌روشنائی در نظر چون پیر کنعانم نماند

«عادلی» از من مجو آیین «۱۲»رسم و اختیار [۴۸۷]کار عقل از دست رفت و دل بفرمانم نماند قبل از قلعه و ایامی که در قلعه بودند اشعار بسیار گفته‌اند. خصوصا قصیده‌ای در شرح احوال خود گفته، به شاه جنت مکان فرستاده‌اند. «۱۳» ایراد آنها در «مجمع الشعرا» شده، اما با وجود این حالات بواسطه خاصیت مداومت تریاک هیچ برو اعتماد نبود.

در «۱۴» شرح بقیه ایام که بعد از رحلت آن اعلیحضرت سانح شده

چون همگنان از سلطنت شاه اسمعیل راضی نبودند، بعد از گذشتن «۱۵» او، در دار السلطنه قزوین و سایر بلاد و امصار فتنه و حادثه‌ای روی ننمود «۱۶» و مردم همه خوشحال و فارغ بال متردد بودند. تبرائیان «۱۷» سر از خانها بیرون کرده به انتقام چند روزه که بر ایشان گذشته بود درآمدند

---

(۱)- ن: «انجویه» ندارد

(۲)- ب: انوشیروان را. م: نوشیروان را

(۳)- ب، ن: عطای

(۴)- م، ن: نهاده‌اند.

(۵)- ب، م، ن: تضاعیف

(۶)- ن: بیت. م: ندارد

(۷)- ب، م: «و» ندارد

(۸)- ب: عدل و

(۹)- م: و شعرا

(۱۰)- م: عالی

(۱۱)- م: ندارد

(۱۲)- ب، م: آیین مراسم. ن: آیین برسم

(۱۳)- م، ن: فرستادند

(۱۴)- ب: سیاق کلام در شرح بقیه ایام که بعد از رحلت آن عالیحضرت سانح شده. م، ن: عنوان ناخوانا است

(۱۵)- م، ن: کشتن

(۱۶)- ب، م، ن: نمود

(۱۷)- م، ن: بنابران

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۶۵۶

و اراده نمودند که میرزا مخدوم شریفی را که محبوس بود «۱» وی را به میدان اسب شاهی آورده به قتل رسانند «۲». او به حمایت ملازمان شاهزاده پریخان خانم از دست آن جماعت رهایی یافته به بلاد روم گریخت «۳». در روز سه‌شنبه پانزدهم ماه مذکور سنه مزبوره تمامی ارکان دولت ارجمند و امرای سعادتمند که در آن اوان در پایه «۴» سریر خلافت مصیر بودند، مثل امیر خان موسیلو و پیره «۵» محمد خان استاجلو و قلی سلطان «۶» قورچی باشی افشار و محمدی «۷» خان تخماق استاجلو و ولی سلطان قلخانچی «۸» اغلی و شمخال سلطان و دیگر امرا و اعیان در میدان اسب شاهی جمعیت نموده- چون بعد از رحلت شاه جمجاه میانه امرا و اویماقات انواع مخالفت روی نموده «۹» بود «۱۰»، چنانچه قبل ازین سمت تحریر یافت «۱۱»- آن جماعت اول به تصفیه بواطن یکدیگر کوشیده، زنگ مخالفت را از مرآت ضمایر به صیقل موافقت زدوده، قسم یاد نمودند «۱۲» که من بعد به هیچ وجه با یکدیگر نزاع و جدال ننموده گذشته‌ها را کان لم یکن انگا [رند] و بدانچه صلاح دین و دولت در آن باشد و امرا و ریش سفیدان مصلحت در آن دانند به عمل آورند واحدی خلاف آن جایز ندارد. «۱۳» بعد از آن به اتفاق آصف زمان میرزا سلمان به خدمت شاهزاده پریخان خانم رفته در باب «۱۴» سلطنت و پادشاهی اندیشه نمایند. «۱۵»

بعضی امرا که نهال دولت ایشان از جویبار تربیت شاه اسمعیل نشو و «۱۶» نما یافته بود، مثل ولی سلطان حاکم شیراز، صلاح در آن دیدند که شاه شجاع خلف او را پادشاه نمایند و سکه «۱۷» و خطبه به نام او کرده زمام مهام ممالک در قبضه اقتدار نواب خانم باشد. بعضی قبول این معنی ننموده، رد «۱۸» فرمودند که شاه شجاع طفل یکساله است، از سلطنت او چه خیزد. چون این خبر به اطراف و اکناف عالم رسد که از اولاد شاه غفران جاه کسی نمانده، مدار برد ختری است که سپهدار لشگر قزلباش است، هر آینه «۱۹» فتنه و آشوب در ممالک به ظهور پیوندد «۲۰». نواب کامکار سلطان محمد میرزا که پسر بزرگ شاه جمجاه است، اگرچه در باصره وی اندک ضعفی واقع است، اما «۲۱» پسران نامدار دارد که در اندک فرصتی هر یک از ایشان در میدان سلطنت شاهسواری‌اند بی‌مانند «۲۲». او به پادشاهی اولی است. بعضی رد این سخن نموده «۲۳» از سلطنت [۴۸۸] شاهزاده سلطان «۲۴» حمزه میرزا پسر بزرگتر آن حضرت که در آن زمان یازده ساله بود سخن گفتند «۲۵» و جمعی دیگر که شاهزاده «۲۶» عباس

---

(۱)- از متن «ن» اضافه شد

(۲)- مز، م: رسانید

(۳)- ب، م، ن: گریخت و

(۴)- ب، م، ن: در سریر خلافت

(۵)- ب: پره

(۶)- م، ن: علی قلی سلطان

(۷)- م، ن: محمد خان

(۸)- ب، م، ن: قلخانی

(۹)- ن: نمود

(۱۰)- م: ندارد

(۱۱)- ب، م، ن: یافته

(۱۲)- م: نمود

(۱۳)- ب، م، ن: ندارد و

(۱۴)- ب، م، ن: «باب» ندارد

(۱۵)- ب، م: نمایند و. ن: نمود و

(۱۶)- م: «و» ندارد

(۱۷)- ب: سطه

(۱۸)- ب، م، ن: «رد» ندارد

(۱۹)- ب، م، ن: هرگاه

(۲۰)- ن: نه پیوندد

(۲۱)- م: «اما» ندارد

(۲۲)- ن: «مانند» ندارد

(۲۳)- ن: نمودند

(۲۴)- ب، م: «سلطان» ندارد

(۲۵)- ب، م، ن: «سخن گفتند» ندارد

(۲۶)- ب: شاهر

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۵۷

میرزا را صاحب اقبال می‌دانستند و در آن وقت نه ساله بود و حسب الفرمان شاه جنت مکان صاحب خراسان بود رضا می‌دادند.

چون مشیت ازلی و تقدیر لم یزلی بمؤدای «۱» «تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ ... تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ» «۲»:

از قسمت بندگی و شاهی‌دولت تو دهی بهر که خواهی «۳»، به پادشاهی شاه سلطان محمد تعلق گرفته بود، قبل از آنکه در مجلس امرای عظام معامله سلطنت را قرار دهند، جمعی کثیر از قورچیان و مقربان مثل علی بیک ذو القدر ولد محمد جان آقا که نسبت بدان حضرت خدمات لایقه به تقدیم رسانیده بود و بدان جهت شاه اسمعیل بدو بی‌التفات شده بود، با اتباع خود متوجه «۴» شیراز گشت و در همان شب اسکندر بیک قورجی شاملو متوجه شده، اول وی مژده سلطنت را رسانید «۵» و به «خوش خبرخان» موسوم گشت و به مرتبه امارت سرافراز شد و علی بیک ذوالقدر بعد از استعساد به شرف ملازمت، ایالت «۶» دار الملک شیراز بدو مفوض شد و مرتبه خانی یافت.

چون مجموع لشگر در پادشاهی آن «۷» حضرت یکجهت شدند، امرای عظام «۸» تمامی قورچیان و ایشک آقاسیان و عمله و «۹» فعله بیوتات را «۱۰» به رفتن شیراز مرخص ساختند و روز به روز فوج فوج از ترک و تاجیک و از مردم دور و نزدیک از اطراف و

جوانب به استقبال موکب جلال می‌شتافتند و نواب پریخان خانم در دار السلطنه قزوین که مقر «۱۱» سلطنت است، کمال استیلا «۱۲» یافته هر صباح تا رواح امرا و ارکان دولت به ملازمت او شتافته به لوازم ممالك داری قیام می‌نمودند و از بقایای «۱۳» قزوین و محال قریبه «۱۴» مدد خرج به لشکر داده، امرا به اتفاق در بروات و احکام مهر می‌فرمودند و میرزا سلمان چون در زمان شاه اسمعیل سخنان نفاق‌آمیز نسبت به نواب خانم به عرض «۱۵» رسانیده بود و آنچه از شاه اسمعیل نسبت به نواب خانم به ظهور آمده بود از تحریك وی بود، «۱۶» در این وقت که خانم ملکه زمان گشت، وی اندیشه ناك «۱۷» شد و به ملاحظه و احتیاط تمام بسر می‌برد. تا آنکه نواب خانم اظهار عداوت نمود «۱۸». شمخال «۱۹» سلطان خال خانم به قتل میرزا سلمان مبادرت نمود. مشار الیه چون از این مقدمه آگاهی یافت، فی الفور با معدودی چند راه فرار پیش گرفته متوجه شیراز شد. «۲۰» جمعی از مردم شمخال تا به ساوه از عقب او شتافته، چون همه جا از «۲۱» بیابان رفته بود «۲۲» بدو نرسیده «۲۳» بازگشتند. مشار الیه به

---

(۱)- م: ابتداء سلطنت پادشاهی السلطان الفقراء محمد خدابنده

(۲)- سوره ۳ آیه ۲۶

(۳)- م، ن: «بهر که خواهی» ندارد

(۴)- ب، م: متوجه شده به شیراز رفت

(۵)- ب، م، ن: رسانیده

(۶)- ب، م: ایالت و

(۷)- م: «آن» ندارد

(۸)- مز: عظامی

(۹)- ن: «و» ندارد

(۱۰)- ن: «را» ندارد

(۱۱)- م: مقرر

(۱۲)- ن: استقلال

(۱۳)- م، ن: بقاء

(۱۴)- ن: غریبه

(۱۵)- ن: به ظهور آمده بود

(۱۶)- ن: بوده

(۱۷)- ن: اندیشناك

(۱۸)- ن: نموده. م: «نمود» ندارد

(۱۹)- م: و شمخال

(۲۰)- ن: شدند

(۲۱)- ب، م، ن: در

(۲۲)- م: بودند

(۲۳)- م: «بد» نرسیده

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۵۸

ایلغار تمام خود را به شیراز رسانیده به شرف عتبه بوسی «۱» بندگان «۲» اشرف سرافراز گردید «۳» و در باب مهمات سلطنت و جهانبانی آنچه معروض می‌داشت و موافق تدبیر و رضای اشرف بود مستحسن می‌افتاد و در تنظیم و تنسیق مهام «۴» سرکار خاصه شریفه سعی و اهتمام تمام «۵» بجای آورده، منظور نظر شفقت و عواطف خسروانه گردید، وزارت دیوان اعلی به همان دستور به رای زرین آن دبیر «۶» [۴۸۹] صاحب تدبیر مفوض گشت «۷»، روز به روز شوکت و حشمت آن عالی منزلت سمت ارتفاع و اعتلا پذیرفت.

القصه چون تخت شاهنشاهی به وجود فرخنده ورود آن شاه عالیجاه زیب و زینت یافت، سکه زر و رؤس «۸» منبر از اسم سامی و نام نامی آن اعلیحضرت مزین گردید، امرای «۹» عالیشان و مقربان درگاه فلک آشیان کمر عبودیت و بندگی بر میان جان بسته، همگنان یکدل «۱۰» و یک زبان به مراسم شکر گزاری قیام نمودند و زبان حال بدین مقال مترنم می‌ساختند «۱۱». نظم: «۱۲»

للّه الحمد که آن نقش که خاطر می‌خواستآخر آمد «۱۳»ز پس پرده تقدیر پدید

خار هر کید که بدخواه درین راه نهادخنجری گشت که جز در جگر او نخلید جمعی که در قلعه اصطخر محبوس بودند و در ایام سلطنت شاه اسمعیل «۱۴» نجات نیافتند- «۱۵» مثل خان احمد والی گیلان و شاهرخ خان ذوالقدر و محمد بیک ذوالقدر و قرابیک، ایشان را بیرون «۱۶» آورده رعایتها فرمودند، و شاهرخ خان را منصب خانی داده، مهر به او شفقت فرمودند. و در روز هیجدهم شهر شوال سنه مذکوره اختیار ساعت نموده، از دار الملک شیراز بیرون آمده عنان عزیمت به جانب مقر سلطنت منعطف گردانیدند و نواب سپهر احتجاب بلقیس الزمانی مهد علیایی «۱۷» فخر النسا بیگم که حرم محترم آن اعلیحضرت بود و مادر شاهزاده عالم و عالمیان، زمام اختیار و قبضه اقتدار مهام خواص و عوام و کافه انام را به رای او منوط ساختند. جمیع «۱۸» امرا و اعیان بعد از تشرف «۱۹» به شرف سجده و پاپیوس «۲۰» اشرف همایون و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا، به شرف سجده آن در دریای عصمت و طهارت مشرف گشته، هیچ مهمی بی‌مشورت و صوابدید آن علیا حضرت فیصل نمی‌یافت. میر قوام الدین حسین شیرازی که سابقا مستوفی ولی سلطان حاکم شیراز بود، «۲۱» به وزارت نواب علیه عالیه منصوب گشتند. چون رایات نصرت آیات که از فارس عازم عراق گشت بواسطه زمستان و کثرت برف و باران به آهستگی می‌فرمودند، آنگاه

---

(۱)- م: بوشی

(۲)- ب: بنده‌گان. م: شده‌گان

(۳)- م، ن: شد

(۴)- م: مهمام

(۵)- م: «تمام» ندارد

(۶)- ب، ن، م: پیر

(۷)- م: گشت و

(۸)- ن: «و رؤس منبر» ندارد

(۹)- م: و امراء

(۱۰)- م، ن: همدل

(۱۱)- ب، م، ن: می‌ساخت

(۱۲)- بیت. م: ندارد

(۱۳)- م، ن: اندر

(۱۴)- ن: اسمعیل ثانی

(۱۵)- ن: یافتند

(۱۶)- ب: برون

(۱۷)- ن: «مهد علیایی» ندارد

(۱۸)- ب، م: جمعی. ن: و جمعی

(۱۹)- ن: «بعد از تشرف» ندارد

(۲۰)- ب، م، ن: پای‌بوس

(۲۱)- ب، م، ن: بود و

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۶۵۹

موضع قومشه مضرب خیام سرادقات جاه و جلال گشته از دار السلطنه اصفهان تمامی سادات و اکابر و اعیان با تحف و پیشکش فراوان در آن منزل به شرف ملازمت اشرف سرافراز شدند، عنایت خسروانه شامل حال هر یک از آن جماعت فرموده «۱» به نوازشات بی‌غایات «۲» مفتخر گشتند «۳». روز دیگر نزول اجلال به موضع مهریار نموده، بعد از آن داخل شهر گشتند [و به] دولتخانه که موسوم به باغ نقش جهان است و در لطافت هوا و عمارت رشک باغات عالم است فرود آمده، آن منزل را رشک فردوس برین ساختند. «۴» بعد از چند روز که آنجا بسر بردند، عنان عزیمت به جانب کاشان از راه نطنز معطوف ساختند و روز یکشنبه «۵» دهم شهر ذی قعده سنه مذکوره به ظاهر شهر مذکور نزول اجلال فرمودند.

اعیان آنجا [۴۹۰] پیشکشها «۶» کشیده از کاشان به جانب مدینة المؤمنین قم در حرکت آمدند.

روز پنجشنبه چهاردهم ذی قعده، حیدر سلطان حاکم آنجا با سادات و اعیان استقبال موکب همایون نموده، شاه سکندرشان به شوکت هر چه تمامتر به شهر «۷» داخل شده در دولتخانه آنجا نزول فرمودند «۸» و نواب علیه عالیه سلطانم والده خود را- که قرب چهل سال بود که در قم ساکن شده بود- او را برداشته به دولتخانه بردند و «۹» نهایت تعظیم و احترام او بجای آوردند و همچنان او را همراه به قزوین بردند. شاه عالم‌پناه ده روز در قم توقف فرموده، بعد از آن به زیارت آستانه «۱۰» مقدسه منوره سمیه، سیدة النساء فی العالمین سرافراز گشته، وداع آن آستان «۱۱» عرش نشان نموده، روز دوشنبه بیست و پنجم شهر مذکور متوجه قزوین گشتند. «۱۲»

در «۱۳» خطه قم حکم همایون به نفاذ «۱۴» پیوست که محمدی خان استاجلو باسپا خود محافظت خزانه عامره نماید «۱۵» و نگذارد «۱۶» که احدی از جماعت ترکمان «۱۷» و چرا کسه «۱۸» به محافظت خزانه مشغولی نمایند. از ورود «۱۹» این حکم، امیر خان موسیلو با سپاه «۲۰» بی‌کران از تکلو و ترکمان جمع آورده به حمایت «۲۱» شاهزاده پریخان خانم اراده نمود که محمدی خان را از آن خدمت مانع آید «۲۲». مشار الیه نیز به اتفاق ایالت‌پناه پیره «۲۳» محمد خان استاجلو لشگر گران جمع آورده، آهنگ جدال و قتال نموده، «۲۴» چند «۲۵» روز از جانبین هر دو لشگر پرشور و شر مترصد جنگ می‌بودند. نواب «۲۶» سیادت‌پناه مجتهد الزمانی میر سید حسین که در دار السلطنه قزوین تشریف داشتند، جمعی از صلحا و ریش سفیدان به نزد

---

(۱)- ن: شده. م: ندارد

(۲)- ن: «بی‌غایات» ندارد

(۳)- ن: گشتند و

(۴)- م، ن: می‌ساختند

(۵)- ن: شنبه با

(۶)- م: بار پیشکشها

(۷)- م، ن: «به شهر» ندارد

(۸)- ن: فرمودند و

(۹)- ب، م: «و» ندارد

(۱۰)- ن: آستانه منوره سیدة النساء سر افراز گشته

(۱۱)- ب، م: آستانه

(۱۲)- م، ن: «گشتند» ندارد

(۱۳)- م: و در

(۱۴)- ب، م: «به نفاذ» ندارد

(۱۵)- ب، م، ن: نمایند

(۱۶)- ب، م: نگذارند

(۱۷)- ب: ترکمانان

(۱۸)- ن: «چرا کسه» ندارد

(۱۹)- مز، ب: درد

(۲۰)- م: سپا

(۲۱)- ب، ن: به جانب

(۲۲)- م، ن: آیند

(۲۳)- ب: پره

(۲۴)- ن: نمود. م: ندارد

(۲۵)- ب، م، ن: هرچند

(۲۶)- م، ن: «قواب سیادت‌پناه» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۶۰

هر یک از امرای عالیشان فرستاده «۱» نصیحت (و منع ایشان فرموده نایره خشم و غضب ایشان به آب موعظه و نصیحت) «۲» فرو نشسته آخر به مصالحه قرار دادند. و مقرر گشت که هیچکدام از خانان «۳» خود بنفسه «۴» متوجه کشیک خزانه عامره نشده، هر کدام معتمد و امینی مقرر دارند که با جمعی «۵» کثیر به خزانه عامره رفته به محافظت و محارست آنجا قیام نمایند.

چون از صدور این حکم رایحه بی‌شفقتی از جانب همایون نسبت به نواب خانم استشمام عالمیان می‌شد، شمخال سلطان به دغدغ افتاده به منزل نواب خانم که در جنب دولتخانه مبارکه بود آمده شروع در کشیک نمود و جماعت توپچیان و تفنگچیان از غلامان و صوفیان که در آن شهر بودند بر سر خود جمع ساخته به حفظ و حراست نواب خانم اقدام می‌نمود.

چون این اخبار به اردوی همایون رسید، میرزا سلمان و جمعی از مقربان که نسبت به نواب خانم غباری در خاطر داشتند، این اخبار را به طریق مخالفت و سرکشی به سمع همایون رسانیدند و بعضی مقدمات خاطرنشان نواب علیه عالیه بیگم نمودند که وی صبیه شاه غفران پناه و همشیره این پادشاه است و لشگر قزلباش با او در مقام اطاعت و متابعت. «۶» تا او در حیات خواهد بود نواب بیگم را بهیچوجه در امور سلطنت دخلی نخواهد داد «۷» و این مضمون را [۴۹۱] که وی اراده داشت که شاه شجاع را به سلطنت بردارد

معروض «۸» داشتند. نواب علیه عالیه با میرزا سلمان همداستان «۹» در دفع وی شدند و منتظر وقت و رسیدن به دار السلطنه قزوین می‌بودند. از قم چون به ساوه رسیدند، دو روز در آنجا توقف واقع شد و از آنجا متوجه کاروانسرای دانگ گشتند. در اثنای راه، امرای بزرگ مثل امیر خان و قلی سلطان قورچی باشی و پیره «۱۰» محمد خان و دیگر امرا که از قزوین استقبال نموده بودند به شرف پابیوس اشرف سرافراز گشته «۱۱» مشمول عواطفات «۱۲» شدند.

روز چهارشنبه چهارم شهر «۱۳» ذی حجه سنه مذکوره که نزول اجلال در شرف‌آباد واقع شد، شمخال سلطان همراه محافه نواب خانم به استقبال آمد. نواب خانم چون به حرم داخل شدند، در آخر همین روز «۱۴» امر قضا نفاذ عز اصدار یافت که امیر اصلان سلطان افشار مهم شمخال سلطان «۱۵» را ساخته اموال و اسباب او «۱۶» از وی باشد. مشار الیه امتثالا لامره الاعلی، او را به قتل آورد و «۱۷» پسرانش ایدمور «۱۸» خلیفه و خلیل بیک فرار نمودند. و هم درین شب مقرر گشت که خلیل خان حاکم کوه گیلویه نواب خانم را به منزل خود برده، در آنجا رشته حیات او را «۱۹» به مقراض اجل «۲۰» قطع نماید.

---

(۱)- ن: فرستاد

(۲)- ب، م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۳)- م: خان. ن: خانه

(۴)- م: به نفس

(۵)- ب، ن: جمع

(۶)- ن: متابعت درآمده

(۷)- م، ن: بود

(۸)- ب، م: و معروض

(۹)- ب، م: همدستان

(۱۰)- ب: پره

(۱۱)- ب، م: گشتند

(۱۲)- ب، ن، م: عواطف

(۱۳)- م: «شهر» ندارد

(۱۴)- م: «روز» ندارد

(۱۵)- ب، م، ن: «سلطان» ندارد

(۱۶)- ن: وی ازو باشد

(۱۷)- م: «و» ندارد

(۱۸)- ن: آمد

(۱۹)- ن: «را» ندارد

(۲۰)- ن: تیغ. م: ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۶۱

ذکر «۱» جلوس شاه عالمپناه سلطان محمد پادشاه بر سریر سلطنت و کامرانی

چون اراده ملک قدیر «۲» «دانا- الذی عز و علا»- بدین متعلق شده بود که ستون ملک و سلطنت به ذات اقدس شاه ستاره سپاه قایم گردد، چند روزی که شاه اسمعیل متقلد امور سلطنت شده بود، از اوضاع چنین مفهوم می‌شد «۳» که ایام وی را چندان ثباتی و بقایی نخواهد بود؛ چه همیشه از رفتن و گذشتن خود خبر می‌داد. شبی از شبها که وی را قولنجی عظیم طاری «۴» شده بود، به مقربان اظهار نمود که بعد از من شاهزاده عباس میرزا «۵» که در خراسان است و می‌دانم که نشاء از سلطنت با او هست و در طالع او پادشاهی ملاحظه کرده‌ام قایم مقام من او باشد و منشأ دفع برادران و قتل ایشان گویا که قرار «۶» سلطنت آن خسرو زمان بوده، حیث قال «اذا اراد اللّه «۷» شیأ هیاء «۸» اسبابه»: «۹»

کسی کش رهبر است اقبال بی‌عیب‌رسد امداد او از عالم غیب

بود یارش چو تأئید الهی‌مهیا داردش اسباب شاهی چون «۱۰» منجمان صادق و ستاره‌شناسان حاذق، اختیار ساعت سعدی جهت نزول اجلال بر تخت سلطنت و اقبال نموده بودند، شاه جمجاه در روز پنجشنبه «۱۱» ذی حجه مذکوره به عظمت و شوکت هر چه تمامتر به دولتخانه مبارکه داخل شده بر تخت دولت و جای پدر سپهر منزلت قرار گرفتند. شعرای روزگار در تاریخ سلطنت و جلوس آن اعلیحضرت «۱۲» تاریخها فکر کردند «۱۳» از آن جمله این ابیات ثبت افتاد. تاریخ «۱۴»:

منت ایزد را که بنشست از ره عز و شرف‌بر فراز مسند «۱۵»شاهی شه انجم سپاه

خسرو صاحبقران سلطان محمد آنکه هست‌آستان عالیش شاهان [۴۹۲] عالم را پناه

سال تاریخ جلوسش از خرد جستیم گفت«کاش می‌بود از ازل سلطانمحمد پادشاه» چون شاه «۱۶» عالی تبار، آن دیار را به قدوم عدالت لزوم خود منور ساخت، جراحتهایی که در زمان شاه اسمعیل بر دلهای همگنان بود همه را عنایت بی‌غایت همایون مرهم گشت. بیت «۱۷»:

برآراست از عدل و داد آن دیارخدیو جم آیین عالم مدار

سزاوار احسان کسی را که دیدسر قدر سودش به عرش مجید

---

(۱)- م: گفتار در بیان حکایات متفرقه که نواب سکندرشان سلطان محمد و بعضی از امور نواب عالیه. ن جلوس ممنیت مانوس پادشاه کامیاب سلطان محمد میرزا و وقایعی که در آن آغاز سال خجسته مال روی نمود

(۲)- ن: قدیر عز و علا

(۳)- م: می‌شود

(۴)- م: تاری. ن: واقع

(۵)- ب، م، ن: میرزا را

(۶)- ب، م: مزار

(۷)- ن: «اللّه» ندارد

(۸)- ب: جاء. م: خوانا نیست

(۹)- ب، ن: بیت

(۱۰)- م: چو

(۱۱)- ن: پنجشنبه نهم

(۱۲)- ن: عالیحضرت

(۱۳)- م، ن: کرده‌اند

(۱۴)- م: ندارد

(۱۵)- م: «مسند شاهی شه» ندارد

(۱۶)- ب، م: «شاه» ندارد

(۱۷)- ن: نظم. م: ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۶۲ بسی گشت پرگار گردون مدارکه حق یافت در مرکز خود قرار

درم را به دورش عیار دگرزمانش «۱»گرفت اعتبار دگر

به دورش گذشت از ستم آسمانزمین خفته در مهد امن و امان

ز بس ایمنی عالم آباد کردکمان را ز بند زه آزاد کرد

به دوران او تیغ مصری علم‌چو یوسف گرفتار زندان غم

ز بی‌طعمگی خورده خون مرغ تیرچو سیمرغ در قاف ترکش «۲»اسیر سابقا مذکور گشت که مقرر شده بود که خلیل خان افشار نواب پریخان خانم را به منزل خود برد «۳». چون ملازمان خان محفه خانم «۴» را به جانب خیابان روان ساختند، مردم نواب خانم مبالغه داشتند که محفه را به خانه خانم برند. در خلال این «۵»، غوغایی میانه ملازمان بهم رسید «۶» و کار به سرحد تفنگ و شمشیر رسید «۷». نواب خانم ملازمان خود را منع نموده رضا به قضا داد و محفه خانم را «۸» از راه به خانه خلیل خان برده، در شب نهم ذی حجه، شب مبارک «۹» عرفه به عز شهادت فایز «۱۰» گشت و جمیع اموال و اسباب او که قریب به ده پانزده هزار تومان می‌شد، به جایزه، آن خدمت به مشار الیه عنایت شد «۱۱» و نواب علیه عالیه بیگم در امور سلطنت و فرمان روایی ممالک ایران نافذ الامر و الفرمان گشته به نوعی شوکت آن علیا حضرت سمت ارتقا «۱۲» پذیرفت که هر صباح امرای عظام و خانان عالی‌مقام بنده‌وار به درگاه آن فلک اقتدار شتافته به لوازم عبودیت و بندگی «۱۳» قیام می‌نمودند و در باب مهمات مملکت محروسه بدانچه حکم علیه صادر می‌شد «۱۴» به جان و دل اطاعت و اذعان آن «۱۵» نموده، احدی را یارای مخالفت رای آفتاب مآثر «۱۶» وی نبود. آصف زمان میرزا سلمان نیز در منصب وزارت دیوان اعلی مطلق العنان «۱۷» گشته، بر وجهی مورد شفقت و تربیت شاهانه و نواب علیه عالیه گشت که مجموع امرا و اعیان لشگر قزلباش غاشیه بندگی «۱۸» او را بر دوش می‌کشیدند و به هر جانب که «۱۹» قلم سحرنگار آن دبیر «۲۰» پرکار در حرکت آمدی نتایج حسنه در لوازم مملکت دارای به ظهور پیوستی و بدانچه رای زرین و فکر متین اصابت آیین او اقتضا نمودی به صواب مقرون گشته صورت بستی «۲۱». و منصب استیفای ممالک را به همان دستور به سیادت پناه امیر شاه غازی اصفهانی عنایت نمودند. وی نیز از کمال استقلال و رشد و کاردانی به مهم مذکور اقدام می‌نمود و «۲۲» مهمات ملکی و مالی تمامی در قبضه اختیار و اقتدار وی بود.

چون «۲۳» وکالت دیوان اعلی به شاهزاده قمرلقا سلطان حمزه میرزا مفوض شده بود، و «۲۴» مهر وکالت

---

(۱)- ب، م: زبانش

(۲)- م: کرکس

(۳)- م، ن: برده

(۴)- ب، ن، م: «خانم» ندارد

(۵)- ن: این حال

(۶)- ن: رسیده

(۷)- ن: رسیده

(۸)- م: «را» ندارد

(۹)- ب، م، ن: مبارکه

(۱۰)- ب، م: فایض

(۱۱)- ن: شده

(۱۲)- م، ن: ارتفاع

(۱۳)- ب، ن: بنده گی

(۱۴)- ب، م، ن: شود

(۱۵)- ب، م، ن: او

(۱۶)- مز: تاثیر

(۱۷)- ن: مطلق الاقبال

(۱۸)- ب، ن: بنده گی

(۱۹)- ب: ندارد

(۲۰)- ب، م، ن: و پرهیزکاران

(۲۱)- م، ن: صورت نویسی

(۲۲)- مز، م: «و» ندارد

(۲۳)- ب، م: و چون

(۲۴)- ب: «و» ندارد

خلاصة التواريخ، ج ۲، ص: ۶۶۳

جهت آن اعلیحضرت که بر [۴۹۳] ضمن احکام مطاعه «۱» زند ترتیب یافته و اصفهان به تیول آن شاهزاده کامران مقرر گشته بود. حسین بیک نبیره خواجه شجاع الدین شیرازی که خالوی «۲» نواب علیقلی خان گورکان شاملو بود- او را وزارت «۳» نواب جهانبانی گیتی ستانی دادند و مولانا افضل منجم قزوینی «۴» که سابقا سمت خانه خواهی «۵» نواب علیه عالیه «۶» داشتند و نواب علیه عالیه قبل از آنکه به حرم محترم رود در منزل وی می «۷» بودند و خدمات شایسته به تقدیم رسانیده بود «۸»، در ملازمت نواب مهد علیایی تقرب تمام یافته، آنچنان صاحب دخل و مشورت «۹» شده بود «۱۰» که هیچ مهمی بی‌رای و صوابدید او صورت نمی‌بست. و منصب صدارت را به نواب میر شمس الدین محمد خبیصی «۱۱» که از ولایات «۱۲» کرمان بود، غایبانه مرحمت کرده، حکم اشرف دادند که نواب مرتضی ممالک اسلام میر غیاث الدین محمد میرمیران به کس خود داده از عقب وی ببرد. «۱۳» باعث بر صدارت وی آنکه در حینی که شاه سکندرشان از دار السلطنه هرات به دار الملک شیراز می‌فرمودند «۱۴»، سیادت و صدارت پناه مشار الیه به ملازمت اشرف رسیده خدمات پسندیده بجای آورده بودند. چون حالات و استعداد و قابلیت «۱۵» و جامعیت نواب میر بر شاه بی‌نظیر ظاهر «۱۶» شده، در آن اوان بر زبان الهام بیان گذرانیده بودند که چون به خدمت شاه بابام می‌رسم، شرح حالات میرزا خاطرنشان نموده، منصب صدارت که مناسب به احوال ایشان دارد می گیرم، «۱۷» اتفاقا خود «۱۸» به عمل نیامد صدارت خود بدان حضرت شفقت فرمودند «۱۹» و منصب قضای عسکر را به نواب شاه مظفر الدین علی انجو که از اعاظم سادات و «۲۰» نقبا و اکابر شیراز است شفقت فرمودند. در ایامی که شاه سکندر سپاه در شیراز بسر می‌بردند، مشار الیه خدمات پسندیده به تقدیم رسانیده «۲۱» بودند و از محرمان و مخصوصان ایشان بودند، مقرر گشت که تا آمدن صدارت پناه مشار الیه، وی رقم سیور غالات و مناصب شرعیه داده، مهر توقیع بر ضمن احکام همایون بزنند و مهمات شرعی و وقفی را موقوف نداشته، بگذارنند و مواجب قاضی

عسکر که تا در آن زمان سی تومان بود، به جهت خاطر وی به صد تومان قرار دادند و منصب انشا «۲۲» را به خواجه ملک «۲۳» محمد خواهرزاده خواجه اختیار «۲۴» منشی هروی که سبق «۲۵» خدمت به نواب کامیاب داشت «۲۶» مرحمت فرمودند

---

(۱)- م: ندارد

(۲)- ن: ندارد

(۳)- م: از وزارت

(۴)- ب: قزوین

(۵)- ن: خوانخواهی

(۶)- ن: ندارد

(۷)- م، ن: «می» ندارد

(۸)- ب: بود و

(۹)- ن: مشهور

(۱۰)- م، ن: «بود» ندارد

(۱۱)- ب: خیص. ن: ندارد

(۱۲)- ب، م، ن: ولایت

(۱۳)- ب، م، ن: برد

(۱۴)- م، ن: می‌فرمود

(۱۵)- ن: قابلیت میر

(۱۶)- ن: شایع و ظاهر شده بر زبان

(۱۷)- ب، م: می گردم

(۱۸)- ب، ن: آن خود

(۱۹)- ب: نمودند. ن: فرموده

(۲۰)- م، ن: «و» ندارد

(۲۱)- م: رسانید

(۲۲)- ن: ایشان

(۲۳)- ن: محمد ملک

(۲۴)- ب، م، ن: اختیار الدین

(۲۵)- ن: پیش خدمت

(۲۶)- ن: بود

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۶۴

(و نظارت دفترخانه همایون را به دستور به میرزا هدایت اللّه دادند) «۱» و نظارت بیوتات را نصفی به میرزا احمد کفرانی و نصفی به فتحی بیک گرکیراق عنایت نمودند، و منصب مهرداری را به شاهرخ ذوالقدر عنایت فرموده، وزارت و ریش‌سفیدی و اختیار طایفه جلیل القدر ذو القدر را به نواب «۲» میرزا لطف اللّه عنایت نمودند. و ولی سلطان ذو القدر حاکم سابق شیراز که «۳» از شاه

سکنـدرپناه و نواب علیه عالیه شـکایت به شاه اسـمعیل نموده بود، ذو القـدران کار او را ساخته، اسـباب او را متصـرف شدند. الکای گیلان به دسـتور به خان احمد شـفقت شد شاهزاده مریم سـلطان خانم همشـیره (۴۹۴) خود را به عقـد نکـاح «۴» وی «۵» درآورده، ایشـان را رعایت بسـیار نموده، پیر قلی بیک چاوشـلو را لله نواب علیه نموده «۶» ایشان را مرخص ساخته به گیلان فرسـتادند و ایالت الکای شـکی به عیسی خان گرجی عنایت «۷» فرمودند و سیماوون «۸» ولد لواصات «۹» والی و حاکم الکای گرجسـتان حصه «۱۰» خود نموده، وی را مرخص گردانیدنـد و قزوین را به سـلطان حسـین خـان پـدر علیقلی خـان شـفقت کردنـد و ایالت طهران «۱۱» به مسیب خان دادنـد و ورامین را به احمـد سـلطان یازر «۱۲» عنـایت کردنـد و سبزوار «۱۳» به قبـاد سـلطان قاجـار دادنـد و ارش را به اردوغـدی خلیفـه تفـویض نمودنـد و کاشـان را بـه محمـد سـلطان ترکمـان داده، او را به منصب خـانی و سـمت مصـاحبت سـرافراز گردانیدند و دارایی دار السلطنه تبریز «۱۴» به امیر خان موسـیلو عنایت نمودنـد و نزاعی که میانه اسـتاجلو و ترکمان در آن اوان بهم رسیده بودند، «۱۵» صبیه «۱۶» پیره محمدخان را که در حباله شاه اسمعیل بود، به نکاح سلطان مراد ولد امیر خان درآورده، میانه آن «۱۷» طوایف صـلح و صـفا بهم رسید «۱۸» و حکومت دار الارشـاد اردبیـل «۱۹» و طـارم و خلخـال به پیره «۲۰» محمد خان استاجلو مرجوع شـد و به دسـتور تـولیت آن آسـتانه مقـدسه را به نـواب شـاه ابوالولی انجو که در زمـان شـاه جنت مکـان متولی بود عنـایت فرمودند. حکومت چخور سـعد و «۲۱» ایروان را به دسـتور به خلیل‌خـان افشار دادنـد و وی از جانب نواب کامیاب به سـمت پـدری «۲۲» شـرف امتیاز داشت. و حکومت دارابجرد به شاه علی خلیفه ذو القدر به قاعده‌ای که داشت مرحمت نمودند و خوی و سـلماس را به حسـین خان سـلطان خنوسلو «۲۳» سپردنـد. فولاـد خلیفه شاملو را از حکومت همـدان عزل فرموده «۲۴»، تأمین به وی دادنـد. و همدان را به ولی سلطان تکلو ولد علی سلطان شرف الدین «۲۵»

---

(۱)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۲)- ن: به میرزا

(۳)- ن: ندارد

(۴)- ب: و نکاح

(۵)- ب، ن: او

(۶)- م: نمود

(۷)- ن: شفقت

(۸)- مز: صمیون. ن: سماون

(۹)- ب، م، ن: لواصات گرجی که

(۱۰)- ن: بود وی را مرخص گردانیدند

(۱۱)- ن: طهران را

(۱۲)- ب، بازر. ن: باز

(۱۳)- ن: سبزوار را

(۱۴)- ب، ن: تبریز را خلاصهٔ التواریخ ج۲ ۶۶۴ ذکر جلوس شاه عالمپناه سـلطان محمد پادشاه بر سریر سلطنت و کامرانی ..... ص : ۶۶۱

(۱۵)- ن: «بودند» ندارد

(۱۶)- ب: با صبیه

(۱۷)- م، ن: «آن» ندارد

(۱۸)- ب، ن: رسیده

(۱۹)- ن: ارده‌بیل

(۲۰)- ب: پره

(۲۱)- ن: «و» ندارد

(۲۲)- ن: پیروی

(۲۳)- م: چنوسلو. ن: چنوسلو

(۲۴)- مز، م: فرمودند. ن: فرمود

(۲۵)- م، ن: شرف اعلی

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۶۵

اغلی مرحمت کردند و دارایی مشهد مقدس مزکی را به دستور به مرتضی قلی سلطان پرناک داده، احکام مطاعه جهت او فرستادند و ترشیز را به شاه علی سلطان افشار دادند. و تربت و زاوه «۱» و محولات و باخرز را به مرشد قلی سلطان «۲» چاوشلو ولد یکان شاهقلی مرحمت فرمودند، و اسفرائین را به برادر بزرگتر او «۳» ابراهیم سلطان دادند و نیشابور را به محمود سلطان صوفی «۴» اغلی عنایت کردند «۵» و دامغان را به یادگار سلطان روملو دادند و استرآباد را به دستور به میرزا علی سلطان قاجار دادند و سمنان و دماوند و هزار جریب و هبلرود «۶» را خاصه نواب علیه عالیه بیگم نمودند و قم را به دستور به حیدر سلطان ترکمان «۷» دادند. و ساوه و جربادقان «۸» و آوه را به سلطان معصوم سلطان ترکمان دادند و سلطانیه را به احمد قلی خلیفه، پسرزاده شاهقلی خلیفه مهردار ذو القدر دادند و داروغگی اصفهان را از جانب نواب «۹» جهانبانی کامرانی گیتی‌ستانی «۱۰» سلطان حمزه میرزا، به میر «۱۱» حسین خان مازندرانی که سمت خویشی به نواب علیه عالیه بیگم داشت دادند و حکومت مازندران را [۴۹۴] به میر علیخان که هم از اقربای وی بود مرحمت کردند و حکومت شروان را به دستور به ارس خان روملو دادند و دارایی گنجه و قراباغ را به امام قلی سلطان قاجار داده وی را خان گردانیدند.

و حکومت شوشتر «۱۲» را به دستور به ایغوت سلطان چاوشلو عنایت نمودند «۱۳». و دارایی فرح را به یکان بیک افشار دادند. و منصب قورچی‌باشی را به دستور به قلی «۱۴» سلطان افشار داده وی را رکن السلطنه کردند. و الکای ابرقوه «۱۵» و بوانات «۱۶» به تیول او مقرر شد «۱۷» و «۱۸» چون یعقوب سلطان برادر وی- که میر کرمان بود و در آن اوان رحلت نموده بود «۱۹»، ولی «۲۰» بیک افشار که از بنی اعمام ایشان بود، و در آن اوان یوزباشی بود- به ایالت کرمان سرافراز شد و منصب یوزباشی را به ولد او بکتش «۲۱» بیک شفقت کردند و حکومت اردستان را به قورخمس سلطان «۲۲» شاملو عنایت فرمودند و سرخس و زور «۲۳» آباد را به دستور به ابن «۲۴» حسین خان ولد میر حسین سلطان تباد کانی «۲۵» مشهدی تفویض نمودند و «۲۶» دینور و کردستان را به دستور به سولاق حسین تکلو دادند و ساوخ- بلاغ را به شاهرخ خلیفه مهردار دادند و احکام استمالت به جهت نواب علیقلی خان گورکان شاملو فرستاده، خلعت از تاج و کمر مرصع عنایت فرمودند و به دستور دارایی آن «۲۷» مملکت وللگی نواب شاهزاده ظفرانتما سلطان عباس میرزا بدو مفوض فرمودند و به دستور دارایی سیستان و قندهار

---

(۱)- ن: و محولات باخرز

(۲)- ن: قلیخان

(۳)- ن: «او» ندارد

(۴)- ب، م: صفوی

(۵)- ن: فرمودند

(۶)- ن: هلبرود

(۷)- م، ن: «ترکمان» ندارد

(۸)- ن: جریادقان را

(۹)- م: ندارد

(۱۰)- ب، م: گیتی‌ستان

(۱۱)- ب، م، ن: پسر

(۱۲)- ب، م، ن: شوشتر و دزفول را

(۱۳)- ب، م، ن: فرمودند

(۱۴)- م: علی قلی سلطان. ن: علی قلی خان

(۱۵)- ب، م، ن: ابرقو

(۱۶)- ب، م، ن- بیوتات

(۱۷)- ب، م، ن: شده

(۱۸)- ب، م: «و» ندارد

(۱۹)- م، ن: «بود» ندارد

(۲۰)- م: و ولی

(۲۱)- ن: بکتاش

(۲۲)- ب، م، ن: بیک سلطان

(۲۳)- م، ن: روزآباد

(۲۴)- ن: «این» ندارد

(۲۵)- ن: مشهدی

(۲۶)- ب، م: «و» ندارد

(۲۷)- م: «آن» ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۶۶

را «۱» به اولاد کرام شاهزاده مغفور سلطان حسین میرزا ولد غفران‌پناه بهرام میرزا عنایت نمودند. «۲» چون «۳» قبل از آن حمزه بیک شاملو از جانب ایشان به جهت مهمسازی به درگاه معلی نزد شاه اسمعیل آمده بود و تا آن وقت توقف داشت، نواب کامیاب خلاع فاخر جهت شاهزاده‌ها شفقت کرده، حکم استمالت بدین مضمون عنایت نمودند، و حمزه بیک متوجه قندهار شد:

«فرزندان اعز ارجمند کامکار عالیمقدار، نور حدقه سلطنت و شهریاری، مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و سلطان ابو سعید میرزا و سلطان سنجر میرزا به وفور شفقت شاهانه شرف اختصاص یافته همگی توجه خاطر فیض مآثر به تربیت «۴» و رعایت خود مصروف داشته «۵» بدانند «۶» که، برادرم اسمعیل میرزا که چند روزی به اغوا و فساد بعضی بر مسند سلطنت عاریتی قایم مقام شده، چون در اصل فطرت بد نهاده آمده بود، همیشه همت آن بی‌حمیت «۷» به قطع صله ارحام و قلع و قمع اقوام مصروف بود، و اصلا مراعات جانب صله رحم ننموده «۸» انواع آزار و قبایح از آن بی‌حمیت نسبت بدیشان واقع شد و والد «۹» و اعمام و برادر ایشان را بی‌جهت

به قتل آورد. با آنکه شفقت و علاقه نواب جنت مکانی را نسبت بدیشان ملاحظه نموده بود، آن را منظور نداشت (و خلاف مضمون حدیث:

«رعایهٔ صلهٔ الارحام تزید فی الارحام» را به عمل آورد «۱۰») «۱۱» و لهذا از عمر و دولت و تاج تخت برخورداری ندید و نواب همایون ما که بتوفیق اللّه تعالی بر مسند خلافت و جهانداری «۱۲» متمکن گشتیم «۱۳»، قرارداد خاطر اشرف مصروف بر آنست که در جمیع «۱۴» امور نسبت سنیه نواب جنت‌مکانی عمل نموده به تدارک مصایب و آزارها «۱۵» [۴۹۵] که بدیشان رسیده به نوعی قیام نمائیم و در سایه «۱۶» مرحمت خسروانه به طریقی تربیت «۱۷» و رعایت ایشان فرمائیم که غبار کدورات «۱۸» آن بی‌سرانجام از دلها بالکلیه «۱۹» رفع گردد، به دستوری «۲۰» که والد «۲۱» مغفور ایشان به سمت فرزندی نواب جنت مکانی شرف امتیاز داشت، ما نیز «۲۲» همان قاعده حسنه «۲۳» را منظور «۲۴» داشته، ایشان را به سمت فرزندی موسوم گردانیدیم، و بهیچ وجه در «۲۵» اشفاق و علاقه پدرانه شاهانه فروگذاشتی نخواهد شد «۲۶».»

و همچنین در شهور سنه ثلث و ثمانین و تسعمائه «۲۷»، دو سال و کسری «۲۸» قبل از این

---

(۱)- ب، ن، م: ندارد

(۲)- ب، م، ن: فرمودند

(۳)- م: و چون

(۴)- م، ن: ترتیب

(۵)- ب، م، ن: شناخته

(۶)- م، ن: بدانید

(۷)- ن: ندارد

(۸)- م: نموده

(۹)- م: و والده

(۱۰)- م: آورده

(۱۱)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۲)- م: جهاندری

(۱۳)- ب، م: گشتم. ن: گشت

(۱۴)- م: جمیع نسبت سنیه. ن: جمیع نسبت سببه نواب

(۱۵)- ن: آزارما

(۱۶)- ن: میانه

(۱۷)- ن: ترتیب

(۱۸)- ب، ن: کدورت

(۱۹)- م: بی‌لکلیه. ن: الملکیه

(۲۰)- م، ن: و به دستوری

(۲۱)- م، ن: والده

(۲۲)- م: «مالیز» ندارد. ن: به

(۲۳)- ن: سنه

(۲۴)- م، ن: مسطور

(۲۵)- ب، ن: «در» ندارد

(۲۶)- م، ن: «نخواهد شد» ندارد

(۲۷)- ب: تسعمائه و

(۲۸)- ن: کثری

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۶۷

ایلچیانی «۱» که از جانب پرتکال پادشاه مقدم آن جماعت میکائیل «۲» که از راه هرموز به دار السلطنه قزوین آمده بودند «۳»، در زمان شاه اسمعیل نیز مرخص نگشتند، معروض بارگاه فلک اساس گردانیدند که موسم «۴» می‌گذرد و دیگر توقف نمی‌توانند «۵» نمود. حسب الامر اعلی «۶» مرخص گشته جواب «۷» کتابات گرفته، رعایتها «۸» یافته، روانه شدند. شاه کامیاب دست به جود و کرم گشوده مواجب سنوات بعضی از امرای «۹» عظام و قورچیان کرام که مانده بود بدیشان عنایت فرمودند. ادنی «۱۰» قورچی هفتاد تومان و هشتاد تومان «۱۱» بلکه صد تومان قرب بیست هزار تومان ستادند و خزانه معموره در اندک فرصتی خالی گشت و عیار طلا و نقره به دستور زمان شاه جنت مکان، طلا- به هزار دینار و «۱۲» نقره به یکصد دینار جار «۱۳» فرمودند و نواب شاه اسمعیل به هشتصد دینار و هشتاد دینار کرده «۱۴» بود.

گفتار «۱۵» در وقایع سنه ست و ثمانین و تسعمائه

(نوروز اول از سلطنت آن خلاصه ارباب دول) «۱۶» روز دوشنبه غره شهر محرم الحرام اول سال عربی که سنه مذکوره بود، در یازده ساعت شب سه‌شنبه سال ترکی، که پارس ئیل بوده باشد، چنانچه «۱۷» تفاوت بینهما بیست و سه ساعت بوده باشد، چنانچه اول سال ترکی و عربی یکی بود، شاه حمیده خصال «۱۸» این سال فرخ فال را «۱۹» در دار السلطنه قزوین به عیش و کامرانی دریافته امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان ملک و ملت «۲۰» در ایوان چهل ستون به پای‌بوس شاه کامران و شاهزاده جهانیان سلطان حمزه میرزا مفتخر «۲۱» و سرافراز گشتند، لوازم تهنیت به تقدیم «۲۲» رسانیده مهمانداران «۲۳» تنقلات «۲۴» فرنگی و خوانهای «۲۵» پر از نبات و قند و نان گرجی و اطعمه لذیده زیاده از حد و از هر چه در حوصله خیال گنجد، به مجلس درآوردند. شعر «۲۶»:

---

(۱)- ب، م، ن: ایلخان

(۲)- ن: میکال

(۳)- م، ن: بود

(۴)- م، ن: موسوم

(۵)- م: نمی‌تواند. ن: نمی‌توان

(۶)- م: نواب اعلی. ن: نواب همایون

(۷)- م: خواب

(۸)- م: راعایتها

(۹)- ب، م، ن: «امراء» ندارد

(۱۰)- ن: و

(۱۱)- ب، م: هشتاد تومان بلکه صد تومان قرب بیست تومان و سیصد تومان ستادند. ن: هشتاد تومان بلکه صد تومان قرب دویست سیصد تومان ستادند

(۱۲)- م: «و» ندارد

(۱۳)- ن: خیار

(۱۴)- ب، م، ن: «کرده» ندارد

(۱۵)- م: گفتار جشن و سرور نواب کامیاب سپهر رکاب سلطان حمزه میرزا. ن: آغاز سال خجسته مال پارس ئیل ترکی موافق سنه خمس و ثمانین و تسعمایه از سال دوم جلوس میمنت مأنوس است

(۱۶)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۷)- ب: چنانچه تفاوت بی‌نهایتی است و سه ساعت بوده باشد. م: چنانچه بی‌نهایت است و سه ساعت بوده باشد. ن: چنانچه بی‌نهایت است چنانچه سال اول ترکی و عربی یکی بوده باشد شاه حمیده صفات

(۱۸)- ب، م، ن: صفات

(۱۹)- ن: ندارد

(۲۰)- م: ملت

(۲۱)- ن: «مفتخر» ندارد

(۲۲)- م: به قدیم

(۲۳)- ن: مهمانداران به

(۲۴)- م: بقلات

(۲۵)- ب، م، ن: خانهای

(۲۶)- م: ندارد. ن: بیت

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۶۸ هر جای چو سفرهاه گشادنداندر خور پایه خوان نهادند

از کثرت خوان «۱»رنگ در رنگ‌گردید فراخی جهان تنگ

این نه طبق سپهر گردان «۲»آنجا شده صحنک نمکدان اکابر و اعالی و ادانی و اقاصی «۳» از آن مایده پرفایده محظوظ گشتند.

چون خزاین «۴» و ذخایر «۵» پنجاه و چهار ساله شاه جمجاه، از زر نقد و امتعه «۶» و اقمشه و لباس دوخته و اسب و شتر و اسباب «۷» و جهات «۸» بیوتات و کارخانها که مکرر از آن شاه [۴۹۶] سپهر اعتلاـ سر زده که دوباره نهصد هزار تومان از نقد و جنس در سرکار خاصه شریفه بهم رسیده و آنچه از دیگر نفایس و اسباب در سر کار شاهزاده‌های نامدار و امرای عظیم المقدار بود و بدست شاه اسمعیل درآمده بود، تمامی نصیب «۹» شاه کامیاب و شاهزاده عالم آرا سلطان حمزه میرزا و نواب علیه عالیه بیگم شد «۱۰».

چون طبیعت جبلی شاه عالی محبول به کرم چون حاتم بود، ترک و تاجیک و برنا و پیر و غنی و فقیر و صالح و متقی همه چشم بر موايد کرم آن اعلیحضرت «۱۱» نهاده، دست سئوال دراز کرده بودند و زمانه در حمد آن یگانه دوران مضمون این ابیات به گوش هوش عالمیان می‌رسانید. نظم «۱۲»:

هیچ سایل به خوشدلی و به خشم‌لا در ابروی او ندیده به چشم

تا نیاید ز سایلان تشویر «۱۳»همه پیش از بیار گوید گیر در اندک روزی آن «۱۴» همه زر و جمعیت هباء منثورا شده، شروع در تقسیم خشت طلا گردید «۱۵».

و هم در آن ایام، شاهقلی بیک ولدارس «۱۶» خان را منصب خلفایی «۱۷» شفقت کرده، سلطنت دادند و دماوند و هبلرود «۱۸» را

تیول «۱۹» او عنایت فرمودند و سیادت و نقابت پناه سید سلیمان کمونه «۲۰» که ابا عن جد از امرای بزرگ این دودمان خلافت مکان است و «۲۱» بواسطه ارتباط «۲۲» سلطان حیدر میرزا، شاه اسمعیل او را از نظر انداخته بود، همانا که بی‌توجهی «۲۳» نسبت به سادات یمنی «۲۴» ندارد، وی منظور نظر کیمیا اثر شده، به دستور به مرتبه ایالت سرافراز شد «۲۵» و «۲۶» مهر خاصه شریفه- که بر احکام «شرف نفاذ یافت» می‌زنند «۲۷»، به وی عنایت فرموده «۲۸» و الکای شوشتر «۲۹» به او دادند.

---

(۱)- ب: خان

(۲)- مز، ب: گران

(۳)- ن: «و اقاصی» ندارد

(۴)- م: خزانه

(۵)- ن: زخایر

(۶)- ب، م، ن: از نقد و اطعمه

(۷)- م: «و» ندارد

(۸)- ن: جهات و

(۹)- ن: نصب

(۱۰)- ن: شدند

(۱۱)- ن: عالیحضرت

(۱۲)- م: ندارد. ن: بیت

(۱۳)- ن: تسویر

(۱۴)- ب: «آن» ندارد

(۱۵)- ب، م، ن: گردیده

(۱۶)- ب: ارسن

(۱۷)- ب، ن: خلفای

(۱۸)- ن: هلرود

(۱۹)- ب، ن، م: به تیول

(۲۰)- ن: مکونه

(۲۱)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۲۲)- ن: ارییاط

(۲۳)- ن: بتوجهی

(۲۴)- ن: تمنا

(۲۵)- ب، م: شده. ن: گشته

(۲۶)- ب: «و» ندارد

(۲۷)- م: میزنید. ن: مرند

(۲۸)- ب، م، ن: فرمود

(۲۹)- ب: شوشتر را

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۶۹

و هم در آن اوان، فرمان همایون شرف نفاد یافت که امرای ترکمان و تکلو جمعیت کرده «۱» بر سرسولاق حسین تکلو- که در دینور نشسته- روند و «۲» به اتفاق بر سر کردان دلالی که «۳» در آن حدودانـد «۴» رفته، کار آن جماعت متمرد «۵» را بسازند. مسیب خان تکلو از دار السلطنه متوجه شده در هر شهری که ترکمان و تکلو بودند، خود را بدانجا رسانیده «۶»، بالاخره آن مهم به مصالحه و بازیافت پیشکش از هم گذشت.

و هم در این ایام «۷» فرخنده فرجام «۸» یعنی روز پنجشنبه شهر ربیع الاول سنه مذکوره شاه کامیاب را از نواب علیه عالیه بیگم صبیه‌ای به وجود آمد «۹»، نام وی را «۱۰» شاه بیگم نهادند و دده‌گی «۱۱» او را به بشارت افشار، که سابقا ایشک آقاسی حرم بود و چند روزی در زمان شاه اسمعیل مغضوب گشته بود «۱۲»، به دستور با «۱۳» ایشک آقاسی «۱۴» بدو عنایت فرمودند.

چون سابقا مذکور شد که شاه عالم آرا منصب عالی صدارت را به نواب میر شمس الدین «۱۵» محمد کرمانی عنایت فرموده، حکم مطاع و خلاع از عقب وی فرستادند، سیادت و صدارت‌پناه مشار الیه در روز یکشنبه غره شهر ربیع الاول سنه مذکوره به حوالی قزوین تشریف آورده، چون این خبر به مسامع عز و جلال نواب کامیاب و نواب علیه عالیه بیگم رسید، خلاع فاخره از سر تا به «۱۶» پا بازین نقره و اسب بدو «۱۷» مصحوب «۱۸» مولانا افضل منجم که از [۴۹۷] مقربان و مخصوصان درگاه عرش اشتباه بود به استقبال فرستادند. امرای نامدار و وزرای عالی‌مقدار و وضیع «۱۹» و شریف آن حضرت را استقبال کرده، در همین روز به سعادت پایبوس آن شاه عالم افروز دشمن سوز به اتفاق خلف خود «۲۰» نقابت پناه امیر تاج الدین محمود که به انواع فضایل و خصایل آراسته است سرافراز شدند و مشمول «۲۱» عواطف بی‌دریغ نواب شاهی و علیا حضرت مهد علیایی گردیدند. شعر «۲۲»:

آنکه صاد صدارتش گشته‌از شرف باعث صلوت «۲۳»و صیام

کرده دیباچه ریاضی «۲۴»راچون ریاض ارم ز حسن کلام شعرای سحرنگار در تاریخ صدارت آن عالم مدار فکرها کرده، از آن جمله افصح المتأخرین میرحیدر کاشی معمایی فرمودند «۲۵»:

---

(۱)- ب، م، ن: نموده

(۲)- ب: «و» ندارد. م، ن: هم

(۳)- ب، م: «که» ندارد

(۴)- م، ن: حدود رفته

(۵)- م: متمرند

(۶)- م: رسانیده و

(۷)- ن: سال. م: ندارد

(۸)- ن: فال

(۹)- ب، م، ن: آمده

(۱۰)- م: ندارد

(۱۱)- م، ن: ندارد

(۱۲)- ن: «بود» ندارد

(۱۳)- ن: باز

(۱۴)- م: «آقاسی» ندارد

(۱۵)- م: «الدین» ندارد

(۱۶)- ب، م: «به» ندارد

(۱۷)- ن: و اسب بازین

(۱۸)- م: «مصحوب» ندارد

(۱۹)- ن: «وضیع و شریف» ندارد

(۲۰)- م: «خود» ندارد

(۲۱)- ن: مسمول

(۲۲)- ب، ن: بیت. م: ندارد

(۲۳)- م، ن: صلوة

(۲۴)- م، ن: رضایی

(۲۵)- ب: فرموده‌اند

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۷۰

رباعی «۱»

صد «۲»شکر که از مقدم صدر آفاقاقلیم عراق گشت در خوبی طاق

گفتند جهانیان پی این تاریخ «۳»آمد صدر زمان «۴» به اقلیم عراق منازل شاهزاده پریخان خانم را که اسمعیل میرزا عمارات عالی در آن نموده بود و حمام «۵» بی‌عدیلی در آن‌جا ترتیب داده، به جهت دیوان الصدارة العلیة العالیة الخاقانیه تعیین نمودند و خانه بزرگی که آنرا «خانه دنیا» نام نهاده بود، دیوانخانه کرده، شروع در امر صدارت نمودند. شاه کامیاب ویرا چنان اختیار و اقتدار دادند که هیچ زمانی «۶» صدور به این استقلال و حشمت و شوکت نبودند. تمامی نذورات و خمس و وجوهات وقفی که در خزانه عامره بود، تمام به رقم وی به مصرف می‌رسید و تولیت اوقاف سرکار حضرات چهارده معصوم- صلوات اللّه علیهم- که شرعا بدان اعلیحضرت تعلق داشت «۷»، به اسلام‌پناه مذکور عنایت کردند که محصولات آنرا به رقم خود به ارباب استحقاق رساند. مهمات شرعی و وقفی تمام به گفته «۸» و نوشته وی ساخته بود و احتیاج به عرض نبود.

و هم درین سال وزارت کل الکای خراسان و ممیزی بعضی از آن محال را به حضرت میرزا شکر اللّه داده، وی را روانه آن صوب گردانیدند.

و هم در روز یکشنبه بیست و هشتم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره، میر سراج الدین علی قمی را که از اعاظم سادات «۹» آن ولایت بود «۱۰» در مشهد محمودآباد که در خارج درب کنگان «۱۱» قم «۱۲» واقع است، اجلاف «۱۳» و خبیه «۱۴» و اوباش قم به تحریک بعضی از ملازمانش به قتل رسانیدند.

مدت هفتده سال در ملازمت دیوان اعلی بوده، مدت نه سال وزارت نواب معصوم بیک که وکیل بودند نمود، به قاعده‌ای که همگی خود حکایات معروض «۱۵» می‌داشت و بقیه سنواة «۱۶» به وزارت شاهزاده سلطان حیدر میرزا اشتغال داشت و همچنیان در مجلس خلدآسای «۱۷» شاه سپهر اعتلاـ نهایت قرب و عزت تمام داشت، در ایام شاه اسمعیل مغضوب شد. بعد از آن در ایام شاه کامیاب اراده کلانتری قم کرد. مبلغ یکهزار تومان بواسطه طمع دیوانیان و ترجمان سابق تعهد نموده به کلانتری قم رفت.

وی در علم فلاحت «۱۸» مهارت تمام داشت [۴۹۸] و مزرعه قمرود که از بایرات قدیم بود، احداث قنواتی چند جهت آن در اراضی غیر آنجا نموده، آن را معمور (گردانید و اراده داشت که در آنجا خانه‌ها و مساجد و حمام و منار ساخته معمور سازد) «۱۹»، توفیق

«۲۰» مساعدت ننمود و همچنین قناتی چند در سر

---

(۱)- م: ندارد. ن: تاریخ

(۲)- م: صدر

(۳)- ب، ن: زمان

(۴)- ب، ن: زمان

(۵)- ب: حمامی ن: حمامی بعدیلی. م: حمامی ببعدیلی

(۶)- ب: زمان

(۷)- ب، م، ن: می‌داشت

(۸)- ب، م، ن: بیگفته

(۹)- م، ن: «سادات» ندارد

(۱۰)- ن: بود که

(۱۱)- م، ن: کیگان

(۱۲)- م، ن: «قم» ندارد

(۱۳)-: م: اخلاف

(۱۴)- ن: حبه. م: جینه اوباش

(۱۵)- م، ن: «معروض» ندارد

(۱۶)- ن: سیواهٔ

(۱۷)- م، ن: خلد آیین

(۱۸)- ن: ملاحت

(۱۹)- ب، م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۰)- م: و توفیق

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۷۱

رودخانه قم احداث کرده باغاتی چند قرب چهارده «۱» هزار من تخم افکن ترتیب داد و در اندک ایامی قریب به «۲» یکهزار و «۳» پانصد تومان محصول بر هم «۴» بست و قلعه قم که پر از خرابه و «۵» عمارت بود هموار کرده، باغ نمود. و آن از آثار اوست. جسد او را به کربلای معلی نقل فرمودند.

و هم در روز پنجشنبه محل ظهر یازدهم شهر جمادی الاول، شیخ الاسلام و مقتداء الانام شاه مظفر الدین علی انجو، اگرچه سمت قضای عسکر داشتند، اما فی الحقیقهٔ صدر بودند، به مرض سوء الغینه «۶» و دق «۷» در دار السلطنه قزوین به جوار رحمت ایزدی پیوستند. وی را بعد از تجهیز و تکفین به امانت در جوار امامزاده بزرگوار شاهزاده «۸» حسین علیه و آبائه التحیهٔ و السلام نهاده «۹» بعد از آن نقل به مشهد مقدس معلی «۱۰» مزکی نمودند.

صفات حمیده و اخلاق پسندیده میر مرحوم زیاده از آن بود که ذکر توان نمود- علیه «۱۱» رحمهٔ من اللّه الغفور الودود- و منصب قضای عسکر را بعد از وی به شاه حیدر شریفی که برادر مرحومی میر سید شریف باقی بود دادند.

و هم در آن ایام، مرتضی ممالک اسلام میر غیاث الدین محمد میرمیران یزدی مرخص شده به یزد «۱۲» فرمودند. تفصیل این اجمال

آنکه وی حسب الحکم شاه اسمعیل در خارج شهر طیبه قم بسر می‌برد. «۱۳» چون خبر رحلت شاه سکندرشان به وی رسید، از قم به جانب «۱۴» شیراز استقبال نمود و همراه موکب همایون به دار السلطنه قزوین آمده، قرب پنج ماه «۱۵» توقف داشت. آنگاه «۱۶» مدعیات و ملتمسات خود را ساخته، مخدرات «۱۷» سراپرده عصمت که در یزد بودند، خانش «۱۸» خانم صبیه شاه جنت مکان و صفیه خانم صبیه شاه سکندرشان حسب الامر مطاع به عقد نکاح اولاد امجاد «۱۹» خود شاه نور الدین شاه نعمت اللّه «۲۰» و شاه برهانا الدین «۲۱» خلیل اللّه درآورده، صدور و علما و مشایخ عقد بسته روانه یزد «۲۲»، دوستکام و مقضی «۲۳» المرام گشت. داروغگی یزد به دستور زمان شاه «۲۴» جنت مکان به میر غیاث الدین استرآبادی مفوض شد.

و هم در این ایام، از جانب شاه مشتری احتشام، والده و اولاد شاهزادها مرخص گشتند که نقل نعش شریف آن جماعت مقتول به مشهد مقدس معلی مزکی نمایند. سلطان آغا خانم «۲۵» خواهر شمخال سلطان چرکس والده سلطان سلیمان میرزا و پریخان خانم نعش ایشان را برداشته

---

(۱)- ب: قریب چهاردهزار

(۲)- ب: «به» ندارد

(۳)- ب، م: «و» ندارد

(۴)- م، ن: بهم

(۵)- م: «و» ندارد

(۶)- ب: سوء القنیه. ن: سوء الفیه

(۷)- م: ذوق. ن: ندارد

(۸)- م: شاهزده

(۹)- مز، م: نهاد

(۱۰)- ن: «معلی» ندارد

(۱۱)- ب، م، ن: «علیه» ندارد

(۱۲)- ب، م: نیز

(۱۳)- ب، م، ن: میبردند

(۱۴)- م: «بجانب» ندارد. ن: بیشتر استقبال

(۱۵)- ب، م، ن: چهار پنج ماه

(۱۶)- ن: و آنگاه

(۱۷)- ب، م، ن: مخدورات

(۱۸)- ن: و خانش

(۱۹)- ب: و امحاد

(۲۰)- م، ن: «اللّه» ندارد

(۲۱)- ب، م، ن: برهان الدین

(۲۲)- ن: و یزد

(۲۳)- مز، م، ن: مقتضی

(۲۴)- ن: «شاه» ندارد

(۲۵)- ن: «خانم» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۷۲

متوجه گشت. سلطان زاده خانم والده سلطان حیدر میرزا و خان پرور خانم گرجیه والده امام قلی میرزا و زهره‌باجی گرجیه والده سلطان مصطفی میرزا و نواب شاهزاده گوهرشاد بیگم صبیه نواب سلطان ابراهیم میرزا، نقل شریف والد «۱» خود از «۲» قزوین و از والده‌اش گوهر سلطان خانم بنت شاه جنت مکان از قم نموده، همه احرام آن عتبه عرش منزله «۳» بستند و آن جسدهای منیف را در آن آستان عرش نشان مدفون ساختند. علیهم رحمة «۴» و مغفرة [۴۹۹] واسعة.

ذکر «۵» کشته شدن حسینخان سلطان خنوسلو بدست اکراد و استیلای آن جماعت بر بعضی «۶» بلاد

چون حسین خان سلطان به حکم شاه سکندرشان در سرحد کردستان به دارایی خوی و سلماس اشتغال «۷» داشت، در این سال، جماعت اکراد آن بلاد که در آنجا قشلاق داشتند و همیشه دم از یکجهتی و بندگی این دودمان خلافت مکان می‌زدند، به اعلان کلمه عصیان، تیغ خلاف از غلاف بیرون آورده، قرب «۸» هفت هشت هزار جمعیت نموده، به ارومی بر سر حسین خان سلطان خنوسلو آمده، آغاز قتال و جدال نمودند. وی با سیصد چهار «۹» صد نفر از غازیان که با وی می‌بودند جنگهای مردانه نموده، بسیاری از ایشان را به خاک هلاک افکندند و داد شجاعت و مردانگی دادند. جماعت اکراد را دو سه مرتبه منهزم ساختند. غازیان شیردل همگی دل بر مرگ نهاده، بر سر اهل و عیال خود به نوعی که شاید کوشش و کشش می‌نمودند و هر لحظه خود را بر صف اکراد زده در هر حمله جمعی از مخالفان را به ضرب تیغ و سنان به راه عدم می‌فرستادند و راه فرار بر خود مسدود ساخته «۱۰»، هر یک از غازیان با ده بیست نفر از مخالفان حرب نموده، شهادت می‌یافتند و حسین خان سلطان با فرزندان و خویشان و خواص ملازمان «۱۱» و جمع «۱۲» کثیری از غازیان «۱۳» به قتل درآمده جماعت اکراد تمامی اموال و اسباب ایشان را غارت نموده، زنان و پسران صغیر «۱۴» و دختران ایشان را به اسیری بردند و سرها و اختر مه‌ها به خدمت خواندگار «۱۵» فرستادند و آن الکا را تصرف نمودند.

---

(۱)- م، ن: والده

(۲)- ب، م، ن: خود را

(۳)- ن: منزله را

(۴)- ب، م، ن: رحمة اللّه

(۵)- م: ذکر مقاتله جماعت اکراد با حسنخان سلطان در حدود کردستان. ن: ذکر عصیان و طغیان اکرادان بی‌بنیادان که با حسین خان سلطان دارای خوی و سلماس آغاز قتال و جدال نمودند و سلطان مذکور را با فرزندان او و جمعی کثیر را به قتل آورده و اموال ایشان را غارت نمودند.

(۶)- ب: تعرض

(۷)- ب: اشتقال

(۸)- م: قریب

(۹)- ب، م: و چهار

(۱۰)- ب: ساخته و

(۱۱)- ن: و ملازمان

(۱۲)- م، ن: جمعی

(۱۳)- م، ن: ملازمان به قتل آمده

(۱۴)- ن: «صغیر» ندارد

(۱۵)- ن: خوندگار

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۶۷۳

عطر «۱» فشانی خامه مشکین ختامه مرتضی قلی خان پرناک و جلال خان ولد علی سلطان ازبک و شکست ازبکان به تأیید خالق منان

چنین قصه‌پرداز این داستان‌کند شرح از گفته باستان «۲» در اول فصل بهار این سال که سپاه ریاحین و ازهار روی به اطراف بوادی و صحرا و بساتین و کنار جویبار نهاد، و بلبل بی‌تحمل «۳» به عشق سلطان گل گرفتار گشته، رخت شکیبایی به باد فنا داد، «۴» چون خبر رحلت شاه اسمعیل در ممالک خراسان شیوع تمام یافت، و اکثر امرای خراسان متوجه درگاه فلک اشتباه شده بودند، جلال خان ازبک را آرزوی تاخت و غارت خراسان شده یحتمل «۵» که دیگر آرزوها در کانون دماغ پر خلل وی «۶» راه یافته، «۷» لشگر و مردم خود را جمع نمود. «۸» چون هفت هشت «۹» هزار ازبک جلد «۱۰» خونخوار که در شب تار چشم مور و مار را به ضرب تیر صاعقه بار می‌دوختند بهم رسید، متوجه الکای خراسان شد و از «۱۱» حوالی اسفراین و سبزوار و نیشابور «۱۲» گرفته، شتر و گاو «۱۳» و گوسفند بسیار تالان نمود و از آنجا به جانب ولایت مشهد مقدسه متبرکه در حرکت آمد. دین محمد میرزا ولد ابو الخان «۱۴» را که ابن عمش بود منقلای لشگر ساخت.

چون این خبر به مرتضی قلی سلطان پرناک که حکومت و دارایی آن مملکت «۱۵» به وی تعلق داشت رسید، سان لشگر خود و قورچیان مشهد مقدس دیده قرب یکهزار و پانصد نفر کاری «۱۶» به قلم درآورد و مجموع آنها را [۵۰۰] یراق و اسب و اسلحه داده، از آستان «۱۷» ملک آشیان آن سلطان خراسان، شعر «۱۸».

شه کاخ احسان، گل باغ عرفان‌در درج امکان، مه برج تمکین

امام بحق، شاه مطلق که آمد «۱۹»حریم درش قبله‌گاه سلاطین بابه کعبه مناجات الخواقین و جنابه قبله مناجات السلاطین استمداد همت طلب نموده به ساعت سعید «۲۰» از شهر بیرون آمده، استقبال لشگر اوزبک نمود «۲۱» و کس پیش محمود

---

(۱)- م: گفتار در بیان جنگ مرتضی قلیخان و جلال خان و کشته شدن و شکست جلال خان. ن: ذکر مخالفت نمودن جلال خان ازبک بی‌رگ و استقبال نمودن مرتضی قلیخان پرناک بی‌باک با غازیان ظفرنشان و شکست دادن ازبکان سگان و به قتل رسیدن جلال خان بی‌ایمان بدست غازیان ظفر نمون بتوفیق ملک منان. ب: ذکر جنگ مرتضی قلیخان با جلال خان و سبب قتل جلال خان

(۲)- ب، م، ن: راستان

(۳)- م: متحمل

(۴)- ب، م، ن: داده

(۵)- ن: تحمتل

(۶)- ن: «وی» ندارد

(۷)- ب، ن: یافت. م: ندارد

(۸)- ن: نموده. م: ندارد

(۹)- ب: و هشت

(۱۰)- ن: «جلد» ندارد

(۱۱)- ن: «و از» ندارد

(۱۲)- ن: نیشابور را

(۱۳)- ب، ن: و شتر

(۱۴)- ن: ابو الخان میرزا که

(۱۵)- م: ممالك

(۱۶)- ن: مرد کاری

(۱۷)- ب. ن: آستانه

(۱۸)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۹)- ن: آید

(۲۰)- ن: سعد

(۲۱)- ب، ن: نموده

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۷۴

سلطان صوفی اغلی که حاکم نیشابور بود فرستاده او را طلب نمود و عبد الغنی بیك استاجلو را چرخچی ساخته، به اتفاق برادر خود فرخ سلطان روان گردانید و منتظر دیگر امرا، مثل ولی سلطان استاجلو چرخچی باشی و شاه علی سلطان افشار حاکم (ترشیزو بوداق سلطان چگنی حاکم قوچان و مردم جلایر و جانی قربان و) «۱» حاکم سرخس و زورآباد میر ابن حسین سلطان «۲» می‌بود.

چون «۳» جلال خان خبر بیرون آمدن مرتضی قلی خان و جمعیت امرا استماع نمود، با ازبکان از ولایت مشهد مقدسه به صوب ولایت جام در حرکت آمد. مرتضی قلی خان از عقب وی بدان حدود روان «۴» شده، در موضعی که دو فرسخ فیمابین وی و ازبک بود، نزول فرمود «۵» و منتظر آمدن امرا و سپاه ظفر لوامی بود و از طرفین آن جماعت پرشور و شین به طلایه‌داری و حراست و بیداری اشتغال داشتند.

صباح چون آفتاب عالمتاب از مشرق سعادت طلوع نموده، عرصه «۶» گیتی را منور و روشن ساخت، ازبکان به قصد غارت و یغما سوار شده در حرکت آمدند و مرتضی قلیخان بواسطه رسیدن امرای عظام و لشکر ظفر فرجام در جنگ تأملی داشت، که ناگاه علامت «۷» لشکر مخالف ظاهر شده، غازیان شیرنهاد بر مرکبهای تازی نژاد سوار گشته به تصفیه صفوف اشتغال نمودند. میمنه و میسره را به سران «۸» سپاه و «۹» دلاوران آگاه نامزد فرمودند و جوانان شیردل آهنگ جدال و قتال نموده به جانب منقلای لشکر مخالف تاختند و از قلت «۱۰» سپاه خود و کثرت لشکر مخالف اندیشه ننمودند.

نظم:

دها ده برآمد ز هر دو طرف‌دو دریای کین بر لب آورد کف

فرو ریخت پیکان زهر آب‌دارچو باران قوس و قزح در بهار

خدنگ از دو جانب روا رو گرفت‌بروی زمین خون دواد و گرفت نایره حرب اشتعال یافته از کثرت سهام ازبکان خون‌آشام روی هوا پوشیده شد. شعر «۱۱»:

کمند از کمان راه یغما گرفت‌ز هر گوشه‌ای فتنه بالا گرفت

میان زمین و فلک از غبارجهانی دگر شد ز نو آشکار جنگ مذکور در روز شنبه بیست و هفتم شهر ربیع الاول سنه مذکوره در ولایت جام در حوالی زرشک دست داد و سه مرتبه ازبکان حمله آورده خود را بر سپاه قزلباش رسانیدند و از این طرف

---

(۱)- م، ن: مطالب داخل پرانتز را ندارند

(۲)- م: سلطان افشار

(۳)- م: چون حاکم ترشیز و بوداق سلطان چگنی حاکم قوچان و مردم جلایر و جانی قربان و

(۴)- ب: روانه شد و در

(۵)- ن: فرموده

(۶)- م، ن: «عرصه» ندارد

(۷)- ب: علامات

(۸)- ن: بر پیران. م: پسران

(۹)- ب: «و» ندارد

(۱۰)- ن: قلب

(۱۱)- ن: بیت. ب: ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۷۵

غازیان شیرشکار به ضرب شمشیر آبدار بر ایشان زور «۱» آورده، دمار از روزگار ایشان «۲» برمی‌آوردند. «۳» مجملا تا محل شام، «۴» غازیان خون‌آشام [۵۰۱] به جنگ ازبکان مشغول بودند و قرب سیصد نفر ازبک در این معرکه به قتل آمد. جمعی کثیر زخمدار شدند و چون مشاعل از اردوی لشکر نصرت اثر روشن نمودند، ازبکان طبل مراجعت کوفته خود را به دره‌ای که در آن موضع واقع است کشیدند و مرتضی قلی خان با لشکر خود در همان محل فرود آمده از هر دو جانب قراولان مقرر نموده به لوازم طلایه‌داری اقدام نمودند. روز «۵» دیگر که خسرو سیارگان از افق آسمان طالع شده، علم سرافرازی برافراشت، جوانان تندخو و نره «۶» شیران جنگجو به عزم رزم در حرکت آمده «۷» وصفها بیاراستند «۸» و آهنگ حرب نمودند. غبار معرکه پیکار بالا گرفت و آتش قتال اشتعال پذیرفت. «۹» مرغ روح دلاوران به ضرب شمیشر و طعن سنان از قفس بدن پرواز می‌نمود. عاقبت لطف ایزدی و «۱۰» عنایت سرمدی شامل حال غازیان گشته، نسیم فتح و ظفر بر پرچم آن عسکر ظفر اثر وزیده و آثار انکسار و شکست بر صفحات لشکر ازبکان ظهور نمود.

درین اثنا، محمود سلطان صوفی اغلی با دیگر مردم از عساکر نصرت مآثر بدیشان ملحق شده، یکبار بر سپاه ازبک حمله آوردند و خود را بر تیب «۱۱» و قلب لشکر زده جمعی کثیر را به خاک هلاک افکندند. ازبکان عاجز آمده، جلال خان خود از پای علم در حرکت آمده قدم به پیشتر نهاد و به حرب مشغول شد. آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم سپاه نصرت قرین وزیدن گرفت و علم دولت جلال خان سرنگون شد. ازبکان راه فرار پیش گرفته، غازیان ایشان را تعاقب نمودند. قریب «۱۲» به یک هزار و پانصد نفر از آن برگشته روزگاران به آتش کارزار بسوختند و جلال خان زنده اسیر غازیان عظام گشت و «۱۳» سنجر میرزا و دین محمد میرزا با بعضی «۱۴» از امرای جلال خان به قتل درآمدند و مرتضی قلی سلطان، مظفر و منصور به جانب مشهد مقدس مراجعت نمود و هر مال و «۱۵» کسیب که ازبکان از خراسان برده بودند بازگردانیدند و از «۱۶» سرهای ازبکان «۱۷» در میان میدان مناره ساخت «۱۸». جلال خان را در آنجا به قتل آورده سر او را با دیگر سرها مصحوب عبدالغنی بیک به درگاه گیتی پناه فرستادند. ازین فتح عظیم حدود ملک خراسان بر غازیان مسلم گشته، استقلال تمام پیدا کردند و آن ولایات «۱۹» امن و آباد شد.

---

(۱)- ن: رو آورده

(۲)- م: بر ایشان

(۳)- ن: برمی‌آورند

(۴)- م: شمام

(۵)- م: روزی

(۶)- ن: «نره» ندارد

(۷)- ب: «و» ندارد

(۸)- مز: بپراستنند

(۹)- م، ن: داشت

(۱۰)- ن: «و» ندارد

(۱۱)- ب: قلب

(۱۲)- ب، م: قرب یکهزار و پانصد

(۱۳)- ب، ن: «و» ندارد

(۱۴)- م: جمعی

(۱۵)- ن: «و» ندارد

(۱۶)- ن: «از» ندارد

(۱۷)- ن: ازبکان را

(۱۸)- م، ن: ساختند

(۱۹)- م: ولایت

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۶۷۶

نظم «۱»:

(چو تقدیر الهی بود ز انسان‌که گردد مستقل ملك خراسان

نیاید کار از مردان صفدرنه از تدبیر دانایان کشور

شنیدم این سخن از کودك و پیرکه تقدیر الهی را چه تدبیر) «۲» در روز شنبه هشتم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره این خبر را به پایه سریر اعلی رسانیدند.

نقاره‌های شادکامی کوفته «۳» مرتضی قلی سلطان به جایزه این فتح لقب خانی یافت «۴» و در روز یکشنبه دوم شهر جمادی الاول «۵» عبد الغنی بیك و بعضی از آقایان خان و وزیر وی ابو تراب بیك اردوبادی سر جلال خان را با سایر سرها و «۶» اخترمها به دار السلطنه قزوین درآورده، از خیابان در باغ سعادت‌آباد [۵۰۲] و «۷» میدان اسب شاهی گذرانیدند. شاه صاحب اقبال و شاهزاده مشتری خصال و نواب علیه عالیه بیگم در تالار سر درگاه میدان مشاهده آنها فرمودند. عبد الغنی بیك را امارت و سلطنت داده، قصبه اردوباد «۸» به تیول او مقرر شد «۹» و صاحب علم و طبل و قشون گشت و خلعتهای فاخر از تاج مرصع و کمر خنجر و شمیشر و اسب وزین و زر و قماش جهت مرتضی قلی خان عنایت فرموده «۱۰»، مدعیات و ملتمسات وی تمام ساخته شد و وکلای او حسب المرام روانه خراسان گردیدند

ذکر لشکر کشیدن پیاله پاشا و لله پاشا به صوب گرجستان و شیروان «۱۱» و تسخیر آن ولایت و نواحی و «۱۲» قهستان

در این سال سلطان «۱۳» مراد خان خواندگار روم نقض عهد و پیمان که فیمابین شاه جنت مکان و سلطان سلیمان استحکام یافته بود و به قید «۱۴» [قسم] نسل بعد نسل مؤکد فرموده بودند. در زمان شاه اسمعیل ثانی آن پیمان از طرفین خلل‌پذیر شده و هیچکدام یکدیگر را تهنیه و پرسش ننمودند «۱۵» و «۱۶» خواندگار را آرزوی «۱۷» تسخیر مملکت آذربایجان و شیروان «۱۸» و گرجستان در دماغ او جای گرفته، پیاله پاشا و لله پاشا که از وزرای اعظم خواندگار «۱۹» بودند با هفتاد هشتاد «۲۰» هزار از عسکر سواره و پیاده و ینکچری «۲۱» به تسخیر ممالک مذکور ارسال نمود. پاشایان معظم با خیل و حشم زیاده از حد به صوب سرحد آذربایجان در حرکت آمدند و چون قلعه قارص محل نزول لشکر شقاوت اثر رومیه «۲۲» شد، پاشایان اول به تعمیر قلعه مذکور پرداخته، از اطراف

---

(۱)- م: ندارد

(۲)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۳)- مز، ب، ن: گرفته

(۴)- م، ن: گرفت

(۵)- م: الثانی

(۶)- م: «و» ندارد

(۷)- ب، ن: در

(۸)- مز: اردوبار. ن اردوباد را

(۹)- ن نمودند

(۱۰)- ن فرمودند. م فرمود

(۱۱)- ب، م، ن: شران

(۱۲)- ن: «و» ندارد م: «و قهستان» ندارد

(۱۳)- م: «سلطان» ندارد. ن: «سلطان مراد خان» ندارد

(۱۴)- ن: بقصد

(۱۵)- م: نمودند

(۱۶)- م: «و» ندارد

(۱۷)- ن: از روی

(۱۸)- ب، م، ن: شیروان

(۱۹)- ن: خوندگار

(۲۰)- ب: و هشتاد

(۲۱)- ب، ن: ینکیچری

(۲۲)- ن: رومیه شومیه

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۶۷۷

و جوانب آزوقه بدانجا کشیدند و ایالت‌پناه محمدی خان حاکم چخور سعدنیر لشکر خود را مجتمع «۱» ساخته، به هفت هشت «۲»

هزار نفر از غازیـان خون «۳» آشـام که هر یـک از ایشان باده کس از رومیه مقاومت می‌نمودنـد استقبال لشـکر مخالف «۴» نموده، جوق «۵» جوق از جوانـان شیرشـکار به حوالی قلعه مـذکور «۶» تاخت برده و، دسـتبرد نمایان می کردنـد، و با سـر و اخترمه بسـیار و غنیمت بی‌شـمار معاودت می‌نمودند «۷» و هیـچ روزی نبود که چهل و پنجاه نفر از رومیه طعمه شمیشـیر غازیان نمی‌شـد و راه پیش آمدن برایشان مسدود نموده، جنگهای مردانه می‌نمودند.

درین اثنا، ابو بکر میرزا ولد برهان که وارث ملک شـروان «۸» بود از بیم تیغ آبدار غازیان خونخوار فرار نموده، در کوهسـتان قمق و قیتاق «۹» بسر می‌برد «۱۰». و در این ولا به اغوای بعضی از اجامره شیروان طغیان نموده، دم از «۱۱» مخالفت و عصیان زده، سیصد و چهارصد نفر از اوباش بر سر او جمع آمده، هوای حکومت ملک شیروان در«۱۲» دماغ او «۱۳» جای گرفت «۱۴» و صفحه‌ای مشتمل بر خلوص عقیدت و صفای طویت نزد پاشایان ارسال داشت) «۱۵»، مضمون اینکه:

«بعد از طی مراحل شوق و اخلاص که شیوه محبان صادق الولا است، معروض می‌دارد که بر عالمیان ظاهر و باهر است که سلطنت ملک شـیروان ابا عن جـدبه آبا و اجداد عالیمقام این کمینه متعلق بوده چندین سال است که اجداد [۵۰۳] بزرگوار بنده «۱۶» در آن روضه جنت‌آسـا حـاکم و فرمـان فرما بوده‌انـد. الحال قریب به پنجاه سال است که از ممر بخت واژگون و ناسازگاری فلک بوقلمون پـدر مرحـومم و این مخلص گرفتـار غم و هرگونه محنت و الم بوده‌ایم «۱۷». اکنون که سـلطنت خانواده «۱۸» صفوی روی در تنزل نهـاده و ظلم لشـکر قزلباش به نهایت رسـیده، جمیع «۱۹» اعیان و اصـحاب ملک شـروان عرضـها و نامها به من نوشته «۲۰» استدعای رفتن فقیر بـدان صوب با صواب نموده‌انـد و همگی سـر و مال خود را طفیل ساخته که شایـد به یمن توفیق ازلی دست ظلم و تعـدی قزلبـاش از سـر عجزه و مساکین آن «۲۱» ملک کوتاه گردد و این مقـدمه بی‌معاونت سـپاه ظفرپناه پادشاه اسـلام (خلـد اللّه ظله «۲۲» علی مفارق الانام) «۲۳» میسر نیست و حضرت «۲۴» جل و علا ایشان را مأمور گردانیـده که قلع و قمع آن گروه بی‌ایمان نموده، رفع ستم ظالم «۲۵» از مظلومان نماید و بحمد اللّه تعالی که به نیت و رفاهیت مسـلمانان «۲۶» به سرحد آذربایجان تشریف آورده‌اند. اگر عنان عزیمت به صوب گرجستان

---

(۱)- ن: مجمع

(۲)- ب: و هشت

(۳)- ن: خونخوار خون‌آشام

(۴)- ن: مخالفت

(۵)- م: خون جوق

(۶)- ن: «مذکور» ندارد

(۷)- مز: مینمود

(۸)- ب، م، ن: شیروان

(۹)- ن: قهستان

(۱۰)- ن: میبردند

(۱۱)- م: «ملک شیروان» ندارد

(۱۲)- ن: در سر داشت و مضمون اینکه

(۱۳)- م: «او» ندارد

(۱۴)- ب، م: داشت مضمون اینکه

(۱۵)- م: بین الهلالین را ندارد

(۱۶)- ب، ن: این بنده

(۱۷)- ن: بوده‌ام

(۱۸)- ن: خاندان

(۱۹)- ن: با جمیع

(۲۰)- ن: نوشته‌اند

(۲۱)- م، ن: این

(۲۲)- م: ظلم

(۲۳)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۴)- ب: حضرت حق جل و علا. ن: حق جل و علا

(۲۵)- ن: مظلوم

(۲۶)- ب: مسلمان

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۷۸

منعطف گردانیده، آن ملك «۱» به تصرف لشكر «۲» ظفر اثر درمی‌آید «۳» و غنیمت بسیار از شروان «۴» نیز بدست لشكر اسلام می‌رسد و مخلص بلا اشتباه كه همیشه حلقه بندگی پادشاه اسلام‌پناه در در گوش جان كشیده به شرایط خدمتكاری و جانسپاری قیام نموده و خراج ملك شروان «۵» را هر ساله به خزانه معموره ارسال می‌دارد. امید «۶» می‌دارد كه همواره ابواب فتح و نصرت بر جبهه آمال اولیای دولت بی‌زوال مفتوح باد».

چون مكتوب مذكور به مطالعه پاشایان «۷» رسید، مضمون آن را محض صواب دانسته، عنان عزیمت به صوب گرجستان منعطف ساختند و احكام مشتمل بر استمالت تمام به حكام آن مملكت فرستاده، به الطاف و تفقدات خداوندگاری ایشان را مستمال «۸» و امیدوار ساختند «۹» و «۱۰» صحیفه‌ای كه در جواب رقعه ولد برهان «۱۱» نوشته فرستادند، «۱۲» اینست:

« «۱۳» عالیجناب حكومت مآب معالی نصاب، شجاعت انتساب، امیرزاده اعظم اكرم دام عزه و مد اقباله میرزا ابا بكر.

بعد از ابلاغ تحف تحیات معلوم رای شریفی بولسون كه نامه نامی كه آثار مخالصت «۱۴» و موافقت سواد عنبر فامندن مشاهده اولندی یشخی «۱۵» زمانده بوصوب صوابه گلوب مضمون بلاغت مشحونه اطلاع بولونوب فهم و دانسته انصافلر و اخلاص «۱۶» و یكجهت بوكنه انواع اعترافلر اولندی و بوبابده عتبه گردون نشانه اولاغ گندروب «۱۷» عرض اولندی و چون خاطر عاطر دریانوال «۱۸» خاقانی و ضمیر منیر بیضا مثال سلطانی تسخیر ملك آذربایجان و شروان معطوف اولوبدر «۱۹»، حالیا بو ایامده یورش عسكر ظفر اثر كه عدد و شمارنی خدای «۲۰» بیلور، اول جانبه صوابه مقرون دورگورنور، لهذا عنان عزیمت اول صوبه «۲۱» منعطف اولوب. بوصحیفه ارسال اولدی، انشا اللّه- الرحمن بی‌ریب و گمان گرجستان داخل ممالك [۵۰۴] محروسه ایلیوب «۲۲» اولكه لازمه تقویت و شرایط عزت و حرمت دورانون بابنده «۲۳» تقصیر اولونمز. به دار الفتح قارص.»

آنگاه جماعت رومیه به جانب گرجستان در حركت آمدند «۲۴» و میرزا ابا بكر «۲۵» روزبه‌روز قوت یافته، بعضی از لشگریان امرای قزلباش كه در دربند و شابران «۲۶» بودند به قتل آورده، اجامره آن دیار بر سر او جمعیت تمام نمودند و تا قریب دو هزار كس به استقبال پاشایان شتافته، بدیشان ملحق

---

(۱)- ن: ملك را

(۲)- ب، ن: عسکر

(۳)- م، ن: می آورده

(۴)- ن: شیروان

(۵)- م، ن: شیروان

(۶)- ب: و امید

(۷)- م: باشیان

(۸)- مز: اهتمال. م، ن: استمال

(۹)- ب، ن: ساخته

(۱۰)- م، ن: «و» ندارد

(۱۱)- ن: برهان را

(۱۲)- ب: نوشته‌اند فرستاده. ن: ارسال داشتند. م: فرستاده

(۱۳)- این نامه ترکی در نسخه «ن» نیامده

(۱۴)- م: مخالفت

(۱۵)- ب، م: منجما

(۱۶)- ب، م: «اخلاص» ندارد

(۱۷)- ب، م: گندوزوب

(۱۸)- ب، م: نوافل

(۱۹)- ب: پدور

(۲۰)- ب: خدایی

(۲۱)- م: صونه

(۲۲)- ب، م: ایلنوب

(۲۳)- ب: یابنده

(۲۴)- ن: آمده

(۲۵)- ب، ن: ابا بکر نیز

(۲۶)- ن: سابران

خلاصة التواريخ، ج ۲، ص: ۶۷۹

گشت و جماعت رومیه در بلده تفلیس که از معظم بلاد گرجستان است، نزول نموده و «۱» قلعه تفلیس را که در رفعت و بلندی به قلعه سپهر برابری می‌نمود «۲» و در حصانت و استحکام مشهور آفاق است به تصرف درآوردند «۳»:

حصاری که از غایت محکمی‌به عالم نظیرش ندید آدمی

نماید ز رفعت به چرخ برین‌به نوعی که گردون بر اهل «۴»زمین

دو صد قرن اگر نسرطایر پردمپندار کوره به برجش برد

بسالی شدی مرغ از آن بر فرازبه جایی رسیدی سوی سیر باز چون سلاطین گرجستان با یکدیگر اتفاق نداشتند و هیچکدام از ایشان را حالت مقاومت لشکر رومیه نبود، سلطان محمود خان مشهور به سیماوون «۵» که شاهی سون بود، به الکای خود که قهستان آنجا

بود رفته [عیسی] خان ولد لوند خان درزکم با تحف و هدایای لایقه به خدمت پاشایان شتافت و آنچه لازمه خدمت و شرایط مهمانداری بود به عمل آورده، و از آنجا حکم به احضار لشگر تاتار که مأمور حکم خواندگار «۶» آمد فرستادند و سیماوون «۷» خان یک دو مرتبه خود را به حوالی اردوی ایشان رسانیده «۸»، جمع کثیری را به قتل آورد. چون تاب مقاومت او نداشت و«۹» در برابر ایشان نمی‌توانست ایستاد، همین که فرصت می‌یافت خود را به اطراف و جوانب ایشان زده، دستبردی می‌نمود و در هر مرتبه که آزوقه به قلعه تفلیس می‌آوردند، سر راه بر ایشان گرفته، جمعی را به قتل می‌آورد.

ذکر «۱۰» توجه شاهزاده عالمیان و امرای عالیشان به صوب شروان «۱۱» جهت دفع مخالفان و مظفر شدن بعون ملک منان

چون توجه رومیه به صوب گرجستان و شروان مکررا به مسامع عز و جلال رسید، و ارس خان بگلربیگی «۱۲» آن ولایت عرضها نوشته، فرستاد که: عثمان پاشا اراده تسخیر الکای شروان «۱۳» نموده با عسکری «۱۴» زیاده از حد متوجه این ولایت است، امر مطاع لازم الاتباع «۱۵» درین باب چیست؟

امرای نامدار قرعه مشورت به میان «۱۶» انداخته داعیه نمودند که شاه کامیاب را برداشته، به قراباغ

---

(۱)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۲)- ب، م: مینمودند

(۳)- ن: بیت

(۴)- ب، ن: باهل

(۵)- ن: سماوون

(۶)- ن: خوندگار

(۷)- ن: سمایون

(۸)- ب، ن: رسانید

(۹)- ب: «و» ندارد

(۱۰)- ن: ذکر توجه نمودن رومیه شومیه بصوب گرجستان و شیروان و ابو الغالب سلطان حمزه میرزا با امرای عظام و سپاه ظفر فرجام استقبال نموده بدفع و رفع مخالفان روانه گردیدند. م: ذکر آمدن رومیه شومیه بجانب الکای گرجستان و شروان به اتفاق عثمان پاشا با لشکر بمدد او

(۱۱)- ب: شیروان

(۱۲)- ب: بگی

(۱۳)- ن: شیروان دارد

(۱۴)- ب، م، ن: عساکر

(۱۵)- م، ن: «لازم الاتباع» ندارد

(۱۶)- ب، م، ن: بر میان

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۸۰

برند و «۱» بالاخره بعضی از «۲» خیرخواهان دولت ابد پیوند به عرض رسانیدند که برابری با غلام غلامان درگاه را باید کرد «۳» و پادشاه را پادشاه باید. اگر خواندگار خود در این عسکر می‌بود، رفتن نواب کامیاب لایق و مناسب می‌نمود. نظم «۴»:

بجز شاه با شاه هم ننگ «۵»نیست‌به دریا بجز [۵۰۵] کوه هم‌سنگ نیست

ندارند تاب شهان چاکرانز خورشید بر هم خورند اختران آنگاه قرار بر این یافت که نواب عالمیان مآب «۶» اختر برج سلطنت و کامرانی، نوباوه «۷» گلستان خلافت و کشورستانی «۸»، ابو الغالب سلطان حمزه میرزا با امرای عظام و قورچیان ظفر- فرجام «۹» و وزرای نامدار و صدور عالیمقدار و بعضی از ارباب قلم و سایر عساکر نصرت شیم، به دفع مخالفان روان «۱۰» گردد «۱۱»، و در این سفر خیر اثر نواب علیه عالمیان رفیق فرزند ارجمند، سعادتمند باشد. حسب الفرمان قضا جریان شاهزاده عالمیان با لشگر گران در اسعد زمان در روز یکشنبه «۱۲» بیست و پنجم شهر رجب سنه مذکوره از دار السلطنه قزوین بیرون آمده، موضع شرف‌آباد را مضرب «۱۳» خیام سرادقات جلال ساختند «۱۴» و از آنجا کوچ نموده در موضع شادمهان «۱۵» دشتبی قزوین نزول اجلال واقع شد و از آنجا کوچ نموده منزل به منزل در هر منزلی دو روز و سه روز توقف می‌شد تا میانج «۱۶» من اعمال گرمرود آذربایجان، در آنجا قریب به ده روز توقف واقع شد و در این منزل قریب به ده روز توقف واقع شد و «۱۷» لشگر عظیم از اطراف و جوانب به اردوی عالی ملحق گشت و بعضی از امرا صلاح در آن دیدند که متوجه دار السلطنه تبریز شده، اول جماعت اکراد را (که قدم از جاده متابعت بیرون نهاده، حسینخان سلطان خنوسلو را به قتل رسانیده بودند «۱۹» و خوی و سلماس را) «۱۸» به تحت تصرف درآورده دفع نموده، از آنجا «۲۰» به ارض «۲۱» روم و ارزنگان که از ممالك پادشاه روم است روند، و قلعه قارص را خراب نموده، در این زمستان به تاخت و تاراج آن محال مشغول باشند. و چون این اخبار «۲۲» به سمع پاشایان رسد «۲۳» از آنجا مراجعت نموده جهت «۲۴» محافظت ارض روم متوجه خواهند شد و بعضی مخالفت رای مذکور نموده «۲۵»، می‌گفتند که لشگر قزلباش که در شیروان است تاب مقاومت رومیه ندارند و ایشان تسخیر آن مملکت نموده «۲۶»، قلاع آنجا را مستحکم می‌سازند و بعد از آن بر ایشان ظفر یافتن اشکال تمام دارد، در این ولا به دفع ایشان پرداختن اولی می‌نماید. بالاخره این رای را به صواب مقرون دانسته،

---

(۱)- ب، ن: «و» ندارد

(۲)- م، ن: «از» ندارد

(۳)- م، ن: «کرد» ندارد

(۴)- ن: بیت. م: ندارد

(۵)- ن: تنگ. م: ندارد

(۶)- م، ن: «ماب» ندارد

(۷)- م، ن: بوده

(۸)- ب، م، ن: کشورستان

(۹)- ن: کرام

(۱۰)- ب، م، ن: روانه

(۱۱)- ب، م، ن: کرد

(۱۲)- م: شنبه

(۱۳)- م: مضراب قیام

(۱۴)- ن: یافتند

(۱۵)- ن: شارمهان دشتی

(۱۶)- ن: «میانج» ندارد

(۱۷)- ن: «و» ندارد

(۱۸)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۹)- ب، م: بودند

(۲۰)- ب، م: و از آنجا

(۲۱)- م، ن: ارز روم

(۲۲)- ب، م: خیر

(۲۳)- ن: رسید

(۲۴)- ن: جهت محافظت ارز روم متوجه شدند

(۲۵)- ن: نمودند

(۲۶)-: ندارد

خلاصة التواريخ، ج ۲، ص: ۶۸۱

توجه قراباغ و شروان را وجهه همت ساخته لوای ظفر اعتلای شاهزاده قمرلقا صف‌شکن، توران، سمی صاحب قران بدانجا در حرکت آمد و در تاریخ بیست و یکم شهر شعبان سنه مذکوره به دار الارشاد اردبیل داخل گشته، هفت روز در آن مکان عرش نشان به شرایط طواف و زیارت و استمداد همت از روحانیت آن حضرت طلب می‌نمودند. متولی «۱» آن آستان سدره مکان، سیادت و نقابت پناه امیر ابو الولی انجو مهمانداری «۲» و خدمات لایقه به تقدیم رسانیده، به تفقدات و نوازشات مفتخر گشت و حفاظ و خدام و عمله و فعله آن آستانه مقدسه به خلاع و رعایتها از ماسوی [۵۰۶] شرف اختصاص حاصل نمودند و در تاریخ بیست و هشتم شهر مذکور وداع آن روضه کثیر النور نموده، متوجه قراباغ [شد] و احکام به ایالت‌پناه ارس خان روملو که امیر الامرای (شروان «۳» بود و مدت دوازده سال به استقلال در آن محال حاکم بود و سایر امرای) «۴» تابین وی نوشته «۵» فرستادند که مادام که لشگر ظفر اثر بدیشان ملحق نگردد به «۶» حرب رومیه مبادرت ننماید «۷».

و چون به منزلی که مشهور به قراکوپک «۸» است از اعمال قراباغ نزول نمودند و سان لشکر از امرای عظام ستادند، مقرر شد که سوای ملازمان خاصه شاهزاده عالمیان و قورچیان خاصه شریفه و ایالت پناه خلیل خان افشار، تمامی امرا و لشکری «۹» به شروان یورش نماید «۱۰» و نواب عالی با نواب مهد علیایی «۱۱» و خانه کوچ امرا و نواب صدارت‌پناه میرشمس الدین محمد صدر در قراآغاج «۱۲» در یورتی که حوالی پل سلطان برداست «۱۳»، نزول اجلال داشته باشند «۱۴» و روزه ماه رمضان ندارند و تمامی عجزه و رعایای مواضع و مردم الوس و احشام که از بیم تاخت و تاراج رومی و شروانی فرار نموده در کوهستان تحصن «۱۵» داشتند به جا و مقام خود آمده به زراعت و رعیتی اقدام نمودند و امرای عظام خصوصا سلطان حسین خان شاملو و پیره «۱۶» محمد خان استاجلو و قلی سلطان «۱۷» افشار قورچی‌باشی و ولی «۱۸» خلیفه شاملو و حسین قلی سلطان «۱۹» شاملو ایشک آقاسی‌باشی و شاهرخ خان ذو القدر مهردار و امیر حمزه خان دیوان بیگی باشی استاجلو و محمد خان مصاحب ترکمان به اتفاق آصف زمان میرزا سلمان، اعتماد الدولة العلية العاليه «۲۰» که لشگر مجموع ایشان و جمعی که همراه شده بودند با لشگر قراباغ از پنجاه هزار متجاوز بودند، از آب کر عبور نموده، به قلعه شماخی یورش نمودند و شب به حوالی قلعه رسیده شهر را دایره‌وار در میان گرفتند و همانجا فرود آمدند. بعضی از بهادران شیردل پیش رفته آغاز جنگ نمودند و احمد قلی خلیفه ذو القدر با ده بیست نفر از غازیان

---

(۱)- م، ن: متوالی

(۲)- م: مهماندری

(۳)- ن: آنجا

(۴)- م: بین الهلالین را ندارد

(۵)- م: داشته

(۶)- مز، ب، م: و به حرب

(۷)- ب: ننمایند. ن: نمایند

(۸)- ن: کوبک

(۹)- ب، م، ن: لشکریان

(۱۰)- م، ن: نمایند

(۱۱)- ن: علیایی بیگم

(۱۲)- م- قراغاج

(۱۳)- م، ن برداشت

(۱۴)- ب، ن: باشد. م: ندارد

(۱۵)- م: تحصین

(۱۶)- ب: پره

(۱۷)- ب، م، ن: علی قلی خان

(۱۸)- م: «ولی» ندارد

(۱۹)- ب، م، ن: «سلطان» ندارد

(۲۰)- م: علیه عالیه

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۸۲

به اندرون «۱» شهر درآمده جنگهای مردانه نمودند و «۲» باسر و اخترمه و کسیب «۳» معاودت نموده خود را به اردو رسانیدند و غازیان خواب و خورد را بر خود حرام ساخته روی نیاز به درگاه خالق کار ساز بنده نواز «۴» نهاده، مترصد نصرت می‌بودند و از کثرت جیوش «۵» پرخروش لشگر ظفر اثر قزلباش خوف و هراس تمام بر ضمیر عثمان پاشا و مردم قلعه استیلا یافته «۶» راه فرار بر خود مسدود یافتند.

علی الصباح که لوای «۷» نصرت و «۸» اعتلای خسرو سیارگان «۹» از افق سعادت طالع گشته، جنود شب را به صمصام انتقام چون بنات النعش متفرق ساخت، شعر: «۱۰»

سحرگاه کین مصقل آب‌رنگ‌ز آئینه صبح بزدود زنگ

نمود آفتاب کواکب سپاه‌چو صورت در آئینه «۱۱»صبحگاه امرای عظام و عساکر نصرت فرجام به قصد یورش سوار شده، در این اثناء یکی از مردم تاتار در لباس شبانی به میان اردو درآمده از آنجا به شهر توجه می‌نمود. بعضی از غازیان نزدیک به دروازه شهر به او رسیده، استفسار احوال نمودند که «۱۲» چه کسی و به کجا [۵۰۷] می‌روی؟ وی فی الحال متغیر «۱۳» گشته در جواب عاجز آمد. غازیان به فراست در «۱۴» یافتند که از مردم مخالف و جاسوس است. او را گرفته نزد امرا آوردند. وی گفت که من از جانب عادل گرای خان تاتار آمده‌ام و کتابتی به عثمان پاشا دارم. کتابت را که ازو گرفتند مضمونش «۱۵» این بود که در فلان روز با لشگر بی‌کران به اتفاق پسر برهان بر سر ارس خان و اروز «۱۶» سلطان و اردوغدی خلیفه و امرایی «۱۷» که قبل از این در شروان بودند ریخته بعضی از ایشان را به قتل آورده‌اند «۱۸» و سه «۱۹» چهار هزار کس از لشگر قزلباش کشته شده و تمامی اموال و جهات

ایشان را غارت نموده، دو سه هزار کس «۲۰» از اناث و ذکور به اسیری بردیم «۲۱». حالیا چنین مذکور می‌شود «۲۲» که لشگری بر سر تو آمده. خاطر جمع دارد «۲۳» که با بیست و پنجهزار کس ازلزگی «۲۴» و قرابرک شروانی «۲۵» و تاتار فردا به مدد تو می‌رسیم. «۲۶»

مجملی «۲۷» دیگر از آن واقعه آنکه ارس خان بواسطه آمدن عثمان پاشا به الکای شروان اردو «۲۸» و امرای تابین را جمع نموده خیمه به صحرا زد «۲۹» و غافل از آنکه بی‌گمان لشگر تاتار بر سر او

---

(۱)- ن: به درون

(۲)- ب: «و» ندارد

(۳)- م: کشیب

(۴)- ن: «بنده‌نواز» ندارد

(۵)- م: جوش و پرخروش

(۶)- ب، م، ن: یافته و

(۷)- م، ن: سواء

(۸)- ب: «و» ندارد

(۹)- ب: سیارگان

(۱۰)- م: ندارد

(۱۱)- مز، م، ن: آینه

(۱۲)- ن: «که» ندارد

(۱۳)- ن: شعر

(۱۴)- ن: «در» ندارد

(۱۵)- ن: مضمون

(۱۶)- ن: اوزر

(۱۷)- ب: امراء

(۱۸)- ب، م، ن: آوردند

(۱۹)- ن: سه هزار

(۲۰)- ب، ن: لشکر قزلباش

(۲۱)- ب، م، ن: بردند

(۲۲)- ب: میشد

(۲۳)- ب: دار

(۲۴)- ن: ترکی

(۲۵)- ن: تیروانی

(۲۶)- ب: میرسیم و

(۲۷)- ن: مجلل از آن

(۲۸)- ب، م، رود و امراء. ن: رفته و امراء

(۲۹)- ن: زده

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۸۳

خواهد ریخت که ناگاه در روز چهارشنبه یازدهم شهر رمضان المبارک سنه مذکوره، عادل گرای خان با لشگر بی‌شمار بر سر وی ریخته، او با ارز سلطان «۱» در آن معرکه به قتل آمدند (پسران «۲» وی شاهقلی سلطان خلفا «۳» و درویش محمد سلطان «۴» و اردوغدی خلیفه تکلو زنده از آن معرکه بدر آمدند) «۵» دو پسر «۶» اردوغدی «۷» خلیفه- که در کمال حسن بودند- بدست رومیان زنده گرفتار شدند. در روز «۸» پنجشنبه نوزدهم شهر مذکور اردوی ارس «۹» خان را تالان نمودند «۱۰».

(چون مضمون کتابت خاطرنشان میرزا سلمان و امرای عالیشان شد، دغدغ نمودند) «۱۱» که مبادا جنگ عثمان پاشا و گرفتن قلعه طولی «۱۲» پیدا کند و بلاشک درین جنگ جمعی کثیر کشته خواهد شد. بعد از آن لشگر تاتار از یک جانب درآمده، از جانب دیگر رومیه هجوم آورده ایشان را در میان بگیرند و لشگر مستاصل شود. اولی اینست «۱۳» که دو کس از امرا با قشون و لشکر خود در اینجا بوده و سایر لشکری متوجه تاتار شویم، اول او را شکسته، بعد از آن به تسخیر شماخی معاودت نمائیم. همگی رای مذکور «۱۴» به صواب مقرون «۱۵» دانسته، ایالت پناه ولی خلیفه شاملو را با سه هزار کس مقرر نمودند که در حوالی شهر بوده نگذارند «۱۶» که عثمان پاشا فرار نماید «۱۷» و سایر عساکر آن شخص قاصد را پیش انداخته به عزم جنگ تاتار توجه فرمودند که به یکبار سپاه هر دو لشگر به یکدیگر رسیده، صفها بیاراستند و علمها گشودند. امیر حمزه‌خان را چرخچی نموده از «۱۸» هر دو جانب دلیران رزم‌جو بر یکدیگر حمله آورده، غازیان به طعن سنان بسیاری از ایشان را از بالای زین ربوده، به خاک هلاک انداختند. نظم «۱۹»:

سنانهای خونریز در کار شدز خار سنان دشت گلزار شد و از آن طرف نیز تیر «۲۰» مار کردار چون ابر بهار فرو می‌باریدو جمعی که بر سر قلعه مانده بودند، تاب نیاورده، یک‌یک از شیران بیشه کارزار خود را به جنگ گاه می‌رسانیدند چنانچه از آن جماعت دو هزار کس آمدند. ولی خلیفه چون دید که کسی دیگر با او «۲۱» نمانده او نیز [۵۰۸] با لشکر خود متوجه شده «۲۲» از یک جانب «۲۳» حمله بر لشگر تاتار آوردند. از هر طرف که آن جماعت هجوم می‌نمودند، غازیان شیرشکار از صف تیب و سپاه جدا شده به ضرب تیغ بی‌دریغ انبوه آن گروه را از یکدیگر می‌باشیدند «۲۴» و بسیاری را بر خاک مذلت نشانیدند. حاصل که در روز یکشنبه بیست و هشتم رمضان «۲۵» سنه مذکوره که از محل چاشت تا وقت عصر کارزار و مجادله نموده،

---

(۱)- ن: ارس

(۲)- م: پسر و آن

(۳)- ب، ن: «خلفا» ندارد

(۴)- ب، م، ن: سلطان را اردوغدی خلیفه

(۵)- م: بین الهلالین دوبار آمده خلاصة التواریخ ج۲ ۶۸۳ ذکر توجه شاهزاده عالمیان و امرای عالیشان به صوب شروان جهت دفع مخالفان و مظفر شدن بعون ملک منان ..... ص : ۶۷۹

(۶)- ن: پسران وی

(۷)- ب، م: اردغدی ندارد

(۸)- ب، ن: و در

(۹)- ن، م: «ارس» ندارد

(۱۰)- ن: نمودند که مبادا جنگ عثمان پاشا و گرفتن قلعه

(۱۱)- م: بین الهلالین را ندارد

(۱۲)- ن: طوبی

(۱۳)- ب، م: آنست. ن: انکه

(۱۴)- م: مذکوره را

(۱۵)- م: مفرون

(۱۶)- م: بگذراند

(۱۷)- ن: ننماید

(۱۸)- ب، م، ن: هزار جانب

(۱۹)- ن: بیت

(۲۰)- ن: تیر تیز کردار

(۲۱)- ن: به او نماند

(۲۲)- ب، ن: شد

(۲۳)- م: از جانب

(۲۴)- م: می‌پاشند

(۲۵)- ب: شهر. ن: شهر رمضان المبارک

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۸۴

عاقبت الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اژدها پیکر غازیان ظفر نشان وزیدن گرفت و لوای دولت تاتاری سرنگون «۱» شد و عادل گرای خان زنده اسیر غازیان شد. نظم «۲»:

مزن با سپاهی ز خود بیشترکه نتوان زد انگشت با نیشتر پسر برهان با بقیهٔ السیفی که مانده بودند راه فرار پیش گرفته تا شابران هیچ‌جا توقف نتوانستند نمود. شعر «۳»:

کسی جان سلامت ازیشان نبردبغیر از اجل هیچکس جان نبرد و غازیان دست به تاراج درآورده، تمامی اموال و اسباب ارس خان و امرا که براه «۴» بودند و «۵» چندین کس از اناث و ذکور که اسیر کرده بودند بدست درآوردند و از آنجا مظفر و منصور به جانب شماخی معاودت نمودند.

چون خبر شکست لشگر تاتار به عثمان پاشا رسید، قبل از آنکه بر سر او آیند، به اضطراب تمام خود را از قلعه بیرون انداخته راه فرار پیش گرفت. و چون خبر به سمع میرزا سلمان و امرا رسید که او فرار نموده، جمعی به عقب «۶» او شتافتند. چون وی به ایلغار تمام رفته بود و اکثر غازیان به کسیب مشغول شدند «۷»، بدو نرسیده باز گردیدند:

سواران رومی در آن رستخیزگرفتند در پیش راه گریز و امرا در شماخی نزول نمودند. شعر: «۸»

از اطراف لشگر درآمد بشهرسری پر ز کینه دلی پر ز قهر «۹» آنگاه مژده این (فتح را به ملازمت شاهزاده عالی و نواب مهد علیایی عرضه داشت نموده) «۱۰»، فتحنامه‌ها به اطراف و اکناف ممالک محروسه فرستادند. شاهزاده گیتی‌ستان شرح این فتح را عرضه داشت نموده «۱۱»، به پایه سریر اعلی فرستاد. بابا خلیفه قراداغلو که عادل گرای خان را گرفته بود، او را به رتبه امارت سرافراز ساخته، یکهزار تومان از الکای شروان بدو عنایت شد.

چون خبر فتح به اردوی عالی رسید، نواب سیادت و صدارت‌پناه میرشمس الدین محمد «۱۲» این دو کلمه را در باب تهنیت فتح به «۱۳» اعتماد الدوله میرزا سلمان در قلم آوردند «۱۴»:

«رسید مژده فتح از وزیر شاه جهان‌وزیر ملک سلیمان امیرزا سلمان

چه فتح فاتح ابواب صد هزار فرحچه مژده واسطه صد هزار امن و امان

---

(۱)- ب: سریه گون

(۲)- ب، م: ندارد. ن: بیت

(۳)- ب، م: ندارد. ن: بیت

(۴)- ن: برده بودند

(۵)- ب، ن: «۹» ندارد

(۶)- ب، م، ن: از عقب

(۷)- م: «شد» ندارد

(۸)- ب، م: ندارد

(۹)- ن: بیت را ندارد

(۱۰)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۱)- م: «نموده» ندارد

(۱۲)- ن: محمد صدر

(۱۳)- به میرزا سلمان اعتماد الدوله

(۱۴)- ن: بیت

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۸۵

ورود «۱» اخبار فتح و فیروزی از جانب نواب اعتماد الدولـۀ (العلیـۀ العالیۀ الخاقاینه) «۲»، صاحب السیف و القلم، حامی طوائف «۳» الامم، ماحی الظلم و الظلم در زمانی «۴» که دلها از هجوم لشگر اندوه در اضطراب و جانها از عرق حرارت آتش ناامیدی در غرقاب تحیر بود، دلداری «۵» و هواداری نامرادان «۶» نمود. حدیث صحیح نبوی «۷» (صلی اللّه علیه و آله) «۸» در حرب احزاب که «نصرۀ علی خیر «۹» من اعمـال امتی الی یوم القیمه» [۵۰۹] اینجا در وادی سـلمان که غلام «۱۰» باخلاص «۱۱» حضرت امام المتقین «۱۲» و یعسوب الدین امیر المؤمنین است- صـلوات اللّه علیه- ظهور تمام دارد. این اسوه «۱۳» حسنه موجب ارتضاء «۱۴» شان و اعتلاء مکان آن عالیشان «۱۵» در دنیا و آخرت خواهد بود «۱۶»- جزاکم اللّه عن الاسلام خیر الجزا و ابد «۱۷» ظلکم الی یوم القیام.

بعـد از فرار عثمان پاشا، از اموال و اثاث لشـگر قزلباش و اسـیران از زنان و پسـران که بـدست او درآمـده بود، خود را به قلعه در بند کشانیده «۱۸» از ترس لشـگر ظفر اثر در آنجا متحصن شـد «۱۹» و بقیه شـروانیان که بیشتر بواسـطه دویست هزار تومان بقایای زمان شاه جنت مکان که در آن اوان به یکبار برایشان «۲۰» حواله شده بود یاغی گشته بودند، خود را به کوهستانها کشیدند «۲۱». بواسطه این فترت «۲۲» خلق بسیار ضایع شد. از صحیح القولی استماع افتاد که عبور لشگر ظفر اثر بر موضعی افتاد که اطفال غازیان روملو به مثابه خربزه‌زار «۲۳» در آن صـحرا پهن شـده بودنـد و همچنان غازیان از میان آن گذشـته، اسبان بر سـر و شـکم اطفال پا نهادنـد و جمعی دیگر به اسیری رفتند و بسیاری به قحط گرفتار گشته «۲۴» هلاک شدند. «۲۵»

چون مشـخص آصف زمـان و امرای عالیشـان شـد که عثمـان بی‌ایمـان به جـانب در بنـد رفته در آن قلعه متحصن است، مسرعی به تعجیل تمام به خدمت شاهزاده سـپهر احتشام و نواب علیه والامقام فرستاده «۲۶» عرض نمودند که عثمان پاشا فرار نموده متحصن به قلعه در بنـد شـده و عادل گرای خان زنـده بـدست درآمده صـلاح دولت در این است که اردوی همایون به دسـتور در همان مکان

نزول اجلال داشته باشد. این غلامان «۲۷» عساکر منصوره را برداشته به دربند «۲۸» رویم و عثمان پاشا را بـدست درآوریم و یکباره قطع آمد شد «۲۹» این طایفه از این دیار نمائیم. این خبر چون به

---

(۱)- ن: در ورود. ب: و اخبار

(۲)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۳)- ب، م: طواف

(۴)- م، ن: «در زمانی» ندارد

(۵)- ن: و دلداری

(۶)- ب، م: نامردان

(۷)- ن: نبوی ص

(۸)- م: بین الهلالین را ندارد.

(۹)- ن: صبر ب: حد

(۱۰)- ن: ملازم

(۱۱)- م: با اخلاص

(۱۲)- ن: المتقین امیر المومنین است

(۱۳)- ن: آسوده

(۱۴)- ب، ن: ارتضاء و

(۱۵)- ن: عالیجاه. م: عالشیا

(۱۶)- ب: بود و

(۱۷)- م: و الابد

(۱۸)- ن: کشیده

(۱۹)- ب، م، ن: شده

(۲۰)- ب: پریشان

(۲۱)- م، ن: کشیده

(۲۲)- ن: فطرت خلقی. ب، م: فترت خلقی

(۲۳)- م، ن: «زار» ندارد

(۲۴)- ن: گشتند

(۲۵)- ن: شده

(۲۶)- ن: فرستاد

(۲۷)- ب، م، ن: غلام

(۲۸)- ن: بدر دربند

(۲۹)- ن: آمد شد ازین دیار نمائم. م: آمد و شد از من دیار نمائیم

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۸۶

نواب مهد عليايى رسيد، قبول اين راى ننموده، محمد بيك تركمان كه در آن اوان ايشك آقاسى حرم محترم بود از عقب امرا فرستادند كه بهيچ وجه توقف نكرده در ساعت متوجه اردوى عالى گردند. ميرزا سلمان و امراى عظيم «۱» الشان امتثال فرمان نموده، عادل گراى خان را برداشته، متوجه اردوى عالى شدند و مهمات شروانات «۲» ناساخته «۳» و قرار نداده در روز پنجشنبه هجدهم شهر شوال سنه مذكوره داخل يورت سلطان «۴» شدند. آنگاه احكام مطاعه به سيماوون «۵» خان والى گرجستان نوشته مقرر داشتند كه خان مشار اليه به اتفاق امام قلى خان قاجار حاكم گنجه و امراى تابين و لشگر قراباغ به تسخير قلعه تفليس قيام نمايند و ايالت پناه محمد خان ذو القدر كه در زمان شاه جنت مكان حاكم دار المؤمنين استراباد بود «۶» و در ميان ذو القدران به شجاعت و مردانگى و فراست و تدبير شهرت تمام داشت، او را بگلربيگى شروان نمودند و حسين قلى سلطان استاجلو و على قلى سلطان چاوشلو و مصطفى سلطان شرفلو و اللّه قلى سلطان ولد كوكجه سلطان قاجار «۷» و امراى چاكرلو و قرامانلو را تابين او ساخته، صلاح ديدند كه بدان صوب فرستند.

چون نواب عليه عاليه «۸» را از امراى عظام [۵۱۰] سوء مزاجى بهم رسيده، اتفاقا در آن روز بر زبان در مقام «۹» عجز و افكندگى و عذرخواهى از راه صوفيگرى درآمده «۱۰»، نواب مهد عليايى اعتماد بر آن ننموده در ميان زمستان از قراباغ كوچ نموده متوجه دار السلطنه قزوين شد در آن اوان كه سرما به غايت و برودت به نهايت «۱۱» انجاميده بود، شعر «۱۲»:

چرخ پوشيده رخ خويش به سنجاب سحاب‌در پس پرده شده ماه جهانتاب مقيم

اثر آتش سوزنده چنان باطل گشت «۱۳»كاندرو گشت نهان معجزه ابراهيم

گر برافشانده شدى سوى هوا باده و «۱۴»آب‌آمدى باز يكى لعل و «۱۵» يكى در يتيم پيوسته ابر از هوا چون دست كريمان سيم مى‌پاشيد و جان از شدت سرما چون دل مخالفان «۱۶» از بيم مى‌لرزيد. در چنين فصلى، در روز جمعه نوزدهم شهر شوال سنه مذكوره كوچ نموده، كوچ بر كوچ به ايلغار تمام به جانب دار السلطنه توجه فرمودند و مقيد به هيچ چيز نگشتند «۱۷». چون دار الارشاد اردبيل محل نزول اجلال گشت، اردو و «۱۸» شتر را گذاشته قرب يك هفته از راه خلخال و طارم با آنكه گريوهاى آن راه از برف مسدود بود، خود را به دار السلطنه رسانيدند. شروانيان خبر توجه نواب گيتى‌ستانى «۱۹» شاهزادگى «۲۰» و امراى عظام را به جانب عراق به عثمان پاشا رسانيدند وى چون

---

(۱)- م، ن: اعظم

(۲)- ب: شيروانات

(۳)- مز، م: تا ساخته

(۴)- مز، ب، م: سلطان بود

(۵)- م، ن: سيادون

(۶)- ن: بوده و. ب، م: «و» ندارد

(۷)- ب، م، ن: «قاجار» ندارد

(۸)- م، ن: «عاليه» ندارد

(۹)- م، ن: «در مقام» ندارد

(۱۰)- ن: آمده و

(۱۱)- ب: بى‌نهايت

(۱۲)- ن: بيت. م: ندارد

(۱۳)- ن رست

(۱۴)- ب، م ن: «و» ندارد

(۱۵)- ن: «و» ندارد

(۱۶)- ب: مخالفا

(۱۷)- ب، م، ن: مگشته

(۱۸)- ن: «و» ندارد

(۱۹)- مز: «ستانی» ندارد

(۲۰)- م: شاهزاده گی

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۸۷

از رفتن امرا به جانب قراباغ و توجه ایشان در رکاب شاهزاده عالمیان و نواب بیگم به جانب دار السلطنه قزوین آگاه شد، خیال حفظ و حراست و دارایی الکای شروان با خود قرار داده از روی اطمینان خاطر در قلعه دربند از روی قدرت و عظمت تمام قرار گرفت و آن حصاری است در غایت استواری مشهور و به کمال متانت در افواه و السنه «۱» مذکور. مرغان هوای فضایش با «۲» نسر طایر همراز «۳» و ماهیان خندق عمیقش «۴» با گاو زمین دمساز. نظم «۵»:

به سد سکندر «۶»شده توامانفرود آمده «۷» برجی از آسمان

سر کنگرش بر فلک کرده راهشده اره بر فرق خورشید و ماه

نیفتد ز پس رفعت پایه‌اش‌پس از قرنها بر فلک سایه‌اش عثمان پاشا با جوانان رعنا «۸» و ساده رخان دلربا در آن قلعه زیبا به عیش و طرب مشغول شده در تهیه جمعیت لشگر و دفع «۹» فتنه و شر اشتغال نموده، حقیقت حال معروض بارگاه خواندگار «۱۰» نمود «۱۱» و خود در آن زمستان در آنجا قشلاق نمود «۱۲».

گفتار «۱۳» درآمدن شاهزاده نامدار و والده خیرمدار به جانب دار السلطنهٔ قزوین و آوردن عادل‌گرای «۱۴» تاتار

چون باعث توجه و استعجال نواب بیگم بر امرای نامدار و خانان عالم مدار «۱۵» ظاهر شد، همه اطاعت نموده در رکاب ظفر انتساب آن حضرت، عادل‌گرای خان تاتار را برداشته متوجه دار السلطنه شدند و در روز دوشنبه هفتم شهر ذی قعدهٔ الحرام سنه مذکوره، که آفتاب عالمتاب در اواخر برج جدی بود و تاراجگر زمستان درختان باغ و بستان را مثل «۱۶» عاصیان صحرای محشر عریان ساخته بود، اما فرمان فرمای دی و بهمن «۱۷» همه را پوستین قاقم عنایت [۵۱۱] فرمود «۱۸» و قلل جبال «۱۹» از کثرت برف چون دشت و هامون در نظر یکسان می‌نمود، چمن را که چندین اطفال

---

(۱)- م، ن: دانسته

(۲)- ن: «با» ندارد

(۳)- م، ن: همراه

(۴)- ن: عمقتش

(۵)- ب. م: ندارد. ن: بیت

(۶)- مز: سکندرش توامان

(۷)- م، ن: آمدی

(۸)- ن: «رعنا» ندارد

(۹)- ن: و ستیز

(۱۰)- ن: خوندگار

(۱۱)- ب، م، ن: نموده

(۱۲)- ن: نموده

(۱۳)- ن: ذکر رسیدن نواب بیگم و شاه کامیاب از روی اضطراب استقبال رفتن و خبر خیر اثر فتح امرای مظفر از جانب مازندران رسیدن و فرستادن غازیان شمس الدین دیو پرمکر غریو را به درگاه عرش اشتباه و مشار الیه را جهت نسق مقنعه بر سر کرده و کوچه و میدان و بازار گردانیدن و وقایعایی که در آن اوان روی نمود

(۱۴)- ب: عادل‌گرای خان

(۱۵)- مز: عالمدار

(۱۶)- ب، م، مز: «را مثل» ندارد

(۱۷)- ب: وی بهمن

(۱۸)- ب، م، ن: فرموده

(۱۹)- م، ن: خیال

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۸۸

ریاحین در مهد زمین بود بجز «۱» نرگس قرة العین ازو نماند، و همگی چون عارض گل پژمرده «۲» و چون شمع لاله دل مرده شدند، شعر «۳»:

بجز مردن آتش تمنا نداشت که در زندگی «۴»تاب سرما نداشت

ز برف اندر آن «۵»وادی جان گسل زمین و فلك شد بهم متصل

به سوی شفق دید «۶»ها سر گران که می‌داد رنگش ز آتش نشان در چنین روزگاری «۷» بی‌گمان خبر به شاه همایون رسید که اینك نواب بیگم رسیدند.

شاه کامیاب از روی اضطراب سوار شده به استقبال شتافت و شاهزاده و والده را برداشته به مقر سلطنت درآورد «۸». قرب «۹» دو هفته از عقب لشگر و اردوی ظفر اثر افتان «۱۰» و خیزان خود را می‌رسانیدند.

بعد از چند روز که شاه «۱۱» و شاهزاده و والده ماجده اوقات به عیش و نشاط گذرانید، شروع در مهمات نموده، ایالت «۱۲» و بگلربیگی «۱۳» شروان را به محمد سلطان حاجیلر «۱۴» ذو القدر قوم ابراهیم خان- که در آن اوان از استرآباد آمده بود- شفقت کرده، او را به مرتبه خانی سرافراز ساختند و مهمات آن ولایات «۱۵» را ساخته او را روانه الکا گردانیدند و قبل از این، ولی سلطان چرخچی استاجلو که از جانب خراسان آمده بود، ایالت استراباد «۱۶» را نامزد او گردانیده «۱۷»، او را روانه ساختند «۱۸».

و هم در این ایام، امرای «۱۹» ترکمان و تکلو که به حوالی همدان رفته بودند، بالتمام به دار السلطنه آمده، نواب ابراهیم بیك ولد حیدر سلطان ترکمان حاکم قم که به سرکردگی لشگر والد «۲۰» خود در آن یساق همراه امرای ترکمان و تکلو رفته به دار السلطنه آمده، نواب بیگم او را مقرر کرد که از عقب شاهزاده سپهر اعتلای ظفر لوای قمرلقا، عباس میرزا که- در دار السلطنه هرات نزد ایالت‌پناه علیقلی خان شاملو بود- رفته شاهزاده را به دار السلطنه آورده «۲۱» ضروریات شاهزاده را به احکام و خلاع فاخره داده ابراهیم بیك را روانه خراسان گردانیدند. وی امتثالا لامره العالیه، با جمعی از ملازمان به سرعت تمام روانه شد.

و هم در این سال، ولی خلیفه شاملو را حکومت قائین داده او را روانه خراسان گردانیدند و فولاد خلیفه شاملو حاکم آنجا را معزول

ساختند و بعضی دیگر از امرای استاجلو را «۲۲» مثل مصطفی بیك ولد شاهوردی بیك «۲۳» کچل و محمد سلطان کوشك و شاهقلی سلطان قارنجه

---

(۱)- م، ن: تحریر کس

(۲)- ن: افسروه

(۳)- ن: تبت. م: ندارد

(۴)- ب: زنده گی

(۵)- م، ن: اندرون

(۶)- ب، م: دیده‌ها گران

(۷)- ب، م، ن: روزی

(۸)- م، ن: درآوردند

(۹)- ب: و قرب

(۱۰)- م: افتادن

(۱۱)- ب، م، ن: شاهزاده و شاه

(۱۲)- م، ن: «ایالت و» ندارد

(۱۳)- م، ن: بیگلربیگی

(۱۴)- ن: حاجیلو

(۱۵)- ن: ولایت

(۱۶)- ن: «را» ندارد

(۱۷)- م، ن: گردانیدند

(۱۸)- م: «ساختند» ندارد

(۱۹)- ب، م: امرای ترکمان و حاکم قم که بسرکردگی والده خود در آن یساق همراه امرای ترکمان که بحوالی همدان رفته. ن: امرای تکلو و ترکمان حاکم قم که ... رفته

(۲۰)- ب: ولد

(۲۱)- ب، م: آورد

(۲۲)- ب، ن: «را» ندارد

(۲۳)- م، ن: «بیك» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۸۹

را «۱» در خراسان الکا داده بدان صوب فرستادند. چون بعضی مهمات ضروری ساخته شد، بقیه زمستان را «۲» به شادکامی گذرانیدند.

و هم در این سال، خان احمد والی گیلان لاهیجان بنابر آنکه امیره «۳» خسرو ولد سرفراز سلطان را که از جانب خود سپه‌سالار لشتنه «۴» شاه نموده بود، مردم «۵» جمشید خان او را از آنجا بیرون کرده بعضی از مردم او را به قتل آورده بودند، لشگر گران جمع آورده «۶»، متوجه کوچسفان «۷» که از الکای جمشیدخان است شد و جمشید خان امرا و لشگر خود را به سرکردگی قرابهادر

سپه‌سالار رشت جهت دفع شر «۸» خان به کوچسفهان «۹» فرستاد و سه هزار نفر پیاده و سوار «۱۰» [۵۱۲] از مردم قومی قبل از آمدن مشار الیه به کوچسفان آمده به اتفاق سپه‌سالار آنجا که مجموع پنجهزار کس بودند، خود را بر لشگر خان احمد زده، جنگ عظیم در میان ایشان واقع شد و شکست بر لشگر جمشید خان افتاده پانصد نفر از ایشان به قتل درآمدند و از جانب لشگر خان احمد امیر خسرو سپه سالار لشتنه شاه و میرسید هراش با سی نفر مقتول شدند و خان احمد مظفر و منصور گشته در چمنی که در قرب کوچسفان واقع است، فرود آمده، آن شب به عیش و طرب مشغول شد و صباح ملك اویس داماد خود را حاکم و سپه‌سالار کوچسفان نموده، اراده نمود که بر سر جمشید خان رفته رشت را مسخر سازد.

درین اثنا خبر آمدن قرابهادر با لشگر گران رسید و آخر همان روز مشار الیه در کنار رودخانه سفیدرود نزول نموده، روز دیگر از آب گذشته، آهنگ حرب نمود. هشتصد نفر از قزلباش- از شاملو و استاجلو و ذو القدر- که ملازم خان احمد شده بودند به جنگ مبادرت نموده، جنگ عظیم دست داد و برنج‌زاری محل عبور غازیان شده، تمامی اسپان ایشان در آن مکان به گل فرو رفت و پیادگان مردم قرابهادر در آن میان درآمده چهارصد کس از قزلباش را که اکثر میرزاها بودند به قتل درآوردند و قرابهادر خود با فوجی از جوانان کارآمدنی خود را بر سپاه لاهجان زده، جمعی کثیر را به قتل درآورد و چون مردم لاهجان ملاحظه نمودند که لشگر مخالف قوت تمام دارد، اکثر روی به هزیمت نهادند و چون خان احمد مشاهده آن حال نمود، تازیانه بر مرکب زده روی به گریز نهاد و مردم رشت او را با سپاه شکسته‌اش تعاقب نموده، سیصد نفر از مردم لاهجان با ملك ویس داماد خان احمد به قتل درآوردند، و هفتاد نفر زنده اسیر به رشت فرستادند. و چون خان احمد با بعضی از سپه‌سالاران لشگر خود که نسبت به او غدری در خاطر داشتند، بدگمان بود از

---

(۱)- ن: «را» ندارد

(۲)- ب، م، ن: «را» ندارد

(۳)- ب، م، ن: امیر

(۴)- ن: «لشتنه شاه» ندارد

(۵)- ن: و مردم

(۶)- ن: نموده

(۷)- ن: کوجیفهان

(۸)- ن: سر

(۹)- کوجیقهان

(۱۰)- ب، ن، م: سواره و پیاده (ب: پیاده و سواره) با شاهرخ خلیفه که با یکدیگر همزیان بودند در میان نهاده بعد از آن متوجه مقصد گردید و هم درین ایام که اوایل بهار بود و جهان از آرایش گلزار نمودار باغ فردوس گشته اطراف صحرا از سبزه و لاله چون قبه خضرا پر از کواکب شد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۹۰

لشگر جدا شده، برادر طالشه کولی او را برداشته از آن معرکه بدر برد، چنانچه اکثر مردم خان احمد که در اول شکست فرار نموده بوده تصور نمودند که مگر خان احمد کشته شده و مشار الیه سه چهار روز در میان جنگل با سه چهار نفر بسر برد و چون مشخص نمود که مردم رشت به لاهیجان نیامده‌اند، وی از همانجا بازگشته از جنگل بیرون آمد، خود را به لاهجان رسانید.

گفتار در وقایع سنه سبع و ثمان و تسعمائه، موافق به سال توشقان‌ئیل

روز چهارشنبه سیزدهم شهر محرم الحرام که اول سال توشقان‌ئیل و روز نوروز بود، در دار السلطنه قزوین شاه کامیاب به ایوان چهل ستون آمده، امرای نامدار و وزرای عالیمقدار و جمیع ارکان و اعیان دولت قاهره به پایبوس اشرف و شاهزاده کامکار ظفرلوا- ابو الغالب سلطان حمزه میرزا- سرافراز گشته، بعد از آن یگان یگان به باغچه حرم رفته، از پس پنجره نواب بیگم تهنیت نوروز و دعا کرده به مجلس بهشت آیین آمدند و آن روز را به عیش و سرور گذرانیدند.

سابقا ذکر رفت که نواب بیگم را در سفر قراآغاج از میرزا خان ذخیره خاطری بهم رسیده همچنان در [۵۱۳] کوفت آن بودند و در خیال و اندیشه دفع و رفع ایشان و پاک ساختن معاندان و دشمنان از ولایات مازندران که مملکت موروثی ایشان بود درآمده، قرار داد که اول حاکم و لشگر بدان مملکت فرستاده آن الکا را از وجود جمعی که صاحب خطه آن حدوداند پاک سازد.

مجملی از تفصیل احوال ولایت مازندران آنکه چون سلطنت و دارایی آن مملکت به مرحمت‌پناه امیر عبد اللّه خان والد نواب علیه عالیه بیگم تعلق می‌داشت، و وی نسبت به شاه جمجاه رضوان بارگاه خدمات پسندیده بجای نمی‌آورد، لهذا مزاج اشرف از وی منحرف شده میر مراد خان را که ابن عم وی بود و بدو نیز حکومت آن ولایت می‌رسید، به سلطنت آن مملکت تعیین نمودند.

بعد از رحلت او خلفش میرزا خان به حکومت آنجا اشتغال داشت و در این ایام نصرت فرجام که اقتدار مهام ممالک ایران بدست آن مریم زمان افتاد و مستقل و مطلق العنان گشت، امیر علیخان که از اقربای نزدیک وی بود، او را به دار السلطنه قزوین طلب فرموده بعد از اعزاز و احترام و رعایت و انعامات از تاج و کمر و زین مرصع و چارقب و آیات سلطنت و سایر ضروریات، ایالت آن مملکت را به وی عنایت فرموده، پیره محمد خان استاجلو که خود را از فدویان و یکجهتان نواب بیگمی می‌دانست، مقرر نمود که به اتفاق مشار الیه به مازندران رفته، او را بر سر ایالت و دارایی آنجا متمکن گرداند و به اتفاق میرزا خان را بدست درآورده، به پایه سریر اعلی فرستند. میرعلیخان و پیره محمد خان چون داخل الکای مازندران شدند، میرزا خان و جماعت دیوان که از جانب ایشان بودند، به قلعه‌ها متخصن شدند. امرا بعد از یکچند روز که در آن مملکت بودند، چون کاری پیش نتوانست برد و نواب بیگمی تعجیل تمام در تسخیر آن دیار می‌فرمودند، ایالت‌پناه شاهرخ

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۶۹۱

خلیفه ذو القدر مهردار را با جماعت غازیان ذو القدر به مدد پیره محمد خان روانه مملکت مازندران گردانیدند. خلیفه اطاعت حکم علیه کرده از روی صدق و اخلاص متوجه شد.

و هم در این ایام از جانب خراسان خبر رسید که ایالت‌پناه علیقلی خان شاملو در دادن شاهزاده عالمیان عباس میرزا تأمل دارد. باعثش آنکه از اوایل سلطنت این دودمان خلافت و هدایت تا حال، هرگز دار السلطنه هرات که از معظم بلاد اقالیم سبعه است، بی‌شاهزاده نبوده، هر گاه که شاهزاده را به عراق برند، غازیان بی‌شاهزاده چون در این مکان توقف توانند کرد؟ اطراف و جوانب از مخالفان مملو، هر کدام داعیه‌ای و هر یک اراده‌ای به خاطر می‌آورند. نواب بیگمی از استماع این اخبار حمل بر نفاق امرا و تسلط ایشان نمود، در مقام قهر و غضب درآمده، سلطان حسین خان والد علیقلی خان که حاکم دار السلطنه قزوین بود از این معامله هراسان شده، رخصت خراسان طلبید و تعهد نمود که خود رفته شاهزاده را به درگاه معلی حاضر سازد و منع علیقلی خان نموده او را از ممانعت بازآرد. سلطان حسین خان به سرعت و استعجال تمام روانه خراسان شد و چون به حوالی خوار و سمنان رسید، خود را به حوالی مازندران رسانیده، بعضی حکایات [۵۱۴] با شاهرخ خلیفه که با یکدیگر همزبان بودند در میان نهاده، بعد از آن متوجه مقصد گردید) «۱» و هم درین ایام که اوایل بهار بود و جهان از آرایش گلزار نمودار باغ فردوس گشته، اطراف صحرا از سبزه و لاله چون قبه خضرا پر از کواکب شده، فراش صبا بسیط «۲» زمین را به فرشهای رنگارنگ آراسته و باغبان صنع چمن جهان را به گلهای گوناگون پیراسته. نظم «۳»:

چمن از نسيم صبا مشکبارسمن از لطافت چو رخسار يار

ز باد سحر گل دهن کرده بازچو معشوق خندان «۴»عاشق نواز شاه و شاهزاده و نواب بيگم هوای سير در ياوك و زيارت سلطان اويس قرنی «۵» عليه الرحمه نموده روز پنجشنبه سيم شهر ربيع الاول سنه مذکوره بارگاه جاه و جلال و خيمه و خرگاه به حوالی آن جبال «۶» و قلال فرستاده خود به عبادت متوجه شد ارکان «۷» دولت و اعيان مملکت از ترك و تاجيك همه اسباب سير و فراغت همراه برداشته در آنجا سه روز به سير و فراغت اقدام نموده روز دوشنبه نزول اجلال به شهر فرمودند. در اين اثنا خبر فتح امرای نامدار که به مازندران رفته بودند رسيد که شمس الدين «۸» ديو که از اعيان ولايت بود به قلعه متحصن شده و «۹» بعد از قتال و جدال قلعه را بدست درآوردند چون مطلب از فرستادن امرا بدان صوب بدست آوردن ميرزا خان ولد مراد «۱۰» خان حاکم آنجا بود، امرای نامدار گرفتاری او را «۱۱» وجهه همت ساخته در آن باب جهد «۱۲» و جد را به اعلی مرتبه رسانيدند.

---

(۱)- ب، م، ن: بين الهلالين را ندارد

(۲)- م ن: بساط

(۳)- ن: بيت. م: ندارد

(۴)- ب: خندان و

(۵)- ن: قرنی نموده روز پنجشنبه

(۶)- م: جلال

(۷)- م: و ارکان

(۸)- ن: شمسالدين

(۹)- ن: «و» ندارد

(۱۰)- م: ولد سلطان مراد حاکم آنجا. ن:

ولد مرادخان بود که حکام آن ولايت است

(۱۱)- ن: او را وجه. م: آورد جهت

(۱۲)- ن: جد و جهد

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۶۹۲

ميرزا خان چون کثرت «۱» لشکر ظفر اثر «۲» مشاهده کرد خود را به قلعه فيروزجاه که آن قلعه‌ای است بر قله کوه رفيع واقع و استحکام آن در اطراف عالم شايع. بيت «۳»:

بنايش چو دلهای سنگين دلان‌درش بسته چون خانه مدخلان

فصيلش گذشته ز هفت آسمان‌به تحت الثری خندقش توامان

لب خندقش آسمان عدم‌ازو تا به ملك عدم يک قدم

ز بسياری عمق او از سپهرنيفتد درو پرتو ماه و مهر، متحصن شده لوازم حصارداری به جای آورده، ذخيره بسيار در آن «۴» جمع نموده «۵» در مقام مدافعه درآمد. امرای نامدار از تسخير آن قلعه عاجز آمده و ايام محاصره امتداد يافت «۶» و آثار فتح و ظفر از هيچ جانب روی نمی‌نمود و صورت نصرت از هيچ طرف چهره نمی‌گشود و تأخير اين معنی باعث انحراف مزاج نواب عليه عاليه می‌شد. پيره محمد خان و شاهرخ خان که سرداران لشگر ظفر کردار بود «۷» حقيقت حال معروض بارگاه فلك اشتباه نمودند نواب بيگم مقرر فرمود «۸» که شمس الدين «۹» ديو را که بدست درآورده‌اند روانه اردوی معلی گردانيده در تسخير قلعه فيروزجاه خواه

به صلح و خواه به جنگ سعی نموده، بی‌آنکه تسخیر آن قلعه نمایند فکری دیگر نکنند و از غضب خسروانه اندیشه نمایند. پیره محمد خان و شاهرخ خان امتثالا لامره العالیه، شمس الدین دیو را همراه جمعی از معتمدان خود نموده روانه درگاه ساخت. چون به حوالی دار السلطنه قزوین رسیدند، نواب بیگمی مقرر فرمود که او را پیراهن زنانه از کرباس و مقنعه به دستور بر سر کرده ریشش را تراشیدند و سرخی و سفیداب بر روی «۱۰» او مالیده، جوال دوزی از زبانش گذرانیدند و بعضی اوقات تخته کلاه‌داران احتساب بر سرش نهاده، «۱۱» بر شتری برهنه او را سوار کرده ساربانی در عقبش او را در بغل گرفته بدان وضع او را از بیدستان تا انتهای خیابان آوردند (و مقرر نمودند که) «۱۲» جماعت مسخره و اوباش در جلوی او بوده باشند «۱۳».

چه داند که این پرده نیلگون‌ز بازیچه فردا چه آرد برون چون صباح روز سه‌شنبه بیست و نهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره «۱۴» بود و آفتاب عالمتاب از جانب مشرق طالع شد، نواب بیگمی امر فرمودند که امرا و ارکان دولت قاهره به استقبال رفته خود با نواب شاه کامیاب و شاهزاده عالمیان «۱۵» مآب بر تالار سر در «۱۶» درگاه میدان اسب درآمده چیقها کشیدند و منتظر نظاره آن هیأت کریه المنظر بودند. سایر امرا و ارکان دولت قاهره و عادل گرای خان تاتار بر تالارها و درهای باغ سعادت «۱۷» به تماشا برآمده، شمس الدین دیو را با آن «۱۸» وضع از خیابان گذرانیده

---

(۱)- م: از کثرت

(۲)- ب، ن: اثر را

(۳)- م: ندارد

(۴)- ب، ن: در آنجا

(۵)- ن: نموده. ب. نموده و

(۶)- م، ن: «یافت» ندارد

(۷)- مز: بود

(۸)- م، ن: فرمودند

(۹)- ب، م: شمس الدین که وی را. ن: شمس الدین را که

(۱۰)- ب، ن: بروی

(۱۱)- ب، ن: نهاده و

(۱۲)- مز، ب، م: بین الهلالین را ندارد

(۱۳)- ن: بیت

(۱۴)- مز: مذکور

(۱۵)- م، ن: عالم

(۱۶)- ب: سر درگاه

(۱۷)- ب، م، ن: سعادت‌آباد

(۱۸)- ب، م: به آن

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۹۳

و آخر به منزل عصمت‌پناه خیر النسا خانم والده بیگم که «۱» در جنب دولتخانه مبارکه بود و سابقا منازل «۲» مرحمت‌پناه شاهقلی خلیفه مهردار ذو القدر بود درآورده قلقچیان «۳» و کنیزان او را بواسطه بی‌ادبی که سابقا نسبت به سلسله علیه غفران‌پناه میر عبد اللّه

بعد از فوت او نموده بودند، به سزا و جزای هرچه تمام‌تر هلاك گردانیدند و در خاشاك ملامت او را سوزانیدند. شمس الدین دیو به شومی دشمنی که با آن دودمان عالیشان نموده بود، باعث استیصال سلسله خود و سلسله مرحوم میرمراد خان گشت.

آنگاه پیره «۴» محمد خان که «۵» دید از تسخیر قلعه اولاد عاجز است و از بیم نواب بیگمی قادر «۶» بر معذرت هم نیست، تدبیر و اندیشه در فریب و وعد «۷» وعید نهاده جمعی از مصلحان خیر اندیش را به درون قلعه فرستاده، اولا از تهدید و تخویف سخنان پیغام داده، آخر مدعا را بر آن قرار داد که چون اخلاص و صوفی‌گری غازیان نسبت به منتسبان سلسله نبی و ولی زیاده از آنست که او را توهمی به خاطر رسد، ضامن و متعهدم که در «۸» خواه گناه او از نواب بیگم «۹» کرده به طریق سایر سادات ممالك محروسه سیورغال و ادراری جهت او گرفته در هر کدام از بلاد که اختیار نماید در آنجا به فراغت بوده باشد و از این سرکشی و قلعه‌داری سودی بعه خسران نمی‌بیند چرا که قدرت عساکر ظفرماثر زیاده از آنست که کسی تحصن «۱۰» به قلاع و جبال تواند جست و چون آن حضرت را نسبت سیادت هست ملاحظه و مساهله از اینجهت است «۱۱».

میرزا خان بعد از استماع این اقوال، چون دانست که چاره‌ای بعد تسلیم به درگاه واجب التکریم نیست، جواب داد که هرگاه پیره «۱۲» محمد خان قسم یاد نماید که قصد این بیچاره نکند و نگذارد که دیگری از امرا و «۱۳» ارکان دولت قاهره حتی نواب بیگم و منتسبان آن سلسله علیه هم قصد بنده نمایند اطاعت امر کرده به ملازمت می‌رسم. پیره «۱۴» محمد خان از استماع این خبر مسرور و خوشحال شده، قبول قسم خوردن و سایر تعهدات نمود «۱۵» و خود به حوالی قلعه رفته معتمدان میرزاخان را طلب کرده بهر صیغه و عبارتی که ایشان القا کردند «۱۶» قسم بذات اللّه «۱۷» و صفاته العلیا یاد نمود «۱۸».

چون میرزا خان خاطر از ممرقتل جمع نمود، به رضا و رغبت متوجه شده نزد خان آمد. خان «۱۹» عالیشان «۲۰» در برابر مراسم خدمتکاری به تقدیم رسانیده قلاع الکای مازندران را به میرعلیخان

---

(۱)- ن: «که» ندارد

(۲)- ب، ن: منزل

(۳)- مز، ب: قلچیان

(۴)- ب: پره

(۵)- ب، م، ن: دید که از

(۶)- ب، م: قادر معذرت. ن: قادر بمغدرت

(۷)- م: وعده وعید

(۸)- ن: عذر. م: ندارد

(۹)- ب، م، ن: بیگمی

(۱۰)- م: تحصین

(۱۱)- مز، م:

«است» ندارد

(۱۲)- مز: پیر. ب: پره

(۱۳)- مز، ب، ن: «و» ندارد

(۱۴)- ب: پره

(۱۵)- ن: نموده

(۱۶)- ن: کرده‌اند

(۱۷)- ن: ندات اللّه نموده

(۱۸)- ب: یا نمود

(۱۹)- ن: احمد خان. ب: احمد خان ابدخان

(۲۰)- ن: «خان عالیشان» ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۹۴

مازندرانی که از اقوام نزدیک مرحومی میر عبد اللّه خان مازندرانی والی آن ولایت بود سپرده میرزاخان را با عورات و اقوام برداشته روانه درگاه معلی گردید «۱». قاصدان تیزرو و مرغان باتک «۲» و دو مژده این خبر را در ساعت به درگاه عرش اشتباه آورده نقاره «۳» های فتح زدند و نواب بیگم «۴» پیره محمد خان را مشمول عواطف بیکران گردانیده، خلاع فاخره با اسب و زین و کمر و تاج به استقبال فرستاده «۵» قدر او را در میانه خوانین زیاده بر همه نهاد «۶». پیره محمد خان چون به حوالی بیدستان قزوین رسید، نواب بیگمی بواسطه قتل پدر بدون کشته شدن او به چیزی دیگر راضی نمی‌شد. هر چند امرای عظام معروض داشتند که ما با «۷» او قسم خورده‌ایم «۸» که «۹» نگذاریم که آسیبی بدو رسد، امیدواریم که نواب کامیاب از سر خون او گذشته به هر قلعه از قلاع ممالك محروسه که رای صوابنمای «۱۰» قرار گیرد او را حبس فرمائیم، ملتمس ایشان درجه «۱۱» قبول نیافته، حکم قتل آن «۱۲» سیدزاده بی‌گناه فرمودند و بعضی از قورچیان را به سرکردگی مخلص بیك گرجی به بیدستان فرستاده «۱۳»، حکم عالیه شد که میرزا خان را بدیشان سپارند که محافظه نمایند.

پیره «۱۴» محمد خان چون یافت که نواب بیگم در قتل وی «۱۵» وی مبالغه تمام دارد، نتوانست «۱۶» که عهد و میثاق خود را به عمل آورد. مخلص بیك با قورچیان در روز چهارشنبه سیزدهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره «۱۷» آن سید زاده بی‌گناه را که به تقوی و صلاح و سلامت نفس آراسته بود به قتل آوردند و عورات و مردم او را به طریق «۱۸» اسیران به شهر درآورده در خانه «۱۹» امرا سپردند. بعد از آن به اصفهان بردند. این عمل بر بیگم و والده‌اش که باعث او بود مبارك نیفتاد و هفده «۲۰» روز فاصله بعد از قتل میرزا خان و «۲۱» قتل بیگم و مادر اتفاق افتاد.

میرزا خان «۲۲» را در گورستان «۲۳» بیدستان دفن کردند وی در کمال شجاعت و صلاحیت بود اکثر نوافل را به عمل آوردی و نماز تهجد «۲۴» ازو فوت نگشتی و با وجود جوانی پیرامون ملاهی و مناهی نمی‌شد.

---

(۱)- م، ن: گردانیدند

(۲)- مز: تابکك. ب، م: بادیک

(۳)- ن: نقاره‌ای

(۴)- ب: پره

(۵)- ن: فرستاد

(۶)- مز، م: نهاده

(۷)- م: به او

(۸)- م: خورده‌ام

(۹)- ن: «که» ندارد

(۱۰)- ب، م: ثواب‌نمای. ن: صواب‌نما

(۱۱)- م: بدرجه

(۱۲)- م، ن: «آن» ندارد

(۱۳)- ن: فرستاده

(۱۴)- ن، ب: پره

(۱۵)- م: او

(۱۶)- ب، ن: و نتوانست

(۱۷)- مز، ب: سنه اول

(۱۸)- م، ن: چون

(۱۹)- م: بخانه امرا سپردند و

(۲۰)- ن: هفت

(۲۱)- ب، ن: «و» ندارد

(۲۲)- ب، ن:

و میرزا خان

(۲۳)- مز: کوهستان

(۲۴)- ب: نهجد. ن: تهجد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۹۵

خون «۱» فشانی قلم سریع السیر در بیان واقعه نواب بیگم و تسلط و غلبه امرا و پیدا شدن آشوب و تلاطم در میانه مردم

شعر

سخن مختصر گردش روزگارسر فتنه دارد چو گیسوی یار

ز دیوار و در فتنه سر بر زدهز هر سو بلای دگر «۲»سر زده چون «۳» نواب بیگم در باب تسخیر مازندران و استیصال اولاد میرمراد خان خاطرجمع نمود، انحراف مزاجی که «۴» از اقبال‌پناه اعتماد الدوله میرزا عماد الدین سلمان و خلیل خان افشار حاکم کوه گیلویه و قلی سلطان «۵» قورچی‌باشی افشار و شاهرخ خلیفه مهردار ذو القدر و سلطان حسین خان «۶» شاملو و حسین قلی سلطان ایشک آقاسی باشی شاملو و امیر حمزه خان استاجلو و محمد خان مصاحب ترکمان و جماعت ایشان داشت، در اکثر مهمات «۷» مالی و ملکی ممالک محروسه رای و مصلحت ایشان را منظور نداشته به صوابدید خود عمل می‌فرمود، در فکر و تهیه دفع و رفع ایشان درآمده، اراده مصروف آن می‌فرمود که جمعی دیگر از امرا را «۸» تربیت نموده در برابر آن جماعت درآرد.

از جمله اسکندر بیک برادرزاده خلیل خان افشار را «۹» در برابر وی و اقوام شاهرخ «۱۰» خلیفه را در محاذی او و اسکندر بیک دانه را در برابر قورچی‌باشی و مسیب خان را در مقابل جمعی «۱۱» دیگر در آورده وزارت دیوان اعلی را به میر قوام الدین حسین داده، اعتماد الدوله میرزا سلمان «۱۲» و امرای عالیشان را رفع «۱۳» نمایند. چون اعتماد الدولة العلیة العالیه «۱۴» و امرای ذوی الاقتدار از این اسرار آگاه گشتند، شبها با یکدیگر تردد «۱۵» نموده در فکر «۱۶» و اندیشه درآمدند و با خود گفتند که اگر در تدبیر این معامله سعی ننمایند «۱۷»، نواب بیگم ایشان و سلسله ایشان را برمی‌اندازد «۱۸». آنگاه «۱۹» با یکدیگر قسم یاد نموده قرار بر این «۲۰» دادند که چون شاه جمجاه که صاحب تاج و تخت و نگین است، چرا اینچنین بی‌دخل بوده، مدار مهمات ممالک محروسه بر عورات بوده باشد. این حکایت را مطلب کرده هر یک از امرا مردم اویماقات خود را از مقربان و یوزباشیان و ایشک آقاسیان و

قورچیان طلب نموده «۲۱» قرعه این مشورت با ایشان در میان انداختند «۲۲» و همه یکدل «۲۳» و یکزبان شده قرار بر دفع نواب بیگم و سلسله مازندرانیان دادند و نواب بیگم «۲۴» از غایت قدرت غافل افتاده، مقربان بارگاه وی مثل میر

---

(۱)- ن گفتار در باب اعتماد الدوله و امرای ذوی الاقتدار که از کید و اسرار نواب عالیه بیگم آگاه گشته و امرا با هم قسم یاد نموده یکدل و یکرو شده بی‌فرموده شاه والاجاه آن قوم ستم پیشه نواب بیگم و والده‌اش را از حرم محترم بیرون آورده به قتل رسانیدند

(۲)- م: دیگر

(۳)- م «چون» ندارد

(۴)- ب، م: که ازو. ن: که ازو میرزا عماد الدین سلمان اعتماد و الدوله و خلیل خان افشار

(۵)- م: خان

(۶)- ب، م، ن: «خان» ندارد

(۷)- ب: مهماتی

(۸)- ب، م، ن: «را» ندارد

(۹)- ن: «را» ندارد

(۱۰)- ن: شاهقلی

(۱۱)- م، ن: جمعی کثیر

(۱۲)- ب، م: سلمان را

(۱۳)- ن: دفع

(۱۴)- ن: «العالیه» ندارد

(۱۵)- م: ترد

(۱۶)- ب، م، ن: از در مکر

(۱۷)- م: نمایند

(۱۸)- ب، م: اندازند

(۱۹)- ب: و آنگاه

(۲۰)- م: برین

(۲۱)- م: نمود

(۲۲)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۲۳)- ب، ن: یکدل و یکرو. م: یکدل یکرو

(۲۴)- ن: «بیگم» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۹۶

قوام الدین حسین وزیر، ملا افضل منجم و «۱» آقا جمالی در نهایت غرور و بی‌عقلی در مقام مدافعه و رفع این معامله نشدند «۲».

بالاخره کار بجایی انجامید که «۳» هجوم عام به جایی رسید که اصلاح «۴» در آن مدخلی نمی‌افتاد

مجملی «۵» از تفصیل این حادثه نازله آنکه چون شاهرخ خان مهردار و «۶» پیره محمد خان استاجلو و امرای رفیق که فتح مازندران

نموده به پایه سریر «۷» اعلی آمدند، تمامی ارکان دولت را با خود متفق ساخته مکررا همگی درخواست خون میرزا خان نمودند و دوم مرتبه نواب بیگم دست رد بر سینه ملتمس ایشان نهاده درجه قبول نیافت، این مقدمات باعث انحراف امرا گشته همگی به خانه «۸» آصف‌زمان میرزا سلمان رفته در باب دفع نواب علیه هم‌سوگند شدند. در خلال این احوال نواب‌بیگمی «۹» خطه قاخره کاشان که به تیول محمد خان مصاحب ترکمان مقرر «۱۰» بود بواسطه شکایت اهل کاشان از تیول وی تغییر داده رقم اشرف در باب خاصگی آنجا عز اصدار یافت.

محمد خان که ملاحظه این حال کرد با امرا همداستان شده شروع در فتنه و فساد نمودند.

اتفاقا جمعی کثیر از قورچیان تحصیلداران شروان «۱۱» که به تحصیل آنجا رفته چیزی وصول نشده بود و هر یک مبلغ ده تومان دو شلك صدتومان تحصیل به ارباب مناصب در خانه شاهی داده بودند، به دیوان آمده طلب عوض تحصیل خود یا طلب وجه دوشلك می‌نمودند و مقدمه از نواب میرشاه غازی که مستوفی الممالك بود کردند و مکررا به منزل وی آمده صحبت را به خشونت رسانیدند. تا آنکه روز شنبه سلخ شهر جمادی الاول سنه مذکوره مستوفی الممالك مذکور «۱۲» قریب به ظهر از دفترخانه همایون برخاسته به ایوان چهل ستون آمد که روز دیوان بود. بعد از ساعتی که مشار الیه از مجلس برخاسته جهت تجدید وضو بیرون آمد، قورچیان به تحریک بعضی از امرا بر سر راه وی آمده طلب عوض تحصیل نمودند. در آن اثنا بر مشار الیه شمشیر انداخته «۱۳» وی را در میان گرفتند. میرشاه غازی چون صحبت را غلیظ یافت، خود را به درون منازل ایوان انداخته جمعی از هواخواهان او را در میان گرفته از دست آن جماعت نجات یافت. این خبر چون به مسامع نواب کامیاب و نواب بیگم «۱۴» رسید، شاهزاده سلطان «۱۵» حمزه میرزا را با جمعی از امرا نزد یوزباشیان و قورچیان فرستاده ایشان را به وعده تحصیل «۱۶» و انعام امیدوار ساخته «۱۷» از اقدام به امثال این اعمال منع نموده بازآوردند و روز چون به عصر رسید و امرا از در خانه میل به منازل خود کردند به هیأت مجموعی و صحبت اتفاقی به باغ سعادت‌آباد رفته جانقی و مشوره را در باب قتل بیگم یکی ساخته خبیه و اجلاف و اوباش خود را تحریک نموده، اول مقرر نمودند که به دولتخانه همایون «۱۸» رفته عادل گرای خان را که در یکی از منازل متصل به دیوان خانه همایون می‌بود او

---

(۱)- مز، م: «و» ندارد

(۲)- م: شدند

(۳)- م، ن: و

(۴)- ن: اصلاح را

(۵)- ب، ن: و مجملی

(۶)- ب، ن: پره

(۷)- م، ن: سریر خلافت مصیر اعلی آمدند و

(۸)- م: بخان

(۹)- ن: بیگم

(۱۰)- م، ن: «مقرر» ندارد

(۱۱)- ن: شیروان

(۱۲)- ب، ن: مذکوره

(۱۳)- م، ن: انداختند میرشاه غاری

(۱۴)- ب م، ن: «و نواب بیگم» ندارد

(۱۵)- ب، م، ن: «سلطان» ندارد

(۱۶)- م: و تحصیل

(۱۷)- ن: ساخت

(۱۸)- م، ن: «همایون» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۶۹۷

را به قتل رسانند «۱» و از آنجا بدر حرم محترم رفته کار سراپردگان عصمت و طهارت را بسازند. آن جماعت بی‌مروت سورن اللّه اللّه کشیده، از باغ سعادت به دولتخانه مبارک ریختند و در طرفهٔ العینی عادل گرای خان را به قتل آورده سر او را نزد امرا بردند و از آنجا هجوم بر در حرم آورده چون قورچیان و ایشک آتاسیان و خدمتکاران اهل حرم واقف شدند، درها بر روی آن جماعت بسته از آن جرأت و اراده «۲» مانع شدند. آن قوم بی‌ترحم دیدند که بدان عنوان کار از پیش نمی‌رود و بعضی از امرا مانع آمدند و شب بسر دست درآمد مایوس بازگشتند. شعر «۳»:

شبی کان شب سیه‌تر بود از قار «۴»شبی تیره چو روز دوری یار

جهان تاریکتر از روی زنگی‌چو چشم مور بر عاشق ز تنگی چون بمؤدای «۵» حقیقت انتمای اذا اراد اللّه شیئا هیاء اسبابه «۶»، مقدر چنان بود که در آن معرکه پرسیتز نواب بیگم را راه گریزی میسر نشود «۷»، بموجب «اذا جاء القضا عمی البصر»، اقبال‌پناه اعتماد- الدوله- که در آن زمان در در حرم «۸» بود و متعهد می‌شد که اگر نواب بیگمی یک مبلغی از جهت امرا و مقربان و یوزباشیان بدهد رفع این حادثه می‌توانم کرد- نواب بیگم اصلا تنزل ننموده همچنان در مقام دشنام امرا بود. اعتماد الدوله و مقربان درگاه بیگمی تا نصف شب در در حرم بسر برده، دیدند که قضیه از اصلاح و مهم از رستگاری و فلاح در گذشت، هر کدام به عنوانی خود را پنهانی «۹» از دولتخانه بیرون انداخته به گوشه‌ای گریختند و منتظر بودند که آخر معامله بعضی به کجا منتهی می‌شود.

آن شب نواب بیگم در خدمت نواب اعلی و شاهزاده سلطان حمزه میرزا و برادران، ابو طالب [۵۱۹] میرزا و طهماسب میرزا و همشیره «۱۰» شاهزاده بیگم و والده، فخر النسا خانم به محنت و کلفت هرچه تمامتر مترصد فرجی می‌بودند و از کارخانه غیب و درگاه لا ریب رفتن بیگم مقدر شده بود، «۱۱» تدبیر سودمند نمی‌افتاد و به مضمون «۱۲» «فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ» «۱۳» نظم «۱۴»:

سحرگاه کاین مهر چرخ انتقام‌برآورد تیغ ستم از نیام

علمهای والا سر افراختندبعرش برین سایه انداختند امرا آن جماعت را مقرر داشته «۱۵» با جمعی دیگر از ریش‌سفیدان اویماقات از یوزباشیان و علمداران (نزد شاه جمجاه فرستادند که به خودش «۱۶» خاطرنشان کرده مانع قتل بیگم و والده‌اش نشود. یوزباشیان و علمداران) «۱۷» بدر حرم آمده، امرا و قورچیان در دولتخانه جمع آمده «۱۸» معروض «۱۹» رای انور داشتند که

---

(۱)- ن: رسانید

(۲)- ن: ارادت

(۳)- ن: بیت. م: ندارد

(۴)- م، ن: ازمار

(۵)- م، ن: مؤدای

(۶)- ن: «اسبابه» ندارد

(۷)- ب، م، ن: شود

(۸)- ب: حرم متحرم

(۹)- ب، ن: پنهان

(۱۰)- ب: همشیر

(۱۱)- م: بودند

(۱۲)- به مضمونی

(۱۳)- سوره ۷ آیه ۳۴

(۱۴)- ب: ندارد

(۱۵)- ن: داشتند

(۱۶)- مز، ب: به خوش

(۱۷)- م: داخل پرانتز را ندارد

(۱۸)- ب، ن آمدند

(۱۹)- م، ن: معروض داشتند

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۶۹۸

ما دام رفع «۱» بیگم و والده‌اش «۲» نشود، مهمات سلطنت و معاملات دولت پیش نمی‌رود، اولی «۳» و انسب آنست که مانع نشوند. چون یوزباشیان و علمداران آن سخنان را به مسامع عز و جلال رسانیدند نواب «۴» اعلی استغاثه «۵» و در خواه بیشتری کرده، گفت که اگر غرض «۶» دخل او در مهمات است، من بعد او را به مازندران فرستاده در این حدود نباشد. هرچند حکایات مشتمل بر شفاعت به آن جماعت گفت اثری نکرد تا آنکه آن قوم ستم‌پیشه نهیب داده، نواب بیگم و والده‌اش را گرفته به قتل رسانیدند و این واقعه در چاشت روز یکشنبه «۷» غره شهر جمادی الثانی سنه مذکوره در دار السلطنه به وقوع انجامید. فی الفور نواب بیگم و والده را به مزار «۸» فایض الانوار خواتون کوهک برده، بعد از تجهیز و تکفین که در خانه پریخان خانم به عمل آورده بودند، در آنجا دفن کردند و روز دوشنبه ۲ ماه، حسب الامر اعلی از آنجا نقل کرده، به مزار کثیر الانوار امامزاده شاهزاده «۹» حسین- علیه و آبائه التحیهٔ و الثنا- دفن نمودند. شعر «۱۰»:

چنین است آیین چرخ «۱۱»بلندکه زهرت دهد بعد جلاب «۱۲» قند آنگاه که بر مردم ظاهر شد که نواب بیگم را به قتل آوردند «۱۳»، غازیان و قلغچیان سر برآورده شروع در نهب و غارت خانهای ارباب مناصب نمودند. از جمله خانه میر قوم الدین حسین را آنچه از صنادیق و نفایس وی بود، مردم پیره «۱۴» محمد خان استاجلو برده، سایر متروکات او را به نوعی نهب کردند که خانه او با تحت الثری برابر شد و مصداق این مقال مذکور خاطر اهل حال گشت.

رباعی «۱۵»:

آن میر که از کبر هلاکو می‌گفتبا خلق سخن به چشم و ابرو می‌گفت

بر کنگره سرای او فاخته‌ای‌دیدم «۱۶»که نشسته بود و «۱۷»کوکو می‌گفت و همچنین خانه والده بیگم و جماعت مازندرانیان «۱۸» و خانه ملا افضل منجم که اعتبار تمام و تقرب ما لا کلام یافته، کلانتر قزوین بود و جمعیت بسیار بهم رسانیده بود، تالان کردند و «۱۹» همچنین خانه اکثر تاجیکان را تالان کردند «۲۰» و در کوچه و بازار بهر کس از این جماعت می‌رسیدند، مزاحمت می‌رسانیدند. نواب اقبال‌پناه «۲۱» اعتماد الدوله [۵۲۰] میرزا سلمان به خانه خلیل خان رفته نواب میرشاه غازی توسل به محمد خان ترکمان جسته وی به منزل او آمده او را برداشته به منزل خود برد و جمعی از ملازمان خود را مقرر کرد که کشیک منزل او بدارند

و ملا افضل، پناه به قورچی‌باشی و میر قوام الـدین «۲۲» حسـین به شاهرخ خان برد و «۲۳» نواب کامیاب اشـرف اعلی چون مشاهده کرد که در فتنه

---

(۱)- ن: دفع

(۲)- م، ن: والده نشود

(۳)- ب: و اولی

(۴)- ب: و نواب

(۵)- ب، م: استعانت

(۶)- ن: غرض ایشان مهمات است

(۷)- م: شنبه

(۸)- مز: فایض انوار

(۹)- ب: شاه حسین

(۱۰)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۱)- م: حرح

(۱۲)- م: جلات

(۱۳)- م، ن: آورده‌اند

(۱۴)- ن: پره

(۱۵)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۶)- م: نشسته‌ام بود

(۱۷)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۱۸)- ن: مازندرانی

(۱۹)- ن: و اکثر تاجیکان را. م: و همچنین اکثر تاجیکان را

(۲۰)- ن: نموده

(۲۱)- ن:

«اقبال‌پناه» ندارد

(۲۲)- مز، ب، ن: قوام الدین

(۲۳)- ب، ن: «و» ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۶۹۹

بازگشته، به ملاحظه آنکه مبادا تشویشی به سلسله علیه نواب سیادت و صدارت‌پناه، شمس «۱» الاسلامی می‌رسد، عالیجاه تیمورخان استاجلو را مقرر کردند که منزل وی رفته لوازم کشیـک و خدمتکاری به تقدیم رساند و قرب پنج شـش روز در شـهر و بازار فتنه و فسـاد و آشوب بود. روز دوشـنبه دوم مـاه امرای «۲» صـاحب قـدرت و اختیار در خانه آمـده پرسـش شاه و شاهزاده نموده وقوع این حادثه را «۳» بنابر دولتخواهی و خیرخواهی معروض داشـتند. شاه جمجاه در برابر فرمودنـد «۴» که بیگم در بـاب تغییر کاشان خوب نکرد «۵» و التماس امرا را در آن باب قبول نفرمود. آنگاه محمـد خان را پیش طلبیـده مجددا پابوس ایالت کاشان فرمودند و طالقان

را که بیگم از تیول امیر حمزه خان تغییر داده بود «۶» به دستور «۷» بدو عنایت نمودند. بعد از آن احوال اعتماد الدوله میرزا سلمان پرسیدند. امرا عرض کردند که در منزل خلیل خان است و چون مهم تاجیکان در میان است بهرچه نواب اعلی امر فرمایند عمل نماید. شاه جمجاه از روی عاطفت بر زبان الهام بیان گذرانیدند «۸» که مهمات بی‌وزیر نمی‌شود وی همان وزیر باشد. چون تسلط و استیلای امرای ترک «۹» زیاده از حد شد، وی جهت تراضی خاطر همگنان مدت شش «۱۰» روز در منزل خلیل خان ماند، روز دوشنبه «۱۱» هفتم، خلعتهای فاخره جهت وی رفته او را بدر خانه آوردند. و همچنین در روز سه‌شنبه دهم «۱۲» خلعتها جهت میرشاه غازی مستوفی الممالك آورده، امرای ترکمان و تکلو و سایر اویماقات جمع شده او را از خانه محمد خان بدرخانه بردند.

و هم در این «۱۳» ایام الکای سمنان را به سید بیك کمونه داده مهر «شرف نفاد یافت» را «۱۴» به دستوری که در زمان شاه جنت مکان داشت بدو شفقت کردند و حسین بیك وزیر چون همشیره‌اش خانجان «۱۵» خانم دایه نواب شاهزاده «۱۶» سلطان سلطان حمزه میرزا همشیره «۱۷» نواب علیقلی خان شاملو بود به حمایت امرای شاملو محفوظ ماند و به دستور در وزارت مستقل گشت و میر قوام الدین حسین شیرازی که وزیر نواب بیگم بود و خانه او را تالان کرده بودند، و به منزل شاهرخ خان «۱۸» متحصن شده، بعد از استشفاع «۱۹» و التماس بسیار مهم خود را قرار «۲۰» داده مبلغی جریمه داد و «۲۱» مرخص گشته به شیراز رفت و همچنین «۲۲» ملا افضل منجم که از «۲۳» اعیان دولت بیگمی بود به خانه قلی سلطان قورچی‌باشی، متحصن

---

(۱)- ن: میر شمس الدین محمد صدر

(۲)- م: امرا و صاحب. ب، ن: امرا نامدار

(۳)- م: «را» ندارد

(۴)- ن: نمودند

(۵)- م: «نکرد» ندارد

(۶)- ن: بودند

(۷)- ب، م: بدستور و عنایت

(۸)- ب: گذرانیده‌اند. ن: گذرانیده

(۹)- ن: «ترك» ندارد

(۱۰)- ب، م، ن: شش ماه و شش روز

(۱۱)- ب، م، ن: دوشنبه هفتم شهر مذکور

(۱۲)- ن: دهم شهر مذکور

(۱۳)- ب، ن: درین

(۱۴)- م، ن: «را» ندارد

(۱۵)- ن: خانخان

(۱۶)- ب، م، ن: «شاهزاده» ندارد

(۱۷)- ب: همشیر

(۱۸)- م: «خان» ندارد

(۱۹)- مز: استشفاء. م: ندارد

(۲۰)- ن: قرار مبلغی جریمه داده

(۲۱)- ن: «و» ندارد

(۲۲)- ب، ن: «و همچنین» ندارد

(۲۳)- م، ن: «از» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۰۰

شده، بوسیله مشار الیه «۱» ترجمان مومی الیه مقطع یافته [به] شهر روان گردید «۲»

بعد از این قضایا، رای امرای عالم‌آرای و وزیر روشن‌ضمیر دانا بر این قرار گرفت که [۵۲۱] اردوی همایون به آذربایجان رفته مهمات آن بلاد و شروانات و گرجستان را قرار داده، از دغدغه آمدن رومیه بیرون آیند. «۳» چند روز قرعه این مشورت در میان انداخته «۴»، در روز جمعه چهارم شهر رجب المرجب پیشخانه بیرون زده، در آسیا رود «۵» دار السلطنه قزوین نزول اجلال واقع شد و از آنجا روز سه‌شنبه ۲۲ به شرف‌آباد فرموده و از آنجا بعد از اجتماع لشگر و تهیه یراق و اسباب سفر، در چهارم شهر شعبان سنه مذکوره کوچ بر کوچ متوجه آذربایجان گشته، در اوجان، ایالت‌پناه امیر خان ترکمان- که بگلربیگی آذربایجان بود «۶»- استقبال نموده در چمن «۷» مذکور چتر و اوتاق و خیمه و سایبان«۸» به تقطیع و طمطراق زده نواب کامیاب اشرف اعلی و نواب شاهزاده عالم‌آرای «۹» مهمانی فرمودند و از آنجا به طالع سعد و ساعت نیکو، روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر شعبان سنه مذکوره به دار السلطنه تبریز داخل شده، هر یک از امرا و اعیان در منازل مرغوب فرود آمده، ماه رمضان قصد اقامت کرده روزه داشتند.

مقارن این ایام، امیر خان اراده وصلتی به سلسله شاهیه نموده، به خاطر آورد که شاهزاده «۱۰» دوران فاطمه سلطان که از بنات شاه غفران‌پناه بود و در ایام حیات و زندگانی شاه جنت‌مکانی نامزد شاهزاده سلطان حسین میرزا ابن «۱۱» بهرام میرزا، ابن شاه اسمعیل بود در حباله نکاح خود درآورد و این اراده با اعتماد الدوله میرزا سلمان و جمعی از امرای «۱۲» هواخواهان خود در میان نهاده حقیقت به مسامع عز و جلال آن خسرو صاحبقران رسانیدند و درجه قبول یافت و مقرر شد که در این «۱۳» ایام عقد واقع شود. بعضی از امرای «۱۴» استاجلو (و شاملو مثل حسین قلی سلطان شاملو ایشک آقاسی باشی و پیر محمد خان) «۱۵» استاجلو و اتباع ایشان به این معامله راضی نبودند و سلسله فتنه و نزاع را در حرکت آورده مانع می‌شدند. چند روزی بنابر استرضای خاطر ایشان موقوف شده، در اواخر شهر رمضان این اراده از حیز «۱۶» قوت به فعل آمد و عقد واقع شد چون ماه رمضان به طاعت و عبادت انقضا یافت، شاهزاده عالم‌آرا روز عید به مسجد شاهی که در صاحیاباد واقع است آمده، به اتفاق نواب صدارت‌پناه میرشمس الدین محمد صدر و سایر علمای حقایق دستگاه و امرا و اعیان و مقربان به نماز عید اقدام نموده، به دولتخانه همایون رفته، همگنان به شرف پای‌بوس شاه عالمیان مشرف گشتند.

چون توقف بواسطه اتمام صیام بود، اعتماد الدوله با امرای علیه در باب رفتن حدود «۱۷» و اطراف ممالک محروسه که از آن صاحب دغدغه بودند صلاح و مصلحت دیدند، به رای صوابنمایشان «۱۸»

---

(۱)- م: «الیه» ندارد

(۲)- م، ن: کردند

(۳)- ب، ن: آید

(۴)- ن: انداخت

(۵)- م، ن: استارود

(۶)- مز، ب، م: «بود» ندارد

(۷)- ن: خمس

(۸)- م، ن: سایه‌بان

(۹)- م، ن: آرا

(۱۰)- ب: شاهزاد

(۱۱)- ب، ن: شاه اسمعیل

(۱۲)- ب، ن: و هواخواهان

(۱۳)- م، ن: درین عقد

(۱۴)- ن: امرا و استاجلو

(۱۵)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۶)- م: خبر

(۱۷)- مز، م: حدود در

(۱۸)- ب، م، ن: صوابنمای ایشان

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۰۱

این قرار گرفت که شاه و شاهزاده را در دار السلطنه تبریز که تختگاه آذربایجان و ایروان و شروان «۱» است گذاشته بعضی از امرا به کردستان رفته، آن حوالی را نهب و غارت کرده، قلاع ایشان را بدست درآورند و بعضی دیگر در ملازمت اقبال‌پناه اعتماد الدوله، به طرف شروان «۲» روان گشته آن بلاد را از وجود [۵۲۲] خبیث «۳» مخالفان رومی و شروانی پاک ساخته، اندیشه آبادانی به واجبی نمایند و مقرر شد که امیر خان با امرای ترکمان و تکلو و تابین به جانب کردستان روند و نواب اعتماد الدوله با سایر امرا و لشگریان و مقربان و یوزباشیان و ایشک آقاسیان و یساولان به جانب قراباغ و شروان «۴».

و در روز سه‌شنبه هفتم شهر شوال سنه مذکوره از شهر بیرون رفته هر کدام بر ضلع «۵» راه آن محال قرار گرفتند. دو روزی «۶» که از این «۷» قرار گذشت، باز رای «۸» بدین قرار دادند که امرا بالتمام یکی شده به اتفاق به جانب شروان رفته، مهمات آن بلاد و گرجستان را ساخته و «۹» حسب المرام پرداخته متوجه صوب دیگر گردند. امرای عالیمقام همه یکدل و یکجهت به رفاقت اعتماد الدوله متوجه قراباغ شده، کوچ بر کوچ در اواخر پائیز و زمستان متوجه آن صوب گشتند و شاهزاده عالم‌آرا در ملازمت نواب کامیاب در تبریز مانده، خلیل خان افشار حاکم کوه‌گیلویه رامیر «۱۰» اردو ساخته با نواب صدارت پناه میرشمس الدین محمد و میرشاه غازی مستوفی و حسین بیک وزیر و قلیلی از ترکمان و تاجیکان را گذاشته، دفاتر و مهر بزرگ را همراه بردند و در این زمستان در تبریز قحط «۱۱» و گرانی به مثابه‌ای شد که یکمن نان به سیصد دینار «۱۲» شد و خروار «۱۳» گندم صدمنی به بیست و پنجهزار دینار خرید و فروخت می‌شد وجوهم به دستور و علی هذا القیاس تسعیر سایر اجناس. و اکثر مردم نواحی و ولایات از کرس و «۱۴» افلاق رو به شهر نهاده در شهر و بازارها و آتشگاه طباخان جا گرفته هیچ روزی نبود که جمعی کثیر قریب به پنجاه و شصت «۱۵» از کوچک و بزرگ به راه آخرت «۱۶» سرعت ننمایند و کمیابی نان بدان «۱۷» کشید که کلانتر و وزیر تبریز بعد از سعی بسیار مقرر دارند که هر روز مقدار سی من آرد در شهر تبریزی «۱۸» که از معظم بلاد است در سه دکان «۱۹» هر کدام در بازار و محله نان پخته در دکان «۲۰» را به گل برآورده سوراخی کنند که از آنجا بیرون داده یساولی «۲۱» مضبوط و موکل باشد که به مشتری رسانیده در میانه میل و «۲۲» حیفی واقع نشود و اجزای نان مذکور سوای آرد از هر جنس و متاعی که دل می‌خواست در آن به عمل می‌آوردند. از صحیح القولی استماع افتاد که شخصی از آن نان لقمه‌ای تناول نمود (دفعهٔ جان تسلیم نمود) «۲۳» و از بعضی مسموع شد که کبابیان گوشت عورات مرده را کباب نموده

(۱)- ن: شیروان

(۲)- ن: شیروان

(۳)- م، ن: جیب

(۴)- ب: شروان در. م: شروان روز. ن: شیروان و در

(۵)- ن: راهی

(۶)- ن: و روز

(۷)- ب: ازین

(۸)- ن: بازرانی

(۹)- ب، ن: «و» ندارد

(۱۰)- ن: راهبر

(۱۱)- م، ن: قحط و

(۱۲)- ب: نیار

(۱۳)- ب، ن: خرواری

(۱۴)- ن: «و» ندارد

(۱۵)- ب، ن: شصت کس

(۱۶)- م، ن: آخرة

(۱۷)- ن: «بدان» ندارد

(۱۸)- ب، ن: تبریز

(۱۹)- ب، ن: و در

(۲۰)- ب: دکانها را

(۲۱)- ن: یساول

(۲۲)- مز، م: «و» ندارد

(۲۳)- ب، م: بین الهلالین را ندارد

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۷۰۲

صرف می‌کردند. در ایام زمستان و بعضی از بهار احوال بر این منوال گذشت چون مروت و عدالت شاه کامیاب خبر این اوضاع می‌کرد «۱». نظم «۲»:

شه چو عادل بود ز قحط منال‌عدل شاهان به از فراخی سال این حالت گرانی به حسب وضع مقتضای فلکی در بلاد ایران خصوصا شروان «۳» و آذربایجان و عراق و خراسان و فارس و کرمان شیوع تمام یافت و مردم بسیار تلف «۴» شدند. چون بهار گشت و علف «۵» در صحرا پیدا شد، مردم متفرقه که از نواحی و ولایات جمع شده بودند رو به صحرا نهاده شروع در خوردن علف کردند و اکثر از «۶» [۵۲۳] آنها مستسقی شده در همانحال فوت شدند.

ذکر رفتن امرای عالیشان در ملازمت آصف زمان میرزا سلمان به جانب شروان «۷»

چون اعتماد الدوله به اتفاق امرا از حوالی تبریز کوچ کرده با مردم دول رفت آنجا جهت اجتماع لشگر ظفر اثر چند روز توقف نمود

«۸» هر کس از امرا و خادمان «۹» سان لشگر خود دیده در آن دشت و بیابان عسکری «۱۰» زیاده از صنوف «۱۱» یأحوج و کواکب بروج به نظر درآمد. شعر: «۱۲»

زیاده ز امواج بحر محیطفزونتر ز باران فصل بهار

چو برگ درختان فزون از عددچو ریگ بیابان برون از شمار بعضی بسان «۱۳» دریا زره‌پوش و گروهی به شکل ماهی جوشن «۱۴» ور، همه «۱۵» به شکل اژدها در زمین پیچا پیچان و بسان سمندر بر آتش و غاغلطان. به صفت نهنگ زود آهنگ «۱۶» تیر حرکت و همتای پلنگ شکار دوست بلند همت، و شبیه «۱۷» شیر شورانگیز رزمخواه، بر مثال ببر «۱۸» خونریز «۱۹» تندخوی، مانند کرگدن با سطوت و آتش جوش، به کردار پیل برق زخم رعد خروش، از آن منزل کوج بر کوج «۲۰» متوجه ارسبار و قراباغ شدند. شدت سرما و کمی «۲۱» خورش الاغان و اسبان در آن سفر به نوعی شد که خرواری جو به سه تومان رسید و بعضی از «۲۲» شبها در سر کار آصف زمان و خاقان عالیشان به هفت تومان رسید اکثر لشگریان از اسب و شنر عاری شدند. با وجود این حالت در آن زمستان از آب کر عبور کرده به الکای شروان «۲۳» داخل شدند.

---

(۱)- م: میگیرد

(۲)- ن: بیت. م: ندارد

(۳)- ن: شیروان

(۴)- ن: طلف

(۵)- م: «علف» ندارد

(۶)- ن: اکثر آنها در همان محال فوت شد. ب:

اکثر آنها مستغنی شد در همان محال فوت شدم: اکثر آنها مستقی شده در همان حال فوت شد

(۷)- ن: توجه نمودن اعتماد الدوله و غازیان ظفرنشان و امرای عالیشان به الکای شیروان و فتح نمودن قلعه شماخی و غازیان را پریشانی و ناتوانی از ممر قحطی و گرانی

(۸)- ب: نموده. ن:

نموده و

(۹)- ن: خانان

(۱۰)- م، ن: عسکر

(۱۱)- ب، ن: صیوف

(۱۲)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۳)- ن: نشان

(۱۴)- ن: جوش

(۱۵)- ن: «ور همه» ندارد

(۱۶)- ب، ن: تیز. حرکت. م: «زود آهنگ» ندارد

(۱۷)- ب: شبه. م: سینه. ن: سیه

(۱۸)- ن: شیر

(۱۹)- مز، ب، م: و تندخوی

(۲۰)- م: کوچ ارسبار و قراباغ شدند. ن: کوچ شدند

(۲۱)- ب، م، ن: یکی

(۲۲)- ن: «از» ندارد

(۲۳)- ن: شیروان

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۰۳

چون از استماع آمدن امرا و کثرت لشگر «۱» ظفر اثر مردم آن ولایت «۲» و نواحی پراکنده شده سپاهیان خود را به کوهستان کشیده بقیه‌ای از رعایا به قلاع آنجا متحصن شدند، آصف زمان و امرای عالیشان مشاهده کردند که از بودن ایشان در آنجا آن زمستان فایده بر آن نیست و کوهستان را برف چنان گرفته که راه آمد «۳» شد سوار مسدود است «۴». بالاخره قرعه مشورت در میان انداختند که فتح قلعه شماخی نموده بعد از آن از آب گذشته به جانب آذربایجان معاودت فرمایند، آنگاه به اتفاق با عسکر «۵» و سپاه به جانب قلعه شماخی روان شدند و لشگریان رایات «۶» اقتدار برافراخته روی همت به تسخیر حصار درآوردند. شعر «۷»:

دگرباره ترکان سرها به کف‌کشیدند بر گرد آن قلعه صف و آن قلعه‌ایست که باره آن در رفعت از ایوان کیوان «۸» گذشته و دیده انجم و «۹» افلاک از مشاهده آن خیره و حیران شده. کوه راسخ در کمال رفعت و سپهر شامخ در «۱۰» غایت حصانت. نظم «۱۱»

عجب قلعه‌ای برده دست از فلک‌فرازش سماک و نشیبش سمک

سر کنگرش خنجر فرق مهرزده رخنها در حصار سپهر

(ز بس کز فلک تا به او راه بودازو فتنه را دست کوتاه بود

ز نظاره آن هراسان سپاه‌چونادار از دیدن قرضخواه) «۱۲» بعد از چند روز «۱۳»، امرا سیبه‌ها پیش برده آغاز قتال و جدال نمودند و با تیر مردانکن و تفنگ خصم شکن آن گروه بی‌سامان که در درون قلعه بودند متلاشی ساختند. شعر «۱۴»:

تفگ رخنه در تن چو پیکان زده‌هزاران گره بر رگ جان زد

تفگ آتش افشان چو نخل کریم «۱۵»ز آتش یلان [۵۲۴] در عذاب الیم

برون جست تیر از کمان برق وارگریزان شد از اژدها تیر مار

کشیده کمان تیرباران رسیدمه از هاله پیچید «۱۶»و باران رسید

ز گردی که بر چرخ «۱۷»افلاک شدخلا و ملا عالم خاک شد آن جماعت چون دیدند که تاب مقاومت ندارند، از درامان درآمده قلعه را دادند. امرا و خانان به اتفاق آصف زمان به قلعه درآمده رعایا را مستمال «۱۸» ساختند و آن قلعه را غازیان تصرف نموده امرا از آب کر معاودت نموده خود را به قراباغ «۱۹» کشانیدند و آن زمستان را آنجا تمام «۲۰» کرده نوروز را در قراباغ نمودند. اما قحطی و گرانی و مردن شتران و الاغان «۲۱» به مثابه‌ای رسید که اکثر غازیان

---

(۱)- ب، م، ن: و لشکریان

(۲)- م: ولایات

(۳)- ب: آمد و

(۴)- ب، م، ن: داشت

(۵)- ن: عساکر

(۶)- ب، ن: رایت

(۷)- ب، م: ندارد

(۸)- م، ن: «کیوان» ندارد

(۹)- م: «و» ندارد

(۱۰)- م: و رعایت حضانت

(۱۱)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۲)- ن: دو بیت بین الهلالین را ندارد

(۱۳)- مز: روز که

(۱۴)- ب، م: ندارد. ن: بیت

(۱۵)- ن: حکیم

(۱۶)- ن: پچیده

(۱۷)- ن: برج

(۱۸)- م: احتمال

(۱۹)- ب: بفراغ بال

(۲۰)- م، ن: «تمام» ندارد

(۲۱)- ن: اولاغان

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۰۴

چارقها بسته پیاده روانه درگاه شدند و بعضی دیگر گاوها بهم رسانیده رخوت ویرتال خود را بر «۱» گاو بار کرده خود از عقب گاو «۲» را میرانیدند و ملازم و نوکر نداشتند. امرای عالیشان و آصف زمان دیگر صلاح در توقف ندیده احکام مطاعه جابه‌جا، به امرای ایروان و گرجستان نوشته مقرر نمودند که چون رایات عز و جلال در آینده سال بدان حوالی جهت دفع و رفع اعادی در حرکت خواهد آمد، مهیا و مستعد بوده، لشگر خود را معمور گردانند. آصف زمان و خانان «۳» عالیشان و مقربان بارگاه همایون که به آن سفر «۴» رفته بودند، بالتمام از رفاقت یکدیگر جدا شده هر جمعی افتان و خیزان که دو ماه و کسری «۵» از نوروز آن سال گذشته بود به «۶» ارسبار آمده از ارسبار به حوالی دار السلطنه تبریز آمده همه توقف نموده به اتفاق به دار السلطنه داخل شدند. «۷»

ذکر شمه‌ای از احوال امرای خراسان و بعضی از ایشان که به عراق آمدند

تفصیل این اجمال آنکه، بعد از آنکه واقعه هایله مرحومه بیگم واقع شد «۸» و این خبر به خراسان رسید، سلطان حسین خان شاملو پسرزاده دورمیش خان که به سرعت و قدغن تمام از جانب بیگم به هرات رفته بود که شاهزاده خوش‌لقا عباس میرزا را بیاورد، خاطر «۹» از ممر آوردن شاهزاده جمع کرده از هرات ولد خود علیقلی خان را وداع کرده متوجه درگاه معلی گردید. چون به دار السلطنه قزوین رسید و الکای مذکور به تیول او بود، توقف کرده جرأت در «۱۰» آمدن به دار السلطنه تبریز نتوانست نمود، با آنکه در خدمت شاه و شاهزاده از امرا کسی نبود و «۱۱» تمامی امرا و اعیان به صوب شروان «۱۲» رفته بودند. چون نفاق و نزاع میانه امرا «۱۳» به اعلی مراتب رسیده بود، سلطان حسین خان توهمات به خاطر خود راه داده در فکر آن «۱۴» شد که جمعی از امرا را «۱۵» با خود متفق ساخته با جمعیت بسیار و لشکر بی‌شمار خود را به درگاه عالمپناه رساند. اکثر امرا و مقربان که در عراق بودند جمعیت بر سر مشار الیه کرده احمد قلی خلیفه (ذو القدر نبیره شاهقلی خلیفه) «۱۶» مهردار که حاکم سلطانیه و آن حدود بود، از سلطانیه به قزوین آمده با سلطان حسین خان اتفاق نمود و همگی اخبار ناملایم از جانب آن جماعت به درگاه معلی می‌رسید. [۵۲۵]

و هم در این سال، چون عداوت فیما بین امرای شاملو و استاجلو و ترکمان و تکلو استحکام تمام یافت و امرای ترکمان و تکلو

هواخواه و فدوی شاهزاده سلطان حمزه «۱۷» بودند، و همگی او را در نظر داشتند «۱۸» به سلطنت برداشته در سایه لوای او زندگانی نمایند، امرای شاملو و استاجلو که در «۱۹» خراسان بودند قرار به سلطنت شاهزاده عباس میرزا که در دار السلطنه هرات بود داده «۲۰» و امرای

---

(۱)- ن: به گاو

(۲)- م، ن: گاو میراند. ب: گاو میراند

(۳)- م: خاقان

(۴)- م، ن: صفر

(۵)- ن: کثری

(۶)- ن: باسبار

(۷)- ن: گفتار در وقایع سنه سبع و ثمانین و تسعمایه

(۸)- م: شود

(۹)- ب، ن: و خاطر

(۱۰)- ن: «در» ندارد خلاصهٔ التواریخ ج۲ ۷۰۴ ذکر شمه‌ای از احوال امرای خراسان و بعضی از ایشان که به عراق آمدند ..... ص : ۷۰۴

(۱۱)- ب، ن: «و» ندارد

(۱۲)- ن: شیروان

(۱۳)- م، ن: «امرا» ندارد

(۱۴)- ب «آن» ندارد

(۱۵)- ن: «را» ندارد

(۱۶)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۷)- ن: حمزه میرزا

(۱۸)- ن: داشتند که

(۱۹)- ب: «در» ندارد

(۲۰)- ن: دادند و امرا: داده امرا

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۰۵

استاجلو و شاملویی «۱» که در پای تخت و «۲» عراق و آذربایجان بودند، آن جانب «۳» را مرعی داشته تعصب اویماقیت «۴» را از دست نمی‌دادند الاقلیلی از شاملویان خصوصا اسمعیل قلی بیک ولد ولی خلیفه شاملو که در آن اوان از مقربان درگاه شاهزاده سلطان حمزه «۵» بود و ولی خلیفه را الکای قائین داده بودند «۶» علیقلی خان تمکین او نکرده فولاد خلیفه شاملو و «۷» برادرزاده سلطان علی بیک را تقویت نموده ولی خلیفه را به قتل رسانیدند و نزاع میانه این جماعت شاملو و آن جماعت بهم رسیده «۸» و این خبر مخالفت به پایه سریر خلافت مصیر «۹» آمد و اعتماد الدوله «۱۰» میرزا سلمان علی‌رغم «۱۱» دشمنان، او را در تربیت داشته و نفاق «۱۲» عجیبی در میانه امرا پیدا شد.

و هم در این سال، امیرزاده ابراهیم بیک ولد حیدر سلطان که به دار السلطنه هرات از عقب شاهزاده عباس میرزا رفته بود، «۱۳» از

آنجا متوجه عراق شده به قم نزد والدش حیدر سلطان آمد. چون حیدر سلطان که از امرای قدیمی زمان «۱۴» شاه جنت مکان بود و کبرسن او را دریافته، ضعف و ناتوانی تمام داشت، حسب الحکم در قم توقف کرده، مقرر شد که ولد «۱۵» او ادهم بیک که میر گرمرود بود لشگر او را برداشته به جارو «۱۶» یساق «۱۷» حاضر گردد «۱۸». وی در زمستان این سال از قم به دار الارشاد اردبیل آمده، حقیقت معروض امرای نامدار و وزیر عالیقدر گردانید. مقرر شد که چون لشگر از شروان «۱۹» به آذربایجان مراجعت می‌نماید به دار السلطنه تبریز رفته در اردوی معلی باشد. و هم در اواخر این سال خدام ملکی خصال شاه «۲۰» ابو الولی انجو از دار السلطنه قزوین به اردوی همایون تشریف آورده بوسیله سیادت و صدارت‌پناه میرشمس الدین صدر شیخ الاسلامی اردوی همایون به وی مفوض شد با تولیت اوقاف غازانی و مبلغ یکصد تومان مواجب از خزانه عامره مقرر گشت.

و هم در این سال در روز سه‌شنبه هجدهم «۲۱» شهر شوال میرهاشم قمی که از اعیان و اکابر سادات عراق بود و به کثرت «۲۲» ملک و زراعت مشهور بود در قم فوت شد.

گفتار در وقایع سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه

روز پنجشنبه بیست و سیوم «۲۳» شهر محرم الحرام سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه، نوروز لوی‌ئیل. «۲۴»

در این سال فرخ فال، شاه نیکو خصال و شاهزاده مرضی الافعال در دولتخانه صاحباباد دار السلطنه تبریز به عیش و عشرت و فراغت و صحبت گذرانیده «۲۵» جشنی عظیم فرمودند و امرا و اعیان و اکابر دار السلطنه به پای‌بوس و تهنیت سرافراز گشته شاهزاده [۵۲۶] آفتاب لقا ایام بهار را به سیر

---

(۱)- ب، ن: «یی» ندارد

(۲)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۳)- ب: و آنجانب. م: و آن جماعت

(۴)- م: یماقیت

(۵)- ن: حمزه میرزا

(۶)- ن: بودند و

(۷)- ن: «و» ندارد

(۸)- ن: بهم رسید

(۹)- ن: مسیر

(۱۰)- ن: میرزا سلمان اعتماد الدوله

(۱۱)- ن: علی الرقم

(۱۲)- مز، م: نفاقی

(۱۳)- ب، ن: بود و

(۱۴)- ن: «زمان» ندارد

(۱۵)- ن: والد

(۱۶)- م: «و» ندارد

(۱۷)- ب، ن: یساق شاهی

(۱۸)- ب، م:

گردد و

(۱۹)- ن: شیروان

(۲۰)- م: «شاه» ندارد

(۲۱)- ب، م، ن: «هجد» ندارد

(۲۲)- م، ن: بکرت

(۲۳)- ب، م، ن: سیم

(۲۴)- م: لوئیل

(۲۵)- ب، م، ن: گذرانید

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۰۶

و چوگان‌بازی گذرانید «۱». در خلال این احوال امرای عظام و عساکر نصرت فرجام که به صوب شروان «۲» رفته بودند مراجعت «۳» نموده متوجه پایه سریر خلافت مصیر «۴» گشتند. امیر خان بیگلربیگی آذربایجان در ارسبار از امرای رفیق جدا گشته، پیشتر به حوالی دار السلطنه آمده توقف نمود «۵» تا آمدن اعتماد الدوله و امرای ذوی الاحترام، که به اتفاق یکدیگر به شرف پای‌بوس نواب کامیاب اشرف اعلی و نواب شاهزاده خورشید لقا سرافراز گردند. قرب یکدو هفته که از این گذشت، اقبال‌پناه «۶» میرزا سلمان به اتفاق امرای عالیشان به حوالی شهر آمده امرا و جماعتی که در شهر بودند از مقربان و نزدیکان و تمامی شهریان و بازاریان، تا فهوسنج «۷» به استقبال آمده، خلعتهای فاخره «۸»جهت امرای عظام و اقبال‌پناه و علم و نقاره جهت مشار الیه به جایزه سرداری لشگر و رفتن به جانب شروان و بازگشتن بدان عنوان ارسال داشتند و به نوازش و تعظیم تمام اقبال پناه «۹» اعتماد الدوله با امرای عظام مذکوره مثل پیره محمد خان استاجلو و امیر خان ترکمان و قلی سلطان افشار قورچی‌باشی و حسین قلی سلطان ایشک آقاسی‌باشی شاملو و شاهرخ خان ذو القدر مهردار و مسیب خان شرف الدین اغلی تکلو و محمد خان ترکمان مصاحب واردوغدی خلیفه تکلو و سایر امرا و طوایف اویماقات در روز سه‌شنبه هجدهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره به ساعت سعد به شهر از راه خیابان داخل شده به دولتخانه مبارکه رفته به پای‌بوس (شاه و شاهزاده سرافراز گشته، بعد از عرض حالات، به منزل و مقام خود رفته قرار گرفتند.

ذکر شمه‌ای از حوادث روزگار غدار بواسطه مزاحمت اشرار و تغییر و تبدیل مناصب بعضی از ارباب عزت و اختیار «۱۰»

چنانچه خواجه حافظ شیرازی می‌فرماید. نظم: «۱۱»

دل منه بردنیی و اسباب اوزانکه از وی کس وفاداری ندید

کس عسل بی‌نیش ازین دکان نخورد «۱۲»کس رطب بی‌خار ازین بستان نچید در وقتی که اقبال‌پناه اعتماد الذوله میرزا سلمان «۱۳» در سفر شروان «۱۴» با امرای عالیشان بود، سیادت پناه «۱۵» میرشاه غازی مستوفی الممالك در دار السلطنه تبریز در ملازمت رکاب ظفر انتساب همایون بود و رتق و فتق مهمات کلی «۱۶» و جزئی در قبضه اختیار و اقتدار مشار الیه بود. اگرچه سیادت «۱۷» پناه مشار الیه طریق حزم و احتیاط مرعی داشته مهمی که موقوف به مصلحت اعتماد الدوله بود معروض می‌گردانید، اما از تبریز اخبار ناملایم نزد ایشان رفته که نواب اعلی میرشاه غازی را وزیر کرده، بواسطه مظنه این اراده که از قوت به فعل نیامد، و جمعی از تاجیکان خوش‌آمدگوی که در خدمت نواب کامیاب اعلی بودند) «۱۸» همیشه سخنان موحش نوشته می‌فرستادند تا آنکه اعتماد الدوله

---

(۱)- ن: گذرانیده

(۲)- ن: شیروان

(۳)- م: «مراجعت نموده» ندارد

(۴)- ن: مسیر

(۵)- م، ن: نمودند

(۶)- ن: «اقبال‌پناه» ندارد

(۷)- م: فهو شیخ

(۸)- مز، م: فاخر

(۹)- ن: «اقبال‌پناه» ندارد

(۱۰)- ن: اعتبار. ب: اخبار

(۱۱)- ن: بیت. ب، م: ندارد

(۱۲)- ب: کس عسل بی‌نیش زنبوری ندید

(۱۳)- ن: که میرزا سلئان

(۱۴)- ن: شیروان

(۱۵)- ن: «سیادت‌پناه» ندارد

(۱۶)- ب: جزوی و کلی. ن: جزوی بالکلیه

(۱۷)- ن: «سیادت‌پناه مشار الیه» ندارد. ب: «مشار الیه» ندارد

(۱۸)- م: بین الهلالین را ندارد

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۷۰۷

آزرده گشته گرفتن میر مشار الیه را با سایر تاجیکان از صدر و «۱» و ناظر و غیرهما در میان نهاده [۵۲۷] با امرای عظام در این باب قسم می‌خورد و طیب خلیفه ذو القدر علمدار- که یکی از اعیان قزلباش و مقربان درگاه عرش اشتباه بود- به تحصیل وجوه ترجمان و گرفتن میرمستوفی مومی الیه مقرر نموده میرشاه غازی مذکور چون از استماع این اخبار «۲» آگاه شده، در مقام تدارک و تلافی خاطر اقبال‌پناه و امرا درنیامده مدار بر تغافل نهاد «۳» و چون میانه او و اقبال‌پناه عهد و پیمانی «۴» مؤکد به قسم قرار یافته، اعتماد بر آن نمود.

بعد از آنکه «۵» اقبال‌پناه و امرا به شهر آمدند، بعضی حکایات به مسامع عز و جلال رسانیده نواب اعلی را که مدار بر تصدیق قول و رضای خاطر ایشان قبول کرده فرمود که طیب خلیفه میر شاه غازی را گرفته به منزل آورد و ضبط اموال و اسباب او نماید. روز پنجشنبه بیستم شهر مذکور، طیب خلیفه مشار الیه را به منزل آورده شروع در ضبط اموال او نمود «۶» و معامله ترجمان مشار الیه به مبلغ پنجهزار تومان با اصل «۷» و فرع و خدمات مقطع یافت و استیفا به خواجه محمد باقر خراسانی که در زمان شاه جنت مکان «۸» بعضی اوقات ناظر و بعضی ایام «۹» وزیر شروان بود، حسب الامر شاه والاگهر مفوض شد و خواجه فتح اللّه اصفهانی که مستوفی قورچیان بود، او نیز معزول شده، مبلغی ترجمان از او «۱۰» گرفتند و سایر تاجیکان اصلاح مهمات خود کرده، از این معرکه به عزت رهایی یافتند. و هم در این اثنا، مسرعان به سرعت تمام از کوه‌گیلویه آمده، خبر دادند که قلندری به شکل و هیأت شاه اسمعیل ثانی در کوه‌گیلویه خروج کرده، می‌نماید «۱۱» که شاه اسمعیل است و بعضی سخنان آشنا و اخبار مقرون به کذب و ریا مذکور می‌سازد و مردم به گمان و دغدغه افتاده اکثر اذعان قول او نموده‌اند و «۱۲» جمعی کثیر از اکراد آن حدود و ولایات بر سر او جمع شده با مردم و اقوام خلیل خان افشار که ابا عنجد، حاکم و تیولدار آن ولایات است «۱۳» یکرو شده، بعضی از اقوام و پسر او را به قتل

آورده‌اند.

چون این حقیقت به سمع اشرف رسید، امر اصلاح در این «۱۴» دیدند که خلیل خان متوجه آن صوب شده، تمامی لشگر افشاریه «۱۵» از کرمان و بوانات و کوه‌گیلویه با امرای «۱۶» فارس بر سر او جمعیت کرده رفع و دفع قلندر نمایند. خلیل خان «۱۷» به دغدغه و اضطراب تمام متوجه شده روانه آن صوب گردید.

سابقا مذکور شد که سلطان حسین خان شاملو که از خراسان آمده بود در قزوین که الکای او بود توقف کرده جمعی «۱۸» از امرا را بر سر خود گرد نموده بود و اراده آمدن به درگاه معلی داشت.

---

(۱)- ب، ن: صدور

(۲)- ن: خبر

(۳)- م: نهاده

(۴)- ب، م: پیمان

(۵)- ن: انکه اعتماد الدوله

(۶)- م، ن: نموده

(۷)- م، ن: باصل

(۸)- ب: مکانی

(۹)- م، ن: «ایام» ندارد

(۱۰)- م، ن: «از او» ندارد

(۱۱)- ن: می‌نمایند

(۱۲)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۱۳)- ب م: ولایت است

(۱۴)- ن: در آن

(۱۵)- ب، م، ن: افشار

(۱۶)- م: بامرا

(۱۷)- ن: خلیل جان

(۱۸)- ن: جمع در مقام شتند

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۷۰۸

اقبال‌پناه اعتماد الدوله میرزا سلمان چون از امرای شاملو هراسان بود، همگی در دفع و رفع ایشان شده با دیگر امرا قرعه مشورت این اندیشه در میان داشت «۱». چون حسین قلی سلطان شاملو- که از اعاظم امرای شاملو بود و به کثرت خیل و حشم از همه ممتاز و در درخانه بسر می‌برد و همت بر دفع او گماشته‌اند شاملو بود- [اسمعیل قلی بیگ] را «۲» در مقام تربیت داشتند، او را ریش‌سفید شاملو ساخته موسوم به یولداش «۳» گردانیدند- مشار الیه با اویماق «۴» همزبان شده در مقام [۵۲۸] قصد حسین قلی سلطان درآمد و مشار الیه را در شب چهارشنبه ۲ شهر جمادی الاول سنه مذکوره به قتل آوردند. چون مشار الیه به مرض نقرس و مفاصل گرفتار بود و حرکت و قیام نمی‌توانست کرد، ملازمان از سر او پراکنده شده کنیزی «۵» در آن حالت به قدر تاب و طاقت حفظ او می‌کرد و تفنگ را پر کرده بدست او می‌داد. تا آخر الامر شاملویان «۶» زور آورده، سر او را از تن برداشتند و این رباعی بدیهه، از نتایج طبع

و قاد بعضی «۷» از افاضل زمان سر زده «۸». شعر:

چون بود سرش ز فتنه پر باد فسادبا شاه نمک حرامی آغاز نهاد

تا تجربه نمک حرامان گرددوران سر فتنه‌جوی «۹»او داد به باد و جماعت شاملو و مهدیقلی «۱۰» بیک ولد او که ایشک آقاسی‌باشی شاهزاده بود فرار کرده از هم پاشیدند.

و هم درین ایام حسین بیك وزیر- که خالوی علیقلی خان بود- روز چهارشنبه ۲۶ شهر ربیع الثانی سنه مذکوره او را از وزارت عزل کردند مدتی متواری و بعضی ایام در صندوق بود، در آخر روز جمعه ۲ شهر جمادی الثانی سنه مذکوره در حوالی تکیه «۱۱» میر مقتول شد. بعد از فرار که بدست درآمده بود «۱۲» به قتل رسید و خواهرش «۱۳» خانیجان خانم که مادر علیقلی خان بود و دایه نواب شاهزادگی «۱۴»، در روز شنبه ۲۳ شهر مذکور «۱۵» به قتل آمد و جماعت شاملو و اعوان و انصار ایشان متفرق شد. این اخبار چون به سلطان حسین خان «۱۶» شاملو رسید و از اینجانب چون همگی خبر دفع و رفع خود می‌شنید، یکباره جرأت آمدن نمی‌توانست، تا آنکه این حقیقت بر همگنان ظاهر شده اکثر مردم از او برگشتند و او خود چون از دار السلطنه قزوین بیرون آمده خود را به اردبیل انداخت و به خطیره «۱۷» متحصن شد «۱۸». اسکندر بیک شاملو که مشهور به خوش‌خبر خان بود، از دار السلطنه تبریز به قصد او متوجه حظیره مقدسه شد. بعد از وصول بدانجا او را در آنجا به قتل رسانید «۱۹» و میرزا محمد کرمانی که وزیر او بود به گیلان گریخت. چون خبر قتل سلطان حسین خان به دار السلطنه تبریز رسید، جای او و الکای او را به اسمعیل قلی بیک شاملو شفقت فرموده به اسمعیل قلی سلطان موسوم گشت و جای حسین قلی سلطان ایشك آقاسی‌باشی (را به قور خمس سلطان عنایت فرموده او را) «۲۰»

---

(۱)- ن: نهاده. م: ندارد

(۲)- ن: او را در مقام داشتند م: تر داشتند

(۳)- ب، ن: یلداش

(۴)- م، ن: بایماق

(۵)- ن: کنیری. م: کثیر

(۶)- ن: «برو» ندارد

(۷)- م، ن: و بعضی

(۸)- مز: سر زد

(۹)- م: خوی

(۱۰)- م: مهد قلی

(۱۱)- ن: مله‌گیر. م: مکه متبر منقول شد

(۱۲)- مز: آمد

(۱۳)- ن: مادرش

(۱۴)- م: شاهزاده‌گی

(۱۵)- مز: منه

(۱۶)- ب، م، ن: «خان» ندارد

(۱۷)- ب، م، ن: بحظر

(۱۸)- ب، م، ن: شدند

(۱۹)- م، ن: رسانیده

(۲۰)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۰۹

ایشک آقاسی‌باشـی گردانیدند و جای مهدیقلی بیک ولد حسین قلی سلطان «۱» که ایشک آقاسی‌باشی شاهزاده سلطان حمزه میرزا بود به طهماسب قلی بیک «۲» ولد قورخمس سلطان دادند و مناصب شاملو را به اویماق «۳» دیگر ندادند.

و هم در این ایـام، معامله کار خیر امیر خان ترکمان با شاهزاده «۴» فاطمه سلطان خانم که سابقا مذکور شده بود اتمام یافت. چه «۵» بعضـی از امرای شاملو و استاجلو مانع بودند، ترکمانان و تکلویان اتفاق «۶» و جمعیت تمام کرده پیره «۷» محمد خان استاجلو را که در آن اوان «۸» بزرگ و ریش‌سفید طایفه استاجلو بود، به جانب خود آورده، منصب للگی شاهزاده «۹» سلطان حمزه به او نامزد فرمودند و او دل به همان سمت خوش داشت و [۵۲۹] پیره محمد خان و مسیب خان هر دو ساقدوش مجلس عروسی «۱۰» شدند و قرب یکهفتـه در منازل امیر خـان که در تـبریز ترتیب و اتمـام داده، طـوی و جشن «۱۱» عظیمی شـد و گمـان فتنـه و نزاعی «۱۲» که متصور بود به خیر مبدل شد و بی‌مانع و مزاحمی شاهزاده فاطمه سلطان خانم را در روز شنبه ۱۴ شهر ربیع الثانی سنه مذکوره به خانه ایالت‌پناه امیر خان برده شب یکشنبه زفاف واقع شد و خان «۱۳» به مطلب و مدعا فایز «۱۴» گشت.

بعد «۱۵» از این طوی، محمـد خان ترکمان را نیز اراده دامادی به خاطر آمده، دختر عیسـی خان ولد لوند خان پادشاه گرجی که در نهـایت حسن و جمـال بود و مرتضـی قلی خـان پرنـاک ترکمان اراده خواسـتگاری او داشت و واسـطه محمـد خان مشار الیه بود، به جهت خود خواستگاری نموده «۱۶» به عقد نکاح «۱۷» و تصرف خود درآورد. چون بعضی مهمات طوی و تغیر و تبدیل در الکای جمعی به اتمام رسـید، رای ملک آرای امرا و وزرا به این قرار یافت که چون اوایل تابسـتان است، به ییلاق اشکنبر که از آنجا تا دار السـلطنه تـبریز ده دوازده فرسـخ است بیرون رفته در آنجـا قرار گیرنـد و مصـلحت وقت و جـانقی در آنجـا بهرچه قرار گیرد به عمل آورنـد. و هم در این ایـام «۱۸» اخبـار مخـالفت و یـاغیگری امرای شاملو و اسـتاجلو و قاجار از خراسان رسـید و الکای سبزوار که به اردوغدی «۱۹» خلیفه تکلو «۲۰» بعد از فرار شـروان به مشار الیه «۲۱» عنایت شـده بود، قباد سـلطان قاجار ولد بوداق خان که قبل از آن حـاکم آنجـا بود به تحریک امرای شاملو بـدانجا آمـده سبزوار را تصـرف نموده «۲۲» و ملازمان اردوغـدی «۲۳» خلیفـه از آنجا گریخته بیرون آمدند. در عوض سبزوار، قصـبه ورامین «۲۴» ری که عبارت از بلوك بهنام و سـیور فرح ری است بـدو عنایت نموده احمد سلطان یازر را عزل فرمودند و سبزوار را «۲۵» نامزد او

---

(۱)- ن: «سلطان» ندارد

(۲)- ب، م، ن: «بیک» ندارد

(۳)- ب: ایماق

(۴)- ب: شزاده

(۵)- ب، م، ن: «چه» ندارد

(۶)- ب: اتفاقا

(۷)- ب، ن: پره

(۸)- مز: «اوان» ندارد

(۹)- م، ن: شاهزاده گی

(۱۰)- ب: مجلسی عروس

(۱۱)- ب، م، ن: جشنی

(۱۲)- م، ن: «و نزاعی» ندارد

(۱۳)- ن: خایص

(۱۴)- ب، م: فایض

(۱۵)- ب: و بعد

(۱۶)- م: نمود. ن: بوند

(۱۷)- ب، ن: به نکاح و به تصرف

(۱۸)- ب، ن: سال

(۱۹)- ب: اردوغدی

(۲۰)- ن: تکلو نسبت داشت

(۲۱)- ن: بدو

(۲۲)- ب: نمود

(۲۳)- ب: اردغدی

(۲۴)- ب: وارمین

(۲۵)- ب، م، ن: «را» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۱۰

گردانیدند. در روز چهارشنبه چهارم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره، مؤلف این نسخه را که از وزارت شاه غازی مستوفی الممالک معزول شده «۱» بود وزارت اردوغدی خلیفه و ممیزی بلوکات «۲» مذکوره عنایت فرمودند. در روز دوشنبه دوازدهم شهر جمادی الثانی سنه مذکوره، نواب اعلی و نواب شاهزاده با جمیع امرا و ارکان دولت قاهره، از دار السلطنه بیرون رفته در پل شوراب فرود آمدند و تا اواخر شهر مذکور در آنجا توقف کرده، اوایل شهر رجب به موضع اشکنبر نزول اجلال واقع شد و قرب ده پانزده روز در آنجا مانده، اول آرای «۳» امرای عظام بدین قرار گرفت که نواب کامیاب اعلی سلطان محمد پادشاه «۴»، در همین موضع با خانه کوچ توقف کرده، امرای نامدار شاهزاده «۵» ظفرلوا سلطان حمزه «۶» را برداشته از راه ییلاق بازار «۷» چاپی به حوالی نخجوان و ایروان برده مهمات آنجای را سامان داده، از گنجه و گرجستان و قراباغ بیرون آیند. چون این مشورت به مسامع عز و جلال خسرو صاحب اقبال رسید، قبول این معنی ننموده فرمود که مهاجرت فرزند اعز ارجمند [۵۳۰] از من از «۸» قبیل محالات بلکه از ممتنعاتست، او را نیز باید گذاشت. چون امرا دیدند که در آن مرتبه‌یی پادشاه و پادشاهزاده کاری از «۹» پیش نبردند «۱۰» و لشگری هم چندان فرمان برداری و اطاعت ننمودند و در این مرتبه نیز کاری پیش نخواهند برد، رای ایشان بدین «۱۱» قرار گرفت که اردوی «۱۲» خانه کوچ را در اشکنبر و کلیبر گذاشته، شاه «۱۳» و شاهزاده را برداشته متوجه ییلاقات «۱۴» بازار چاپی گردند. و در اواسط شهر رجب مذکور خانه کوچ را گذاشته متوجه گشتند.

و هم در اوایل این سال، در روز سه‌شنبه بیستم شهر صفر سنه مذکوره، حیدر سلطان ترکمان که نزدیک به نود سالگی بود، در قم به عالم آخرت رحلت نمود. مشار الیه در شهور سنه عشرین و تسعمائه «۱۵» که نواب شاه جمجاه غفران‌پناه در دار السلطنه هرات میرزا بوده‌اند «۱۶» و امیر خان موسیلو لله بوده، وی در سن بیست سالگی قورچی تیر و کمان نواب شاهی بوده‌اند. او را در جوار حضرت معصومه علیها السلام «۱۷» و التحیه دفن کردند. چون خبر فوت او در دار السلطنه تبریز به مسامع عز و جلال رسید، بیشتر از الکای او

را که قم و نواحی و توابع باشد، با محلات «۱۸» به ولد بزرگ او ابراهیم بیک شفقت فرمودند و «۱۹» به سلطانی موسوم گشت و منصب ترخانی «۲۰» با الکای «۲۱» فراهان اضافه الکای ادهم بیک پسر «۲۲» خورد او نمودند و حکم مطاع به نفاد پیوست که ابراهیم سلطان لشگر پدر را برداشته به جارویساق «۲۳» شاهی که متوجه الکای ایروان است حاضر گردد. چون قوت و استیلای

---

(۱)- ن: نموده

(۲)- م: بعضی بلوکات

(۳)- ب، م، ن: رای

(۴)- ب، م: پاشا

(۵)- ن: و شاهزاده

(۶)- م، ن: حمزه میرزا

(۷)- م: تارار

(۸)- ن: در

(۹)- ن: «از» ندارد

(۱۰)- ب، م، ن: نخواهند برد و نبردند

(۱۱)- ن: برین

(۱۲)- م: اردوی و خانه. ن: اردوخانه

(۱۳)- م، ن: «شاه» ندارد

(۱۴)- ب، م، ن: ییلاق

(۱۵)- م، ن: ۹۰۶

(۱۶)- م: بودند

(۱۷)- م: «علیها السلام» ندارد

(۱۸)- م: محالات

(۱۹)- ن: «و» نقرد

(۲۰)- م: پرخانی

(۲۱)- ب، م: بالکا

(۲۲)- ن: پسر کوچک او بود

(۲۳)- م: بخار

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۱۱

امرای نامدار ترکمان و تکلو در درخانه به اعلی مرتبه رسید، احکام مطاعه به بگلربیگی تمام ولایات خراسان به اسم مرتضی قلیخان عز ورود و شرف صدور یافت «۱». مشار الیه در همان اوقات از مشهد مقدسه به ایلغار تمام بر سر سبزوار آمده سبزوار را «۲» گرفته به تصرف ملازمان احمد سلطان یازرتکلو «۳» داد و قباد سلطان قاجار را «۴» دست و گردن بسته به مشهد مقدس آورد «۵». و «۶» هم در این سال بعضی از امرای استاجلو که در خراسان الکا بدیشان عنایت شده بود، بعد از واقعه ولی خلیفه «۷» چون دانستند که کسی مدد ایشان نمی‌نماید، بالضروره راه مراجعت پیش گرفته بازگشتند. امت بیک کوشک استاجلو در سمنان توقف کرده

شاهقلی سلطان قارنجه اغلی استاجلو تا ورامین آمده میانه مردم او و تکلویان نزاع واقع شد و مست علی بیک تکلو که خواهرزاده اردوغدی خلیفه تکلو بود در آن قضیه به قتل رسید و شاهقلی سلطان افتان و خیزان خود را به دار السلطنه تبریز به موکب همایون رسانید و بعضی «۸» از اهل صلاح به میان درآمده میانه این دو طایفه صلح واقع شد و در این محل صلاح احوال خود را از جانبین در آن دیدند.

و هم در این سال، روز چهارشنبه ۲ شهر جمادی الاول، اغلان پاشا خانم دختر مرحومی سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که به دستور شاهزادگان و دختران «۹» در حرم محترم می‌بود جهت نواب [۵۳۱] شاهزاده سلطان «۱۰» حمزه میرزا عقد بستند. و هم در این سال، منصب جلیل القدر قضای معسکر ظفر اثر را به حضرت شاه ابو الولی انجو که اعلم علما بود تفویض فرمودند و شاه حیدر شریفی را «۱۱» معزول ساخته وی رخصت تبریز یافت.

گفتار در قضایایی که در خراسان واقع شده «۱۲» بر سبیل اجمال

در این سال چون اخبار ناملایم در باب قتل امرای عظام شاملو و قتل پدر و مادر و خالوی علیقلی خان شاملو که در دار السلطنه هرات بود «۱۳» از عراق به خراسان رسید، مشار الیه چاره‌ای بعد «۱۴» مخالفت و انتقام ندیده شاهزاده ظفرلوا عباس میرزا را که در سن یازده سالگی بود و «۱۵» از تاریخ ولادت تا آن زمان در هرات بود برداشته به قصد سلطنت و ملک‌گیری از هرات بیرون آورد و کس به اطراف و جوانب نزد امرای تابع و موافق مثل فولاد خلیفه شاملو «۱۶» حاکم سر کار قایین فرستاده اراده توجه بر سر «۱۷» مشهد مقدس نمود. چون از غوریان و خواف و جام و با خرز و سنجاق به ولایت زاوه و محولات رسید، مرشد قلی سلطان چاوشلو که از اعیان امرای استاجلو بود و به کثرت خیل و حشم و شجاعت و تدبر از تمامی امرا ممتاز بود، با علیقلی خان «۱۸» پیوسته اراده خاطر را در باب سلطنت شاهزاده

---

(۱)- ن: اصدار یافت

(۲)- مز، م، ن: «را» ندارد

(۳)- ن: کانلو

(۴)- مزه «را» ندارد

(۵)- ب، م، ن: آوردند

(۶)- ب: «و» ندارد

(۷)- ن: علی خلیفه چو

(۸)- م، ن: بعضی صلاح

(۹)- ب، م. ن: «و دختران» ندارد

(۱۰)- ب، م، ن: «سلطان» ندارد

(۱۱)- ب: «را» ندارد

(۱۲)- ب، ن: شد

(۱۳)- م: «بود» ندارد

(۱۴)- ن: بغیر

(۱۵)- ب، م: «و» ندارد

(۱۶)- ن: شاملو و

(۱۷)- م: «سر» ندارد

(۱۸)- ن: قلی خان

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۱۲

با او در میان نهاده «۱»، مشار الیه در این امر با او موافقت و مصادقت مسلوک داشته، این رای را پسندید «۲» و خود این امر «۳» را پیش گرفته حلقه یکرنگی و جانسپاری در گوش هوش کشید و شاهزاده عباس میرزا «۴» را در همان ولایت بر تخت سلطنت نشانده میر سید علی جبلعاملی که از سادات صلحا و فضلای زمان بود و از مشهد مقدسه بیرون آمده متوجه عراق بود به اتفاق بعضی از صلحا قالیچه سلطنت و پادشاهی آن شاه عالمیان را بدست خود انداخته «۵»، شاه عباس بر آنجا نشست «۶» و خطبه و «۷» سکه به نام نامی «۸» او خوانده صلحا و اتقیا در همان موضع به دعا اقدام نموده مضمون این ابیات ادا نمودند. نظم «۹»:

خدایا به شاه ولایت پناه‌که این شاه را دار از بدنگاه

هر کار توفیق بادش دلیل‌بود مصلحت بین او جبرئیل

فزون مدت عمرش از هر چه هست‌کلید در فتح بادش بدست

بکامش فلک باد گردون مدام‌زمانش بدام «۱۰»و جهانش بکام

زمان باد یار و زمینش رهین‌زهی چون من او را زمان و زمین در روز سعید «۱۱» از شهور منتصف سنه مذکوره «۱۲» بر جلوس سلطنت قرار گرفت و احکام و مناشیر «۱۳» به ولایات خراسان نوشته از آنجا به سعادت و اقبال به جانب مشهد مقدسه منوره در حرکت آمدند. بعد از وصول بدان ولایت عرش مکان، احکام و رسل و رسایل نزد مرتضی قلیخان فرستاده او را دلالت «۱۴» نمودند «۱۵» که اطاعت امر پادشاه نموده «۱۶» به دستور در سلک خانان و امرای عالیشان منخرط باشد. مرتضی قلیخان از اطاعت ایشان ابا نموده در مقام مقاتله «۱۷» و مجادله درآمده ابواب جنگ و جدال را مفتوح [۵۳۲] گردانید و «۱۸» مدت «۱۹» سه چهار ماه تمام نواب شاه عباس با امر او لشگر بی‌حد و قیاس در حوالی طرق و حوض تونی «۲۰» که از باغات و مرزوعات توابع بلده است نشسته، جنگ و جدل و یورش بسیار واقع شد نتوانستند ظفری بر شهر بند نمود «۲۱». بالاخره از فتح آن مأیوس گشته به حوالی نشابور «۲۲» آمدند. مدتی به «۲۳» تسخیر نشابور «۲۴» اقدام نموده جماعتی از روملویان «۲۵» به سرداری درویش محمد خان ولد ارس خان روملو که حاکم آنجا بود مقاومت نموده قلعه نیشابور را ندیدند. چون مقارن محاصره مشهد مقدسه «۲۶» قباد سلطان قاجار در میانه لشگر ترکمان به جنگ امرای شاملوی «۲۷» شاه جوان بیرون آمده بود، از معسکر ایشان گریخته به لشگر شاملویان پیوست و در رکاب ظفر انتساب شاهی به حوالی سبزوار

---

(۱)- م، ن: نهاد

(۲)- ب، م: پسندیده خود ن: پسندیده این امر

(۳)- م: امرا

(۴)- ب، ن: میرزا را بر تخت. م: میرزا بر تخت

(۵)- ب: انداخت

(۶)- ن: نظم شاه عباس چون به تخت نشست نقش ایران نشست و سخت نشست

(۷)- م: «و» ندارد

(۸)- م: و نامی

(۹)- ن: بیت

(۱۰)- ن: مدام

(۱۱)- م: سعد

(۱۲)- مز، م: مذکور

(۱۳)- ن: مباشیر

(۱۴)- ن: و اطاعت امر

(۱۵)- م: «نمودند» ندارد

(۱۶)- ن: نموده که

(۱۷)- م: مقابله

(۱۸)- م، ن: «و» ندارد

(۱۹)- ب، م، ن: «مدت» ندارد

(۲۰)- ب: تونی و تحمیدم: تونی و تحمید

(۲۱)- م: نموده

(۲۲)- م، ن: نیشابور

(۲۳)- مز: «به» ندارد

(۲۴)- م، ن: نیشابور

(۲۵)- ب: رمویان

(۲۶)- ن: مقدس

(۲۷)- مز: «شاملو» ندارد

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۷۱۳

آمده باز سبزوار را از تکلویان گرفت و در آنجا رحل اقامت انداخت.

چون «۱» سبزوار و اسفرایین و ترشیز و سایر ولایات خراسان، سوای مشهد و نیشابور مسخر اولیای دولت قاهره عباسیه «۲» شده از آن حدود کوچ بر کوچ متوجه هرات شدند، مرتضی قلی [خان] مسرعان رونده از پی ایصال این خبر به درگاه معلی فرستاد. این اخبار وحشت آثار در ییلاقات «۳» بر کشاط و بازارچایی «۴» به اردوی کیوان پوی رسید. حکم قضا جریان عز اصدار یافت که امرای ترکمان و تکلو «۵» به سرکردگی محمد خان متوجه خراسان شوند و در مشهد مقدس به مرتضی قلی خان و امرای شاهی سیون «۶» پیوسته در دفع و رفع آن جماعت کوشند. محمد خان ترکمان و اسمعیل قلی سلطان شاملو و قور خمس سلطان «۷» و اردوغدی خلیفه و اکثر از ترکمانان و تکلویان از اردوی همایون جدا شده، هر یک به الکای خود آمده زمستان را در الکای خود نمودند و ترتیب قشون و لشگرهای خود داده بعد از نوروزئیلان‌ئیل، بالتمام «۸» در حوالی ورامین جمعیت نموده متوجه خراسان گشتند و اردوی همایون که «۹» در ییلاقات بازارچایی و گوگجه «۱۰» دنگیز بود به حوالی گنجه و گرجستان آمده، آن «۱۱» زمستان را در آن حوالی گذرانیدند.

و هم در این سال، میرزا شکر اللّه که وزیر خراسان بود، چون بواسطه «۱۲» مخالفتها در خراسان تمکنی «۱۳» نیافت، در «۱۴» ییلاق اشکنبر به اردوی معلی آمد و تولیت مشهد مقدس به او شفقت شده متوجه عراق گشت و از عراق چون به دامغان رسید، در آنجا توقف کرد و از بیم غوغای امرا پیشتر «۱۵» نتوانست رفت و هم در آنجا به عالم بقا رحلت نمود. و هم «۱۶» در این سال، ابراهیم

سلطان از قم با لشگر آراسته به درگاه معلی آمد و در حوالی گوگجه دنگیز «۱۷» به اردوی همایون ملحق شـد. و هم در این سال، حکومت گیلان را به سلمان خان پسرزاده عبد اللّه خان استاجلو داده، سید حسن فراهانی «۱۸» را وزیر او ساختند.

ایشـان به گیلان رفته، چیزی «۱۹» نساختنـد. و هم در اواسـط این سـال طاعون و وبا در بلاد آذربایجان و بعضـی از ایروان شایع شـد چنانچه روزی در دار السلطنه قرب دویست سیصد «۲۰» نفر می‌رفتند [۵۳۳] و در این سال قریب به شش هزار کس از تبریز و متفرقه ولایات «۲۱» آذربایجان در تبریز رحلت نمودند.

و هم در اواخر این سال به طریق معهود لشگر تاتار از دشت قبچاق و راه دربند به الکای شروان

---

(۱)- م، ن: چون اسفراین ب: چون و اسفراین

(۲)- ب: عباس. ن: شاه عباس

(۳)- ن: ییلاق

(۴)- ب. جاهی. م: چاهی. ن: جای

(۵)- م، ن: تکلویان

(۶)- م، ن: «سیون» ندارد

(۷)- م: «سلطان و» ندارد

(۸)- مز: با تمام

(۹)- ن: «که» ندارد

(۱۰)- م: کوکنجه نکیر ن: گوگچه تنکر

(۱۱)- م: «آن» ندارد

(۱۲)- م؛ ب، ن: «بواسطه» ندارد

(۱۳)- ن: تمکینی

(۱۴)- ن: از آنجا بدامغان رسیده در آنجا توقف کردم: و از آنجا بدامغان رسید

(۱۵)- ب: پیشتر

(۱۶)- ن: و قریب به شش هزار کس از تبریز متفرقه ولایت آذربایجان در تبریز رحلت نمود

(۱۷)- م: بکتر

(۱۸)- م: فرهانی

(۱۹)- م، ب: «چیزی» ندارد

(۲۰)- ب، م: و سیصید

(۲۱)- ب: ولایت

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۱۴

آمده شـروع در نهب و غارت واسر «۱» مردم آن ولایت نمودند، چون اردوی معلی در حوالی گنجه و گرجسـتان بود، بعضی امرا به مدد امرای شـروان و قراباغ فرستاده «۲» از آب کر عبور نموده در شـهر ذی حجه میـانه لشـگر تاتار و امرا در حوالی شـماخی محاربه عظیمی دست داد و لشـگر ظفر اثر غالب آمده، لشـگر تاتار شـکست یافت و غازی گرای خان که برادر عادل گرای خان- که سابقا گرفتار شـده بود- «۳» گرفتار شده، بدست غازیان درآمد و بقیة السـیف لشـگر تاتار خایفا خاسـرا از ولایت شـروان گریخته بدشـت

قبچاق و مقام خود مراجعت نمودند. امرای ظفر شعار که این فتح نامدار کرده، غازی گرای خان را برداشته از شروان در میدانجک به اردوی همایون ملحق شدند و غازی گرای خان را به سجده اشرف آورده، مقرر شد که او را به قلعه الموت برده نگاه دارند در این باب فتحنا مجات نوشته به اقصا و اکناف «۴» ممالک محروسه فرستادند.

و هم در این سال خلیل خان افشار حاکم «۵» کوه‌گیلویه که از دار السلطنه تبریز به قصد و دفع قلندر شبیه و نظیر شاه اسمعیل که دعوی سلطنت می‌نمود به کوه‌گیلویه رفته تاب مقاومت او نداشت رعیت «۶» و لشگر ازو برگشته مشار الیه را نیز «۷» به قتل آوردند و الکای کوه‌گیلویه بی‌مانع و مزاحمی «۸» به تصرف قلندر درآمده، حکم و فرمان او در آن نواحی اجرای تمام یافت. و هم در آن سال پیره «۹» محمد خان استاجلو که در زمان شاه جنت‌مکان مقید و متورع «۱۰» و مسئله‌دان بود، بواسطه شرب خمر «۱۱» و ضعف آن به عالم جاودان انتقال نموده «۱۲» جای او را به پسرش پیره «۱۳» مراد خان «۱۴» عنایت فرمودند و در این سفر «۱۵» امیر خان مرخص شده «۱۶» به دار السلطنه تبریز آمد و امرای ایروان خصوصا محمدی خان تخماق به الکای خود مراجعت نمودند. مشار الیه قرب «۱۷» ده هزار سوار به اردوی معلی آورده بود.

ذکر وقایع سنه تسع و ثمانین و تسعمایه

نوروزئیلانئیل این سال روز شنبه «۱۸» پنجم شهر صفر سنه مذکوره شاه کامیاب و شاهزاده عالمیان ماب «۱۹» با امرای عظام و وزرای کرام در موضع میدانجک نوروز نموده به جشن و صحبت مشغول گشتند و تمامی امرا و «۲۰» مقربان به پای‌بوس «۲۱» اشرف اعلی و شاهزاده خورشیدلقا سرافراز گشتند و رای عالم آرای به قرار مهمات گرجستان تعلق گرفته «۲۲» چند روزی در میدانجک توقف کرده «۲۳» از آنجا به اخستاباد گرجستان آمده از آنجا به ز کم آمده اردوی همایون در آنجا توقف فرمود «۲۴» و مسیب خان شرف الدین اغلی «۲۵» سرکرده لشگر ظفر اثر نموده «۲۶» اکثر امرای ترکمان و تکلو، مثل ادهم «۲۷»

---

(۱)- م، ن: سیز

(۲)- ن: فرستاد

(۳)- ب، ن: «بود گرفتار شده» ندارد. م: «بود» ندارد

(۴)- م، ن: اکراف

(۵)- ن: حاکم آنجا

(۶)- م: لشکر و رغبت

(۷)- ن: «نیز» ندارد

(۸)- ن: مزاحمتی

(۹)- ب، ن: پره

(۱۰)- ن: مورع و مسیله‌وان

(۱۱)- مز: خمز

(۱۲)- ب، م: ن: نمود

(۱۳)- ب: پره

(۱۴)- ب، م، ن: خصوصا عنایت

(۱۵)- ن: صفر

(۱۶)- مز: شد

(۱۷)- م: قريب

(۱۸)- ن: سه‌شنبه

(۱۹)- ب، م، ن: «ماب» ندارد

(۲۰)- ن: «امرا» ندارد. مز: «و» ندارد

(۲۱)- م، ن: پابوس

(۲۲)- م، ن: گرفت

(۲۳)- ب، م:

كرده و

(۲۴)- م: فرموده

(۲۵)- م: «اغلى» ندارد

(۲۶)- مز، ن: نمود

(۲۷)- ن: ابراهيم

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۷۱۵

سلطان و غير ذلك را روانه گرجستان كرده، مقرر شد كه دختران سلاطين آنجا را از سلطان محمود خان ولد لواصات «۱» خان و از الكسندر خان ولد لوند خان جهت شاهزاده [۵۳۴] خورشيدلقا، سلطان «۲» حمزه ميرزا خواستگارى نموده، پسران ايشان نيز به دستور قديم به درگاه معلى آمده، در ملازمت ركاب ظفر انتساب بسر برند. بعد از وصول امراى عظام مذكوره به الكاى گرجيان، سلطان محمود خان مشهور به سيماوون كمر اطاعت و انقياد بر ميان جان بسته ولد خود لواصات «۳» ميرزا كه در عين حسن و خوبى بود و «۴» اين بيت در شان او صادر «۵» بلكه وارد گشته بود، شعر: «۶»

بوى پيراهن يوسف ز جهان گم شده بودعاقبت سر ز گريبان تو بيرون آورد او را با همشيره‌اش كه گوهرى بود «۷» در برج عفت و نزاهت «۸» با تحف و هدايا تسليم امرا كرده، امرا ايشان را به اعزاز و اكرام تمام به درگاه گيتى‌پناه فرستادند «۹». در شهر شعبان سنه مذكوره زهره و قمر را به ز كم آورده غريو از نظارگيان «۱۰» لواصات ميرزا برآمده حكايت حسن آن «۱۱» بت كافر كيش بر زبانها افتاده «۱۲» همه روزه از «۱۳» آمد و شد او به در خانه ازدحام تمام تماشائيان «۱۴» و هجوم خلايق مى‌شد. اين رباعى در باب وى از نتايج طبع وقاد نواب سيادت و صدارت‌پناه عاليجاه «۱۵» بديهه سر زد «۱۶».

نظم «۱۷»:

ز نار عيان زلف عنبر بويت‌محراب نمايان زخم ابرويت

اقرار بدين حسن خداداد آرندبينند چو كافر و مسلمان رويت شاه كامياب پسر و دختر مذكور را به شرف اسلام سرافراز ساخته از كيش كفر و نامسلمانى بيرون آورد و «۱۸» (دختر را به حباله نكاح شاهزاده خورشيد لقا درآورد «۱۹»). امراى عظام معامله اسكندرخان را پيش كشيده، وى در مقام فريب «۲۰» بوده، دختر و پسر را به آسانى تسليم نمى‌كرد و روز مى‌گذرانيد.

اين خبر كه به پايه سرير «۲۱» اعلى رسيد، عرق تعصب اقبال‌پناه اعتماد الدوله ميرزا سلمان در حركت آمده، در اواخر شهر رمضان سنه مذكوره «۲۲» از زكم به اتفاق امراى عظام در خانه، مثل قلى سلطان قورچى‌باشى افشار و شاهرخ خان مهردار ذو القدر و پيره مراد خان و ساير امرا و مقربان متوجه گرجستان شد «۲۳» و از آب كر گذشته به قسق كه تختگاه سلاطين گرجستان است نزول نمود و سيماوون خان و ساير امرا و اركان دولت ايشان به ملازمت اعتماد الدوله و امراى عظام شتافته، تحف و پيشكش فرستادند.

الکسندر خان چاره در فریب ندید مسئله تسلیم کرد کستندیل «۲۴» میرزا پسر خود را که در سن «۲۵»

---

(۱)- ن: لوارصاب

(۲)- م: «سلطان» ندارد

(۳)- ن: لواصاب

(۴)- مز، م، ن: «و» ندارد

(۵)- ب، ن: صادر گشته بود

(۶)- ن: بیت

(۷)- ن: «بود» ندارد

(۸)- ن: نزهت

(۹)- ن: آوردند

(۱۰)- م: نظاره‌کنان

(۱۱)- م: «آن» ندارد

(۱۲)- ن: افتاد

(۱۳)- ب، م، ن: در

(۱۴)- مز: تمام شایان م: تماشاچیان

(۱۵)- ب، م، ن: عالیجاهی

(۱۶)- ب، ن: زده

(۱۷)- م: ندارد

(۱۸)- ب، م: «و» ندارد

(۱۹)- م: بین الهلالین را ندارد

(۲۰)- ن: قریب

(۲۱)- م، ن: سریر خلافت مصیر

(۲۲)- مز، ب، ن: مذکوره

(۲۳)- ن: شدند

(۲۴)- ن: کشدیل

(۲۵)- م: درین سن

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۱۶

دوازده سالگی بود با همشیره‌اش «۱» تسلیم نمود و خراج بر گردن گرفته هر ساله مبلغ دوازده هزار تومان مقرر نمود که واصل ارباب حوالات «۲» دیوان اعلی گرداند «۳». اقبال‌پناه اعتماد الدوله میرزا سلمان مهمات گرجستان را حسب الاراده سامان «۴» داده، یک کوچ بیرون نشست. چون همگی «۵» از اردوی همایون بر غدغن تمام احکام و اخبار در باب آمدن مشار الیه و امرا می‌رسید و خاطر متوجه سفر خراسان بود، اعتماد الدوله در همین منزل خلعت پادشاهانه از کمر خنجر و شمشیر و زین «۶» مرصع و جیقه «۷» و اسب و بالاپوش طلا دوز سمور به سیماوون خان «۸» داده سایر مردم (آنجا به نوازشات ممتاز ساخته، [۵۳۵] چون نقرس و مفاصلی

داشت، در محفه قرار گرفته از آنجا) «۹» کوچ کرده شب به کنار آب کر فرود آمدند و صباحش که اول ماه ذی قعده بود یکجلو «۱۰» رانده تا اردوی «۱۱» همایون آمده «۱۲» به شرف پاپبوس نواب کامیاب اعلی و شاهزاده خورشید لقا سرافراز شد و کستندیل میرزا ولد الکسندرخان را که «۱۳» آورده بود، او را به ادهم سلطان ترکمان سپردند که قلعه او بوده «۱۴» محافظت او نماید.

ذکر بعضی از وقایع که درین سال واقع شده و «۱۵» فرستادن ابراهیم سلطان به ایلچیگری به جانب روم نزد سلطان مرادخان

سابقا مذکور شد که عثمان کمر عداوت قزلباش و گرفتن الکای ایشان بر میان بسته، با خود قرار داده بود که تا دم واپسین آلوده این وبال و اندوده این عقاب و نکال باشد. چون از شکست شروان «۱۶» فارغ شده، یکچند اوقات در دربند صرف نموده «۱۷» اسیران قزلباش و غنایم و جمعیت و اسباب آن طایفه حق‌ناشناس را جمع آورده خواست که «۱۸» اینها را به نظر خواندگار «۱۹» درآورده دیگرباره در باب آمدن به الکای ایشان مرخص گردد. «۲۰» وی این جمعیت را به نظر انور پادشاه روم درآورده کمال تحسین یافت و در باب لشگر قزلباش و الکای ایشان مضمونی «۲۱» چند خاطرنشان نموده آن جماعت را به حرکت درآورد. «۲۲» و هم در این سال، چاووشی چند از بگلربیگی ارزروم «۲۳» و وان و زکم به پای‌بوس اشرف اعلی سرافراز شده «۲۴» از سنان پاشا که وزیر اعظم بود و «۲۵» میل به جانب قزلباش داشت، اشعاری «۲۶» در فرستادن ایلچی شده بود که چون عثمان پاشا در میانه مفسد است ایشان ایلچی روانه گردانند، شاید که خواندگار بر سر شفقت آمده، گوشی به سخنان واهی عثمان پاشا ننماید «۲۷». و هم در این سال

---

(۱)- م: «همشیره‌اش» ندارد

(۲)- ن: جوالات

(۳)- ب، م ن: نماید

(۴)- ب، م:

سامان به کوچ

(۵)- م، ن: «همگی» ندارد

(۶)- ب: زرین

(۷)- ب، ن: جقه

(۸)- ب، م، ن: «خان» ندارد

(۹)- ب، م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۰)- ن: بکنجکو

(۱۱)- م، ن: باردوی

(۱۲)- ب، م، ن: آمد

(۱۳)- ب، م، ن: «را که» ندارد

(۱۴)- ن: بود

(۱۵)- ب، ن: «و» ندارد

(۱۶)- ن: شیروان

(۱۷)- مز: نمود

(۱۸)- م، ن: «که» ندارد

(۱۹)- ن: خوندگار

(۲۰)- ن: گردد و

(۲۱)- ب، م، ن: مضمون

(۲۲)- ب، ن: درآورد

(۲۳)- مز: ارض روم

(۲۴)- ب، م: گشته

(۲۵)- ب، م: «و» ندارد

(۲۶)- م: اشعار

(۲۷)- ب: نماید

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۱۷

از ارزروم «۱» لشگر به جانب ایروان آمد، ذخیره با باقی مصالح و «۲» ضروریات قلعه آورده، قلعه قارص که سرحد بود میان الکای خواندگار «۳» و سلاطین صفویه و چند مدت خراب و بیات «۴» افتاده بود، اتمام آن حسب المرام داده لشگر و ذخیره با توپ «۵» و تفنگ در آنجا گذاشته «۶» مراجعت نمودند.

چون این خبر به بگلربیگی «۷» ایروان که محمدی خان استاجلو باشد. رسید و بیمناک «۸» و هراسان مکررا حقیقت به پایه سریر اعلی عرضه داشت نمود «۹» و خود قوت و یارای رفتن و منع آن جماعت از ساختن قلعه نداشت، بالاخره همگنان مصلحت در آن دیدند که ابراهیم سلطان ترکمان که به مزید عقل و دانش و وفور تدبیر و صلاح از اقران ممتاز و سرافراز بود، به سمت خانی سرافراز گشته به ایلچیگری به جانب روم رود و حقیقت به مسامع عز و جلال آن پادشاه صاحب اقبال رسانیده، سنان پاشا «۱۰» وزیر اعظم را واسطه «۱۱» سازد شاید که منازعه دیگرباره به صلح منجر شده «۱۲» این جنگ و نزاع از میانه برخیزد و مسلمانان رفاهیتی پیدا کنند «۱۳» و چون معامله خراسان و خبر پادشاهی «۱۴» شاه عباس در میان بود و «۱۵» بالضروره نواب اشرف اعلی را به جانب خراسان می‌بایست رفت، صلاح [۵۳۶] در فرستادن ایلچی دیدند که تا رفتن او بدانجا به خراسان و کفایت کار ایشان لشگر رومیان به آذربایجان و ایروان نیاید «۱۶». غافل از آنکه: «۱۷»

ما می گوئیم و دیگران می گویندبیرون ز اراده تو چیز دگر است در شهر رمضان سنه مذکوره در موضع زکم مهمات ابراهیم خان را سامان داده خلعتهای فاخر «۱۸» به او شفقت کردند و او را مرخص ساخته روانه گردانیدند و از جمله کتاباتی که به مشار الیه تسلیم نمودند کتابت وزیر اعظم پاشاست که اقبال‌پناه اعتماد الدوله میرزا سلمان در مجلس خاتون به خط خود کتابت کرده «۱۹» تسلیم نمود صورت آن «۲۰» ثبت شد:

«تا سنان «۲۱» قلم و «۲۲» قلم سنان‌بانی مودت و وداد و قامع «۲۳» کدورت و فساد باشند ذات فرخنده صفات و وجود فایض «۲۴» الجود کثیر الخیر و الاحسان، جلیل القدر و الشان، معالی جناب، صدارت مآب، ناهج مناهج سلطنت عظمی، ناظم مناظم خلافت کبری، کفیل مصالح العالم، بدر جمهور الامم، صاحب السیف و السنان «۲۵» آمران «۲۶» اللّه یامر بالعدل و الاحسان، صاحب آیات «۲۷» الشجاعهٔ و الایاله، ناصب رایات

---

(۱)- مز، ب، م: ارض روم

(۲)- م: «و» ندارد

(۳)- ن: خوندگار

(۴)- ن: نبات

(۵)- ب، م، ن: تاب

(۶)- م، ن: «گذاشته» ندارد

(۷)- م: بیگلربیگی

(۸)- ب: وهمناک. ن: و مکررا

(۹)- ب، م: نموده

(۱۰)- مز: پاشاه. ب: پاشای

(۱۱)- ن: واسط

(۱۲)- ن: انجامیده

(۱۳)- ن: کند

(۱۴)- ب،: پادشاهی عباس. ن: عباس میرزا

(۱۵)- ب، ن: «و» ندارد

(۱۶)- ن: نیامد

(۱۷)- ن: بیت

(۱۸)- م: فاخره

(۱۹)- ن: «کرده» ندارد

(۲۰)- م، ن: این

(۲۱)- م، ن: باسنان

(۲۲)- ن: «و» ندارد

(۲۳)- ن: وقایع

(۲۴)- م، ن: فایض کثیر الخیر

(۲۵)- ن: والامنان

(۲۶)- ب: امرا آن

(۲۷)- ن: الایات

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۱۸

العظمه و الجلاله، ناشر صحایف الرأفهٔ «۱» فی العالمین، باسط اجناح الرحمه «۲» علی رؤس المسلمین، صدر [بلندتر قدر ولاهٔ] انام، سردار با اقتدار عساکر اسلام، المستفیض من راسه نور «۳» النیرین، المستخفض عند قدره القدیر «۴» قدر الفرقدین، سلطان اعاظم «۵» الورزافی الافاق، مستخدم الامراء بالاستحقاق، وسیله ظهور صلاح المسلمین، و ذریعه سرور فلاح عالمین، المستفیض بعنایت الملک المستعان، و المختص بلطایف «۶» الطاف الرحیم الرحمان، سیفا لمعارک الصدارهٔ و الوزارهٔ و الشجاعهٔ و الجلالهٔ و الحشمهٔ و الابههٔ «۷» و العز- و الاحسان و الرأفهٔ و الامتنان، سنان پاشا سبب صلح و صلاح پادشاهان حوزه اسلام و باعث فوز و فلاح حامیان شریعت حضرت سید الانام علیه و آله و احبائه افضل الصلوهٔ و اکمل السلام و وسیله رفاه خواص و عوام باد بالنون و الصاد.

«بعد از تشیید «۸» قواعد خدمات مخالصت سمات و تأکید معاقد تسلیمات مصادقت آیات تصویر ضمیر منیر خورشید تنویر و تکوین

خاطر خطیر فیض تأثیر عمدهٔ الاماجد «۹» و الاکارم عمر چاووش زید قدره و رفعته «۱۰»، حسب الامر برفاقت چند نفر از قورچیان و مهمانداران به شروان فرستاد «۱۱» و در شابران ملاقات بگلربیگی «۱۲» و امرای شروان بعد از طی مراحل و منازل و اطلاع بر حقایق اعالی «۱۳» و اسافل آن دیار نموده پیش جناب ایالت مآب صدارت قباب عثمان پاشا حفظ اللّه تعالی ممن یشاء رفته بخیر معاودت نمود و به ملازمت عالی مشرف می‌گردد او داند و خدای او آنچه دید، و شنیده باشد خواهد گفت. حسب الصلاح و الوعد، (ایالت و امارت‌پناه حکومت دستگاه ظهیر الایالهٔ و الحشمهٔ و الرفعهٔ و التمکین) «۱۴» ابراهیم خان ترکمان که پدر بر پدر از امرای بزرگند و به شرف خویشی و ارتباط شاه جهان‌پناه مشرف و مباهی‌اند، برسم «۱۵» رساله و اظهار حقوق [۵۳۷] نمک و خدماتی که شاه جنت- مکان علیین آشیان نسبت به پادشاهان زمین و زمان خداوندگار عالمیان مالک ربع مسکون ثانی سکندر و «۱۶» فریدون، خدیو ارض بالطول و العرض، والی خطه خاک من السمک الی السماک و پدر جنت مقر فردوس بارگاه رضوان اشتباه عالمیان‌پناه بجا آورده و تا از سلطنت و جهانداری و شاهی و شهریاری اثری بر صفحه روزگار خواهد بود، از آن «۱۷» خدمت و نیکوئی که آن پادشاه غفران‌پناه نسبت با آن «۱۸» اعلیحضرت سلیمان مکان، فرمانفرمای زمین و زمان، اعدل و اعلم آل عثمان کرده خواهند گفت به عز «۱۹» عرض اعلای عاکفان آن آستانه سپهر اعتلا رساند. عالم مدارا، سردارا، خورشید وقارا، مخدوما، دگر گنجایش سخن و عبارت آرایی در میان آن سلسله جلیله- که منتهی به خاندان رسالت و امامت می‌شود و ثمره شجره ولایت و کرامتند و آن خاندان «۲۰» عالیشان ثریامکان که واسطه امن و امان و رابطه آسایش

---

(۱)- ن: الراقبه

(۲)- ن: الرحمیه

(۳)- ب، م: نور النیران المستحفظ. ن: نور النیران تستحفظ

(۴)- ن: التقدیر

(۵)- ن: الاعاظم

(۶)- ن: بطایف

(۷)- م: و التحیه

(۸)- ب، م: تشید

(۹)- م: اماجد

(۱۰)- ب، م: رفعهٔ

(۱۱)- ب: فرستاده

(۱۲)- بیگلربیگی

(۱۳)- ب، م: اعلی

(۱۴)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۵)- ن: «برسم» ندارد

(۱۶)- م: «و» ندارد

(۱۷)- ن: «آن» ندارد

(۱۸)- م: بآن

(۱۹)- ب: بعرض عرض

(۲۰)- ب، ن: «خاندان» ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۱۹

عالمیانند- نمانده «۱». مدتی مدید و عهدی بعید «۲» اعلا حضرت جنت‌مکانی «۳» علیین آشیانی «۴»، شاه سلیمان- جاه فلک بارگاه، ثانی اسکندر ذی القرنین «۵»، سلطان البرین «۶» و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین، اسکنه اللّه «۷» فی اعلی غرف الجنان، به عزم ایران عنان توجه معطوف به این حدود فرموده بعد از تکرار اسفار و آمدن به این دیار و سفک دماء و نهب بلاد و قراء «۸» خرابی لشگر و تموج بحار «۹» شور و شر، بر آن پادشاه عالمپناه ظاهر شد که وزر و وبال «۱۰» از نفع و فایده دنیوی و اخروی بیشتر است دانسته از بی‌لطفی و کم‌شفقتی گذشته، پادشاه جنت مکان علیین آشیان طریقه صلح و صلاح و شیمه فوز و فلاح مرعی داشتند. تا آنکه قضیه سلطان بایزید و آمدن پنج پسر او به میان «۱۱» آمد. با آنکه کسر حرمت مهمان مذموم است، آن پادشاه غفران پناه به محض محبت و دوستی با پادشاه سلیمان جاه، سلطان السلاطین فی الافاق «۱۲»، اعظم القیاصره «۱۳» و الاکاسره «۱۴» بالارث «۱۵» و «۱۶» الاستحقاق، مالک رقاب الامم، مولی الملوک فی العالم، المستغرق فی بحار غفران الملک العلیم المنان، سلطان سلیم خان و آنکه مملکت و تاج و تخت سلیمانی آن پادشاه فردوس بارگاه و بعد از ارتحال آن وارث «۱۷» ملک سلیمان به عالم جاودان «۱۸» این سلطنت عظمی «۱۹» و خلافت کبری ابقاء «۲۰» اللّه بقائه ببقاء الدینا در این خاندان عالمیان امان، نسلا بعد نسل «۲۱» و فرعا بعد اصل «۲۲» مخلد و مستدام ماند، سلطان بایزید و پنج پسر را چنانکه استماع فرموده‌اند به ایالت مآب شوکت قباب خسرو پاشا، با حقیقت و مروت و وفا تسلیم فرمودند و رنگ زنگ از آینه دولت جهان بسطت «۲۳» آل عثمان به صیقل این خدمت زدودند و پادشاه سلیمان مکان علیین آشیان والی معموره عالم، اقدم سلاطین بنی‌آدم جلد وی جایزه آن تفقدات شاهانه چنانچه بدولت می‌دانند «۲۴» فرمودند و عهدنامچه به دست‌خط مبارک مؤکد [۵۳۸] به قسم در باب صلح نسلا بعد نسل ارزانی داشتند که حالیا تعویذ جان و حرز امن و امان طایفه قزلباش است و نمودار یکی از کتابات که آن اعلیحضرت جنت حضرت «۲۵» خلد آشیان به خط مبارک و مهر انگشتری «۲۶» دست اشرف در عذر خدمات شاه جهان مزین فرموده‌اند، با یکی از عهدنامهای والد ماجد خلد سریر آن پادشاه زمین و زمان فرمان- فرمای ممالک جهان خداوندگار تمام عالمیان مرادبخش شاهان جم اقتدار، اعدل و اعظم سلاطین روزگار که «۲۷» مزین به خط و مهر اشرف اعلی نموده‌اند به سند فرستاده «۲۸» که آن وزیر بی‌نظیر صاحب تدبیر در هنگام مجال آنها را به نظر «۲۹» خورشید منظر خاقان بحر و بر و پادشاه هفت کشور رسانند که انشاء اللّه

---

(۱)- ن: نمانده و

(۲)- ب، م، ن: عهد بعید

(۳)- ب، م، ن: مکان

(۴)- ب، م: استان

(۵)- ن: ذو القرنین

(۶)- ن: الدین

(۷)- ب، م، ن: «اللّه» ندارد

(۸)- ن: «قراء» ندارد

(۹)- ن: ابحار

(۱۰)- ن: در زر و وبال

(۱۱)- ب: عیان. ن: و اعیان

(۱۲)- ن: و الافاق

(۱۳)- ن: القباثره

(۱۴)- م: الاکاثره، ن: الاکاثر

(۱۵)- ن: با الارث

(۱۶)- ب، م: «و» ندارد

(۱۷)- مز: ورارث

(۱۸)- ب، م، ن: جاویدان

(۱۹)- ب، م، ن: عظیم

(۲۰)- ب، م: ابقاه اللّه

(۲۱)- ب، م، ن: نسلا

(۲۲)- م: اصلا

(۲۳)- ب، م، ن: به سلطنت

(۲۴)- م، ن: می‌داند

(۲۵)- ن: «خبت حضرت» ندارد

(۲۶)- ب، ن: انگشتر

(۲۷)- ن: «که» ندارد

(۲۸)- ن: فرستاد

(۲۹)- ب، م، ن: به نظر اشرف

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۲۰

تعالی بعد از مطالعه و ملاحظه آن، ملاطفات و مزاحمات دریای رحم و شفقت آن صاحب سعادت و مروت به جوش آمده، تجویز نقص عهد پدران علیین مکان و پادشاهان فردوس آشیان ننموده به چند قلعه خراب بی‌نان و آب که خود به دولت معلوم دارند که درین دو سه «۱» سال مرسوم و معیشت و باروط و ضروریات آن از خزانه پادشاهی داده‌اند و یک دینار نفع و فایده به پادشاه اسلام و خداوندگار جمیع انام نرسیده به این خاندان جلیل الشان- که صاحب خدمت وانکند «۲» مضایقه نفرمایند و مملکت موروثی «۳» نواب کامیاب سپهر جناب، مالک رقب اشرف اعلی را با طایفه جلیل القدر قزلباش داخل ممالک محروسه و عساکر منصوره خود شمارند که به مال و لشگر و خدمت بعد از اطمینان خاطر به عنایت شاهانه اصلا مضایقه ندارند کافه عباد و سایر سکنه امصار و «۴» بلاد جانبین «۵» به برکت آن مروت و «۶» مرحمت چنانچه پیش از این روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان داشته، دعای بقای دولت و سلطنت پادشاهان اسلام و حامیان شریعت خیر الانام علیه و آله و احبائه افضل الصلوة و السلام از ملک متعال و قادر ذو الجلال می‌خواستند از پیش بیش خواهنده این دعا از درگاه جل و علا باشند و چنانچه مکررا از جانب آن دستور اعظم و کفیل مصالح عالم اعمال ناصواب اسمعیل میرزا- عفی عن «۷» سیآته- که روکش «۸» ما نموده‌اند، باعث نقص عهد و انتقام از دیگران نسازند که کاتبی «۹» که از دیوان آلهی نشان اعمال بندگان به توقیع رقم «وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى» «۱۰»مزین باشند گناه دیگری از دیگری نتوان طلبید و انتقام برادر را «۱۱» از برادر نتوان خواست «۱۲» و از آنجا که غایت عقل و دانایی آن سلطان اعاظم الوزرا و مخدوم اماجد الامراست که زیاده از این چراغ حیله و دروغ ایالتماب صدارت قباب «۱۳» عثمان پاشا در مجلس پادشاهی و محفل نامتناهی نور دهد چه خدا آگاه و گواهست که بعد از «۱۴» وزر و وبال «۱۵» و اسیر شدن پنجاه هزار مسلمان بالغ و غیر بالغ و احراق

مصاحف «۱۶» مجید و کتب حدیث و انوار و مختار «۱۷» و امثله [۵۳۹] چیزی دیگر «۱۸» برای ولی‌نعمت خود حاصل ننموده، از ترس غضب پادشاهی، چهار دیوار در بند را به الور قاضی لیغ جاومقام و قتل «۱۹» چندین هزار قزلباش باز نموده و می‌نماید و تا دیگر چه دروغها عرض کند و این بنده پیر عاجز «۲۰» ناتوان را که سنین عمر از ستین گذرانیده و منازل زندگانی را «۲۱» به سرحد دار الفنا رسانیده، بجرأت این گستاخیها «۲۲» از جمله بی‌ادبان و گستاخان نشمرند که نمی‌خواهد که به سبب نفع قلیل، خیر «۲۳» کثیر به آخرت پادشاهان اهل اسلام برسد و خداوند تمام عالم و پادشاه کافه «۲۴» بنی آدم به جهت این خرابیها که دیده و شنیده‌اند با دوستان

---

(۱)- ب، م، ن: سه سال

(۲)- ن: و افکندگی‌اند

(۳)- م: مورثی

(۴)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۵)- ن: از جانبین

(۶)- ب، م: «و» ندارد

(۷)- ب، ن: عنه

(۸)- ب، ن: دو کس

(۹)- م: گاهی از. ن: کاتبی از

(۱۰)- سوره ۶ آیه ۱۴۶

(۱۱)- ب: «را» ندارد

(۱۲)- م: خاست

(۱۳)- ن: جناب

(۱۴)- ن: بغیر از وبال

(۱۵)- م: «و» ندارد

(۱۶)- م، ن: مصاحیف

(۱۷)- ب، م، ن: «مختار» ندارد

(۱۸)- م، ن: دیگری

(۱۹)- ن: فعل

(۲۰)- ن: «عاجز» ندارد

(۲۱)- ن: «را» ندارد

(۲۲)- ب، م: گستاخی

(۲۳)- ن: خیری

(۲۴)- م، ن: «کافه» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۲۱

موروثی و مخلصان صاحب حقوق خدمت و آنکه «۱» در مقام نقض «۲» عهود و کسر «۳» ایمان پدران جنت بارگاه و پادشاهان

فردوس خرگاه گردند. شعر «۴»:

من امروز شرح المهای خویش‌بگفتم تو دانی و فردای خویش» رایات عظمت و جلال بعد از فرستادن ایلچی «۵» متوجه قشلاق «۶» [و مقر] سلطنت گشت. شعر «۷»:

تا جهان باد در جهان باشی‌و ز بد خلق در امان باشی

در ظلال عواطف شاهی‌امر فرما و کامران باشی ابراهیم «۸» از زکم، از اردوی معلی جدا شده از راه قراباغ و ارسبار به دار السلطنه تبریز آمده، بعد از ملاقات امیر خان از راه وان متوجه گشت.

سابقا ذکر رفت که محمد خان ترکمان و شاملو و تکلو که به مدد مرتضی قلی خان به مشهد مقدس معلی رفته بودند، بعد از وصول بدان کعبه مامول- چون یک مدت در مشهد مقدس توقف ایشان واقع شد- بیشتر باعث خرابی و ویرانی آن ولایت گردیدند و اثر آبادانی «۹» درباغات آنجا نگذاشتند و چون شاه عباس در دار السلطنه هرات متمکن بود، بعضی از امرای شاملو به رفاقت اردوغدی «۱۰» خلیفه تا «۱۱» حوالی جام رفته کاری نتوانستند ساخت. از آنجا مراجعت کرده باز به مشهد مقدس آمدند و از مشهد مقدس با جمعهم روانه عراق گردیدند «۱۲». و هم در این ایام، مرتضی قلی خان قنادیل آن سرکار فیض آثار بر سبیل مساعدت به مبلغ دو هزار و «۱۳» هشتصد تومان برداشته «۱۴» تمسک سپرد «۱۵» و خیلی از نقود و ظروف و چینی آلات و جواهر آن سر کار را سادات مشهد مقدس و تحویلداران و میرنظام کلانتر و سایر خدمه و فعله بردند و از محصولات نیز چیزی بدان سرگار موهبت آثار عاید نشد.

چون امرای عظام و اعتماد الدوله میرزا سلمان از گرجستان به زکم آمدند، روز دیگر کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنه قزوین شدند، چون به گنجه رسیدند، چند روز در آنجا توقف کرده مهمات آنجا را با امرای آذربایجان و شروان ساخته به جانب دار الارشاد اردبیل «۱۶» فرمودند. یک هفته در آن آستان عرش منزلت توقف کرده، در اینجا خبر فوت شاهزاده فاطمه سلطان خانم که در منزل امیر خان بود و به مرض دق گرفتار شده بود رسید- پرسش امیرخان نوشته کس به تبریز فرستادند. در هنگام برف و شدت سرما که قمر در برج جدی بود از آنجا بیرون آمده [۵۴۰] از راه طارم و خلخال تا حوالی

---

(۱)- مز: آنک

(۲)- م، ن: «نقص» ندارد

(۳)- م، ن: کثیر

(۴)- ن: بیت

(۵)- ن: ایلچی و

(۶)- مز: قشلاق و سلطنت

(۷)- ن: بیت. ب، م: ندارد

(۸)- ن: ابراهیم خان

(۹)- ب، م: اثر بادان

(۱۰)- ب: اروغدی

(۱۱)- م، ن: با

(۱۲)- ن: شدند

(۱۳)- ب: «و» ندارد

(۱۴)- ن: برداشته و

(۱۵)- ب، ن: سپرده

(۱۶)- م، ن: نزول فرمودند

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۲۲

خرزویل آمده، کامران وکیل اولاد «۱» جمشید خان به پایه سریر خلافت مصیر شتافته، پیشکش و تحف و هدایای بیشتری آورده، مهمانی که داشت قرار داده، از آنجا رخصت انصراف یافت. اردوی کیوان «۲» پوی متوجه دار السلطنه قزوین شده در روز یکشنبه چهارم شهر ذی حجه سنه مذکوره نزول اجلال در دار السلطنه واقع شد.

و هم در این سال، چون امت بیگ ساروشیخ «۳» ذو القدر که یوزباشی بود، به اتفاق طیب خلیفه علمدار- که مشار الیه منتظر الایاله و «۴» خانی دار الملک فارس بود- همیشه سر در پی علیخان حاکم آنجا نهاده، با شاهرخ خان حکایت عزل او را در میان نهاده بدین قرار گرفت که چون مشار الیه را به درگه معلی طلب فرموده‌اند بعد از آمدن او را عزل کرده ایالت و «۵» خانی شیراز را بدو عنایت فرمایند.

امت بیگ بواسطه قبول این معنی همیشه تهدید و تخویف به قتل اعتماد الدوله داده، مومی الیه بالضروره اذعان ایالت و مژده آن می‌داد احکام مطاعه «۶» به غدغن هرچه تمامتر از پی آمدن و حاضر شدن او با لشگر فارس در الکای گنجه و قراباغ صادر شده. مشار الیه با لشگر بسیار و جمعیت بی‌شمار از شیراز به قصد سفر و یساق گرجستان بیرون آمده تا در «۷» دار المؤمنین قم آمد و اکثر از آقایان و اقوام او کناره کرده، در کاشان توقف کرده بودند. با آنکه اکثر مردم او نیامده بودند، قرب دو سه هزار سوار همراه داشت «۸». چند روز بواسطه احضار «۹» آقایان در قم توقف کرده بعد از اجتماع ایشان قرعه مشورت در میان انداخته با یکدیگر تجدید عهد مؤکد «۱۰» به قسم نمودند «۱۱» و قرار بر مراجعت داده مهدیقلی بیگ ولد شادی بیگ ساروشیخ که از ملازمان خان بود و مرد زباندان و دلاور بود «۱۲» او را پیشکش و تحف و هدایا داده «۱۳» عرضه داشت کرد که قلندری که استیلای تمام بر الکای کوه‌گیلویه یافته و از آنجا رایت سلطنت برافراشته خطبه و سکه سلطنت به اسم خود کرده و مردم برو گرویده‌اند و خانه کوچ ذو القدر در فارس بی‌صاحبند «۱۴» و او اراده نسخیر فارس (دارد و یقین است که چون او متوجه آن حوالی می‌گردد به آسانی تسخیر آن نواحی می‌نماید) «۱۵» و فارس از دست بیرون می‌رود و آقایان و لشگریان بواسطه فرزندان و متعلقان همراهی نمی‌نمایند بالضروره از بلده قم مراجعت کرد که بعد از رفع قلندر بهر جانب که مقرر دارند حاضر گردد «۱۶» و مهدیقلی بیگ با پیشکش و تحفه «۱۷» در اواخر شهر رمضان درزکم به اردوی همایون ملحق گشته «۱۸» عرایض و پیشکش را گذرانیده چون اقبال‌پناه میرزا سلمان و شاهرخ خان در گرجستان بودند و طهماسب قلی بیگ ولد بزرگ علیخان در آن سفر همراه بود، حکم اشرف صادر شد که مهدیقلی بیگ یا جمعی که «۱۹» از شیراز آمده‌اند به گرجستان رفته به امرا «۲۰» ملحق گردند. امت بیگ یوزباشی مقدمه نیامدن علیخان و برگشتن

---

(۱)- ب، م، ن: «اولاد» ندارد

(۲)- ب، م، ن: کیهان

(۳)- ب، م: و شیخ

(۴)- م: «و» ندارد

(۵)- م، ن: «و» ندارد

(۶)- ن: «مطاعه» ندارد

(۷)- ب، م، ن: «در» ندارد

(۸)- ب، م، ن: داشتند

(۹)- م، ن: حضار

(۱۰)- ن: مولد

(۱۱)- م، ن: نموده‌اند

(۱۲)- ب، م، ن: «بود» ندارد

(۱۳)- ن: فرستاد

(۱۴)- ن: «بی صاحبند» ندارد. م: مصاحبند

(۱۵)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۶)- م: گردید. ن: گردیده

(۱۷)- ب، م، ن: تحف

(۱۸)- ن: گشتند

(۱۹)- ب، م ن: «که» ندارد

(۲۰)- ب: با امرا

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۲۳

او را به عنوان یاغیگری و [۵۴۱] سرکشی خاطرنشان همگنان کرده، آن معامله بواسطه سفر در عقده تعویق بود، تا آنکه در شهر ذی حجه سنه مذکوره- که اردوی گیتی‌پناه در دار السلطنه قرار گرفت- طهماسب قلی بیک و علیخان را با اقوام و اتباع «۱» گرفته مهدیقلی بیک را گرفتند «۲» و «۳» ایالت و خانی دار الملک فارس را به امت بیک داده، او را امت خان گردانیدند و مشار الیه تقبل بیشتری به اعتماد- الدوله و امرای در خانه کرده محمد باقر دواتدار اعتماد الدوله را وزیر او ساختند و میرشاه میر که «۴» مستوفی بقایا بود مأمور شد «۵» که به جهت صونک علیخان و امرا و آقایان ذو القدر همراه رفته، آن خدمت به تقدیم رساند.

و هم در اوایل این سال، طاعونی در قم پدید آمد که در مدت سه ماه قریب به پنج شش «۶» هزار نفس از ذکور و اناث و صغیر و کبیر به مرض مذکور فوت شدند. چون در ولایت طاعون کمتر می‌شد، مردم در اوایل حال راه بدان نمی‌بردند آخر واقف گشته مردم شهر بالتمام متفرق شدند و هرکس به قریه و دهی پناه برده «۷» عیال و اطفال خود را صاحبی کردند. منشاء آنکه جمعی که به مرض طاعون در تبریز «۸» فوت شده بودند، رخوت ایشان را به قم آورده آن منشاء سرایت شد و این طاعون در اوایل سرطان که هوا گرم شد بر طرف گشت و قبل ازین نبوده «۹». پنجسال در شهور سنه اربع و تسعین و ثمانمائه «۱۰». در زمان سلطنت سلطان یعقوب در قم طاعون واقع شده بود و قرب «۱۱» دوازده هزار کس در آن زمان فوت شدند و بیشتر خرابی قم از آن طاعون بوده «۱۲». و هم در اواخر «۱۳» این سال امرای شاملو و ترکمان که به خراسان رفته بودند مراجعت کرده به اردوی همایون پیوستند و اخبار خراسان را به نوعی معروض داشتند که بعد رفتن شاه کامیاب و شاهزاده عالمیان «۱۴» مآب چاره‌ای نیست. محمد خان و اسمعیل قلی سلطان و اردوغدی خلیفه و قورخمس سلطان به خلاع و تشریفات پادشاهانه سرافراز گشته، الکایی «۱۵» که داشتند به دستور بر ایشان مسلم شد و در سلک خانان و امرا انتظام یافتند. و هم در اوایل شهر ذی حجه سنه مذکوره، استیفای دفتر شرعیات با وزارت دیوان الصدارة العلیة العالیه «۱۶» به مؤلف این کتاب از دیوان پادشاه معلی القاب مفوض شد.

گفتار در وقایع سنه تسعین «۱۷» و تسعمایه

نوروزیونت‌ئیل، روز یکشنبه شانزدهم شـهر صفر، شاه کامیاب و شاهزاده عالمیان مآب در ایوان چهل ستون دار السلطنه «۱۸» قزوین نوروز را گذرانیده به عیش و فراغت اشتغال نمودند.

---

(۱)- ب، م، ن: توابع

(۲)- ب، م: گرفته

(۳)- ن: «و» ندارد

(۴)- م، ن: «که» ندارد

(۵)- ب، م، ن: بوده

(۶)- ب، م: پنج و شش

(۷)- مز: بردند

(۸)- ن: قزوین

(۹)- ن: نبود و

(۱۰)- م، ن: ۷۹۴ خلاصهٔ التواریخ ج۲ ۷۲۳ گفتار در وقایع سنه تسعین و تسعمایه ..... ص : ۷۲۳

(۱۱)- م: قریب

(۱۲)- ب، ن: بود

(۱۳)- مز، ب: «اواخر» ندارد

(۱۴)- ن: عالمیان مآب

(۱۵)- م: الکاره

(۱۶)- ن: «العلیهٔ العالیه» ندارد

(۱۷)- ب: تسع و ثمانین و تسعمائه

(۱۸)- م: در دار السلطنه

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۲۴

اعتماد الدوله میرزا سلمان چون استقلال تمام در مهام ممالک و انام یافت، به خاطرش گذشت که صبیه خود صفیه خانم را که در سن ده سالگی بود به حباله نکاح شاهزاده خورشید منظر، سلطان حمزه میرزا درآورده، در مقام پیش آوردن آن شاهزاده بوده «۱»، فارغ البال باشد. چون میانه او و قلی- سلطان قورچی‌باشی یگانگی به مثابه‌ای بود که، شعر «۲»:

ما دو روحیم آمده در یک بدن [۵۴۲]من کیم لیلی و لیلی کیست من این اراده را با او در میان «۳» نهاده همگی امرا تحسین کرده. در شهر ربیع الاول سنه مذکوره در خانه اعتماد الدوله مجلس نکاح به تقطیع و قاعده و آداب تمام انعقاد پذیرفت. بعد از این اراده، منازل پریخان خانمی که در جنب دولتخانه مبارکه بود و شاه اسمعیل منازل عالی و حمام در آنجا ساخته بود، اعتماد الدوله شروع در تعمیر آن کرده آن «۴» منازل را ترتیب داده، به ساعت خوب بدانجا نقل فرمود و در تهیه اسباب و یراق دختر کوشیده، تحویل بیشتری به گرکیراقان «۵» داد «۶». و هم در این اثنا، میرزا عبد اللّه ولد بزرگ مشار الیه که دو سال وزارت یزد کرده بود، او را به درگاه معلی طلب نموده آمد و استقبالی «۷» او را نمود که نواب شاهزادگی «۸» نیز استقبال فرمودند او را وزیر «۹» شاهزاده نمود اما مهر وکالت که بر ظهر پروانجات شاهی می‌زد همچنان «۱۰» خود می‌زد. و مقارن این ایام یوسف بیک مشهور به آقا بیک ولد قلی «۱۱» سلطان قورچی «۱۲» باشی از بوانات آمده او را قورچی‌باشی نواب شاهزادگی «۱۳» نمودند. و هم در روز جمعه «۱۴» ۱۸ شهر

ربیع الثانی سنه مذکوره، مرحومی میر علاء «۱۵» الملک مرعشی «۱۶» که از افاضل سادات مرعش قزوین بود به عالم بقا رحلت کرد «۱۷». مشار الیه بعد از «۱۸» قضای عسکر و سر «۱۹» صدارت گیلان، چند مدت در مشهد مقدسه بسر برد و در ایام سلطنت شاه اسمعیل به قزوین آمده بواسطه تقربی که با سلطان حیدر میرزا داشت رعایت نیافت و در ایام دولت و سلطنت شاه کامیاب، به مبلغ بیست تومان نقد و جنس سیورغال سرافراز شد اما بواسطه کثرت قرض و اخراجات آن وفا به معاش او نمی‌کرد و چون فلونیایی بود، قدرت بر ساختن فلونیا نداشت قرار بر خوردن تریاک به حب «۲۰» داده بود آن «۲۱» منشاء بیماری او شده «۲۲» فوت شد و به اعزاز و احترام تمام در تحت قبه «۲۳» سامیه امامزاده حسین علیه و ابیه السلام و التحیه مدفون شد. و هم در اوایل این سال، اعتماد الدوله میرزا سلمان، خواجه محمد باقر مستوفی الممالک را که به سلامت و کدخدایی و بردباری موصوف بود عزل کرده، بالضروره منصب او را به میرزا هدایت اللّه که ناظر

---

(۱)- م، ن: بود

(۲)- ن: بیت. ب، م: ندارد

(۳)- ب: میانه

(۴)- ب، ن: «آن» ندارد

(۵)- م، ن: کبیر آقایان

(۶)- ن: داده

(۷)- ب، م، ن: استقبال

(۸)- م: شاهزاده گی ن: شاهزادگی را

(۹)- م: در بر شاهزاده

(۱۰)- م: همچنانکه

(۱۱)- ب، م، ن:

«قلی» ندارد

(۱۲)- ن: قورچی از

(۱۳)- م: شاهزاده گی

(۱۴)- ن: «جمعه» ندارد

(۱۵)- ب، ن، م: میرعلی المک

(۱۶)- ن: فرعشی

(۱۷)- م، ن: فرمود

(۱۸)- ب: «از» ندارد

(۱۹)- ن: «سر» ندارد

(۲۰)- ب، م، ن: و حب

(۲۱)- م: و آن

(۲۲)- م: شده است

(۲۳)- ن: فیه

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۷۲۵

دفترخانه همایون بود رجوع نمود و چون خواجه فتح اللّه «۱» اصفهانی که سابقا مستوفی قورچی بود و به سفر حج رفته بود در این ایام معاودت کرده، نظارت دفترخانه را بدو شفقت کردند.

و هم در این سال، میر سید علی عرب جبعابلی و میرزا «۲» محمد منشی که به خراسان رفته معامله خراسان را یکی کرده خاطر از آن ممرجمع کرده «۳» که دیگر قزلباش دویی «۴» در میانه نداشته باشد و سلطنت به شاهزاده سلطان حمزه «۵» که داماد و «۶» در دست «۷» اوست قرار خواهد گرفت، بالاخره قرار به رفتن داده هر کس که بنابر مصلحت و صلاح دولت می‌گفت که رفتن خراسان باعث از دست بدر رفتن شروان «۸» و آذربایجان و ایروان است و رومیه که این خبر می‌شنوند «۹» می‌آیند و تا ایروان توقف نمی‌کنند «۱۰» و معلوم «۱۱» نیست که معامله در خراسان به خیر مبدل گردد، اعتماد الدوله می‌گفت که آن شخص [۵۴۳] دشمن شاهزاده، سلطان حمزه است که می‌گوید به خراسان نمی‌باید «۱۲» رفت «۱۳»، قرار به رفتن خراسان داده شاهوردی «۱۴» بیک یکان استاجلوعم مرشد قلی «۱۵» سلطان را به رسالت پیشتر نزد علیقلی خان و مرشد قلی سلطان «۱۶» فرستاد که ایشان را نصیحت نموده از اراده‌ای که نموده‌اند که شاه عباس پادشاه باشد بگذرانند و همان الکا به دستور از ایشان بوده به سلطنت مهمی نداشته باشند. شاهوردی بیک یکان «۱۷» استاجلو حسب الامر متوجه خراسان شد.

و هم «۱۸» در این ایام، اردوغدی خلیفه تکلو که حاکم ورامین بود او را سرکرده لشگر نموده مقرر شد که شاهوردی «۱۹» سلطان بیت «۲۰» اغلی میرخوار «۲۱» و سید بیک کمونه حاکم سمنان و فرمان سلطان روملو حاکم دامغان و سایر امرای آن محال پیشتر از اردوی شاهی به حوالی مزینان «۲۲» و سبزوار رفته باشند. اردوی «۲۳» معلی اردوی خانه کوچ را با اهل حرم «۲۴» و نواب علیه عالیه سلطانم والده نواب کامیاب اعلی در قزوین گذاشته، قورخمس سلطان شاملو را میر «۲۵» اردو کرده، مقرر کردند که حفظ قزوین و نواحی نماید و در شهر رجب المرجب سنه مذکوره اردوی معلی به عزم یساق خراسان از دار السلطنه بیرون نشسته به کتاباد «۲۶» قزوین نزول فرمود و «۲۷» از آنجا بعد از چند روز به بیدستان رفته، کوچ بر کوچ تاری رفتند و از آنجا تا غره شهر رمضان سنه مذکوره به سمنان رفتند. چون قصد زیارت مشهد مقدس معلی کرده بودند، بنابراین استفتی «۲۸» کرده، روزه رمضان را شروع در خوردن کردند و

---

(۱)- مزامیر

(۲)- ن: که با میرزا محمد

(۳)- ن: نموده بود

(۴)- ن: روثی

(۵)- ن: حمزه میرزا

(۶)- ن: «و» ندارد

(۷)- م، ن: دوردست

(۸)- ن: شیروان

(۹)- م: می‌شنود. ن: شنوند

(۱۰)- ن: نمیکند

(۱۱)- ب:

«معلوم» ندارد

(۱۲)- م: نمی آید

(۱۳)- ب، م: «رفت» ندارد

(۱۴)- ن:

شاهویردی

(۱۵)- م، ن: قلی خان را فرستاد که ایشان را

(۱۶)- ب: قلی خان

(۱۷)- م، ن: یکان استاجلو

(۱۸)- م، ن: «و هم» ندارد

(۱۹)- ن: شاهویردی

(۲۰)- ن: مسیب اغلی

(۲۱)- ب، م: میرخار

(۲۲)- ن: «مزنیان و» ندارد

(۲۳)- مز، ب، م: تا اردوی

(۲۴)- ب: حرم نواب کامیاب. ن: نواب کامیاب اعلی در قزوین گذاشته

(۲۵)- ب، م، ن: امیر

(۲۶)- م: یکناباد. ن: یکباد

(۲۷)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۲۸)- ب: استعفی. م، ن: استغفار

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۲۶

از آنجا به دامغان آمده اعتماد الدوله میرزا سلمان را انحراف مزاجی پیدا شده، یکدو روز بر بستر بیماری خوابید. مقارن این حال خوابی دیده بود که مشعر بر رفتن او بود «۱». صباح آن روز به منزل سیادت و صدارت پناه شمس الانامی آمده، وصیتی چند نموده، املاکی که در شیراز و اصفهان داشت بالتمام وقف حضرات چهارده معصوم علیه السلام کرده، پسران را متولی و ناظر گردانید و مقرر کرد که دوازده وقفیه معتبره نوشته، هر یکی را به یکی از مشاهد متبرکه فرستند «۲» و بعضی املاک و و اسباب به دختر و زن خود داده، مابقی اسباب و اثاث «۳» سلطنت خود را از نقد و جنس و بیوتات و یراقی که به ملازمان و نوکران سپرده تمام را در حق شاهزاده ظفرانتما سلطان حمزه میرزا اعتراف نمود و غلامان خود را از کوچک و بزرگ مدبر ساخت و این وصایا به خط و مهر صدارت‌پناه میر شمس الدین محمد و نقابت‌پناه اسلام ملاذی، شاه ابو الولی قاضی معسکر رسانیده متوجه کوچ شدند و در حین منازل شاهوردی «۴» بیک یکان از خراسان از خدمت نواب علیقلی خان و مرشد قلی سلطان آمده معروض داشت که امرای مذکور به حسب سال خورد واقع شده‌اند و از این رفتن ارادت به خاطر ایشان می‌رسد اگر در این حوالی توقفی واقع «۵» شود بهتر از رفتن است و آنچه بذل جهد و سعی یکان مشار الیه بوده جهت اصلاح «۶» ذات البین سودی نکرده، چون نزول اجلال در موضع پیش واقع شد «۷» و اخبار از آن جانب رسید که امرای مذکوره شاه عباس را برداشته تا سبزوار «۸» آمده‌اند و گمان آمدن اردوی معلی [۵۴۴] بدان حدود ندارند، اقبال‌پناه اعتماد الدوله، اردوغدی خلیفه و امرای تابین او را که پیشتر فرستاده بود و در آن حدود بودند «۹» طلب فرموده ملاقات کرد و با او «۱۰» مصلحت چند در هر باب دید بدین «۱۱» قرار یافت که شاهوردی «۱۲» بیک یکان را به قتل آورده، چون این خبر به مرشد قلی سلطان رسد «۱۳» ترسیده ترک آن طرف خواهد نمود. شاهوردی «۱۴» بیک یکان را در

شهر رمضـان در همین منزل به قتل آورده «۱۵» نعش او را نقل به مزار شـیخ بایزیـد بسطامی نموده در آن مکان او را دفن نمودند و رفتن خراسان را به جد گرفته، چند روزی توقف بواسطه رسیدن امرای همدان و بعضی محال واقع شد. بالاخره قرار بر راه پل ابریشم که آب دارد داده، از راه میمانـد «۱۶» و و الهاك رفتند «۱۷» و سه چهار «۱۸» پنـج کوچ از آن راه به مزینان آمده، نماز عید فطر را در مزینان کردند.

چون خبر آمـدن شـاه و شـاهزاده به علیقلی خان و مرشـد قلی «۱۹» سـلطان در سبزوار رسـید، از سبزوار کوچ کرده در ملازمت شاه عباس تا به شایمان «۲۰» و نایمان که از آن محل تا مزینان سه چهار

---

(۱)- ب، م، ن: «بود» ندارد

(۲)- ب، م، ن: فرستد

(۳)- ن: اساس

(۴)- ن: شاهویردی

(۵)- ن: «واقع» ندارد

(۶)- ن: الاصلاح ذات العین

(۷)- م: «شد» ندارد

(۸)- ن: به سبزوار

(۹)- م، ن: بوده

(۱۰)- م، ن: به او

(۱۱)- ن: بدیدن

(۱۲)- ن: شاهویردی

(۱۳)- ب، ن: رسید

(۱۴)- ن: شاهویردی

(۱۵)- ن: آورده و

(۱۶)- ن: میمد

(۱۷)- م، ن: برفتند

(۱۸)- ن: و چهار

(۱۹)- ن: قلی خان

(۲۰)- ن: شانمان و تانمان

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۲۷

فرسـخ است آمـده تحقیق نمودنـد که چه مقدار لشـگر همراه دارند. آنگاه از آنجا کوچ کرده مراجعه به جانب سبزوار نمودند و در سـبزوار کسـی نگذاشـته به ایلغـار تمـام از راه ترشـیز متوجه دار السـلطنه هرات «۱» گشـتند: پیر غیب سـلطان اسـتاجلو بـا برادران که میرترشیز «۲» بودنـد، ایشان را در الکای خود گذاشـته (به تربت «۳» رفتند. مرشد قلی سـلطان «۴») «۵» متحصن به قلعه تربت گشـته، علیقلی خـان شـاه عبـاس را برداشته به دار السـلطنه هرات رفت. مشـخص ایشان نبود که شاه و شاهزاده به طرف مشـهد مقـدس یا از جانب ترشـیز می‌روند. اما به سرعت و ایلغار تمام که مبادا لشگر از عقب ایشان برسد اکثر خیمه و قالی و پرتال خود را انداخته رفتند

و ابراهیم سلطان برادر مرشد قلی سلطان که حاکم اسفراین بود او را نیز همراه به دار السلطنه هرات برد و علیقلی «۶» سلطان چاوشلو ولد عوض آقا را در اسفراین گذاشتند. اعتماد الدوله با امرای عظام مصلحت وقت در آن دیدند که ایشان را تعاقب نموده شاید ظفری واقع شود. و یکچند روز انتظار آمدن ولی سلطان تکلو حاکم همدان کشیدند اثری ظاهر نشد، دوم شهر شوال کوچ کرده به سرحد سبزوار آمدند. در این منزل باز «۷» آرای ایشان بدین قرار گرفت که جمعی از چاوشلویان و مردم و «۸» اقوام مرشد قلی سلطان که در اردوی معلی‌اند مبادا حقایق احوال «۹» را نوشته ارسال دارند، یا آنکه خود گریخته بدانجانب «۱۰» روند مهدیقلی بیک ولد حسین «۱۱» بیک قورچی تیر و کمان که از مقربان و قورچی تیر و کمان بود و در این سفر روزه ماه رمضان می‌داشت و در دلش اثر کرده بود که به قتل می‌رسد، او را در این روز در سرخه «۱۲» سبزوار به قتل آوردند و ولد او را گرفته اموال او را به غارت بردند و برادرزاده او محمد شریف بیک (پسر خلیل بیک را حکم شد که چشم او را کنده به قلعه فرستند. اتفاقا چون مقدر [۵۴۵] نبود، محمد شریف بیگ) «۱۳» را بعضی در خواه نموده مشار الیه را گریزانیده به قزوین فرستادند. روز «۱۴» دیگر نزول اجلال در بلده طیبه سبزوار واقع شد. گمان اینکه در بند شهر را بسته لشگر گذاشته باشند، آن جماعت از بیم و هراس و دغدغه بی‌قیاس ایلغار کرده رفتند. چون لشگر ظفر اثر به سبزوار داخل شد، سادات و علما و اکابر و اعیان آنجا به شرف بساطبوسی شاه و شاهزاده سرافراز گشته لوازم اطاعت و فرمانبرداری به تقدیم رسانیدند «۱۵» و قبل از این روز، میر علی اصغر سلطان «۱۶» ولد میرمحمد گسکنی که از سادات آنجا «۱۷» بود و در این غوغا قلعه بر روی آن جماعت بسته بود، به شرف پای‌بوس اشرف سرافراز شده به طبل و علم سرافراز گردید.

---

(۱)- ب، م، ن: هرات بسرعت هرچه تمامتر پیر غیب سلطان. م: هرات گشتند بسرعت سلطان. ب: هرات گشتند بسرعت پیر عیب سلطان

(۲)- ن: برشیر

(۳)- م: بترتیب

(۴)- م، ن: قلی سلطان استاجلو

(۵)- ب: بین الهلالین را ندارد

(۶)- م، ن: علی قلی خان

(۷)- ب، م، ن: «باز» ندارد

(۸)- ن: «و» ندارد

(۹)- م، ن: احوال ایشان

(۱۰)- ب، ن، م: بدانجا

(۱۱)- م، ن: حسن

(۱۲)- ب، م، ن: «سرخه» ندارد

(۱۳)- ب، م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۴)- ب، م، ن: روزی

(۱۵)- م، ن: رسانید

(۱۶)- ن: و غوغا سلطان ولد میرمحمد

(۱۷)- ب، م، ن: و علما و اکابر آنجا بود

خلاصة التواريخ، ج ۲، ص: ۷۲۸

چون دو روز توقف در بلده سبزوار واقع شد، بعضی خاطرنشان اعتماد الدوله نمودند كه اگر به سرعت تمام تعاقب آن لشگر نمايند يحتمل كه آن جماعت بدست درآيند. اقبال‌پناه در رفتن سرعت نموده، آخر روز از سبزوار بيرون آمده، يكدو فرسخ به راه مسافت طی، از آنجا به موضع آق «۱» بلاغی كه ده دوازده فرسخ راه بود آمده «۲»، اكثر شتران و الاغان «۳» در آن راه ماندند و مشخص شد كه آن جماعت به سرعت رفته «۴» از عقب ايشان نمی‌توان رفت، اردوغدی «۵» خليفه را با ادهم سلطان ترخان و اسمعيل سلطان تركمان و ساير امرای تركمان از عقب آن جماعت فرستادند كه تا تربت رفته، قلعه تربت «۶» را محاصره نموده بنشينند تا رسيدن رايات ظفر آيات. چون از اين منزل كوچ شد، سادات و اكابر ارغند «۷» مثل ميرعلی بيك هميشه دوست، خود را به اردوی معلی انداخته، باعث آوردن پير غيب سلطان و برادران شد. روز ديگرش «۸» پير غيب خان با برادران به پايه سرير خلافت مصير حاضر شده به پای‌بوس بندگان «۹» اشرف و شاهزاده نامدار «۱۰» عالم مدار سرافراز گشتند. اول كسی كه از امرای شاه عباس «۱۱» به خدمت نواب كامياب آمدند ايشان بودند «۱۲» از اينجا كوچ كرده به قصبه كرات كه شهره ده ولايت ترشيز است نزول نموده از آنجا به دوغاباد «۱۳» و بورياباد رفتند. روز يكشنبه ۱۷ «۱۴» شهر شوال سنه مذكوره كه اردوی معلی در بورياباد تربت «۱۵» بود و از آنجا تا «۱۶» قلعه، يكدو فرسخ بيشتر نبود، اقبال «۱۷» پناه اعتماد الدوله زيب و زينت تمام نموده با خواص «۱۸» خود سوار شده «۱۹» رفت كه ملاحظه قلعه و گرفتن آن نمايد. روز دوشنبه ۱۸ شهر مذكور قشون شاهی «۲۰» با امرای غير متناهی علمها گشوده، نقاره زنان با حشر و لشگر بی‌كران به حوالی قلعه تربت آمده نتوانستند كه يورش به قلعه اندازند. بعد از ساعتی اردوی همايون در جانب شمال قلعه فرود آمده، اعتماد- الدوله ميرزا سلمان و شاهرخ خان «۲۱» در حوالی خرابه‌های قلعه كه وسيله سيبه باشد و امرای تركمان و بعضی از تكلو در جانب شرقی قلعه فرود آمده «۲۲» در جانب ديگر «۲۳» قلعه امرای شاملو قرار گرفته «۲۴» چون دايره «۲۵» قلعه را در ميان گرفتند. اعتماد الدوله (ميرزا سلمان [۵۴۶] از كمال غرور و نخوت «۲۶») خود متصدی امر گرفتن قلعه شده «۲۷» همت مصروف آن داشت كه در عرض سه روز كه خاك پيش برد قلعه را به تصرف درآورد. مرشد قلی سلطان قرب دويست نفر از چاوشلويان و ملازمان اعتمادی قديمی خود را با اهالی تربت به قلعه برده به نوعی در حفظ و حراست قلعه كوشيد كه يكسر تفنگ

---

(۱)- ن: «آق» ندارد

(۲)- ب، ن: آمد

(۳)- ن: اولاغان

(۴)- م، ن: رفته‌اند. ب: رفتند

(۵)- ب، م: اردغدی

(۶)- م، ن: «تربت» ندارد

(۷)- ن: «ارغند» ندارد

(۸)- ن: ديگر

(۹)- ب: بنده گان

(۱۰)- ب: نامدار از. ن: نامدار سرافراز

(۱۱)- م: عباس شاه

(۱۲)- م، ن: بوده

(۱۳)- م، ن: به وداع‌آباد

(۱۴)- ن: هجدهم

(۱۵)- ن: ترتیب

(۱۶)- ن: «تا» ندارد

(۱۷)- ن: «اقبال» ندارد

(۱۸)- ب، م، ن: خواص و عوام

(۱۹)- ن: شد

(۲۰)- ن: سپاهی

(۲۱)- ب، م، ن: در کمال غرور و نخوت و شاهرخ خان

(۲۲)- م، ن: آمدند

(۲۳)- مز، ب، م: ندارد

(۲۴)- م: گرفتن

(۲۵)- ن: دایره‌وار

(۲۶)- ب، ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۷)- م، ن: شد

خلاصهٔ التواریخ، ج ۲، ص: ۷۲۹

و بادلیـچ احدی از حوالی قلعه «۱» گـذر نمی‌توانست نمود و همیشه زور بر بیلداران و سـیبه «۲» سـازان آورده آن جماعت را از هم می‌پاشید.

مقارن این ایام ولی سـلطان حاکم همدان و بیرام سلطان ولد حسین سلطان سولاغ «۳» با لشـگر تکلو از همدان رسید و سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه که حاکم تون «۴» و طبس بود با لشگر ترکمان «۵» از آن حال آمد و ولی سلطان افشار حاکم کرمان با «۶» لشگر افشار خود را رسانیـد و مرتضـی قلیخان با امرای تابین از مشـهد مقدس معلی خود را به درگاه سپهر اعتلا رسانید و شاه علی سـلطان افشار که در آن حوالی بود آمده «۷» و حسین سلطان افشار ولد سوندوک «۸» بیک قورچی‌باشی سابق که از امرای شاه کامیاب شاه عباس «۹» بود و در ولایت جام الکا داشت، چون تاب قلعه‌داری نداشت با مردم و لشـگر خود به پای‌بوس اشـرف اعلی «۱۰» سرافراز شـد و در انـدک زمانی ترک و تاجیک که در خراسان بودنـد، قرب هفتاد «۱۱» هشـتاد هزار کس مرکزوار قلعه را در میان گرفتنـد. اقبال‌پناه «۱۲» اعتماد الدوله حواس ظاهر و باطن متوجه تسـخیر قلعه نموده، روز تا شب و شب تا صـباح به ساختن سـیبه و بیش بردن خـاک اشـتغال داشت و از اطراف و جوانب امرا شـروع در سـیبه ساختن کرده محمـد خان و لشـگر ترکمان سـیبه از جمع هیمه «۱۳» پیش برده مقابل به کوهی بلند ساختند. چون سـیبه اقبال‌پناه میرزا سلمان پیش رفت، هر شب یکی از امرا بدانجا می‌رفت که کشیک داشـته اگر قضـیه‌ای واقع شود رفع نمایند. شب سه‌شـنبه بیست و شـشم شـهر شوال سنه «۱۴» مـذکوره، اردوغدی خلیفه تکلو «۱۵» و سلطان معصوم سـلطان ترکمان به سیبه مذکور رفته آن شب بسر بردند. سحری «۱۶» جمعی از شـیر حاجی و خندق قلعه بیرون آمده «۱۷» بر سیبه ریختند. سلطان معصوم سلطان پنهان شده، پسر «۱۸» در سن پانزده «۱۹» سالگی غافل بر سر اردوغدی خلیفه آمده او را به قتـل آورد و جمعی که در سـیبه بودنـد متفرق گشـته، قتـل اردوغـدی خلیفه انتشـار تمام یافت و باعث جرأت و دلاوری اهل قلعه گشت.

در این روز جسد اردوغدی خلیفه را بعد از تجهیز و تکفین به مشـهد مقدس نقل نمودند و ادهم سـلطان ترکمان مقرر شد که اموال

او را به قلم گیرد و قشون و الکای او را به مختار سلطان ولد «۲۰» احمد سلطان پسر محمد خان شرف الدین اغلی تکلو عنایت فرمودند. اردوغدی خلیفه در شجاعت و دلاوری قرینه خود نداشت و هرچه بهم «۲۱» می‌رسانید به لشگری می‌داد. اما به غایت کج‌خلق «۲۲» و بدمزاج بود و در محلی که در گیلان میربرانی بود جمعی کثیر از سادات آنجا را به قتل

---

(۱)- م: قلعه مذکور. ن: قلعه مذکور

(۲)- م: دشنه‌سازان. ن: دسته‌سازان

(۳)- مز: سوراخ. ب، م: سولاخ

(۴)- م، ن: حاکم طون

(۵)- ن: ترکمان آمد

(۶)- م: «با» ندارد

(۷)- ب،: آمد و. م: آمد

(۸)- ب، م: سوندک

(۹)- م: عباس شاه

(۱۰)- ن: «اعلی» ندارد

(۱۱)- ب، م: هفتاد و

(۱۲)- ن: «اقبال‌پناه» ندارد

(۱۳)- ب، ن: همه

(۱۴)- ب، ن: «سنه» ندارد

(۱۵)- ب، م، ن: ولد

(۱۶)- ن: سحر

(۱۷)- م: نهاده

(۱۸)- ن: پسرش

(۱۹)- ن: یازده

(۲۰)- م، ن: و احمد

(۲۱)- م، ن: «بهم» ندارد

(۲۲)- م، ن: خلق بود

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۳۰

آورده بود. نتیجه‌اش آنکه در جنگ شروان «۱» که عثمان [۵۴۷] باشا غالب آمد، دو پسر او که در حسن و جمال نظیر نداشتند «۲» در آن جنگ ناپیدا شدند و مآل و حیات «۳» و ممات ایشان معلوم نشد.

مشار الیه بعد از آن «۴» واقعه توبه کرده بود که دیگر سید را به قتل نرساند.

و هم درین ایام، امرای ترکمان و تکلو خصوصا محمد خان و ولی سلطان به تسخیر قلعه بایج و سایر قلاع زاوه «۵» رفته جمعی از مردم احمد سلطان صوفی اغلی و ملازمان مرشد قلی سلطان در آنجا بودند فتح قلاع مذکوره کرده، سید و سیدزاده، بیشترین «۶» همه گیسودار «۷» و طفل «۸» که در قلعه بایج بودند بیرون آورده تمامی آن جماعت را با عورات مردم صوفی اغلی برهنه و عریان

کرده آبادانی در هیچ‌جا نگذاشتند «۹». چون مدت یکماه و کسری «۱۰» بر این منوال گذشت- که از خاک پیش بردن «۱۱» و سیبه ساختن ظفری بر قلعه نشد- اراده‌ها بر آن قرار گرفت که حواله‌ای چند در برابر قلعه بسازند که مردم در قلعه تردد نتوانند نمود. چون مصالح حواله از آجر پخته یافت نمی‌شد، مسجدی بزرگ که در جنب مزار قطب الاوتاد قطب «۱۲» عالم بود، و حمام در مزار و آجر کار بود آنها را قلع و قمع فرموده در هنگام شدت سرما و یخبندان ترتیب جوالها دادند. مقارن این احوال چون میانه «۱۳» امرای استاجلو و ذو القدر و بعضی از افشاریه «۱۴» و ترکمان و میانه مرشد قلی سلطان طریقه رسانیدن و گرفتن خبر معمول بود و «۱۵» بنابر عداوت میرزا سلمان همگنان آنجانب را رعایت کرده در تسخیر قلعه مساهله و مداهنه می‌کردند، مرشد قلی سلطان نیز «۱۶» چون یافت که صحبت طریق دیگر و نفاق میانه ایشان به اعلی درجه است، طریق روز گذرانیدن و دفع الوقت را پیش گرفته کس فرستاده طرح صلح [انداخت]. از این طرف نیز سیادت «۱۷» پناه میرسید حسن فراهانی که وزیر و ریش‌سفید سلمان نبیره عبد اللّه خان استاجلو بود، او را مکررا به درون قلعه فرستاده آمد و شد بسیاری «۱۸» نمود.

بعد از آن نقابت‌پناه میرشاه ابو الولی انجو که قاضی معسکر ظفر اثر بود و نزد همگنان اعتبار تمام داشت او را نیز مکرر به درون قلعه فرستادند که مرشد قلی سلطان را نصایح نموده بدینجانب آورد «۱۹».

مرشد قلی سلطان در هر مرتبه دست از دامن دولت شاه عباس باز نداشته قرار به این می‌داد که اردوی معلی از تربت کوچ کرده به مشهد مقدس بروند. بعد از آن از هرات و از اینجا «۲۰» کس به مشهد مقدس فرستاده «۲۱» بهرچه «۲۲» کرم پادشاهانه اقتضا نماید به عمل آید. مقارن این حال، مرشد

---

(۱)- ن: شیروان

(۲)- م، ن: نداشت. ب: نداشت و

(۳)- م، ن: «و» ندارد

(۴)- ن: «آن» ندارد

(۵)- ب: در آنجا بودند فتح مذکور کرده. م: در آنجا بودند کور کرده. ن: در آنجا بودند مذکور کرده

(۶)- ن: بیشتری

(۷)- ن: گیسوها باز کرده

(۸)- ب، ن: طفلی

(۹)- م، ن: نگذاشت

(۱۰)- ن: کثری

(۱۱)- م: «و» ندارد

(۱۲)- ب: قطیب. ن: و قطب

(۱۳)- م، ن: امرای استاجلو و ذو القدر

(۱۴)- ن: افشار و ترکمان و مرشد قلی سلطان. م: ترکمان و مرشد قلی سلطان

(۱۵)- بنابرآن عداوت م: بنابراین عداوت

(۱۶)- ن: «نیز» ندارد

(۱۷)- ن: میرسید حسین فراهانی

(۱۸)- ب، ن: بسیار

(۱۹)- ب، ن: آورد و

(۲۰)- ن: از آنجا

(۲۱)- ن: فرستاد

(۲۲)- م: هرچه

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۷۳۱

قلی سلطان پسر خود را که در سن ده سالگی بود به گرو بیرون فرستاده مقرر نمود که والده‌اش با ده نفر از آقایان قدیمی معتمد همراه باشند. والده و ولد مشار الیه با آقایان معتمد از قلعه بیرون آمده تحف و هدایا «۱» که داشتند گذرانیدند. بعد از آن، نواب کامیاب اعلی در این ابواب مضایقه نمود که مرشد قلی سلطان را خود به پای‌بوس اشرف اقدس باید رسید و در این باب مبالغه تمام داشت.

مرشد قلی سلطان عرض کرد که سید بیک کمونه «۲» (و از هر سیدی معتمدی به درون قلعه آیند که در گرو بوده باشند تا مشار الیه بدر آمده به سجده اشرف سرافراز گشته بدانچه مقرر «۳» [۵۴۸] گردد عمل نمایند. حسب الاراده او سید بیک کمونه را) «۴» با جمعی کثیر از وکلا و وزرا و معتمدان امرا و خانان به درون قلعه فرستاده، مشار الیه فسخ عزیمت بدر آمدن کرده این جماعت را نگاه داشت و مدت بیست روز یکماه «۵» این جماعت بی‌گناه در درون قلعه گرفتار بودند.

مقارن این حوال، میرزا احمد ولد میرزا عطاء اللّه اصفهانی که وزیر سلطان بود و در این غوغاها شریک و معین او بود و میانه اعتماد الدوله «۶» میرزا سلمان و او صحبت «۷» خصومت به اعلی مرتبه انجامیده بود، مشار الیه در بالاخانه سردر قلعه که بدو سپرده بودند زین العابدین نامی نیشابوری «۸» که در خدمت او می‌بود با برادرزاده‌اش همداستان شده، اول شب محل «۹» چراغ، در بالاخانه میرزا احمد را به تفنگ زدند. مشار الیه چون از میانه رفت اعتماد الدوله را گمان «۱۰» اینکه در میانه وی محرک سلسله نزاع بود، یحتمل «۱۱» که من بعد اصلاحی در میانه واقع شود، مرشد قلی سلطان همچنان در وادی غلامی و یکجهتی شاه عباس «۱۲» راسخ دم و ثابت قدم بوده از آن جاده انحراف «۱۳» ننمود و زمستان سخت به میان درآمده، مردم به بلای شدت سرما و خنکی «۱۴» هوا گرفتار شدند و گرفتن قلعه و تهیه اسباب تسخیر آن متعدد بود و بواسطه کثرت و ازدحام «۱۵» خلایق که از اطراف و اکناف خراسان در اردوی همایون جمع شده بودند، گرانی و عزیزی اجناس بهم رسید.

در این سال سرما چنان درختان را زد که درختان کاج و ناجو و سرو دویست ساله باغ زاغان بلکه باغات تمامی خراسان را سرما برده خشک شد و قطع طرق بواسطه شدت سرما واقع بود.

و هم در این ایام چون خبر استیلای لشگر «۱۶» شاهی به دار السلطنه هرات رسیده بود، علیقلی خان مولانا عطاء اللّه واعظ هروی را با جماعت سادات خصالی «۱۷» که در هرات می‌باشند، به رسالت به درگاه معلی فرستاده عرایض و کتابات «۱۸» رسانیدند و به جواب و خلاغ «۱۹» فاخره سرافراز گشته

---

(۱)- ن: هدقیایی

(۲)- ن: کمونه را

(۳)- ب، م: نماید

(۴)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۵)- م، ن: و یکماه

(۶)- ب، م: و میانه میرزا سلمان

(۷)- ب، ن: و صحبت

(۸)- مز: نیساکوری

(۹)- ب، م: شب چراغ. ن: روشنی چراغ

(۱۰)- ب، م، ن: در گمان

(۱۱)- ب، ن: و تتمیل

(۱۲)- م: عباس شاه

(۱۳)- ب، م، ن: انحراف مزاجی

(۱۴)- ن: خشکی

(۱۵)- ب، م، ن: ازدحام مردم

(۱۶)- ب، م، ن: «لشگر» ندارد

(۱۷)- ن: «خصالی» ندارد

(۱۸)- ب: کتابات به جواب و خلاع رسایندند ن: کتابت به جواب رسانیدند

(۱۹)- ن: به خلاع

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۳۲

مرخص شدند. و هم در این، ایام طهماسب قلی بیک ولد بزرگتر قورخمس سلطان که ایشک آقاسی نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا بود، و در سیبه «۱» اعتماد الدوله مردم قلعه نقب زده بیرون آمده جنگ کردند، مشار الیه را «۲» در آن معرکه تفنگی بر ران «۳» زده وی بدان درگذشت. (و همچنین در شب تاسوعا «۴») در حوالی قلعه، میرسلطان سلیمان ولد میرمحمد گسکنی که در نهایت حسن و جمال بود و در سن «۵» هجده سالگی نهالی بود رسیده، بواسطه چشم‌زخم زمانه از قلعه بی‌گمان «۶» تفنگی بر پیشانی او خورده فوت شد، اما پیش از آنکه گل امید از باغ مراد چیند به خار فنا گرفتار شد. شعر «۷»:

ز گلبرگ «۸»او چون بنفشه برآمدز آفت بر «۹» و جست باد خزانی

بوقتی که آمد گل از غنچه بیرون‌شد اندر کفن همچو غنچه نهانی و در مدت محاصره خیلی مردم از ترک و تاجیک به مرور ایام و «۱۰» لیالی و شهور به قتل آمدند و تا قرب بیست هزار تومان از تقبلات و جرایم و بقایای سنوات بر اهالی خراسان اطلاق و حواله شد. و هم در این ایام محمد خلیفه شاملو قوم فولاد خلیفه حاکم قایین «۱۱» در آن سرکار فرصت یافته، [۵۴۹] جمعی که با او مخالفت داشتند به قتل آورده عرایض به درگاه معلی فرستاد که قایین «۱۲» را به تصرف گرفته امر چیست؟ از این صوب استمالت و خلعت جهت او فرستاده زینل سلطان شاملو ولد سلمان خلیفه را مقرر کردند که به ضبط اموال و صونک «۱۳» جهات فولاد خلیفه شاملو «۱۴» و سلطانعلی خلیفه ارغوانلو برادرزاده او که هر دو در دار السلطنه هرات بودند به اتفاق بعضی به قایین رفته جهت سرکار خاصه شریفه ضبط نماید. مشار الیه حسب الامر بدانجا رفت.

و هم در این ایام بنابر «۱۵» عدم اعتماد بر امرای استاجلو، پیر غیب خان و برادران او قراخان بیک و بهادر بیک را الکای سلطانیه و طارم به دستور «۱۶» قدیم که به بدرخان مفوض بود شفقت کرده او را روانه عراق گردانیدند و ایالت سبزوار «۱۷» به حسین سلطان افشار که شاهی سون شده، از جام آمده بود شفقت نمودند و رخصت داده او را فرستادند و حکومت مزینان به حسین خان سلطان دده «۱۸» لوی ترکمان که سابقا ملازم و وکیل نواب غفران‌پناه ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا بود عنایت فرمودند و تولیت آستانه مقدسه منوره رضیه رضویه را به میر سید علی مفضل استرآبادی که سابقا در زمان شاه جنت مکان متولی بود عنایت کردند و مهمات مشهد مقدس و خدام آن عتبه علیه را ساختند. چون بر اعتماد الدوله میرزا «۱۹» سلمان و تابعان ظاهر شد که گرفتن قلعه به

یورش و «۲۰» حواله و سیبه متعسر بلکه

---

(۱)- م، ن: در سیبه

(۲)- ب: «را» ندارد

(۳)- ب، م، ن: ران وی

(۴)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۵)- ن: درین

(۶)- ن: ترکمان

(۷)- ن: بیت. م: ندارد

(۸)- ن: به گلبرگ

(۹)- ن: برون

(۱۰)- ب، ن، م: «و» ندارد

(۱۱)- ن: قاین

(۱۲)- ن: قاین

(۱۳)- ب، م، ن: صد یک مهمات

(۱۴)- ب: حاکم قایین در آن سرکار شاملو و سلطان علی

(۱۵)- ب، م: بنا عدم

(۱۶)- م، ن: دستوری که در قدیم به بدر خان بود

(۱۷)- ب، م:

سبزوار را

(۱۸)- ن: دوه‌لو

(۱۹)- ن: «میرزا سلمان و» ندارد

(۲۰)- ن: و سیبه

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۳۳

متغذر «۱» است، رای جهان‌آرای به ترتیب دادن توپ قرار گرفت که توب دوهزار و هشتصد منی ریخته شروع در تخریب حصار قلعه گردد «۲» استادان نادر توپچی که در آن امر ماهر بودند و همگی در ملازمت اردوی ظفر انتساب بسر می‌بردند، خصوصا استاد مراد بیک تبریزی توپچی‌باشی و برخوردار بیک ولد حیدر بیک انیس، ایشان را طلب فرموده امر به ریختن توب «۳» شد و مقدار چهار هزار من مس بر امرا و ملازمان و ارباب و اهالی خراسان و تاجیکان «۴» اردوی همایون رقم شد. محصلان بی‌زبان مقدار مذکور را گرفته در اندک‌زمانی توپی که دیوار بست «۵» حصار افلاک را از بیم می‌پاشید به سر کاری «۶» ادهم سلطان «۷» ترکمان اتمام یافت و در مقابل اردوی ترکمانان نزدیک به قلعه توپ مذکور را نصب کرده به انداختن «۸» شروع نمودند. چند مرتبه که انداختند و پاره که از بالای حصار و برج فرود آمد، اهل قلعه آن را به سبدها و جوالها درست داشته معامله صلح و آمد شد مردم در میان افتاد. و هم در این ایام بعضی «۹» صلاح در آن دیدند که آب قنوات تربت و آب مواضع و دهاتی که در حوالی واقعند و می‌توان به خندق «۱۰» و حصاربست در آنجا اندازند، که شاید خرابی به دیوار بست و بروج قلعه رسانیده، مقر ظفری بهم رسد. بهر

عنوان که بود با وجود شصت هفتاد هزار مرد سپاهی «۱۱» رزمجو ظفری بر قلعه نتوانستند نمود. شعر «۱۲»:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای‌نبرد رگی تا نخواهد خدای هیچ تدبیر فایده‌مند و «۱۳» سودی نمی‌کرد و در این اواخر میانه امرا و میرزا سلمان نفاقی [۵۵۰] بهم رسیده «۱۴» شروع در عداوت همدیگر نمودند. قلی سلطان قورچی‌باشی که از اعوان و انصار قدیمی میرزا سلمان بود «۱۵»، آزردگی تمام بواسطه تسلط و استیلای وی و پسران او- که در خدمت نواب شاهزادگی تقرب تمام داشتند و هیچ کس از پسران «۱۶» امرا را در مجلس بار نمی‌دادند- منحرف المزاج گشته، بواسطه علت و مرض بواسیر که در جمیع اسفار رفیق و انیس او بود، و بنای اعراض و تشدد مرض مدت سه ماه صاحب فراش بود. دیگر امرا از جوانب «۱۷» زبان گشوده، میرزا سلمان به رفاقت جماعت تکلو خاطر جمع داشت و اکثر اوقات در بیم بود. چون زمستان رو به رفتن نهاد و سپاه بهار از اطراف جوبیار جلوه‌گر «۱۸» شد، بقیه شتر و حیواناتی از «۱۹» الاغ که در اردوی معلی مانده بودند تلف شدند «۲۰» (و آنقدر شتر و اسب و استر در این مدت ضایع شد که در هر قدمی لشی افتاده بود و) «۲۱»

---

(۱)- ب، م: معتبر

(۲)- ن: کرده

(۳)- ب، م: تاب

(۴)- م: تاجیکا

(۵)- م: پست

(۶)- ب: به سرکار

(۷)- ب، م، ن: ادهم بیگ

(۸)- ب: باختن

(۹)- ن: «بعضی» ندارد

(۱۰)- ن: به حصاربست قلعه انداخت

(۱۱)- ب، ن: مرد رزمجو

(۱۲)- ب، م: ندارد

(۱۳)- ن: «و» ندارد

(۱۴)- ب، م، ن: رسید

(۱۵)- م: «بود» ندارد

(۱۶)- ب، م، ن: پیران

(۱۷)- ب، م، ن: جانب

(۱۸)- م: جلوگر

(۱۹)- ب، م: که از

(۲۰)- ن: شده

(۲۱)- ن: بین الهلالین را ندارد

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۷۳۴

جوالی کاه به هفتصد و هزار «۱» رسیده بود. چون دیگر تاب توقف در آن حدود نماند، مدت پنج ماه و هفت روز تمام ایام

محاصره در تربت زاوه «۲» واقع شد، اعتماد الدوله خود به درون قلعه رفته، مرشد قلی سلطان را ملاقات کرده عهد و قسم با یکدیگر نموده روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول سنه مذکوره (از آنجا کوچ کرده قرب یکفرسخ آمده) «۳» اردوی همایون که سه چهار فرسخ طول و عرض آن بود فرود آمدند و مقرر چنین بود که به مشهد مقدس معلی مزکی به طواف رفته در آنجا توقف نمایند که از دار السلطنه هرات «۴» و توابع همگی از امرا فرزندان «۵» و معتمدان خود را به درگاه عالمپناه فرستاده «۶» در خواه گناهان در آن آستان عرش مکان نمایند و شفقت و مرحمت شاهانه به دستور شامل حال ایشان گشته به نوازشات و اوامر خدمات ممتاز و سرافراز گردند و قصبه تربت بواسطه نزول اردوی همایون به مثابه‌ای خراب و ویران گشت که از عمارت بعد گنبد قطب عالم از سقف و دیوار اثری نماند و از اشجار و درخت خلال واری در زمین و ریشه آن نگذاشتند و یک درخت چنار بواسطه ممانعت بعضی در آن قصبه مانده بود، به حکم اعتماد الدوله جهت ترتیب عرابه‌ای که توپ را بر آن بندد قطع شد و مردم آن ولایت اکثر متفرق و خانه خراب و جلا شدند و بعضی دیگر در قلعه ضایع شد. میرحسین «۷» کلانتر «۸» آنجا ولد میردوست در آن محاصره به قتل رسید و ملامیر باخرزی و اکثر مردم باخرز در آنجا در حبس بودند.

و هم در این سال، میرمحمد یوسف ولد میرشاه حسین معبر «۹» نیشابوری قلعه اسحاقاباد نشابور را که موطن ایشان بود دربسته در مقام سرکشی بود، اصلا به درگاه معلی با وجود قرب جوار نیامد. و هم «۱۰» درین سال پر ملال «۱۱»، والد مولف میرشرف الدین حسین مشهور به میرمنشی- که در این اواخر عمر و زندگانی عزلتی بجهت طاعت و عبادت اختیار کرده در آستانه مقدسه امامزاده واجب التعظیم «۱۲» امامزاده عبد العظیم علیه «۱۳» و آبائه التحیة و التسلیم مجاور و معتکف شده بود- در شب جمعه هفتم شهر ذی قعده «۱۴» سنه مذکوره در خانهای مهتر جمال- که در صحن آستانه مقدسه [۵۵۱] منوره واقع است و در آنجا می‌بود- اجابت «۱۵» دعوت حق را لبیک گفته، ندای «ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً» «۱۶» در داد (ولادتش در هفدهم شهر ربیع الاول سنه «۱۷» اربع عشر و تسعمائه «۱۸»)، مدت عمرش هفتاد و شش سال.

مولانا عبدی جنابدی در تاریخ فوت «۱۹» وی گفته، شعر «۲۰»:

---

(۱)- ن: هزار دنیار

(۲)- ن: «در تربت زاوه» ندارد

(۳)- ب، م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۴)- ن: «هرات» ندارد

(۵)- ب، م، ن: معتمدان و فرزندان خود را

(۶)- م: «فرستاده» ندارد

(۷)- ب، م، ن: «میرحسن» ندارد

(۸)- ن: ولد میردوست کلانتر آنجا به قتل رسید

(۹)- ب، م ن: «معبر» ندارد

(۱۰)- م: شاید هم

(۱۱)- م: مال

(۱۲)- ن: «امامزاده واجب التعظم» ندارد

(۱۳)- ن: مجاور و معتکف شده بود

(۱۴)- م: ذی حجه قعده

(۱۵)- ن: «اجابت» ندارد

(۱۶)- سوره ۸۹ آیه ۲۸

(۱۷)- ب، م: سنه مذکوره

(۱۸)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۹)- ن: «فوت وی» ندارد. ب، م: فوت او

(۲۰)- ن: تاریخ. م: ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۳۵ سپهر شرف میر منشی که بودفلك را سر عجز بر پای او «۱»

چو از گلشن دهر دلگیر شدریاض جنان گشت ماوای او «۲»

چو تاریخ جستم ز پیر خردبگفتا بهشت برین جای او مدفنش در جنب آستانه مقدسه (منوره در منازل متصل به روضه مقدسه) «۳».

مؤلف بنده وی در سالی «۴» که بعد از این قوی‌ئیل باشد، در معسکر همایون ملازم «۵» رکاب ظفر انتساب بود و به سعادت زیارت مشهد مقدس معلی مزکی «۶» سرافراز شد- در درون تکیه درویش یحیی که ما بین بالین‌گاه و پس «۷» پشت روضه مقدسه «۸» عرش منزله واقع است متصل به دیوار مبارک- حفر قبر وی نموده، سنگ و «۹» لوح مزار نصب کرده «۱۰» (ابیات مذکور به خط مولانا علی رضا مشهدی که از خوش‌نویسان مقرر خراسان بود کنده شد «۱۱». امید که توفیق رفیق نقل نمودن «۱۲» جسد وی بدان آستان عرش مکان گردد.

حالات وی آنکه چهل و پنجسال همراه اردوی معلی در اسفار خراسان و آذربایجان و هنگام رحل اقامت اردوی همایون در دار السلطنه قزوین ساکن و سیار بود و مدت نه سال به دو «۱۳» مرتبه در مشهد مقدس به سمت وزارت در آن آستان معلی مکان معتکف گشت و در علم عربیت و معانی بیان استاد فن بود و به حسن خط خصوصا نسخ و رقاع و تعلیق و شکسته بامزه ید بیضا داشت. این رباعی «۱۴» از نتایج طبع وقاد ایشان است در جواب رباعی که نواب میر شمس الدین محمد صدر گفته بودند.

شعر: «۱۵»

ای مطلع انوار آلهی رویت‌وی مقصد اقصای عزیزان کویت

یا رب تو چه «۱۶»مظهری که از جلوه توبردند همه جهانیان ره سویت رباعی نواب میر سابقا مذکور شد. اگرچه ایشان فکر شعر کمتر می‌فرمودند، اما گاهی ابیات مناسب و رباعیات متصوفانه محققانه از ایشان سر می‌زد. ذکر آنها در مجمع الشعرا نموده «۱۷».

در تقوی و صلاح و تقید و پرهیزگاری و سلامت نفس و عبادت از عنفوان شباب تا هنگام شیب، به یک و تیره بود.

رحمهٔ اللّه علیه رحمهٔ واسعهٔ.)

و هم در این زمستان، خواجه محمد باقر خراسانی که از استیفای ممالك محروسه عزل شده بود، و همراه اردوی معلی در سفر تربت «۱۸» بسر می‌برد، به مرض امتلاء رحلت نمود. و هم در این ایام داروغگی سال «۱۹» قوی‌ئیل دار السلطنه اصفهان که به تیول نواب جهانبانی شاهزاده سلطان «۲۰» حمزه

---

(۱)- ن: عجزه پای او

(۲)- م: مای او

(۳)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۴)- مز، ب، م: سال

(۵)- م، ن: «ملازم» ندارد

(۶)- ن: «مزکی» ندارد

(۷)- ن: پس و

(۸)- مز، ب: مقدس

(۹)- ن: «و» ندارد

(۱۰)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۱)- م: شده

(۱۲)- ب، م: نمودی

(۱۳)- ب، م: بد

(۱۴)- م: «رباعی» ندارد

(۱۵)- م: ندارد

(۱۶)- م: «چه» ندارد

(۱۷)- م: مذکور است

(۱۸)- ن: «تربت» ندارد

(۱۹)- ن: «سال» ندارد

(۲۰)- ن: «سلطان» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۳۶

میرزا مقرر بود، به علیقلی بیگ فیجاغلی که از مقربان شاهزاده عالمیان بود عنایت شد. مشار الیه از تربت مرخص شده رفت. و هم در این ایام قاصدی از یزد آمده خبر قتل قلندر کوه‌گیلویه را رسانید که امرای فارس و کوه‌گیلویه به سرکردگی امت خان تواجی «۱» باشی بر سر او رفته او را دستگیر کرده به قتل رسانیدند و متعاقب کس خان مشار الیه سر او را به درگاه عالمپناه می‌آورد. بعد از [۵۵۲] نزول اجلال به دار السلطنه هرات، ملازم امت خان آمده سر بی‌قدر قلندر ابتر را آورد و در کرباس قرمزی بسته در دروازه مدرسه میرزا آویختند. مولانا قوام الدین شیرازی در تاریخ آن فتح گفته. شعر «۲»:

بهرجا که خان سلیمان مکان‌پی دفع اعدای دین رو نهاد

مخالف مجال اقامت ندیدعنان شکیبایی از دست داد

قلندر چو دید آن سپاه و حشرنماندش بخود ذره‌ای اعتماد

چو ماده شغالان عاجز گریخت‌پراکنده گشتند اهل فساد

چو تاریخ این فتح میخواستم«گریز «۳»مخالف» موافق فتاد

گفتار در ذکر وقایع سنه احدی و تسعین و تسعمأیه و شمه‌ای از جنگ غوریان «۴» و شکست شاملویان

نوروز قوی‌ئیل در تربت حیدریه به عیش و خوشحالی «۵» گذرانیده، روز شنبه ۲۴ شهر ربیع الاول که قمر در اواخر حمل بود، از تربت کوچ کرده «۶» بواسطه تغییر منزل و مکان و اختیار ساعت قرب یکدو فرسخ راه آمده فرود آمدند و در آنجا هفت روز توقف کرده، روز سه‌شنبه ۴ ربیع الثانی «۷» کوچ کرده به ولایت زاوه فرود آمد «۸» چند روز که در آنجا اوقات گذرانیدند و مهمسازی اکثر مردم ولایت خراسان نمودند، رای صوابنمای همگنان از امرای عالیشان بر این قرار گرفت که تا چمن جام رفته در آنجا توقف فرمایند کس به هرات فرستاده از اطراف و جوانب امرا به درگاه سپهر اعتلا [آمده] مهمات خراسان را مقرون به خیر و صلاح «۹»

پرداخته از آنجا به زیارت حضرت امام همام ثامن ضامن (مفترض الطاعه، واجب العصمه صلوات اللّه و سلامه علیه «۱۰») رفته، بعد از آن متوجه عراق گردند. چون به حوالی جام رسیدند، بعضی از اعیان هرات خصوصا خواجه عبد المؤمن «۱۱» مروی و اقوام و اعوان خواجه ملک محمد منشی از غوریان از اردوی همایون پادشاه کامیاب شاه عباس گریخته آمدند و نمودند که «۱۲» در اردوی ایشان هفت و هشت هزار مرد «۱۳» بیشتر نیست «۱۴» و در کنار رودخانه تیرپل «۱۵» در حوالی غوریان نشسته‌اند «۱۶» و از عهده لشگر ظفر اثر شاهی بیرون نمی‌توانند آمد. چون این

---

(۱)- ن: نواحی

(۲)- ن: تاریخ. م: ندارد

(۳)- ب، م: گریری

(۴)- م، ن: خراسان

(۵)- م: خوشحال

(۶)- ب: کر

(۷)- ب، م، ن: شهر ربیع الثانی

(۸)- مز، م: آمد

(۹)- م، ن: بصلح و خیر

(۱۰)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۱)- م: عبد المومنین

(۱۲)- ن: «در» ندارد

(۱۳)- ب، ن، م: کس

(۱۴)- ن: نیستند. م: ندارد

(۱۵)- ن: سرپل

(۱۶)- م: نشسته آمدند

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۷۳۷

خبر محقق گشت «۱»، اعتماد الدوله میرزا سلمان «۲» در رفتن سرعت نموده از حوالی جام تا قریه تایباد باخرز که قرب ده پانزده فرسخ راه مسافت بود رانده، محل ظهری «۳» بدان مکان رسیدند. بعد از فرود آمدن و لحظه‌ای استراحت کردن رای صوابنمایشان «۴» بر این «۵» قرار گرفت که از تایباد تا محلی که اردوی شاه عباس است ده دوازده فرسخ راه است. عصر تنگی سوار شده صبحی «۶» ایلغارکنان بر سر ایشان روند. چون «۷» روز سه‌شنبه یازدهم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره به آخر رسید، اعتماد الدوله میرزا سلمان شاه عالمیان و شاهزاده گیتی‌ستان سلطان حمزه میرزا را با امرا و مقربان سوار کرده «۸» به ایلغار تمام متوجه مقصد شدند. ولی سلطان تکلو و جماعت تکلویان چون مقدمهٔ الجیش «۹» بودند پیشتر از همه کس به تیرپل «۱۰» رسیدند و از پل گذشته کنار آب را گرفته یکجلو قرب یکهزار و پانصد نفر سپاهی مکمل مسلح بر سر اردوی فولاد خلیفه شاملو- که در این طرف آب فرود [۵۵۳] آمده بودند- رسیدند و قشون و لشگر شاهی «۱۱» از پل و حوالی کسو گذشته اول صبح روز چهارشنبه دوازدهم شهر مذکور به اردوی شاه عباس «۱۲» داخل شدند.

تفصیل این اجمال آنکه چون علیقلی خان شاملو نواب شاه عباس «۱۳» را از دار السلطنه هرات بیرون آورد، امرایی «۱۴» که در آن

اوان در درگاه همایون آن پادشاه عالیشان بوده جمع کرده، در موضع سیل از مواضع غوریان که آخر موسوم «۱۵» به فتح‌آباد شد «۱۶» فرود آمده لشگر دو بخش گشته رودخانه را در میان گرفته، فولاد خلیفه و اتباع در آن طرف فرود آمده، در این ضلع که با غوریان بود، اردوی شاهی با علیقلی خان و سایر امرا فرود آمدند و چند مدت «۱۷» در آنجا بسر بردند. خبری که «۱۸» به ایشان می‌رسید آن بود که اردوی همایون‌شاهی از تربت به جانب مشهد مقدسه منوره می‌رود و از جام اگر بدان حوالی نروند در چمن جام توقف خواهند کرد، خاطر از آمدن ایشان جمع کرده به فراغت هرچه تمامتر به ساز «۱۹» و صحبت و عیش و فراغت در هنگام بهار که آن دشت و صحرا گلزار گشته بود اقدام داشتند. شب چهارشنبه مذکور از اتفاقات، جمعی کثیر از غازیان کرد «۲۰» را بر سر راه تایباد فرستاده تا خبری و زبان‌گیری بدست آورند. این جماعت قرب بیست و پنج «۲۱» شش نفر از اردوی شاه عباس جدا شده نصف شبی به مقدمه لشگر شاهی «۲۲» که فزون از حد و حصر بود رسیده، چون از آنجانب می‌آمدند، همه دستگیر شده یکنفر از آن غازیان که اسبش تواناتر بود خود را به میانه «۲۳» رودخانه و گززار انداخته (به یرلغانی میرود و از آنجا کنار راه را گرفته) «۲۴» به سرعت و ایلغار تمام خود

---

(۱)- ب، م، ن: شد

(۲)- ن: «میرزا سلمان» ندارد

(۳)- ب، م، ن: ظهر

(۴)- ب، ن: صوابنمای ایشان

(۵)- ن: بر آن

(۶)- ن: «صبحی» ندارد

(۷)- ن: «چون» ندارد

(۸)- ن: «سوار کرده» ندارد

(۹)- م: مقدمه الجشن

(۱۰)- م، ن: سرپل

(۱۱)- ب، م، ن: لشکری

(۱۲)- م: عباس شاه

(۱۳)- م: عباس شاه

(۱۴)- ب، م: امراء

(۱۵)- م: مفتوح موسوم

(۱۶)- م- ن: شد

(۱۷)- م: «مدت» ندارد. ن: روز

(۱۸)- ب، م، ن: «که» ندارد

(۱۹)- م، پ: بسازد و

(۲۰)- ب، ن: کرد و را

(۲۱)- ب، م، ن: بیست شش نفر

(۲۲)- م، ن: لشکری

(۲۳)- ب، م، ن: به میان

(۲۴)- ن: داخل پرانتز را ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۳۸

را به اردوی شاه عباس «۱» رسانید. چون علیقلی خان خوابیده و خواننده‌ها و مطربان خوش الحان در بالین او جا گرفته به خوانندگی اشتغال داشتند، مشار الیه صورت حال و آمد لشگر ظفرمال را باز نمود خان قبول ننموده مردم نیز به خوشامد «۲» چیزها گفتند و مقرر «۳» داشتند که این شخص در راه ترسیده «۴» و از هول خواب چیزها به نظر او درآمده او را سیاست نمایند. وی معروض داشت که در این وقت که محل [تحمید] «۵» است تا اول صبح اگر آنچه من معروض داشته‌ام اثر آن به ظهور رسد فبها، و الا- مرا هر سیاستی که باید کرد بکنید. چون علیقلی خان چیزی به بهای «۶» این خبر نداد، و به اوتاق رفته خوابید، جمعی از مقربان مثل میرزا محمد کرمانی وزیر و خواجه افضل اردستانی وزیر به فکر افتاده، در این بیرونها متردد و مترصد «۷» بودند. صباح که خورشید بیضا علم به قصد نیر انجم حشم به عزم رزم جوشن زرنگار درپوشیده، قدم در معرکه سپهر دوار نهاد و سپاه ظلمت شب را منهزم ساخت، نظم «۸»:

سحرگاه کاین شاه انجم حشم‌بجنبید از جا به طبل و علم

دمید از افق صبح صادق شکوه‌کف انداز شد بختی مست کوه

ز داغ افق آسمان درگرفت‌فلک پنبه صبح را برگرفت

پی کینه این خونی «۹»خانه سوزبه خون شست رخسار عالم فروز

ز خورشید و مه طبل زرین بچنگ‌زدند از فلک قدسیان طبل جنگ ولی «۱۰» سلطان تکلو- با تکلویان کینه‌جو- بر سر اردوی [۵۵۴] فولاد خلیفه شاملو تاخته ایشان شروع در سوار شدن و مستعد یراق بستن گشتند و از اینجانب نیز اکثر مقربان و جوانان یکه با نام و نشان خود را به اردوی عالی شاه عباس «۱۱» رسانیدند و تیپ و قشون شاه و شاهزاده و اقبال‌پناه «۱۲» اعتماد الدوله از عقب روان بود «۱۳». از طرفین طالبان نام «۱۴» و ننگ در [میدان] «۱۵» مجادله و کین بر یکدیگر تاختند و زلزله در زمین و زمان انداختند. چون صحرای آن سرزمین را آب داده بودند، امواج دریای پیکار در تلاطم آمده، کشتی عمر جمعی از طرفین غرق گرداب فنا گشت و در اول مرتبه شکست بر لشگر شاهی افتاده این خبر در تمامی اردوی همایون شایع شد و اکثر مردم خراسان خصوصا اهالی اسفرایین از تیرپل رو به گریز نهاده بعضی به کسو و جمعی دیگر به راه خواف «۱۶» رفتند.

چون خبر هزیمت لشگر به اعتماد الدوله رسید، قشون شاه و شاهزاده را با علمهای قدیمی

---

(۱)- م: عباس شاه

(۲)- ن: به جوش آمدند

(۳)- ب: مقر

(۴)- ن: براه نرسیده

(۵)- مز، ب، م: تمجید. ن: تمحید

(۶)- ن: بهای

(۷)- ب، ن، م: متردد بودند و مترصد صباح

(۸)- م: ندارد

(۹)- ن: خوبی

(۱۰)- م: دل

(۱۱)- ب، ن: نواب شاه عباس

(۱۲)- ن: «اقبال‌پناه» ندارد

(۱۳)- ب، م، ن: شدند و

(۱۴)- ن: با نام

(۱۵)- مز، ب، م: میان. ن میانه

(۱۶)- ب، م: خاف

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۷۳۹

این دودمان خلافت مکان پیش کرده «۱» رایات ظفر نشان به جانب ایشان معطوف داشت و در نصف ساعتی آن جماعت و لشگر را از پیش برداشت. لشگر ظفر اثر شروع در قتل و قتال نموده قرب هفتصد نفر از آن جماعت به قتل آمدند و دویست نفر دیگر از مردم متعین دستگیر گشتند و تا وقت چاشت از طرفین جنگ و جدال امتداد داشت. لشگر عراق شروع در کسیب نموده، بالاخره علیقلی خان از تیپ شاه عباس «۲» و رکاب «۳» همایون جدا افتاده با جمعی از غازیان متوجه دار السلطنه هرات گشت و جمعی از یکجهتان استاجلو مثل امیر اصلان سلطان ولد ولیخان چرخچی‌باشی و یکه جوانان شاملو و کینه‌خواهان رزمجو با محمود سلطان صوفی اغلی و جمعی «۴» از قجران خود را به پای تیپ و علم شاه عباس رسانیده در ملازمت اشرف جمعیت نموده در شب پنجشنبه به شهر هرات رسانیدند چون نشان واجب الاذعان فرمانفرمایی ممالك ایران از دیوان «تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ ...

وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ» «۵» بنام نامی «۶» آن پادشاه گرامی مقدر بود، لهذا در چنان معرکه ذات قدسی صفات از گزند روزگار خلاصی «۷» یافت. شعر «۸»:

چو لطف ایزدی باشد مدد کارز قصد کس نه بینی هیچ آزار سالما صحیحا باز بر تخت سلطنت در دار السلطنه هرات متمکن گشتند. جمعی «۹» از امرای نامدار که «۱۰» در آن معرکه کارزار به قتل آمدند، فولاد خلیفه شاملو که میر قایین بود، سلطانعلی خلیفه برادر زاده «۱۱» او، شاهولی سلطان ولد سیف «۱۲» سلطان شاملو، قباد «۱۳» سلطان قاجار حاکم سبزوار «۱۴»، حاجی کوتوال جغتای حاکم کسویه، ابو الفتح سلطان شاملو پسرزاده آغزیوارخان، خوش خبر خان شاملو و علیقلی سلطان پسر عوض آقا چاوشلو، و نارنجی سلطان استاجلو و احمد بیک دیل کسن «۱۵» استاجلو- که هر دو «۱۶» از تربت از جانب مرشد قلی سلطان به رسالت نزد علیقلی خان آمدند- و میرزا محمد وزیر و جمعی دیگر از صغیر «۱۷» و کبیر در اثنای دار و گیر به قتل آمدند و جمعی دیگر از امرا و اعیان مثل ابراهیم سلطان برادر مرشد قلی سلطان و حسین قلی بیک پسر شاهقلی خلیفه«۱۸» مهردار ذو القدر، و برادرزاده او علیقلی بیک که از ملازمت امت خان [۵۵۵] از «۱۹» شیراز فرار کرده به هرات رفته بود، و سلطانقلی بیک شروانی «۲۰» و خواجه افضل وزیر و میرزا جان بیک «۲۱» بیچرلو وکیل با بسیاری از غازیان دستگیر شده بدست هر یك از لشگر ظفر اثر افتادند.

چون فتحی چنین «۲۲» روی نمود، اردوی همایون در همان موضع که آنرا سیل می‌نامیدند

---

(۱)- ب، ن: پیش کرده

(۲)- م: عباس شاه

(۳)- م، ن: در رکاب

(۴)- ب، م: جمعی کثیر از قجران. ن: جمی کثیر خود را

(۵)- سوره ۳ بخشی از آیه ۲۶

(۶)- م: به تمام و تامی

(۷)- ب، ن: خلاص

(۸)- ن: بیت. م: ندارد

(۹)- ب، م: جمعی که

(۱۰)- ب: «که» ندارد

(۱۱)- م: برداززاده. ن: سردازراده

(۱۲)- ب، ن: یوسف

(۱۳)- ن: و قباد

(۱۴)- ن: سبزوار و

(۱۵)- ن: دیل کسیک

(۱۶)- ن: «دو» ندارد

(۱۷)- م، ن: و جمعی دیگر از امرا و اعیان

(۱۸)- ب، م، ن: خلیفه ذو القدر مهردار

(۱۹)- ن: در شیراز

(۲۰)- ن: شیروانی

(۲۱)- م: میرزا خان بیگ. ن: میرزا خان بیگ با بسیاری

(۲۲)- م: چنان

خلاصة التواريخ، ج ۲، ص: ۷۴۰

فرود آمده، حکم مطاع به نفاذ پیوست که امرای عظام، مثل محمد خان «۱» و مرتضی قلیخان و ادهم سلطان و سایر امرای ترکمان با «۲» تاجیکان، مثل میرزا احمد ناظر و میرزا محمد منشی که در آن اوان در خدمت اعتماد الدوله از مقربان بود، و میرزا لطف اللّه «۳» وزیر شاهرخ خان، خود را به شهر رسانیده حفظ و حراست دار السلطنه هرات کرده، اموال و جهات امرا و غازیان را تحقیق و تفحص «۴» کرده به قلم درآوردند. جماعت مذکوره امتثالا لامره الاعلی، از همان «۵» محل سوار شده متوجه شهر شدند.

چون به بیرون شهر «۶» و در «۷» بندهای مدرسه میرزا سلطان حسین رسیدند، با آنکه جمعی در آنجا درها را استحکام داده بودند، امرا زور آورده بیرون شهر و مدرسه را تصرف کرده جرأت رفتن شهر نکردند.

اگرچه در آن شب شاه عباس «۸» و علیقلی خان بی‌سامان داخل شهر شده بودند (و قلیلی از غازیان بر سرایشان بودند) «۹» و حفظ دروب بلده به واجبی نکردند، اگرچه داخل شدن «۱۰» و گرفتن شهر به غایت آسانی «۱۱» میسر بود، اغماض عین کرده در بیرون فرود آمدند و روز پنجشنبه که به چاشت رسید، جمعی که در بلده حفظ و حراست شهر و دروازها به واجبی کرده دروب را بستند. اعتماد الدوله «۱۲» میرزا سلمان را گمان اینکه نواب شاه عباس و علیقلی خان که در جنگ بدست درنیامده بودند مبادا به شهر داخل شده باشند، در رفتن به شهر و داخل شدن اندک توقفی داشت و منتظر خبر از جانب امرای ترکمان می‌بود. در همین روز چهارشنبه، اعتماد الدوله میرزا سلمان منشیان را «۱۳» طلب کرده امر فرمود که احکام فتحنامه به اطراف و امصار ممالک محروسه به هر شهر «۱۴» و ولایتی «۱۵» در قلم آورند مضمون آنکه میرزا سلمان خود با لشگری که همراه داشت، فتحی چنین نمود و اسم شاه و شاهزاده و امرا اصلا «۱۶» در آن مرقوم نشد. امرا از این معنی دلتنگ شده به زبان آمدند.

چون سابقا مذکور گشت که در تربت میانه امرا و «۱۷» اعتماد الدوله پرده نفاق دریده شد و بخیه از روی کار برخاسته بود، اعتماد

الـدوله فتحی چنین که دیـد، فی الفور در وادی امرای بزرگ مثل قورچی‌باشـی و شاهرخ خان و محمد خان سـخنان مذکور ساخت که مادام این سه کس را دفع نکننـد «۱۸» سلطنت شاهزاده سلطان «۱۹» حمزه میرزا مداری پیدا نمی‌کند و این سـخن را بی‌تحاشی و بلند همه جا مذکور می‌ساخت و اراده ما فی الضمیرش آنکه چون فتحی چنین او را میسر شده و «۲۰» گرفتن شاه عباس و بلده هرات در این هفته به آسانی میسـر است، چون اراده به عمل آید دفع امرا و شاه کامیاب نموده، شاهزاده ظفرلوا سـلطان حمزه میرزا را «۲۱» بر تخت سلطنت نشانده معامله دولت و سلطنت

---

(۱)- ب، م، ن: محمود خان

(۲)- ن: «با» ندارد

(۳)- م: «الله» ندارد

(۴)- ن: «تفحص» ندارد

(۵)- ب، م: همایون

(۶)- م: «بیرون شهر» ندارد

(۷)- م: از در در. ن: از دروازه بیرون. ب: زور درآورده

(۸)- م: عباس شاه

(۹)- ب، م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۰)- م، ن: شدند

(۱۱)- ب، ن، م: آسان

(۱۲)- م، ن: میرزا سلمان و ترکمانان

(۱۳)- م: «را» ندارد

(۱۴)- ن: شهر به شهر

(۱۵)- ن: ولایت آوردند

(۱۶)- م: اضلال

(۱۷)- ه- م: «و» ندارد

(۱۸)- ن: نکند

(۱۹)- م: «سلطان» ندارد

(۲۰)- ب، ن: «و» ندارد

(۲۱)- مز «را» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۴۱

را که فی الحقیقه با اوست یکی سازد و معامله دویی و سرکشـی را «۱» از میانه طوایف قزلباش برانـدازد و مطمح نظرش در رفع این جماعت بود. امرا که پیشتر به شهر «۲» رفته بودند، بعضی چیزها بدست [۵۵۶] ایشان از جمله اسب و ایلخی بیشتری از ابراهیم سلطان که در باغ زاغان بود درآمده، جهت سرکار خاصه شریفه ضبط نمودند. صباح روز پنجشنبه موکب همایون شاهی و شاهزاده عالی به حرکت درآمده به سـکینه و وقار هرچه تمامتر تا رباط پریان که از آنجا تا شهر سه فرسخ را هست «۳» آمده فرود آمدند «۴» و منتظر خبر شـهر بودنـد. امرا کس فرسـتاده حقیقت عرض نمودند. آرای «۵» صوابنمـا بر این قرار گرفت که دولتخـانه مبـارکه در باغ زاغان

قرار گرفته در اطراف و جوانب شهر امرا نزول نمایند. نواب کامیاب باغ زاغان «۶» قبول ننموده قرار به مدرسه خاقان سعید سلطان حسین «۷» بایقرا شد. آخر «۸» این روز موکب همایون «۹» به مدرسه میرزا آمده، تمامی اهل حرم و کارخانهای شاه و شاهزاده در یک ضلع مدرسه که متصل به مقیره «۱۰» است فرود آمده، در ضلع برابرش اعتماد الدوله میرزا سلمان «۱۱» فرود آمد «۱۲» و دروازها را بخش کرده، امرای شاملو به درب عراق رفتند و قورچی‌باشی و جماعت افشاریه «۱۳» او به باغ زاغان و حوالی برج خاکستر رفتند و ولی سلطان و لشگر کرمان به باغ جوکی میرزا ولد میرزا شاهرخ نزول نمودند و درب «۱۴» ملک را به سلیمان خلیفه ترکمان و ادهم سلطان دادند و درب فیروزآباد را به مرتضی قلی خان و تابینان سپردند و شاهرخ خلیفه و امرای ذوالقدر و روملو و سید بیک کمونه به درب قبچاق رفتند و امرای تکلو بالتمام به باغ گلشن بهرام و باغ سفید و آن حوالی آمدند و محمد خان به حوالی مصرخ رفت و قرب هفتاد «۱۵» هشتاد هزار کس هرات را «۱۶» در میان گرفته قبل نمودند.

چون روز جمعه چهارم «۱۷» مردم مشغول جا «۱۸» و منزل گشته تمامی در بیرون شهر جا گرفتند، در این روز، نارنجی سلطان که از جنگاه گریخته بود او را پیاده گرفته به قتل رسانیدند «۱۹» و (قرب سیصد چهارصد نفر از لشگر گریخته بدست درآمده، با بعضی از گرفتاران به قتل آمدند) «۲۰» و بعضی از شاملویان- که در حوالی بلوکاث بودند- مثل اسمعیل بیک حاجی طغانلو «۲۱» و الو بیک آقا به مدرسه آمده به پایبوس اشرف سرافراز شدند. شاه کامیاب و شاهزاده عالمیان مآب از گناه ایشان گذشتند «۲۲» روز شنبه پانزدهم «۲۳»، اعتماد الدوله میرزا سلمان «۲۴» در خدمت بندگان اشرف و نواب شاهزاده در خانه زرنگار مدرسه و مقبره نشسته مقرر شد که از طوایف اویماقات هر کس «۲۵» زنده‌ای یا سرو اخترمه

---

(۱)- ب، م، ن: «را» ندارد

(۲)- ن: به تسخیر شهر هرات رفته بودند

(۳)- م، ن: سه فرسخ است

(۴)- ن: «آمده» ندارد

(۵)- ب، م، ن: رای

(۶)- ن: زاغان

(۷)- ن: حسین میرزا

(۸)- ن: خزاین و زر

(۹)- م: «همایون» ندارد

(۱۰)- ن: بمغره

(۱۱)- ن: «میرزا سلمان» ندارد

(۱۲)- ب: آمده

(۱۳)- ن: افشار به باغ

(۱۴)- م: «درب» ندارد

(۱۵)- ب، م: هفتاد و

(۱۶)- ب، م: «را» ندارد

(۱۷)- ن: ۴

(۱۸)- م: «جا» ندارد

(۱۹)- م: آمدند

(۲۰)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۱)- ن: طغانلر

(۲۲)- ب، ن: گذشته

(۲۳)- ن: ۱۰

(۲۴)- ن: «میرزا سلمان» ندارد

(۲۵)- م، ن: هر کس سرو اخترمه دارند به نظر رسانند

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۴۲

دارد به نظر رساند. غازیان گرفتاران را به نظر درآورده، میرزا سلمان اصلا در نجات آن جماعت محابا ننموده، هر کس که التماس می‌کرد اعراض می‌فرمود «۱» آنچنان در قتل آن برگشته روزگاران ساعی بود که به لحظه دیگر نمی‌انداخت و در میان مدرسه و مسجد سر و دست و پا و جسد مقتولان افتاده زمینها از خون ایشان گل شده بود. از جمله مقتولان آن مجلس سلطانقلی بیک شروانی «۲» خالوی زاده نواب مرحومی سلطان ابراهیم میرزا بود که به انواع فضایل و خصایل آراسته، در معرکه جنگ زنده بدست درآمده بود. هرچند فقیر مؤلف این نسخه جمعی را بر این داشته «۳» شفیع ساخت، فایده بر آن نداد و آخر الامر او را در آن مجلس [۵۵۷] به قتل آوردند و همچنین اعتماد- الدوله میرزا سلمان «۴» فتوی به قتل صد و پنجاه نفر از جماعت استاجلویان «۵» که در قلعه اسفرایین بودند داده، جمعی کثیر نیز «۶» از این جماعت در هرات به قتل آمدند و از جمله بعضی که خلاصی «۷» یافتند علیقلی بیک ولد علیقلی خلیفه مهردار ذوالقدر بود که در عین حسن و جمال و خاله‌زاده «۸» میرزا نظام ولد میرزا سلمان بود. وی اگرچه باعث آن شد و میرزا سلمان قبول نمی‌کرد، بالاخره جبار قلی بیک افشار برادرزاده قورچی به حمایت قورچی‌باشی او را خلاص ساخته به باغ زاغان به منزل خود برد «۹» و جمعی دیگر از گرفتاران را مقرر کردند «۱۰» که به مدرسه آورده مثل خواجه افضل و ابراهیم سلطان و حسین قلی بیک و سایر اسیران محافظه نمایند. چند «۱۱» روز اوقات بر این منوال گذران بود «۱۲». اقبال پناه میرزا سلمان را نخوت و غرور به مثابه‌ای دست داده که چشم از همه امرا پوشید «۱۳» و در باب دفع ایشان برملا می‌کوشید و به زبان «۱۴» می‌رسانید و مقرر کرد که قرب پنجهزار پیاده و بیلدار و کلنگ‌دار از بلوکات آمده با «۱۵» لشگر خود که قرب هفتصد هشتصد کس خوب داشت و ملازمان و قورچیان نواب شاهزاده عالم، بر حصاربست هرات یورش آورده بی‌معاونت امرا شهر را بگیرد و بعد از آن شروع در مدعیات و مطالب خود نماید. غافل از آنکه، شعر «۱۶»:

فلک تا کرا کار سازی کند زمانه به خون که بازی کند در شب چهارشنبه ۱۸ شهر مذکور، خود با اهل هرات سوار شده بر گرد بعضی از حصار «۱۷» گشته ملاحظه‌ها نمود و به قدغن «۱۸» تمام کس از عقب پیادگان روان نمود.

---

(۱)- ب، م، ن: می‌فرمود و

(۲)- ن: شیروانی

(۳)- م، ن: برداشته

(۴)- ن: «میرزا سلمان» ندارد

(۵)- ن: استاجلو

(۶)- ن: «نیز» ندارد

(۷)- ب، م: خلاص

(۸)- م: خانه‌زاده

(۹)- م: برده

(۱۰)- م: گردید

(۱۱)- ب، م، ن: هرچند

(۱۲)- ن: «اقبال‌پناه» ندارد

(۱۳)- ب، م، ن: پوشیده

(۱۴)- ن: به زبان

(۱۵)- ب، م: «با» ندارد

(۱۶)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۷)- م: حضار

(۱۸)- ب: با غدغن

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۴۳

اشک‌فشانی «۱» خامه عنبرفشان در قتل میرزا سلمان و ذکر بعضی از حوادث واقعه در خراسان

سابقا مذکور شد که چون در ایام محاصره تربت «۲» میانه امرا و میرزا سلمان صحبت به قتل و غزا انجامید «۳» و در راه دار السلطنه هرات هم یکدو روز یوزباشیان و مقربان به جهت مدعیات خود بروز درآورده به نزاع و بی‌حرمتی رسانیدند و صحبت به جایی رسید که وی «۴» یکدو روز از منزل «۵» بیرون نرفت و «۶» امرا باز تنزل کرده به تدارک درآمدند اما از آن روز در فکر و اندیشه قتل او بودند. مقصود بیک وزیر قورچی‌باشی محرک این اراده بود. تمامی اویماقات با یکدیگر در قتل میرزا سلمان اتفاق نموده، شاهرخ خان که از جانب میرزا سلمان بود او را برگردانیده تاجیکان نیز در این قضیه شریک شدند «۷» و از هر اویماقی «۸» چند نفر جلف «۹» و اوباش جدا کرده با یکدیگر به یوسف بیک ولد قورچی‌باشی متوسل شده او را بانی و باعث این امر نمودند و قرار بدین دادند که او را هرجا که ببینند به شمشیر گیرند. این اراده در خاطرها «۱۰» جا گرفته در عزی (؟) این بودند که کجا اتفاق افتد. اتفاقا صباح روز پنجشنبه نوزدهم شهر ربیع- الثانی سنه «۱۱» مذکوره، اعتماد الدوله را به خاطر رسید که به زیارت مقرب باری، خواجه عبد اللّه انصاری رود که در موضع گازرگاه هرات مدفون است و بخوبی آن مقام فیض ارتسام از سایر مزارات ممتاز «۱۲» است و وی نسب خود را به خواجه منتهی می‌ساخت. جمعی از مردم هرات که شب و روز با او [۵۵۸] می‌بودند (و مشاور او گشته بودند) «۱۳» مدار بر اقوال ایشان نهاده از دیگران کناره می‌فرمود «۱۴» قرار دادند که به گازرگاه رفته به حمام آنجا روند و شب جمعه آنجا بسر برده روزش به صحبت مشغول «۱۵» گردند. یراق و اسباب و اثاث «۱۶» خسروانه اعتماد الدوله را ایشیک «۱۷» آقاسیان به گازرگاه برده، وی چاشتی روانه آن صوب شد. چون جماعت خبیه و اوباش اویماقات این معنی را دریافته بودند، با جمعی کثیر از قورچیان و مقربان پیشتر به تخت صفر که در سر راه واقع است رفته، انتظار داشتند که چون مشار الیه از آنجا بگذرد او را به قتل آورند «۱۸».

بعضی از مردم آگاه که واقف شدند، در حوالی تحت صفر این خبر را به اعتماد الدوله رسانیدند.

مشار الیه به اضطراب تمام رو به شهر نهاده، این جماعت در تخت صفر در بسو بودند، جلوریز

---

(۱)- ب: افشانی

(۲)- م: بربت

(۳)- ن: انجامیده

(۴)- ن: «وی» ندارد

(۵)- ن: منزل خود بیرون رفت

(۶)- ب: «و» ندارد

(۷)- ن: بودند. م: ندارد

(۸)- ن: اویماق

(۹)- م: خلف

(۱۰)- ن: خاطر جا گرفته

(۱۱)- م: «سنه» ندارد

(۱۲)- ن: مختار

(۱۳)- ن: داخل پرانتز را ندارد

(۱۴)- ب، ن: می‌فرمود و

(۱۵)- ن: مشغولی

(۱۶)- ن: اساس

(۱۷)- مز، ب، م، ن:

ایشک

(۱۸)- ب، م: آورده‌اند. ن: آورده

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۴۴

از عقب او تاخته غوغا و معرکه بهم رسید و شهر وارد و بر هم خورده غوغایی عظیم حادث شد. اعتماد الدوله سراسیمه خود را نزد شاه و شاهزاده انداخته «۱» حقیقت حال به مسامع عز و جلال آن «۲» خسرو صاحب اقبال رسانید «۳»که این اراده و عمل از امرا سانح «۴» شده. شاه کامیاب امرای نامدار، مقدمهم قلی «۵» سلطان قورچی‌باشی و شاهرخ خلیفه مهردار ذو القدر و محمد خان ترکمان را طلبیده در مقام اعراض و اعتراض درآمده، امرا متلقی به انکار شده، قسمها یاد کردند که ما را اطلاعی بر این نبوده و نیست و یمکن که از جمعی اجلاف این عمل بواسطه رنجش از تنخواه مواجب سر زده باشد. حاشا ثم «۶» حاشا که ما را بر این اطلاع «۷» بوده یا بر این باشیم. هر کس از مقربان و اقوام خود چند کس «۸» تعین نمودند «۹» که از عقب آن جماعت رفته ایشان را بدست درآورد «۱۰».

امتداد سخن اعتماد الدوله میرزا سلمان «۱۱» به طول انجامید و هرچه می‌گفت از روی لجاج و عناد و خطاب «۱۲» با این دو میر با اقتدار «۱۳» بود، تا به مرتبه‌ای که این جماعت را صلب ساخت «۱۴» و به دلیل ثابت می‌ساخت که این دو سه کس براینند، تا آنکه روز به آخر رسید و آن جماعت صاحب داعیه به مدرسه که دولتخانه بود آمده، هجوم لشگریان طغیان گرفت.

چون امرا از اصرار میرزا سلمان منزجر گشتند، در مقام اصلاح نیامده، علت به طبیعت گذاشتند.

میرزا سلمان اعتماد به حمایت «۱۵» شاهزاده و امرای ترکمان کرده، مطلقا تنزل و الحاح نکرد و این جماعت «۱۶» که «۱۷» صحبت را آشفته و متلاشی دیدند، شروع در اراده خود نمودند.

پسران امرای مذکور «۱۸» و یوزباشیان و بهادران به جد گرفته پای ثبات استوار نموده، کس «۱۹» نزد شاه و شاهزاده فرستادند که

اگر میرزا سلمان را به ما دادی فنعما و بها، والا خود آمده او را از مجلس «۲۰» اشرف «۲۱» بیرون آورده به سیاست هرچه تمامتر به قتل می‌رسانیم «۲۲». شاه و شاهزاده قبول این معنی نکرده، چون شب بوده جمعی کثیر از غلامان «۲۳» و یکچهتان و تیغ‌بندان شاهزاده در غرفه و حجره‌های مسجد و مدرسه جا داشتند و امرا در میانه لشگر افتاده بودند، و بیم مخاطره بود صلاح در پیشبرد «۲۴» آن مهم ندیدند و هر کدام به تقربی و لطایف الحیل «۲۵» خود را بیرون انداخته به منازل خود رفتند. خلاصهٔ التواریخ ج۲ ۷۴۴ اشک‌فشانی خامه عنبرفشان در قتل میرزا سلمان و ذکر بعضی از حوادث واقعه در خراسان ..... ص : ۷۴۳

---

(۱)- مز: انداخت

(۲)- ن: رسانید

(۳)- م: رسانیدند

(۴)- م: شانح. ن: ملاحظه نمود امرای نامدار

(۵)- ن: علی سلطان

(۶)- ن: و ثم حاشا

(۷)- م: اطلاعی بوده باشد

(۸)- ن: چند کس از اقوام خود

(۹)- مز: نموده

(۱۰)- مز: درآورده

(۱۱)- ن: «میرزا سلمان» ندارد

(۱۲)- ب، م، ن: خطا با این دو امیر

(۱۳)- ب: باقتدار

(۱۴)- ب: ساختند. ن: می‌ساخت

(۱۵)- ب اعتماد الدوله: بجماعت. ن: اعتماد الدوله رو بجماعت

(۱۶)- ن: آن جماعت

(۱۷)- ب، م: «که» ندارد

(۱۸)- ن: مذکوره

(۱۹)- ب، م:

که. ن: «کس» ندارد

(۲۰)- ن: در مجلس

(۲۱)- ن: در مجلس اشرف او را

(۲۲)- ب: می‌رسانم

(۲۳)- ب، ن: ملازمان

(۲۴)- ب، م، ن: بردن

(۲۵)- ن: لطایف الحیلی

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۴۵

بعد از [۵۵۹] رفتن امرا و تزلزل «۱» ایشان، غلامان دست به تیغ و تیر حتی سنگ و کلوخ آورده، جمعیت جمعی که مستعد آن دستبرد «۲» شده بودند از هم پاشیده، چون بنات النعش آن قوم را متفرق ساختند. میرزا سلمان آن شب در خدمت شاهزاده بسر برده درهای مدرسه را بستند و فتنه آن شب به خیر گذشت. صباح جمعه شهر مذکور، نظم «۳»:

که چون صبحدم شاه گردون خرام‌برآمد برین ابلق تیز گام

دم از نور زد صبح صادق شکوه‌تجلی موسی برآمد ز کوه قورچی‌باشی که «۴» در باغ زاغان بود و ماده «۵» و مدد این فتنه ولد او یوسف بیک بود، چون ملاحظه کرد که شاه و شاهزاده در ماده وی چنین صلب‌اند، اندیشه کرد که مبادا میرزا سلمان حیله باخته بعضی از امرا را از راه برده قضیه برعکس «۶» واقع شود «۷»، فی الحال کس از عقب (جمیع امرا و اویماقات فرستاده تمامی را از میر و خان و سلطان و یوزباشی و قورچی و قلغچی فرستاده آن جماعت را حاضر ساخته «۸») و «۹» کس از عقب حضرات صدر «۱۰» و قاضی معسکر و علما فرستاده «۱۱» در خانه بزرگ سرحوض باغ مذکور مجلس کرده «۱۲» تمامی متفق اللفظ و المعنی در حضور علما قسم یاد کردند «۱۳» که شاه کامیاب را پادشاه خود دانسته «۱۴» سلطان حمزه میرزا را بعد از وی ولی‌عهد شناسند و دیگری «۱۵» را ندانند و من بعد در میانه تعصب اویماقی و مخالفت و بیگانگی نباشد و در گرفتن قلعه هرات ساعی بوده تغافل «۱۶» و تأخیر جایز ندارند «۱۷». و چون میرزا بسلمان میانه قزلباش فتنه بهم رسانیده، صلاح دولت در بودن او نیست او را از میانه بردارند. مضامین مذکور را بعد از قسم «۱۸» نوشته همه مهر خود بر آن نهاده «۱۹» مصحوب سید سلیمان کمونه که از اعاظم سادات و امرا بود و شاهقلی سلطان روملو «۲۰» که از ریش‌سفیدان و خیراندیشان طوایف است، نزد شاه و شاهزاده فرستادند.

شاه شاهزاده بعد از وقوف و اطلاع بر این معنی چون یقین داشتند که خیرگی «۲۱» قزلباش زیاده از آنست که به منع متقاعد گردند- چه در ماده بیگم که حرم و والده شاه و شاهزاده بود آن عمل شنیع «۲۲» و فعل قبیح به بعمل آورده بودند- بالضروره میرزا سلمان را رخصت داده همراه این دو «۲۳» میر بزرگ کرده استدعای بیشتری کردند که امرا از سر گناهان او گذشته هرچه داشته

---

(۱)- ب، م، ن: تنزل

(۲)- م: دست‌برد شد. ن: دستبرده شد

(۳)- ن: بیت. ب: شعر م: ندارد

(۴)- م: «که» ندارد

(۵)- م: باده دیده. ن: و ماده این فتنه

(۶)- م: ملکش

(۷)- ب: شود و

(۸)- ب، م: ساختند

(۹)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۰)- ب:

صدور و

(۱۱)- م: فرستاده و

(۱۲)- ب: کرد و

(۱۳)- ن: نمودند

(۱۴)- ن: دانسته و

(۱۵)- ب: دیگر را. م: ترا

(۱۶)- م: تغافل و تقصیر

(۱۷)- م: ندانند

(۱۸)- ن: رقم

(۱۹)- م، ن: نهادند

(۲۰)- ن: روملوی

(۲۱)- ن: خرگی

(۲۲)- م: قبیح و فعل شنیع

(۲۳)- ب، م، ن: «دو» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۴۶

باشد ازو گرفته او را مرخص سازند که از پی کار خود رود. امرای مذکور میرزا سلمان را پیاده «۱» از مدرسه تا باغ زاغان آورده (ملاقات امرا واقع شود نشد «۲») «۳» و در جنب خیمه مقصود بیک وزیر قورچی‌باشی او را زنجیر کرده در آن «۴» روز مقرر کردند که بر جایی نویسد که از نقد و جنس و ملک در سر کار او خواه در اردو و خواه در قزوین که کوچ «۵» او آنجاست و خواه در شیراز که مقام و مسکن او بوده و در دیگر محال و ممالک محروسه که ملازمانش به تحصیل رفته‌اند چیست؟ مشار الیه در برابر خواست که ایامی بر این بگذراند که شاید دفع الوقتی بهم رسد بیست روز گفت به تنقبح این می‌توانم داد. بعضی «۶» از نویسنده‌ها که خصم «۷» او و آزرده ازو بودند گفتند که در «۸» یکروز مشخص می‌سازیم و شروع در تنقیح «۹» آن نموده معلوم شد. چون روز به آخر رسید و این شب دیگر مقدر «۱۰» بود که وی در دنیا باشد.

روز شنبه بیست و یکم ماه مذکور، امرا به فکر افتاده [۵۶۰] ترسیدند که مبادا نوعی دیگر شود که وی نجات یابد و از داشتن او مضرتی به ایشان رسد قرار به قتل او داده، عصر این روز جمعی به در اتاق «۱۱» آمده او را برهنه کرده شمشیری «۱۲» بر شکمش زدند (و او را به شمشیر گرفته به قتل آوردند) «۱۳» و سرش را از بدن جدا کرده به شهر هرات نزد علیقلی خان شاملو فرستادند که خصم او بود. بعد از آن در محلات و بازارها گردانیدند. یکدو روز جسدش بی‌سر افتاده بود تا آنکه حسب الحکم شاه و شاهزاده و در ایام حیات وصیتی به نقابت پناه میر ابو الولی انجو قاضی معسکر کرده بود که تجهیز و تکفین او نماید، وی امتثالا لوصیته بدان عمل نموده سرش را بر بدن دوختند و او را به مشهد مقدس معلی نقل کرده «۱۴» در گنبد میر ولی بیک مدفون شد. شعر «۱۵»:

این بود عادت سرای سپنج‌که بود گنج او قرین با رنج

هست با انتقال اقبالش‌زود تغییر یابد احوالش روز یکشنبه ۲۲ شهر مذکور علما را «۱۶» حاضر ساخته دخترش که در حباله شاهزاده بود به صیغه سه طلاق مطلقه کردند «۱۷». موالی بیک ترکمان در آن باب چند بیت گفته بود به قلم تحریر درآمد. شعر «۱۸»:

ای شده بر چرخ به اعزاز «۱۹»و جاه‌هیچ تداری خبر از قعر «۲۰» چاه

---

(۱)- ب، م، ن: «پیاده» ندارد

(۲)- ب، م: شود

(۳)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۴)- م: مقرر کردند که در آن روز بر جایی نویسد. ن: مقرر نمودند که در آن روز بر جایی نویسد

(۵)- ب، م: کوچ و گروه او

(۶)- ب، ن: و بعضی

(۷)- ب، م، ن: خصم و آزرده ازو

(۸)- ب: مابیکروز. ب: دیگر روز

(۹)- م: منقح

(۱۰)- ن مقدمه شود

(۱۱)- ب، م، ن: اوتاق

(۱۲)- ن: شمشیر

(۱۳)- ن: بین الهلالین ندارد

(۱۴)- م، ن:

فرموده

(۱۵)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۶)- ب: «را» ندارد

(۱۷)- ن: نمود. م:

ندارد

(۱۸)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۹)- ب، ن: بر اغراز جاه

(۲۰)- ب، م: فقر و جاه

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۴۷ صبح فلك شمس منور ز مهربرد به اعزاز به چارم «۱»سپهر

گشت به او «۲»گرم‌رو از ریش‌خندشام به قعر چه ظلمت فکند

گر تو شدی آصف خسرو نشان‌خاصه سلیمان زمانی به شان

در نظر رند درست اعتقادچون تو سلیمان شده بی‌حد به باد

شاه چه شد گر ز تو دختر گرفت‌دختر بوبکر پیمبر گرفت

نیست ز سلمان جدیدم امیدکس طمع میوه ندارد ز بید

صاحب سلمان قدیم از کرم‌کوری چشم عر بز قدم

مطلب «۳»و مقصود موالی شاه‌جمله روا کرده بفضل آله پسران او میرزا عبد اللّه و میرزا نظام که از وزرای مقربان درگاه شاهزاده بودند، اول قصد ایشان کرده، چون مقدر نبود «۴» به بعضی از امرای ترکمان خصوصا محمد خان متوسل شده از قتل نجات یافتند و هر کدام مبلغی جریمه داده به رفتن شیراز مرخص گشتند. دواتدار بیك قراجه داغلو ایشك «۵» آقاسی را مقرر کردند که به قزوین رفته ضبط اموال وی نماید. آنچه در اردو داشت به ضبط ادهم سلطان ترکمان مقرر گشت و املاکی که وقف کرده بود وقفنامجات را طلب کرده در طشت نهاده شستند و هرچه همراه داشت به سرکار خاصه شریفه واصل گشت.

غلامانش چون مدبر بودند تمامی خط آزادی گرفتند. ملازمانش با کثرت اسباب و یراق و «۶» جمعیت هر کدام به میانه اویماق خود رفتند و سلسله و سرکار او هباء منثورا و «۷» بعضی ظرقا «۸» در باب وی این ابیات را گفتند. نظم «۹»

آن بی‌ادبی که فتنه را بود سبب‌دانی که ورا فلك «۱۰»چسان کرد ادب

تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت‌در «باعث ویرانی عالم» بطلب و دیگری «۱۱» چنین گفته. شعر «۱۲»:

کور سلمان وزیر حضرت شاه که جهان را به ظلم غارت کرد

رید بر کار و «۱۳»بار ملک آخرلایق ریش خود وزارت کرد

گفتار «۱۴» در بعضی از وقایع روزگار بعد از قتل وزیر «۱۵» نامدار

چون خاطر امرا از ممر میرزا سلمان و دفع او «۱۶» و اخراج فرزندان جمع شد، کسی که

---

(۱)- ب، م، ن: چهارم

(۲)- ب، م، ن: برو

(۳)- ب، م: «و» ندارد

(۴)-: م، ن «نبود» ندارد

(۵)- ن: ایشیک

(۶)- م: «و» ندارد

(۷)- ب: «و» ندارد

(۸)- ن: «ظرفا» ندارد

(۹)- ن: بیت م: ندارد

(۱۰)- ن: که ز افلاک

(۱۱)- ب، م، ن: دیگر

(۱۲)- م: «شعر» ندارد

(۱۳)- ب، ن: «و» ندارد

(۱۴)- م: گفتار و در بعضی از وقایع روزگار بعد از قتل وزیر نامدار

(۱۵)- ن: «وزیر» ندارد. ب: نواب

(۱۶)- م، ن: «او» ندارد. ب: «و» ندارد

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۷۴۸

[۵۶۱] مستعد امر وزارت بود و به رشد و کاردانی و قابلیت و وجاهت «۱» در میانه ممتاز افتاده بود، حضرت میرزا محمد بود که در ایام شاه اسمعیل ترقی کلی کرده بود و «۲» قورچی‌باشی را با او همزبانی و محبتی بود، تکلیف امر وزارت بدو نمودند. وی چون عاقل بود بعد از قتل میرزا سلمان وی را ناخوش نمود که مرتکب آن «۳» امر خطیر گردد، استعفا «۴» از آن جسته، استیفای دیوان اعلی (را اختیار نمود «۵». در روز دوشنبه غره شهر جمادی الاول سنه مذکوره میرزا هدایت اللّه که استیفای) «۶» دیوان اعلی به او «۷» متعلق بود پایبوس وزارت کرده، استیفا را به میرزا محمد شفقت کردند و حضرت میرزا لطف اللّه که وزیر مهر شاهرخ خلیفه ذوالقدر بود، به وزارت نواب شاهزاده خورشید لقا سلطان حمزه میرزا سرافراز گشت و وزارت محال خاصه شریفه به میرزا احمد ناظر اصفهانی مرجوع گشت و وزرای اربعه در روز مذکور به سجده و پایبوس مناصب علیه سرافراز گشتند و شروع در مهمات خود نمودند.

در خلال این احوال «۸»، غیاث بیک مستوفی نواب میرزایی که بواسطه سبق خدمت دغدغه وزارت داشت، جمعی از اعوان و انصار او شب در محلی «۹» که بندگان «۱۰» میرزا لطف اللّه از در خانه خود «۱۱» بود دو تفنگ «۱۲» در حوالی مزار امام فخر رازی بدو

«۱۳» انداخته هر دو «۱۴» برو خورد اما کارگر نیفتاد مدت دو ماه صاحب فراش بود.

چون تعصب میرزا سلمان بواسطه گرفتن خراسان از میان برخاست، امرا قسمی که خورده بودند فراموش کرده اراده صلح نمودند. نواب کامیاب قبول این معنی ننموده مذکور گردانید که امرا و «۱۵» سلطان حمزه میرزا را در این مدرسه کشته می‌باید شد یا آنکه فرزند دلبند من عباس میرزا را به من می‌باید داد که او را نیز به طریق سایر فرزندان همراه داشته باشم. امرا چون شاه را در این ماده «۱۶» صلب دیدند، چند روزی در این وادی به تغافل انداخته از جنگ و صلح چیزی مذکور نمی‌ساختند. آخر الامر بهانه کردند که قورچیان و غیره متفق «۱۷» نیستند. مقرر شد که احمدی بیک لشگری «۱۸» نویس طوماری چون شب دیجور دور و دراز بدست گرفته صدر و قاضی معسکر در صفه جماعت‌گاه مدرسه حاضر شده یک‌یک «۱۹» از آن جماعت را حاضر ساخته در باب یکجهتی و یکرنگی و گرفتن حصار بست هری که «۲۰» موافقت نموده مخالفت ننمایند قسم

---

(۱)- م، ن: جامعیت

(۲)- م: «و» ندارد

(۳)- ن: این

(۴)- ب، م: و استعفا. ن: استغفا جسته

(۵)- ب: نموده که مرتکب آن امر خطیر نگردد و در روز دوشنبه

(۶)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۷)- ب: بدو

(۸)- ن: عنایت

(۹)- م: محل

(۱۰)- م: بنده‌گان

(۱۱)- ب، م، ن: متوجه خانه خود بود

(۱۲)- ن: تفنگی

(۱۳)- ب، م، ن: برو

(۱۴)- ن: برو خورد

(۱۵)- م: «و» ندارد

(۱۶)- ن: «ماده» ندارد

(۱۷)- مز: مشفق

(۱۸)- ب، م: لشکر نویس

(۱۹)- ن: یک‌یک را

(۲۰)- ب، م، ن: «که» ندارد

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۷۴۹

دهند. قرب یکماه اوقات بدین منوال گذشت اما در هیچ باب اتفاقی از هیچکدام ظاهر نشد و محصولات جو و انگور و کشمش بلده و بعضی از بلوکات به تاراج رفت. ایالت دار السلطنه را به سلمان خان نواده عبد اللّه خان دادند. وی همین سمت خانی و دارایی آن ولایت داشت.

مقارن اين احوال «۱»، خيلى از امرا و اعيان خراسان خود را رسانيده جمعيت خوبى بهم رسيد «۲». اما ميانه امراى ذو القدر و روملو و بعضى از تركمانان مثل مرتضى قلى خان و مردم قلعه «۳» ربط و اتحاد و آمد شد و خريد و «۴» فروخت بهم رسيد و رفته‌رفته معامله به جايى رسيد كه معامله تسخير قلعه از خواطر «۵» محو شد. چون قورچى‌باشى بزرگ و ريش‌سفيد و وكيل در خانه «۶» شده بود، عليقلى خان پسر دو ساله خود «۷» ولى بيك نام را به وساطت قورچى‌باشى فرستاد «۸» و عذر تقصيرات طلبيد «۹». قورچى‌باشى [۵۶۲] باعث «۱۰» اصلاح حال آن جماعت شده اگرچه نواب كامياب قبول نگاه «۱۱» داشتن طفل مذكور نكردند و امر فرمودند كه نزد پدرش برند، اما چون قورچى‌باشى عمده بود و از صلاح او يارای «۱۲» تجاوز نبود، اين مضامين درگير افتاد و مقرر شد كه به جهت شاه عباس «۱۳» و عليقلى خان اجناس و خلاع فاخره فرستاده از هرات كوچ فرمايند و جمعى از زندانيان را هم كه داشتند بيرون كرده خلعت دادند و از سر گناه ابراهيم- سلطان چاوشلو گذشته او را تاج و ساروق و خلعت داده در جرگه امرا جا دادند. اما چون اعتماد بر بودن او نداشتند و به گمان آنكه مبادا چون مردمش در تربت نزد مرشد قلى خان است بدانجا رود، او را به يوزباشيان اعتمادى سپردند. چون مدت چهار ماه تمام اوقات با بركات در دار السلطنه هرات صرف شد و ايام باد شمال را دريافتند، قرار بر كوچ داده، روز جمعه پانزدهم شهر شعبان العادل «۱۴» سنه مذكوره از هرات كوچ كرده به پل سالار «۱۵» نزول اجلال فرمودند و هرات را به شاه- عباس و عليقلى خان گذاشته عازم مشهد مقدس معلى مزكى شده «۱۶»، مقرر داشتند كه چون روزه رمضان گذشته خورده شد، اين ماه را در مشهد مقدسه «۱۷» به طاعت و عبادت گذرانيده، مهمات «۱۸» خراسان را در ضمن آن قرار دهند.

چون اردوى همايون «۱۹» به غوريان «۲۰» رسيد، امت خان حاكم شيراز و لشگر فارس سركرده «۲۱» خود را رسانيدند و به اردوى همايون ملحق گرديدند «۲۲» از غوريان به راه «۲۳» جام و خرجرد

---

(۱)- ن: حال

(۲)- ب، م: رسيد و. ن: رسيده

(۳)- م، ن: قلعه را

(۴)- ب: «و» ندارد

(۵)- ب، م، ن: خاطر

(۶)- ن: بود و در خانه تردد داشت

(۷)- ب، م: خود را

(۸)- ب: فرستاده

(۹)- ب، م، ن: طلبيده

(۱۰)- ن: «باعث» ندارد

(۱۱)- ب، م: «نگاه» ندارد. ن: نگه داشتن

(۱۲)- م: يارى

(۱۳)- م: «عباس» ندارد

(۱۴)- ن: «العادل» ندارد

(۱۵)- ب، م: سالا

(۱۶)- ن: شدند

(۱۷)- م: مقدس

(۱۸)- ب، م: و مهمات

(۱۹)- م: «همایون» ندارد

(۲۰)- م، ن: قوریان

(۲۱)- ن: سرقدم کرده

(۲۲)- ب: گردیدند و

(۲۳)- ب: برده و خرجرجرود. م: پروه و خرجرد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۵۰

آمده، از آنجا، به حوالی مشهد مقدس آمده در طرق «۱» نزول اجلال واقع شد. روز سه‌شنبه «۲» چهارم شهر رمضان المبارک، شاهزاده صادق الولا، سلطان حمزه «۳» میرزا چون منذور بود- که از «۴» محلی که چشمش بر گنبد مبارک حضرت امام ثامن سلام اللّه علیه افتد از آن محل تا به درون روضه پیاده رود- «۵» صباح این «۶» روز احرام آن حرم بسته، جمیع امرا و اعیان در ملازمتش در آن روز گرم که «۷» آفتاب در برج سنبله بود، از طرق تا به آستانه مقدسه آمده، شب چهارشنبه پنجم رخ نیاز بدان کعبه آمال «۸» رسانیده مضمون این ابیات ادا نمود «۹». شعر: «۱۰»

بر آستان تو سودم رخ نیاز شبی که سیل اشک چو خاشاک در ربود مرا

غرض وصال تو بود آمدن ز چندین راه‌وگرنه هیچ مراد دگر نبود مرا صباح روز پنجشنبه پنجم، شاهزاده بعد از نماز و لوازم زیارت، از آستانه مقدسه سوار شده «۱۱» با امرا و وزرا به اردوی همایون که در طرق بود رفته، در رکاب پادشاه مالک رقاب سوار شده سادات و نقبا و خدام گرام آن آستان «۱۲» عرش مقام علمها برداشته استقبال «۱۳» نمودند.

نواب کامیاب به شهر داخل شده، خود را به زیارت سرافراز ساخت و دولتخانه مبارکه در حوالی منازل «۱۴» مرحومی میرزا ابو طالب رضوی که از اعاظم نقبای آن ولایت است قرار گرفت و اکثر امرا به شهر درآمده بعضی در بیرون شهر قرار گرفتند.

مشهد مقدسه درین چند سال بواسطه مخالفت امرا و آمد و شد «۱۵» عساکر ظفر لوا خراب و بیات «۱۶» شده بود چنانچه از سقف بازارها و آبادانی [۵۶۳] دکاکین و کاروانسراها اثری نمانده «۱۷»، باغاتی که در بلده و خارج آن رشک گلستان ارم بود خلال واری چوب در آنها یافت نمی‌شد. مردم بلوکات و کوهستان از ظلم غازیان یاغی شده، تردد شهر نمی‌کردند. آستانه از زینت و قنادیل و اسباب عریان شده تمامی «۱۸» را به تاراج برده بودند. مردم آن ولایت از وضیع و شریف زبان شکایت از دست ظلم و ستم حکام گشوده، از زمین و زمان فریاد الامان الامان «۱۹» برخاست. امرا با وجود تسلط و استیلا نتوانستند که حمایت مرتضی قلی خان نمایند چرا که تعدی و ظلم او از آن «۲۰» گذشته بود که احدی جرأت بر آن تواند نمود. شاه کامیاب محمد خان ترکمان مصاحب را تعیین نمود که به حقیقت عرض سرکار فیض آثار باز رسیده، سوای قنادیل از بیوتات

---

(۱)- م: طرف

(۲)- ن: چهارشنبه

(۳)- ن: شاهزاده حمزه میرزا

(۴)- ن: «که از» ندارد

(۵)- م، ن، ب: و لهذا

(۶)- م: «این» ندارد

(۷)- ب، م: «که» ندارد

(۸)- ن: آمان

(۹)- ن: نموده

(۱۰)- م: «شعر» ندارد

(۱۱)- ب، ن: شد

(۱۲)- ب، م، ن: آستانه

(۱۳)- ب، م: استیفا

(۱۴)- م، ن: منزل

(۱۵)- مز: آمد شد

(۱۶)- ن: خراب» و بیات» ندارد

(۱۷)- م، ن: نماند

(۱۸)- ب، م: و تمامی

(۱۹)- ب، م: «الامان» ندارد

(۲۰)- ب، ن: آنجا

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۷۵۱

آن «۱» آستانه مقدسه هرچه برده باشد گرفته بدان سرکار موهبت «۲» آثار رساند. محمد خان چند روز در خدمت صدارت‌پناه، شمس الاسلامی و نقابت‌پناه ابو الولی قاضی معسکر و علما و نقبا و افاضل مشهد مقدس تحقیق و پیروی نموده، بسیاری از چینی و کتب و قالی و سایر چیزها حتی قزغان و طبق متصرف شده بود اما سوای چند عدد طبق چیزی باز نتوانستند «۳» گرفت.

مقارن این حال وی را از ایالت مشهد مقدس معلی «۴» عزل فرموده «۵» تکلیف جای او به محمد خان مصاحب نمودند «۶». وی قبول ننمود «۷» تا آنکه ایالت و دارایی مشهد را «۸» به سلمان خان نواده عبد اللّه خان دادند و میرسید حسن فراهانی قمی را وزیر او کرده ایشان را در مشهد مقدس گذاشتند که هر استاجلویی «۹» که در تربت و خراسان خواهد بود از مرشد قلی سلطان کناره کرده نزد وی خواهند آمد و حکم شد که مرتضی قلیخان که «۱۰» در چهارباغ مشهد مقدس که حاکم- نشیمن است ساکن بود، کوچ کرده بیرون نشیند و ایالت استرآباد «۱۱» به وی دادند.

و هم در این ایام، مزاج اشرف اعلی شاهی منحرف شده، تب محرقی بر ذات خجسته صفات آن قدسی سمات عارض شد. صدور و علما «۱۲» و مشایخ را طلب فرموده از بعضی مناهی که بدان «۱۳» مشغول بود و از دیگرها منزه، توبه و استغفار کرده بر طبق آن قسم یاد نمود و قرب سی «۱۴» چهل نفر غلام ساده که در خدمت وی بودند ایشان را آزاد کرده رخصت فرمود «۱۵» بعد از چند روز شفا یافته به مراسم زیارت و عبادت در آن روضه عرش منزلت اقدام نمود و قرب یکماه تمام در آن روضه خلد آسا بسر برده مهمات تمامی امرای اهل خراسان را ساخته عازم عراق گشتند. در روز سه‌شنبه چهارم شهر شوال سنه مذکوره وداع آن حضرت «۱۶»- سلام اللّه علیه- نموده به شهر طوس نزول اجلال واقع شد. اردوی مرتضی قلی خان را از «۱۷» شهر کوچانیده از راه زادکان متوجه سبزوار گشتند و از شهر طوس به تخت خانی که در زادکان واقع است نزول فرموده از آنجا به چمن سبز رفتند و بدو کوچ به موضع نزل آباد که از توابع سبزوار است اردوی همایون نزول فرمود. و هم در این روز قاضی عبد اللّه خویی- که در علم انشای ترکی و فارسی مهارت تمام داشت [۵۶۴] و خوش می‌نوشت و شعر را نیز خوب می گفت- بیمار شده به جوار رحمت ایزدی پیوست. این رباعی ترکی از اشعار اوست است. نظم «۱۸»:

قاضی نه یمان شکسته حال اولمش سن‌بربدر فراقدن هلال اولمش سن

سن بلبل ایدن گنیدن آیرو دوشدن‌دیلن دوتلوب گور نیجه لال اولمش سن

---

(۱)- ب، م، ن: «آن» ندارد

(۲)- ن: فیض آثار

(۳)- ن: نتوانست

(۴)- م:

(۵)- «معلی» ندارد

(۶)- ن: فرموده و

(۷)- ن: ننمودند

(۸)- ب، م: «را» ندارد

(۹)- م، ن: «یی» ندارد

(۱۰)- ب، ن: «که» ندارد

(۱۱)- ب، م، ن: استرآباد را

(۱۲)- ن: عالمان. م: علما و شایخ

(۱۳)- ن: بر آن

(۱۴)- ب، م: سی و

(۱۵)- ب: فرموده

(۱۶)- ن: آن حضرت ۴

(۱۷)- ن: در شهر

(۱۸)- ب: شعر. م: ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۵۲

گفتار «۱» در فتح سبزوار و غارت آن «۲» دیار به دست غازیان جرار

سابقا مذکور شد که حسین بیک افشار ولد سوندوک «۳» بیک قورچی‌باشی سابق «۴» را که از امرای عباسی «۵» بود و ایالت جام داشت- چون «۶» شاهی سون شده «۷» از جانب تربت آمده- ایالت سبزوار را بدو داده پیشتر فرستاده بودند. وی جمعی از افشاریه «۸» را بر سر خود جمع کرده در محل عبور اردوی منصور در شهر را بست و یاغی شد. بواعث «۹» آنکه چون معامله هرات و سایر خراسان به دستور سابق بر «۱۰» شاه عباس «۱۱» مسلم شد و مرشد قلی خان در تربت ماند، یقین بود که بعد از رفتن اردوی همایون به جانب عراق، آن جماعت غالب «۱۲» اند و اطاعت ایشان لازم. اگر از این عمل غالب آید نزد ایشان اعتباری داشته باشد و دیگر آنکه چون از جانب قلی سلطان قورچی‌باشی صاحب دغدغه بود که «۱۳» مبادا او را در وقت رسیدن به خدمت شاه و شاهزاده بگیراند «۱۴»، فکر ثانی به صحت ارجح بود با خود «۱۵» قرار به تحصن داده، با وجود قلیلی از افشاریه که «۱۶» بر سر داشت برج و باره مستحکم کرده قرار به قلعه داری داد. اردوی همایون یک روز بواسطه تشخیص امر مذکور در موضع نزل‌آباد توقف کرده منهیان خبر دادند که وی قرار به تحصن «۱۷» داده به استقبال نمی‌آید. صباح که آفتاب نورانی علم برافراخت و لشگر نجوم را منهزم

«۱۸» ساخت، نظم «۱۹»:

سحرگاه کاین مصقل آب رنگ‌ز آئینه صبح بزدود زنگ

نمود آفتاب کواکب سپاه‌چو صورت در آئینه صبحگاه یعنی که روز دوشنبه دوازدهم شهر شوال سنه مذکوره، شاه و شاهزاده با امرای عالیمقدار به تسخیر قلعه سبزوار «۲۰» سوار شده، وقت ظهر به کنار حصار رسیده از هر طرف که لشگر ظفر اثر نزدیک شد از قلعه «۲۱» بنیاد تفنگ انداختن کردند. ساعتی بر این منوال گذشت، جمعی از مصلحان خیراندیش التماس کردند که شاهزاده ظفرلوا فرود آمده «۲۲» شاید که حسین بیک بنابر توهمی که از جانب قورچی‌باشی دارد رفع آن نموده به خدمت آید «۲۳» و نوعی نشود که از

---

(۱)- م: گفتار در دست آمدن سبزوار بدست غازیان ظفرمند

(۲)- ب: و باز بدست آمدن غازیان جرار

(۳)- ب: سوندک

(۴)- ب، م: از جانب تربت آمده

(۵)- ب: عباس.

ن: عباس شاه

(۶)- ب، م: و چون

(۷)- ب، م، ن: شده بود ایالت سبزوار را بدو داده

(۸)- ن: افشار را

(۹)- ب، م، ن: باعث

(۱۰)- ب، م: «بر» ندارد. ن: به

(۱۱)- م: عباس شاه

(۱۲)- ب، م: قالبند

(۱۳)- ب، م: که او را

(۱۴)- م، ن: بگیرند

(۱۵)- ب، م، ن: «خود» ندارد

(۱۶)- ب، م، ن: «که» ندارد

(۱۷)- ب، ن: تحصین

(۱۸)- ن: منهدم

(۱۹)- ن: بیت. م: ندارد

(۲۰)- ب، م: سبزوار شده. ن: سبزوار متوجه شده

(۲۱)- ب، م، ن: در قلعه

(۲۲)- ب، م، ن: آمدند

(۲۳)- مز: آمد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۵۳

قهر و غلبه غازیان رستم‌شان شهر به فنا رود. اردوی همایون در هشت بهشت و آن حوالی شهر فرود آمده، چون قلی سلطان قورچی‌باشی با امرای عظام متفق بود و در گرفتن حسین سلطان راسخ، لهذا مصلحت در آن دید که درین قضیه تأخیر نباید کرد.

شعر «۱»:

زمانه از آنکس تبرا کندکه او کار امروز فردا کند لاجرم آخر همین روز شاهزاده ظفر لوای خورشیدلقا «۲» را سوار کرده از اطراف امرا و قورچیان و غازیان رستم توان همه یکجهت و یکزبان قلعه بلده سبزوار را که هفتصد برج داشت دایره‌وار در میان گرفت. وقت غروب که خورشید جهانتاب رخساره خویش در نقاب انداخت، بعضی از دلیران معرکه کارزار و هژیران دلیر جرار- که در رکاب شاهزاده عالمیان مآب بودند- خود را از خندق گذرانیده به پای برجی عظیم که بر جانب شمال [۵۶۵] واقع بود «۳» رسانیده، به ضرب کلنگ «۴» و تیشه برج «۵» را سوراخ کردند و قرب سی‌چهل کس از دلاوران در پایان آن برج «۶» آسمان سان از ضرب تیر و تفنگ و سنگ افشاران «۷» زخمدار و ناچیز شدند. و از جانب دیگر که قلی سلطان و ولی سلطان افشار حاکم کرمان و غازیان تکلو بودند همراه پیدا کرده مقارن یکدیگر لشگر به درون ریختند. چون غازیان افشار «۸» که در درون قلعه بودند این وضع را مشاهده کردند «۹» تمامی سیماب شده به سوراخها و نقبها گریختند. شاهزاده خورشید- لقا امر فرمود که غازیان به شهر درآمده شروع در نهب و غارت نمایند. بعضی از وزرای صوابنما که این حالت را مشاهده کردند، دانستند که از هجوم غازیان «۱۰» عورات و اطفال شیعیان این بلده فاخره به فساد می‌رود، التماس از شاهزاده مظفر «۱۱» کرده که چندین هزار عورات و اطفال مردم درویش صاحب عیال در این شهر شیعه‌اند و در آن حالت تمیزی بهیچوجه نمی‌ماند. «۱۲» آتش چون در بیشه افتد نه خشک ماند نه تر. شاهزاده عالیجاه مسؤل مذکور را مبذول داشته مقرر فرمود «۱۳» که جمعی از امرا و آقایان معتبر در دروازه‌های سبزوار نشسته نگذارند که سواره بدرون رود و منادی جار زند که هیچ آفریده‌ای مرتکب عرض و ناموس آن جماعت نگردد.

با وجود چون شب به سر دست درآمد «۱۴» و شاهزاده و امرا به وثاق خود رفتند، ترکان و قلغچیان «۱۵» حتی سایسان و شتربانان به شهر ریخته «۱۶» شهر را غارت کردند. و آنشب «۱۷» ایام البیض بود. خود «۱۸»

---

(۱)- ن: بیت. م: ندارد

(۲)- ن: «خورشیدلقا» ندارد

(۳)- ن: واقع است

(۴)- ب، ن، م: کلنگ و تبر و تبشه

(۵)- ب، م، ن: بروج

(۶)- م: بروج

(۷)- ب، م: افشار. ن: ندارد

(۸)- ب، م، ن: «افشار» ندارد

(۹)- ب، ن: کرده

(۱۰)- ب، ن: لشگر و غازیان

(۱۱)- ن: مظفرلوا

(۱۲)- ن: نمی‌نماید

(۱۳)- ن: فرمودند

(۱۴)- ن: «و» ندارد

(۱۵)- م، ن: قلقچیان

(۱۶)- ب- ریخت

(۱۷)- ب، م، ن: و آن ایام البیض بود

(۱۸)- م: چون

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۵۴

به عین الیقین مشاهده کردم که قلغچی «۱» هفت نوبت از پیش خیمه مؤلف به شهر رفته پرتال به محل خود آورد و مردم شهر از هول جان و هتک عرض و ناموس بعضی به نقبها و سوراخها گریختند.

اکثرش خانهای خود را گذاشته در محوطه‌ها و سر راهها و پشت بامها جمع شده خانه و مال را بدست یغما دادند. عورات مسلمانان به طریق گله و رمه گوسفندان و همچنین پسران و دختران قرب هزار بلکه در هر محله و گذر یکجا جمع شده غریو افغان «۲» و ناله ایشان به فلک اثیر «۳» می‌رسید. مجملا در همان شب غازیان خاک سبزوار را غربال کرده در «۴» هیچ چیزی نگذاشتند.

بازارها و دکاکین آنجا را که در هیچ کدام از شهرها به بزرگی و زینت آنجا نیست آتش زدند و چند دکان «۵» صحافی که در آن مصاحف «۶» باری بود سوختند. شب «۷» قیامت نمونه‌ای خواهد بود از آن شب (نعوذا باللّه من شرور انفسنا و اعمالنا.) «۸»

صباح که خورشید خاوری علم بیضایی از «۹» چهار طاق مینایی برکشید، مردم بواسطه عرق شاهزاده دست و پا از تردد کشیده، شاهزاده سوار گشته به شهر درآمد. حسین سلطان که در آن روز متواری «۱۰» و به نارین قلعه رفته بود، او را گرفته به نظر اشرف درآوردند. مقربان جلوی آن شاهزاده عالمیان سر او را به ضرب گرز و ششپر «۱۱» کوفته به سان خمیر نرم ساختند و در پای دار میدان سبزوار انداختند و جمعی دیگر از افشاریه که بدست درآمدند به تیغ بی‌دریغ گذرانیده مردم او را که قرابت به قلی سلطان قورچی‌باشی داشت اقوام او و آنها را محافظت کرده، چون لشگریان از منع متقاعد نمی‌شدند و گمان آن بود «۱۲» که چون شب به سر دست درآید باز به دستور دوش غارت و بغمای عورات «۱۳» و اطفال شود، حکم عالی به نفاذ پیوست که عصر این روز کوچ کرده اردوی همایون [۵۶۶] به موضع خسروجرد که از آنجا تا سبزوار دو فرسخ راه است فرود آمده، مردم سبزوار نجات یابند. آخر همین روز کوچ کرده بدانجا نزول فرمودند و مردم دست از نهب و غارت بازداشته «۱۴» به عین الیقین مشاهده رفت که «۱۵» قلغچی «۱۶» دختر طفلی هفت هشت ساله از سیادت «۱۷» و نقابت‌پناه میرزا محمود «۱۸» ولد مرحومی میرشمس الدین «۱۹» علی سبزواری که از اعاظم سادات و نقبای ممالک خراسانند، به اسیری برده بود. بعد از تفحص و محنت بسیار بدست درآمده ازو گرفتند. و همچنین خیلی اطفال مسلمانان را از میان بردند و فترتی «۲۰»

---

(۱)- ن: قولقچی

(۲)- م، ن: و افغان

(۳)- ن: «اثیر» ندارد

(۴)- ن: «در» ندارد

(۵)- ب: دکانی

(۶)- ن: مصحف

(۷)- ن: شب قیامت از آن شب نمونه خواهد بود

(۸)- ن: «بین الهلالین» ندارد

(۹)- ن، ب: در

(۱۰)- ن: متوازی بود ب: متوازی بنابرین. م: متوازی به نارین قلعه

(۱۱)- ب، م، ن: شمشیر

(۱۲)- ب، م، ن:

«بود» ندارد

(۱۳)- ب، م: و عورات

(۱۴)- ن: داشتند

(۱۵)- ب، ن: «که» ندارد

(۱۶)- ن: قلقچی

(۱۷)- م: سادات

(۱۸)- ب-، م: محمد

(۱۹)- مز: شمسالدین

(۲۰)- ن: قرن عظیمی. م: فترت عظیمی

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۵۵

عظیم بر بلده طیبه «۱» سبزوار «۲» من جمیع الجهات وارد شد.

در این منزل دو «۳» روز توقف کرده نواب قورچی‌باشی سبزوار را به مردم خود مثل ابراهیم بیک ایرلو سپرده، ولد اسکندر خان افشار را حاکم فرمود و امرای خراسان مثل یکان بیک افشار حاکم فراه و سلیمان «۴» خلیفه حاکم تون «۵» و طبس و ولی سلطان حاکم کرمان مرخص گشته به الکای خود معاودت فرمودند و مهمات خراسان را علت به طبیعت گذاشته، از آنجا به مزینان آمدند و معاملات مزینان و حکومت آنجا به حسین خان «۶» سلطان دده‌لو- که سابقا در ملازمت نواب غفران‌پناه سلطان ابراهیم میرزا بود- تفویض کرده از آنجا کوچ بر کوچ متوجه عراق شدند و در روز دوشنبه چهارم «۷» شهر ذی حجه سنه مذکوره نزول اجلال در دار السلطنه قزوین واقع شد و آن قشلاق را در آنجا فرمودند. چون بعضی اخبار ناملایم از ممر غلبه و استیلای رومیه «۹» به درگاه عرش اشتباه آمده بود «۸»، امرای عراق مثل ولی سلطان حاکم همدان و سید بیک کمونه حاکم سمنان و شاهقلی سلطان «۱۰» تبت اغلی حاکم خوار «۱۱» و ادهم سلطان حاکم فراهان و گرمرود و امت خان بیگلربیگی فارس «۱۲» و اکثر امرا مرخص گشته به الکای خود رفتند که ترتیب قشون و لشگر داده هنگام توجه به جانب آذربایجان حاضر گردند.

و هم در این ایام یعنی «۱۳» در عشر اول ذی حجه سنه مذکوره، مرحومی خواجه افضل ترکه اصفهانی که به مزید فضل از اقران ممتاز بود و از دار السلطنه هرات همراه اردوی معلی بود، «۱۴» در آستانه امامزاده واجب التعظیم و التکریم- امامزاده «۱۵» عبد العظیم علیه و آبابه التحیة و التسلیم- بیمار شده، در موضع اندرمان بر بستر بیماری افتاده فوت شد و در آستانه متصله «۱۶» به حرم امامزاده مدفون گشت. (تاریخ «از جهان رفته بوعلی سینا» یافته‌اند حال «افضل ماهر» تاریخ است) «۱۷». از اجداد وی خواجه صدر الدین ترکه اصفهانی که معاصر زمان سلطان غازان و سلطان محمد خدابنده بوده فضیلت بی‌نهایت داشته و از او دو پسر مانده: خواجه صاین الدین «۱۸» ترکه و خواجه افضل الدین محمد. و ایشان نیز بسیار فاضل بوده‌اند و تصانیف دارند. خواجه صاین «۱۹» الدین محمد در ذی حجه خمس و ثمانین و ثمانمائه «۲۰» در هرات فوت شد و خواجه افضل الدین

---

(۱)- ن: «طیبه» ندارد

(۲)- ب، م: در سبزوار را به مردم خود

(۳)- ب، م: «دو» ندارد

(۴)- ن: سلمان

(۵)- م، ن: طون

(۶)- م: حسین خان دوه‌لو

(۷)- ن: دوشنبه ۴

(۸)- مز: «چون» ندارد

(۹)- م: ارومیه

(۱۰)- م: «سلطان» ندارد

(۱۱)- م، ب، ن: خار

(۱۲)- م، ن: «فارس» ندارد

(۱۳)- م: «یعنی» ندارد

(۱۴)- ب، ن: بود و

(۱۵)- ب: امزاده

(۱۶)- ن: متصل

(۱۷)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۸)- ب، م، ن ضیاء الدین ترکه اضفهانی

(۱۹)- ب، م، ن: ضیاء الدین

(۲۰)- ب، م: به حکم میرزا شاهرخ در یکی از دروازه‌های ساوه به حلق کشیدند و نعش او را از ساوه به اصفهان و در درب آستان مدفون ساختند و از خواجه ضیاء الدین

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۵۶

محمد را در ماه رمضان سنه خمسین «۱» و ثمانمائه به حکم میرزا شاهرخ در یکی از دروازه‌های ساوه به حلق کشیدند و نعش او را از ساوه به اصفهان نقل کرده در درب لنبان مدفون ساختند و از خواجه صاین الدین، «۲» خواجه جمال الدین «۳» و خواجه حبیب اللّه ماندند و از [۵۶۷] خواجه جمال «۴» خواجه علاء الدین بوجود آمده و خواجه حبیب اللّه در راه مکه معظمه شهادت یافته و از او پسری «۵» مانده بود (خواجه صاین الدین «۶» و ازو پسری خواجه حبیب اللّه که ولد خواجه افضل الدین محمد مذکور است) «۷». خواجه مدتی قضای عسکر ظفر اثر شاه جنت مکانی «۸» نموده و بعد از آن در امور شرعیات و وکالت حلالیات دخل تمام داشت و جلیس مجلس بهشت آیین بود و بعد از «۹» رحلت شاه جمجاه نظارت سرکار آستانه مقدسه و کلیدداری و خادم‌باشی و مدرس گشت و «۱۰» بدان آستان «۱۱» عرش مکان رفت. خواجه در این اواخر بواسطه صحبت نواب میر شمس الدین محمد صدر فکر شعر می‌کردند «۱۲» و در رنگ «۱۳» شعر گفتن مولانا جلال الدین محمد دوانی در برابر جامی بود. این «۱۴» رباعی از خواجه است. شعر: «۱۵»

کی هجر مرا وصل ز پی خواهد بودکی جام من از تو پر ز می «۱۶»خواهد بود

گفتی که بر تو خواهم آمد روزی‌یا رب که کدام روز و کی خواهد بود (رحمهٔ اللّه علیه و علی التابعین «۱۷» منه.) «۱۸»

و هم در روز دوشنبه روز غدیر، شاهزاده شهربانو خانم بنت شاه جمجاه ابوالبقا سلطان شاه طهماسب، در دار السلطنه قزوین به جوار رحمت ایزدی پیوست. وی زوجه سلمان خان استاجلو بود که نواده عبد اللّه خان است و پدرش شاهقلی میرزا از پریخان خانم

همشیره شاه- غفران‌پناه بوجود آمده بود «۱۹». در آستانه امامزاده حسین علیه و آبائه السلام مدفون شد. سلمان خان در مشهد مقدس بود. ذکر احوال وی در تحت وقایع خراسان سمت تحریر یافته. و هم در این زمستان غازی گرای «۲۰» خان تاتار که در قلعه الموت محبوس بود رای ملک آرای امرای عظام بدان قرار گرفت که وی را بیرون آورده تربیت و رعایت فرمایند تا لشگر تاتار جانب قزلباش را داشته من بعد اطاعت رومیه ننمایند «۲۱». او را از قلعه بیرون آورده به نوازشات و تفقدات خسروانه سرافراز ساختند «۲۲».

---

(۱)- م: خمسین و ثمانین

(۲)- ب، م، ن: ضیاء الدین

(۳)- مز: جمالدین

(۴)- مز: جمالدین

(۵)- ب، م، ن: دو پسر

(۶)- ب، م: ضیاء الدین

(۷)- ن:

بین الهلالین را ندارد

(۸)- ب، م: مکان

(۹)- مز: بعد از آن

(۱۰)- ب: «و» ندارد

(۱۱)- ب، م، ن: آستانه

(۱۲)- ب، م، ن: می‌کرد

(۱۳)- ن: به طریق شعر گفتن

(۱۴)- ب، م، ن: و این

(۱۵)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۶)- م: «پر» ندارد

(۱۷)- مز: السالعین

(۱۸)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۹)- ب، م، ن: بود و

(۲۰)- ب، م: قاضی گرای. ن: عادل گرای

(۲۱)- ب، م: ننمایند و

(۲۲)- ب، م: ساخته‌اند

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۷۵۷

ذکر آمدن رومیان به جانب «۱» ایروان «۲» و تسخیر آن بلاد بواسطه قلت غازیان «۳»

چون شاه «۴» و شاهزاده بواسطه تشخیص معاملات خراسان متوجه آن صوب با صواب گشتند و اخبار به جانب روم و ارزنجان «۵» و

آن مرز و «۶» بوم رفت که میانه لشگر قزلباش نفاق تمام بهم رسیده، در میانه خود دو پادشاه تعیین نموده‌اند و خیل و حشم و لشگری که بود بالتمام متوجه خراسان گشتند و معلوم نیست که انجام کار ایشان در خراسان بکجا منتهی گردد، لشگری که در آن حوالی بود قرب هفتاد هشتاد هزار آدم با توپ و عرابه به سرکردگی فرهاد پاشا متوجه چخور سعد و ایروان گشته، حاکم آنجا محمدی خان استاجلو مشهور به تخماق، با امرای «۷» تابین بعد از سعی و کوشش بسیار و مدافعه بی‌شمار- چون پای ثبات و اقامت در آن دیار از محالات بود- بالضروره اهل و عیال خود را برداشته به نخجوان آمدند و آن الکا «۸» بدست رومیه «۹» درآمده، قلعه‌ای در ایروان احداث کردند که باره آن در رفعت از ایوان کیوان گذشت و دیده انجم و افلاک از مشاهده آن خیره و حیران شد «۱۰». نظم «۱۱»: [۵۶۸]

عجب قلعه‌ای برده دست از فلک‌فرازش سماک و نشیبش سمک

سر کنگرش خنجر فرق مهرزده رخنها در حصار سپهر

ز بس کز فلک تا به او ره بودازو فتنه را دست کوته بود رومیان در اندک زمانی آن قلعه را «۱۲» ترتیب داده از آزوقه و توپ و تفنگ و عرابه پر کرده قرب چهار پنج هزار کس در آن قلعه گذاشته، بقیه عسکر به محال خود معاودت کردند.

منهیان این خبر را در خراسان به مسامع عز و جلال رسانیدند.

ذکر تتمه‌ای «۱۳» از وقایع خراسان بعد از آمدن شاه و شاهزاده عالمیان

سابقا ذکر رفت که چون شاه عالمیان از صوب خراسان به جانب عراق روان شدند و «۱۴» در مشهد مقدسه «۱۵» رضیه رضویه- علی مشرفها الصلوة و السلام و التحیه- حکومت آنجا را به سلمان

---

(۱)- م: گفتار در توجه شاهزاده عالمیان به جانب ...

(۲)- ن: رومیان شومیان به جانب چخور سعد و ایروان و احداث نمودن قلعه ایروان

(۳)- ب: قلت غازیان ظفر فرجام

(۴)- م:

و شاهزاده

(۵)- م، ن: آذربایجان

(۶)- ب: «و» ندارد

(۷)- ب: به امرای

(۸)- ن: «الکا» ندارد

(۹)- ن: رومیه شومیه

(۱۰)- م: شده

(۱۱)- ن: بیت.

م: ندارد

(۱۲)- ن: «را» ندارد

(۱۳)- ن، ب: شمه

(۱۴)- م: «و» ندارد

(۱۵)- ن: مقدس

خلاصهٔ التواریخ، ج ۲، ص: ۷۵۸

خان استاجلو- که از اکابر اهل مذکور بود- و در مرتبه نسبت دخترزادگی «۱» به این دودمان عالی داشت تفویض کردند به گمان آنکه هر استاجلویی که «۲» در خراسان عموما و به تخصیص در خدمت مرشد قلیخان «۳» چاووشلو بوده باشد از سر طوع و رضا بخلاصهٔ التواریخ ج ۲ ۷۵۸ ذکر تتمه‌ای از وقایع خراسان بعد از آمدن شاه و شاهزاده عالمیان ..... ص : ۷۵۷

ه خدمت او قیام خواهد نمود «۴». غافل ز آنکه این معاملات به مشیت کافی المهمات منوط و مربوط است. بیت «۵»:

در قسمت بندگی و شاهی‌دولت تو دهی بهر که خواهی چون خبر رفتن اردوی همایون شاهی به عراق به دار السلطنه هرات رسید و امرای «۶» ترکمان و مرتضی قلی خان که در میانه سرکشی داشتند و از اینجانب بوده مطلقا سر به اطاعت فرو نمی‌آوردند، از خراسان به دامغان افتادند «۷»، امرای استاجلو و شاملو همگنان که در آن وادی راسخ دم و ثابت قدم بودند باز صیت کوکبه «۸» عباس بلند شده امرای دولتخواه محل به محل تا دامغان سر اطاعت و فرمانبرداری بر غاشیه رکاب دولت آن پادشاه نهاده دانستند که دیگر شاه و شاهزاده و امرای تابع آن دولت را ظفری بر خراسان نیست و اقبال این دولت بلند افتاده به تخصیص مرشد قلیخان استاجلو که در راه آن پادشاه ماه‌رو «۹» در طلب هر مراد که رخش همت را جولان داد، پیکر مطلوب دو اسبه او را استقبال کرد «۱۰» و در تسخیر هر بلاد که عازم گشت، مقالید ابواب آن خود به خود گشوده، اهالی آن محال چون دولت و اقبال علی اسرع- الحال روی به جانبش آوردند.

مصداق این مقال آنکه چون خان مشار الیه چند روزی در ویرانه «۱۱» تربت پای همت در دامن صبر و شکیبایی کشید، نسیم دولت و اقبال و فتح و اجلال به مشامش وزید. در این اثنا، به خاطر عاطرش ملهم گشت که از روحانیت حضرت امام همام علیه السلام «۱۲» استمداد همت طلبیده با خود رفتن مشهد مقدس را قرار داده «۱۳» با قلیلی از ملازمان خود به حوالی مشهد مقدس آمده چون سلمان خان از آمدن آن «۱۴» خان عالیشان آگاهی یافت با وجود متانت و حصانت بلده مذکوره و کثرت مردم و سپاهیان آنجا و قدرت بر منع وی از آمدن از جمیع مقدمات آن «۱۵» غافل گشته خود با اهالی مشهد مقدسه «۱۶» به استقبال [۵۶۹] شتافته آن خان عالیجاه را تا روضه مقدسه عرش منزلت آوردند.

خان مذکور مدت دوشبانروز در درون آن کعبه عالم افروز به طاعت و عبادت و تضرع و زاری اشتغال نموده دست خشوع و ابتهال به درگاه ملک ذو الجلال و الافضال گشاده، نجات خود را حسب المدعا «۱۷» که در میانه جمعی کثیر از اعدا افتاده بود در تحت قبه مبارکه استدعا نمود.

---

(۱)- م: زاده‌گی

(۲)- ب، م، ن: «که» ندارد

(۳)- م: قلیخان سلطان

(۴)- ب، ن: نمود و

(۵)- م: بیت ندارد

(۶)- ن: امرا و

(۷)- م: افتادند و

(۸)- ب: کوبه شاه عباس. ن: کوبه بلند شده

(۹)- ب، م، ن: را رانده

(۱۰)- ن: نموده

(۱۱)- ب: دیرانه

(۱۲)- ن: «علیه السلام» ندارد

(۱۳)- ب، ن: قرار داد و با

(۱۴)- م، ن: «آن» ندارد

(۱۵)- ب، م، ن: او

(۱۶)- ن: مقدسه

(۱۷)- م، ب: الدعا

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۵۹

بیت «۱»

هیـچ شک نیست که گردد به اجابت مقرون‌هر دعایی که درین روضه به اخلاص کننـد هـدف دعا بر حسب مـدعا کارگر آمده «۲» آن عالیجاه را یقین حاصل شـد که غالب و منصور است بی‌ملاحظه و محابا به چهارباغ آنجا آمده «۳» ساکن شد «۴» و مردم اطراف و جوانب و سپاهیان و ملازمان سلمان خان تمامی به خدمتش شتافته سر خدمت بر آستانه عبودیت نهادند «۵». سلمان خان چون این وضع را مشاهـده کرد چاره‌ای بعد«۶» رخصت و بیرون آمـدن ندیـد. آن عالیجـاه او را مرخص سـاخته وی از راه تربت به تون «۷» و جنابد آمده به یزد خود را رسانید و از آنجا به دار السلطنه قزوین آمده به پای‌بوس بندگان اشرف و شاهزاده مشرف گردید.

و هم در این ایام شاهقلی سلطان قارنجه «۸» اغلی- که از امرای اسـتاجلو بود و للگی سلمان خان به او مفوض بود و الکای خواف و باخرز را بدو شفقت کرده بودند- در حوالی الکای مذکور بدست ملازمان مرشد قلیخان به قتل رسید. چون مشهد مقدس به تصرف مرشد قلیخان بی‌مانع و مزاحمی درآمد، مجددا خطبه و سـکه به اسم سامی و نام نامی شاه عباس «۹» خوانده، حقیقت حال و ارتقای اقبال بی‌زوال را معروض درگاه فلک اساس شاه عباس گردانیده، بعضـی از معتمدان خود را به دار السلطنه هرات فرستاد «۱۰». شعر: «۱۱»

که آمد بر آن در ز روی نیازکه بر هر دو عالم نشد سرفراز

بر آن اسـتان هر که سایـد جبین‌به اقبـال و دولت شود همنشـین شـاه کـام بخش کامیاب، شاه عباس حق‌شـناس، پروانچه اسـتمالت به دارایی و حکومت آن ولایت با خلاع فاخره جهت خان عالیشان فرستاده «۱۲» وی در آبادانی و معموری آن الکا و «۱۳» خدمت آن استان سپهر اعتلا کوشید «۱۴» و تمامی الکای خراسان از سـرحد دامغان تا حوالی فراه «۱۵» و سیستان در تصرف اولیای دولت قاهره شاه عباس درآمد.

ذکر وقایع سنه پیچین ئیل «۱۶»

نوروز این سال، در روز چهارشنبه هشتم شهر ربیع الاول- بعضها «۱۷» مطابق اثنی و تسعین و تسعمائه واقع شد. نواب همایون اعلی و شاهزاده ظفرلوا در ایوان چهل‌ستون دار السلطنه قزوین

---

(۱)- م: نظم

(۲)- ب: کار آمده

(۳)- ن: «آمده» ندارد

(۴)- ب: شده

(۵)- ب، ن: نهاده

(۶)- ب، ن: بعد از

(۷)- ن: و تون

(۸)- م: غاریجه

(۹)- م: عباس میرزا

(۱۰)- ب، م: فرستاده

(۱۱)- ب: بیت. م: ندارد

(۱۲)- م:

فرستاده و. ب: فرستاد و

(۱۳)- ب، م: «و» ندارد

(۱۴)- م: کوشیده

(۱۵)- ب، م: فرح

(۱۶)- ن: مطابق سنه اثنی و تسعین و تسعمائه

(۱۷)- ب: بعضا

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۶۰

نوروز را «۱» گذرانیده، امرا و اعیان و جمهور مقیمان دار السلطنه به شرف پایبوس و تهنیه آن سال فرخ فال سرافراز «۲» گشتند.

چون در اول فصل بهار که جهان از آرایش گلزار نمودار باغ سعادت گشته بود و اطراف باغ مذکور بساط غبرا از ریاحین درخشنده چون قبه خضـرا پر کواکب شده، فراش صـبا بسیط زمین را به فرشـهای رنگارنگ آراسته و باغبان صنع چمن آن بستان را [۵۷۰] به گلهای گوناگون پیراسته. شعر «۳»:

چمن از نسیم صبا مشگبارسمن از لطافت چو رخسار یار

ز باد سحر «۴»گل دهن کرده بازچو معشوق خندان «۵» عاشق نواز شاه کامیاب را به خاطر عاطر رسید که شاهزاده کامکار ابوالغالب سلطـان حمزه میرزا را دامـاد نموده، مهـد علیـایی اغلاـن پاشـا خانم را که دری است از بحار شاهنشاهی و از صـلب شاهزاده سـلطان حسـین میرزا ابـن بهرام میرزا بوجـود آمـده، بـا وی در سـلک علیـه ازدواج درآورد. چـون سابقـا عقـد منـاکحه شـرعیه بر ملت بهیه مصطفویه میانه ایشان واقع شده بود زفاف به حصول «۶» پیوندد.

شـاه والاـ گهر در میـدان اسب که متصـل است به دولتخـانه مبـارکه امر فرمود که جشن پادشاهانه و بزم خسـروانه ترتیب کننـد. بنابر فرمان شاه جهان، فراشان چابک دست، قبه بارگاه را به اوج مهر و ماه برافراشتند «۷». بیت «۸»:

یکی بارگاهی چو مینو سبهرکشـیدند تا ذروه ماه و مهر شاه عالمپناه در بارگاه قرار گرفته، مطربان خوش‌آواز و خنیاگران چنگ نواز در آن بزمگاه نوای خسـروانی و صوت داودی و لحن باربـدی ادا کرده و از «۹» صـدای بربط و قانون ملک در فلک به رقص آمده «۱۰»، شعر «۱۱»:

بربط چو عذرا «۱۲»مریمی کابستنی دارد همی‌از درد زادن هر دمی در ناله زار آمده

نالان رباب از عشق می در سـینه بسـته دست وی‌بر ساعدش بالای پی رگهای بسـیار آمده آنچنان عروسـی کردند که تا میزبان قضـا قرص «۱۳» مـاه و مهر را بر اطبـاق فلک جهت مجلس نشـینان حضـیض خاک نهاده، اجلاسـی بـدان خوبی و خرمی و اطعامی بـدان

وافری و مرغوبی ندیده و مضاجعه شمس و قمر در شب پنجشنبه شهر جمادی الاول سنه مذکوره واقع گشته «۱۴» همانشب زفاف شد. چند روز در آن میدان عالم افروز، شاه کامیاب با امرای مستطاب و اکابر و اعیان و اصحاب به مراسم طوی و عروسی اشتغال نموده داد عیش و خوشحالی را دادند.

---

(۱)- ب: «را» ندارد

(۲)- م: «سرافراز» ندارد

(۳)- م: نظم

(۴)- ب، م: صبا

(۵)- خندان و

(۶)- ب، م: به حصول پیوند

(۷)- ب: برافراشته‌اند

(۸)- م: «بیت» ندارد

(۹)- م: راز

(۱۰)- م: «آمده» ندارد

(۱۱)- م: «شعر» ندارد

(۱۲)- ب، م: عذار

(۱۳)- م: «قرص» ندارد

(۱۴)- ب، م، ن: گشت

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۶۱

ذکر توجه شاه همایون و شاهزاده عالمیان دگرباره به صوب آذربایجان

چون «۱» چند روز توقف شاه عالی در ملک عراق واقع شد، امرای آذربایجان و قراباغ و مغان «۲» و گرجستان از انتظار آیات عز و جلال به دغدغه و گمان افتاده، از بس که عرضها نوشتند که معاملات این ولایات بواسطه قرب رومیه و لشگر اکراد منجر به فساد می‌شود- پس لایق و انسب آنست «۳» که اردوی همایون در دار السلطنه تبریز نزول نموده اندیشه این حدود و سرحد نموده شود- اثری بران ملتمسات ظاهر نشد. تا آنکه امیر خان موسیلو بگلربیگی آذربایجان، وزارت‌پناه خواجه قاسم بیک کرمانی وزیر خود را به درگاه گیتی‌پناه جهت حصول این مطلوب فرستاد و کتابات درشت «۴» به امرای ثلاثه در خانه مثل قلی سلطان قورچی‌باشی افشار و شاهرخ خلیفه ذو القدر مهردار و محمد خان مصاحب ترکمان نوشته ارسال داشت.

بعد از آمدن وزیر صاحب تدبیر، رای عالم‌آرای امرا و خانان به سفر آذربایجان قرار گرفته مقرر شد که متوجه آن صوب باصواب گردند. چند ماه بر این منوال اوقات گذرانیده در تهیه رفتن بودند تا آنکه [۵۷۱] مکررا اخبار ناملایم از آن ولایت به مسامع امرا رسید. محمد خان ترکمان بواسطه خاطر امیر خان که خود را زودتر به آذربایجان رسانیده، مقدمة الجیش لشگر ظفر اثر باشد مرخص گشته، بیرون نشست و اردوی همایون در عشر اول شهر رجب المرجب سنه مذکوره از دار السلطنه بیرون آمده در حوالی شهر چند روز بسر بردند. محمد خان که پیشتر بیرون رفته بود تا حوالی [قروه] «۵» و فارسجین «۶» آمده رفتن کاشان را بواسطه مخالفت پسرش ولی سلطان وسیله ساخته خود را به کاشان رسانید. و مسیب خان و ادهم سلطان مرخص شده «۷» به الکای خود

رفتند «۸» که ترتیب قشون و لشگر داده به دار السلطنه تبریز حاضر کردند.

اردوی همایون بعد از آن از آنجا کوچ کرده به موضع زویار نزول کرد، قرب ده پانزده روز «۹» اوقات آنجا صرف کرده به شرف‌آباد آمدند «۱۰» و بعد از آن در اواخر شعبان کوچ کرده به جانب سلطانیه روان شدند. چون به میانه رسیدند، بواسطه نزاعی که میانه سادات شیخاوند «۱۱» و امرای طوالش واقع شده «۱۲» بود اردوی همایون در میانه توقف کرده شاهزاده عالی گهر «۱۳» از شاه کامیاب مرخص شده، احرام زیارت حظیره مقدسه بسته، معامله مذکوره را وسیله ساخته، با قورچی‌باشی و شاهرخ خان و سایر مقربان و تاجیکان به صوب اردبیل توجه فرمودند. چون به سعادت زیارت

---

(۱)- م: چون روزی

(۲)- م: و دامغان

(۳)- م: اینست

(۴)- م: در شب

(۵)- مز: قرود. ب، ن: فرود

(۶)- م: قاسجین

(۷)- ن: شده هر کدام

(۸)- م: که در

(۹)- م: «روز» ندارد

(۱۰)- م، ن: «و» ندارد

(۱۱)- ب، م: شیخ آوند

(۱۲)- م: شد و اردوی همایون

(۱۳)- م، ن: «گهر» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۶۲

سرافراز گشتند، آن معامله را بر حسب دلخواه قرار داده از راه رفته باز آمدند و به اردوی همایون ملحق شده، متوجه دار السلطنه تبریز گشتند.

چون از منزل میانه کوچ کردند، امیر خان با لشگر و امرای تابین به سعادت استقبال استسعاد ذاتی را شرف زیادتی «۱» فرموده «۲» سرافراز شد و از آنجا در رکاب ظفر آیات متوجه دار السلطنه شده در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر شوال «۳» سنه مذکوره به آیین تمام به آن بلده فردوس انجام داخل شدند و (در دولتخانه «۴» صاحباباد قرار گرفتند) «۵» امیر خان با اعالی و اهالی و بزرگان دیار «۶» مراسم خدمتکاری به تقدیم رسانیدند.

بعد از چند روز تهیه ضیافتی نموده، شاه و شاهزاده را «۷» به منازل خود که در کنار صاحباباد ترتیب داده بود- (و چشم فلک تا غایت آنچنان عمارتی مرغوب و حصار خوب ندیده بود-) «۸» تکلیف فرمود. چند روز و شب علی التوالی شاه و شاهزاده عالی در آن منزل سامی و محفل گرامی به عیش و شادکامی اشتغال نمودند. خان عالیشان پیشکش «۹» بسیار و تکلیفات «۱۰» بی‌شمار ایثار کرده مهمانی عظیم به تقدیم رسانید. بعد از آن، شاه و شاهزاده کامران از آنجا به دولتخانه مبارکه نقل نمودند.

و هم در این سال پیچین ئیل «۱۱» واهب متعال شاهزاده مرضی الافعال سلطان حمزه میرزا را «۱۲» از کنیزان خاصه دو پسر کرامت فرمود یکی در دار السلطنه قزوین شاهزاده اسمعیل میرزا، شب پنجشنبه بیست و ششم شهر جمادی الثانی سنه اثنی و تسعین و

تسعمائه، محل خفتن به افق قزوین به طالع دلو. چون این میلاد با «۱۳» اسعاد روی نمود، شاه کامران و شاهزاده نوجوان لوازم جشن «۱۴» و طوی بجای آورده، منهیان مژده این «۱۵» مولود مسعود به همگنان [۵۷۲] رسانیده، مشتلقهای «۱۶» بسیار از نقود و خلاع فاخره گرفتند و به جهت ایصال مژده، قورچیان عظام به اقصای امصار و بلاد ممالک محروسه ارسال داشتند؛ و شاهزاده دیگر سلطان حیدر میرزا در دار السلطنه تبریز نماز «۱۷» شب دوشنبه دوم «۱۸» شهر ربیع الاول سنه ثلاث و تسعین و تسعمائه به افق تبریز به طالع میزان «۱۹» بعضی به طالع سنبله نوشته‌اند- بوجود آمد. به دستور لوازم طوی و سرور به تقدیم رسانیدند.

---

(۱)- ن: تاذی

(۲)- ب، م: فرمود

(۳)- م، ن: «شوال» ندارد

(۴)- ب: در در دولتخانه

(۵)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۶)- ب، م، ن: آن دمار

(۷)- م: «را» ندارد

(۸)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۹)- م: پشیکشی

(۱۰)- م: تکلیف

(۱۱)- ب، ن: پیچی ئیل

(۱۲)- ب: «را» ندارد

(۱۳)- ب، م: «با» ندارد

(۱۴)- م: «جشن» ندارد. ن: «جشن و» ندارد

(۱۵)- ب، م:

«این» ندارد

(۱۶)- ب: مشتغلهای. م: مشتقلهای

(۱۷)- ب، م، ن: نماز شام شب

(۱۸)- ن: دویم

(۱۹)- مز: «و» ندارد

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۷۶۳

ذکر شمه‌ای از حالات شاهزاده سلطان حمزه میرزا

بعد از انتقال میرزا سلمان «۱» از دنیای دون به نعیم «۲» جاودان، جمعی از اتراک در مزاج و هاج شاهزاده ماه سیما دخل کرده او را به شرب بعضی از منهیات «۳» ترغیب «۴» نمودند و در حین مراجعت خراسان و قشلاق قزوین مخفی و پنهان از بیم شاه کامران و امرای عالیشان بر ارتکاب آن اقدام می‌نمودند. چون به دار السلطنه تبریز «۵» فرمودند، بعضی از پسران و برادران امرا با وی هم کاسه شدند. امر مذکور با دیگر ملاهی که از لوازم آنست بر ملاـ افتاده «۶» اسمعیل قلیخان شاملو که تواچی‌باشی صاحب الکای دار

السلطنه قزوین بود با برادران، مصاحب شبانروزی «۷» آن شاهزاده بوده به تجرع باده ارغوانی اقدام می‌نمودند. علیقلی بیک «۸» فیج‌اغلی استاجلو- که دیوان بیگی‌باشی شاهزاده عالی و در معامله قوی‌ئیل به داروغگی دار السلطنه اصفهان که از الکای خاصه آن شاهزاده عالیشان بود «۹» رفته بود- در مزاج شریف آن شاهزاده منیف دخل تمام پیدا کرده به وسیله پسری «۱۰» اصفهانی علی بیک «۱۱» نام مشهور به شیطان غارتگر ایمان صد هزار مسلمان که شاهزاده را به او تعلق ظاهری و میل باطنی پیدا شده بود «۱۲» و به مثابه تقرب و تسلط علیقلی بیک نزد شاهزاده بر اقران ظاهر گردید که مافوق آن متصور نبود. مصاحبان سابق پای از تقرب خود به ملاحظه فراهم کشیدند «۱۳» و مدار شاهزاده بر علیقلی بیک فیج اغلی بود و وی همیشه به حمایت آن شاهزاده در مقام تفوق و رجحان بر امرای بزرگ «۱۴» عالیشان می‌بود «۱۵» و هر به دو روز مزاج آن شاهزاده را «۱۶» از یکی منحرف ساخته در مقام آزار وی می‌شد تا آنکه قشلاق در دار السلطنه تبریز قرار یافت «۱۷» وی سوء مزاجی از امرای ترکمان داشت و ما به النزاع «۱۸» ایشان در میان بواسطه شاهزاده عالمیان بود که در مبادی حال چون امرای شاملو و استاجلو شاه عباس را در خراسان مطمح نظر خود در پادشاهی گردانیده، امرای کرام ترکمان نیز علی‌رغم «۱۹» ایشان در پایه سریر خلافت مصیر شاهزاده سلطان حمزه «۲۰» را بدست گرفته در مقام پیش آمد او در سلطنت بودند و «۲۱» این صحبت میانه اویماقات به حدی رسید که زیاده بر تعصب مذهب و دین شد و قرب «۲۲» پنج شش سال در میانه ایشان قتال و جدال بود و «۲۳» خیلی از مردم شاملو و استاجلو ضایع و خانه خراب و آواره و جلا «۲۴» شدند و نفاق عجیبی در میانه مردم و «۲۵» اویماقات و طوایف بهم رسید.

---

(۱)- ب، م: میرزا سلمای

(۲)- ب، م، ن: و نعیم

(۳)- ب، م: منهیان

(۴)- ن: ترغب

(۵)- ب، ن: تبریز رسیدند

(۶)- ب، م: افتاد و. ن: افتاده و

(۷)- م: شبانه‌روزی

(۸)- م، ن: «بیگ» ندارد

(۹)- ن: «بود» ندارد

(۱۰)- ب، م، ن: پسر اصفهانی

(۱۱)- ن: قلی بیگ

(۱۲)- ب، ن: «و» ندارد

(۱۳)- ن: کشید

(۱۴)- ب: بزگ

(۱۵)- م، ن: می‌بودند

(۱۶)- ن: «را» ندارد

(۱۷)- ب، ن: یافت و

(۱۸)- ن: نزاع در میانه ایشان

(۱۹)- ب، م: علی‌رقم

(۲۰)- م، ن: حمزه میرزا

(۲۱)- ب، ن:

«و» ندارد

(۲۲)- ن: قریب

(۲۳)- ب، ن: «و» ندارد

(۲۴)- ن: جلای وطن شدند

(۲۵)- ن: «و» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۶۴

گوهر «۱» ریزی خامه گوهرفشان در گرفتاری و استیصال «۲» [۵۷۳] امیر خان ترکمان

مجملی از تفصیل احوال خان عالیشان و آبای رفیع المکان وی: امیر خان بن محمدی بیک بن امیر خان بن «۳» گلابی بیک بن امیر بیک موسیلو. امیر بیک و گلابی بیک از جانب سلاطین آق‌قوینلو سالها والی دیار بکر بودند. امیر بیک در زمان سلطنت حسن پادشاه «۴» به غایت معتبر بود و «۵» با امرای سلطان بوسعید جنگهای نمایان کرد و گلابی بیک مهر بر احکام می‌زد. چون دولت سلاطین مذکور سپری شد، مدتی «۶» امیر بیک در دیار بکر بسر می‌برد. در «۷» شهور ثلث «۸» عشر و تسعمائه که شاه جنت مکان عالی، ابو البقا سلطان شاه اسمعیل ماضی بر سر علاء الدوله «۹» ذو القدر رفت، در حوالی البستان «۱۰» امیر بیک مذکور «۱۱» با اقوام و اتباع متوجه درگاه خاقان اسکندرشان گردید و از امرا کسی که با طبل و علم و لشگر و حشم به پای‌بوس آن خسرو خجسته شیم سرافراز گشت «۱۲» وی بود. آن اعلیحضرت «۱۳» به نظر مرحمت درو نگریسته «۱۴» منصب مهرداری به او تفویض فرمود «۱۵». چند مدت وی به امر مذکور اقدام نموده «۱۶»، در ملازمت رکاب ظفر انتساب خاقان سلیمان مکان بسر می‌برد تا در شهور سنه احدی «۱۷» و عشرین و تسعمائه «۱۸» دیو سلطان روملو از بلخ به درگاه خاقان اسکندرشان آمد و یک صندوقچه پر از پیکان که در جنگ ازبکان از اسب و مرد بیرون آورده بود «۱۹» بدان حضرت نمود و احوال بی‌صاحبی «۲۰» خراسان را عرض کرد. لذا «۲۱» خاقان ظفرلوا سلطنت خراسان را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه، به نواب کامیاب غفران‌پناه ابو البقا سلطان شاه طهماسب- روح اللّه روحه العزیز- عنایت فرمود «۲۲»، امیر بیک را خانی لقب فرموده لله آن اعلیحضرت «۲۳» ساخت و شاه «۲۴» را بدو سپرده وی را حلیله جلیله خان شیر داده بزرگ نمود و محمدی بیک و شاه جنت [مکان] رضیع «۲۵» یکدیگر بودند. و در سنه سبع و عشرین و تسعمائه که قریب به هفت سال امیر خان در کل ممالک خراسان استیلا و استقلال تمام داشت، بواسطه عمل شنیعی «۲۶» که در باب قتل مرحومی میرمحمد بن امیر یوسف از وی صادر شده بود، چون این خبر به خاقان اسکندر «۲۷» شان رسید توهم «۲۸» آن نمود «۲۹»

---

(۱)- ب: گهرریزی. ن: گهرریز خامه

(۲)- ن: استصال

(۳)- ن: «بن» ندارد

(۴)- ب، م، ن: پاشا

(۵)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۶)- ب، م: مدت

(۷)- ب، م، ن: و در

(۸)- ب، م: ثلاثه عشر. ن: ثلاث و عشر

(۹)- ب، م، ن: علی الدوله

(۱۰)- ن: بستان

(۱۱)- ب، م، ن: مذکوره

(۱۲)- مز، ب: گشته

(۱۳)- ب: عالیحضرت

(۱۴)- ن: کمر بسته

(۱۵)- ن: فرمودند

(۱۶)- م، ن: «نموده» ندارد

(۱۷)- ب، م، ن: احدی عشر

(۱۸)- ب: تسعین مائه

(۱۹)- ن: بودند آنحضرت

(۲۰)- ن: بی‌بضاعتی

(۲۱)- ب، ن: لهذا

(۲۲)- مز: ندارد

(۲۳)- ب، ن: عالیحضرت

(۲۴)- ن: شاهزاده

(۲۵)- ن: رضع

(۲۶)- م: شنع

(۲۷)- م: سکندر

(۲۸)- م: به آنکه

(۲۹)- ن: «نمود» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۶۵

که امیر خان سالک طریق خلاف گشته، مبادا در میدان مخالفت جلوه کند، دورمیش «۱» خان شاملو را به للگی شاهزاده سام میرزا به ایالت خراسان فرستاد «۲». امیر خان، شاه کامیاب شاه طهماسب را برداشته متوجه درگاه گیتی‌پناه گردید. اتفاقا در اثنای طی مراحل و منازل، مرض مفاصل عام «۳» بر مزاج امیر خان عارض شد چنانچه «۴» قوت سواری نداشت. از اسب غرور پیاده شده در محفه نشست. بعد از اندک زمانی در اردوی معلی در شب یکشنبه دوازدهم شهر شعبان سنه ثمان و عشرین و تسعمائه امیر خان نقد جان به قابض ارواح سپرد و اثر «۵» قتل میرمحمد بن میریوسف قبل از یکسال به ظهور رسید «۶».

بعد از فوت و ارتحال امیر خان، محمدی بیک ولد مشار الیه چون طفل «۷» بود، والده «۸» او را محافظت می‌نمود تا به سرحد بلوغ و رشد و عقل رسید. منتشا سلطان شیخلر «۹» استاجلو- که از اعاظم امرای عظیم الشان شاه جنت‌مکان بود و [۵۷۴] به منصب للگی و امیر دیوانی آن اسکندر ثانی شرف امتیاز از دیگر امرا داشت- دختر خود را به حباله نکاح وی درآورده باعث تربیت و «۱۰» پیش آمد او گشت. محمدی بیک مدتی «۱۱» در اردوی معلی بی‌مهم بسر می‌برد و بعضی «۱۲» اوقات در سلک قورچیان انتظام داشت.

بعد از تمادی ایام، شاه والامقام به فکر وی «۱۳» افتاد و «۱۴» او را امیر «۱۵» گردانید و طبل و علم «۱۶» عنایت فرمود «۱۷». (لشگر ترکمان که از تاریخ فوت امیر خان و قضیه «۱۸» ذو الفقار تا آن اوان سرگردان و پریشان بودند بر سر وی متجمع گشته احیا یافتند. شاه سپهر اعتلا الکای همدان به وی عنایت فرمودند) «۱۹» چند سال حاکم آن دیار بود و در آنجا به جوار رحمت ایزدی پیوست، «۲۰» وی در میانه ترکمانان به اخلاق حمیده و صفات پسندیده موصوف بود و خاقان «۲۱» جنت‌مکان او را بزرگ و ریش‌سفید طایفه ترکمان نموده «۲۲» حکم اشرف عنایت کرده «۲۳» بود. بعد از او جا و الکای «۲۴» او را به امیر خان ولد وی دادند. امیر خان اکثر اوقات در دار السلطنه قزوین در ملازمت رکاب ظفر انتساب بود و همراه امرا به تسخیر گیلان و فتح دار السلطنه هرات خراسان رفت و مدت «۲۵» ده دوازده «۲۶» سال به استقلال حکومت الکای علیشکر نمود. بالاخره بواسطه ظلم و تعدی ترکمانان همدان رو به ویرانی نهاده رعایا به فریاد و افغان درآمده «۲۷» شکایت نمودند. شاه عدالت‌آیین، وی

---

(۱)- ب، ن: و دورمیش خان

(۲)- م: فرستاده

(۳)- ب، ن: آن بمزاج. م: عام آن بمزاج

(۴)- ن: چنانکه

(۵)- ن: و از

(۶)- ب، م، ن: رسانید

(۷)- ب، م، ن: طفلی

(۸)- ب، ن، م: والد

(۹)- ب، م: شیخلو

(۱۰)- م، ن:

«و» ندارد

(۱۱)- ب، م، ن: و مدتی

(۱۲)- ب، ن: «بعضی» ندارد

(۱۳)- ب، م، ن: به فکری

(۱۴)- ن: «و» ندارد

(۱۵)- ب، م، ن: میر

(۱۶)- ن: و علم

(۱۷)- ن: فرمودند ب، م: فرموده

(۱۸)- ب، م: قریه

(۱۹)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۰)- ب، م، ن: پیوست و

(۲۱)- م، ن: به خاقاین

(۲۲)- ب، ن: نمود

(۲۳)- ن: شده

(۲۴)- م: دعاء الکاء او را. ن: جای او را

(۲۵)- ب، م: «و مدت» ندارد

(۲۶)- م، ن: ده پانزده سال

(۲۷)- م، ن: آمده

خلاصهٔ التواریخ، ج ۲، ص: ۷۶۶

را از حکومت همدان عزل کرده، در زمستان سختی حکم فرمود که مشار الیه با عساکر خود به خوار و سمنان رفته در الکای خوار قشلاق نماید امتثالا لفرمان «۱» الاعلی، در فصلی «۲» چنان، آن خان عالیشان با غازیان به خواری عجیبی و ندامت و خجالتی خود را به خوار رسانیده «۳»، مدتی آنجا بسر برد، تا آنکه شاه جنت‌مکانی «۴» به عالم جاودانی رحلت فرمود و نواب شاه اسمعیل بر تخت سلطنت در دار السلطنه قزوین قرار گرفت. وی از الکای خوار به ورامین آمده، میانه استاجلویان «۵» و ترکمان نزاع بهم رسید. چون نواب شاه اسمعیل را سوء مزاجی با استاجلویان بود و ایشان بواسطه فدویت «۶» مرحومی سلطان حیدر میرزا و قتل او منکوب بودند، پیری بیک قوچیلو «۷» که از ریش سفیدان «۸» معتمد درگاه شاه جمجاه بود و مدتی خدمت تیر و کمان شاهی نموده بود «۹» و در قصبه «۱۰» ورامین او را به قتل آوردند، امیر خان از آنجا به دار السلطنه آمده مدتی در قزوین بود و «۱۱» چون مرض صرع «۱۲» و سودا بر «۱۳» مزاج وی غالب بود، بواسطه لطافت هوا و ایام بهار آن مرض بر مزاج و طبیعت او غلبه نمود «۱۴». حکمای مسیحادم، و اطبای عیسوی شیم در معالجه وی «۱۵» کوشیده جلاب به وی دادند تا او «۱۶» از مرض مذکور خلاصی یافته، در آن ایام بی‌الکا در دار السلطنه بسر می‌برد. اتفاقا بواسطه مصلحت وقت و «۱۷» فکر ناقصی «۱۸» که شاه اسمعیل نموده (بود، بعضی سخنان به میان افتاده اکثر امرا بواسطه خاطر نواب شاه اسمعیل تقیه نموده) «۱۹» به مزاج وی سخن می‌گفتند. امیر خان با وجود غضب و حدت شاه اسمعیلی «۲۰» بهیچ وجه [۵۷۵] ملاحظه و ومحابا نکرده طرف نزاع و جدال شد و این معامله بر ملا افتاد و «۲۱» فی الجمله باعث تقویت بعضی گشت و به «۲۲» وعده و وعید و تخویف و تهدید شاه و امرا از جا نرفت «۲۳». تا آنکه نواب شاه اسمعیل در آن اثنا رحلت کرد و امرا بالتمام در مقام اطاعت و انقیاد وی درآمده به عنایت معظم و مکرم گردید. چون نواب کامیاب سلطان محمد پادشاه «۲۴» و مرحومه بیگم از دار السلطنه شیراز به مقر سلطنت قرار گرفتند «۲۵» چند روزی که مرحومه پریخان خانم بنت شاه «۲۶» غفران‌پناه- ابو البقا شاه طهماسب- در حیات بود، میانه امرای «۲۷» ترکمان و استاجلو نزاعی بهم رسید. امرای استاجلو که در آن اوان ریش‌سفید ایشان پیره محمد خان چاوشلو

---

(۱)- ب: لا لفرمان. م، ن: لامر الفرمان

(۲)- م، ب، ز: فصل

(۳)- م، ن: رسانید

(۴)- ب، م، ن: مکان

(۵)- م، ن: استاجلو

(۶)- م، ن: قدومت

(۷)- ب: قوچی لو- م: قوچیلی

(۸)- ب، م، ن: «معتمد درگاه» ندارد

(۹)- م، ن: «بود» ندارد

(۱۰)- م، ن: قصبه

(۱۱)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۱۲)- ب م، ن: سرع

(۱۳)- م، ن: در

(۱۴)- ب، م: نموده

(۱۵)- ن: او

(۱۶)- ن: او را

(۱۷)- م، ن: «و» ندارد

(۱۸)- م، ن: ماقصی

(۱۹)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۰)- ب، ن: اسمعیل

(۲۱)- ن: «و فی» ندارد

(۲۲)- ب، م: «و» ندارد. ن: وعده

(۲۳)- م، ن: برفت

(۲۴)- ب، ن: پاشا مرحومی

(۲۵)- م، ن: گرفت

(۲۶)- ب، م، ن: «شاه» ندارد

(۲۷)- ب، م، ن: «امرای» ندارد

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۷۶۷

بود، دو مرتبه اراده نمود که سوار شـده بر سـر خیابان «۱» که منزل امیر خان «۲» در آنجا بود رفته با یکـدیگر مقابله و مقاتله نمایند. امیر خان تحمل و عقل را شعار و دثار خود ساخته «۳» تمکین ورزید آخر «۴» منجر به صلح و صلاح شده، صبیه «۵» پیر «۶» محمد خـان که در حبـاله نواب شاه اسـمعیل بود، به سـلطان مراد ولـد امیر خان عقـد نموده «۷» مجددا «۸» میـانه امرای اسـتاجلو و ترکمان وصلت واقع شد و از سر نزاع و مجادله درگذشتند.

اعتماد الـدوله میرزا سـلمان علیه الرحمه، چون دیـد که اکثر «۹» امرای ذی شـان در درخـانه واقع «۱۰» اند، تدبیر نمود که بعضـی از ایشـان را دور سـاخته به ممالـک سـرحد فرسـتند. ایالت تبریز و آذربایجان را به پیره محمـد خان تکلیف نمود وی «۱۱» قبول ننموده «۱۲» امیر خان استدعای رفتن آذربایجان و تعهد نیک و بد آن ولایات تا نواحی مغان و آران «۱۳» و ایروان و کردستان نمود. آنگاه شاه عالمپناه «۱۴» ملتمس او را مبذول داشـته، بگلربیگی «۱۵» تمام ولایت «۱۶» آذربایجان را به وی شـفقت کرده «۱۷»، او در همان ایام خود را بدان نواحی کشـید و از ابتدای توشـقان‌ئیل، لغایت پیچی‌ئیل که شـش سال تمام باشد، وی «۱۸» امیر الامرای آذربایجان بود و «۱۹» نهایت فراغت نمود و سـلوک پادشاهانه در آن مملکت نمود و در سـنه لوی‌ئیل- چنانچه سابقا ذکر رفت- فاطمه سـلطان خانم صبیه شاه غفران‌پناه «۲۰» به «۲۱» عقد نکاح «۲۲» خود درآورده تصرف نموده «۲۳» مکررا در آن سـنوات لشگر و حشر بی‌مر «۲۴» فراهم آورده بر سـر کردان و قلاـع ایشـان رفت و از بیم وی کردان دست درازی نمی‌توانسـتند نمود و منـازل پادشاهانه و «۲۵» قصـر و ایوان خسـروانه در کنار صاحباباد ترتیب داده دیوار آنرا [که] به دسـتور قلعه و حصار مشحون بر بروج و خندق است نموده و هیچ چیز از اقسام سلطنت و فراغت نماند که وی بجا نیاورد.

از جمله چیزی که بر وی مبارک نیفتاد این بود که در میانه حوضی که در منزل خود ترتیب داده «۲۶» تالاری مرتفع از چوب ساخته

بود «۲۷» و بر بالای تالار قصری که گنبد آنرا به طلا اندوده بود و بی‌تشبیه از دور به گنبد حضرت امام الهمام مفترض الطاعهٔ، واجب العصمه، ثامن ضامن- علیه الصلوهٔ و السلام- داشت و این عمل باعث تشنیع «۲۸» مردم گشته بود و راه سخن نزد نواب شاهزاده سلطان حمزه میرزا

---

(۱)- ب، ن: «خیابان که» ندارد م: خیانکه

(۲)- ن: امیر خان که

(۳)- ب، م:

کرده. ن: کرد

(۴)- ن: آخر به صلح و صلاح انجامید

(۵)- م: «صبیه» ندارد

(۶)- ب، م، ن: پیره

(۷)- ب، م: نمود

(۸)- م: مجردا

(۹)- مز: اکثر و

(۱۰)- ب، م، ن: واقع شده‌اند

(۱۱)- ب، م: و وی

(۱۲)- ن: ننمود

(۱۳)- ب، م، ن: داران

(۱۴)- ن: عالمیان

(۱۵)- ن: بیگلربیگی

(۱۶)- ب، ن: «ولایت» ندارد

(۱۷)- ب، م: کرده در همان. ن: کرد در همان

(۱۸)- ب، ن: «وی» ندارد

(۱۹)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۲۰)- ن: کرد

(۲۱)- م، ن: ندارد

(۲۲)- ن: و نکاح

(۲۳)- ب، ن: نمود و

(۲۴)- ب، م: سیمبر. ن: ندارد

(۲۵)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۲۶)- ن: داده بود

(۲۷)- م: «بود» ندارد

(۲۸)- ن: تشنع

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۶۸

یافتند و نواب میرزایی «۱» را نیز از این بسیار بد آمده بود «۲» و فی الحقیقه آن بر آن میمون نیفتاد چه که با وجود اعتقاد طوایف اویماقات و طبقات سلاطین و سادات به حضرت «۳» سلطان اولیا و برهان [۵۷۶] اتقیا، شیخ صفی الحق و الملهٔ و الدین، درباره گنبد آن حضرت «۴» گستاخی ننمودند. و فرق نهادند.

منشایی «۵» دیگر که باعث استیصال وی شد ظلم بود. چنانچه در کلام در نظام «۶» حضرت نبوی صلی اللّه (علیه و آله به ذکر آن ناطق است) «۷» حیث قال: «الملک یبقی «۸» مع «۹» الکفر و لا یبقی «۱۰» مع الظلم» اهل آذربایجان عموما و مردم «۱۱» تبریز خصوصا با «۱۲» وجود کثرت جمعیت و وفور ثروت از طمع و طلب وی به جان آمده بودند و همگنان- روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان- چون از ممر دیگر قدرتی «۱۳» نداشتند «۱۴»، حواله به درگاه صمد کار ساز و «۱۵» پادشاه بنده نواز نمودند. آخر «۱۶» دعای سحر- «۱۷» خیزان آذربایجان و صلحا و حاجیان دار الایمان کار خود نموده «۱۸» نواب شاهزاده ظفر انتما «۱۹» سلطان حمزه میرزا را با وجود صغر سن و قلت اعوان و انصار محسن «۲۰» به استیصال وی گماشت. نظم «۲۱»

تا دل مرد خدا نامد «۲۲»بدردهیچ قومی را خدا رسوا «۲۳» نکرد علیقلی سلطان فیج «۲۴» اغلی کمر عداوات امیر خان چند جا بر میان «۲۵» بسته به سخنان سنجیده و قراین پسندیده شاهزاده ظفر انتما را منحرف المزاج گردانید. چون تدبیر این کار بی‌معاونت و اتفاق و رضا و همراهی امرا نمی‌شد، لاجرم شاهزاده را برداشته به خانه یگان یگان ایشان رفته اظهار این اراده نمود و به همگنان «۲۶» قرار داد. شاهرخ «۲۷» خلیفه مهردار ذو القدر که با شاهزاده هم کاسه بود، قدم پیش نهاده، تمشی این امر را «۲۸» پیش خود گرفت و کس به بر کشاط از عقب ولد خود ابو القاسم سلطان مشهور به زهر مار «۲۹» سلطان- که مستجمع جمیع صفات ذمیمه بود- چنانچه گفته‌اند

بیت «۳۰»:

درد دی و بدی و سگ «۳۱»رویی‌دوم او نیایی ار جویی فرستاد. وی حاضر شده و قلی سلطان قورچی‌باشی- که فی الجمله تأملی در اتفاق «۳۲» داشت، او را نیز

---

(۱)- م: میرزایی را نیز بسیار از این بد آمد

(۲)- ب، م، ن: «بود» ندارد

(۳)- ب، م، ن: و حضرت سلطان الاولیا و برهان

(۴)- ن: به حضرت

(۵)- ب، م، ن:

منشاء

(۶)- ن: انتظام

(۷)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۸)- ن: بینعی

(۹)- ب: مع العدل

(۱۰)- ن: بیعی

(۱۱)- ن: به مردم

(۱۲)- ن: «با وجود» ندارد. ب: با جو

(۱۳)- ن: قدرت

(۱۴)- ب، م: نداشتم

(۱۵)- ب، م: «و» ندارد

(۱۶)- ب: اخر ادعای. ن: و اجزای دعای

(۱۷)- م: «سحر» ندارد

(۱۸)- ن: نمود

(۱۹)- م، ن: ظفرلوا

(۲۰)- ن: محلان

(۲۱)- ن: بیت. م:

ندارد

(۲۲)- ب: خدایا نیامد

(۲۳)- م: رسول

(۲۴)- ب، م، ن: عنچی

(۲۵)- ب، م، ن: به میان

(۲۶)- ب، م: و همگنان. ن: با همگنان

(۲۷)- ن: و شاهرخ

(۲۸)- ن: از

(۲۹)- م: به ظهر مار

(۳۰)- م: ندارد

(۳۱)- م: سبک

(۳۲)- ن: آفاق

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۶۹

به سخنان ملایم مطیع ساخته، شروع در پرخاش نمودند و هر روز گله و اعتراضی بر «۱» خان و اقوام «۲» و متابعان می‌فرمودند. خـان، غافـل از آنکه دعـای مظلومان و آه سـحرخیزان دامن‌گیر او شـده، به لشـگر و ایل و مردم خود مغرور شـده و «۳» اگرچه اکثر امرای ترکمان مثل محمد «۴» خان مصاحب و از تکلو همچو مسیب خان و ولی سلطان حاکم همدان داماد وی در پایه سریر خلافت مصـیر حاضر نبودند وی در مقام صلاح درنیامده به سخن مردم فریب خورد، چنانچه «۵» از قاسم بیک وزیر نادان او استماع افتاد که می‌گفت ساربانان ترکمانان «۶» جمیع امرا و لشگریان سایر اویماقات را بس است و آن جماعت به این ترانه مترنم «۷» که، بیت «۸»: لب خشک مظلوم از آن گو بخنـدکه دنـدان ظالم بخواهیم کنـد چون پرده حجاب میانه شاهزاده و امیر خان برخاست، خان در خانه نشسته، آمد «۹» شـد در خانه را ترک نموده «۱۰» یکدو روز که نشـست، بعضـی از امرای ترکمان و «۱۱» یوزباشیان و قورچیان آن طـایفه عظیم الشان نیز همراهی کرده «۱۲» در خانه خان نشسـتند و صحبت بالا گرفته، غلامان حمزوی «۱۳» و اجلاف تبریزی دست «۱۴» به آزار و اهـانت ملازمان و مردم «۱۵» امیر خان گشودند «۱۶» و چنـد نفر از مردم او را به قتل آوردند «۱۷». شاهزاده ظفرلوا با وجـود کمـال غضب از مروت و حلمی که در طینت او سرشـته بـود میـل [۵۷۷] به آن داشت که معامله مـذکور منقضـی به اصـلاح گردد.

شبى از اين شبها، يعنى دوشنبه نوزدهم «۱۸» شهر محرم الحرام «۱۹» سنه مذكوره، سيادت و صدارت پناه ميرشمس الدين محمد صدر را «۲۰» كه در عقل و تدبير و فطنت و زيركى عديل خود نداشت او را طلب فرموده «۲۱» با او مصلحتى چند ديد و او را به پيغام نزد خان عاليشان «۲۲» فرستاد و آنچه در باب تقصيرات او پيغام شده به سمع شريف خان رسانيده «۲۳» خان در برابر هر يك از آنها جواب مشحون بر عدم مخالفت و كمال مطاوعت به وسيله (نواب صدارت‌پناهى «۲۴» معروض «۲۵» بارگاه نواب ميرزايى گردانيد. شاهزاده حقيقت انتما از آن سخنان متأثر شده) «۲۶» نواب صدر «۲۷» را فرستادند كه او را سوگند

---

(۱)- ن: بر اقواء

(۲)- م، ن: «و اقوام» ندارد

(۳)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۴)- ب، م، ن: محمود

(۵)- ب، م: چنانكه

(۶)- ب، م: تركمان

(۷)- ب: مترنم گشت. م. ن: مترنم گشت

(۸)- ن: بيت. م: ندارد

(۹)- ب، م، ن:

آمده

(۱۰)- ب، ن: نمود و

(۱۱)- م، ن: «و» ندارد

(۱۲)- ن: كرد

(۱۳)- ن: جمرى

(۱۴)- ب، م، ن: «دست» ندارد

(۱۵)- ن: «و مردم» ندارد

(۱۶)- ن: دست گشودند

(۱۷)- ن: رسانيدند

(۱۸)- ن: ۱۹

(۱۹)- ن:

«الحرام» ندارد

(۲۰)- ب، م، ن: «را» ندارد

(۲۱)- م: نافرموده به او. ن:

فرمود به او

(۲۲)- ب، م، ن: «عاليشان» ندارد

(۲۳)- ب، م، ن: رسيده و

(۲۴)- م: پناه

(۲۵)- م: معرض

(۲۶)- ن: بين الهلالين را ندارد

(۲۷)- ب، م، ن: صدارت‌پناه

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۷۷۰

داده به ملازمت آورد «۱». چون امرای ذوی الاحترام بر این نبودند «۲» و از این معامله در هم شدند بالضروره در حیز توقیف ماند. امیر خان مترصد بود که از جانب نواب شاهزاده اشعاری دیگر واقع شود قدم از سر ساخته خود را به ملازمت رساند. چون تغافلی «۳» ظاهر شد «۴»، جمعی که با او بودند از کمال جهل و نادانی او را بر این داشتند که در قلعه را ببندد. غافل از آنکه آنچنان قلعه را در میان چندین هزار قزلباش «۵» و تبریزی بی‌آزوقه «۶» و یراق جنگ و اسلحه «۷» تا کی نگاه توان «۸» داشت.

یکدو روز در قلعه بسته بود. آنگاه شاهزاده ظفرلوا بر بام مسجد شاهی که در صاحباباد واقع است و مشرف است بر خانه «۹» امیر خان برآمده سیبه راست کرده شروع در انداختن توپ و تفنگ کردند و مقرر داشتند که شبش «۱۰»- هرکه در تبریز باشد- از اهل آنجا یورش به قلعه نماید. قلی سلطان افشار قورچی‌باشی که مرد خیراندیش بود دانست که تبریزیان امیر خان و جماعت ترکمانان «۱۱» را به طریقی که مویی از ماست بدر «۱۲» کشند «۱۳» از قلعه بدر می‌آورند و رسوایی «۱۴» تمام بر سر آن جماعت می‌آید، در پای شاهزاده افتاده «۱۵»، التماس نمود که جنگ و یورش را موقوف دارند که او خود امیر خان را از قلعه بیرون آورده به پای «۱۶» بوس شاهزاده سرافراز گرداند «۱۷». قورچی‌باشی شاهزاده را به دولتخانه رسانیده «۱۸» مردم شهر و محله را از مقابله و منازعه منع نموده «۱۹» دو کلمه به امیر خان نوشت و کس «۲۰» فرستاد.

امیر خان چون دانست که کار از آن گذشته و دیگر چاره‌ای نیست، در روز جمعه بیست سیوم «۲۱» شهر محرم سنه مذکوره از قلعه بیرون آمده شمشیر در گردن خود را به صاحباباد رسانید.

امرا او را به خدمت نواب شاهزادگی «۲۲» برده خود را به پای نواب میرزایی انداخت و عذر تقصیرات طلبید. شاهزاده او را در دیوانخانه مجدد- که در صاحباد جهت شاهزاده «۲۳» احداث نموده بود- جا داده، شاهرخ خلیفه را مقرر نمود که محافظت او نماید. صباح شنبه شاهزاده با امرا به قلعه و خانهای امیر خان رفته اموال و اسباب او را که در عرض سی سال ایالت خصوصا ایام دارایی آذربایجان بهم رسانیده بود، بالتمام جهت سرکار خود و خاصه شریفه ضبط فرمود و بسیاری امرا و مردم از میان جهت خود بردند. یکدو روز که امیر خان را در دیوانخانه نگاه داشتند، چون اعادی

---

(۱)- ب، م، ن: آورند

(۲)- م، ن: نبود

(۳)- ن: تغافل

(۴)- ن: نمودند. م: «ظاهر شد» ندارد

(۵)- ب، ن: «قزلباش» ندارد

(۶)- م: آذوقه

(۷)- ب: اصلحه

(۸)- ب، ن: توان نگاه داطت

(۹)- ب، م، ن: به خانه

(۱۰)- ن: «شبش» ندارد. م: شش

(۱۱)- ب، م: ترکمان

(۱۲)- ن: «بدر» ندارد

(۱۳)- ن: برکشند

(۱۴)- م، ن: رسوای

(۱۵)- ن: افتاد

(۱۶)- ن: پای بوسی. م: «بوس» ندارد

(۱۷)- ن: گردانید

(۱۸)- م، ن: رسانید

(۱۹)- ن: نمود

(۲۰)- ب، م، ن: نزد امیر خان کس فرستاد

(۲۱)- م، ن: و سیم

(۲۲)- ب: شاهزاده گی

(۲۳)- ن، دو

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۷۱

[۵۷۸] وی غالب بودند و «۱» مهمات وی روی اصلاح و بهبودی نداشت، او را در بالاخانه هشت بهشت- که در میانه «۲» صاحباباد واقع است و «۳» عمارتی است عالی «۴» مزین تمامی به «۵» نقاشی و کاشی کاری که پادشاه مرحوم سلطان یعقوب احداث نموده و در نهایت استحکام بود و یک در آهنین داشت که چون بسته می‌شد، از جایی «۶» دیگر ممری و مفری «۷» نداشت- او را به اتفاق اسمعیل بیک برادرش «۸» و بکتر بیک «۹» خنوسلو محافظت نمودند و پسرش سلطان مراد و سلطان محمود بیک و گلابی بیک و برادرش شاهقلی سلطان هر کدام به یکی «۱۰» از امرای قوم خود متوسل شده علیحده بودند. چون قرب ده پانزده «۱۱» روز از «۱۲» توقف خان در آن موضع گذشت، محمد سلطان کوشک استاجلو را کوتوال «۱۳» قلعه قهقهه کرده، امیر خان را با اسمعیل بیک و بکتر بیک «۱۴» مصحوب وی «۱۵» به قلعه فرستادند. محمد سلطان او را برداشته به قلعه برد اهالی و ادانی «۱۶» مملکت آذربایجان و دار السلطنه تبریز از این معامله خوشحال و مسرور شدند. یکی از ظرفای آن زمان در این باب به این رباعی ملهم گشته. رباعی «۱۷»:

یا رب که همیشه ترکمان خوار «۱۸»شودروز خوششان «۱۹» همچو شب تار شود

گویند درین طایفه نیکان باشند «۲۰»نیکش به بلای بد گرفتار شود چون معامله «۲۱» امیر خان به قلعه «۲۲» قرار گرفت، علیقلی سلطان فیج اغلی که ماده آن بود، به منصب خانی سرافراز گشته الکای تبریز به قاعده‌ای که به امیر خان تعلق داشت به وی دادند و او به منزل امیر خان آمده در آن منازل «۲۳» به استقلال و عظمت و شوکت تمام قرار گرفته، تمام «۲۴» امرا و اکابر و اعیان اردو «۲۵» و آذربایجان تحفها و پشکشهای لایق برده وی را تهنیت نمودند «۲۶». (وی به مثابه‌ای ترقی نمود «۲۷» که فوق آن متصور نبود) «۲۸». محمدی «۲۹» بیک سارو سیلاق «۳۰» استاجلو- که دواتدار نواب شاهزادگی بود «۳۱» معلم «۳۲» و لله وی بود، به گفته و تدبیر او عمل می‌نمود. چون علیقلی خان را این

---

(۱)- ب، «و مهمات» ندارد. م، ن: «و مهمات وی» ندارد

(۲)- ب، م، ن: میان

(۳)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۴)- ب، م، ن: مالی و

(۵)- م، ن: «به» ندارد

(۶)- ب، م، ن: جای

(۷)- ن: مستقری

(۸)- ن: «برادرش» ندارد

(۹)- ن: دنکر. بیگ. ب، م: نگر بیگ

(۱۰)- ن: به خانه. ب، م: بیتی

(۱۱)- ن: پازده

(۱۲)- م، ن: «از» ندارد

(۱۳)- ب، م: کوتوالی

(۱۴)- ن: دنکر بیگ

(۱۵)- ن: وی کرد

(۱۶)- ب، م، ن: عوالی

(۱۷)- م: ندارد

(۱۸)- ب، م، ن: خار

(۱۹)- ن: و شبشان

(۲۰)- ن: هستند

(۲۱)- ن: معامله قلعه به امیر خان

(۲۲)- ن: «به قلعه» ندارد

(۲۳)- م، ن: منزل

(۲۴)- ن: تمامی امرا و اهالی

(۲۵)- ب، م، ن: اردوی آذربایجان

(۲۶)- ب: نمودندی

(۲۷)- م: نمودندی

(۲۸)- ن: بین الهلالین ندارد

(۲۹)- ن: محمد

(۳۰)- ب، ن: سیلاق

(۳۱)- ن: «بود» ندارد

(۳۲)- ب، ن: و معلم

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۷۲

اختیار و اقتدار روی نمود، باد نخوت و غرور در دماغ او چنان جا «۱» گرفت که پیوسته از روی نادانی و بی‌عقلی می‌گفت که چون این چند روز زمستان پس سر «۲» شود ایلغار کرده می‌رویم بر سر ارض روم و «۳» همت بر تسخیر «۴» آن بلاد می‌گماریم و کاهی

سخن از «۵» اصطنبول «۶» می‌گفت و حضار مجلس می‌گفتند که اول به ایروان باید رفت (می‌گفت ایروان «۷» خود «۸» مسخر است.) «۹» علیقلی خان چون خود را چنان دید، به اغوای «۱۰» بعضی «۱۱» از ترکمانان مثل ادهم سلطان ترخان و دیگر مردم مثل محمدی بیک ساروسلاق «۱۲» که به او «۱۳» خاطرنشان کردند که «۱۴» امیر خان میر ذی «۱۵» شوکت صاحب‌شان و اعتبار و ایل و اویماق و مردم بی‌شمار است مبادا که «۱۶» بواسطه سوانح روزگار نوعی شود که از قلعه بیرون آید و انتقام خود بکشد، چه بعد از گرفتاری امیر خان ریش‌سفیدی ترکمانان را به ادهم سلطان داده، او را به خانی سرافراز گردانیده بودند «۱۷»، وی از «۱۸» بیرون آمدن امیر خان ترسان بود «۱۹» [کذا] بالاخره زبانها یکی کرده چیزی نوشتند در باب قتل امیر خان و همگنان مهر نمودند و اللّه قلی سلطان کنگرلو پسر «۲۰» جعفر سلطان را که از فدویان علیقلی خان بود فرستادند «۲۱» که در قلعه او را به قتل رساند. وی حسب الفرموده آن جماعت به قلعه «۲۲» رفته در اواسط [۵۷۹] شهر جمادی الاول سنه مذکوره امیر خان را به قتل رسانید «۲۳» و او را در آستانه مقدسه شهابیه دفن نمودند.

بعد از آن ادهم خان اراده خواستگاری زوجه «۲۴» نکاح خوانده او خواهر سلمان خان استاجلو نمود «۲۵» و بعد از انقضای عده «۲۶» آن اراده عمل آمد «۲۷». چون خبر قتل امیر خان در تبریز شایع شد، گلابی بیک ولد مشار الیه از تبریز فرار نموده به جانب همدان گریخت. در راه «۲۸» میانه ملازمان شاهرخ «۲۹» خلیفه او را گرفته، در محل آوردن «۳۰» بازگریخته خود را به همدان رسانیده «۳۱». محمد خان مصاحب حاکم کاشان که چون «۳۲» به یقین می‌دانست که معامله امیر خان اینچنین خواهد شد، پهلو خالی کرده خود را به کاشان انداخت و در محل آمدن چون «۳۳» به واسفنج رسید، خبر انحراف

---

(۱)- ب، م، ن: «جا» ندارد

(۲)- مز: بس سر

(۳)- ب، ن: «و» ندارد

(۴)- ب، م: تجهیز

(۵)- ن: «از» ندارد

(۶)- ب، م: استنبول

(۷)- م: و ایروان مسخر است

(۸)- ب: «خود» ندارد

(۹)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۰)- ب، م: به اقوای

(۱۱)- ن: «بعضی از» ندارد

(۱۲)- ن: سیلاق

(۱۳)- ن: با او بودند

(۱۴)- ن: «که» ندارد

(۱۵)- ن: به نیروی

(۱۶)- ن: «که» ندارد

(۱۷)- م، ن: «بودند وی» ندارد

(۱۸)- ن: و از

(۱۹)- ن: بودند

(۲۰)- ن: پسر خود خلیفه سلطان

(۲۱)- ب، م، ن: فرستاد

(۲۲)- ب، م: و قلعه

(۲۳)- مز: رسانند

(۲۴)- ب، م: زوج نکاح خوانده. ن: زوج به نکاح خوانده

(۲۵)- ن: بود بعد از

(۲۶)- ب، م، ن: وعده

(۲۷)- ب: آید

(۲۸)- ن، ب، م: و راه

(۲۹)- ن: و شاهرخ

(۳۰)- م، ن: آوردند

(۳۱)- م، ن:

رسانیده و

(۳۲)- ب، ن: «چون به» ندارد

(۳۳)- ب، ن: «چون» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۷۳

مزاج میرزایی را «۱» را نسبت به امیرخان «۲» استماع نمود، یکدو روز توقف کرد تا امیر خان گرفتار شد.

بعد از استماع این اخبار از «۳» در تبریز مراجعت نموده به جانب «۴» در جزین و همدان «۵» رفت و امرای ترکمان و تکلو در این حادثه «۶» به یک قلم روگردان شده، همه در الکای «۷» خود از بیم توقف نمودند و قشلاق این سال در دار السلطنه تبریز به اتمام رسید.

و هم در این سال پرملال، دو «۸» مجتهد نامدار از دنیای بی‌مدار به دار القرار «۹» رحلت فرمودند «۱۰»:

اول رضوان دستگاهی مولانا احمد اردبیلی، روز جمعه بیست و یکم شهر صفر سنه مذکوره (در نجف اشرف و در همان آستانه عرش منزلت مدفون گشت. مولانا سی سال تمام بود که مجاورت) «۱۱» آن «۱۲» عتبه علیه نموده بود و بعد از «۱۳» سفر حج دیگر از آن آستانه بیرون نفرمودند. تقید و تزهد ایشان حد بشری نبود «۱۴»؛ ملکی بودند در صورت بشری «۱۵». مصنفاتش کنز العرفان، آداب حج. دویم شیخ الطایفه «۱۶» [مقتدای] فرق الناجیه «۱۷» شیخ عبد العالی بن شیخ علی در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر رجب المرجب سنه مذکوره در دار السلطنه اصفهان. ولادتش در روز جمعه دوازدهم شهر ذی قعده سنه ست «۱۸» و عشرین و تسعمائه. مدت «۱۹» عمرش شصت و هفت سال، مصنفاتش شرح ارشاد، مدفنش به مزار امامزاده ابراهیم طباطبا منسوب «۲۰» به بقعه «۲۱» امام همام علی «۲۲» زین العابدین علیه و آبائه الصلوة و السلام در دار السلطنه اصفهان. چون سابقا سمت تحریر یافته در بیان حالات حضرت شیخ علی- علیه الرحمه که «مقتدای شیعه» تاریخ است- اتفاق «۲۳» ملاحظه شد «ابن مقتدای شیعه» تاریخ فوت وی است. (۹۹۳) و هم در روز جمعه بیست و چهارم شهر شوال سنه مذکوره، اسمعیل بیک برادر امیر خان «۲۴» را با بکتر بیک خنوسلو «۲۵» از قلعه قهقهه بیرون آورده خلعت داده رعایت فرمودند.

ذکر «۲۶» وقایعی «۲۷» که در سنه قوی‌ئیل «۲۸» سانح شده

نوروز این سال در نوزدهم شهر ربیع الاول، بعضها اربع تسعین «۲۹» و تسعمائه واقع شد.
نواب همایون اعلی و «۳۰» شاهزاده گیتی‌ستان و امرای عالیشان ایام بهار را به عیش و عشرت و خوشحالی

---

(۱)- م، ن: «را» ندارد

(۲)- م: با امیر خان

(۳)- م، ن: «از» ندارد

(۴)- مز: «به جانب» ندارد

(۵)- ن: به همدان

(۶)- ن: جا

(۷)- ب، م: آن کار خود. ن: آن کار خود را

(۸)- م، ن: و

(۹)- ن: «به دار القرار» ندارد

(۱۰)- ن: رحلت نمود

(۱۱)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۲)- م، ن: درت آن

(۱۳)- مز: «از» ندارد

(۱۴)- م: بیرون

(۱۵)- م: و سلیقه بشری

(۱۶)- ن: طایفه

(۱۷)- ن: الباحثه

(۱۸)- ب، م: و سته

(۱۹)- ن: و مدت

(۲۰)- م، ن: منصوب

(۲۱)- ن: «به» ندارد

(۲۲)- ن: علی ابن

(۲۳)- ن: اتفاقا

(۲۴)- ن: امیر خان بادنکیر.

(۲۵)- ن: خبوشلو

(۲۶)- م، ن: وقایع سنه اربع و تسعین و تسعمائه

(۲۷)- ب: وقایع

(۲۸)- مز: قوئیل

(۲۹)- ن: و تسعین

(۳۰)- ن: «و» ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۷۴

و صحبت و فراغت گذرانیده «۱»، خاطر عاطر از ممر اعادی و جمیع مکروهات جمع داشتند و اکثر ایام در صاحب آباد جشنها «۲» آراسته به «۳» چوگان‌بازی مشغول بودند.

در خلال «۴» این حال «۵» به سمع شاهزاده کامکار رسید که جماعت اکراد قدم «۶» از جاده متابعت بیرون «۷» نهاده در محل فرصت به بعضی «۸» از محال قریبه «۹» تبریز «۱۰» تعرض «۱۱» می‌رسانند.

شاهزاده گیتی‌ستان، امارت‌پناه مهدی قلی سلطان ولد حسین قلی سلطان شاملو را با جمعی از غازیان بر سر ایشان فرستاد که آن جماعت نمک بحرام را گوشمالی «۱۲» دهد. امارت‌پناه مشار الیه بر حسب فرموده عمل نموده، چون جماعت اکراد از «۱۳» توجه غازیان رستم «۱۴» قران آگاه گردیدند، تاب «۱۵» مقاومت نیاورده به جانب کوهستان «۱۶» فرار نمودند [۵۸۰] جمعی که تاب گریختن نداشتند طعمه شمشیر غازیان گشته تا موازی دوازده هزار رأس اسب و استر و گاو و گوسفند ایشان را غارت کرده به درگاه معلی آمدند. چون جماعت اکراد ملاحظه حال «۱۷» نمودند، جمعیت نموده اراده کردند که تا قصبه شبستر «۱۸» و طسوج آمده، غنایم خود را بدست آورند «۱۹» و چون بر حسب اراده عمل نموده اثری از غنایم خود نیافتند، دست تعرض به رعایا و عجزه «۲۰» بعضی از «۲۱» مواضع دراز نموده، در مقام خرابی درآمدند.

چون حقیقت حال معروض بارگاه شاهزاده ظفرپناه و امرای عالیجاه گردید «۲۲»، ایالت‌پناه قورخمس سلطان شاملو را «۲۳» با لشگری «۲۴» عظیم بر سر «۲۵» ایشان فرستادند که تأدیب ایشان نموده، پنبه غفلت از گوش آن جماعت بی‌هوش بیرون آورد «۲۶». ایالت «۲۷» پناه مشار الیه حسب الفرمان قضا جریان شاهزاده گیتی‌ستان بر سر ایشان ایلغار نموده، مانند بحر خروشان و جوشان رو به کردان نهادند.

لشگر اکراد فوج فوج از پی هم رسیده، حمله کردند و جنگ در پیوست، جویهای خون در آن معرکه جریان یافته سرهای گردان چون گوی غلطان شد. قور خمس «۲۸» سلطان چون دید که نصرت با اقبال بی‌زوال شاهی توامان است، غازیان را استمالت «۲۹» داده گفت که: «۳۰»

---

(۱)- ن: گذرانیدند

(۲)- ب، م: به جشنهای

(۳)- ب، ن: «به» ندارد

(۴)- م: جلال

(۵)- ن: احوال

(۶)- ن: «قدم» ندارد

(۷)- ن: پا بیرون نهاده

(۸)- ب، م، ن: بعضی از

(۹)- ب، م، ن: قریه

(۱۰)- ن: مرمر

(۱۱)- م، ن: بعرض

(۱۲)- ب، ن: گوشمال

(۱۳)- م: «از» ندارد

(۱۴)- م، ن: رستم

(۱۵)- م:

«تاب» خط خوردگی دارد

(۱۶)- ب: کوه استان

(۱۷)- ب، م، ن: این حال

(۱۸)- ن: «شبستر» ندارد

(۱۹)- مز، ب، ن: آوردند

(۲۰)- م: عجزه و

(۲۱)- ب، م، ن: «از» ندارد

(۲۲)- ن: کردند

(۲۳)- م، ن: «را» ندارد

(۲۴)- ب، م، ن: لشگر

(۲۵)- ب، م: «سر» ندارد

(۲۶)- مز: آورده

(۲۷)- ن: امارت. م: و امارت

(۲۸)- ب، م، ن: و قور خمس

(۲۹)- ب: ستمالت

(۳۰)- ب، م، ن: «که» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۷۵

بیت «۱»: خلاصة التواریخ ج۲ ۷۷۵ ذکر وقایعی که در سنه قوی‌ئیل سانح شده ..... ص : ۷۷۳ فر از آن قوم بداختر به قتل آوردند. لشگر مخالف که عدد ایشان زیاده از هفت و «۷»هشت هزار بود، از پیش اندک جماعتی قرار به فرار دادند. غازیان «۸»مظفر و منصور با غنایم نا محصور به دار السلطنه تبریز معاودت نمودند.

و هم در خلال این احوال، چاووشی اسمعیل نام از جانب فرهاد پاشا «۹»حاکم قلعه ایروان نزد امرای عظام آمده، مکتوب نامرغوب مشتمل بر مقدمات «۱۰»صلح و اصلاح جانبین آورد مشروط بر آنکه بعضی از الکا «۱۱»و بلاد قزلباش که «۱۲»در این ایام به تحت «۱۳»تصرف «۱۴»خواندگار «۱۵»درآمده بدیشان وا گذارند و ترک منازعه نموده مجددا قواعد صلح را استحکام دهند.

چون کتابت «۱۶»پاشا به مطالعه امرا رسید، بعضی «۱۷»از امرا مضمون کتابت مذکور را به صواب مقرون دانسته، بعضی دیگر از «۱۸»امرا مثل علیقلی خان فیج اغلی استاجلو که در آن ایام مشمول عواطف و التفات شاهزاده کامکار بود مخالفت رای مذکور نموده از کمال تجبر و تکبر و غرور «۱۹»که لازمه نشاء جوانی و جاه و کامرانی است قبول «۲۰»این معنی ننموده، بالاخره جواب کتابت فرهاد پاشا بدین مضمون نوشته فرستادند که:

«جناب عزت مآب، سعادت نصاب، دولت اکتساب، سردار با وقار رفیع «۲۱»مقدار خجسته اطوار «۲۲»، کافل مهام صغار و کبار، صالح مصالح «۲۳»روزگار، المختص «۲۴»بعواطف الله الملک الاعلی، مشیر «۲۵»مکرم «۲۶»فرهاد پاشا دام اقباله و زاد اجلاله تعظیمات بی‌نهایت و تکریمات بی‌حد و غایت سربلند و ارجمند اولوب «۲۷»ظل همای «۲۸»آسای عالیه «۲۹»تی که آفتاب عالمتاب

سپهر سلطنت و بدر «۳۰»جهان

---

(۱)- م: «بیت» ندارد

(۲)- مز: ای

(۳)- ن: شیره

(۴)- ب: رستم توان

(۵)- ن: کشم

(۶)- م: کین

(۷)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۸)- ب، م: قاضیان

(۹)- ب: پادشا. ن: پاشای

(۱۰)- ب، ن: «مقدمات» ندارد

(۱۱)- ب، م: الکاء بلاد. ن:

الکای

(۱۲)- ب، م، ن: «که» ندارد

(۱۳)- م، ن: «به تحت» ندارد

(۱۴)- ن: به تصرف

(۱۵)- ن: خوندگار

(۱۶)- م: کتاب پادشاه. ب: کتابت پادشا

(۱۷)- ن: بعضی از

(۱۸)- ن: «از» ندارد

(۱۹)- م، ن: غروری

(۲۰)- م، ن: و قبول

(۲۱)- ب، ن: «رفیع مدار» ندارد

(۲۲)- ب، ن: اعتبار

(۲۳)- م: تا این قسمت نامه خط خوردگی دارد

(۲۴)- ن: المتحصن

(۲۵)- ن: مبشر

(۲۶)- م، ن: و مکرم

(۲۷)- ن: نواب

(۲۸)- م: آسمای. ن: آسمان آسای

(۲۹)- ب، م، ن: عالی

(۳۰)- ب، م: «و بد». ن: ندارد

خلاصة التواريخ، ج ۲، ص: ۷۷۶

افروز آسمان «۱»عظمت و «۲»در فرق جلیل «۳»الاعتیاریه «۴»سایه‌گستر بیلوب رای ملک آراسنه خافی «۵»و مخفی اولیمسه «۶»کیم بوزمان خجسته [۵۸۱] او انده (مزید سعادت فرید اعنی «۷») زبدة الاماثل و الاقران، رسول «۸»ناموس اسمعیل چاووش بنده لرمی «۹»آستان سعادت نشانه داخل اولوب جناب سعادت نصابنک اخلاص نامه سین (ایروشد «۱۰»روب ابلغ وجه و احسن بیانله «۱۱») احوال «۱۲»خجسته آمالین «۱۳»مسامع جاه و جلاله تیوردی «۱۴»فحوای «۱۵»سفارت و اخلاص نامه شریفنک «۱۶»عبارتدن ظاهر «۱۷»و باهراولان «۱۸»مضامین صلح آیین که واسطه «۱۹»آسایش کافه «۲۰»عباد «۲۱»و آرایش اقطار «۲۲»و بلاد دور «۲۳»باعث انبساط قلوب دور «۲۴»و نزدیک و «۲۵»موجب انشراح «۲۶»صدور ترک و تاجیک اولوب.

بو مضمون حقایق مشحون جلوه نمای مناظر شهود اولدی کیم «۲۷». بیت «۲۸»:

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آردنهال دشمنی بر کن که رنج بی‌شمار «۲۹»آرد یعلم اللّه و کفی «۳۰»به شهیدا که بدایت «۳۱»حال الی یومنا هذا اهل الاسلام و قاطبه (خاص و عامه شفقت «۳۲») و مرحمت اثرین «۳۳»ظاهر ایتمکون «۳۴»غیری «۳۵»آینه خاطر خطیر «۳۶»مزده بیراوز «۳۷»گه صورت «۳۸»جلوه‌گر المیوب «۳۹»هیچ «۴۰»آفریده «۴۱»ننگ آزار و اضرار نه «۴۲»رضا و یرمیوب «۴۳»همواره مکنون ضمیر منیر مز «۴۴»رفاه «۴۵»حال کافه عالمیان و فراغ بال قاطبه جهانیان دور. اما بوبیرنیچه مدت «۴۶»که اهل فساد

---

(۱)- ن: آسمان و

(۲)- م، ن: «و» ندارد

(۳)- ن: خلیل

(۴)- م، ن: «یه» ندارد

(۵)- ن: «خافی و» ندارد

(۶)- م: اولمسه. ن: اولمیه

(۷)- ن: داخل پرانتز را ندارد

(۸)- ب: «رسول» ندارد. م، ن: «رسول ناموس» ندارد

(۹)- ن: لری

(۱۰)- ب: ایروند و ب م. ایرو مذب

(۱۱)- ن: داخل پرانتز را ندارد

(۱۲)- ن: و احوال

(۱۳)- ن: مالین وجه احسنه

(۱۴)- ن: تیوروب عرض اولندی

(۱۵)- ن: محوای نامه اخلاص

(۱۶)- ن: «نامه شریفنک» ندارد

(۱۷)- ن: ظاهرا و باهرا

(۱۸)- ب، م: الان. ن: ندارد

(۱۹)- م: بواسطه. ن: بو واسطه ده که

(۲۰)- م: خط خوردگی دارد

(۲۱)- ن: محبا و

(۲۲)- ن: امصار

(۲۳)- ب: و در. م، ن: در

(۲۴)- ن: «دور و نزدیک» ندارد

(۲۵)- ن: که

(۲۶)- ن: اشراح

(۲۷)- ب، م، ن: «کیم» ندارد

(۲۸)- م: ندارد

(۲۹)- م: خطخوردگی دارد

(۳۰)- ن: ندارد

(۳۱)- ن: هدایت

(۳۲)- م: داخل پرانتز خط خورده

(۳۳)- ب، م، ن: اثر

(۳۴)- ب: التمکون. م: المکون.

ن: ندارد

(۳۵)- م: «غیری» ندارد

(۳۶)- ن: خطیره

(۳۷)- ن: پیرادرب: برادز. م: برادر

(۳۸)- ن: صورتی

(۳۹)- ب: المیوت

(۴۰)- م، ن:

«هیچ» ندارد

(۴۱)- ن: که برآفریده

(۴۲)- ن: اضرارینه

(۴۳)- ب، م، ن: ورمیوب

(۴۴)- ن: «مز» ندارد

(۴۵)- ب، م: رفاد حال

(۴۶)- ب، م، ن: مدتی

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۷۷

افسادنـدن ابواب نزاع و کلفت ما بینده «۱»مفتوح اولوب «۲»عجزه و مساکین طرفین «۳»پایمال عبور لشگر قیامت اثر (اولدیلر مجموع اول جانبـدن ابتدا و آغاز «۴»الوب سـفک دماء مسـلمین و هتک عرض و ناموس ضـعفا و مساکین دن بیرسر موفوت و فرو گذاشت) «۵»اولمـدی. خصوصا بوایکی ئیلـده که حضـرت سـردار اعظم سـنان «۶»پاشـا اقاویـل بـاطله و اکاذیب لا طایله سـنه اعتماد ایـدوب،

خراسان سفرينه عنان عزيمت خسروانه معطوف اولدى بعضى امور نالايق آذربايجان سرخند مده «۷»ظهور «۸»گليوب قتل و يغما (دن بير دقيقه فرو گذاشت اولمدى «۹». بوجهتدن رايات عز و جلال، بعون اللّه المستعان محميه تبريزه نزول اجلال ايدوب ظل «۱۰»عاطفه «۱۱»شاهانه (و سايه مكرمت پادشاهانه «۱۲») آذربايجان و لاتنگ شكسته بال‌لرى اوزرنه «۱۳»سايه گستر اولدى و بعضى زبونلق كه بوسلسله ننك بعضى سردار لرندن «۱۴»سيما امير خان «۱۵»سمت ظهور تابمشدى تداركنه بذل توجه خسروانه اولندى. حالا قرين سعادت و اقبال سرحده توجه ايدوب قرب مسافت «۱۶»طرفين ايجون اول حوالى ده توقف اولنور «۱۷»اگر وزير اعظم و مشيران «۱۸»مفخم وسيله و واسطه اولوب بود جهله كيم پادشاهان رضوان مكان عليين آشيان فردوس نشان حضر تلرنك «۱۹»زماننده ابواب فساد مسدود و مواد صلح و دوستلق مستحكم و مسدد «۲۰»و ايدى عمله گتوره‌لر هر آينه دينا و دنيائا نيك نام ليق «۲۱»سببى اولوب عند الخالق «۲۲»و الخلايق مشكور و مستحسن «۲۳»گورونه و اگر نزاع و جدال و حرب و قتال مقامنده اولا- «فالالحكم للّه العلى الكبير» هر نه مقدرات ازلى و تقديرات لم يزلى اولمش اولا پرده خفادن جلوه گاه ظهوره «۲۴»گله. شعر: «۲۵»

تا قبضه شمشير كه پالايد خون [۵۸۲]تا آتش دولت كه بالا گيرد زياده نه‌ديمك «۲۶»احتياج دور. بقين «۲۷»كه ارباب عقل و تميز بومضمون حقايق مشحون «۲۸»كه، نظم: «۲۹»

مباش غره كه دارم عصاى عقل بدست كه دست فتنه دراز است و چوب را دو سر است احتراز ايدوب (احراز سعادت دارين و ادراك منزلت كه صلح و صلاح ضمننده مندرج دور كسبنه بذل توجه ايده‌لر) «۳۰». نظم «۳۱»:

---

(۱)- ب، م، ن: پاينده

(۲)- ب: الوب. ن: اولوب و

(۳)- ن: طرفينده

(۴)- م: «الوب» ندارد

(۵)- ن: بين الهلالين را ندارد

(۶)- ب، م: شان. ن: الشان

(۷)- م: خنديده. ن: حدوه

(۸)- ن: ظهوره گلوب

(۹)- م: اولدى

(۱۰)- ن: اولندى ظل

(۱۱)- ب، م، ن: عاطفت

(۱۲)- ن: بين الهلالين را ندارد

(۱۳)- مز: اوزمه. ب: اوررمه. ن: اوزره

(۱۴)- ب، م، ن: لرون

(۱۵)- ن: امير خان ويد

(۱۶)- ن: مشاقت

(۱۷)- ن: اولونور

(۱۸)- ن: سلسله وسيله نيجه كم

(۱۹)- ن: حضر تلرنيك

(۲۰)- مز: مشدد. ن: مسدود

(۲۱)- ب، م: لق

(۲۲)- ب، ن: عبد الخالق

(۲۳)- ب: متحسن

(۲۴)- ب: ظهور

(۲۵)- ن: بيت. م:

ندارد

(۲۶)- م: اندنمك. ن: اتمک

(۲۷)- ن: دکل

(۲۸)- ن: مشحونده

(۲۹)- ن: بيت. م: ندارد

(۳۰)- ن: بين الهلالين را ندارد

(۳۱)- ب، ن: بيت. م: ندارد

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۷۷۸ درين گنبد به نيكى بر كش آوازكه گنبد هرچه گويى گويدت باز و السلام على من اتبع الهدى»

ذكر نهضت رايات نصرت «۱»آيات به جانب ييلاق اشكنبر و لشگر فرستادن بر سر «۲»ايلچيان كرد بى‌خبر و مظفر گشتن بعون «۳»خالق قضا و قدر «۴»

در تاريخ اوايل شهر رجب المرجب سنه مذكوره، اردوى كيهان پوى از دار السلطنه تبريز به ييلاق اشكنبر در حركت آمد و امارت‌پناه حسين قلى سلطان «۵»برادر عليقلى خان را به حكومت و «۶»داروغگى تبريز نصب فرموده «۷»، مقرر شد كه پانصد نفر ملازم نگاه داشته، به دارايى شهر قيام نمايد. و چون كنار آب شور مضرب خيام سرادقات جلال گرديد، غازى گراى «۸»خان تاتار- كه سابقا ذكر رفت كه او را از قلعه الموت بيرون آورده محل اعتماد گشته بود و «۹»در منزل جبار قلى بيك افشار برادرزاده قلى سلطان قورچى‌باشى مى‌بود و كسى او را «۱۰»محافظت نمى‌نمود- به عزم رفتن اردوى همايون از شهر بيرون رفته، فرار نموده به جانب روم توجه فرمود. وى «۱۱»در مدتى كه «۱۲»در اردوى همايون سيار بود، امراى نامدار از غفلت بسيار ملتفت احوال آن خان تاتار نمى‌شدند و «۱۳»از ممر معيشت نيز در [تنگى] «۱۴»بود. اين رباعى از نتايج طبع اوست- (در ايام زندان و فراغت آنجا را بر اين «۱۵»ايام ترجيح داده بود «۱۶») «۱۷»- نظم «۱۸»:

تا بوده غم و شادى و «۱۹»حرمان بوده‌اين نوع گذشته تا كه دوران بوده

ما تجربه كرديم كه در شهر «۲۰»شماشادى همه در قلعه و «۲۱» زندان بوده الحاصل كه چون به بلاد روم رفت، محرك سلسله «۲۲»فتنه و فساد گشته عثمان پاشا را به آمدن آذربايجان راغب ساخت. در اين اثنا خبر غارت و يغماى زينل خان كرد «۲۳»در حوالى مراغه و مياندوآب به سمع نواب همايون و «۲۴»شاهزاده گيتى‌ستان رسيد. قهرمان غضب شاهى درباره او به حركت درآمده، ادهم خان ترخان تركمان را با سلطان مراد ولد امير خان و طايفه عظام تركمان و پيره مراد خان «۲۵»

---

(۱)- ن: حضرت

(۲)- ن: «بر سر» ندارد

(۳)- ن: معمون

(۴)- ب: خالق اکبر

(۵)- ب، م، ن: «سلطان» ندارد

(۶)- م، ن: «و» ندارد

(۷)- م: فرمود

(۸)- ب، م، ن: «گرای» ندارد

(۹)- م، ن: «و» ندارد

(۱۰)- م، ن: «او را» ندارد

(۱۱)- ب، م، ن: فرمودی

(۱۲)- م، ن: «که» ندارد

(۱۳)- م، ن: «و» ندارد

(۱۴)- ن: تنگی معشت به جان آمده این رباعی

(۱۵)- ب، م: بدین

(۱۶)- م: «بود» ندارد

(۱۷)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۸)- ن: رباعی. ب، م: ندارد

(۱۹)- ب، ن: «و» ندارد

(۲۰)- ب، م، ن: ملک

(۲۱)- ب، ن: «و» ندارد

(۲۲)- م: و سلسله

(۲۳)- ب، ن، م: «کرد» ندارد

(۲۴)- ن: «و» ندارد

(۲۵)- ن: «خان» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۷۹

استاجلو و مهدیقلی سلطان چاووشلو «۱»و غازیان کرام استاجلو بر سر او فرستادند.

امرای مذکوره با سه هزار نفر از غازیان ترکمان و استاجلو «۲»و قورچیان به جانب او ایلغار نموده «۳»، در وقتی که او سه چهار هزار نفر اسب و استر و گوسفند و گاو از حوالی مراغه و نواحی تبریز غارت کرده «۴»متوجه خوی و سلماس بود «۵»، در دیزه و یرمش «۶»کاروانسرا الکی تلاقی فریقین دست داده، سر راه بر او «۷»گرفتند. زینل پرحیل [چون] راه فرار بر خود مسدود یافت، در برابر غازیان صف آرا گشته «۸»آهنگ حرب نمود «۹»و از عساکر نکبت مآثر خود که قرب چهار هزار نفر بودند جمعی را به چرخچیگری «۱۰»مقرر نموده «۱۱» [۵۸۳] جوانغار و برانغار خود را به معتمدان سپرد «۱۲». از اینجانب نیز ادهم خان صف سپاه آراسته سلطان مراد ولد امیر خان را منقلای لشگر گردانید «۱۳»و میمنه و میسره را استحکام داده خود با پیره مرادخان استاجلو در قلب جای گرفت. دلاوران رزم آزمای «۱۴»از طرفین حمله بر یکدیگر نموده داد شجاعت و مردانگی دادند و تیرباران لشگر اکراد به مرتبه‌ای شد که از کثرت سهام روی هوا پوشیده گشت. شعر «۱۵»:

خدنگ از کمان راه یغما گرفت ز هر گوشه‌ای فتنه بالا گرفت

میان زمین و فلک از غبارجهانی «۱۶»دگر شد ز نو آشکار و «۱۷»غازیان شیرشکار به ضرب سنان جان ستان در هر حمله جمعی را از صدر «۱۸»زین ربوده به خاک هلاک می «۱۹»انداختند. چون زینل پرحیل حالت عجز و انکسار از چهره عسکر خود مشاهده نمود، از میانه «۲۰»ایشان جدا شده با جمعی کثیر به یکبار حمله بر غازیان آورده، ایشان را به تیب رسانید و «۲۱»قریب به ده پانزده نفر از غازیان را به قتل آورد «۲۲». از اینجانب نیز ادهم خان و پیره مراد خان از قلب جدا شده با پانصد نفر از دلاوران جنگجوی «۲۳»رزم‌آزمای «۲۴»حمله بر ایشان نموده «۲۵»، نخست کسی که به ضرب سنان بر خاک هلاک افتاد زینل بود. اما کسی نمی‌دانست که زینل است.

پسرش ابراهیم میرزا نام که جوانی بود در سن نوزده سالگی و «۲۶»در کمال حسن و لطافت و مردانگی چون پدر را بر خاک راه افتاده دید، بر سر او تاخته خواست که او را از دست غازیان خلاص کند، کاری نساخته بدست شاهقلی سلطان پیاده گرفتار گردید.

چون اکراد در اثنای حرب و قتال حال بدین منوال مشاهده نمودند، گرد ادبار بر فرق «۲۷»خود بیخته، روی به وادی هزیمت نهادند و اکثر از الاغان خود بزیر آمده پیاده گشتند و خود را «۲۸»بر

---

(۱)- مز، م، ن: چاوشلو

(۲)- ب: استاروجلو

(۳)- ن: «نموده»

(۴)- ن: کرد

(۵)- ب، م، ن: بود و

(۶)- ب. م، ن: ورمش

(۷)- ن: برو

(۸)- ن: بروم، ن: آراسته

(۹)- ن: «و» ندارد

(۱۰)- ب: چرخی گری

(۱۱)- م: نمود

(۱۲)- ن: سپرد و

(۱۳)- ن: گردانیده. م: گردانید میمنه

(۱۴)- ب، م، ن: رزم‌آزما

(۱۵)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۶)- م: جهان

(۱۷)- م، ن: «و» ندارد

(۱۸)- م، ن: سدره

(۱۹)- ب، م، ن: «می» ندارد

(۲۰)- م، ن: میان

(۲۱)- م، ن: «و» ندارد

(۲۲)- ب، م، ن: آورد و

(۲۳)- ب، م: جنگجو

(۲۴)- ب، م، ن: رزم‌آزما

(۲۵)- ن: نمود

(۲۶)- م، ن: «و» ندارد

(۲۷)- م: بر فرق خود کرده. ن: بر فرق او کرد

(۲۸)- ن: «خود را» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۸۰

بالای کوه کشیدند و هر کس از برابر ایشان می‌آمد تفنگ «۱»و تیر می‌زدند. بالاخره جمعی از غازیان از پشت «۲»سر ایشان بر بالای کوه برآمده «۳»، ایشان را به تیر و تفنگ «۴»از هم پاشیده، قرب هفتصد هشتصد نفر به قتل آوردند و غنایمی که غارت نموده بودند با دیگر اسباب و جهات ایشان بدست غازیان درآمده، به یمن اقبال بی‌زوال شاهی «۵»، به تأیید و عون آلهی با سرها و اخترمها که مقدم ایشان سر زینل خان بود به اردوی کیهان «۶»پوی معاودت نمودند و پسرش را با چند نفر دیگر زنده به پایه سریر اعلی آوردند و ادهم خان و هر یک از غازیان که کارهای نمایان نموده بودند به نوارشات خسروانه سرافراز گردیده فراخور حال جایزه و جلدو یافتند و پسر زینل خان را که در حسن و جمال و زیبایی نهال سر و آزادی بود، شعر «۷»:

طوبی مثال سروی و شمشاد قامتی‌از قامتش چه «۸»وصف بگویم قیامتی به علیقلی خان قرداش «۹»سپرده، بعد از چندگاه در قلعه قهقهه «۱۰»محبوس گشت و نواب همایون به فتح و فیروزی در ییلاق اشکنبر توقف نموده «۱۱»، سی و سه روز آن مکان ارم نشان به یمن مقدم خسرو عالی‌شان و شاهزاده گیتی‌ستان رشک فردوس [۵۸۴] برین گشت.

و در خلال این حال، از «۱۲»مترددین بلاد روم چنین مسموع گشت که عثمان پاشا وزیر اعظم یورش آذربایجان بر خود مصمم گردانیده، با لشگری فزون از حد و بیرون از عدد از [ارز روم] به جانب گنجه و (ازم) شمکور در حرکت آمده و مقارن «۱۳»این کتابتی «۱۴»از غازی‌گرای تاتار که فرار نموده بود به امرا نوشته اشعاری به آمدن عثمان پاشا مشار الیه کرده «۱۵» (جهت امرا از «۱۶»قبه سپر و حبر نیزه به تحفه فرستاده بود. امرا در برابر «۱۷»خصوصا علیقلی سلطان، لاچکی به تحفه فرستاده، کتابات نوشته فرستادند.) «۱۸»عساکر فیروزی مآثر از خوف آنکه مبادا از ممر عبور رومیه «۱۹»و لشگر آن طایفه آسیبی بدان ولایت رسد، «۲۰»در محل مناسب «۲۱»قلعه‌ای به اتمام رسانیده، مستحکم گردانید که تسخیر آن اشکالی «۲۲»تمام داشته باشد «۲۳»به سرعت و استعجال تمام از اشکنبر کوچ نموده «۲۴»جهت دفع عثمان پاشا عنان عزیمت به صوب گنجه و شمکور منعطف ساختند. و چون کنار «۲۵»رود ارس «۲۶»محل نزول همایون گردید، علیقلی خان به للگی شاهزاده سلطان حیدر میرزا ولد سلطان حمزه میرزا

---

(۱)- ن تفگ

(۲)- ن: پس

(۳)- م، ن: درآمده

(۴)- ن: تفگ

(۵)- ن: شاهی و

(۶)- م: کیوان کیهان

(۷)- ن: بیت. م: ندارد

(۸)- م: چو

(۹)- ب: قراداش

(۱۰)- ب، ن: قهقه

(۱۱)- ن: نمود

(۱۲)- م، ن: «از» ندارد

(۱۳)- ب، م، ن: به مقارن

(۱۴)- ن: کتابت

(۱۵)- م، ن: کرد

(۱۶)- ب، م: ز قبه

(۱۷)- م: «در برابر» ندارد

(۱۸)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۹)- ن: رومیه شومیه

(۲۰)- مز، ب: رسد و

(۲۱)- ب، م، ن: مناصب

(۲۲)- ب، ن: اشکال

(۲۳)- م، ن: «باشد» ندارد

(۲۴)- ب: کرده. ن کرد

(۲۵)- ن: بکنار

(۲۶)- م، ن: ارس رسیدند و

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۸۱

از سایر امرا و اولیای دولت قاهره ممتاز و سرافراز گشته، سر مفاخرت به چرخ برین افراشت و جشن ملوکانه و مجلس خسروانه در کنار ساحل ارس آراسته، تمامی اعیان لشگر قزلباش به تخصیص طایفه استاجلو به تشریفات و مرصع آلات پیراسته گردیدند و سه روز آن‌چنان بزمی آراسته به عیش و طرب مشغول بودند، چنانچه «۱»زمانه مثل آن سوری ندیده بود بلکه گوش جهان نشنیده «۲». بعد از آن، مجموع «۳»از آب ارس گذشته متوجه دفع مخالفان گشتند و چون یورتی «۴»که به حیدر بلاغی اشتهار دارد محل نزول عساکر نصرت مآثر گشت، رسولی از جانب غازی گرای خان تاتار به درگاه معلی آمده، عرضه‌ای مشتمل بر خلوص عقیدت و پاس حقوق نمک به مطالعه اولیای دولت رسانید؛ مضمون آنکه چون این بنده شرمنده به یمن عواطف شاهانه از حبس «۶»و قلعه نجات یافته، منظور نظر کیمیا اثر گشته بود و «۵»در این ولا- بنابر هر گونه وقایع و حوادث و اتفاقات مفارقت از آن آستان اختیار نموده «۷»به حسب اتفاق به معسکر رومیه ملحق گشت- اراده چنان است که بنابر حقوق مراحم شاهانه و نمک خوردگی واسطه صلح و مصالحه فیما بین رومیه و قزلباش گشته به وسیله سردار سپهر اعتلا، عثمان پاشا، قواعد «۸»صلح را به مثابه «سَبْعاً شِداداً» «۹»استحکام داده مرآت کینه و نفاق به صیقل دوستی و وفاق زدوده شود «۱۰». امرا و ارکان دولت ارجمند شاهی به این دو سه «۱۱»ویرانه- که در این ایام از ممر عبور عساکر جانبین روی به انهدام آورده «۱۲»از حیز انتفاع بیرون رفته است و بقیهٔ السیف مردم آن حال به اکناف «۱۳»و اطراف متفرق گشته آبادانی آنها از محالات است- به حضرت خواندگار «۱۴»مضایقه نفرمایند اولی می‌نماید، چه آنکه مصلحت وقت در این است. امرای عظام قبول این معنی ننموده «۱۵»، آنچه [۵۸۵] در جواب عریضه فرهاد پاشا عز اصدار یافت «۱۶»، در جواب عرضه «۱۷»مشار الیه نوشته روانه نمودند و از آنجا کوچ کرده «۱۸»متوجه ساغری بلاغی که از آن تاریخ به حمزه

بلاغی موسوم گشت گشتند «۱۹»و پنج روز در این منزل توقف واقع شد. ایالت‌پناه محمدی خان استاجلو که به تخماق اشتهار دارد، با دو هزار نفر غازیان «۲۰»و ملازمان خود و امرای تابین به اردوی همایون ملحق گشته به شرف سجده و پایبوس نواب «۲۱»همایون اعلی و شاهزاده گیتی ستان «۲۲»مشرف شد. «۲۳»

---

(۱)- ن: که

(۲)- ن: نشنیده و

(۳)- ن: مجموعه

(۴)- ن: نواحی

(۵)- ن: «و» ندارد

(۶)- ب، ن: «و» ندارد

(۷)- ن: نمود

(۸)- ن: «قواعد» ندارد

(۹)- سوره ۷۸ آیه ۱۲

(۱۰)- ن: «شود» ندارد

(۱۱)- ن: «سه» ندارد

(۱۲)- ن: آورد

(۱۳)- ن: به اطراف و اکناف

(۱۴)- ب، م: خونکار. ن: خوندگار

(۱۵)- ن: ننمود

(۱۶)- ب، م: یافته. ن: یافته بود

(۱۷)- ن: عریضه

(۱۸)- ن: کرد

(۱۹)- ن: «گشتند» ندارد

(۲۰)- ب، م، ن: از غازیان و ملازمان

(۲۱)- ن: «نواب» ندارد

(۲۲)- ن: «گیتی‌ستان» ندارد

(۲۳)- ب، م، ن: گشت

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۸۲

ذکر آمدن «۱»عثمان پاشا با لشگر بسیار «۲»به دار السلطنه تبریز و حکم غارت و خونریز و قلعه ساختن و آزوقه «۳»و لشگر گذاشتن در موضع ساغری بلاغی، مسرعان به عرض خسرو ایران رسانیدند و جمعی دیگر از مردم صوفی دیار بکر «۴»شاهی‌سون «۵»شده، به اردوی همایون ملحق گشته «۶»موافق آن ادا نمودند که «۷»عثمان پاشا موازی صد و پنجاه هزار کس از عساکر دیار روم «۸»، از ولایت انکرس و «۹»افلاق و بوسنا و آنا «۱۰» (دولی و منتشا ایلی و قرامان «۱۱»و مرعش و شام و حلب و دیار بکر و کفه و وان «۱۲»و ادرنه «۱۳»و قرابوقدان) و «۱۴»آن ولایات«۱۵»فراهم آورده، از [ارز روم] کوچ نمود و «۱۶»حسب الصلاح، مقصود آغا

«۱۷»حاجیلر- که در میانه رومیه به مقصود پاشا اشتهار یافته بود، و وی در ایام امیر خان فرار کرده «۱۸»بدانجا رفته بود، و قبل از آن «۱۹»به ایلچیگری به روم هم رفته بود «۲۰»- فسخ عزیمت «۲۱»گنجه و (ازم) شمکور نموده به «۲۲»جانب دار السلطنه تبریز توجه دارد.

بنابراین، نواب همایون از آنجا کوچ فرموده «۲۳»، از راه بازار جایی عنان عزیمت به جانب نخجوان منعطف ساختند و چون در دو فرسخی نخجوان نزول اجلال فرمودند، متواتر جواسیس آمده به «۲۴»نقل نمودند که عثمان پاشا در مرند نزول نموده و «۲۵»به سرعت روانه تبریز است. نواب همایون اعلی و شاهزاده ظفرلوا، سمی امیر صاحبقران سلطان حمزه میرزا را که وارث «۲۶»ملک کیان و ولی عهد خسرو ایران بود، با بیست هزار کس از راه دره دیز «۲۷»به دفع او فرستاده، خود از آن منزل کوچ فرمودند و از راه اردوباد متوجه «۲۸»دزمارارده دول گشتند. نواب شاهزادگی «۲۹»، شب در آن دره نزول نموده «۳۰»جمعی را به قراولی مقرر فرمودند و روز دیگر کوچ کرده در حوالی صوفیان مرند- که در آن وقت محل نزول رومیه بود- نزول اجلال فرمودند و «۳۱»ایالت‌پناه محمدی خان به قراولی مقرر شد.

روز دیگر جماعت اروام از روی خوف و رعب «۳۲»تمام در آن منزل توقف کرده، عرابه‌های «۳۳»ضربزن و توپ «۳۴»و فرنگی در حوالی «۳۵»اردوی خود نصب نمودند. اتفاقا محمدی «۳۶»خان خود «۳۷»را

---

(۱)- ب: آنکه

(۲)- ن: بی‌شمار

(۳)- ن: آذوقه

(۴)- ن: و دیار بکر

(۵)- ب، ن: سیون

(۶)- م، ن: گشتند

(۷)- ب، م: «که» ندارد

(۸)- ن: روم و

(۹)- ن: «و» ندارد

(۱۰)- ن: دانا

(۱۱)- م: فرمان

(۱۲)- م: دوان

(۱۳)- م: خوانا نیست

(۱۴)- ن: و غیره

(۱۵)- ن: ولایت

(۱۶)- ن: «و» ندارد

(۱۷)- ب، ن، م: آقا

(۱۸)- ن: کرد

(۱۹)- ب: آنهم

(۲۰)- ن: بود و

(۲۱)- ن: و عزیمت

(۲۲)- ن: نمود به عزم

(۲۳)- ن: فرمود

(۲۴)- ب، م، ن: نقل

(۲۵)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۲۶)- م: وزارت

(۲۷)- م: درایز

(۲۸)- ن: متوجه گشتند

(۲۹)- ب: شاهزادگی

(۳۰)- ن: نمود

(۳۱)- م: رغبت

(۳۲)- ن: و محمد خان

(۳۳)- ن: ندارد

(۳۴)- م، ن: ندارد

(۳۵)- ن: حواله

(۳۶)- ن: محمد

(۳۷)- ب، ن، م: «خود را» ندارد

خلاصة التواريخ، ج ۲، ص: ۷۸۳

به حوالی اردوی ایشان رسانیده «۱»، جمعی رومیه نیز به آهنگ حرب بیرون (آمدند. از اینجانب) «۲»غازیان نفیر کشیده به جانب ایشان جلو انداختند و در حمله اول موازی یکصد نفر «۳»به خاک هلاک انداختند (و رومیه غازیان را) «۴»به ضرب تفنگ برگردانیدند و «۵»لحظه به لحظه از اردوی عثمان پاشا [۵۸۶] سنجق بیکیان چون دریای پرموج، فوج فوج از عقب یکدیگر به مدد می‌آمدند و چون «۶»لشگر اروام، امثال «۷»مور و ملخ هجوم آوردند و از قزلباش معدودی همراه بودند «۸»، ایالت‌پناه محمدی خان غازیان را به ضرب شمشیر از حرب مانع آمده، جنگ کنان خود را به دامنه کوه کشیدند و سیصد و هشتاد نفر از رومیه به قتل آورده بودند.

روز دیگر که عبارت از روز پنجشنبه ۲۴ شهر «۹»مبارک رمضان سنه «۱۰»مذکوره است، عثمان پاشا از آنجا برخاسته در آب شور «۱۱»نزول نمود. شاهزاده گیتی‌ستان بنابر آنکه امام قلی قاجار و بعضی از امرای نامدار به اردوی کیوان «۱۲»پوی ملحق نگشته بودند، صلاح در جنگ ندیده، پیر غیب خان استاجلو و مهدیقلی سلطان «۱۳»شاملو را «۱۴»با هزار کس به شهر فرستادند که به اتفاق حسین قلی سلطان حاکم آنجا به محافظت و محارست شهر قیام نمایند و کوچه بندها را مستحکم گردانیده «۱۵»در هر دروازه‌ای جمعی از شهری و قزلباش به محافظت قیام نمایند و احکام مشتمل بر استمالت تمام به اهالی تبریز نوشته فرستادند که در محافظت (مردانه بوده نگذارند که کسی به بهانه خانه- کوچ بیرون از شهر به جای دیگر رود «۱۶»و چون به واجبی به محافظت) «۱۷»و محارست شهر و رفع رومیه قیام نمایند، مالوجهات سه ساله تبریز به انعام ایشان مقرر باشد.

القصه چون رومیه در کنار شهر نزول نمودند، شب به ملاحظه و احتیاط تمام «۱۸»بسر برده صباح هفت هشت هزار «۱۹»نفر سوار و «۲۰»پیاده و تفنگچی به سرکردگی غازی‌گرای خان تاتار و چغال اغلی امیر الامرای دیار بکر- که از نتایج «۲۱»سلاطین فرنگ

«۲۲»است و سلطان سلیم او را تربیت نموده دختر خود به وی داده به شجاعت و دلاوری در میانه رومیان مشهور و معروف است- از راه کوچه شتربانان متوجه شهر شدند و «۲۳»چون به سر کوچه بند رسیدند، غازیان به اتفاق شهریان شروع در جنگ نموده، تا محل غروب آفتاب به حرب مشغول بودند و از طرفین داد مردانگی داده، یکصد و هفتاد نفر از رومیه به قتل آوردند «۲۴»و از قزلباش چهار نفر تبریزی [به قتل رسیدند] «۲۵»رومیه چون

---

(۱)- ن: رسیده

(۲)- م: بین الهلالین خوانا نیست

(۳)- ن: نفر را

(۴)- م: بین الهلالین خوانا نیست

(۵)- ن: «و» ندارد

(۶)- ن: «و چون» ندارد

(۷)- ن: بمثال

(۸)- ن: بودند محمد خان

(۹)- ن: شهر المبارکه

(۱۰)- ن: «سنه» ندارد

(۱۱)- ب: شو

(۱۲)- ن: کیهان

(۱۳)- م، ن: مهدی قلی خان

(۱۴)- ب، ن: «را» ندارد

(۱۵)- م: گردانید و

(۱۶)- ب: روند

(۱۷)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۸)- م، ن: «تمام» ندارد

(۱۹)- ن: «هزار نفر» ندارد

(۲۰)- م: «و» ندارد

(۲۱)- ن: عاج شریف. م: نباح

(۲۲)- م: فریک

(۲۳)- ن: وی

(۲۴)- ن: «و» ندارد

(۲۵)- مز، ب، م: «به قتل رسیدند» ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۸۴

کاری نساخته، به اردوی خود معاودت نمودند و شب به لوازم طلایه‌داری قیام نموده «۱»، صبح به همان طریق روی «۲»به کوچه بند مذکور آوردند و «۳»توپ و بادلیج بسیار به دیوار باغات زده، از یک جانب رخنه کردند «۴»و جمعی به میان باغات درآمدند.

تبریزیان هجوم به آن طرف آورده ایشان را به ضرب تیر و شمشیر از باغات بیرون کردند «۵». در این جنگ «۶»، شصت و چهار کس از رومیان به قتل آمدند و پنج نفر از اینجانب «۷»، و رومیان به خیمه‌های خود رفتند.

چون در این روز نیز اثری از لشگر قزلباش «۸»ظاهر نشد، رومیان اکثر دیوارهای باغات را به ضرب توپ و تفنگ «۹»و ضربزن فرود [۵۸۷] آورده «۱۰»بودند و امرایی «۱۱»که در شهر بودند یقین می‌دانستند که روز دیگر رومیان هجوم آورده به شهر داخل می‌شوند، با مردم خود از راه خیابان بیرون رفته از طرف فهوسفنج به اردوی عالی نواب گیتی‌ستانی «۱۲»ملحق گشتند و تبریزیان چون حال بدین منوال مشاهده نمودند و از قزلباش بالکلیه مأیوس گشته یقین کردند که مددی به ایشان نمی‌رسد، هر کس را قوت «۱۳»و قدرتی بود، در همان شب فرزندان خود را برداشته بیرون رفت و اکثر که قوت «۱۴»و قدرت نداشتند پیاده با عیالان خود رو به کوه سرخاب نهاده بیرون رفتند و تمامی اسباب و جهات خود را در زیر زمینها و نقبها گذاشتند.

رومیان در اول طلوع صبح عرابه‌ها را پیش آورده دیوارها و کوچه‌بندها که در سر راه ایشان بود به ضرب توپ فرود آوردند و چون ملاحظه کردند که کسی به مدافعه «۱۵»پیش نمی‌آید تا میان میدان صاحباباد رفته، علمی در آنجا زدند و از خوف تبریزیان پیشتر نتوانستند آمد، فی الفور از همانجا برگشته به چمنها درآمدند. روز «۱۶»دیگر از روی فراغ خاطر به شهر درآمده، دستبه غارت و یغما برآوردند و منابر و مساجد را جهت آنکه بر بالای آن سب صحابه شده سوختند و اکثر عمارات را فرود آورده، شروع در خرابی نمودند و «۱۷»قیصریه را که از غایت شهرت محتاج به وصف نیست آتش زده، تمامی کتابها که احادیث و کلام علما بود و «۱۸»به خطوط استادان تحریر یافته بود فرو ریخت و اموال و اسباب بیرون از شمار از قیصریه بدست در «۱۹»آورده ینکچریان به محلات «۲۰»و خانه‌ها درآمده آنچه یافتند بردند [و] شروع در کاویدن نقبها و زیرزمینها نموده اکثر دفاین را بدست درآوردند.

---

(۱)- ب، م، ن: نمودند شب

(۲)- ن: «روی» ندارد. م: در

(۳)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۴)- ن: کرده جمعی

(۵)- ن: کرده

(۶)- ن: مرتبه. م: ندارد

(۷)- ب، م، ن: غازیان

(۸)- ب، م، ن: «قزلباش» ندارد

(۹)- ن: «و تفنگ» ندارد

(۱۰)- م، ن: آوردند

(۱۱)- ن: امرا

(۱۲)- ب، م، ن: ستان

(۱۳)- ن: قدرتی و قوتی

(۱۴)- ب: قدرت و قوت. م: قدرتی و قوتی

(۱۵)- ن: به مدافعه ایشان

(۱۶)- مز، م، ن: زوزی

(۱۷)- م، ن: «و» ندارد

(۱۸)- م: «و» ندارد

(۱۹)- م، ن: «در» ندارد

(۲۰)- ن: بمحلها

خلاصهٔ التواریخ، ج ۲، ص: ۷۸۵

از اهالی تبریز مولانا محمد علی ولد مولانا عنایت اللّه تبریزی «۱» که شیخ الاسلام و مفتی بود و کامران بیک اوحدی که قاضی القضاهٔ آنجا بود و در شهر مانده بودند نزد عثمان پاشا رفته، بعد از خطاب و عتاب «۲» ایشان را تعظیمات و تکریمات نموده مخلع ساختند «۳» و روز سیم جار فرمود «۴» که هیچ آفریده‌ای متعرض احوال «۵» تبریزیان نشده، ترک نهب و غارت نمایند و مردم شهر را استمالت تمام داده، راه آمد شد ایشان به اردوی رومیان گشوده گشت و مردم به سودا و معامله خود مشغول گشتند و «۶» عثمان پاشا شروع در تعمیر قلعه نموده، دولتخانه همایون را به قلعه نمودن مناسب «۷» یافت و حصاری بر دور آن قرار داد. مجموع اسبان و شتران و الاغان رومیان به نوبت و کشیک، سنگ و آجر و مصالح می‌کشیدند و «۸» تمامی سنگهای مزارات که در سرخاب و جگجیل و چرنداب «۹» بود و «۱۰» هر یک به قیمت اعلی ترتیب یافته بود، جهت دیوار قلعه می‌آوردند و هر یوم پنجهزار کس بلکه بیشتر [۵۸۸] در قلعه کار می‌کردند چنانچه در عرض چهارده روز قلعه را به اتمام رسانیدند.

اما شاهزاده گیتی‌ستان با عساکر رستم توان در کمر درسی که سه فرسخی تبریز است.

نزول داشتند و بنابر قلت «۱۱» سپاه، امرای «۱۲» خیرخواه و مدبران آگاه خدمتش «۱۳» از حرب مانع آمده نمی‌گذاشتند که بر سر رومیان تاخت آورد «۱۴». اما همه روزه فوج فوج از غازیان، خود را به حوالی اردوی ایشان رسانیده دستبرد نمایان می‌نمودند و «۱۵» سرها و اخترمها به پایه سریر اعلی می‌رسانیدند و جماعت خورجینلوی لشگر قزلباش و پیاده‌های چمشگزگی «۱۶» و قلغچیان اردو به طریق دزدی (به اردوی ایشان رفته) «۱۷»، هر شب قریب به «۱۸» یکصد راس اسب و استر و شتر می‌آوردند و چون شاهزاده گیتی‌ستان «۱۹» در حرب مبالغه تمام می‌فرمودند و موافق رای امرای نامدار نبود «۲۰»، صلاح در آن دیدند که به اردوی کیهان‌پوی که در دره اردم دول نزول اجلال داشت ملحق گشته در باب محاربه نمودن بدانچه فرمان قضا جریان همایون شاهی صادر گردد عمل نمایند و در روز دوشنبه «۲۱» ششم شهر شوال سنه مذکوره به اردوی همایون ملحق گشته، نواب «۲۲» به استقبال مبادرت فرموده، شاه و شاهزاده یکدیگر را ملاقات کرده، شاهزاده واقعه را به عرض اشرف رسانید، رای

---

(۱)- م، ن: «تبریزی که» ندارد

(۲)- ن: عطاب

(۳)- ب: نموده. م، ن: نمود

(۴)- م، ن: فرمودند

(۵)- ن: حال

(۶)- م، ن: «و» ندارد

(۷)- ب، ن: مناصب

(۸)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۹)- ب: چرانداب

(۱۰)- ن: «و» ندارد

(۱۱)- ن: قلب

(۱۲)- ن: و امرا

(۱۳)- ن: که در خدمتش بودند ب: خدمتش را

(۱۴)- ب: آوردند

(۱۵)- ب: «و» ندارد

(۱۶)- ب، م، ن: چموش کرکی

(۱۷)- بین الهلالین را ندارد

(۱۸)- ن: «به» ندارد

(۱۹)- ب، م: «گیتی‌ستان» ندارد

(۲۰)- ب: نبود و

(۲۱)- ب، م، ن: سه‌شنبه

(۲۲)- نواب همایون

خلاصهٔ التواریخ، ج ۲، ص: ۷۸۶

عقده‌گشای شاهی بدین «۱»قرار یافت «۲»که تا آمدن امام قلی خان و امرای تابین وی و لشکر قراباغ (و طوالش محاربه موقوف باشد) «۳»و قورچی به طلب خان مشار الیه فرستاده شد که به سرعت تمام متوجه درگاه «۴»معلی شود و اگر هنوز لشگریان قراباغ بر سر او جمع «۵»نشده باشند، خود با «۶»قلیلی به ایلغار روانه شود «۷»و شش روز در همان منزل توقف [نماید]. روز هفتم امام قلی خان حسب الفرمان «۸»خاقان سکندرشان، با دو هزار کس از طایفه قاجار و اویماقات قراباغ به اردو داخل شده «۹»، به شرف عتبه بوسی سرافراز شد و از آنجا کوچ کرده در موضع نهند که چهار فرسخی تبریز است نزول اجلال فرمودند.

گفتار در محاربه امرای عالیشان با رومیان و مظفر «۱۰»گشتن بتأیید قادر منان

در روز دوشنبه بیستم شهر شوال سنه مذکوره، مجموع امرا و غازیان شیرشکار «۱۱»به عزم مقاتله «۱۲»و پیکار به ایلغار به حرب مخالفان شتافتند و از راه فهوسفنج «۱۳»متوجه شدند «۱۴»و مهدیقلی سلطان شاملو با پانصد نفر از راه سرخاب فرستادند «۱۵»که شتران رومیه که در آن حوالی چرا می‌کنند پیش انداخته معاودت نماید «۱۶»و چون رومیه از عقب شتران آیند، غازیان از اینجانب ایشان را تعاقب نموده دستبردی نمایند و مشار الیه بر حسب فرموده عمل نموده از جانب سرخاب «۱۷»روانه گشت و محمدی خان تخماق در رکاب همایون توقف فرمود «۱۸».

اتفاقا مخالفان از توجه جنود ظفر ورود آگاه گشته، عرابه‌ها را «۱۹»در حوالی اردوی خود نصب کرده، تفنگچیان و ینکچریان در عقب عرابه قرار گرفتند و چغال اغلی سرکرده لشگر شده آماده و مهیای جنگ بودند. از اینجانب عساکر نصرت مآثر در رودخانه فهوسفنج «۲۰»نزول نمودند و شب به لوازم طلایه‌داری قیام «۲۱»نموده، صباح که جمشید بیضا علم یعنی خورشید انجم حشم [۵۸۹] به عزم رزم‌جوش زرنگار در «۲۲»پوشیده قدم در معرکه سپهر دوار نهاد و سپاه ظلمت را منهزم ساخت، چون محقق شد که رومیان از آمدن غازیان مطلع گشته عرابه و توپ و ضربزن را پناه خود ساخته‌اند، رای امرای عظام بدین قرار یافت که تا محل پیشین توقف نمایند «۲۳»که مخالفان از

---

(۱)- ن: برین

(۲)- ن: گرفت

(۳)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۴)- ب، م، ن: اردوی

(۵)- ن: جمعیت ننموده

(۶)- ب: «با» ندارد

(۷)- ب، م، ن: شوند

(۸)- م، ن:

الفرمان قضا جریان. ب: الفران قضا جریان

(۹)- ب: شد

(۱۰)- ن: ظفر یافتن بر مخالفان بی‌ایمان

(۱۱)- م: شکا

(۱۲)- م، ن: مقابله

(۱۳)- ن:

فهوسفج

(۱۴)- م، ن: شد

(۱۵)- م: فرستاده‌اند

(۱۶)- ن: نمایند

(۱۷)- م: سرخ آب

(۱۸)- ب، م: فرموده

(۱۹)- ن: «را» ندارد

(۲۰)- م: فهو سفج

(۲۱)- م: اقدام نمود

(۲۲)- ن: در

(۲۳)- م، ن: نموده

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۸۷

آمدن غازیان خاطرجمع نموده «۱»ینکچریان از اطراف و جوانب عرابه‌ها متفرق شوند و بعد از ظهر سوار شده غافل بر سر ایشان ریخته دستبردی نمایند.

اتفاقا جمعی از مردم خورجینلو و اوباش، بی‌وقوف و اطلاع «۲»امرای نامدار، جهت تاخت و غارت شتر رفته بودند. چون جماعت اروام تا محل چاشت اثری از آمدن قزلباش نیافتند، قرب یکهزار و پانصد نفر به عزم سیر و قراولی از عرابه جدا شده و «۳»نیم فرسخ به جانب فهوسفنج آمدند و به «۴»فوجی از مردم خورجینلو که پیشتر رفته بودند دچار شده آغاز محاربه نمودند و مرتبه به «۵»مرتبه جمعی از دلاوران جنود ظفرنشان که به آهنگ «۶»خونریز به میدان ستیز آمده بودند، بدیشان ملحق گشته نایره جدال و قتال التهاب و اشتعال یافت و چون لشگر رومیه قوت تمام داشتند، غازیان عنان کشیده محاربه می‌نمودند و مخالفان ایشان را تعاقب نموده تا کنار رودخانه دوانیدند و قریب به بیست نفر از غازیان و جماعت خورجینلو به قتل آورده، سه نفر زنده اسیر نمودند. چیغال بی‌مآل از استماع این حال مسرور و خوشحال گشته، قریب به دوازده هزار کس از عرابه جدا [کرده] در میدان پیکار صف‌آرا گشت «۷»و جوانغار «۸»و برانغار لشگر خود را به پاشایان و معتمدان سپرده، خود در قلب قرار گرفت و مرتبه به «۹»مرتبه پیشتر می‌آمد و طالبان

نام و ننگ به میدان جنگ درآمده، زلزله در زمین و زمان انداختند.

امرای نامدار چون استماع این اخبار نمودند، فی الفور سوار شده، صف سپاه آراستند «۱۰»و از میان «۱۱»رودخانه متوجه میدان رزم گشته، ابو القاسم سلطان ولد شاهرخ خلیفه «۱۲»مهردار و شاهقلی سلطان پیاده را چرخچی نمودند «۱۳». چون چرخچیان از میان دره بالا [آمدند]، شیران بیشه شجاعت و مردانگی به میدان کین تاختند و در هر «۱۴»حمله جمعی به خاک هلاک انداختند و امواج دریای پیکار در تلاطم آمده، کشتی عمر جمعی تیره روزگار غرق گرداب فنا می‌گشت. لمعان سنان آتش‌فشان صاعقه کردار خرمن زندگانی می‌سوخت و پیکان سهام خون‌آشام برق‌وار شعله جانسوز در کانون درون می‌افروخت. از صعود گرد و «۱۵»غبار خورشید «۱۶»فایض الانوار نقاب ظلمت آثار پیش‌رو گرفت. شعر «۱۷»:

ز گردی که برخاست «۱۸»از رزمگاه «۱۹»جهان کرد در چشم مردم سیاه

بدان گونه شد گم در آن گرد مهر که می‌جست با صد چراغش سپهر

---

(۱)- م، ن: نمایند

(۲)- ن: بی‌اطلاع

(۳)- ب، ن: «و» ندارد

(۴)- ب، م: «به» ندارد

(۵)- ب، م: «به» ندارد

(۶)- ن: با آهنگ

(۷)- ب، ن: گشته

(۸)- ن: جوانقار و برانقار

(۹)- م، ن: «به» ندارد

(۱۰)- ن: شد

(۱۱)- م: «و از میان» خوانا نیست

(۱۲)- ن: «خلیفه» ندارد

(۱۳)- ن: نموده

(۱۴)- م: در حمله. ن: در حمله اول

(۱۵)- ن: «و» ندارد

(۱۶)- ن: خورشیدلقا

(۱۷)- ن: بیت. ب، م: ندارد

(۱۸)- ب، ن: خواست

(۱۹)- ب: ازرم‌گاه. م: در رزم‌گاه

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۸۸

چون صف سپاه قزلباش از میان رودخانه بالا- آمده مشاهده رومیان گردید، خوف و رعب «۱»تمام از تیغ «۲»بی‌دریغ غازیان خون‌آشام در ضمیر جماعت اروام استیلایافته، علامت عجز و انکسار از صفحات احوال خود مشاهده نمودند و چیغال دانست که کار به نوعی دیگر و فتح و نصرت موقوف به عنایت «۳»کار «۴»فرمای قضا و قدر است، به اتفاق غازی‌گرای «۵» [۵۹۰] تاتار و

پاشایـان نابکار، عنان ادبار به صوب فرار انعطاف داده، جنود ظفر ورود به تأییـد ملك ودود، رایات فتـح و فیروزی افراخته، مخالفان را تعـاقب نمودنـد و تـا حوالی خیابان شـهر از پی ایشان دوانیـده، قریب به دو هزار کس را طعمه شمشـیر آبـدار گردانیـده، به آتش کارزار سوختنـد و رقعه «وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» «۶»بر گریبان «۷»جـان آن خاکسـاران دوختنـد و جمعی کثیر از مردم معتبر و سنجق در این جنـگ به قتل آمـده «۸»بیرام بیک ولد سـلطان حسـین سلطان سلیمانی «۹»که از امرای معتبـر اکراد بـود و «۱۰»در این جنگ به قتل آمده «۱۱»با کنعان کدخدا «۱۲»وزیر سـنان پاشا و چند نفر دیگر زنده اسیر گشتند و علم چبغال اغلی با چند علم دیگر بدست غازیان درآمد «۱۳»و غازیان سرهای مقتولان را جدا کرده با اخترمها به درگاه اعلی «۱۴»آمدند.

روز دیگر شاهزاده گیتی سـتان «۱۵»متوجه احوال غازیان گشـته «۱۶»هر کس سـرو اخترمه «۱۷»آورده بود، نثـار موکب عالی نموده، فراخور حال به تفقدات و نوازشات سـرافراز می‌گشت و مهدیقلی سـلطان شاملو که از راه سـرخاب رفته بود، موازی ششصد «۱۸»نفر شـتر و اسب و استر که در آب شور و آن «۱۹»حوالی بوده پیش انداخته چهل نفر از مستحفظان آنها را «۲۰»به قتل رسانیده در همان روز به اردوی اعلا- «۲۱»آمـد. عثمان پاشا از وقوع این حالات و شـکستی «۲۲»چنین، به غایت مضـطر و پریشان گشـته چون چاره‌ای نـداشت بـا خود قرار داد که انتقـام آن از جمـاعت تبریزیـان کشـد و از عـاقبت «فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الظَّالِمِينَ» «۲۳»مطلقا اندیشه ننموده، روز دیگر حکم قتل «۲۴»عام و غارت و یغمای شهر فرمود.

تمامی ینکچریان خود را به کوچه‌ها و محلها انداخته، هر کس را به نظر درآوردند به

---

(۱)- ن: «و رعب» ندارد

(۲)- م: به تیغ

(۳)- ن: به فرمان عنایت

(۴)- ب: «کار» ندارد

(۵)- ب، ن: غازی گرای خان. م: غازی گیری خان

(۶)- سوره ۴ آیه ۸۹

(۷)- ب، م، ن: به گریبان

(۸)- م: حسین سلیمان

(۹)- ن: سلیمان

(۱۰)- م، ن: «و» ندارد

(۱۱)- ب، ن: آمده و

(۱۲)- ن: «کدخدا» ندارد

(۱۳)- ن: درآمده

(۱۴)- مز: اعلا

(۱۵)- م: «ستان» ندارد

(۱۶)- ب، ن: شده

(۱۷)- ب، م، ن: اخترمها

(۱۸)- م: ششصد نفر. ن: ششصد شتر

(۱۹)- ن: آن آب

(۲۰)- مز: «را» ندارد

(۲۱)- مز: اعلا. ن: اعلا آمده. م: اعلی آمده. ب: اعلی آمد و

(۲۲)- ن: شکستنی

(۲۳)- سوره ۱۰- آیه ۳۹

(۲۴)- ن: قتل و یغما

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۷۸۹

درجه شهادت رسانیده «۱»، (به عالم آخرت می‌رسانیدند) «۲»و از دیوار باغچه‌ها به خانه‌ها در «۳»آمده، هر کس را «۴»که در نقبها و زیرزمینها پنهان شده بود، بیرون آورده «۵»به قتل رسانیدند و آتش قتل و غارت به نوعی بالا- گرفت، که [فریاد]لا طاقَةَ لَنا الْیَوْمَ بِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ» «۶»از طبقات سموات درگذشته «۷»آیه «یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ» «۸»بر اموال و اسباب مسلمانان خواندند و قریب به هفت هشت هزار نفر به قتل در «۹»آورده «۱۰»، با صد نفر از پیر زنان طعمه شمشیر ساختند و چند تن از سادات صحیح النسب و علما و صلحا در این «۱۱»قتل‌عام شربت شهادت چشیدند «۱۲»و اطفال شیرخواره را «۱۳»پای بر شکم نهاده به عالم آخرت رسانیدند و موازی هفت هشت هزار نفر از ساده‌رخان مه‌لقا «۱۴»و دختران سمن سیما و زنان حورلقا و اطفال مسلمانان از تبریزیان اسیر نموده در میانه یکدیگر خرید و فروخت نمودند. بسیاری از سنیان «۱۵»که از این قضیه شاد و فرحان بودند تمامی به قتل رسیدند و محبت آن جماعت مفید نیفتاد «۱۶». مجملا «۱۷»از ظهور اسلام تا غایت، این «۱۸»نوع قتل عامی بر زمره مؤمنین سمت ظهور نیافته بود و هیچ یک از سلاطین کفر جرأت به این امری شنیع نکرده بودند که از این عثمان «۱۹»بی‌ایمان نسبت «۲۰»به مسلمانان صادر شد. این ابیات در [۵۹۱] ذکر این هایله غریبه «۲۱»و واقعه عجیبه از نتایج طبع میرجعفر تبریزی سر زد «۲۲». شعر «۲۳»:

تبریز چو کربلا شد از شیون و «۲۴»شین‌فرقی که بود همین بود در ما بین

کان بهر حسین در محرم بوده است‌این در رمضان بهر محبان حسین و منه

در آخر «۲۵»ماه روزه تبریز الحق‌گردید چو کربلا ز خون ناحق

وین طرفه که عیدی از پیش گشت و چه عیدعیدی «۲۶»که ز روز قتل می‌برد سبق ایضا من وارداته «۲۷». نظم «۲۸»:) «۲۹»

تبریز که ویرانیش از رومی بودغارت زده شد غریب اگر بومی بود

ما «۳۰»خود به گناه خویشتن معترفیم‌این بود ز فعل ما نه از رومی بود

---

(۱)- ب، ن: رسانیدند

(۲)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۳)- م: «در» ندارد

(۴)- ن: «را» ندارد

(۵)- م: آورد

(۶)- سوره ۲ آیه ۲۴۹

(۷)- گذشتند

(۸)- سوره ۲ آیه ۲۰۵

(۹)- ن: آورده

(۱۰)- ن: تا

(۱۱)- ن: ندارد. م:

در قتل و عام. ب: درین قتل و عام

(۱۲)- مز، ب، م: چشید

(۱۳)- م: «را» ندارد

(۱۴)- ب، ن: ماه‌لقا

(۱۵)- م: استیان. ن: ایشان

(۱۶)- ب: نیفاد و

(۱۷)- م: این قوم

(۱۸)- ب م، ن: امر

(۱۹)- ب، م، ن: عثمان پاشا

(۲۰)- ن: «نسبت» ندارد

(۲۱)- ن: غریبه واقع

(۲۲)- ن: سر زده

(۲۳)- ب: نظم. ن: رباعی. م: ندارد

(۲۴)- م: «و» ندارد

(۲۵)- ب: اواخر ماه تبریز روزه الحق. م: در اواخر تبریز روزه الحق

(۲۶)- م: عیدی که ازو روز فیل بی‌برد سبق

(۲۷)- م: ورادته

(۲۸)- ب، م: ندارد

(۲۹)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۳۰)- ب: نظم. م: ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۹۰

چون قادر بیچون منتقم حقیقی است، در همان ایام تیر دعای مظلومان بر هدف استجابت رسیده، مرضی مهلك بر ذات ناپاك آن سفاك طاری «۱»شد و فجاءهٔ «۲»سر بر بستر هلاك نهاد.

در آن ایام پرآلام که این خبر قتل و غزا و نهب «۳»و یغمای او «۴»به اردوی همایون رسید، (نواب صدارت‌پناه) «۵»میرشمس الدین محمد صدر و نقابت‌پناه «۶»میر ابو الوالی انجو قاضی معسکر با جمعی از صلحا در شبی از همین شبها که این حادثه نازله واقع شد، به خواندن ادعیه ماثوره جهت فنا و دفع آن ظالم اقدام نمودند و بی‌شك دعاها «۷»استجابت یافته، اثر آن بود که بعد از چند روز ظاهر شد.

ذکر توجه شاهزاده گیتی‌ستان بر سر مخالفان و ظفر یافتن «۸»به تأیید قادر منان

چون قضیه قتل و غزا و نهب و یغمای تبریزیان به مسامع عز و جلال شاهزاده گیتی‌ستان رسید، آتش غضب در کانون آن شاهزاده کامکار و امرای عالیمقدار اشتعال یافته، با تمامی عساکر گردون مآثر به عزم محاربه مخالفان سوار گشته، رایات ظفرنشان «۹»به جانب ایشان معطوف داشت «۱۰». شعر «۱۱»:

فروزنده تاج و تخت کیان‌فرازنده اخگر «۱۲»کاویان

درآورد پا در رکاب سمندمسیحا برآمد به چرخ بلند

به رأی صواب و به صدق درست‌به آهنگ رومی میان کرده چست چون «۱۳»در محلی که «۱۴»دوفرسخی دار السلطنه بود، آن شاهزاده ظفرلوا بدانجا رسیده «۱۵»نزول اجلال فرمودند، آن شب ایالت «۱۶»پناه محمدی خان تخماق به لوازم قراولی قیام «۱۷»نمود.

نظم «۱۸»:

دگر روز چون خسرو «۱۹»خاوری‌برآمد برین طاق نیلوفری

زمانه در روشنی باز کردجهان بازی دیگر آغاز کرد

جهان گشت بحری پر از خون ناب‌درو گشته سرها بسان حباب

شد از کشته در هر طرف پشته‌ای‌بهر پشته افتاده هر کشته‌ای علی الصباح که به فرمان خالق الاصباح آفتاب از افق مشرق طلوع نمود، مخالفان از توجه لشگر

---

(۱)- ب: ماری

(۲)- ن: «و فجادهٔ» ندارد

(۳)- م، ن: نهب و غارت

(۴)- ن: «او» ندارد

(۵)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۶)- ن: «و نقابت‌پناه» ندارد

(۷)- ن: وی

(۸)- ن: ظفر یافتن غازیان رستم‌شان

(۹)- ن: آیات

(۱۰)- ب، م، ن: ساخت

(۱۱)- ن: نظم- م: ندارد

(۱۲)- ب، م: اختر

(۱۳)- ن: «چون» ندارد

(۱۴)- ن: در

(۱۵)- ب: رسید

(۱۶)- ن: «ایالث‌پناه» ندارد

(۱۷)- ب: «قیام نمود» ندارد. ن: داشت

(۱۸)- ن بیت. م: ندارد

(۱۹)- ب: خسروی

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۹۱

قیامت اثر خبردار گردیده به عزم مدافعه سوار شدند و جمعی از مردم خورجینلو که پیشتر رفته بودند بدیشان رسیده، از جانبین دست به آلات حرب بردند و ابوالقاسم سلطان ذوالقدر که به چرخچیگری مقرر شده بود «۱»، از این معنی واقف گشته به سرعت تمام خود را به مدد جماعت خورجینلو رسانیده میانه «۲»ایشان جنگ درپیوست. [۵۹۲] چون این خبر به سمع شاهزاده والا- گهر

رسید، امام قلی خان قاجار و محمدی خان «۳»استاجلو را چرخچی گردانیده پیشتر فرستادند و خود با سایر امرای نامدار و عساکر ظفر شعار سوار شده متوجه میدان قتال و جدال گردیدند و «۴»چون به قرب رزمگاه رسیدند، به ترتیب تیب «۵»اشتغال نموده صف سپاه «۶»آراستند «۷»و از اینجانب رومیه شومیه، با لشگر گران که قرب شصت هفتاد هزار نفر متجاوز بودند، پیش آمده در هفت محل تیپ بسته صف آراستند و هر «۸»صفی از صفوف ده دوازده عرابه در پیش لشگر باز داشته به انداختن توپ و ضربزن مشغول گشتند.

از این جانب غازیان شیرشکار یکذره از کثرت و انبوهی مخالفان نابکار اندیشه ناکرده به عزم کارزار پیش رفتند و هر یک از امرای نامدار با فوجی از عساکر ظفر شعار به صفی از صفوف ایشان روی نموده «۹»آغاز مجادله «۱۰»و محاربه نمودند. گاهی مخالفان به غازیان حمله نموده ایشان را به قلب می‌رسانیدند، گاهی «۱۱»غازیان نیز «۱۲»بر مخالفان تاخته «۱۳»تا کنار اردو ایشان «۱۴»را می‌دوانیدند.

القصه از محل ظهر تا غروب آفتاب به حرب مشغول بوده، از جانبین داد مردانگی دادند.

در این اثنا، شاهقلی سلطان پیاده با فوجی از شیران بیشه پردلی به یک جانب مخالفان «۱۵»تاخته، صف ایشان را از هم انداخته تا کنار اردوی عثمانیان دوانیدند و غازیان طناب چند خیمه را از اردوی ایشان به شمشیر زده مراجعت نمودند و «۱۶»چون شام گشت از جانب رومیان مشاعل افروخته، توپ و ضربزن‌ها را که در برابر غازیان نصب نموده بودند آتش دادند و غازیان یکذره از آتش‌بازی «۱۷»و سنگ‌اندازی مخالفان اندیشه ننموده بی‌خوف و هراس حمله بدیشان آوردند و مشعلداران از خوف مشاعل را انداخته گریزان شدند. شاهرخ خان ذو القدر با فوجی از غازیان پرشور و شر و کینه‌ور، مانند برق و باد بر صف مخالفان تاختن کرده ایشان را از هم انداخت و چغال «۱۸»بی‌مآل که سردار آن لشگر بدسگال «۱۹»بود، رعب تمام برو مستولی گشته «۲۰»عنان ادبار برگردانیده، روی به وادی هزیمت نهاد و محمد پاشا امیر الامرای دیار بکر، با موازی پانصد نفر به قتل آمده

---

(۱)- ن: «بود» ندارد

(۲)- ب، م، ن: در میانه

(۳)- ب، م، ن: «خان» ندارد خلاصهٔ التواریخ ج۲ ۷۹۱ ذکر توجه شاهزاده گیتی‌ستان بر سر مخالفان و ظفر یافتن به تأیید قادر منان ..... ص : ۷۹۰ (۵)- ن: ندارد

(۶)- ن: سپاه را

(۷)- ب، م: آراسته

(۸)- م: «هر» ندارد

(۹)- ب، ن: نهاده

(۱۰)- ب، م، ن: محاربه و مجادله

(۱۱)- ب، م: گاهی از

(۱۲)- ن: «نیز» ندارد

(۱۳)- ن: تاخته ایشان را

(۱۴)- ن: «ایشان» ندارد

(۱۵)- م، ن: مخالفین

(۱۶)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۱۷)- م: آتش ماضی

(۱۸)- مز: چیقال

(۱۹)- ن: شکال

(۲۰)- ب، م، ن: شده

خلاصة التواريخ، ج ۲، ص: ۷۹۲

(مراد پاشا «۱» امیر الامرای بلاد قرامان و سنجق بگی آنه دولی و وکیل پاشای «۲» دیار بکر با چند دیگر زنده «۳» اسیر گشتند) «۴» و چون تاریک شده بود، غازیان مخالفان را تعاقب نمودند.

چون «۵» خبر شکست رومیه به سمع عثمان پاشا رسید، غصه آن علاوه «۶» سایر امراض گشته در همان شب قرار «۷» بر فرار داده «۸» و محل مناجات روز سه‌شنبه پنجم شهر ذی قعدهٔ الحرام «۹» سنه مذکوره، از چرنداب «۱۰» کوچ کرده روی به وادی هزیمت نهادند. محل صبح خبر کوچ ایشان به سمع شاهزاده سکندرشان و امرای عالیمکان رسید به ایلغار هرچه تمامتر از عقب مخالفان روان شدند و محل «۱۱» عصری در شنب غازان بدیشان رسیده، آغاز محاربه نمودند و غازیان شیرشکار متواتر حمله‌های مردانه نموده، در هر حمله جمعی کثیر بر خاک هلاک انداختند. امام قلیخان قاجار با فوجی از دلاوران «۱۲» از عقب دیوارهای [۵۹۳] باغات درآمده، بر یک جانب ایشان حمله‌آور گردید و «۱۳» جنگهای مردانه نموده، موازی یکصد و پنجاه نفر به قتل آورد. «۱۴»

چون مخالفان حالت عجز و انکسار از ناصیه ادبار خود مشاهده نمودند، تمامی شتران «۱۵» باردار خود را در پیش داشته، غازیان به کسیب شتران مشغول شدند و مخالفان در همانجا فرود آمده، عرابه‌ها را در حوالی خود نصب نمودند. القصه در این مرتبه نیز «۱۶» شکست «۱۷» عظیم بدیشان راه یافته، موازی پنج شش هزار شتر باردار با غنایم بسیار بدست عساکر ظفر اثر «۱۸» افتاد و شاهزاده کامکار و «۱۹» امرای رفیعمقدار چنین گمان بردند که عثمان را در شنب غازان توقفی خواهد بود «۲۰»، شب با مشاعل از شنب غازان گذشته در موضع ..... «۲۱» نزول اجلال فرمودند و رای عالی بدین «۲۲»- قرار یافت که یکدو روز آنجا توقف نموده غازیان «۲۳» و ستوران به قدر استراحتی نموده نوبت «۲۴» دیگر طرح جنگ اندازند و کار آن گروه بی‌عاقبت را به اتمام رسانند. اتفاقا در آن شب امراض مهلکه بر وجود خبیث عثمان «۲۵» مستولی گشته اثر اجابت ادعیه مظلومان ظاهر و نمایان «۲۶» گردید و در همان شب رحل اقامت به سرای آخرت انداخته، روح ناپاکش به درک الاسفل واصل گشت و «۲۷» مفهوم «سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» «۲۸» به وضوح پیوست و منهیان عالم غیب مضمون

---

(۱)- ب، م: پاشا را

(۲)- ن: «پاشای» ندارد

(۳)- ب، م: از زمره اثر گشتند

(۴)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۵)- م، ن: «چون» ندارد

(۶)- م: علی و: ن: علی‌وه

(۷)- ن: فرار برقرار

(۸)- م، ن: داد

(۹)- ن: «الحرام» ندارد

(۱۰)- ب، ن: چرنداب

(۱۱)- م: عصر. ن: عصر بدیشان رسیده

(۱۲)- ن: «از دلاوران» ندارد

(۱۳)- ن: «و» ندارد

(۱۴)- م، ن: آوردند

(۱۵)- ب، ن: شتر

(۱۶)- ن: «نیز» ندارد

(۱۷)- ب، ن: شکستی

(۱۸)- م، ن: افتاده. ن: مآثر افتاده

(۱۹)- ب، ن: با

(۲۰)- ب، ن: بود و

(۲۱)- در نسخه‌ها جاافتادگی دارد

(۲۲)- م، ن: برین

(۲۳)- ب، م: و صدوران و ستوران. ن: «ستوران» ندارد

(۲۴)- ن: نوبتی

(۲۵)- ن: عثمان پاشا

(۲۶)- ن: «و نمایان» ندارد

(۲۷)- ن: «و» ندارد

(۲۸)- سوره ۲۶ آیه ۲۲۷

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۹۳

این ندابه گوش «۱» هوش او رسانیدند «إِنَّ الْمُنافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ «۲» مِنَ النَّارِ» «۳». نظم «۴»:

همیشه تا بود لیل و نهار و هفته و «۵»ساعت‌همیشه تا بود گردون «۶» و ماه و تیر «۷» و کیوانش

الهی «۸»تا دم محشر خلاص از آتش دوزخ‌مگردان «۹» و بگردان در میان «۱۰» نار سوزانش نزدیکان و مقربان فوت «۱۱» او را از عسکر مخفی داشته، در محفه می‌گردانیدند و محل طلوع صبح کوچ کرده، اکثر الاغان «۱۲» و شتران که از ممر بی‌قوتی لاغر و زبون شده بودند، انداخته به سرعت تمام روانه شدند و بسیاری از احمال و اثقال «۱۳» ایشان بواسطه آنکه الاغ باری بلکه «۱۴» سواری نداشتند در راه ماند «۱۵».

چون خبر کوچ ایشان به وضوح پیوست، شاهزاده کامکار و امرای نامدار به ایلغار از عقب ایشان روان گشته، تا چبستر «۱۶» و طسوج رفتند. چغال «۱۷» بدسگال از خوف و هراس به ایلغار تمام بقیهٔ «۱۸» السیف عساکر هزیمت مآثر را پیش انداخته به سرعت «۱۹» تمام متوجه بلاد روم شد (باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی) «۲۰».

گفتار در محاربه میانه «۲۱» امرای شاملو و استاجلو در موضع سوسفید خراسان و وقایع آن زمان

در این سال «۲۲»، متواتر رسولان و ملازمان از جانب مرشد قلی خان استاجلو- که به سعی و اهتمام خود به حکومت مشهد مقدس معلی اقدام نموده استقلال تمام یافته- با تحف و هدایای لایقه به درگاه آمده، مجددا یکجهتی و بندگی «۲۳» خود را بر صفحه ضمیر منیر مرتسم گردانیده، مشمول الطاف خسروانه گردید و بندگان اعلی و نواب شاهزاده ظفرلوا از اعمال سابق او «۲۴» اغماض

عین فرموده به تشریفات و تفقدات او را سرافراز نمودند «۲۵». از اینجهت که دم از بندگی «۲۶» نواب کامیاب اعلی زده بود، دوستی و موافقتی که فیما بین مشار الیه و علیقلی خان شاملو مسلوك بود به مخالفت «۲۷»

---

(۱)- ن: به گوش و

(۲)- ن: اسفل السافلین

(۳)- سوره ۴ آیه ۱۴۵

(۴)- ب، م، ن: ندارد

(۵)- م: «و» ندارد

(۶)- م: جز. ب. م: «و» ندارد

(۷)- م: تیر کیوانش. ن: مهر کیوانش

(۸)- ب: نظم

(۹)- م: نگردان. ن: بگردان

(۱۰)- ن: جان او از. م: «در میان» ندارد

(۱۱)- ن: مونث خود

(۱۲)- ن: اولاغان

(۱۳)- ن: انتقال

(۱۴)- ن: و مرشد قلی خان با علیقلی خان در حوالی ترشیر و شکست علیقلی خان

(۱۵)- ن: ندارد

(۱۶)- ب: جزو طبوح. م: خیسروصوح. ن: به شبستر و طوج

(۱۷)- مز، ب، م: چقال

(۱۸)- ن: با بقیه

(۱۹)- ب، م، ن: «به سرعت تمام» ندارد

(۲۰)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۱)- ن: «میانه» ندارد

(۲۲)- ن: ایام. م: ندارد

(۲۳)- ن: بنده گی

(۲۴)- م: و

(۲۵)- م: نمود. ن: ندارد

(۲۶)- ب: بنده گی

(۲۷)- ب، م، ن: و مخالفت

خلاصةُ التواریخ، ج۲، ص: ۷۹۴

[۵۹۴] و نفاق مبـدل گشـته، کلفت و کـدورت روز به روز درجه تزاید و تضاعف «۱» می‌یـافت تا آنکه علیقلی خان بنابر آنکه میانه سلطانعلی سلطان شاملو- که حسب الامر نواب شاه عباس «۲» و علیقلی خان حاکم قاین «۳» بود- و مرشد قلیخان طریقه مخالصت و

مصادقت مستحکم بود، با مشار الیه همواره دم از هواخواهی و اخلاص می‌زد، نسبت بدو «۴» بی‌التفات «۵» شده، حکم عزل «۶» او به قاین فرستاد و او تمرد نموده تمکین حکم مذکور نکرد «۷». بنابراین نایره غضب علیقلی خان اشتعال تمام یافته، به احضار غازیان شاملو و عساکر نواب شاهی فرمان داده، از دار السلطنه هرات به عزم گرفتن سلطانعلی سلطان به قاین «۸» آمد.

مجملی از تفصیل این واقعه آنکه، قبل از آنکه علیقلی خان به قاین «۹» رسد، سلطانعلی سلطان کتابات مصحوب مردم اعتمادی خود نزد مرشد قلیخان (فرستاده او را از مقدمات مذکوره «۱۰» و بیرون آمدن علیقلی خان از هرات خبردار گردانید «۱۱» و استدعای «۱۲» مدد و «۱۳» همراهی از ملازمان او نمود. مرشد قلیخان چون واقف شد) «۱۴» از آنجا که عالم غیرت و مردانگی او بود، لشگر خود را «۱۵» جمع کرده به مدد سلطانعلی خود «۱۶» متوجه قاین شد.

بعد از وصول بدان ولایت، سلطانعلی خلیفه مراسم اطاعت و بندگی «۱۷» و لوازم عجز و افکندگی «۱۸» به تقدیم رسانیده به ملازمت «۱۹» شاه کامیجش «۲۰» کامیاب و خان عالیمآب «۲۱» شتافته، خدمات پسندیده و پیشکش لایقه کشیده، چند روز بر آن منوال «۲۲» گذشت. چون بعضی از اهل فساد به عرض خان «۲۳» با عدل و داد رسانیده بودند که سلطانعلی خلیفه انتظار لشگر استاجلو و آمدن مرشد قلیخان می‌کشد «۲۴»، خان به عرض اشرف رسانیده، در همان موضع سلطانعلی خلیفه را گیرانیدند.

در خلال این احوال چون «۲۵» خبر آمدن مرشد قلیخان «۲۶» (به علیقلی خان رسید، در ملازمت اشرف از قایین بیرون آمده، مرشد قلیخان را) «۲۷» استقبال نمود و در موضع سوسفد از نواحی ترشیر- در روز چهارشنبه دوازدهم «۲۸» شهر رجب المرجب «۲۹» سنه مذکوره تلاقی فریقین دست داده در

---

(۱)- ن: تضاعیف

(۲)- ن: عباس شاه م: ندارد

(۳)- مز، ب، م: قایین

(۴)- ن: به او

(۵)- ن: التفاتی

(۶)- ن: عدل به قاین م: عزل به قاین. ب: عزل او به قایین

(۷)- م: نکرد و

(۸)- مز: قایین

(۹)- م: قایین

(۱۰)- مز: مذکور

(۱۱)- م، ن: گردانیده

(۱۲)- ن: استدعا و

(۱۳)- ن: «و» ندارد

(۱۴)- م: بین الهلالین را ندارد

(۱۵)- مز، م: «را» ندارد

(۱۶)- ب، ن: سلطان خود

(۱۷)- ب، ن: بنده گی

(۱۸)- ن: افکنده گی

(۱۹)- ب، م: و ملازمت

(۲۰)- ن: «کامبجش» ندارد

(۲۱)- ن: عالتماب

(۲۲)- م: این منوال

(۲۳)- ب، ن: خاقان

(۲۴)- م: می‌کشند

(۲۵)- ب: چون آمدن حز. م، ن: چون آمدن

(۲۶)- ن: قلیخان را شنیده

(۲۷)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۸)- ن: ۱۲

(۲۹)- ن: «المرجب» را ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۹۵

میانه امرای مذکور جنگ درپیوست و از جانبین به تصفیه صفوف پرداخته، آتش قتال «۱» و جدال به مرتبه‌ای کمال اشتعال یافته، چند مرتبه جماعت استاجلویان «۲»، جماعت شاملویان را پیش انداخته تا پای علم شاهی و علیقلی خانی «۳» دوانیده، باز از تیپ ایشان مردم زور آورده به جماعت استاجلو «۴» تاختند و به هر حمله «۵» از کشته پشته می‌ساختند. شعر «۶»:

ز یکسو لشگر صاحب قرانی‌عیان کردی «۷»طریق جان ستانی

ز پیکان خدنگ شیر آهنگ‌زمین را داد از خون یلان رنگ

وز آنسو لشگر جرارخانی‌نکردی کار غیر «۸»تیغ رانی

زدی بر فرق هر کس تیغ خونباردو تا گشتی ز سر تا پا به یکبار چون کار نزدیک بدان «۹» انجامید که تیپ مرشد قلیخان از هم پاشیده مردمش راه فرار پیش گیرند «۱۰»، نایره غیرت و حمیت وی به حرکت درآمده، شمشیر انتقام از نیام بیرون کشیده با صد و پنجاه نفر از جوانان جنگجوی «۱۱» رزم‌آزمای «۱۲» به جانب نواب شاهی و علیقلی خان جلو انداخته و «۱۳» به یک حمله جمعیت آن گروه بی‌حمیت را که ثریا صفت جمع بوده، چون بنات النعش متفرق ساختند و «۱۴» علیقلی خان چون حال [۵۹۵] بر این منوال «۱۵» مشاهده نمود، تاب «۱۶» استقامت در برابر صولت او نیاورده روی به هزیمت نهاد و نواب شاهی، سالما صحیحا «۱۷» غانما بدست او درآمد «۱۸» چون چشم مرشد قلیخان به نواب شاهی افتاد، فی الفور از اسب فرود آمده روی خود را به رکاب قمر مثالش مالیده لوازم دعا و ثنا بجای آورد و چون به این سعادت عظمی «۱۹» مشرف شد، علیقلی خان را تعاقب ننموده ملاحظه کرد که مبادا آن در درج سلطنت و پادشاهی از ید قدرت او بیرون رود و فوز «۲۰» عجبی دانسته مردم و ملازمان خود را از قتل و غارت منع کرده «۲۱» هر کس بعد از آن بدست درآمدند «۲۲» بجان «۲۳» امان یافتند.

روز دیگر مرشد قلیخان، آن گوهر معدن خلافت و شهریاری و نیر اوج عظمت و بختیاری را برسم سلاطین اسکندر آیین برداشته، متوجه اشرف بلاد یعنی مشهد مقدسه «۲۴» معلی «۲۵» مزکی شد.

چون به حوالی آن بلده فردوس آیین رسیدند، شهر و بازار را آیین بسته، تمامی سادات و نقبا «۲۶» و

---

(۱)- م: اقبال

(۲)- ن: استاجلو

(۳)- ب، م: خان

(۴)- ب، م: استا

(۵)- م: حمله را

(۶)- ن: بیت. م: ندارد

(۷)- ن: کرده

(۸)- ه- ن: غیر از

(۹)- ب، م: بدان شد. ن: بر آن شد

(۱۰)- م، ن: گرفتند

(۱۱)- مز، م، ن: جنگجو

(۱۲)- ب، م، ن: آزما

(۱۳)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۱۴)- ن: «و» ندارد

(۱۵)- ب، م، ن: بدینمنوال

(۱۶)- ب: تا. م: ندارد

(۱۷)- ن: غانما صحیحا

(۱۸)- ن: درآورد

(۱۹)- م: عظما

(۲۰)- ب، ن: فور

(۲۱)- ن: نکرده کرد

(۲۲)- ن: آمد

(۲۳)- م: بخان امان رفتند

(۲۴)- ن: مقدس

(۲۵)- ب، م، ن: «معلی» ندارد

(۲۶)- ن: «و نقبا» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۹۶

خدام رفیع مقام و ارباب و اهالی و متوطنان و مقیمان آن عتبه عرش نشان به استقبال بیرون شتافته از جمال خورشید مثال آن آفتاب سپهر حسن و جلال دیده بصیرت روشن گردانیدند و در ضمن دعا گوییها «۱» مضامین این ابیات به مسامع عز و جلال شاه کامکار رسانیدند. نظم «۲»:

الا ای فلک قدر گردون مقام حریم درت کعبه خاص و عام

تویی «۳»ای فلک قدر خورشید رای که مهر فلک بوسدت خاک پای

چو خورشید تابان ز قصر بلندحصار «۴»سپهرت بریز کمند

به شاه خراسان ترا التجاست میسر ز لطف حقت «۵»مدعاست

الهی که تا در فلک آسمان بجان بندهات رستم داستان

ز شاه خراسان حمايت تراست‌حمايت ز شاه ولايت تراست

تو خورشيد فيضى و لطف تو عام‌الهى بود سايه‌ات مستدام

بتو تخت و دولت مباهى بودمعين تو لطف الهى بود) «۶» شاه جمجاه، در اواخر شهر رجب المرجب «۷» سنه مذكوره (در مشهد مقدسه «۸» بر سرير تخت سلطنت نشسته) «۹» مشهد مقدس معلى را دار السلطنه ساختند. منشيان عطارد بيان احكام به ولايات «۱۰» خراسان نوشته، محل به محل امرا تعيين فرمودند و حكم استمالت جهت عليقلى خان به هرات فرستاده، خلاع فاخره «۱۱» ارسال داشتند و هرات را به دستور بدو عنايت فرمودند.

ذكر بعضى از وقايع متنوعه و تتمه «۱۲» حالات مردم دار السلطنه «۱۳»

چون عثمان پاشا- در ايامى كه داخل دار السلطنه تبريز شد ترتيب قلعه بهتر و مناسبتر از دولتخانه مباركه كه به صاحباباد اشتهار دارد نديد چه از جهت وسعت و ساير خصوصيت- از ابتداى غره شهر شوال لغايت «۱۴» كه مدت سى روز بوده «۱۵» باشد، هر صباح تا شب از چرنداب با لشگر به صاحباباد آمده سر كارى كاركنان نموده شب به اردوى خود مراجعت نمود. آنقدر مصالح از سنگ مزارات سرخاب و غير ذلك و «۱۶» عمله و كاركنان «۱۷» ايشان به جهت ترتيب حصار جمع آوردند «۱۸» كه عقل از آن حيران بماند.

---

(۱)- ن: «گويى‌ها مضامين» ندارد

(۲)- ن: بيت. م: ندارد

(۳)- ب: تويى آن. م: «تويى» ندارد

(۴)- ب، م: حصارى

(۵)- ب: حق ار. م:

حق از. ن: شه از

(۶)- ن: بين الهلالين را ندارد

(۷)- ن: «المرجب» ندارد

(۸)- ب: مقدس

(۹)- م، ن: داخل پرانتز را ندارد

(۱۰)- ب، م: به ولايت

(۱۱)- مزه فاخر

(۱۲)- ب: «و تتمه» ندارد

(۱۳)- ن: دار السلطنه تبريز. م:

عنوان خوانا نيست

(۱۴)- ن: لغايت سلخ

(۱۵)- ب: بود

(۱۶)- مز، م: «و» ندارد

(۱۷)- ب: عمله كاركنان

(۱۸)- م: آورند

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۷۹۷

چون قلعه اتمام یافت، عثمان [ملعون] «۱» قرب هفت هزار نفر از میانه دویست هزار کس که با وی بودند جدا کرده، به سرداری جعفر پاشا اخته «۲» در صاحباباد گذاشت [۵۹۶] که حفظ و «۳» حراست آن نمایند و در خور این جماعت «۴» آزوقه و توپ و تفنگ و ضربزن و بادلیج و باروط و سایر مایحتاج گذاشته «۵»، مهمات آنجا را قرار داده «۶» خاطر از آن ممر جمع نمود که روانه قاپی و بلاد روم شود «۷»، که ناگاه هادم لذات و قابض ارواح از در درآمده، کار او را ساخت و چنانچه سابقا ذکر رفت چغال اغلی فوت او را مخفی داشته، در محفه او را نگاه داشته روانه شدند.

چون شاهزاده گیتی‌ستان و امرای عالیشان از تعاقب مخالفان باز گردیده در دزج «۸» آناخاتون که متصل به کوچه باغات تبریز است نزول فرمودند، نواب اعلی و اردوی همایون معلی که در نهند بودند از آنجا کوچ فرموده «۹» به اردوی نواب جهانبانی ملحق گشتند و در روز پنجشنبه چهاردهم شهر ذی قعده به شهر داخل شده «۱۰»، دولتخانه مبارکه «۱۱» در منازل مرحوم میراسد اللّه صدر شوشتری قرار یافت و خانه‌های خواجه مقصود بیک نوبری دیوانخانه نواب‌خانه «۱۲» عالی گشت و علیقلی خان به دستور به منازل امیرخان که در کنار صاحباباد واقع است رفت و قورچی‌باشی به خانه عریز «۱۳» بیک کلانتر که [در محله مهادمهن «۱۴» واقع است رفتند (و شاهرخ خلیفه به منازل قدیمی خود که] «۱۵» در محله مهادمین مذکور واقع بود- رفت) «۱۶» و اسمعیل قلیخان به منازل کامران بیک قاضی «۱۷»- که نواب صدارت‌پناه شمس الانامی در آن می‌نشست- نزول نمود و اسلام‌پناه میر «۱۸» ابو الولی انجو در منازل واقعه در سید «۱۹» حمزه- که سابقا می‌نشستند- نزول فرمودند و نواب صدارت‌پناه مذکور در سر خیابان به منزل میر عبد الحسین جهانشاهی فرمودند و جمیع امرا و ارکان دولت قاهره اکثر در این محلات «۲۰» که از قلعه دور بود مجتمع گشتند. اما این خانه‌ها از حیز آبادانی افتاده، همین چار «۲۱» دیواری مانده بود و بقیهٔ السیف مردم تبریز- که (به مواضع و محال بعیده رفته بودند، بازگشته به منازل خود آمدند. اما شهر تبریز که) «۲۲» رشک بلاد عالم بود، به مرتبه‌ای خراب شده بود که هیچ اثر آبادانی در آنجا نبود. بازارها را آتش زده بودند و «۲۳» درختها را سر بریده بودند. بعد از چند روز که امرا و لشگریان در بلده جا گرفتند، نواب شاهزادگی «۲۴» با امرای «۲۵»

---

(۱)- مز: ناخوانا است. ن: بی‌ایمان ملعون

(۲)- ب، ن: «اخته» ندارد

(۳)- ن: «و» ندارد

(۴)- م: به این جماعت

(۵)- ب، ن: گذاشته و

(۶)- ن: کرده

(۷)- ب، ن: شد

(۸)- ن: دزح اما خاتون ب، م: آقا خواتون

(۹)- ن: کرده

(۱۰)- م، ن: شده و

(۱۱)- م، ن: که در

(۱۲)- م، ن: «خانه» ندارد

(۱۳)- م، ن: غزا

(۱۴)- ن: مهن مذکور واقع بود رفت

(۱۵)- م: داخل قلاب را ندارد

(۱۶)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۷)- ب، م، ن: غازی

(۱۸)- ن: «میر» ندارد

(۱۹)- م؛ ن: دررسید. مز: ندارد

(۲۰)- ب: محالات

(۲۱)- م: چاره

(۲۲)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۳)- ن: «و» ندارد

(۲۴)- ن: بامراء

(۲۵)- ن: بامرا

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۷۹۸

عظام سوار شده به جانب قلعه رفتند که جای سیبه تعیین فرمایند و اطراف و جوانب قلعه را بر امرا «۱» و اویماقات قسمت نموده، امرا شروع در سیبه و حواله نمودند و نقب بران (چالاک به نقب زدن) «۲» مأمور فرموده، از دو جا نقب بریدند «۳»؛ یکی از میان مدرسه حسن پادشاه «۴» که سیبه علیقلی خان بود و نقبی «۵» دیگر از سیبه قورچی‌باشی که در سر پل ویچویه بود و احکام «۶» مطاعه به احضار پیاده و تفنگچی محال آذربایجان فرستاده، در عرض یکماه بیست هزار پیاده و «۷» تفنگچیان در تبریز جمع گشته، در سیبه‌ها و نقبها کار می‌کردند و جوالها بر دور قلعه ترتیب داده، تفنگچیان را بر بالای آن قرار دادند چنانچه تردد رومیه در میان قلعه از بیم تفنگ مشکل بود و قرار بر توپ داده، مقرر گشت که دو توپ بزرگ توپچیان ریخته شروع در انداختن دیوارهای «۸» حصار قلعه شود. مقدار چهار هزار من [۵۹۷] مس رقم کرده از ترک و تاجیک و شهری بازیافت کرده توپها در اندک زمانی سامان یافت و شب و روز نواب شاهزادگی «۹» در تسخیر قلعه سعی و اهتمام تمام می‌فرمودند و رومیه شومیه دست از جان شسته، هر چند روز از جانبی بیرون می‌آمدند و «۱۰» با اهل سیبه جنگ نموده معاودت می‌کردند.

شاهرخ خلیفه مهردار ذو القدر، در عرض هفت هشت روز سیبه خود را آنچنان پیش برد که تا پای شیر حاجی قلعه پنجاه «۱۱» قدم بیش نمانده بود و چون رومیان مشاهده این «۱۲» حال نمودند، دانستند که اگر دو سه «۱۳» روز به این «۱۴» طریق گذرد، از سیبه او رخنه در دیوار قلعه می‌شود و از این رهگذر کمال تزلزل در میان ایشان افتاده بود.

اتفاقا رومیان فرصت یافته، در محل پیشین روز چهارشنبه بیست و هفتم «۱۵» ماه مذکور- که اکثر مردم جهت چیزی خوردن از سیبه متفرق شده بودند و سوای اقوام شاهرخ خان و بعضی از متعینان «۱۶» طایفه ذو القدر کسی چنان با او نمانده بود- دویست و شصت نفر بر سر او ریخته به یکبار مردم او را به تفنگ گرفته، هر کس از سیبه متفرق گشت و «۱۷» از بالای قلعه به تفنگ می‌زدند.

شاهرخ خان و جمعی که با او بودند، در میان «۱۸» خانه‌ای که وی در آنجا نشسته بود، به یکبار واقف شدند که رومیان درخانه «۱۹» گرفته‌اند. مشار الیه و فرزندان و برادرزاده او و اقوام دست به شمشیر کرده بیرون دویدند و جنگهای مردانه کرده، ابو القاسم سلطان ولد شاهرخ خلیفه و خلیل سلطان

(۱)- بامرا

(۲)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۳)- ن: بردند

(۴)- ب، ن: پاشا

(۵)- ب، ن: نقب

(۶)- ب، م، ن: باحکام

(۷)- ن: «و» ندارد

(۸)- م: دیوارپزی

(۹)- م: شاهزاده گی

(۱۰)- ب، ن: «و» ندارد

(۱۱)- ن: «پنجاه قدم» ندارد

(۱۲)- ن: «این» ندارد. م: و این

(۱۳)- ن: «سه» ندارد

(۱۴)- ن: بدینطریق

(۱۵)- ن: ۲۷

(۱۶)- ن: «متعینان» ندارد

(۱۷)- مز، ب، م «و» ندارد

(۱۸)- م، ن: «میان» ندارد

(۱۹)- ن: خانه را

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۷۹۹

برادرزاده‌اش و پیری بیک شاملو ایشک آقاسی‌باشی «۱» نواب شاهزادگی «۲» و طیب «۳» خلیفه علمدار ذو القدر و محمود بیک سفراغلی ذو القدر با بیست نفر دیگر از مردم معتبر کشته گردیده «۴»، شاهرخ خان را زنده اسیر کرده به قلعه بردند و چون اهل قلعه را این نوع «۵» فتحی دست داد «۶»، در لوازم قلعه‌داری بیشتر اهتمام فرموده، مجددا ساعی گشتند و اطراف و جوانب قلعه را مستحکم گردانیدند و مدت دو ماه و نیم تا اول شهر صفر میانه امرا و قلعه‌داران شبانروزی «۷» مقاتله «۸» و مجادله بود و مکررا نقب را به شیرحاجی «۹» رسانیدند و فایده نکرد و «۱۰» رومیه شومیه واقف گشته تمکین ندادند. نواب شاهزادگی «۱۱» و علیقلی «۱۲» خان زر «۱۳» بیشتری صرف این قضیه نمودند.

حادثه پیشامد قلی سلطان افشار قورچی‌باشی و فرار وی «۱۴» به قلعه رومیان از روی اضطرار «۱۵» و نادانی «۱۶»

چون مهمات ممالک و مدار در خانه بر «۱۷» علیقلی خان فیجاغلی استاجلو قرار یافته بود و قلی سلطان قورچی‌باشی افشار که بعد از قتل میرزا سلمان مدار علیه «۱۸» در خانه شده بود، از این معنی دماغ خشک و متشکی «۱۹» بود و اگرچه «۲۰» یکچندی مقرر «۲۱» بود که رتق و فتق مهمات به صلاح یکدیگر داده پدر فرزند باشند، التیام ایشان با هم امری مشکل می‌نمود و با یکدیگر در مقام نفاق بودند و همیشه آزرده‌خاطر. قورچی «۲۲» باشی اکثر ایام به طرح گذاشته پهلو خالی می‌کرد و «۲۳» علیقلی خان این معنی را خاطرنشان نواب عالی کرده بود که مشار الیه با امرای ترکمان و تکلو که «۲۴» فی الحقیقه متصدی «۲۵» مخالفت‌اند «۲۶»، زبان

یکی دارد و پیوسته نوشتجات ایشان بهم می‌آید «۲۷» خاطر نواب عالی انحراف تمام از وی پیدا کرده بود «۲۸» و در خفیه «۲۹» [۵۹۸] کس به طهماسب قلی بیک ولد امیر اصلان سلطان ارشلوی افشار فرستاده او را طلب کرده بودند که وی را در روی قورچی‌باشی کشیده او را ضایع سازند.

---

(۱)- م، ن: «باشی» ندارد

(۲)- ب، ن: شاهزاده‌گی

(۳)- م، ن: طیب علی

(۴)- ب، م، ن: گردید

(۵)- ن: «نوع» ندارد

(۶)- ب، ن، م: داده

(۷)- ب: شبانه‌روزی. ن: ندارد

(۸)- م: مقابله

(۹)- م: جاجی

(۱۰)- مز، ب، م: «و» ندارد

(۱۱)- ب، م: شاهزاده‌گی

(۱۲)- ن: «و علیقلی خان ندارد»

(۱۳)- ب، م: از. ن: زر و اوقات

(۱۴)- ن: «وی» ندارد

(۱۵)- ب، ن: اضطراب

(۱۶)- م: عنوان خوانا نیست

(۱۷)- ب، ن: «بر» ندارد. م به

(۱۸)- ب، ن: الیه

(۱۹)- ن: ندارد

(۲۰)- ب، ن: «چه» ندارد

(۲۱)- ب، م: مقرب. ن: مقرب و

(۲۲)- ب: قوچی

(۲۳)- م، ن: «و» ندارد

(۲۴)- ب، ن: «که» ندارد

(۲۵)- ن: در مخالفت‌اند و زیان با رومیان یکی دارد

(۲۶)- ب، م: مخالفتند و

(۲۷)- مز، م: می‌آمد

(۲۸)- م، ن: «بود» ندارد

(۲۹)- م: حقه

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۰۰

طهماسب قلی بیک نیز با سیصد چهارصد نفر از افشاران در شهر محرم الحرام سنه مذکوره به دار السلطنه داخل شده، در مقام تضییع قورچی‌باشی بودند تا آنکه آمدن «۱» امرای ترکمان و تکلو از عراق به آذربایجان نزدیک شد. علیقلی خان به گمان و توهم آنکه «۲» مبادا دفع وی دیگر فرصت نشود و «۳» مشار الیه به «۴» آن جماعت ملحق گردد، دست‌بردی نماید، با نواب شاهزادگی «۵» گرفتن وی را در میان نهاد و «۶» فی الفور این اراده به عمل آمده، آخر روز جمعه بیست و ششم شهر «۷» محرم الحرام سنه مذکوره، طهماسب قلی سلطان ارشلو و جمعی «۸» از مقربان شاهزاده سکندرشان به درون خانه او ریخته، جبار قلی بیک برادرزاده وی چون از مقدمه آگاه بود، اینقدر فرصت یافت که از دری «۹» دیگر که «۱۰» براه سنجاران می‌رفت خود را رسانیده یکدو جلو در آن «۱۱» در ایستاده بود خود را به اسبان رسانیده به جانب درب سنجاران و سیبه خود رسانیده «۱۲» رومیان را از آمدن خود خبردار گردانیده دفعهٔ خود را به پای حصار انداختند. رومیان ایشان را بالا کشیده به درون حصار بردند و این معامله علاوه گرفتن شاهرخ خلیفه گشته باعث قوت رومیان شد.

چون طهماسب قلی سلطان و مقربان شاهزاده عالیشان به خانه قورچی‌باشی [ریختند]، تمامی اموال و اسباب و جهات خانه او را «۱۳» تالان کرده خانه او را با خاک یکسان کرده، عورات ایشان را [عریان] «۱۴» کرده در خانه نشانیدند و مردم و لشگر او را بدست درآورده، تمامی را مستأصل و پریشان و متفرق گردانیدند.

گفتار در آمدن امرای تکلو و ترکمان به حوالی اردوی همایون «۱۵» و یاغی شدن ایشان

چون بعد از قضیه امیر خان که محمد خان موسیلو از فهوسفنج معاودت کرده به عراق آمد، صلاح در آن دید که به جانب همدان و کردستان «۱۶» نزد سولاغ «۱۷» و ولی خان تکلو رفته، با ایشان قرعه مشاورت «۱۸» احوال خود در میان اندازد «۱۹». چون به در جزین «۲۰» رسید، چند مدت در آنجا بسر برد «۲۱» و از آنجا به همدان رفته، هرچند پروانجات استمالات «۲۲» مصحوب ملازمان و فرستاده‌های «۲۳»

---

(۱)- ن: «آمدن» ندارد

(۲)- ن: اینکه

(۳)- ب: «و» ندارد

(۴)- مز، ب، م: با

(۵)- ب، م: شاهزاده‌گی

(۶)- ن: «و» ندارد

(۷)- ب، ن، م: «شهر» ندارد

(۸)- ب، ن، م: بعضی

(۹)- ب، م، ن: در

(۱۰)- ن: «که» ندارد

(۱۱)- ب، م، ن: آن آستانه بود

(۱۲)- ن: رفته

(۱۳)- ب، م، ن: «او را» ندارد

(۱۴)- مز: عوریان

(۱۵)- ب: معلی. ن: همایون گیتی‌ستان. م: عنوان ناخوانا است

(۱۶)- ب: کرداستان

(۱۷)- مز، ب، م: سولاخ

(۱۸)- ب، ن: مشورت

(۱۹)- ب، ن: اندازد و

(۲۰)- م: «بدرجزین» ندارد

(۲۱)- م: برده

(۲۲)- ب، ن: استمالت

(۲۳)- مز: فرستادها

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۰۱

او می‌رفت، بدان اعتماد «۱» نمی‌کرد تا آنکه از آنجا به قم آمده، اراده نمود که قم را بدست در «۲» آورد. حصار قم را بر روی او بسته از آنجا به کاشان رفت و در این مرتبه مهم مردم آنجا را به واجبی ساخت تا آنکه در این وقت امت خان تواچی‌باشی ذو القدر حاکم فارس با لشگر فارس که در [سنه] پیچپین «۳» ئیل «۴» به «۵» نواب شاهزادگی «۶» [وعده] داده که- چهار هزار «۷» سوار به یساق آذربایجان حاضر سازند «۸» و یکسال از وعده معهوده «۹» منقضی شده بود- با دویست سیصد نفر از ملازمان خود به کاشان رسیده بود محمد خان که او را ملاقات نموده با او گفتگو «۱۰» کرده که مهیای «۱۱» رفتن می‌باید شد که به اتفاق روانه درگاه معلی گردیم.

محمد خان مضطرب «۱۲» شده چاره در توقف ندیده «۱۳»، یکدو روز «۱۴» به لطاف الحیل [۵۹۹] گذرانید «۱۵». آخر به رفاقت مشار الیه از دار الایمان کاشان بیرون آمد «۱۶» و چون به قم رسید، امت خان را بازی داد و با او هم عهد گشت «۱۷» و به اتفاق روانه قزوین و سلطانیه گشتند و چند روزی بواسطه جمعیت لشگر توقف نمودند و کتابات به امرای ترکمان و تکلو نوشته کس از عقب مسیب خان و اقوام به ری «۱۸» فرستاد و «۱۹» ولیخان ولد حسین «۲۰» سلطان سولاغ «۲۱» را از همدان و کردستان طلب کرده در سلطانیه میانه این امرا با جمیع لشگر ترکمان و تکلو که در عراق «۲۲» مانده بودند به یکدیگر ملحق گشته قرب «۲۳» ده دوازده هزار کس خوب مجتمع گشتند و ما فی الضمیر ایشان «۲۴» [اینکه] انتقام قضیه امیر خان کشیده «۲۵»، شاهزاده ظفرلوا سلطان حمزه میرزا «۲۶» از دست معاندان بیرون آورده، دفع علیقلی خان فیج اغلی استاجلو و اسمعیل قلیخان شاملو نمایند و همگنان همداستان شده از روی استیلای تمام خود را به حوالی دار السلطنه رسانیدند.

چون زمستان صعب «۲۷» و شدت سرما و برودت هوا به اعلی درجه بود و اردوی «۲۸» سنگین بود، هر روز یکدو فرسخ راه بیشتر طی نمی‌توانستند نمود تا آنکه خود را به فهوسفنج که در یک فرسخی دار السلطنه واقع است رسانیدند و در آنجا از روی قدرت و تسلط نشستند «۲۹» که تا معامله خود را مشخص سازند.

---

(۱)- ب، م، ن: اعتبار

(۲)- م، ن: «در» ندارد

(۳)- ب: پیچن. ن: پیچچی

(۴)- ب: ایل

(۵)- ن: «به» ندارد

(۶)- ب، م: شاهزاده گی

(۷)- ن: «سوار» ندارد

(۸)- م، ن: شوند

(۹)- ن: معهود

(۱۰)- ن: گفت‌وگو

(۱۱)- ن: برفتن مهیا. ب- مهبای رفتن

(۱۲)- ن: مضطر

(۱۳)- ن: ندید

(۱۴)- ب: رو

(۱۵)- ب، ن: گذرانیده

(۱۶)- ب، ن: آمده

(۱۷)- م، ن: عهد شکست

(۱۸)- ب، م: بوی. ن: وی

(۱۹)- ن: «و» ندارد

(۲۰)- م، ن: حسین خان

(۲۱)- ن: و سولاخ را. مز، ب، م: سولاخ

(۲۲)- م، ن: خرقان

(۲۳)- ن: قریب

(۲۴)- ب، م، ن «که» ندارد

(۲۵)- ن: کشته

(۲۶)- ب، م: میرزا را

(۲۷)- ن: صعب شده

(۲۸)- ن: اردو

(۲۹)- ب، م: گشتند. ن: نشستند تا

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۸۰۲

چون از وقتی که خبر استیلا و «۱» غلبه و «۲» آمدن امرای عالیشان به سلطانیه و زنجان رسید، امرای درخانه مقدمهم علیقلی خان فیج «۳» اغلی استاجلو به دغدغه افتاده، بعضی مقدمات خاطرنشان نواب شاهزاده سکندرشان نمود. شاهزاده عالی‌نهمت، عداوت و دفع آن جماعت را قدوه همت خود گردانیده، در آن وادی راسخ شد، یکمرتبه حکم عالی و احکام مطاعه همایون به امت خان «۴» ذو القدر بگلربیگی «۵» که رفیق و هم عهد امرای تکلو و ترکمان «۶» بود نوشته، مصحوب کورحبیب بیک ولد مرتضی چرکس که دریوزه‌ای ذوالقدری «۷» می‌بود فرستادند. مشار الیه چون در حوالی زنجان بدیشان می‌رسد، بعد از اطلاع بر حقیقت اوضاع، بعضی احکام نهانی که به مهدیقلی «۸» بیك ولد شادی بیك ذو القدر که در آن اوان وکیل شیراز بود قلمی شده بود [به او داد] که هرگاه قصد امت خان نماید، حکومت شیراز و خانی بدو متعلق «۹» باشد [و] امت خان به استصواب محمد خان وی را به قتل رسانید. دیگر

احکـام مطـاعه به اسم ولیخان تکلو حاکم همـدان شـرف صـدور یافت مضـمون آنکه: آن ایالت‌پناه میر سـرحد است، و ما «۱۰» آن حدود را به عهده حفظ و حراست او نموده‌ایم و در این محل که فیما بین «۱۱» نواب همایون ما و رومیان منازعه است، آن سرحد را گذاشـته بی‌طلب و فرمان همایون [برخاسته] آمده «۱۲» از صوفیگری دور است، در روز که بر مضـمون حراست آن حکم قضـا نفاذ شرف اطلاع حاصل نمایـد، از روی امیدواری «۱۳» متوجه الکای خود گشـته، به حفظ و دیار قیام نمایـد که من بعـد به هر «۱۴» چه حکم همایون صادر گردد عمل نماید.

و در خلال این حـال «۱۵»، جمعی از ریش‌سـفیدان و صوفیـان طوایـف و اویماقـات در مجلس بهشت آیین شـاه فلـک تمکین جمع نموده، بعد از ذکر و ذاکری که «۱۶» میانه صوفیه معمول و مذکور است [۶۰۰]، شاه کامیاب بدیشان خطاب فرمود که هر که خلاف اراده و «۱۷» سـخن مرشد نماید تنبیه او چیست. آن جماعت چون یافتند که غرض از آن مخالفت ولی خان تکلو است که به خلاف حکم متوجه درگاه شـد «۱۸»، صوفیـان بر زبـان آوردنـد که گوشت بـدن او را خـام خواهیم خورد که خلاف اراده و رضای مرشـد نموده و بر این نیت اللّه اللّه کشـیده، مشخص «۱۹» شـد که آن امرا را باری در درگاه عالمپناه «۲۰» نخواهد بود و این اخبار ایشان را از داخل شدن به درخانه متقاعد ساخت و در همان منزل قرار گرفتند. چون دولتخانه مبارکه در خانه‌های «۲۱» مرحومی میر اسد اللّه

---

(۱)- ن: «و» ندارد

(۲)- م: «و» ندارد

(۳)- ن: فیجلو

(۴)- م، ن: «خان» ندارد

(۵)- ن: بیگلربیگی

(۶)- م: ترکمان

(۷)- ب، م، ن: ذو القدر

(۸)- م، ن: مشهد قلی

(۹)- م: متتعن

(۱۰)- ب: تا. ن: ندارد

(۱۱)- نسخه‌ها: خواسته

(۱۲)- م: «آمده» ندارد

(۱۳)- ن: امیدواری تمام

(۱۴)- ن: هر

(۱۵)- م، ن: احوال

(۱۶)- ب، ن: که در

(۱۷)- ن: «و» ندارد

(۱۸)- م، ن: شده

(۱۹)- ن: متحقق

(۲۰)- ن: معلی

(۲۱)- ن: خانه

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۸۰۳

صدر سابق بود- چنانچه سابقا ذکر رفت- شبها امرا با جمعهم، علیقلی خان استاجلو و محمدی خان تخماق استاجلو و اسمعیل قلی خان شاملو و امام قلی خان قاجار بگلربیکی «۱» قراباغ، اتاقها در باغچه آن خانه زده، شبها به مراسم کشیک «۲» قیام می‌نمودند و دست از سیبه و گرفتن قلعه باز داشتند و بخود درماندند.

چند روز بر این منوال چون گذشت، به خاطر علیقلی خان رسید که نواب کامیاب و نواب «۳» شاهزاده مستطاب را با سایر شاهزاده‌ها برداشته به خانه امیر خان که حصار و باره داشت و خود در آن ساکن بود برد «۴». روز چهارشنبه غره شهر صفر (مقرون بالفتح و الظفر) «۵» شاه کامیاب را سوار کرده، نواب شاهزادگی پیاده در جلو روانه آن خانه گشتند و مقصد اصلی امرا آن بود که در بیوقت اندیشه شاه و شاهزاده‌ها «۶»، ابو طالب میرزا و طهماسب میرزا کرده، شاهزاده سلطان حمزه میرزا را «۷» بر تخت سلطنت «۸» نشانند که امرای آن طرف را دیگر امیدی نماند. هرچند که امرا سعی فرمودند، شاهزاده (به ادب و حیا، سلطان حمزه میرزا) «۹» قبول این معنی به هیچوجه ننموده و «۱۰» منع امرا فرموده. آنگاه امرا عرضه‌ها نوشته هر کدام مصحوب کس خود فرستادند، درجه قبول نیافت.

با نصروره امرایی «۱۱» که از عراق آمده بودند، روز جمعه هفدهم «۱۲» شهر صفر سنه مذکوره در قریه فهوسفنج و بارنج رحل اقامت انداختند و در عین شدت سرما و برودت که قمر «۱۳» در اواخر جدی بود بسر می‌بردند. راهها از آمد شد مردم مسدود شد و هر کس که از لشگریان شهری «۱۴» شتران از پی آزوقه «۱۵» و نقل اجناس ماگوله «۱۶» فرستاده بودند بالتمام گرفتند و بنیاد مخالفت کردند، تا آنکه از این جانب، امرای عمده سوار شده، بر سر خیابان دار السلطنه آمده، کس نزد امرای عمده فرستاده، از آنجانب نیز مثل محمد خان و دیگر امرای عالیشان سوار شده یکدیگر را ملاقات نمودند و از صحبت ایشان چون «۱۷» بوی وفاق نمی‌وزید و از هر جانب مطالب مشکله اظهار می‌کردند و محل اعتماد یکدیگر نبودند، به مواعید و اراده محال حواله می‌فرمودند.

امرای درخانه شاهی چون به شهر آمدند «۱۸» و عرض حکایات در مجلس بهشت آیین نواب شاهزادگی «۱۹» و خان عالیشان علیقلی خان نمودند، از آن مقوله هیچ درجه قبول نیافت و روز دیگرش ادهم خان ترکمان چون محل اعتماد علیقلی خان بود، داو «۲۰» طلبیده گفت که مرا رخصت دهید «۲۱»

---

(۱)- ب، ن: بیکلربیکی

(۲)- ن: کیشیک

(۳)- ن: «و نواب» ندارد

(۴)- ب: برد و

(۵)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۶)- ب، م، ن: شاهزادها

(۷)- مز، م: «را» ندارد

(۸)- ن: «سلطنت» ندارد

(۹)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۰)- ن: «و» ندارد

(۱۱)- ب، ن: امرا

(۱۲)- ب، مز: ن هفتدهم

(۱۳)- ب، م، ن: «قمر» ندارد

(۱۴)- ن: و شهری

(۱۵)- ب، م، ن: آذوقه

(۱۶)- ب: مألوله

(۱۷)- ن: و چون

(۱۸)- م، ن: درآمدند

(۱۹)- ب، م، ن: شاهزاده گی

(۲۰)- ب، م، ن: او را

(۲۱)- م، ن: کنند

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۰۴

که نزد امرای ترکمان رفته نوعی کنم «۱» که ترکمانان [۶۰۱] بدین جانب میل نمایند و در میانه امرا صحبتی بهم رسانم. علیقلی خان به طوع و رضا او را رخصت داده مشار الیه به میانه ایشان رفت هرچند از اینجانب «۲» حرف زد و در خفیه نیز صحبتها با محمد خان داشت، اثری بر آن ظاهر نشد. چون دید که فایده ندارد او نیز سپر «۳» انداخته تابع ایشان و همداستان همگنان گشت.

چون این خبر به شهر رسید که ادهم خان از ایشان شد، عرق حمیت «۴» اویماقیت به حرکت «۵» آمده، هر کس از بقیه ترکمانان که قورچی و ملازم بودند، بالتمام به اردوی ایشان ملحق گشتند و در خلال این احوال شبی از شبها، شاهقلی سلطان پیاده ترکمان که مربای تربیت شاهزاده گیتی‌ستان بود و با امرای شاملو خصوصا اسمعیل قلیخان ربط «۶» و جهت تمام داشت، بواسطه آنکه نواب شاهزاده در آن روز به تمامی «۷» امرا از جیقه مرصع و کمر خنجر و شمشیر مرصع و خلعت و چیزها عنایت فرمود، به وی نسبت به دیگران چیز «۸» زبونی داده بودند، مشار الیه آنرا وسیله ساخته، فرار نموده «۹» و در شب سه‌شنبه بیست و یکم شهر صفر سنه مذکوره، چون با دو نفر غلام شاهزاده طهماسب میرزا و دده‌اش «۱۰» کیخسرو گرجی که از غلامان قدیمی شاه جنت‌مکانی بود به اتفاق پاکیزه امام قلی ترکمان که از یکجهتان و ایشک «۱۱» آقاسیان نزدیک سلطان صاحبقران بود، آنها را به مواعید کاذبه گول زده که میرزا را به «۱۲» میانه ترکمانان برده پادشاه می‌کنم. غلامان وعده دادند «۱۳» که شما شب به پایین «۱۴» برجی که به جانب حمام است آمده ما میرزا را در میان جوالی نهاده با ریسمان «۱۵» به پایین می‌دهیم و خود نیز از در قلعه خود را به شما می‌رسانیم.

از اتفاقات حسنه، در اول شب مذکور مقدمه مسطور را به عمل آورده، از عانم آورده، بی‌پروایی و بی‌حزمی «۱۶» علیقلی خان، کسی متوجه احوال شاهزادها نمی‌شد و «۱۷» در اول شب این مقدمه به ظهور پیوست. در همان شب شاهقلی سلطان پیاده و امام قلی پاکیزه، شاهزاده را برداشته از راه سرخاب به اردوی امرا آوردند و تا اوتاق «۱۸» محمد خان جایی «۱۹» درنگ نفرمودند.

محمد خان و امرا از این واقعه خوشحال شدند «۲۰». صباح تمامی امرا اجتماع فرموده شاهزاده را در اوتاق «۲۱» بر کرسی نشانده پابوس کردند و تهنیت یکدیگر فرمودند. ادهم خان چون این وضع

---

(۱)- ب، م، ن: کنند

(۲)- م: به اینجانب. ن: برین جانب

(۳)- ب، م، ن: سر

(۴)- ب: جمعیت اویماقت م: جمعیت و بماقیه. ن: حمیت آن طایفه

(۵)- م، ن:

در حرکت

(۶)- ب، م: ربت

(۷)- م: با تمامی

(۸)- مز، ب، م: چیزی

(۹)- ب، م: نمود نموده در شب

(۱۰)- مز: دده‌داش

(۱۱)- ن: ایشیک

(۱۲)- ن: «به» ندارد

(۱۳)- ب، م: داده‌اند. ن: داده

(۱۴)- ب، م، ن: بپای این

(۱۵)- م: پا بریسمان. ن: بریسمان

(۱۶)- م: حرفی

(۱۷)- ب، ن: «و» ندارد

(۱۸)- ب، م: اتاق

(۱۹)- ب، م، ن: جای

(۲۰)- م: شد

(۲۱)- ب، م: اتاق

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۰۵

را مشاهده فرمود، پیغام به علیقلی خان داد که حفظ شاهزاده‌ها «۱» چنین کرده‌اند «۲». قاصد ادهم خان که این خبر رسانید، نواب شاهزاده و امرای درخانه از بردن طهماسب میرزا واقف گشتند. چون امرای ترکمان و تکلو شاهزاده‌ای «۳» در میانه «۴» خود دیدند، از آنچه در دل داشتند که معامله خود را به صلح و صلاح منجر سازند «۵»، باز آمده سرکشی ایشان زیاده از حد شد و از این جانب اندک تزلزلی پیدا کرده، یکمرتبه اسلام‌پناه میر ابو الولی «۶» انجو را با علما و قضات و امرا فرستادند همچنان معامله «۷» نامشخص ماند و مدعای اصلی آن جماعت اینکه علی قلی خان فیج‌اغلی که خونی امیر خان است در درخانه نباشد، او را میر سرحدی کرده بما دختر «۸» بدهد و بستاند و به الکای خود هرجا که اختیار کند برود و «۹» به عمل آوردن این مقدمه و قبول نزد شاهزاده گیتی‌ستان محال بود، چه معاملات «۱۰» با خان مشار الیه بود و «۱۱» شاهزاده را «۱۲» قدرت و اختیاری در امور نبود و امرا، مثل محمدی «۱۳» خان تخماق استاجلو [۶۰۲] و اسمعیل قلی خان شاملو و امام قلی خان قاجار و امرای ذو القدر همه به واسطه خاطر شاهزاده مطیع و فرمانبردار.

چون مردم به جان رسیدند و از هیچ طرف ابواب فتح بر روی گرفتاران نمی‌گشود و معامله قلعه تبریز و تسخیر آن خود «۱۴» برطرف شد، و امرا به یکدیگر افتادند و اگر احیانا در باب استیصال آن لشگر «۱۵» همگنان یکدل و یکجهت می‌بودند، آنقدر سپاهی و لشگری «۱۶» در دار السلطنه بود که «۱۷» با ایشان مقاومت کرده، بیست سی هزار پیاده تبریزی (که هر کدام برابر ببری «۱۸» بودند) «۱۹» از راه رودخانه به اردوی آن جماعت رفته دمار از روزگار ایشان برآرند و به یک طرفة العین اردوی ایشان را تالان نمایند. چون مشیت ازلی به وقت دیگر متعلق گشته بود، عقده‌ها رخ می‌نمود «۲۰». شعر «۲۱»:

زیر ایوان چرخ بوقلمون کل امر بوقته مرهون «۲۲» سابقا مذکور شد که از جماعت ترکمان و تکلو- هر که در دار السلطنه «۲۳» در

ملازمت شاهزاده بود، از قورچی و مقربان و یوزباشیان «۲۴»- بالتمام «۲۵» به اردوی امرای مذکوره «۲۶» خود را رسانیده، برادران امیر خان- اسمعیل سلطان و شاهقلی سلطان «۲۷» که در قلعه قهقه محبوس بودند- و «۲۸» به التماس بعضی

---

(۱)- مز: شاهزاده‌ها. ن: شاهزاد

(۲)- ب، م: کرده‌اند که

(۳)- ن: شاهزاده را

(۴)- ن: میان

(۵)- ن: قرار دهند

(۶)- مز: ابوالی

(۷)- م، ن: «معامله» ندارد

(۸)- ن: دختری

(۹)- ن: «و» ندارد

(۱۰)- ن: مهمات

(۱۱)- م، ن: هر

(۱۲)- ن: «را» ندارد

(۱۳)- ن: محمد خان

(۱۴)- ن: «خود» ندارد

(۱۵)- ن: لشگر و

(۱۶)- ن: لشگری که

(۱۷)- م: و. ن: ندارد

(۱۸)- ب، م: سپری

(۱۹)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۰)- م: ننمود

(۲۱)- ن: بیت. م: ندارد

(۲۲)- ب: «مرهون» محو شده است

(۲۳)- ن: دار السلطنه و

(۲۴)- ن: یولاشیان

(۲۵)- ب، ن: «بالتمام» ندارد

(۲۶)- م، ن: مذکور

(۲۷)- م، ن: «سلطان» ندارد

(۲۸)- ب، ن: «و» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۰۶

از امرا ایشان را از قلعه بیرون آورده، اراده آن بود که علی‌رغم «۱» منازعان تربیت ایشان «۲» کرده شاید مردم از آن جماعت

روگردان شوند، اتفاقا ایشان نیز فرار کرده خود را بدان امرا ملحق ساختند و جمعی دیگر- که «۳» از طوایف دیگر اویماقات بودند و «۴» منظور نظر شاهزاده نامدار نبودند «۵»- مثل سلمان خان استاجلو و علی سلطان چیچکلو و ابراهیم بیک ایرلو و شاهوردی «۶» بیک سعدلو و طهماسب قلی بیک شاملو و غیر ذلک، گریخته به میان مخالفان رفتند. با وجود آنکه از این طرف «۷» همگی بدان جماعت نویدها و تعهدات و مراسلات مترقب داشته «۸» و اگر کسی آمدی «۹» یقینا مراتب «۱۰» پیدا کردی، یک کس «۱۱» از آن جماعت روگردان نشد «۱۲». تا آخر الامر، علیقلی خان چاره‌ای ندید و آن جماعت سررشته لشگری خود را چون سد «۱۳» سلاسل درهم پیوسته، شاهزاده «۱۴» طهماسب میرزا را در میانه خود نصب کرده به دغدغه آنکه روز به روز ترقی ایشان بیشتر شود «۱۵»، به خاطر آورد که نواب کامیاب اعلی شاه سلطانمحمد و نواب شاهزاده سلطان حمزه میرزا را سوار کرده بر سر ایشان رود و آن جماعت را مغلوب ساخته صحبت را یکی سازد.

روز جمعه بیست و پنجم شهر صفر سنه مذکوره مستعد مقابله و مقاتله شده، محل عصر «۱۶» به کوکبه «۱۷» هرچه تمامتر سوار شده، امرا و مقربان سوار گشته «۱۸» عرابهای پرتوپ «۱۹» توپچیان پیش انداخته، از راه خیابان بیرون رفتند و بعضی قراولان از مردم طرفین بر هم تاخته چند نفری از اطراف به نفنگ افتاده «۲۰»، چون شب درآمد «۲۱» و تاریک گشت و «۲۲» غوغا فرو نشست و میانجی شب نمود «۲۳») «۲۴» شاه و شاهزاده و امرا چون لشگر شکسته جدا جدا «۲۵» به شهر «۲۶» تا دو دانگ شب داخل شدند.

روز دیگرش، در محلی که علیقلی خان در درخانه بود، بعضی از مقربان و ایشک «۲۷» آقاسیان را به خاطر رسیده «۲۸» که فتنه کنند «۲۹» شاید راست نشسته فرجی رخ نماید. در این اثنا آواز برمی‌آرد «۳۰»

---

(۱)- ب: علی‌رقم. ن: علی الرغم

(۲)- ب، م: «ایشان» ندارد

(۳)- م، ن: «که» ندارد

(۴)- ن: «و» ندارد

(۵)- ب: پیوندند

(۶)- ن: شاهویردی

(۷)- ب، م، ن: یکطرف

(۸)- مز، ب، م: «داشته» ندارد

(۹)- ن: «آمدی» ندارد

(۱۰)- ن: مرتب می‌کرد

(۱۱)- م: کسی

(۱۲)- ن: نمی‌شد

(۱۳)- ن: «سد» ندارد

(۱۴)- ۷- ب، ن: شاهزاده و

(۱۵)- ن: نشود

(۱۶)- ب، م، ن: عصری

(۱۷)- ب: کویه. ن: کومه

(۱۸)- م، ن: گردیدند

(۱۹)- ن: توپ را

(۲۰)- م: انداخته

(۲۱)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۲۲)- مز: «و» ندارد

(۲۳)- م: نموده

(۲۴)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۵)- ب، م: «جدا» ندارد

(۲۶)- ب: یا بشهر. م: «به شهر تا دو» خوانا نیست

(۲۷)- ن: ایشیک

(۲۸)- ب، م، ن: رسید

(۲۹)- م: کند. ن: سر کنند

(۳۰)- م، ن: می‌آورد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۰۷

که شاهی سیون شده که علیقلی خان را بکشند. مردم هجوم آورده به گمان آنکه از جانب شاه و شاهزاده امر شده، چون داخل خانه‌های [۶۰۳] دیوانخانه «۱» می‌شوند، اسمعیل قلیخان شاملو بیرون آمده، یکدو کس ایشان را زخم‌دار می‌کند و جمعی که متصدی آن امر شده «۲» بودند، ایشان را به قتل آوردند، مثل «۳» طهماسب قلی «۴» قانچی افشار و مهدیقلی الکسن «۵» اغلی ذو القدر و قاسم بیک یولی اغلی قاجار که هر سه به قتل رسیدند و این فتنه فرو نشست.

در اول حال که خبر در شهر و بازار افتاد- که حسب الامر شاه و شاهزاده علیقلی خان به قتل رسید- مردم در ساعت این مژده را به اردوی امرای تکلو و ترکمان برده، نقاره‌های بشارت زدند و همان ساعت کس به عراق فرستادند جهت تهنیت این خبر، و «۶» مبلغها به علت مشتلق از رعایا بازیافت کردند. آخر همین روز علیقلی خان ملبس «۷» و مزین گشته با دوستان خود سوار شد و تا سر خیابان بسر آمده خود را به جهانیان و بازاریان نمود. امرا «۸» چون واقف گشتند که خبر قتل علیقلی خان دروغ بود و «۹» نشستن ایشان در فهفوسفنج «۱۰» و آن نواحی (دیگر صورتی ندارد، با یکدیگر) «۱۱» مشورت کردند که شاهزاده طهماسب میرزا را برداشته به عراق آیند و در دار السلطنه قزوین میرزا را بر تخت نشانده مهمات عراق را «۱۲» بسازند. چون آرای «۱۳» ایشان بدین قرار گرفت، از آن منزل کوچ کرده یکدو فرسخ بالا نشستند. این خبر که به پایه سریر اعلی رسید، یکمرتبه دیگر علما و قضات را فرستادند «۱۴» که شاید در میانه به اصلاح منجر شود «۱۵». علما بعد از ملاقات و گفتگوی «۱۶» وعظ و «۱۷» مراسلات، امرای عالیشان همانکه می‌گفتند می‌گفتند و این خود «۱۸» امر محال بود. بعد از آمدن امرا «۱۹»، باز رای علیقلی خان بدین «۲۰» قرار گرفت که شاه و شاهزاده را باز سوار کرده به جنگ برد. نظم «۲۱»:

روز دیگر که خسرو خاورکرد آهنگ لشگر اخنر

علم «۲۲»زرنگار ساخت بلندشورش اندر میان خلق افکند

گشت روشن ز برق تیغش دشت‌خیل انجم ازو گریزان گشت علیقلی خان شاه و شاهزاده را «۲۳» سوار کرده، با امرای نامدار که در رکاب ظفر انتساب بودند،

---

(۱)- ب، م، ن: دیوانخان

(۲)- م، ن: شدند

(۳)- ن: «مثل» ندارد

(۴)- م: قلی خان. ن: قلی خان قاپوچی

(۵)- م: الکسی اغلی. ن: ندارد

(۶)- ن: «و» ندارد

(۷)- ن: به عیش

(۸)- م، ن: «امرا» ندارد

(۹)- ن: «و» ندارد

(۱۰)- ب: فهوسفنج. ن: فهوسفج

(۱۱)- ب، م، ن:

بین الهلالین را ندارد

(۱۲)- م: «را» ندارد

(۱۳)- ب، م، ن: رای

(۱۴)- ن: فرستاده

(۱۵)- ب، م، ن: شود و

(۱۶)- ب، م، ن: گفتگو و

(۱۷)- ن: «و» ندارد

(۱۸)- ب، م، ن: خبر

(۱۹)- ن: علمایان رای. م: امرا رای

(۲۰)- ن: برین

(۲۱)- ن: بیت. ب، م: ندارد

(۲۲)- ب، م: علمی

(۲۳)- ب: «را» ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۰۸

متوجه اردوی آن جماعت گشتند. چون قرب یکفرسخ دیگر مانده بود که به یکدیگر ملحق گردند، اسلمس خان ذو القدر مهردار ولد شاهرخ خلیفه- که ریش‌سفید جماعت ذو القدر بود- از اسب پایین آمده در پای اسب نواب شاهی افتاده استغاثه «۱» و تضرع نمود که «۲» نواب کامیاب از سر خون این جماعت برگشته روزگار گذشته، رفتن را موقوف دارد که چون علیخان حاکم شیراز که حسب الامر اعلی «۳» در این ولا بیگلربیگی «۴» فارس بدو مفوض شده «۵»، لشگر بسیار جمع نموده متعاقب از آن طرف می‌رسد و از این جانب «۶» نیز جمعیتی تمام خواهد شد «۷»، اگر به التماس این بنده درگاه که «۸» می‌نمایم نیایند، آن محل امر از نواب اعلی است. شاه کامکار «۹» حسب المسؤول «۱۰» مبذول داشته نواب شاهزاده هم رد التماس مهردار ننمود و او هم همراهی فرمود شاه و شاهزاده عنان عزیمت به جانب شهر «۱۱» مصروف داشته به شهر آمدند.

در خلال این احوال، از کاشان خبر به محمد خان رسید که شاهوردی «۱۲» خلیفه ولد ولی «۱۳» خلیفه شاملو که در نظر بود بر سر کاشان آمده کاشان را گرفته و یوسف بیک ولد محمد خان که کاشان بوده در اثنای قلعه‌داری در نارین قلعه «۱۴» به تفنگ یکی از

تفنگچیـان قلعه که همراه وی بوده [۶۰۴] به قتل آمـده محمد خان از غصه «۱۵» ولـد و الم بلد پریشان «۱۶» شده دیگر اقامت ننمود «۱۷» و کوچ کرده از راه میانه و سلطانیه متوجه عراق شد.

چون مشخص شد که امرا به دار السلطنه قزوین خواهند «۱۸» رفت آن بلده فاخره که به تیول اسـمعیل قلیخان تواچی‌باشی شاملو که از جانب نواب «۱۹» شاهزاده سـلطان حمزه میرزا به یولداش «۲۰» مخاطب بود، تمامی عیال و فرزنـدان شاملو «۲۱» در آن خطه «۲۲» خلدآسا بودند آتش در نهادش «۲۳» افتاد این قضیه «۲۴» را با نواب شاهزادگی «۲۵» و علیقلی «۲۶» خان در میان نهاد. ایشان نیز رای صوابنمای را بدین قرار دادند که اسمعیل قلشخان و شاهوردی «۲۷» خلیفه اینانلو «۲۸» از راه طارم و خلخال

---

(۱)- ب، ن: استعانت

(۲)- م، ن: «که» ندارد

(۳)- ن: الاعلی

(۴)- ن: بیگلربیگی گری

(۵)- ن: شده بود و

(۶)- ب: از این جماعت

(۷)- ن: «شد» ندارد

(۸)- مز، ن: «که» ندارد

(۹)- ن: کامیاب

(۱۰)- ب، م، ن: حسب المساؤل

(۱۱)- ب، م: «شهر» ندارد

(۱۲)- ن: شاهویردی م: شاهوی

(۱۳)- ب، م، ن: «ولد ولی خلیفه» ندارد

(۱۴)- م: «قلعه» ندارد

(۱۵)- ن: غصه و الم او

(۱۶)- م: پرایشان

(۱۷)- م، ن: ننموده کوچ کرده

(۱۸)- ن: خواهد

(۱۹)- م، ن: «نواب» ندارد

(۲۰)- م، ن: یلداش

(۲۱)- ن: شاملو که

(۲۲)- م: خطه‌اسا. ن: خطه فردوس آسا

(۲۳)- ب، ن: دهانش

(۲۴)- ب: غضیه خلاصهٔ التواریخ ج۲ ۸۰۸ گفتار در آمـدن امرای تکلو و ترکمان به حوالی اردوی همایون و یاغی شدن ایشان .....

ص : ۸۰۰ (۲۶)- م، ن: علی خان

(۲۷)- ن: شاهویردی

(۲۸)- مز، ب، م: اینااللو

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۸۰۹

به سرعت و استعجال خود را به دار السلطنه پیشتر «۱» از امرا داخل شوند «۲» رسانیده هرچه مقتضای وقت باشد به عمل آورد. نواب شاهزادگی «۳» و نواب خانی در تراضـی خاطر اسمعیل قلیخان کوشیده «۴» مجـددا تعهدات با وی نمودند و او را رعایت «۵» فرموده مرخص ساختند. مشار الیه به قدغن تمام متوجه آن دیار شد و «۶» رای شاهزاده و خان عالیشان بدان قرار گرفت که خود نیز متعاقب از عقب روان شده به عراق روند و معامله امرای مخالف را یکطرف نمایند.

ذکر «۷» بعضی از وقایع متنوعه «۸» که در این سال رخ نمود «۹»

هم در این سـال «۱۰» محمـد قلی میرزا ولـد عیسـی خـان گرجی- که از اعاظم سـلاطین گرجسـتان بود- و نهال با کمالش در چمن حسن و جمـال طوبی مثال سـرسبز گشـته، در میانه قزلباش نشو و نما یافته بود، و در ایام سادگی و نهایت خوبی و رعنایی منظور نظر شاهزاده کامیاب شده همواره آفتاب مثال همراه «۱۱» و ملازم آن «۱۲» نیراختر برج سلطنت و جلال یعنی شاهزاده نیکوخصال بود و پیوسـته جام آمالش از سلسال زلال عاطفت آن قمر طلعت مالامال «۱۳»- در شب یکشنبه بیست و چهارم «۱۴» شهر ذی قعدة الحرام سنه ثلث «۱۵» و تسعین و تسعمائه «۱۶» در شب تـار، همراه شاهزاده کامکار که به قلعه‌گیری و لوازم آن و «۱۷» مراسم سیبه ساختن در دار السـلطنه تبریز اقدام داشـتند- از پشت بام مسـجد نصـریه- که در صاحباباد تبریز است- افتاده شـربت فنا چشید «۱۸» و سلطان خلیل بیك ولد شمخال سلطان چرکس که از نیازمندان او بود، نعش او را برداشته به قصد آنکه به مشهد مقدس رضیه رضویه (علی راقدها الف الف سلام و تحیه) «۱۹» برده دفن نماید «۲۰»، متوجه دار السلطنه قزوین گشت.

دیگر از (قضایای هایله و حادثه نازله، فوت غفران‌پناه) «۲۱» امیر شمس الدین محمد صدر است که (به مرض استسقاء و سوء الغینه، در شب دوشنبه بیست و چهارم شهر ذی حجة الحرام حجه مذکوره، در نصف شب لبیك حق را) «۲۲» اجابت «۲۳» نمود و در روز مـذکور تجهیز و تکفیـن وی در منزل «۲۴» میرزا عبـد الحسـین که از نبـایر دختران میرزا جهانشاه «۲۵» است و خانه مـذکور در سر خیابان در حوالی بقعه مظفریه- که از مستجدثات پادشاه مذکور واقع است و غفران‌پناه مشار الیه در آنجا

---

(۱)- ن: پیش

(۲)- مز، ب، م: داخل شوند رسانیده. ن: گردانند که

(۳)- ب، م: شاهزاده‌گی

(۴)- م: کوشید

(۵)- ب، م، ن: غایب

(۶)- ن: «و» ندارد

(۷)- م: عنوان محو شده

(۸)- ب: مشنوعه

(۹)- ب: نموده است

(۱۰)- م: در سال

(۱۱)- م، ن: «همراه» ندارد

(۱۲)- م: «آن قمر» ندارد

(۱۳)- ن: مالا

(۱۴)- ن: ۲۴

(۱۵)- م: ثلاث

(۱۶)- ن: ۹۹۳

(۱۷)- م، ن: «و» ندارد

(۱۸)- ن: چشیده

(۱۹)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۰)- م، ن: نمایند

(۲۱)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۲)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۳)- ن: دعوت حق را لبیک

(۲۴)- م، ن: «وی در منزل» ندارد

(۲۵)- م، ن: شاه جهان

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۱۰

می‌بود- نموده نعش شریف آن حضرت را «۱»- امرا وزرا و اعیان درگاه شاهی حاضر شده، به قلعه مذکوره «۲» نقل نموده، به امانت گذاشته شد.

نواب شاهی و نواب شاهزادگی «۳» دو روز قبل از فوت نواب مرحوم، مراسم «۴» پرسش بجای آورده، منصب جلیل القدر صدارت را [۶۰۵] به پسر کهتر نواب مشار الیه امیر تاج الدین محمود- که در فضایل و اخلاق و کمالات زیاده بر «۵» پدر است- شفقت فرمودند و احکام مطاعه واجب الاطاعه در باب صدارت و مراسم تعزیت و استمالت نوشته، خلاع فاخره جهت صدارت پناه مومی الیه و دیگر فرزندان نواب غفران‌پناه فرستادند «۶». (در باب تاریخ فوت وی میر جعفر تبریزی گفته. شعر «۷»:

شمس «۸»دین صدر عالم و آدم‌زین جهان سوی آن جهان فرمود

روشنی بخش شرع بود آن شمس‌رفت و ظلمت به شرع روی نمود

ماه ذی حجه بود کو «۹»برساندمحمل «۱۰» خود به کعبه «۱۱» مقصود

جای او را به امر شاه گرفت‌پسرش میر [تاج دین] محمود

چونکه محمود جانشینش شدعاقبت از عطای حی و دود

جعفری گفت بهر تاریخش‌بود وی صدر عاقبت محمود میر، پسر میر تاج الدین محمود خبیصی «۱۲» است که از اکابر سادات ولایات کرمان بوده «۱۳» وی در آن حدود صاحب ملک و محصول بسیار بوده و همیشه مردم آن ولایت و خراسان از او منتفع می‌گشته‌اند و در کرم و مهمانداری شهره «۱۴» خراسان است و در زمان قرب عبیدخان، پدر میر واحد قاینی و اهالی آنجا با کوچ و عیال به خبیص «۱۵» رفته مدتها «۱۶» در آنجا بسر می‌برده‌اند و آنچه میر مرحوم نسبت بدیشان «۱۷» به عمل آورده، این نسخه را تاب آن نیست.

بعد از فوت میر، خواجه رشید «۱۸» کرمانی که کلانتر و بزرگ ولایت کرمان بود بواسطه عداوت مقرر خیلی نقصان و خسران به سر کار وی رسانیده و بعضی از عقارب ایشان بیرون رفته، با وجود «۱۹» آن نواب صدارت‌پناهی به جد و جهد خود در نگاه داشتن ما بقی و اکتساب دیگر چیزها کوشیده، صاحب چهارصد پانصد تومان محصول شد و هرگز از کرمان به اردوی همایون نیامد و

میل مناصب و جاه نفرمود چنانچه در ایام جوانی و اوایل به حال خود فرموده‌اند. شعر «۲۰»:

علو همت ما را سر مناصب «۲۱»نیست‌از آن مناصب دنیا بما مناسب «۲۲» نیست

---

(۱)- مز، ب، م: «را» ندارد

(۲)- م: مذکور

(۳)- م، ن: شاهزاده گی

(۴)- ب: مرسم

(۵)- ن: از. م: ندارد

(۶)- م: فرستادند و

(۷)- م: ندارد

(۸)- شمس الدین

(۹)- م: که

(۱۰)- ب: محل

(۱۱)- م: و کعبه

(۱۲)- م: خبضی

(۱۳)- م: بوده و

(۱۴)- ب، م: شهر

(۱۵)- م: بتحصیص

(۱۶)- ب، م: مدتی

(۱۷)- ب، م: بدایشان

(۱۸)- مز، ن: الرشید

(۱۹)- ب: وجو

(۲۰)- ب، م: ندارد

(۲۱)- م: متناسب

(۲۲)- م: مناصب

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۱۱ مرا که سلطنت فقر بی‌مزاحم نیست‌به جاه میل ندارم چو طبع طالب نیست

چه التفات به دنیا و اهل او داردکسی که بر دل او حب جاه غالب نیست

مرا که علم و ادب هست و فضل و دانش و رای‌عجب نباشد اگر دل به جاه راغب نیست و اول سفری که وی از دار الامان کرمان نمودند، سفر زیارت مشهد مقدس است- که در شهور سنه اثنی و سبعین و تسعمائه- به سعادت «۱» زیارت آن آستان عرش مکان مشرف و سرافراز گشتند و بعد از آن تهیه اسباب حج بیت اللّه الحرام نموده، مستعد زیارت حرمین شریفین، زاد هما اللّه «۲» شرفا «۳» و تعظیما و زیارت مشاهد مقدسات سدره «۴» مرتبات گشتند و در شهور سنه خمس و سبعین و تسعمانه، آمده از کاشان و راه همدان خود را به عتبات عالیات رسانیدند و اول شهر ذی قعده سنه مذکوره، همراه حجاج احرام حج بسته، از نجف اشرف و راه بیابان نجد متوجه آن کعبه آمال شدند و بدان سعادت فایز «۵» گشته بعد از زیارت حضرت رسالت صلی اللّه علیه و آله «۶» و

حضرات ایمه بقیع- سلام اللّه علیهم اجمعین- از همان راه که «۷» رفته بودند عود فرموده، محرم در [۶۰۶] کربلا بسر بردند و همچنان از راه همدان به کاشان و یزد رفته تا به کرمان تشریف فرموده و در بلده خبیص به طاعت و عبادت و مطالعه اشتغال می‌فرمودند تا) «۸» در «۹» اواخر اودئیل «۱۰»، مطابق سنه خمس و ثمانین و تسعمایه- که شاه جمجاه سلطان محمد پادشاه «۱۱» در دار الملك شیراز بر تخت سلطنت نشستند- نواب میرزا به مهم صدارت یاد، و «۱۲» سرافراز کرده «۱۳»، پروانجه و خلعت فرستاده، آن حضرت را طلب فرمودند. باعث آنکه در حینی که حسب الحکم «۱۴» شاه غفران‌پناه علین آشیانی «۱۵» مقرر بود که نواب کامیاب مشار الیه از دار السلطنه هرات به شیراز آید از خبیص و «۱۶» کرمان فرموده) «۱۷»، چون نواب میر به ملازمت و مجالست اشرف سرافراز شد، نواب «۱۸» اعلی را بر کماهی استعداد و حالات نواب میر اطلاع شد «۱۹» و بر زبان «۲۰» الهام بیان جاری ساختند که با وجود نفس نفیس میر که مهمات کلی به تخصیص منصب صدارت از او «۲۱» متمشی می‌شود، چون به خدمت شاه باباام «۲۲» سرافراز می‌کردم «۲۳»، التماس مهم صدارت جهت او می‌کنم. اتفاقا دیگر ملاقات نواب «۲۴» اعلی به نواب «۲۵» جمجاه ستاره سپاه واقع نشد.

چون آن معامله مخزون خاطر آفتاب تأثیر بود، منصب صدارت را به وی تفویض کردند چنانچه سابقا در محلش «۲۶» ذکر شد «۲۷».

---

(۱)- م: «به سعادت» ندارد

(۲)- م: زادهم اللّه

(۳)- م: «و» ندارد

(۴)- م: سدر

(۵)- ب: فایض

(۶)- ب، م: ص ع

(۷)- م: «که» ندارد

(۸)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۹)- ن: و در

(۱۰)- ب، م: اودیل

(۱۱)- ب: پادشا

(۱۲)- ن: «یاد و» ندارد

(۱۳)- ن: گشته

(۱۴)- ن: «حسب الحکم ندارد

(۱۵)- ن: «علیین آشیانی» ندارد

(۱۶)- م: «و» ندارد

(۱۷)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۸)- ن: نواب کامیاب

(۱۹)- ن: حاصل شد و بزبان

(۲۰)- ن: به زبان

(۲۱)- ن: «ازو» ندارد

(۲۲)- م: بابام

(۲۳)- م: میگردید. ن: میگردد

(۲۴)- ن: نواب شاه جمجاه

(۲۵)- ب، م: و نواب

(۲۶)- ن: «در مجلس» ندارد

(۲۷)- ن: شد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۱۲

وی هفت سال تمام به استقلال و استیلای [ما] لا- کلام «۱» به امر صدارت اقدام نمود «۲» و در تمامی اسفار در شروان «۳» و آذربایجان و خراسان همراهی اردوی همایون نمود و «۴» در اواخر بواسطه ضعف و پیری امراض بر مزاج شریف «۵» مستولی گشت و «۶» فایده بسیاری به صلحا و علما و سادات «۷» و فقرا رسانید «۸» و قدرت تمام در داد و ستد و نذورات «۹» داشت و هیچ صدری از روی استقلال اینچنین صدارت نکرده بود. اخلاق حمیده و صفات پسندیده و فضایل و کمالات آن حضرت زیاده از آنست که درج توان کرد و «۱۰» یا در حیز «۱۱» بیان گنجد «۱۲» و نواب اعلی را به او «۱۳» توجه تمام بود که با هیچکس مثل آن نبود نواب میر در فضایل و کمالات ممتاز اهل«۱۴» زمان بود «۱۵». خط را خوش «۱۶» می‌نوشت و منشی خوب بود و در ایام صدارت تتبع فقه نموده «۱۷» و در کلام «۱۸» و عربیت و اصول خود «۱۹» صاحب فن بودند و در میدان سخنوری گوی تفوق و رحجان از شعرای زمان ربوده بود.

شعر «۲۰» را نیک می‌فرمودند و گاهی به فکر آن اقدام می‌نمودند و آنچه از نتایج طبع و قاد آن حضرت سر می‌زد خوب واقع می‌شد و فهمی «۲۱» تخلص می‌فرمودند. اشعار آن حضرت از قصیده و غزل و رباعی، قریب به دو هزار بیت می‌شود که «۲۲» فقیر، حسب الامر نواب میر «۲۳»، در دار السلطنه تبریز جمع نموده «۲۴» (دیباچه‌ای بر آن نوشته) «۲۵» این ابیات «۲۶» از جمله اشعار وی است «۲۷». نظم «۲۸»:

(هرگز بمدعای تو گامی نیافتم‌روی دل و جواب سلامی نیافتم

در محنت فراق ندیدم نهایتی‌در دولت وصال تو دامی نیافتم

در کاینات محرم رازی که او برداز دوست نزد دوست پیامی نیافتم

شوخی کزو وفا طلبیدم ز من رمیددر دشت ناز آهوی را می‌یافتم

فهمی منم که روی زمین بهر همدمی «۲۹» [۶۰۷]گشتم تمام و مرد تمامی «۳۰» نیافتم این مطلع نیز از ایشان است. بیت «۳۱»:) «۳۲»

تنش را دیدم از چاک گریبان گریبان چاک کردم تا بدامان

---

(۱)- ب، م: تمام. ن: تمام هالا کلام

(۲)- م، ن: نموده

(۳)- ن: در شیروان

(۴)- م: «و» ندارد

(۵)- ن: شریفش

(۶)- ن: «و» ندارد

(۷)- م، ن: «سادات» ندارد

(۸)- ن: رساند

(۹)- ن: وزارت

(۱۰)- ن: «و» ندارد

(۱۱)- ب: حیض. ن: حضیض

(۱۲)- م: میگجند

(۱۳)- ن: با او

(۱۴)- ب، ن: «اهل» ندارد

(۱۵)- ب، م: بود و. ن: بود و هم

(۱۶)- ن: خوب

(۱۷)- ن: نموده بود

(۱۸)- ن: «و» ندارد

(۱۹)- ن: «و اصول خود» ندارد

(۲۰)- ب: شعرا

(۲۱)- ب، ن: و فهمی

(۲۲)- م: «که» ندارد

(۲۳)- ب، م، ن: «میر» ندارد

(۲۴)- م: نمود

(۲۵)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۶)- ن: دو بیت

(۲۷)- ن: اوست

(۲۸)- ن: بیت. ب، م: ندارد

(۲۹)- م: همدمی

(۳۰)- م: و تمامی

(۳۱)- م: ندارد

(۳۲)- ن: بین الهلالین را ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۱۳

(و این مقطع را نیز بسیار خوب فرموده‌اند. بیت «۱»:) «۲»

سبوی باده بر سر می‌رود «۳»فهمی به میخانه‌به محرابش نیاید «۴» سر فرو خوش همتی دارد (و در اواخر عمر این رباعی «۵» بر زبان ایشان جاری شد. رباعی «۶»:

بودیم به ملک عدم آسوده ز غم‌نه «۷»آگه از امکان و نه واقف ز عدم

افتاد گذر دو روز بر ملك وجودفرداست که این وجود هم گشته عدم) «۸»

ذکر رفتن شاهزاده ذی «۹» شوکت و شجاعت به جانب عراق بر سر امرای پرنفاق «۱۰»

چون عساکر برودت مآثر زمستان بواسطه ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای دشت و مرغزار منهزم «۱۱» گردید و جنود فیروزی آثار ریاحین و ازهار «۱۲» اعتدال هوای و اشجار «۱۳» در اهتزاز آمده عنان بسوی صحرا و کوهسار منعطف گردانید، نظم «۱۴»:

سلطان بهار از تجمل آراست سپاه سبزه و گل

بر [خاست] «۱۵»بغرم گشت لاله‌زد خیمه بکوه و «۱۶» دشت لاله، رای صوابنمای علیقلی خان اقتضای آن نمود که شاهزاده گیتی‌ستان، بیت «۱۷»:

(فروزنده تاج و «۱۸»تخت کیان‌فرازنده اختر کاویان) «۱۹» رایات ظفر آیات به جانب امرای مخالف معطوف دارد. چون این مقدمات خاطرنشان شاهزاده سکندرشان گشت، از روی ادب طلب «۲۰» رخصت از نواب کامیاب اعلی نموده، مقرر داشت که امرای آذربایجان و قراباغ بالتمام در ملازمت پادشاه زمان بوده، برادر با جان برابر خود ابو طالب میرزا را به نیابت خود در ملازمت آن اعلیحضرت «۲۱» گذاشته، محمدی خان تخماق استاجلو را بگلربیگی «۲۲» آذربایجان و اردو کرده، دار السلطنه تبریز و نواحی را بدو شفقت فرمود و مقرر نمود که با اهل قلعه تبریز مدارا و «۲۳» مواسایی نمایند «۲۴» تا مشخص «۲۵» شدن معامله عراق بدانچه رضای الهی بدان متعلق شده باشد و مقتضای وقت باشد به عمل آید.

شاهزاده با ادب، مهر پروانچه اشرف را التماس نموده گرفت که به دستور اگر ضرور شود

---

(۱)- ب، م: ندارد

(۲)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۳)- ب، ن: می‌زند

(۴)- ن: نیارد

(۵)- مز، ن: رباعی «را» ندارد

(۶)- ب، م: ندارد

(۷)- ب، م: نی

(۸)- ن: بین الهلالین

(۹)- ب، ن: ذو

(۱۰)- م: عنوان ناخوانا است

(۱۱)- ن: مرغزار منهندم

(۱۲)- ن: از هاربه

(۱۳)- ن: اسحار

(۱۴)- م: ندارد

(۱۵)- نسخه‌ها: خواست

(۱۶)- م: «و» ندارد

(۱۷)- م، ن: «بیت» ندارد

(۱۸)- م: «و» ندارد

(۱۹)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۰)- ن: «طلب» ندارد

(۲۱)- ب، م، ن: آن عالیحضرت

(۲۲)- ن: بیگلربیگی

(۲۳)- ب، ن: «و» ندارد

(۲۴)- ن: نماید

(۲۵)- م: مصتحسن

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۸۱۴

احکام شاهی نوشته شود و دفاتر خاصه را همراه برداشته وکالت خود را نیز سپرده که هر «۱» داد و ستدی که در خدمت اشرف واقع شود به قاعده سابق مهر وکالت بر ضمن احکام شاهی زده، آن پروانجات مهر وی داشته باشد و در هنگام وداع بعد از گریه و زاری سفارش فرزندان صغیر خود اسمعیل میرزا و سلطان «۲» حیدر میرزا به شاه عالمپناه نمود (مشعر بر آنکه اگر مرا قضیه‌ای در راه باشد، امید می‌دارم که شاه بابام «۳» از احوال آن بازماندگان «۴») «۵» غافل نشود. بعد از آن به ساعت خوب در «۶» روز چهارشنبه چهار «۷» دهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره- که تا هجدهم «۸» آفتاب به حوت بود- از دار السلطنه بر «۹» سر خیابان نزول فرمود. نظم: «۱۰»

شتابان شد آن سیل «۱۱»دریا شکوه‌که پیشش «۱۲» یکی بود دریا و کوه سه روز به جهت اجتماع «۱۳» لشکر فیروزی «۱۴» اثر در سر خیابان توقف کرده، از آنجا از راه سراب متوجه دار الارشاد «۱۵» اردبیل گشتند «۱۶» و از امرا [۶۰۸] و قورچی و تاجیکان زیاده از دویست سیصد نفر همراه آن نوباوه دودمان حیدر صفدر نبود- متوکلا «۱۷» علی اللّه سبحانه و تعالی- آن شاهزاده باحیا متوجه این راه شده، معاندان و نمک به حرامان همگنان در غیبت سخنان موحش ناملایم مذکور می‌ساختند.

روز جمعه بیست و چهارم «۱۸» شهر مذکور به دار الارشاد داخل گشته، لوازم زیارت آن مراقد مبارکه بجای آوردند و چون شب جمعه سلخ تحویل حمل و نوروز بود، توقف کرده آن شب و آن روز را در آن مکان گذرانیدند «۱۹» و مترصد بودند که از غازیان «۲۰» استاجلو و مردم شیخاوند و طوالش و ارشلو و سایر اویماقات و طوایف که در سراب و مغانات و آن ولایات باشند، در رکاب همایون جمع «۲۱» گردند. چه همه وقت محمدی بیک ساروسلاق «۲۲» استاجلو که از مقربان درگاه آن شاهزاده گیتی ستان بود- و به منصب دواتداری سرافراز بود- معروض می‌داشت که چون به سراب و اردبیل لشگر ظفر اثر خواهد رسید، قریب «۲۳» پنج شش هزار نفر از سپاهی به اردوی معلی ملحق خواهد «۲۴» شد.

چون مدت هشت روز آن شاهزاده عالم افروز در آن خطه پاکیزه بسر برد، یک متنفس از آن جماعت به ملازمت نرسیدند. آخر الامر، روز یکشنبه دوم «۲۵» شهر ربیع الثانی از دار الارشاد کوچ

---

(۱)- ب، م، ن: «هر» ندارد

(۲)- م، ن: «سلطان» ندارد

(۳)- ب: بابام

(۴)- ب: مانده‌گان

(۵)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۶)- ب: و

(۷)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۸)- ن: ندارد

(۹)- ن: در

(۱۰)- ن: بیت. ب، م: ندارد

(۱۱)- ن: پیل

(۱۲)- م: پیشکش

(۱۳)- ب، ن: «اجتماع» ندارد

(۱۴)- م، ن: فیروز اثر

(۱۵)- م، ن: «دار الارشاد» ندارد

(۱۶)- ن: شدند

(۱۷)- ب، ن: تیوکل. م: فتوکل

(۱۸)- ن: ۲۴

(۱۹)- ب، م: گذرانیده‌اند

(۲۰)- ب، م، ن: غازیان شیخاوند و مردم استاجلو

(۲۱)- م، ن: «جمع» ندارد

(۲۲)- ن: ساروییلاق

(۲۳)- ب، م، ن: قریب به

(۲۴)- ن: «خواهد» ندارد

(۲۵)- ن: دویم

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۱۵

کرده، متوجه خلخال گشتند و «۱» قرب ده پانزده روز در خلخال بسر برده، آنجا نیز منتظر بودند که مردم و لشگر جمع شوند هیچکس ملحق نگشت، از آنجا کوچ کرده از رودخانه شال «۲» شاهرود گذشتند. چون فیمابین کتل «۳» طارم- که به میانسرای اشتهار دارد «۴»- اردوی همایون نزول اجلال فرمود «۵»، اسمعیل قلی خان شاملو با اقوام و «۶» لشگر شاملو اکثر پیاده و چارق بسته به اردوی عالی در سر کوچ ملحق گشتند.

مجملی از تفضیل قضیه مشار الیه آنکه وی که «۷» از شاهزاده عالمیان مرخص گشته بود «۸»، قرب ده پانزده «۹» روز به تعجیل و سرعت تمام خود را به قزوین رسانیده، مردم و لشگر خود را صاحبی نمود «۱۰». بعد از آن امرای مخالف از سلطانیه کوچ بر کوچ به حوالی قزوین آمدند و کس نزد مشار الیه فرستادند «۱۱» و او را استمالت و ترغیبات نموده که به دستور، قزوین بتو «۱۲» تعلق دارد «۱۳» با ما یکی باش. وی از نان و نمک «۱۴» و عهد و مثیاقی «۱۵» که در خدمت شاهزاده ظفر قرین کرده بودند «۱۶» اندیشه نموده، بهیچوجه قبول آن معنی نکرد و جواب فرستاده امرا داد.

چون امرا دانستند که وی از غلامی شاهزادگی روی نمی‌گرداند، در داخل شدن دار السلطنه قزوین بجد «۱۷» گرفته در روز دوشنبه «۱۸» دوازدهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره به دار السلطنه داخل شده، محمد خان- که للگی شاهزاده طهماسب میرزا با وی بود- میرزا «۱۹» را برداشته به دولتخانه مبارکه داخل شد و در منازلی که شاه غفران‌پناه جنت «۲۰» مکانی بسر می‌بردند نزول نمود. سایر امرا محل به محل در منازل مقرر «۲۱» فرود آمده شاهزاده را به ایوان چهل ستون [۶۰۹] آورده، بر جای شاه رضون بارگاه نشانده شروع در مهمات نمودند. اما ادب ملاحظه کرده سکه و خطبه را که به نام نامی و اسم سامی «۲۲» نواب کامیاب ابو المظفر شاه

سلطانمحمد بود- تغییر ندادند و شاهزاده را در برابر شاهزاده «۲۳» سلطان حمزه میرزا وکیل و صاحب اختیار این دولت قرار دادند جماعت ترکمانان «۲۴» و تکلویـان از طوایف اویماقـات دیگر که مردم و زنـان ایشان در قزوین بود «۲۵» هر که همسـایه خانه ایشان بود تمامی را تالان کرده «۲۶»، به نان شبی محتاج کردند.

---

(۱)- ن: «و» ندارد

(۲)- ب: شالمی. م: شاکمی. ن: شامکی

(۳)- ب، ن: کبل

(۴)- ب: دارد و

(۵)- م: فرموده

(۶)- ن: «و» ندارد

(۷)- م، ن: «که» ندارد

(۸)- ن: «بود» ندارد

(۹)- ن: دوازده

(۱۰)- م: نموده

(۱۱)- ن: ن فرستاد ب، م: فرستاده‌اند

(۱۲)- ن: بدو

(۱۳)- ن: داشته باشد

(۱۴)- ن: ننگ

(۱۵)- ن: میثاق

(۱۶)- ب، م، ن: بود

(۱۷)- م: وجد. ن: جد

(۱۸)- ن: شبنه

(۱۹)- م، ن: و میرزا

(۲۰)- م، ن: جنت‌مکان

(۲۱)- مز، ب: مقرر امرا محل به محل در منازل مقرر امرا فروده آمده

(۲۲)- م، ن: «سامی» ندارد

(۲۳)- ب، ن: «شاهزاده» ندارد

(۲۴)- ن: ترکمان

(۲۵)- بودند و همسایه

(۲۶)- م: کرده و بی‌نان. ن: کرده و به نان

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۱۶

قرب صـد هزار تومان از نقد و جنس محمد خان و مردمش از «۱» خانه‌های مردم و لشـگر شاملو و استاجلو و سرکار خاصه شریفه و غیره و حـواله اطلاـق «۲» بازیـافت نمودنـد. دفترهـای شـاهی که در دفترخانه همایون بود «۳» بـه دست «۴» گرفته اربـاب مناصب از

تاجیکان تعیین فرمودند.

وزارت «۵» به مرحوم شاه قوام الدین محمد ولد مرحمت‌پناه میرتقی «۶» الدین محمد اصفهانی صدر سابق دادند تکلیف صدارت به وی کردند قبول نکردند و بواسطه دخترزادگی، نواب غفران‌پناه قاضی جهان شاغل «۷» امر «۸» وزارت گشت و میرزا محمد حسین ولد میرزا «۹» شکر اللّه را «۱۰» به منصب استیفا سرافراز ساختند و دیگر ارباب مناصب از صاحب توجیه و اوارجه نویس و نویسنده «۱۱» لشگر تعیین نمودند و همه مهرها بر ظهر احکام زدند و خواجه ملك محمد یزدی- که منشی دیوان اعلی و از ابتدای جلوس سلطنت همایون خدمت انشا به وی متعلق «۱۲» بود- در حینی که اردوی همایون به آذربایجان می‌رفت او را به ری فرستادند که مسیب خان تکلو را محصلی کرده زودتر به پایه سریر اعلی رساند وی مدت یکسال و کسری «۱۳» آنجا ماند و همراه امرای ترکمان و تکلو بود انشا را بدو داده، «فرمان عالی شد» در احکام نوشتند، اما بواسطه حرمت شاهی مهر پایین زدند. امرا به حال «۱۴» الکای خود هر تعدی و دست‌اندازی که بایست کرد «۱۵» کردند و لشگری «۱۶» ایشان قرب ده دوازده هزار کس از مال و شتر و اسباب و یراق به مرتبه‌ای معمور «۱۷» شدند که آبادانی در ولایت کاشان و قم و ری و قزوین و همدان و توابع نگذاشتند.

اسمعیل قلی خان که «۱۸» به صد تشویش عیال «۱۹» و اطفال خود را توانست «۲۰» بیرون برد- بر راه رود بار زده «۲۱» و بدانجا رفت. ترکمانان و تکلویان ایشان را تعاقب کرده، هر مال «۲۲» و اسب و شتری که وی و اقوام و «۲۳» غازیان شاملو همراه برده بودند گرفته آن جماعت پای «۲۴» پیاده در میان برف به کوههای گیلان گریختند «۲۵» و قرب سیصد چهارصد «۲۶» از اطفال «۲۷» صغیر و زنان ایشان در آن زمستان تلف شدند. اسمعیل قلی خان بهر عنوان که بود خود را به گیلان رسانیده، از آنجا از کوههای سخت به خرزویل و طارم آمده، به سعادت «۲۸» پایبوس شاهزاده به ناموس سرافراز گشت.

---

(۱)- ن: «از» ندارد

(۲)- ب: «اطلاق و» ندارد

(۳)- ب، م، ن: بودند

(۴)- م، ن: شب. ب: بدست

(۵)- ب، م، ن: وزارت را به مرهون

(۶)- ن: نقی

(۷)- ب، م: شاقل. ن: شامل

(۸)- ن: امرا

(۹)- ب، م، ن: «میرزا» ندارد

(۱۰)- مز، م: «را» ندارد

(۱۱)- ب: نویسند

(۱۲)- م، ن: تعلق

(۱۳)- ن: کثری

(۱۴)- م، ن: آنمحال

(۱۵)- ب، م، ن: «کرد» ندارد

(۱۶)- ب، م، ن: لشگر

(۱۷)- ب، م، ن: مأمور

(۱۸)- ن: «که» ندارد

(۱۹)- ن: اطفال و عیال

(۲۰)- ب، م، ن: بیرون توانست برد و

(۲۱)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۲۲)- م، ن: «هر مال» ندارد

(۲۳)- م، ن: «و» ندارد

(۲۴)- م، ن: «پای» ندارد

(۲۵)- ن: رفتند

(۲۶)- ن: صد نفر

(۲۷)- م، ن: اطفال و

(۲۸)- م: سعادت بوس

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۱۷

بعد از آنکه وی با اقوام و شاهوردی «۱» خلیفه اینانلو «۲» به اردوی عالی ملحق گشتند، از «۳» یأس و دماغ خشگی که اهل اردو را بود بیرون آورده، دو سه «۴» روز در کنار رودخانه شاهرود توقف [۶۱۰] کرده نقاره‌ها زدند (و قورچی می‌دیدند «۵» و اوانی و «۶» ظروف طلا و نقره که در سر کار خاصه بود به ضرابیان داده مسکوک کردند و از آنجا به طارم داخل شده، در کنار پل رودخانه نزول اجلال واقع شد پیر غیب خان استاجلو- که حاکم طارم بود- در آنجا به پای‌بوس «۷» عالی سرافراز گشته، دویست سیصد کس سان داد «۸» و از مردم احشامات و ایل و اویماقات افشار و بیات که گریخته به کوههای آنجا متحصن شده بودند- و جماعت استاجلویان- که در طارم و خرزویل تیول و الکا داشتند- قریب «۹» هزار کس در اردوی عالی مجتمع گشتند و همگی برین بودند که از کریوه‌های طارم به خرزویل و حوالی قزوین که دو شب راه در میان بود روند «۱۰» باز بواسطه قلت «۱۱» لشگر متفکر بودند، چه نشان کثرت آن جماعت می‌دادند و این هم مذکور می‌گشت که شاه قلی سلطان پیاده داوطلبیده که با هزار کس خود را بر سر راههای کتل «۱۲» طارم رسانیده دمار از این لشگر برآورد.

چند روز که توقف واقع شد، آرای «۱۳» صوابنمای بر آن قرار گرفت که از راه کتل «۱۴» ماهای دهوی (؟) و چمن ماهن به حوالی سلطانیه آمده، چون در آن حوالی لشگر و ایل و الوس بسیار «۱۵» از افشار و زنگنه «۱۶» و غیر ذلک هست، احکام و خلعتها به جهت «۱۷» امرا و ریش‌سفیدان ایشان فرستادند، و از راه مذکور به چمن ماهین که تا سلطاتیه «۱۸» پنج شش فرسخ است آمدند. چند روز بواسطه اجتماع لشگر در آن چمن توقف کرده، احمد قلی خلیفه ذو القدر «۱۹» نبیره شاهقلی خلیفه مهردار- که از جانب ترکمانان بود و به تازگی امارت سلطانیه بدو داده بودند- بواسطه آنکه برادرانش در ملازمت نواب شاهزادگی بودند و رسل و رسایلی «۲۰» چند در میانه واقع شد، به اردوی عالی ملحق گشت.

روز سه‌شنبه نهم شهر جمادی الاول، اردوی «۲۱» عالی در دامنه کوه شمالی سلطانیه- که به شهر دو فرسخ راه مسافت واقع است- نزول فرمودند «۲۲». نواب شاهزادگی به شهر رفته حمام «۲۳»

---

(۱)- ب، ن: شاهویردی

(۲)- مز، ب: ایناللو

(۳)- ن: «از یاس و» ندارد. ب: از یاس و. م: از ریاس و

(۴)- ب، م: در سه

(۵)- ب، م: میدهند

(۶)- م: «و» ندارد

(۷)- م: پابوس

(۸)- ن: داده

(۹)- ن: قرب

(۱۰)- ب، م، ن: دواندند

(۱۱)- م، ن: قلب

(۱۲)- م، ن: گیل

(۱۳)- ب، م، ن: رای

(۱۴)- م، ن: گیل

(۱۵)- ب، م، ن: بسیارند

(۱۶)- مز، زنگه

(۱۷)- ب: امرا وزرا غیر ذلک. م: امرا و وزراء و غیر ذلک. ن: امرا وزرا و غیر دلک

(۱۸)- ن: بسلطانیه

(۱۹)- م، ن: «ذو القدر» ندارد

(۲۰)- ب، ن: رسایل

(۲۱)- ب، م، ن: به اردوی

(۲۲)- ن: فرموده

(۲۳)- ن: که بحمام رود. ب، م: حمام روند

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۱۸

زدنـد و از آنجـا به اردو آمـده، همگی خبر بود که بعضـی از امرای تکلو و ترکمـان مثل مسـیب خان و ادهم خان مترصدنـد «۱» که چون اردوی عالی به «۲» نزدیک ایشان رسد، آن جماعت را گذاشته، به پایبوس شاهزادگی «۳» سرافراز گردند.

چون مدار مهمات شاهزاده طهماسب میرزا و للگی «۴» و رتق و فتق و قبض و بسط «۵» آن بدست محمد خان و ترکمانان «۶» بود، و «۷» تکلویـان و دیگر مردم از این در بیم «۸» بودند، منصب وکالت شاهزاده را به مسیب خان و ایشک «۹» آقاسی‌باشی «۱۰» به علی سلطـان پـاک مـال ولـد ولی خان تکلو تفویض کردنـد و یکمرتبه آن جماعت را تسـلی ساختنـد. چون خبر وصول عساکر ظفر مآثر نواب شاهزاده «۱۱» سمی امامزاده باهر در طارم و سلطانیه بدان جماعت رسید، از دار السلطنه با کوچ و یراق و اسباب بیرون آمده به حوالی جکیجکی آمدنـد و بـاز بر زبانها «۱۲» می‌گـذشت که ولیخان تکلو آماده «۱۳» و مهیـای آن شـده که با سه «۱۴» هزار کس شبیخون بر سر اردوی همایون آورد «۱۵» و تزلزل من جمیع «۱۶» الجهات در مردم اردوی عالی که تمامی صاحب غرض بودند واقع بود غافل از آنکه، شعر «۱۷»:

چراغی را که ایزد بر فروزدهر آنکس پف کنـد ریشـش بسوزد مقدر چنین بود که آن شاهزاده متوکل «۱۸» غالب آید. چه «۱۹» آن حضرت از لشگر قطع علایق «۲۰» کرده، [۶۱۱] (دست توکل بمدد قل آللهم «۲۱» توتی الملک) «۲۲» گشاده، زبان وقت به فحوای این ابیات مترنم داشت. بیت «۲۳»:

به تقدیر ایزد پسندیده‌ام‌امید از همه خلق ببریده‌ام

نکو داشت ایزد مرا تا کنون‌نکو داردم تا کنون زنده‌ام روز دوشنبه پانزدهم «۲۴» ماه مذکور، از منزلی که در آن چند روز توقف فرموده بودند کوچ کرده قرب یکفرسخ راه طی کرده نزول فرمودند. در «۲۵» روز دیگرش عرض لشکر دیده پنج شش هزار کس از مردم خوب و زبون به قلم درآمد تا مردم ایل نیز داخل اردوی عالی گشته «۲۶» بودند. «۲۷»

---

(۱)- ب: مترسداند. ن: میرسیده‌اند

(۲)- ب، ن: «به» ندارد

(۳)- ن: شاهزاده گی

(۴)- ن: «للگی» ندارد

(۵)- ب: بست. ن: داد و ستد

(۶)- م، ن: ترکمان

(۷)- ب: «و» ندارد

(۸)- ب، ن: درهم

(۹)- ن: ایشیك

(۱۰)- ن: باشی را

(۱۱)- ب: شاهزاد

(۱۲)- ب: زنها

(۱۳)- ن: آمده

(۱۴)- ب، م، ن: سی

(۱۵)- م، ن: «آورد» ندارد

(۱۶)- م، ن: جمیع جهات

(۱۷)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۸)- ب، ن: توکل

(۱۹)- م، ن: چو

(۲۰)- ب: علاقه. ن: علیقه

(۲۱)- ب: اللهم مالك الملك

(۲۲)- ن: بین الهلالین را ندارد. م: خوانا نیست

(۲۳)- م: ندارد

(۲۴)- ن: ۱۰۵ شهر

(۲۵)- ب، م، ن: و در

(۲۶)- م، ن: گشتند

(۲۷)- م، ن: بودند

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۱۹

چون روز دیگر در این منزل توقف شد و از مشیت آن کارزار نزدیک رسیده بود، شاهزاده دیگر توقف و انتظار لشگر «۱» نکشید صباح روز پنجشنبه هجدهم «۲» ماه مذکور از منزل مزبور «۳» کوچ به حوالی صایین «۴» قلعه در دامنه تلی رفیع اردوی همایون در میانه چمنی سبز نزول فرمود و از آن طرف نیز امرا از جکیجکی بیرون آمده، در دامنه کوه آنجا نزول نمودند و میانه هر دو لشگر پنج «۵» شش فرسخ مسافت پیش نبود «۶» (هر دو لشکر مهیای قتال و جدال گشته «۷») «۸» از یکدیگر بیم و هراس می‌کشیدند و از شب تا صباح تمامی ایشان به طلایه‌داری اشتغال «۹» داشته نخوابیدند و از شبیخون «۱۰» یکدیگر می‌اندیشیدند. نظم «۱۱»:

دو لشگر در اندیشه داوری که بخت که فردا کند یاوری

ستاره کرا بر سر افسر نهد «۱۲» کرا آسمان رخت بر در نهد

جولان «۱۳» کمیت سریع السیر «۱۴» قلم مشکفشان «۱۵» از جنگ شاهزاده صاحب قران با امرای تکلو و «۱۶» ترکمان و شکست آن جماعت نمک «۱۷» حرامان (بتوفیق حضرت «۱۸» ملک منان) «۱۹»

خلاصه کلام و ما صدق این فقره «۲۰» بلاغت انتظام آنکه بادی «۲۱» فتنه و فساد و شر، محمد خان بدگهر که باعث آن همه «۲۲» غوغا شد، به مرافقت «۲۳» امرای تکلو و ترکمان و بقیه سایر اویماقات رو به صفات عازم جنگ شاهزاده ظفرلوا سلطان حمزه میرزا گشت و به قصد آن از دار السلطنه قزوین بیرون «۲۴» نشسته بی‌ملاحظه «۲۵» و محابا به جانب سلطانیه در حرکت آمد تا آنکه در حوالی «۲۶» موضع صایین قلعه تلاقی فریقین اتفاق افتاد و هر دو گروه پرشکوه مستعد قتال و جدال گشته، دست تقدیر مالک الملك بی‌شبه «۲۷» و نظیر- الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ «۲۸»- در محاربه و شین بر روی طرفین بگشاد. لاجرم صباح روز جمعه نوزدهم «۲۹» شهر جمادی الاول سنه مذکوره- که جمشید «۳۰»

---

(۱)- ن: «لشگر» ندارد

(۲)- ن: ۱۸ شهر

(۳)- ب، ن: مذبور

(۴)- ن: صاین

(۵)- ن: مسافت شش فرسخ بیشتر نبود

(۶)- م: نبود و

(۷)- ب، م: گشتند

(۸)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۹)- ن: استفال

(۱۰)- م: شبی خون

(۱۱)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۲)- ب نهند

(۱۳)- ب: چون

(۱۴)- ن: «سریع السیر» ندارد

(۱۵)- ب: مشک افشان

(۱۶)- ب: «و» ندارد

(۱۷)- ن: بحرامان

(۱۸)- ن: «حضرت» ندارد

(۱۹)- ب: «بتوفیق حضرت ملك منان» ندارد. م: عنوان ناخوانا است

(۲۰)- ن: فرقه

(۲۱)- ب، م، ن: باو

(۲۲)- م، ن: اینهمه

(۲۳)- م، ن: بموافقت

(۲۴)- ن: برون

(۲۵)- ن: بملاحظه

(۲۶)- ب، ن: حوالی صاین. م: حوالی صایین

(۲۷)- م، ن:

«شبه و» ندارد

(۲۸)- سوره ۶۷ آیه ۱

(۲۹)- ن: جمه ۱۹

(۳۰)- ن: خورشید

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۲۰

بیضا علم یعنی خورشید «۱» انجم حشم به عزم رزم جوشن زرنگار در پوشیده قدم در معرکه سپهر دوار نهاد و سپاه ظلمت را منهزم ساخت- شاهزاده صاحبقران گیتی‌ستان، پس از ادای نماز صبح و سودن جبین اخلاص به خاك نیاز و عرض مسئلت «۲» به درگاه کارساز بنده‌نواز، زره توکل پوشیده، جرعه‌ای از جام عنایت روحانیت شاه ولایت نوشیده «۳»، پای مبارك در رکاب ظفر آیات «۴» آورد و پرشیدند دلدل شعار «۵» و سمند تیز رفتار «۶»، نظم «۷»:

به جستن چو برق و به رفتن چو بادهمانا که از برق و از باد زاد سوار گشته، عساکر نصرت مآثر جابه‌جا «۸» سوار شده، در رکاب فتح و نصرت آن شاهزاده آفتاب صولت مستعد و «۹» آماده جنگ گشتند و همگی دل بر کرم و مدد الهی [۶۱۲] بسته با خود این ترانه داشتند، بیت «۱۰»:

به‌بینیم تا این شتابان سپهردر این داوری بر که گردد به مهر

(ز بازیچه چرخ گیتی فروز «۱۱»که پیروز گردد که برگشته روز) «۱۲» شاهزاده ظفرلوا خود به ترتیب «۱۳» صفوف لشگر «۱۴» پرداخته، میمنه عساکر نصرت ماثر را ز بد علیقلی «۱۵» خان استاجلو داده، در «۱۶» میسره اسمعیل قلیخان شاملو را قرار داد و پیر غیب خان استاجلو و قورخمس «۱۷» سلطان شاملو را با بسیاری از بهادران جنگجو چرخچی کرده بیشتر فرستاد و خود با نفس میمنت سمات مرتضوی صفات- با آصفجاه اقبال‌پناه میرزا لطف الله و سایر تاجیکان و مقربان و مخصوصان و قورچیان و غلامان و یکجهتان- در قلب سپاه نصرت‌پناه لوای اقبال «۱۸» برافراخت از نوا در حالات آنکه در آن روز عالمسوز «۱۹»، به غیر از آصفجاه مذکور کسی دیگر برین «۲۰» نبود که فتح «۲۱» از جانب «۲۲» آن شاهزاده عالمیان خواهد بود «۲۳». شاهزاده عالم‌آرا، لحظه به لحظه صفها را می‌آراست و از هاتف غیب «۲۴» و عالم لا ریب پیوسته این صدا می‌شنید «۲۵» (إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلا غالِبَ لَكُمْ) «۲۶» طالبان نام و ننگ در میدان کین تاختند و زلزله و ولوله در زمین و زمان انداختند و بی‌تحاشی راندند تا به حوالی اردوی تکلو و ترکمان رسیدند.

(۱)- ن: جمشید

(۲)- م: مسیالت

(۳)- م: پوشیده

(۴)- م، ن: انتساب

(۵)- مز، ب، م: اشعار

(۶)- ن: رفتار نشسته

(۷)- ن: بیت. م: ندارد

(۸)- م: جای. ن: هرجا. ب: تیزجای

(۹)- م، ن: «و» ندارد

(۱۰)- م: ندارد

(۱۱)- مز: فراز

(۱۲)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۳)- م: تیر به تیپ. ن: نیز به تیپ

(۱۴)- م، ن: «لشگر» ندارد

(۱۵)- ب، ن: علی خان

(۱۶)- م، ن: و در

(۱۷)- ن: قرخمس

(۱۸)- ن: اقبال دلکاه. م: ندارد

(۱۹)- م، ن: عالم افروز

(۲۰)- ب، م، ن: «برین» ندارد

(۲۱)- م، ن: برین فتح

(۲۲)- ب: جانب باشد که

(۲۳)- ن: «بود» ندارد

(۲۴)- ب، م، ن: «غیب و عالم» ندارد

(۲۵)- ن: شنید که

(۲۶)- م: سوره ۳ آیه ۱۶۰

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۸۲۱

آن طایفه طاغیه نیز صباح جمعه مذکور از منزل مقرر خود کوچ کرده روان شدند و گمان ایشان آنکه «۱» لشگر شاهزاده صف‌شکن کی جرأت در سبقت جنگ با ایشان می‌نماید.

یکبار «۲» که واقف گشتند و مقدمه لشگر را ملاحظه نمودند، از غایت انانیت و جبروت که باد در سبیل و بروت خود کرده بودند، غالب «۳» مطلق خود را می‌دانستند، چه ولیخان تکلو که چرخچی و پهلوان پای تخت ایشان بود «۴»، از عجب و تکبرش افتاده در حالتی که از باده غرور سرش گرم شده بود مقید نشده به استقبال شتافت و به استعمال آلت کارزار آتش «۵» حرب و «۶» پیکار را

اشتعال داد و جنود لشگر ترکمان از طرف قول چشم امید به نور ماهچه «۷» لوای شاهزاده «۸» طهماسب میرزا داشتند و در برانغار از «۹» فر شکوه امت خان ذو القدر مستحکم «۱۰» می‌دانستند و جوانغار را از لمعان تیغ دستان شهید اغلان تکلو آرایش می‌دادند. و چون آن دو سپاه کینه‌خواه بیکدیگر رسیدند، زمانه را دل از حسرت خون شد که چنین دو لشگر از یکجنس بایست «۱۱» به موافقت یکدیگر اعادی دین و دولت را منکوب و «۱۲» مدعیان ملک و ملت را مقهور گردانیدندی.

آنگاه از طرفین صوت «۱۳» نقاره و نفیر و آواز سورن «۱۴» بهادران در میدان دار و گیر به گوش ساکنان سپهر مستدیر «۱۵» رسید «۱۶». در آن حال جوانان تیزچنگ و شجعان با نام و ننگ، کمیت تندرو را به مهمیز ستیز سراسیمه گردانیده «۱۷» و خارخار تعلقات اسباب جهانبانی را به آتش مردی و مردانگی سوزانیده، خود را در مضمار کارزار انداختند و شمشیر کین بر یکدیگر خوابانیدند و صیت جرأت و جلادت در عرصه گیتی انداختند و «۱۸» در آن روز قیامت انتما، سنان برق‌آسا صاعقه کردار خرمن زندگانی می‌سوخت [۶۱۳] و پیکان سهام خون‌آشام برق‌وار شعله جانسوز را در کانون درون می‌افروخت و تفنگ چون باد شبگیر از درع و خفتان و گورکه «۱۹» بیرون می‌وزید و تیغ سرافشان بر فرق مبارزان چون بلای ناگهان می‌گردید. گرزهایل «۲۰» در دست سرهنگان قاتل، معبر «۲۱» کیفیت عذاب ملایک، و خنجر لامع بر زبان قاطع منطوق «انت الباقی و کل شی «۲۲» هالك. تیر مرگ «۲۳» تأثیر چون ناوك غمزه دلبران، در «۲۴» هر آنی ناتوانی را بی‌تاب می‌گردانید. شمشیر از «۲۵» تیز زبانی دشمن تندگوی را خاموش می‌ساخت و کمان از کمال نخوت و تکبر پشت به جانب مخالف عدو را بر خاك مذلت می‌انداخت.

---

(۱)- مز، ب: «آنکه» ندارد

(۲)- ن: به یکبار

(۳)- ب: قالب

(۴)- ب، ن: بود و

(۵)- از آتش

(۶)- ب، ن: «و» ندارد

(۷)- ن: ماهیچه

(۸)- ن: شاه

(۹)- ن: فرو

(۱۰)- ب، م، ن: «مستحکم» ندارد

(۱۱)- ن: می‌بایست

(۱۲)- ب، ن: «و» ندارد

(۱۳)- ن: صوت و

(۱۴)- ب، م، ن: شیون

(۱۵)- م، ن: مسند

(۱۶)- م، ن: برسید

(۱۷)- ب: گردانیده خار حاز. م: گردانیده خار. ن: گردانید و خارخار

(۱۸)- ب، ن: «و» ندارد

(۱۹)- ب: گردی گه

(۲۰)- م: هاتل

(۲۱)- ن: مغز

(۲۲)- ن: سماء

(۲۳)- ب، م، ن: ترک تأثیر

(۲۴)- ن: زرههای ناتوانی را بتاب میگردانید

(۲۵)- ب، ن: «از» ندارد

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۸۲۲

القصه سرداران دست راست، مثل علیقلی خان فیج اغلی و محمدی ساروسولاق «۱»، نخست تاخت بر مقابل خویش علی «۲» پاک مال تکلو آورده، ایشان نیز در جایی که ایستاده بودند در حرکت آمده بر یکدیگر حمله آوردند و «۳» چابک‌سواران رزمجوی «۴» و سبک روحان تندخوی فنون شجاعت و بهادری و شهون «۵» جلادت و دلاوری «۶» بر یکدیگر عرض کرده، نقد حیات از مخزن بدن می‌ربودند «۷» و در اثنای دار و گیر و استعمال تیغ «۸» و تیر شکست بر علیقلی خان و جمعی که با وی بودند ظاهر شد. لشگر اسمعیل قلیخان که در میسره ایستاده بودند به مدد «۹» ایشان به میدان حرب سمند جهانگرد را «۱۰» به جولان در آوردند. شاه کرم بیک شاملو که «۱۱» وکیل اسمعیل قلی خان بود، در آن جنگ مبادرت به پیش رفتن کرده به تفنگ «۱۲» یکی از آن جماعت شربت شهادت چشید. چرخچیان لشگر شاهزاده عالمیان از پیش بدر رفته به میمنه ملحق گشتند و از صعود گرد و «۱۳» غبار خورشید فایض الانوار ظلمت آثار نقاب در پیش رو گرفت. نظم «۱۴»:

ز گردی که برخاست از رزمگاه «۱۵»جهان کرد «۱۶» در چشم مردم سیاه

بدان گونه شد گم در آن گرم «۱۷»معرکه می‌چست با صد چراغش سپهر امواج دریای پیکار در تلاطم آمده، کشتی عمر جمعی خصوصا علی سلطان پاک مال ولد «۱۸» ولی خان تکلو و ولی خان مشهور «۱۹» غرق گرداب فنا گشت. القصه کارزاری بود که دل بهرام خنجر گذار بر بام این «۲۰» سپهر نیلی «۲۱» حصار از آسیب آن معرکه بلرزید و چرخ ستمکار از مقام انتقام گذشته جهت مبارزان آن «۲۲» میدان عافیت می‌طلبید «۲۳». شعر «۲۴»:

زدند آن دلیر «۲۵»آن آهن کلاه‌بیکبار بر قلب گاه سپاه

ز تیغ و «۲۶»تفگهای آهن ستیزز هر گوشه بازار کین گرم «۲۷» و تیز

در آن گرم بازار جنگ و جدل‌نبودی خریدار جان جزاجل

(یلان از تفگ داده دل را از دست... «۲۸»چنان گشته بی‌پا و دست

---

(۱)- مز: سلاق، ن: سیلاق. م: سارد و سلاق

(۲)- ب: علی سلطان بیک. م، ن:

علی بیک

(۳)- م، ن: «و» ندارد

(۴)- ن: «رزمجوی» ندارد

(۵)- م، ن: سنون

(۶)- ب: دل‌آوری

(۷)- م: میر بودند

(۸)- ب، م، ن: تير و تيغ

(۹)- م: و مدد ايشان

(۱۰)- ن: «را» ندارد

(۱۱)- ن: «كه» ندارد

(۱۲)- م: تفنگی

(۱۳)- ن «و» ندارد

(۱۴)- ن: بيت. م: ندارد

(۱۵)- م: رمگاه

(۱۶)- ن: گشت

(۱۷)- ن: گرد

(۱۸)- م: كه وليخان. ن: «ولد وليخان تكلو» ندارد

(۱۹)- ن: مشهور تكلو

(۲۰)- م، ن: آن

(۲۱)- ن: يلی

(۲۲)- م، ن: «آن» ندارد

(۲۳)- ن: ميطلبيدند

(۲۴)- ب: نظم. ن: بيت. م: ندارد

(۲۵)- م: دلبران

(۲۶)- ن: «و» ندارد

(۲۷)- م، ن: كرد تيز

(۲۸)- در نسخه‌ها خوانده نشد

خلاصهٔ التواريخ، ج۲، ص: ۸۲۳ ز نوک سنانهای خارا گذرشده چشمه چشمه ز راه سربسر

در آن انجمن بهر دفع گزندتفک ريخت بر آتش كين سپند

دهـان را تفـک از سـتم بـاز كرددری در وجـود از عـدم سـاز كرد) «۱» دليران معركـه لشـگر شـاهزادگی «۲» و هژبران معركـه آن صاحبقرانی خصوصا اسـمعيل قليخان يولداش «۳» از ميمنه بيرون آمـده «۴» بر آن جماعت اسب انـداخت. لشـگر از اطراف و جوانب بهم «۵» آمده، از گرد نعال مراكب ايشان چشـمه آفتاب بپوشـيد و از غبار سم سـتوران ايشان بسـيط غبرا پرده «۶» اغبر بر سـر كشيد. نظم «۷»

نمودار گشت «۸»از غبار سمند [۶۱۴]زمين دگر بر سپهر بلند

ز گر دمی كه بر چشم افلاـک ريختزمين بر سـر از دست خود خـاک ريخت بعـد از انقضـای ساعتی، تيرگی هوا و ظلمت ارض و سمـا منعـدم گشـته روشـنی فتـح روی نمود و آفتاب ظفر و نصـرت از افق دولت و سـلطنت شاهزاده قمر «۹» طلعـت نير «۱۰» مراد به احسن وجهی چهره گشود. شاهزاده ظفرلوا خود چون مشاهده نمود كه ديگر توقف سود ندارد و متوكلا «۱۱» علی اللّه، جلو انداخته تيپ «۱۲» را در حركت آورد. عـاقبت الامر به تأييـد خـالق قضـا و قـدر، علامات عجز و انكسار بر وجنات «۱۳» احوال آن جماعت ظـاهر شـده، آن تيپ نيز در حركت آمـد و به يكبـار چترهای هر دو شاهزادها «۱۴» بر يكـديگر خورده محمـد خان تركمان به «۱۵»

دست علیقلی «۱۶» سلطان ذو القدر از روی زین «۱۷» به زمین افتاد و مسیب خان تکلو دستگیر و اسیر «۱۸» مرشد قلی «۱۹» شاملو برادر اسمعیل قلی سلطان شد و در همان معرکه شاهزاده طهماسب میرزا را گرفته به نظر شاهزاده صاحبقران رسانیدند. شاهزاده با مروت بواسطه عرق برادری و حمیت او را نوازش نموده رفیق خود ساخت و دیگر از امرا و سرداران مثل سلمان خان استاجلو و امت خان ذو القدر و شاهقلی سلطان پیاده و شاه علی خلیفه ذو القدر و ادهم خان ترکمان «۲۰» و اولاد امیر خان «۲۱» و اولاد ولیخان و بعضی از اولاد سولاغ «۲۲» حسین تکلو و مختار «۲۳» سلطان

---

(۱)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲)- م: شاهزاده گی

(۳)- م: بولدش

(۴)- ن: «آمده» ندارد

(۵)- ن برآمده

(۶)- ب، م: پره

(۷)- ن: بیت. م: ندارد

(۸)- ب، ن: شد

(۹)- م، ن: قمر طلعت طالع گشته

(۱۰)- ن: بر. م: پیر

(۱۱)- ن: یتوکلا

(۱۲)- ن: دلیران را با تیپ

(۱۳)- ن: «وجنات» ندارد

(۱۴)- م: شاهزاده‌ها

(۱۵)- ب، ن: «به» ندارد

(۱۶)- ب: علی قلیخان ذو القدر ن: علی قلیخان ذو القدر را ن:

علیقلی خان ذو القدر را از روی زمین گرفته بر زمین انداخته و مسیب خان تکلو اسیر و دستگیر شد و مرشد قلی خان شاملو برادر اسمعیل قلی خان کشته شد و در همان معرکه

(۱۷)- ن: زین گرفته بر زمین انداخت

(۱۸)- ن: اسیر و دستگیر شد و

(۱۹)- ب، خان

(۲۰)- ب، م، ن: «ترکمان» ندارد

(۲۱)- ن: «امیر خان و اولاد» ندارد

(۲۲)- ن: مز، ب، م: سولاخ

(۲۳)- ب: منحتار

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۸۲۴

تکلو چون دانستند و بعین الیقین مشاهده کردند که با ولی‌نعمت برابری نمی‌توان کرد و کار به نوعی دیگر بوده و فتح و نصرت

موقوف به عنایت فرمان‌فرمای پادشاه قضا و قدر گشته، عنان ادبار به صوب فرار انعطاف داده هر کدام به جانبی «۱» رفتند. شعر «۲»:

نه جای قرار و نه راه ستیز «۳»نهادند ناکام رو در گریز «۴» جنود ظفر ورود شاهزادگی «۵» صاحب‌قرانی «۶» گیتی‌ستانی «۷» به تأییدات «۸» ملک ربانی «۹» (و توفیقات «۱۰» واهب سبحانی) «۱۱»، رایات «۱۲» فتح و نیروزی برافراخته نسیم ظفر شمیم «قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً» «۱۳» ندای «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً» «۱۴» به گوش هوش عالمیان رسانید و از چهره پیکر نصرت اثر «وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزِیزاً» «۱۵» غبار کلفت رفع گردانید.

چون شاهزاده صاحبقران ملتزم بود که بعد از فتح پیرامون قتل آن فئه «۱۶» برگشته روزگار نگردد «۱۷»، لهذا کسی از آن جماعت گنه‌کار را تعاقب ننمود «۱۸» و متعرض قتل ایشان «۱۹» احدی نگشت، آنچه آن جماعت سیاه‌دل در دل داشتند نعوذ باللّه اگر قضیه برعکس می‌افتاده از آن مردم قریب «۲۰» به سیصد «۲۱» کس در آن معرکه کارزار کشته افتاده بودند. شعر «۲۲»:

ز کشته فتاده در آن انجمن‌نه «۲۳»تابوت نه نوحه‌گر نه «۲۴»کفن شاهزاده کشورگشای صاحبقران، بعد از سجدات شکر آلهی (و مراسم صلوات و سلام بر ارواح مقدسات حضرات رسالت‌پناهی «۲۵» و حضرات ایمه معصومین صلوات اللّه و سلامه علیه و علیهم اجمعین) «۲۶» آخر آن روز عنان عزیمت به اردوی عالی معطوف داشته از روی فرح و خوشحالی تشریف فرمودند.

(فقیر مؤلف در آن روز عالم افروز، در پای [۶۱۵] علم نصرت اثر آن «۲۷» والاگهر بود و به خواندن سوره انا فتحنا و ادعیه ماثوره مواظبت می‌نمود) «۲۸» قاضی عبد اللّه ورامینی «۲۹» در تاریخ شکست اینچنین یافته، شعر «۳۰»:

---

(۱)- ب، م، ن: بجای

(۲)- ب: نظم. م، ن: ندارد

(۳)- ن: نه جای فرار و نه راهی ستیز

(۴)- ب: و ستیز

(۵)- ب، ن: شاهزاده م: شاهزاده‌گی

(۶)- ن: قران

(۷)- ن: «گیتی‌ستانی» ندارد

(۸)- ن: «ات» ندارد

(۹)- ن: منان

(۱۰)- ب، م: بتوفیقات

(۱۱)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۲)- ن: رایت

(۱۳)- سوره ۱۷ آیه ۱۸

(۱۴)- سوره ۴۸ آیه ۱

(۱۵)- سوره ۴۸ آیه ۳

(۱۶)- ب: قبیله. ن: قبله

(۱۷)- نگردد و

(۱۸)- ن: ننمود متعرض

(۱۹)- ن: «ایشان» ندارد

(۲۰)- ن: قرب

(۲۱)- ن: قرب سیصد

(۲۲)- ن: بیت. م: ندارد

(۲۳)- ب، م: نتابوت. ن: نه تابوت و

(۲۴)- ب، م: نی

(۲۵)- م: پناه

(۲۶)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۷)- م: انولاگیر

(۲۸)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۹)- ن: «ورامینی» ندارد

(۳۰)- ن: تاریخ. م: ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۲۵ خان همدان که بر دلش تیر شکست‌خان کاشان که تیر تدبیر شکست

نص است در اینکه زودتر می‌بایست‌تاریخ شکستی که بود «دیر شکست» بهادران پیلتن و یکه جوانان صف‌شکن که آنچنان دستبردی و فتحی نموده بودند، روز دیگر که خسرو خاور «۱» یعنی آفتاب جهانتاب علم نورانی برافراخت و لشگر کواکب را مغلوب ساخت، سرهای ایشان را بر نیزه کرده، دوازده هزار نفر مکمل مسلح آماده بر جمعیت «۲» بودند به نوعی در اطراف و جوانب پراکنده شدند که در یکشبانه روز چهل فرسخ مسافت طی نمودند. شعر «۳»:

چو لشگر پراکنده شد در نبرددگر مشکلش می‌توان جمع کرد

شکوفه چو ریزد ز باد بهارنگردد دگر جمع بر شاخسار

ز خارا چو بشکست مینای سست‌به استادی کس نگردد درست) «۴» اتفاقا در آن روز جنگ، بعد از آن همه «۵» گرد و غبار، از رحمت الهی باران بهاری آن کدورات «۶» را فرو نشاند. لشگریان آن همه مالی که امرای مذکوره سالها اندوخته بودند و ملازمان ایشان در آن اوان به عنف و تعدی بدست آورده بودند «۷»، در طرفة العینی «۸» صاحب شدند شاهزاده صاحبقران برادر خود طهماسب میرزا را به حرم برده به دستور با خود داشت و محمد خان و مسیب خان را به علیقلی «۹» خان و اسمعیل خان سپردند و «۱۰» در همان روز عرضه به نواب کامیاب اعلی که در دار السلطنه تبریز بودند «۱۱» نوشته فرستادند.

روز دیگر صبح «۱۲» شنبه بیستم ماه مذکور، شاهزاده عالم افروز بیرون آمده امرا و لشگریان طایفه به طایفه و اویماق به اویماق هر سر و اخترمه که داشتند به نظر عالی درآوردند و از جمله آن سرها سر ولیخان تکلو و سر مظلوم میرقوام الدین محمد اصفهانی- که سابقا مذکور شد که وزیر شده بود- و سر شاهقلی سلطان برادر امیر خان با سایر «۱۳» سرها و اخترمها به نظر انور رسانیدند و به جهت هر یک از دلاوران و شجعان «۱۴» میدان شاهزاده صاحبقران جایزه‌ای از الکا و خلعت «۱۵» یادداشت «۱۶» شد.

نواب شاهزادگی بر قاتل میر قوام الدین اعراض و اعتراض بیشتری کرده امر فرمود «۱۷» که سر او را با بدن بعد از تجهیز و تکفین به اصفهان نقل نمایند و چون وی با متعلقان که دختر میر میران یزد بود و صبیه شیرخوار داشت «۱۸» به امید تمام آمده بود، نواب صاحبقرانی بعد از تأسف

---

(۱)- ب، م، ن: خاوری

(۲)- ن: برحمت

(۳)- ن: بیت. م: ندارد

(۴)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۵)- ن: «همه» ندارد

(۶)- ن: کدورت

خلاصهٔ التواریخ ج۲ ۸۲۵ جولان کمیت سریع السیر قلم مشکفشان از جنگ شاهزاده صاحب قران با امرای تکلو و ترکمان و شکست آن جماعت نمک حرامان(بتوفیق حضرت ملک منان) ..... ص : ۸۱۹

(۷)- ن: «بودند» ندارد

(۸)- ب، م: طرفهٔ العین

(۹)- م، ن: بعلی خان

(۱۰)- ن: «و» ندارد

(۱۱)- ب: بود نوشته. ن: بود نوشتند و

(۱۲)- مز: فتح

(۱۳)- م، ن: «با سایر» ندارد

(۱۴)- ب، م، ن: شجاعان

(۱۵)- ن: خلعت داد

(۱۶)- ن: «یادداشت شد» ندارد

(۱۷)- م: امرا فرمود. ن: کرده

(۱۸)- ب، م، ن: دار

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۲۶

بسیار املاک او را که بعضی اراده صونکیت داشتند بخشیده، از جهات و «۱» املاک او طمعی نکرد و مبلغی زر به جهت کفن و دفن شهیدان دشت صایین «۲» قلعه انعام «۳» و تصدق فرمودند و از آنجا کوچ کرده به فارسجین نزول اجلال فرمودند. امرا و جماعتی که از جنگ‌گاه «۴» فرار نموده بودند، چون «۵» به اراسنج رسیدند «۶» بعضی از تکلویان که در ری می‌بودند، به راه ری رفتند و بعضی دیگر از آن جماعت که در همدان و لرستان «۷» مأوا «۸» داشتند، مثل اولاد سولاغ «۹» و ولی سلطان و پسران امیر خان و برادرش اسمعیل سلطان، به راه همدان رفتند [۶۱۶] و ادهم خان و امت خان و سلمان خان «۱۰» و شاه علی «۱۱» خلیفه و شاهقلی «۱۲» سلطان پیاده و جمعی دیگر از رفقا، از راه ساوه راه گردانیده، چون سلطان معصوم ترکمان در این معاملات با امرای «۱۳» ترکمان همداستان «۱۴» نشده بود و از جانب شاهزاده گیتی‌ستان [هراسان] بود از ترس وی (به زرند راسفجان آمده) «۱۵» خود را به قم رسانیدند. اراده امت خان آنکه قلعه قم را دربست نموده «۱۶» در مقام مخالفت درآیند. چون چند روزی به خیالات فاسده گذرانیدند، دیدند که اثری بر آن مترتب نمی‌شود و کسی به را ایشان همراهی نمی‌کند و عاقبتی «۱۷» ندارد، از هم پاشیده امت خان و شاهقلی «۱۸» خلیفه براه اصفهان رفتند. امت خان بدست غازیان افشار و مقصود بیک وزیر قورچی باشی سابق به قتل آمد سرش را به درگاه معلی آوردند «۱۹». والی لار علاء الملک «۲۰» خان در باب وی این تاریخ را گفته. نظم «۲۱»:

تا هست خدای جان ستان و جان ده‌این طور نبوده کیدی فرمان ده

تاریخ سفر سوی سقر «۲۲»رفتن اوستلا- امت کافر زن از ... کان ده «۲۳» و ادهم خان و ترکمانان به دار السلطنه قزوین آمدند و ولیخان سلطان ولد محمد خان که در جنگ نبود و در کاشان بود، چون به ساوه رسید، خبر شکست پدرش شنید گریخته به قم آمد

و مـدتی در قم «۲۴» بسر برده و «۲۵» جرأت نکرد «۲۶» که به درگـاه معلی رود، گریخته به خراسـان رفت و در دامغـان به مرتضـی قلیخـان پیوست و جمعی دیگر از ترکـان و تاجیکان که گرفتار شـده بودنـد «۲۷»، بعضـی مثل مهـدیقلی بیک ولد شادی بیک «۲۸» مشمول عنایت بی‌غایت گشته و از مقربان گردیدند و بعضی دیگر از ترکان و

---

(۱)- ب، ن، م: «و» ندارد

(۲)- ن: «دشت صائین» ندارد

(۳)- ن: انعام و تصرف

(۴)- مز، ب، م: جنگاه

(۵)- ن: «چون به اراسنج» ندارد

(۶)- ن: رسیدند و

(۷)- ب: لراستان

(۸)- ن: ماوی

(۹)- مز، ب، م: سولاخ

(۱۰)- ب، م، ن: «و سلمان خان» ندارد

(۱۱)- ن: شاه قلی

(۱۲)- ن: شاهعلی

(۱۳)- ن: اردوی

(۱۴)- م: همدستان

(۱۵)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۶)- مز، ب، م: نسبت

(۱۷)- ب: عاقبت. ن: ندارد

(۱۸)- ب، م: شاهعلی

(۱۹)- ن: فرستادند

(۲۰)- ن: علام الملک

(۲۱)- ن: تاریخ. م: ندارد

(۲۲)- ب: سفر

(۲۳)- کذا

(۲۴)- ن: «در قم» ندارد

(۲۵)- ب، ن: «و» ندارد

(۲۶)- م: نکرده

(۲۷)- مز، ب: بود

(۲۸)- ب، ن: «ولد شادی بیک» ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۲۷

تاجیکان را جریمه کرده، به تحصیلداران دادند که (ازیشان وجوه ترجمان بازیافت نمایند «۱» و) «۲» چون تکلویان «۳» و ترکمانان اکثری به جانب همدان رفته بودند، رای ارکان دولت قاهره بدان «۴» قرار گرفت که شاهزاده گیتی‌ستان بدان صوب رفته، هر کس که از آن جماعت به درگاه آید فهو المراد و الا به تیغ سیاست درآمده گرفتار گردند «۵». از فارسجین «۶» کوچ کرده به جانب آب گرم خرقان «۷» اردوی همایون در حرکت آمد و چند روز در آن سرزمین به نشاط و کامرانی گذرانیدند. سلطان مراد ولد امیر خان که در حوالی در جزین «۹» بود، با جمعی از مردم خود «۸» به درگاه عالمپناه آمد و برادر دیگرش گلابی بیک با پسران ولی سلطان و سولاغ «۱۰» به جانب بغداد رفتند. شاهزاده گیتی‌ستان چون قبل از جنگ مذکور همدان- که الکای ولیخان تکلو بود و خالوی پیر غیب خان استاجلو بود «۱۱» به مشار الیه نامزد کرده بود- حسب الوعده پادشاهانه الکای همدان را با توابع به وی شفقت کرده، احکام عالی در آن باب عزاصدار یافت و چون اول فصل گل دار السلطنه قزوین بود و خوبیهای «۱۲» باغ سعادت آباد و اوایل جوزا، به خاطر انور «۱۳» خطور کرد که چون قرب مکان واقعست سوار شده بدانجا به طریق سیر بفرمایند و (چند روز «۱۴» آنجا به نشاط و کامرانی گذرانیده) «۱۵» جمعی «۱۶» که بواسطه بعضی مهمات و تحقیق حالات بدان ولایات رفته‌اند «۱۷» معاودت نمایند و [۶۱۷] نواب شاهزادگی «۱۸» نیز به اردوی عالی مراجعت کند. مقرر شد که اردوی عالی در همان منزل به دستور توقف کرده نواب عالی و مقربان درگاه سامی در ملازمت به سیر شهر روند. آخر روز سه‌شنبه سلخ جمادی الاول سنه مذکوره، نواب شاهزادگی «۱۹» به سعادت و «۲۰» کامرانی سوار شده و چاشت روز چهارشنبه غره شهر جمادی الثانی اهالی قزوین استقبال کرده به دولتخانه مبارکه تشریف بردند.

چون یکهفته نواب عالی در قزوین ماندند، (حکم اشرف صادر شد که اردو که در آب گرم توقف «۲۱» دارند کوچ کرده به شهر آیند. نواب عالی به نفس نفیس متوجه مهمات و الکای عراق گشته «۲۲»، مدار مهمات جزوی و کلی و ملکی و مالی بر آصفجاه «۲۳» اعتماد الدوله میرزا لطف اللّه قرار گرفت از روی استقلال و انفراد تمام به مهمات ایران «۲۴» می‌پرداخت) «۲۵» الکای «۲۶» ری را در کل به علیقلی

---

(۱)- ب: نمایند که

(۲)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۳)- ب: تکلوان

(۴)- م، ن: بران

(۵)- ن: گردند و

(۶)- م: فارسخین

(۷)- م: خرمان

(۸)- م: حرین

(۹)- م، ن: «خود» ندارد

(۱۰)- مز: سلاخ. ب، م: سولاخ

(۱۱)- ن: بود و

(۱۲)- مز: خوبیها و

(۱۳)- م، ن: «بخاطر انور» ندارد

(۱۴)- ب، م: روزی

(۱۵)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۶)- ب: و جمعی شاهزاده گی

(۱۷)- م، ن: «رفته‌اند» ندارد

(۱۸)- ب، م، ن: شاهزاده گی

(۱۹)- م، ن: شاهزاده گی

(۲۰)- م، ن: «و» ندارد

(۲۱)- ب: تشریف

(۲۲)- ب، م: گشتند مدار کلی و جزوی و مالی

(۲۳)- م: با صفجاه

(۲۴)- ب: ایروان

(۲۵)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۶)- مز، ب: انگاه

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۸۲۸

خان شفقت کردند و ابهر و بعضی محال دیگر «۱» را بر سر قزوین به اسمعیل قلیخان مرحمت فرمودند (و دینور «۲» و سعدآباد و بعضی محال را که الکای سولاغ «۳» بود به شاهوردی خلیفه برادر بزرگ اسمعیل خان «۴» مرحمت نمودند) «۵» و کاشان را خاصه کردند «۶» و همدان را که به پیر غیب خان داده بودند او را مرخص ساخته به الکا فرستادند و قم را به علیقلی سلطان ذو القدر با بعضی از بلوکات دادند و الکای ادهم خان را که فراهان «۷» و گرمرود «۸» و بعضی از محال قم بود، به شاهوردی «۹» خلیفه ینانلو «۱۰» دادند و دارابجرد و [تیریز] «۱۱» را به محمد سلطان ذو القدر یساولباشی عنایت کردند و محلات «۱۲» و بلوک [وزوان] و جاسب و وشنوه قم را به مرشد قلی سلطان شاملو برادر اسمعیل قلیخان عنایت فرمودند و چون ادهم خان با آن کفران نعمت التجا به درگاه عالمپناه آورد و در منزل «۱۳» علیقلی خان رفت، جرایم او مقرون به عفو «۱۴» شده ساوه را بدو عنایت کردند و سلطان معصوم ترکمان که در آن ایام از او حیله و خودداری «۱۵» صادر شده بود، مغضوب گشته به قورخمس سلطان او را گیرانیدند و تمام اموال و جهاتش به تاراج رفت و ایالت شیراز به دستور به قلیخان ذو القدر شفقت شد و مهدیقلی بیک را نیز به وکالت و ریش‌سفیدی به شیراز فرستادند و احکام به تمامی ممالک محروسه فرستاده خاطر از بلاد عراق جمع فرمودند و داروغه‌ای به یزد فرستاده، الکای بوانات را به سید بیک کمونه با الکای کبیر و طسوج دادند و سمنان که الکای او بود تغییر داده (به پسرزاده تبت اغلی عنایت کردند و) «۱۶» مدت یکماه و کسری «۱۷» شاهزاده صاحبقران در دار السلطنه قزوین توقف کرده «۱۸» در عشر ثانی شهر رجب «۱۹» المرجب از شهر بیرون نشسته «۲۰»، عازم آذربایجان گشتند و روز جمعه سیم شهر جمادی الثانی سنه مذکوره «۲۱» شاهزاده طهماسب میرزا را به قلعه الموت فرستاده محبوس ساختند و کوتوالی قلعه را به حسین قلی سلطان برادر علیقلی «۲۲» عنایت فرمودند.

القصه که شاهزاده صاحب مروت سلطان حمزه میرزا، از گناه جماعت ترکمانان «۲۳» و تکلویان «۲۴» بالکلیه در «۲۵» گذشته، محمد خان را در طالش و مغانات الکا «۲۶» داده، مسیب خان را متولی و حاکم دار الارشاد [۶۱۸] اردبیل گردانیدند و از جرایم سلطان معصوم گذشته او را مرخص ساختند که به ساوه رفته یراق «۲۷» خود کرده به درگاه آید و شاهقلی سلطان پیاده دزمار را عنایت کردند و قورخمس سلطان شاملو را در قزوین گذاشتند.

(۱)- ن: «دیگر» ندارد

(۲)- ب: و تیوزوم: و ینور آباد

(۳)- مز: سلاخ. ب، م: سولاخ

(۴)- ب، م: قلیخان

(۵)- ن: داخل پرانتز را ندارد

(۶)- ن: کرده همدان را

(۷)- م: فرهان

(۸)- ب، م: کریرود

(۹)- ن: شاهویردی

(۱۰)- مز، ب، م: اینااللو

(۱۱)- ب، م، ن: تبریز

(۱۲)- ب، م، ن: محالات

(۱۳)- ن: خانه. م: ندارد

(۱۴)- م: بعف

(۱۵)- ن: رای

(۱۶)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۷)- ن: کثری

(۱۸)- ب، ن: کرده و

(۱۹)- ن: رجب سنه مذکوره

(۲۰)- ن: رفته

(۲۱)- ن: «سنه مذکوره» ندارد

(۲۲)- ن: علیقلی خان

(۲۳)- ن: ترکمان

(۲۴)- ن: تکلو

(۲۵)- ن: «در» ندارد

(۲۶)- م: الکه

(۲۷)- ن: فکر یراق

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۲۹

رفتن شاهزاده عالمیان به آذربایجان به ملازمت پادشاه همایون اسکندرشان «۱»

نوبت دیگر صاحبقران عادل با سپاه پردل، طی مراحل و منازل نموده، با سپاه بی‌کران از تخمین «۲» مهندسان متوجه آذربایجان گشت. شعر «۳»:

همی رفت سلطان عاجز نوازسلامت‌تر از کاروان حجاز

نجستند آن خیل انجم عددبجز همتی از رعیت مدد شاهزاده صاحبقران در «۴» اواخر ماه شعبان به دار السلطنه داخل شده، شاه کامیاب به اتفاق شاهزاده ابو طالب میرزا، نواب عالی را استقبال فرموده، به عظمت «۵» هرچه تمامتر به دولتخانه مبارکه فرمودند. بعد از چند روز شروع در گرفتن قلعه شده، شاهزاده گیتی‌ستان با لشگر بسیار و تفنگچیان بی‌شمار سوار گشته، اطراف و جوانب قلعه را ملاحظه فرموده، به غوغای هرچه تمامتر و «۶» نقاره و نفیر و کرنا «۷» و سورن، سیبه تعیین فرمودند و در این مرتبه دور قلعه را گرفته محاصره کردند و در روز اول پنج مرتبه توپ بزرگ را بر برجی که در کنار رودخانه پیش محله «۸» سنجازان واقع است زدند و توپ میانه را «۹» که نواب شاهزادگی «۱۰» خود ترتیب داده بود، به باغچه مسجد نصریه برده به جانب منازل دفترخانه (بستند و روزی ده دوازده توپ می‌انداختند دفترخانه) «۱۱» خاصه- که متصل «۱۲» به دیوار صاحب‌آباد «۱۳» بود- آنرا ویران ساخته، سه چهار برج دیگر به زمین «۱۴» مساوی گشت. اهل قلعه از این معامله به زینهار «۱۵» آمده، مدت ده روز «۱۶» مهلت و امان خواستند. کار بر اهل قلعه تنگ شد و همچنین سعیی «۱۷» که در این «۱۸» مرتبه فرمودند «۱۹» اگر در اوان سابق می‌فرمودند یقینا تسخیر قلعه شده بود «۲۰». چون وقت تنگ گشته بود و هر روز خبر آمدن فرهاد پاشا سردار به الکای خوی و سلماس و طسوج می‌رسید و باعث تزلزل قزلباش و تبریزیان می‌گشت، آن جماعت بی‌دست و دل گشتند و اهل قلعه به وسیله شاهرخ خان قرار به صلح دادند. در این اثنا خبر رسیدن «۲۱» سردار نابکار به طسوج رسید. امرای عظام قرار دادند که یورش نمایند اگر تسخیر قلعه شد فهو المدعا «۲۲»، وگرنه علاجی «۲۳» دیگر نمایند.

---

(۱)- ب: اسکندر نشان

(۲)- ن: تخمی

(۳)- م، ن: ندارد

(۴)- مز، ب: او را

(۵)- م: عزمت

(۶)- م، ن: به

(۷)- م، ن: کره‌نا

(۸)- م، ن: «محله» ندارد

(۹)- ن: «را» ندارد

(۱۰)- م، ن: شاهزاده‌گی

(۱۱)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۲)- م، ن: «متصل» ندارد

(۱۳)- ب، م، ن: آباد متصل

(۱۴)- م، ن: بر زمین

(۱۵)- ب، م، ن: به زنهار

(۱۶)- ب: ده دوازده روز. ن: دوانزده روز

(۱۷)- ب، م، ن: سعی

(۱۸)- م: در

(۱۹)- ب، م: فرمودند که

(۲۰)- ب، م، ن: بود و

(۲۱)- ن: رسانیدند که

(۲۲)- ن: المراد

(۲۳)- ن: علاج

خلاصهٔ التواریخ، ج ۲، ص: ۸۳۰

روز پنجشنبه نوزدهم «۱» شهر رمضان المبارک «۲» قرار به یورش گرفت و «۳» دو روز پیش از آن نواب شاهزادگی «۴» خود سوار شده «۵»، دور قلعه را گردیده مقرر نمود که از «۶» هر سیبه به چه عنوان یورش نمایند. شب پنجشنبه مذکور بعد از افطار، مردم جمعیت کرده قریب «۷» بیست هزار کس از قزلباش و تبریزی و مردم نواحی جمع شده، محل چاشت «۸» یورش نمودند و «۹» جوانان دلیر قزلباش بر نردبانها دویده «۱۰» ملاحظه نکردند «۱۱» و بی‌محابا رفتند و از مردم تبریز و نواحی نفری «۱۲» جرات نکرده پیش نرفتند. مرتبه اول که مردم به پای قلعه رفتند، از رومیان کسی در «۱۳» [۶۱۹] میانه شیرحاجی (نماند و تمام «۱۴» به اندرون قلعه رفته «۱۵» به ضرب تفنگ عقب مردم را بریدند و جمعی که اول مرتبه به پای شیرحاجی) «۱۶» رفته بودند، چون ملاحظه کردند که کسی دیگر از عقب ایشان نیامد، لاعلاج باز گشتند و در محل بازگشتن قریب به صد کس زخم تفنگ گرفته بیشترش تلف گشتند «۱۷». قرب سی چهل نفر از ملازمان خاصه «۱۸» نواب صاحبقران تا شب در میان خندق «۱۹» قلعه پنهان بودند. چون شب «۲۰» به سر دست درآمد، بیرون آمدند. در روز یورش مذکور، از کسی که آثار جلادت «۲۱» ظاهر شد، احمد سلطان آسایش اغلی استاجلو بود که بیشتر از همه کس بر نردبان پا نهاده بالا رفت و در سر دیوار «۲۲» شیرحاجی دو سه «۲۳» کس را به شمشیر زد. چون از هیچ جانب کسی همراهی با وی ننمود، رومیان هجوم بر سر مشار الیه آورده پنجاه شصت شمشیر بر قبه سپر او زده «۲۴» و چند زخم کاری «۲۵» بلکه مهلک بر چهره او رسیده بود. وی با آن «۲۶» حالت از نردبان بزیر آمده «۲۷» سالما به کنار رفت.

چون تسخیر قلعه به یورش نشد، اهل تبریز را یأس «۲۸» تمام حاصل گشت. همانا «۲۹» که از ورای اشعار مشیت، فتح آن رجوع به صاحب دولتی هم «۳۰» از این دودمان «۳۱» خلافت شده که چون وعده‌اش می‌رسد، به یمن اقبال او مسخر خواهد شد. شعر «۳۲»:

(کارها جز خدای نگشایدبخدا گر ز خلق هیچ آید) «۳۳»

---

(۱)- ن: ۱۹

(۲)- ن: «المبارک» ندارد

(۳)- ب، ن: «و» ندارد

(۴)- ب، م: شاهزاده گی

(۵)- ب، م، شده و

(۶)- ب، ن: «از» ندارد

(۷)- م، ن: قریب به

(۸)- ن: چاشتی

(۹)- ب، ن: «و» ندارد

(۱۰)- ب، م، ن:

دویدند و

(۱۱)- ب، م: نکردند همچنان با. ن: نکرده همچنان

(۱۲)- ن: احدی

(۱۳)- ب، ن: «در» ندارد

(۱۴)- ب: تمامی

(۱۵)- ب: رفتند

(۱۶)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۷)- ن: ن: شد قریب

(۱۸)- ب، ن: خاصه شریفه و م: خاصه شریفه

(۱۹)- ن: خندق نهان بودند

(۲۰)- ن: شب شد

(۲۱)- م: جلات

(۲۲)- م، ن: «دیوار» ندارد

(۲۳)- ن: «سه» ندارد

(۲۴)- م، ن: زده بودند

(۲۵)- ن: «کاری بلکه» ندارد

(۲۶)- م: بان

(۲۷)- مز: آمد. ن: آمده به کنار رفت

(۲۸)- مز: «یاس» ندارد

(۲۹)- م: همانا که از ورای مشیت فتح. ن: همانا که مشیت فتح

(۳۰)- ن: «هم» ندارد

(۳۱)- ب: دومان

(۳۲)- م، ن: ندارد

(۳۳)- ن: بین الهلالین را ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۳۱

روز دیگر خبر رسید که فرهاد پاشا از طسوج کوچ کرده متوجه تبریز شد. چون لشگر قزلباش آنچنانکه باید جمع نبودند که سردار را استقبال نمایند، ناچار اهل تبریز را رخصت دادند که از شهر بیرون روند «۱» و در روز سه‌شنبه بیست و چهارم شهر رمضان سنه مذکوره، اردوی همایون کوچ کرده در چرنداب نزول اجلال فرمودند «۲».

در آن روز محنت اندوز علامت «۳» روز قیامت مشاهده عالمیان گشت بازارها و خانه‌ها را آتش زدند و بمؤدای «یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ» «۴»، هیچکس به یکدیگر التفات نمی‌فرمود «۵» تا عصری چنان شد که متنفسی «۶» در تبریز نماند. روز دیگر اردوی همایون «۷» از چرنداب کوچ کرده از راه فهوسفنج «۸» و خواجه خوشنام به دو متزل به حوالی ازدم «۹» دول آمدند و روز عید فطر فرهاد پاشا در کنار آب شور نزول نمود فرهاد پاشا آزوقه و باروط «۱۰» و یراق قلعه تبریز را که حسب الامر خواندگار «۱۱» آورده بود، نقل قلعه نموده، خاطر از آن ممر جمع فرمود «۱۲» و جوانب قلعه را هموار کرده، مراجعت نمود و «۱۳» مقارن این حال، در اوایل شوال «۱۴» سردار مذکور چند مرتبه کتابات به امرای عظام نوشته، مقدمات صلح به میان انداخت مشروط بر آنکه الکایی «۱۵» که در تحت تصرف خواندگار درآمده از ایشان باشد و ازین طرف امرای عظام راضی به صلح شدند مشروط «۱۶» بر آنکه دست از

تبریز بدارند و در عوض تبریز نخجوان را بدهند «۱۷» یا موازی جمع تبریز همه ساله پیشکش و تحف و «۱۸» هدایا به روم فرستند و فرهاد پاشا «۱۹» و سردار عساکر صریح در کتابات نوشته بود که من به جنگ نیامده‌ام، غرض من آنست که باعث این صلح شوم و نام نیک در عالم بگذارم. و همچنین ایلچی از جانب محمد پاشا حاکم سواس در روز دوشنبه ششم شهر «۲۰» شوال نزد محمدی «۲۱» خان تخماق به ازدم‌دول «۲۲» [۶۲۰] آمده، جواب مرغوب گرفته مراجعت نمود و علیقلی خان طهماسب قلی بیک ملازم خود را جهت قرار صلح در روز ششم شهر شوال نزد محمد پاشای مذکور فرستاد و در پنجشنبه نهم شهر مذکور ولی بیک چاشنی گیرباشی از جانب فرهاد پاشا به «۲۳» درگاه معلی آمده «۲۴» التماس کتابات و اسناد معتبر از جانب نواب کامیاب اعلی و نواب عالی «۲۵» به خواندگار نمود و مقرر شد که کتابات نوشته مصحوب کس معتبر نزد فرهاد پاشا فرستند «۲۶».

---

(۱)- ن: بروند

(۲)- ب، م، ن: نمودند

(۳)- م. ن: «علامت روز» ندارد

(۴)- سوره ۸۰ آیه ۳۴

(۵)- ب، م، ن: نمی‌فرمودند

(۶)- ن: تنفس

(۷)- مز: همین

(۸)- ب: فحوسفبح. مز: فهفوسفنج

(۹)- ب: و دل

(۱۰)- ب، م: باروت

(۱۱)- م: خوندگار

(۱۲)- ن: نمود

(۱۳)- ن: «و» ندارد

(۱۴)- ن: شهر شوال

(۱۵)- ب، م: الکاء

(۱۶)- ن: بهمین شرط که

(۱۷)- ن: با

(۱۸)- ن: «و» ندارد

(۱۹)- ب، ن: پاشای سردار- ن: پاشا سردار

(۲۰)- ن: «شهر» ندارد

(۲۱)- م، ن: محمد خان

(۲۲)- ب، م: و دل

(۲۳)- ب، م: «به» ندارد

(۲۴)- ن: آمده بود

(۲۵)- ن: اعلی به خوندگار

(۲۶)- ب، م، ن: فرستد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۳۲

منشیان عطارد قلم کتابات مقرون به صداقت و خصوصیت و شمه‌ای از حقوق قدیمی در قلم آورده، التماس شد که تبریز را واگذارند و هرساله موازی جمع آن بر سبیل خراج به درگاه خواندگار «۱» فرستند. کتابات مذکور «۲» را مصحوب احمد بیک ایشک آقاسی استاجلو در روز دوشنبه بیستم شهر مذکور نزد فرهاد پاشا فرستادند و قرار صلح یافت «۳» برنهجی که یکی از شاهزاده‌های عظام را نیز به درگاه خواندگار «۴» فرستند.

و هم در این ایام که اردوی همایون در موضع اشکنبر «۵» نزول اجلال داشتند، خبر رسید که خضر پاشا حاکم چخورسعد با لشگر بسیار از رومیه و اکراد به جانب نخجوان و اردوباد آمده‌اند. شاهزاده عالی‌تبار جمعی کثیر از امرا «۶» و «۷» لشگری «۸» خصوصا مرشد قلی سلطان قوچیلو حاکم طارمین «۹» و طهماسب قلی سلطان ذو القدر حاکم بر کشاط «۱۰» و حیدر قلی سلطان استاجلو حاکم اردوباد را به سرداری ادهم خان ترکمان در روز جمعه هفتدهم «۱۱» شهر مذکور روانه محال مزبور «۱۲» فرمودند.

چون خضر پاشا به حوالی جولاه «۱۳» رسیده بود، پیشکش «۱۴» از مردم آنجا گرفته مردم اردوباد چهار روز مهلت طلبیده بودند. بعد از وصول امرا و عساکر ظفر مأثر، خضر پاشا به الکای خود معاودت «۱۵» نمود و آن محال در تصرف امرای عظام باقی ماند.

و هم در این ایام، خبر فتح قلعه تفلیس به درگاه همایون رسید که سلطان محمود خان مشهور به سیماون «۱۶» گرجی با لشگری «۱۷» عظیم آن قلعه را- که از کمال متانت چون منجنیق گردون از حوادث مصون بود، و از غایت رفعت مرغ بر شرفات آن پرواز نمی‌توانست نمود- مرکزوار در میان گرفته در روز شنبه هشتم شهر ذی قعده سنه مذکوره به یورش اول شهر و حصاربند را تسخیر نمود.

رومیان به نارین قلعه رفته، بعد از چند روز امان خواسته «۱۸»، نارین قلعه را نیز فتح نمود.

چون اخبار مسرت آثار از جانب گرجستان و قراباغ به مسامع عز و جلال رسید و اکثر امرا در آن حوالی بودند، به خاطر باریافتگان آستان خلافت مکان رسید که یکمرتبه دیگر به قراباغ رفته لشگری «۱۹» عظیم فراهم آریم و معاملات شروان «۲۰» و گرجستان را نظام و نسقی داده ایلچیان نیز از نزد «۲۱» سردار بیایند بدانچه مقتضای وقت و مصلحت فرصت باشد (مصراع «۲۲»:

---

(۱)- ن: خوندگار

(۲)- ب: مذکورا

(۳)- ن: بهر

(۴)- ب، م، ن: خوندگار

(۵)- ب، م، ن: اشکبر

(۶)- ن: امرای

(۷)- ن: «و» ندارد

(۸)- ب، ن: لشگری را

(۹)- ن: طارم

(۱۰)- ب: کشاد

(۱۱)- ن: هفدهم. م: هفیدهم

(۱۲)- ن: مذبور

(۱۳)- ن: جوازه

(۱۴)- ب، م، ن: و پیشکش

(۱۵)- ب: معادت

(۱۶)- ب، م: سیماوون. ن:

سمایون خان

(۱۷)- ب، م، ن: لشکر

(۱۸)- م، ن: یافته

(۱۹)- م: لشکر

(۲۰)- ن: شیروان

(۲۱)- م، ن: دست شردار بیایند آنچه

(۲۲)- م، ب: ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج ۲، ص: ۸۳۳

بکوشیم و «۱» بخت «۲» آزمایی کنیم) «۳»

اردوی عالی (از اشکنبر «۴» نوبت دیگر) «۵» با لشگر فیروزی اثر متوجه قراباغ شد. چون به ارسبار «۶» رسید، امرا از اطراف و جوانب به اردوی عالی ملحق گردید «۷» اردوی همایون به گنجه تشریف برد و از آنجا به زکم جایی «۸» رفته چند روز به جهت مهمات شروان «۹» و گرجستان توقف کرده، (احکام و قورچیان) «۱۰» بدان محال فرستادند «۱۱». امرا و سرداران آن ولایات «۱۲» تحف «۱۳» [۶۲۱] و هدایا و پیشکشها «۱۴» با مردم خود به درگاه عرش اشتباه فرستادند.

و هم در این ایام «۱۵» علیقلی خان حاکم شیراز با صد و پنجاه نفر از ملازمان قدیم «۱۶» خود از شیراز آمده، به درگاه معلی توجه نمود و در قزوین توقف کرد و آقایان «۱۷» ذو القدر همه با وی (یاغی «۱۸» شده همراهی وی «۱۹» نکردند) «۲۰».

گفتار درآمدن مرتضی قلی «۲۱» خان از دامغان به جانب عراق و اراده رفتن به درگاه شاه با استحقاق

چون مرتضی قلی خان پرناک با دل هوسناک در آرزوی دارایی و حکومت مشهد مقدس مدتی انتظار کشید و کارش «۲۲» به جایی نرسید و در هر مرتبه که از مشهد مقدسه از جانب مرشد قلیخان بدو کتابات «۲۳» و رسل و رسایل می‌رسید اعتماد بر آن ننمود، و چون فی الحقیقهٔ از جانب شاهزاده گیتی‌ستان همگی مشمول عواطف بی‌کران می‌بود و «۲۴» در محلی که ترکمانان و تکلویان با جمعهم جمعیت کرده بودند «۲۵»، هرچند به وی چیزها نوشتند و او را دلالت کردند که به عراق آمده بدیشان ملحق گردد «۲۶»، قبول نکرد، درین حال به خاطر آورد که چون در ترکمان بزرگ و ریش‌سفیدی نمانده و بقیهٔ السیف این جماعت که در الکا و صحرای ساوه جمع شده‌اند امیدی «۲۷» ندارند، صلاح در آن است که احرام آستان بوسی درگاه فلک مقام بسته، در راه «۲۸» آن جماعت را طلبیده اگر آمدند

---

(۱)- م: «و» ندارد

(۲)- مر: بخت و

(۳)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۴)- ب: اشکپر. م: شکنیر

(۵)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۶)- ب، ن: به ارسیار

(۷)- ب، ن: گردیده

(۸)- م: جای

(۹)- ن: شیروان

(۱۰)- بین الهلالین: حکام

(۱۱)- ب، م: فرستادند سرداران.

ن: فرستادند امرای و سرداران

(۱۲)- ن: ولایت

(۱۳)- م: تحفه

(۱۴)- ب: پیشکشیها

(۱۵)- م: «ایام» ندارد

(۱۶)- ب/ م، ن: قدیمی

(۱۷)- ن: امرایان

(۱۸)- ب: یاقی

(۱۹)- م: «وی» ندارد

(۲۰)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۱)- مز، ب، م: مرتضی خان

(۲۲)- ب، ن: «کارش» ندارد. م: «کارش بجایی» ندارد

(۲۳)- ن: کتابت

(۲۴)- ن: «و» ندارد

(۲۵)- ب، م: بوده‌اند

(۲۶)- مز: کرده

(۲۷)- ن: امید

(۲۸)- م، ن: آن راه

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۸۳۴

فهو المراد، و الا خود از ری به ساوه رود و آن جماعت را برداشته با قشون و لشگر آراسته به خدمت «۱» شاه و شاهزاده رود «۲».

در شهر ذی قعده سنه مذکوره از دامغان که الکای وی بود، به تقطیع و یراق و سامان متوجه شد. چون به حوالی سمنان و خوار «۳» رسید، ذو القدران که حاکم آنجا بودند، با اهالی آن ولایت دغدغه کردند که مبادا بنابر فریبی «۴» و گرفتن این محال «۵» خان مذکور آمده باشد- چه همیشه آن «۶» مردم دغدغه «۷» از وی می‌بردند- تا آنکه کوچه بند کرده قرار تحصن «۸» به خود دادند.

خان عالیشان چون قصد خدمت شاهزاده داشت، و از بدنامی «۹» می‌اندیشید، ملتفت آن جماعت نشد و از آنجا به نوعی گذشت که از مردم و لشگری او برگ «۱۰» کاهی از جایی به عنف تصرف نکردند و همچنین چون به الکای ری «۱۱» و ولایت «۱۲» ورامین رسید و «۱۳» هنگام رفع محصولات بود، به نوعی لشگری او سلوک کردند «۱۴» که توبره کاهی و یکعدد خربزه از خرمنها و پالیزها

«۱۵» که در سر راه ایشان واقع «۱۶» بود نگرفتند.

چون از (بلوك بهنام و سيور فرخ) «۱۷» ری به فشار بويه «۱۸» آمد، کس به ساوه نزد مردم ایل «۱۹» و اويماق «۲۰» فرستاده، ایشان را دلالت فرمود آن جماعت بی‌حقیقت قبول این «۲۱» معنی نکرده، (فرستاده او را جواب دادند. چون این خبر به وی رسید، از آنجا کوچ کرده به زرند ساوه آمد و در آنجا توقف نموده کس به ساوه فرستاده) «۲۲» و ترغیب آن جماعت «۲۳» به بردن درگاه گیتی‌پناه نمود و آن جماعت از خطه ساوه به دیدن او رفته، اکثر معذرت می‌گفتند و آمد شد و تردد جمعی که همراه او بود «۲۴» به شهر می‌شد و او همچنان در بردن ایشان راسخ بود و عرضه‌ای در آن باب نوشته مصحوب کس اعتمادی خود به درگاه عالمپناه فرستاد و خود مترصد بود که متعاقب روانه گردد. اما گمان ترکمانان «۲۵» اینکه اراده «۲۶» دارد که ایل را برداشته تا «۲۷» استرآباد و خراسان راهها را تاخت نموده «۲۸» جایی توقف نکند «۲۹». جمعی که در [۶۲۲] ساوه بودند از وی احتراز

---

(۱)- م: بحد

(۲)- ن: رود و

(۳)- ب، م، ن: خار

(۴)- ب، ن: فریبی به گرفتن

(۵)- م، ن: آن محال

(۶)- ن: «آن» ندارد

(۷)- ن: از روی دغدغه

(۸)- م: تحصین

(۹)- ب، ن: «می» ندارد

(۱۰)- ب، م: برکت

(۱۱)- م: بری

(۱۲)- ن: «ولایت» ندارد

(۱۳)- ن: «و» ندارد

(۱۴)- ن: نمودند

(۱۵)- ب، ن: فالیزها

(۱۶)- ب، م، ن: «واقع» ندارد

(۱۷)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۸)- ب، م: فشار بویه

(۱۹)- مز: اهل

(۲۰)- م: ایماق

(۲۱)- ن: «اینمعنی» ندارد

(۲۲)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۳)- ن: ان جماعت به درگاه

(۲۴)- ب، م، ن: بودند

(۲۵)- م، ن: ترکمان

(۲۶)- ب، ن: «اراده وارد که» ندارد

(۲۷)- ن: «تا» ندارد

(۲۸)- ب، م، ن: خواهد کرد

(۲۹)- ب، م، ن: نخواهد نمود

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۳۵

نموده در شهر را بر وی بسته «۱» مطلقا تمکین سخن او نمی‌کردند که ناگاه از چشم‌زخم فلک روسیاه «۲» روز یازدهم «۳» محرم سنه ۹۹۴ خبر قضیه هایله و واقعه نازله شاهزاده نامدار به وی رسید، فی الفور بی‌تحاشی از محلی که در آن نزول نموده بود کوچ کرده، خبر «۴» ترکمانان ساوه ننمود و از راه «۵» انجیلاوند ساوه تا سراجه قم جایی «۶» توقف نکرد «۷» و در راه الوس اعراب نمیری و سعیدی «۸» [را که] در قمرود بود با شتر، غازیان هرچه به نظر ایشان درآمد کسیب نمودند (؟) جماعتی «۹» که در ساوه بودند مثل سلطان معصوم و ولیخان سلطان و شاه بوداق سلطان «۱۰» و خلیل بیک برادر ابراهیم خان و اکثر اوباش ترکمانان «۱۱» و ملازمان ادهم خان از عقب مشار الیه به ایلغار تمام خود را به سراجه رسانیده، خان را از رفتن دامغان باز آوردند و خاطرنشان وی نمودند که قم و کاشان در این محل بی‌صاحب افتاده و جمعیتی «۱۲» بسیار در آن هست آنها را به اندک توجهی بدست می‌توان آورد. مرتضی قلیخان به سخن ایشان فریب خورده، قوت طامعه‌اش به حرکت درآمد و آن مرغبات «۱۳» او را مستحسن افتاد. مردمش آنروز و آن شب «۱۴» قریه سراجه و نواحی آن را «۱۵» نهب و غارت به مثابه‌ای «۱۶» نمودند که از آبادانی اثری در وی نگذاشتند.

فقیر مؤلف «۱۷» در آن سال وزیر قم بود. (شاهزاده نیکو خصال بعد از جنگ ترکمان و تکلو، این کثیر الاختلال را بدان دیار فرستاده بود) «۱۸» چون یقین دانست که ترکمانان همسایه مرتضی قلیخان را بی‌تأخیر و مساهله به قم می‌آورند «۱۹» و در قم نیز قرب سیصد نفر از ترکمانان و هواخواهان ایشان بودند هزار فساد لازم می‌آمد «۲۰»، بالضروره قرعه این مشورت با طهماسب قلی بیک قورخلو «۲۱» که در آن سال در «۲۲» آن ملک بود و جمعی از غازیان ذو القدر و اعیان و کدخدایان آن مملکت «۲۳» در میان انداخت و قرار بر این یافت که در شهر را بسته، تا قوت و قدرت باشد نگذارند که آن جماعت پرشر ظفری بر این مردم یابند و قبل از آن خبر آمدن علیقلی «۲۴» سلطان حاکم «۲۵» آمده بود که به زنگان رسیده و انتظار آمدن او نیز بود.

مرشد قلی سلطان شاملو که بعضی از بلوکات قم به تیول او مقرر بود، در آن اوان در خارج شهر بند قم جهت فیصل مهمات خود توقف داشت و قریب «۲۶» بیست نفر از مردم شاملو و

---

(۱)- ن: او بسته

(۲)- مز، ب، م: را سیاه

(۳)- ن: پانزدهم

(۴)- م، ن: «خبر» ندارد

(۵)- ب، م: از راه انجیل اوند ساو. ن: از آنجا

(۶)- م: جای. ب: ن: ندارد

(۷)- ن: نکروه

(۸)- ن: سعیدی بوده با غازیان

(۹)- م: جمای

(۱۰)- م: و سلطان

(۱۱)- ب، م، ن: ترکمان و ملازم

(۱۲)- ن: جمعیت بسیاری

(۱۳)- ن: مرغبات

(۱۴)- ن: «و آن شب» ندارد

(۱۵)- ب: از. ن: آنرا به مثابه‌ای

(۱۶)- ن: «به مثابه‌ای» ندارد

(۱۷)- ب: موء الف

(۱۸)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۹)- ن: می‌آوردند

(۲۰)- ن: می‌آید

(۲۱)- ن: قورجلو. م: قورجلو

(۲۲)- مز: «در» ندارد. ن: حاکم

(۲۳)- ن: مملکت را

(۲۴)- م، ن: علیقلیخان سلطان

(۲۵)- ن: «حاکم» ندارد

(۲۶)- ن: قرب

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۸۳۶

هفتاد «۱» و هشتاد کس از ترکمان ملازم داشت او را به شهر درآورده، سرکرده‌ها تمامی ذو القدران و شهریان نمود و خانه کوچ او را با خانه کوچ غازیان و اکثر اعیان به نارین قلعه نقل نمود.

اتفاقا در روزی که مرتضی قلی خان به سراجه رفته بود «۲»، در راه بعضی از شتران غازیان و شتران مرشد قلی سلطان «۳» را (ملازمان وی پیش کرده برده بودند. در همان روز مرشد قلی سلطان) «۴» و جماعت قورخلویان «۵» که در شهر بودند تا قمرود از عقب شتران رفته، شتران خود را گرفته تا «۶» موازی صد نفر شتر دیگر گرفته، آخر روز «۷» به شهر آمدند، چون به صحت پیوست که آن جماعت مرتضی قلی خان را بر در قم «۸» می‌آورند. مقارن این «۹»، بعضی از مصلحان ظاهراندیش را با محقر ساوری [۶۲۳] نزد وی فرستادند «۱۰» که شاید به موعظه و صلاح خان را برگردانیده «۱۱» چندین خانه مسلمانان «۱۲» بواسطه آمدن ایشان ویران نگردد. مصلحان چون به آمدن ایشان راغب بودند و به حسب ظاهر آن لشگر «۱۳» غالب می‌نمودند، آنچه بایست گفت بلکه مرغبات «۱۴» اظهار کرده در جواب اخبار موحش ناملایم رسانید.

چون در شهر خبر رحلت شاهزاده صاحبقران انتشار «۱۵» تمام یافت، و حقیقت معاملات درگاه گیتی‌پناه و «۱۶» وجود و عدم امرا و سپاه معلوم نبود، بالضروره «۱۷» قرار بر تحصن و در بستن شهر داده شد. مرشد قلی سلطان نیز در این وادی یکدل و یکجهت قرب پانصد نفر از ترک و تاجیک سپاهی یراق «۱۸» دار که سیصد نفر از آن تفنگچی بودند (که در شب تار مور «۱۹» را می‌توانستند زد،) «۲۰» بهم آمد پنج دروازه قم بر این «۲۱» جماعت بخش شد که محافظت نمایند و جماعت ترکمانان «۲۲»- که در شهر بودند و «۲۳» خاطر از ممر ایشان جمع نبود- مرشد قلی سلطان آنها را در نارین قلعه فرمود که نگاه دارند تا معامله مشخص شود.

روز شنبه شانزدهم «۲۴» شهر محرم «۲۵» سنه مذکوره، مرتضی قلی خان با تمامی سرداران و غازیان ترکمان از سراجه کوچ کرده،

یکفرسخ راه تا مزار امامزاده بزرگوار «۲۶» طیب و طاهر (علیهما «۲۷» التحیه و الابرار آمده) «۲۸» از آنجا «۲۹» تا به شهر «۳۰» نیز یک فرسخ است روز دیگرش از آنجا

---

(۱)- ب، م: به هفتاد. ن: ندارد

(۲)- ب، م، ن: «بود» ندارد

(۳)- م، ن: خان

(۴)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۵)- م: قورجلویان. ن: قورجلویان

(۶)- ن: با

(۷)- ن: امروز

(۸)- ن: به قم

(۹)- ن: این حال

(۱۰)- مز، ب: فرستاده شد

(۱۱)- ن: برگردانند

(۱۲)- م، ن: مسلمان

(۱۳)- ن: لشگر را

(۱۴)- ن: مدعیات

(۱۵)- ب: انتشاری

(۱۶)- ن: «و» ندارد

(۱۷)- مز، م: بالضرو

(۱۸)- ن: «یراق دار» ندارد

(۱۹)- ب: موی. م: مور

(۲۰)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۱)- ن: برایشان

(۲۲)- ن: ترکمان

(۲۳)- م، ن: «و» ندارد

(۲۴)- ن: ۱۶

(۲۵)- م، ن: محرم الحرم

(۲۶)- ن: «بزرگوار» ندارد

(۲۷)- م: علیهم

(۲۸)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۹)- ن: که از آنجا

(۳۰)- ن: به شهر نیز یک فرسخ» ندارد. م: به شهر یک فرسخ

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۸۳۷

کوچ کرده به آستانه مقدسه منوره عرش منزله معصومه- علیها السلام و التحیه- آمده در منازل و مدرسه آستانه و خانه‌های متصله بدان «۱» نزول نمودند و کس نزد مرشد قلی سلطان فرستادند که الکای ترکمان را باز به ترکمان داده‌اند «۲» و قم به ادهم خان تعلق دارد ما را با شما نزاعی «۳» نیست و الکای «۴» شما جداست و با آن «۵» کاری نداریم. شما به صحت بیرون رفته، به الکای خود روید که ما داروغه تعیین نموده «۶» شهر را به مردم ادهم خان سپاریم و برویم.

مرشد «۷» قلی سلطان «۸» تمکین سخن ایشان ننموده، در این باب «۹» دشنام «۱۰» و فحش پیغام فرستاد «۱۱».

مدت ده دوازده روز مدار بر منازعه و مجادله بود و «۱۲» چون این جماعت حفظ و حراست شهر و باره و فقیر مؤلف «۱۳» از نارین قلعه می‌نمود، و مردم محلات شهر «۱۴» بالتمام در هر «۱۵» برجی از بروج حصار تا صباح مشاعل افروخته به لوازم کشیک اقدام داشتند، بر ترکمانان ظاهر شد که گرفتن این شهر با وجود هفت «۱۶» هشت هزار آدم که همراه دارند میسر نیست، شروع در تاخت و تالان حومه «۱۷» و نواحی و بعضی از قری و مواضع قریبه که تفنگچی نداشت «۱۸») «۱۹» نمودند. شعر «۲۰»:

بهرجا که ایشان نهادند پی‌تو گویی که افتاد آتش به وی اثر آبادانی «۲۱» در هیچ‌جا نگذاشتند (نه تخم ماند «۲۲» نه عوامل. حتی چوب مصالح الاملاک را بردند و گوسفند در هیچ‌جا نگذاشتند) «۲۳» و مرتضی قلیخان بر منع «۲۴» آن جماعت طاغی قادر نبود «۲۵». بالاخره چون یافت که ارباب غرض، «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» «۲۶» بجهت حصول «۲۷» مدعیات [۶۲۴] خود او را سرگردان و بدنام ساخته‌اند «۲۸»، نادم و پشیمان گشته قرار بر این داد که دیگر «۲۹» طمعی از مردم شهر ننموده «۳۰» برود. چون مکررا از شهر جمعی به رسالت رفته «۳۱» بودند «۳۲»، در مرتبه اخیر مبلغ یکصد تومان پیشکش قرار یافت که ملازمی خان بفرستد که بعد از رفتن خان وصول «۳۳» آن نموده از عقب روانه گردد «۳۴»،

---

(۱)- ن: بر آن

(۲)- ن: «اندو» ندارد

(۳)- م، ن: «نزاعی» ندارد

(۴)- ب: اولکاء

(۵)- م، ن: بان

(۶)- م، ن: کرده

(۷)- ب، ن: و مرشد

(۸)- م، ن: خان

(۹)- مز، ب، م: درباره

(۱۰)- م: دشنام داده و. ن: دشنام داده فحش

(۱۱)- م، ن: فرستادند

(۱۲)- ن: «و» ندارد

(۱۳)- ب: مؤالف

(۱۴)- ن: «شهر» ندارد

(۱۵)- م، ن: «هر» ندارد

(۱۶)- ب: هفت و

(۱۷)- ن: «حومه» ندارد

(۱۸)- م: نمودند که نداشت

(۱۹)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۰)- ن: بیت- م: ندارد

(۲۱)- ن: آبدانی

(۲۲)- مز، م، ن: مانده

(۲۳)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۴)- مز، ب: میغ

(۲۵)- ب: نبود و

(۲۶)- سوره ۵ آیه ۵۲

(۲۷)- ن: «حصول» ندارد

(۲۸)- م، ن: «اند» ندارد

(۲۹)- مز: «دیگر» ندارد

(۳۰)- مز، م: نموده

(۳۱)- ن: بیرون رفته

(۳۲)- ن: بودند و

(۳۳)- م: وصوان

(۳۴)- ن: گردد و

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۳۸

جهت خان از میوه قم و گلاب «۱» و ساوری لایق با مبلغی جهت وکلای درخانه فرستاده، بعد از مدت چهارده روز محاصره، در روز چهارشنبه بیست و هشتم شهر «۲» محرم مرتضی قلی از ظاهر قم کوچ کرده، متوجه ساوه شد.

مقارن این وقایع، علیقلی سلطان «۳» که از زنگان به الکای شراه قم (که مسکن قورخلویان است) «۴» رفته بود، از بیم کثرت لشگر ترکمان قدرت آمدن «۵» به قم نداشت قبل از رفتن مرتضی قلی خان به چند روز فقیر مؤلف برادر اعظم «۶» نقابت و فضایل‌پناه میرزا محمود را- که به انواع فضایل و کمالات آراسته و به رشد و کاردانی و سپاهیگری از اقران گوی سبقت ربوده- وی را با جمعی از درب قلعه بیرون کرده «۷» از عقب علیقلی سلطان فرستاد که او را برداشته به حوالی شهر درآورد.

علیقلی سلطان باز مساهله و ملاحظه در آمدن کرده روز دوشنبه سیم شهر صفر سنه مذکوره خود را به حوالی شهر رسانید. تا آن روز بواسطه احتیاط، فقیر مؤلف «۸» دروازه‌ها «۹» را نگشوده بود (و اندیشه باز از مراجعت مرتضی قلیخان داشت و باز به اراجیف مذکور می‌شد که رفته که از ساوه تمامی ایل را کوچانیده بر سر قم آورد) «۱۰».

در «۱۱» خلال این احوال در آخر همین روز مرتضی قلیخان از ساوه خایفا خاسرا کوچ کرده، مردم ایل او را اعتبار نکرده در شهر به روی «۱۲» او بسته معاودت نمود و در حوالی سر رودخانه قم در موضع سر قله که به کوشک میرزا شاه حسین اشتهار دارد نزول «۱۳» نمود و «۱۴» جمعی از ملازمان علیقلی سلطان و قوشچیان او که در عقب می‌آمدند به ترکمانان «۱۵» برخورده ایشان را گرفتند. علیقلی سلطان به دستور «۱۶» حفظ و حراست دروب را به عهده فقیر مؤلف و غازیان نموده، خود بیرون رفت.

اما مرشد قلی سلطان و ملازمانش از درب قلعه بیرون رفته در بالای باغ خان با ترکمانان «۱۷» دست و بغل شده، دلیران جانبین و

بهادران طرفین، پای در میدان مبارزت نهاده، دست «۱۸» به انداختن تفنگ و تیر و راندن خنجر و شمشیر کردند. «۱۹» شعر «۲۰»:

تیغ دندان تیز کرده بر تن رویین تنان‌دست در خون یلان انداخته هر دم تبر

در کمین سرکشان خم کرده پشت خود کمان‌سینه پیش آورده پیش ناوک گردان سپر

کرده از جوشن زبان سینه را خار اشکاف‌همچو خار اژدها دندان ز برگ گل گذر

---

(۱)- م: به گلاب و. ب، ن: و گلاب ساوری

(۲)- ن: «شهر» ندارد

(۳)- ن: قلی خان

(۴)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۵)- ن: «آمدن» ندارد

(۶)- مز، ب: اعزم

(۷)- ن: آورده. م: ندارد

(۸)- ب: مؤالف

(۹)- مز، ب، م: دروازها

(۱۰)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۱)- ب: و در

(۱۲)- ب: بر روی

(۱۳)- مز، ب، م: و نزول. ن: نزول

(۱۴)- م، ن: «و» ندارد

(۱۵)- م: تبرکمان. ن: تیر و کمان

(۱۶)- م، ن: «به دستور» ندارد

(۱۷)- م: تیرکمان

(۱۸)- ب، ن: در انداختن م: و در انداختن

(۱۹)- ب، م، ن: گردیدند

(۲۰)- ن: بیت. م: ندارد

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۸۳۹

چون هیچکدام از «۱» طرفین بر یکدیگر ظفری «۲» نیافتند و شب بسر دست درآمد، مرشد قلی «۳» روانه شهر شد و آن شب مرتضی قلی خان «۴» [۶۲۵] کوچ کرده از راه صرم روانه کاشان شد. در وقتی که مرتضی قلیخان در قم بود، ولیخان سلطان پسر محمد «۵» خان ترکمان همراه وی بود از مردم «۶» و عمال بد افعال کاشان به گمان اینکه «۷» باز محمد خان در درخانه مدار علیه «۸» است کتابات و تحف «۹» و هدایا «۱۰» به وی می‌رسید. مومی الیه از ترس مرتضی قلیخان «۱۱» نمی‌توانست که پیش‌دستی کرده به کاشان رود، رفتن ساوه را بهانه کرده، از «۱۲» ساوه شب فرار نموده از خارج راه خود را به کاشان رسانید و در حفظ و حراست آنجا کوشید و از رفتن «۱۳» مرتضی قلی خان بدانجا می‌اندیشید. خبیه «۱۴» و اوباش ترکمانان که سابقا با وی می‌بودند در کاشان بر سر وی جمع شدند و شروع در تالان آن ملک نمودند و بهر کس که گمان چیزی می‌بردند، از وی گرفتند. مرتضی قلی خان که از

رفتن ولیخان «۱۵» سلطان به کاشان واقف شد، میر «۱۶» اسمعیل وزیر خود را با جمعی از آقایان بواسطه طمع به کاشان فرستاد. مقارن این، خبر به وی رسید که اردوی معلی کوچ بر کوچ از قراباغ متوجه عراق است و احکام همایون به امرای «۱۷» عراق رسیده «۱۸» که او را تعاقب نمایند و نگذارند که به خراسان یا از طرفی بدر رود «۱۹». وی از روی اضطرار تمام به کاشان رفت ولیخان «۲۰» سلطان او را به شهر نگذاشته مهمسازی ملازمان او کرده از راه اردستان به «۲۱» بیابان خود را از زده به سمنان رسانیده و از آنجا بدامغان رفت. مصراع «۲۲»:

کجا روی که ز هر سو گریزگاه نداری

اشک ریزی قلم عنبر فشان در قتل شاهزاده «۲۳» نوجوان حمزه صاحبقران اسکنه اللّه تعالی فی فرادیس الجنان

شعر «۲۴»:

ایدل به جهان ثبات امریست محال‌پیوسته سرور اوست مقرون به «۲۵»وبال

هر کوکب «۲۶»مسعود که بنمود جمال‌پس زود کمال او پذیرفت «۲۷» زوال

---

(۱)- ن: بر یکدیگر از طرفین

(۲)- ب، م، ن: «ی» ندارد

(۳)- ب: قلی خان. ن: قلی سلطان

(۴)- مز، م: «خان» ندارد

(۵)- ب، م، ن: میرمحمد

(۶)- ب، م، ن: مردم و اعمال بد فعال

(۷)- ب، ن: انکه

(۸)- ب، م، ن: الیه

(۹)- مز: تخلف

(۱۰)- ن: هدایای

(۱۱)- ن: مرتضی قلی خان

(۱۲)- ب، م، ن: «از ساوه» ندارد

(۱۳)- م: رفتن

(۱۴)- ب: خبیسه

(۱۵)- ب. م، ن: ولیجان

(۱۶)- ن: میرزا

(۱۷)- ب، ن: یا امرای

(۱۸)- ن: رسید

(۱۹)- ب، ن: بدرود و

(۲۰)- مز، ب، م: ولیجان

(۲۱)- ب، ن: «به» ندارد

(۲۲)- ب: ع. ن: ندارد

(۲۳)- ب: شاهزاده جوان سلطان حمزه صاحب‌قران اسکنه اللّه- فی الجنان م: شاهزاده نوجهان سلطان حمزه میرزای صاحبقران سکنه اللّه تعالی .... ن: .... سلطان حمزه میرزای صاحبقران سکنه اللّه فردوس الجنان

(۲۴)- ب: ندارد

(۲۵)- م، ن: «به» ندارد

(۲۶)- ن: موکب

(۲۷)- ب: پزیرفت

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۸۴۰

پوشیده نماند که عالم امکان «۱» محصور بین العدمین است. وجود حقیقی ندارد بلکه موجودی است «۲» مجازی و صورتی شبیه به صور خیال بازی. نیستی هستی (نمای و هستی نیستی فزای تغییر «۳» حالات) «۴» جهان «۵» حادث امری است قدیم و تصدیق تصور ثبات قیاسی «۶» عقیم و فکری «۷» غیر مستقیم. فنای هر ممکنی از قبیل «۸» واجبات و بقای او از «۹» مقوله ممتنعات. نظم «۱۰»:

ندوخت جامه کامی «۱۱»به قد کس گردون که عاقبت به مصیبت نکرد یکتایی در ماتمسرای جهان بوقلمون، فراش بارگاه قضا شمع بقا بر بالین احدی نیفروخته و در محنت‌خانه دنیای دون خیاط کارگاه قدر، خلعت خلود بر قامت اقامت هیچ بشری ندوخته هرگز رایت دولتی نیفراشت «۱۲» که عاقبت الامر نگونساز نگردانید و نهال سلطنتی ننشاند که به «۱۳» تندباد حوادث از بیخش نکند. نظم «۱۴»

جهان ای پسر ملک جاوید نیست‌ز دنیا وفاداری امید نیست

نه بر باد رفتی سحرگاه و شام‌سریر سلیمان علیه السلام خردمند آنست که چون به دیده اعتبار در حقیقت روزگار (نگرد، بدین شراب غرور متجرع نگردد) «۱۵» و بدین دنیای دون مغرور و ملتفت نشود. بیت «۱۶»:

گیتی که نشیمن «۱۷»زوال است‌آسوده دلی درو وبال است «۱۸»

ماتمکده‌ایست تیره و «۱۹»تنگ‌در وی «۲۰» نه وفا نه بوی و نه رنگ [۶۲۶] «۲۱» و بر مقتضای نص الهی و اوامر نامتناهی، حیث «۲۲» قال «۲۳» عز اسمه « (لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ» «۲۴» ذی عقل کسی است که از دولت دنیا به غیر «۲۵» انفعال بخود راه ندهد و بقا و فنای او را اعتبار نکند و به علم الیقین بداند ایضا «۲۶»، شعر «۲۷»:

این همان چرخ است کز نوشیروان بستد سریروین همان دور است کز شاه «۲۸»اردوان بربود تاج ***

این «۲۹»همان چشمه خورشید جهان افروزست‌که همی «۳۰» تافت بر آرامگه عاد و ثمود

---

(۱)- ب، م، ن: امکان که

(۲)- موجود است

(۳)- م: بغیر

(۴)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۵)- ن: فرای بغیر حالات جهان

(۶)- م: قیاس

(۷)- ب، ن: «ی» ندارد

(۸)- ن: قبل

(۹)- م: او را

(۱۰)- ن: بیت

(۱۱)- ب، ن: کافی

(۱۲)- مز، ب، م: نه فراشت

(۱۳)- ن: «به» ندارد

(۱۴)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۵)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۶)- م: ندارد

(۱۷)- ب، ن: نشمینش

(۱۸)- مز، ب، م: حرامست

(۱۹)- مز: «و» ندارد

(۲۰)- ب: در وی نوفا نبوی و نیرنگ

(۲۱)- م: نیرنگ

(۲۲)- ن: «حیث» ندارد

(۲۳)- ن: قال

(۲۴)- سوره ۵۷ آیه ۲۳. ن: ندارد

(۲۵)- م، ن: بغیر از

(۲۶)- م، ن: «ایضا»- ندارد

(۲۷)- ن: بیت. ب: ندارد

(۲۸)- ب، م، ن:

شه‌زادگان. ن: شهزادگان

(۲۹)- ن: همین

(۳۰)- مز، ب، م: همین

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۴۱

مصداق این سیاق، انتقال شاهزاده صاحبقران از دنیای دون و «۱» جهان گذران است.

سابقا مذکور شد که چون ایلچیان معتبر با کتابات مقرر، مقرون به صلح و صلاح از آذربایجان به جانب روم فرستاده و در زمستان این سال امری که باعث توقف در آذربایجان «۲» و قراباغ باشد نبود، و خاطر اشرف از ممر کوه گیلویه «۳»و فارس و کرمان جمع نبود و میل «۴» دیدن اصفهان نیز داشتند، قرار قشلاق همایون در دار السلطنه قزوین داده در روز شنبه بیست و چهارم شهر ذی حجه «۵» حجه اربع و تسعین و تسعمائه در بلده طیبه گنجه کوچ فرموده «۶»، حوالی مزار فیض آثار شیخ گنجوی نظامی «۷» علیه الرحمه، مخیم سرادقات جاه و جلال گردید «۸» و در آن منزل ایلچیان و فرستادگان از جانب سلطنت‌پناهی «۹» سلطان محمود خان مشهور به سیماون «۱۰» و الکسندر خان و منوچهر خان و سایر حکام گرجستان با تحف و پیشکش و هدایای لایقه «۱۱» به درگاه جهان‌پناه آمده، به شرف سجده اشرف و پایبوس شاه عالی و شاهزاده متعالی سرافراز گردیدند و از آنجا کوچ فرموده در کورک جایی نزول اجلال واقع شد و در این «۱۲» منزل جان گسل شاهزاده غافل (تجرع به باده ارغوانی نموده) «۱۳» شب تا روز «۱۴» در منزل علیقلی

خان فیج اغلی به صحبت مشغول گشته، از جنسی «۱۵» معلوم که از گرجستان آورده بودند، افراط در شرب «۱۶» آن می‌فرمودند «۱۷» همانا که بر ایشان منکشف شده بود که آن ساغر مالامال ساقی اجل بدیشان تکلف می‌نماید، «که مست خواهم ازین عالم خراب گذشتن».

آنگاه شاهزاده عالم‌پناه که مستی و بیهوشی بر وی زیادتی نمود «۱۸» از منزل علیقلی خان سوار شده به دولتخانه آمده «۱۹» بمؤدای «اذا اراد اللّه شیا هیاء اسبابه»، خار «۲۰» اجل دامن‌گیر ایشان گشته، چون شب کوچ بود «۲۱» و اردو در بار کردن و رفتن، به حرم «۲۲» نفرمودند «۲۳» و در یکی «۲۴» از آلاچوقهای «۲۵» خاصه- که «۲۶» جهت قوشخانه زده بودند- استراحت می‌فرمایند. در هنگام، خوابیدن، خودی دلاک ناپاک که اصلش از ارامنه خوی بود و شکل آدم نداشت کوتاه و کوژپشت و نقصان تمام در خلقت و هیأت او را واقع بود، یتیمی بی‌پدر و مادر در بازارها نشو و نما یافته، به سعی جمیل زینل بیک شربت‌دار

---

(۱)- م، ن: «دنیای دون و» ندارد

(۲)- ن: قراباغ و آذربایجان

(۳)- ب، م: کوکیلویه

(۴)- م: مثل

(۵)- ن: حجه سنه ۹۹۴ از بلده

(۶)- ب: فرمود. ن: فرموده در

(۷)- ن: بسطامی

(۸)- ن: نزول نمود

(۹)- مز: سلطنه پناهین

(۱۰)- ن: سماون

(۱۱)- مز: لایق

(۱۲)- م، ن: در آن

(۱۳)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۴)- مز: باز در خلاصهٔ التواریخ ج۲ ۸۴۱ اشک ریزی قلم عنبر فشان در قتل شاهزاده نوجوان حمزه صاحبقران اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان ..... ص : ۸۳۹

(۱۵)- ب، ن: جنس

(۱۶)- م، ن: شراب

(۱۷)- ن: نموده

(۱۸)- ن: کرده

(۱۹)- ب: آمد. ن: آمد و

(۲۰)- م: فار

(۲۱)- م، ن: «بود» ندارد

(۲۲)- ب: در حرم

(۲۳)- ن: «به حرم نفرمودند و» ندارد

(۲۴)- ن: بود یکی

(۲۵)- ن: اطاقهای

(۲۶)- ب، م، ن: که از

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۴۲

پیش افتاده، امین و جلیس شاهزاده عالم مدار گشت و در اندک زمانی چنان ترقی فرمود که از وی محرم‌تری نزد آن «۱» شمع دودمان پادشاهی نبود. آن بی‌باک ناپاک، بعد از قرار گرفتن آن ماه انجمن در جامه خواب «۲»، چون صاحب وعده و مقدمه بوده «۳»، بعضی از غلامان و مقربان که بر در آلاچوق بوده‌اند، ایشان را رخصت داده به دیوانخانه فرستاده و خود به خاطر «۴» جمع خنجر نواب شاهزادگی «۵» از غلاف [۶۲۷] بیرون آورده سینه بی‌کینه مبارک وی را برهنه کرده، زخم اول بر روی دل آن حضرت و دوم «۶» بر پشت زهار و «۷» سیم به زیر پستان وی می‌زند و آن شاهزاده مستطاب در عین خواب و بیهوشی از مستی «۸» شراب از تاب زخمهای خنجر به حرکت درآمده، وی از هول جان که مبادا کسی به گمان افتد، چهار زخم دیگر بر آن والا گهر می‌رساند و چراغ را خاموش کرده به بهانه خدمتی که- یعنی نواب شاهزادگی «۹» او را بدان مأمور گردانیده باشند «۱۰» و از عقب کسی فرستاده باشند «۱۱»- به قدغن بیرون می‌رود و جمعی که در کشیک می‌باشند، خصوصا اللّه وردی «۱۲» بیک زرگرباشی که همگی منظور نظر و معتمد آن والا گهر بودند، از خاموش شدن چراغ و اضطراب خودی ناپاک به دغدغه می‌افتد «۱۳». بعد از ساعتی که به در آلاچوق می‌آید «۱۴»، آواز حرکتی «۱۵» و دست و پا زدنی به گوش وی می‌رسد، بی‌تحاشی خود را به درون می‌اندازد «۱۶» و می‌یابد که قباحتی واقع شده. چراغ می‌طلبد «۱۷» و ملاحظه می‌کند که مندیل از سر بافر «۱۸» آن سرو انجمن زیبایی به جایی افتاده و بدن همچو نسترنش «۱۹» در میان جامه خواب «۲۰» غرق خون شده، لاجرم آن وارث تاج و تخت، دل بر واقعه ناگزیر نهاده، در آن شب یعنی «۲۱»- که شب چهارشنبه بیست و هشتم شهر ذی حجه سنه مذکوره بود- شاهباز روح پرفتوحش بعد از اندک ساعتی از این تنگنای قفس بی‌بنیاد به عالم قدس پرواز نمود.

نظم «۲۲»

(زین ششدر بی‌ثبات فانی‌رو کرد به ملک جاودانی

بر طارم آسمان علم زددر وادی لامکان قدم زد

---

(۱)- ن: در آن

(۲)- مز: جامخواب

(۳)- ن: بود

(۴)- ب: و خاطر

(۵)- ب، ن: شاهزاده‌گی

(۶)- م، ن: دویم

(۷)- م، ن: «و» ندارد

(۸)- ن: «مستی شراب» ندارد. مز: مستی و شراب

(۹)- ب، ن: شاهزاده‌گی

(۱۰)- مز، ب، م: باشد

(۱۱)- م: باشند

(۱۲)- ن: ویردی

(۱۳)- ن: می‌افتنند

(۱۴)- ن: می‌آیند

(۱۵)- ن: حرکت دست

(۱۶)- ن: می‌اندازد که مبادا.

م: می‌اندازد و می‌باید که مبادا

(۱۷)- ن: طلبیده ملاحظه می‌کند

(۱۸)- ب: باقران

(۱۹)- م، ن: نسرینش

(۲۰)- مز: جا مخواب

(۲۱)- ن: «یعنی» ندارد. م: که یعنی

(۲۲)- ن: بیت. م: ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۴۳ در مملکت قدم نه‌کان پرده‌سرا ترا حرم به) «۱» از بعضی استماع افتاد که در هنگامی که آن ملعون، خنجر بر آن شمع شبستان سلطنت زده، از بیرون آلاجوق آوازی شنیده‌اند که آن حضرت می‌گفته «۲» به ترکی، که ظلم اینچنین می‌باشد. آن جماعت که در آن قرب و حوالی بودند، قبای صبر و شکیبایی در بدن پاره کرده بی‌اختیار نوحه و فریاد «۳» برداشتند و آن شاهزاده مظلوم را بدان وضع برداشته به حرم نزد شاه کامیاب و شاهزاده و خواتین و اهل حرم آوردند. در آن شب جانسوز (به یک صدمه صور صفت چون عرصه قیامت در جوش و خروش آمد) «۴» فزع روز اکبر و علامات دشت محشر در میان لشگر مشاهده رفت. خروش و زلازل در چادرها افتاد «۵» و دیده خلایق از فراق آن «۶» برگزیده حضرت خالق خوناب «۷» می‌پاشید و روزگار غدار به ناخن «۸» حسرت چهره آمال می‌خراشید. مردمان در بجر حیرت «۹» افتادند «۱۰» در آن نصف شب وقت رحیل، قوافل غم و الم در ضمیر برنا و پیر بارها بگشاد و رخت صبر و شکیبایی ایشان را بر کنار صحرا نهاد. رباعی «۱۱»:

ای کرده زلال عیش ما تلخ چو زهروز دیده احباب روان ساخته نهر

رفتی بسوی سرای فانی که نداشت گنجایش جوهر تو گنجینه دهر چشم «۱۲» زخم زمانه نهال قد «۱۳» دلبند آن شاهزاده یگانه «۱۴» و در یکدانه که در کمال حیا و آزرم و شجاعت و مروت بود، بی‌گمان به تیغ ناکامی از پای درآورد و داغ این مصیبت بر دلهای عالمیان از پیر و جوان نهاد. (شعر «۱۵»: [۶۲۸]

دریغا که پژمرده شد ناگهانی گل باغ دولت به روز جوانی

دریغا که آن نیر اوج شاهی‌چو صبح دوم بود کم زندگانی کدام صباح آفتاب است که در عقب خود شام ادباری ندارد، و کدام فارغ البال است که از محنت روزگار غدار و مزاحمت اشرار نابکار بر دل باری ندارد. نظم «۱۶»:

چنین است آیین این خاکدان‌بنای جهان کی بود جاودان) «۱۷» باعث بر آن عمل شنیع که «۱۸» نسبت به آن شاهزاده «۱۹» منیع واقع گشت، دو نقل استماع افتاد: یکی

---

(۱)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲)- ب، م: گفته هرگز ظلم این چنین. ن:

می‌گفته ظلمی چنین

(۳)- ن: زاری

(۴)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۵)- ن: افتاده

(۶)- م، ن: «آن» ندارد

(۷)- ن: از دیده خوناب

(۸)- م، ن: به ناخن چهره آمال می‌خراشید

(۹)- م: هیئت. ن: هیأت

(۱۰)- ن: افتاده

(۱۱)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۲)- ب، ن: بر چشم

(۱۳)- م، ن: «قد» ندارد

(۱۴)- ن: و در یکدانه» ندارد

(۱۵)- م: «شعر» ندارد

(۱۶)- م: ندارد

(۱۷)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۸)- ب، م، ن: آنکه

(۱۹)- م، ن: به شاهزاده

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۴۴

آنکه امرای مصاحب مثل علیقلی خان قرداش «۱» و اسمعیل قلی خان یولداش یافته بودند که شاهزاده قمرلقا از تسلط و استیلای ایشان به تنگ آمده، جمعی را در «۲» عزی آن «۳» دارد که چون در تخت عراق متمکن گردد، اندیشه ایشان نماید و آن جماعت نمک به حرام، با میرزا محمد که «۴» در آن اوان مستوفی دیوان و مصاحب بود- قرعه این مشورت در میان انداخته، قرار بر این دادند که خودی دلاک- که از مقربان و محرمان آن نور حدقه «۵» عالمیان است، و تعلق خاطری «۶» پیش رضا قلی بیک شاملو ولد پیری بیک ینانلو «۷» که در آن زمان ایشک آقاسی‌باشی آن شاهزاده عالی بود [دارد]- او را بر این دارند که بعد از شرب خمر و «۸» بیهوشی، غدری با آن حضرت «۹» نموده «۱۰» چنانچه پرده از روی کار برنخیزد او را به قتل رساند «۱۱». و نقلی دیگر آنکه، خودی «۱۲» دلاک «۱۳» پیش رضا قلی بیک تعشقی بهم رسانیده «۱۴» و نواب عالی «۱۵» را نیز با وی «۱۶» میلی بود و از گرفتاری خودی «۱۷» نزد مطلوب آزرده و همگی در مقام قصد خودی «۱۸» می‌شدند و «۱۹» تعویقات در میانه می‌افتاد و آن کافر بی‌باک به توهم قتل خود یا «۲۰» کثرت محبت جوان «۲۱» بر آن فعل شنیع پیش‌دستی نمود. اما از «۲۲» قرینه و قراین اوضاع «۲۳» بعد از آن «۲۴»، نقل اول به صحت اقرب «۲۵» می‌نماید و آن جماعت نمک بحرام بعضی پیش از سال و بعضی بعد از آن به قتل رسیدند.

شعر:

(اگرچه «۲۶»یقین است ازین خانه رحلتو لیکن نبود «۲۷» این کسی را گمانی «۲۸»

جهان بی‌ثباتست و «۲۹»تا بوده دایم‌چنین بود آری سرایی است فانی) «۳۰» و در تاریخ رحلت آن اعلیحضرت «۳۱»، علامی قاضی عبد اللّه ورامینی اینچنین یافته، نظم «۳۲»:

گشته چون حمزه ثانی کشته‌هیچ نایافته از عمر مزه

بهر تاریخ به صد حسرت گوی«آه از کشتن سلطان خمره»

---

(۱)- ب، م: قراداش

(۲)- ن: که در

(۳)- م، ن: «آن» ندارد

(۴)- ب، م، ن: که» ندارد

(۵)- ب، م: حدیقه

(۶)- ب، م، ن: خاطر

(۷)- ن: «ینانلو» ندارد

(۸)- ن: در

(۹)- ن: به ان حضرت. ب: به ان حضرت برده. مز: با آن حضرت چنانچه

(۱۰)- مز: ندارد

(۱۱)- مز، ب، م: ندارد

(۱۲)- م، ن: «خودی» ندارد

(۱۳)- ن: دلاک ناپاک

(۱۴)- ن: رسانیده بود

(۱۵)- ن: اعلی

(۱۶)- ب، ن: به او

(۱۷)- ب، م، ن: خود نیز

(۱۸)- م: خود

(۱۹)- ن: «و» ندارد

(۲۰)- م، ن: با

(۲۱)- ن: «جوان» ندار

(۲۲)- ن: و از

(۲۳)- ب، م: اوضایع

(۲۴)- ن: «بعد از آن» ندارد

(۲۵)- م، ن: عرب

(۲۶)- ب: «چه» ندارد

(۲۷)- ب: ببودی

(۲۸)- ب: گمان

(۲۹)- م: «و» ندارد

(۳۰)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۳۱)- ب، م، ن: عالیحضرت

(۳۲)- ب، م: ندارد. ن: تاریخ

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۴۵

احوال مقرون به وبال خودی ملعون آنکه، بعد از اقدام بر آن عمل شنیع، چون شمر لعین «۱» در آن شب خود را «۲» به خانه رضا قلی بیک رسانیده، رضا قلی بیک از بیم می‌فرماید که او را در صندوقی کنند تا به‌بینند «۳» که صحبت به کجا منتهی می‌شود. چون امرای صاحب مشورت، بلکه صاحب امر [که] در آن قباحت بوده‌اند، هیچکس نام آن کافر ملعون را بر زبان «۴» نمی‌آورد. تا آنکه یکروز بعد از تجهیز و تکفین آن شاهزاده با تمکین، در کنار آب رودخانه شطر از آن منزل اردو کوچ نمود و نعش مبارک آن حضرت را مقرر کردند که (ایالت و سیادت‌پناه سید) «۵» بیک کمونه «۶» و ادهم خان ترکمان برداشته پیشتر به دار الارشاد اردبیل «۷» برند «۸» اتفاقا در آن شب رضا قلی بیک به ملازمان خود می گوید که خودی را از صندوق بیرون کرده به کناری برده [۶۲۹] به قتل آورند. ملازمان وی را از اردو بیرون برده، زخمی چند می‌زنند به گمان آنکه مرده، می گذارند. مشار الیه زخمدار و عریان «۹» و برهنه از ترس، آنکه مبادا کسی بدو درخورد، راهی پیش وی آمده، آن راه گرفته تا می‌رسد «۱۰» به محلی که نعش شاهزادگی را در آن منزل فرود آورده آن جماعت که او را می‌بینند، گرفته آوردند تا به اردوی «۱۱» شاه [زاده. شاه مصیت رسیده] خنجری چند خود بدست مبارک بر وی «۱۲» زده او را به قتل آوردند «۱۳» و بعد از آن «۱۴» سوختند. شعر «۱۵»

بد اصل را چگونه توان کرد تربیت‌کس در درون خانه چرا مار پرورد

حنظل به تربیت ندهد طعم نیشکرگل برنچیند آنکه همه خار پرورد مقرر و معین است چنانکه گفته‌اند، نظم «۱۶»:

اگر افعئی را بیاری ز دشت‌کند بر فراز گل و سبزه گشت

بهر جای مرغوب راهش دهی‌میان گل آرامگاهش دهی

(نصیبش اگر آب حیوان کنی‌و گر بسترش رشته جان کنی) «۱۷»

نگردد بدان تربیت یار توکند عاقبت زهر در کار تو نعش شریف آن حضرت فردوس منزلت «۱۸» را به حظیره مقدسه نقل فرموده «۱۹» در آن روضه جنت مانند در جنب آبا «۲۰» و اجداد عظام مدفون ساختند «۲۱». بعد از آن‌که «۲۲» شاه کامیاب مالک رقاب، المؤید من «۲۳»

---

(۱)- ن: لعین خود را

(۲)- ن: «خود را» ندارد

(۳)- ن: به‌بیند

(۴)- ب: بزبان مز: ندارد

(۵)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۶)- مز، ب، م: «و» ندارد

(۷)- ن: ارده‌بیل

(۸)- برند

(۹)- مز: عوریان

(۱۰)- ن: رسید

(۱۱)- مز، ب: اردوی شاه مصیبت رسید. م، ن: شاهزاده مصیبت رسیده

(۱۲)- ب: بر روی

(۱۳)- ن: آورده سوختند

(۱۴)- ب: «بعد از آن» ندارد

(۱۵)- ن: بیت. ب، م: ندارد

(۱۶)- ن: بیت. ب، م: ندارد

(۱۷)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۸)- ن: قرین. م: ندارد

(۱۹)- م، ن: فرمودند

(۲۰)- ب، ن: و اباد و احد عظام

(۲۱)- ن: ساختند و

(۲۲)- مز، ب، م: «که» ندارد

(۲۳)- ب، ن: من اللّه

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۸۴۶

عند اللّه الملک المنان، السلطان بن السلطان بن «۱» السلطان، و «۲» الخاقان بن «۳» الخاقان بن «۴» الخاقان ابو المظفر سلطان «۵» شاه عباس بهادرخان بر سریر سلطنت متمکن گردید، نعش مبارک آن رضوان جاه را به کربلای معلی فرستادند و در محل خود ایراد خواهد یافت. عمر شریف آن شاهزاده هیجده «۶» سال و ده «۷» ماه، خط بر عذارش دمیده [بود]. «۸» سه فتح نامی او را میسر شد: اول فتح غوریان. دوم «۹» جنگ تبریز با رومیان. سیم جنگ صایین قلعه با لشگر تکلو و ترکمان. از آن رضوان منزلت دو پسر یادگار «۱۰» مانده‌اند یکی اسمعیل میرزا که «۱۱» با سایر شاهزاده‌ها در قلعه می‌باشد و یکی سلطان حیدر میرزا که بواسطه مصلحت حال مؤمنان و صلاح احوال مسلمانان او را «۱۲» به روم «۱۳» فرستاده‌اند و الحال در اصطنبول «۱۴» در خدمت سلطان مراد پادشاه «۱۵» روم است. تفصیل این مجمل در محل خود مذکور خواهد شد.

و هم در این سال، روز یکشنبه بیست و سیم شهر صفر سنه مذکوره، حکیم (تقوی خصال مرضی الافعال) «۱۶» میرزا محمد در دار العباده یزد به جوار رحمت حضرت «۱۷» عزت پیوست. وی در علم «۱۸» طبابت علمی و عملی بی‌نظیر بود و در وادی تقوی و صلاح عدیل خود نداشت. جمع تمامی ادعیه کرده «۱۹» و نسخه‌ای مرغوب پرداخته قریب به «۲۰» پنجاه هزار بیت است و آنرا انیس العابدین نام کرده.

ذکر سوانح حالات و وقایع مهمات بعد از ارتحال شاهزاده قدسی سمات حمیده «۲۱» صفات

چون شاه کامیاب و شاهزاده‌های مستطاب از مراسم تعزیه آن گنج نهان فارغ شدند، امرای عظام و عساکر نصرت فرجام و وضیع و شریف از ترک و تاجیک جمع شده، قرعه مشورت در باب امور سلطنتی «۲۲» و جهانبانی «۲۳» و قرار مدار دولت و کامرانی در میان انداختند. آرای «۲۴» آن جماعت بدان «۲۵» قرار گرفت که چون بعد از رحلت شاهزاده نامدار، سلطنت و گیتی «۲۶» ستانی تعلق به شاه والاجاه

---

(۱)- ن: ابن

(۲)- ب: «و» ندارد

(۳)- ن: ابن

(۴)- ن: ابن

(۵)- ن: «سلطان» ندارد

(۶)- ن: هژده

(۷)- ن: دو

(۸)- مز: ندارد

(۹)- ن: دویم

(۱۰)- ن: یادگار ماند

(۱۱)- ب، ن: «که» ندارد

(۱۲)- ن: «او را» ندارد

(۱۳)- ب: برونا. م: برون

(۱۴)- ب، م: در استنبول. ن: ندارد

(۱۵)- ب، م، ن: پاشای

(۱۶)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۷)- م، ن: «حضرت» ندارد

(۱۸)- ن: «عمم» ندارد

(۱۹)- ب، م: کرده بود. ن: کرده بودند

(۲۰)- م، ن: «به» ندارد

(۲۱)- ن: سلطان حمزه میرزا رحمهٔ اللّه علیه

(۲۲)- ن: «سلطنت» ندارد

(۲۳)- ن: پادشاهی

(۲۴)- ب، ن: رای

(۲۵)- ب، ن: بر آن

(۲۶)- ب، ن: گیتی‌ستان

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۴۷

سکندر سپاه ابو المظفر سلطان «۱» شاه عباس دارد، [۶۳۰] اگر ما «۲» یکی از این شاهزاده «۳» ها- ابو طالب میرزا یا یکی از فرزندان سلطان حمزه را پادشاه کنیم- قزلباش اطاعت «۴» نمی‌کنند و «۵» لشگر خراسان بی‌گمان به عراق می‌آیند. پس بنابر مصلحت وقت آنست که هرگاه سمت پادشاهی بر شاه کامیاب سلطان محمد پادشاه «۶» بوده باشد، به دستور زمان سلطان حمزه میرزا «۷» مهمات از پیش می‌رود همچنانکه سلطان حمزه میرزا وکیل بود و صاحب اختیار، نام پادشاهی شاه «۸» کامیاب داشت، به همان قاعده، پادشاهی «۹» با شاه «۱۰» بوده، ابو المنصور ابو طالب میرزا را وکیل گردانیم و مهمات را سر کنیم «۱۱» و روزی بگذرانیم.

بالاخره به همین قاعده مقرر داشتند و ابو طالب میرزا را وکیل و ولیعهد گردانیده «۱۲» و اختیار او را تمام «۱۳» علیقلی خان فیج «۱۴» اغلی پیش خود گرفت و مهرها به اسم وی نقش کرده «۱۵» مدار داد و ستد عالم را بر آن نهاده و ددگی «۱۶» شاهزاده را به قورخمس سلطان شاملو تفویض کردند و اسمعیل قلی خان به دستور دیوان بیگی‌باشی و وکیل بود و «۱۷» وزارت دیوان اعلی را به میرزا محمد که مستوفی الممالک بود رجوع نمودند و منصب جلیل القدر صدارت را که سالها بود که نواب میرابو الولی «۱۸» انجو

«۱۹» مستعد آن شده بود (و موقوف به وقت بود) «۲۰» به وی عنایت فرمودند «۲۱» و میرزا لطف اللّه «۲۲» که وزیر شاهزاده غفران‌پناه «۲۳» بود او را مصاحب اسم نهاده مقرر کردند که او و شاهقلی سلطان خلفای روملو مهر بر احکام مطاعه و احکام شاهزاده بزنند و استیفا را به میرزا محمد زمان ولد میرزا لطف اللّه دادند. رایات عز و جلال کوچ بر کوچ از دار الارشاد اردبیل «۲۴» از طارم و خلخال متوجه قزوین شده در عشر اول شهر ربیع الاول سنه مذکوره، آن بلده طیبه از نزول موکب همایون زینت دیگر گرفت و بقیه آن سال قشلاق در قزوین به اتمام رسید. اما امرا و خانانی «۲۵» که در اطراف و جوانب ممالک محروسه بودند، هیچکدام قبول این «۲۶»طرحی که علیقلی خان و محمدی ساروسلاق «۲۷» بجهت خود انداخته بودند نکردند و خود را در سلک امرای نواب کامیاب مالک «۲۸» رقاب

---

(۱)- ن: «سلطان» ندارد

(۲)- ن: «ما» ندارد

(۳)- مز، م، ن: شاهزادها که ن: شاهزاده‌ها را که

(۴)- ن: اطاعت نمی‌کند

(۵)- ن: «و» ندارد

(۶)- ب: پادشا

(۷)- ب، م: میرزا را

(۸)- ب، م: «شاه» ندارد

(۹)- م، ن: پادشاه بود

(۱۰)- ن: «با شاه» ندارد

(۱۱)- ن: سر کرده روزی بگذرایم

(۱۲)- ن: گردانیدند

(۱۳)- ن: تمامی

(۱۴)- م: قبح

(۱۵)- ن: کردند و

(۱۶)- مز، م: دهده گی. ن: دهدگی

(۱۷)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۱۸)- ن: میرابولی

(۱۹)- ب، م، ن: «انجو» ندارد

(۲۰)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۱)- ب: فرموده‌اند

(۲۲)- ن: «اللّه» ندارد

(۲۳)- ن: صاحبقران

(۲۴)- ن: اردهبیل

(۲۵)- ب، م، ن: خانی

(۲۶)- ن: این معنی و

(۲۷)- م، ن: شار و سیلاق

(۲۸)- ب، م: مالک الرقاب

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۸۴۸

قمر رکاب «۱» ابو المظفر سلطان «۲» شاه عباس بواسطه صرفه و صلاح و فایده خود و مصلحت وقت انتظام داده، یاغی «۳» بیرون آمدند. محمد خان ترکمان که در مغانات «۴» و طوالش «۵» بود با آن جماعت وصلت کرده، در مقام مخالفت درآمد و پسرش ولیخان سلطان، کاشان را دربسته اظهار طغیان نمود «۶». بکتش خان افشار که در زمان شاهزاده صاحبقران از و «۷» طغیان ظاهر بود، مجددا به یزد آمده، سهیل بیک و اغورلو «۸» بیک غلامان «۹» خاصه شریفه که از جانب نواب غفران‌پناه شاهزادگی «۱۰» یکی به داروغگی «۱۱» و دیگری به گرکیراقی «۱۲» مامور بود، ایشان را گرفته یوسف سلطان ولد قلی سلطان افشار قورچی‌باشی سابق را که- حسب الحکم «۱۳» در نارین قلعه یزد محبوس بود- او را بیرون آورده با (نقابت‌پناه مرتضی ممالک اسلام) «۱۴» میر غیاث الدین محمد میرمیران یزدی وصلت کرده دختر او را به حباله خود درآورد و یزد را با کرمان مالا منالا ملکا ملکا «۱۵» تصرف کرد «۱۶». یوسف سلطان به خود «۱۷»، الکای بوانات و ابرقوه «۱۸» را صاحبی کرد. مهدیقلی سلطان شیخ که- وکیل حاکم شیراز بود- او نیز در شیراز «۱۹» به خود سرخان شده، (آقایان ذو القدر او را اطاعت «۲۰» کردند «۲۱» [۶۳۱] وی نیز) «۲۲» شیراز را تصرف نمود «۲۳». در همدان نیز «۲۴» میانه «۲۵» شاهوردی «۲۶» خلیفه شاملو و پیر غیب خان «۲۷» استاجلو نزاعی بهم رسید. علیقلی خان که وکیل السلطنه بود و میرزا محمد که اعتماد الدوله، عاجز «۲۸» آمده متحیر ماندند.

ذکر رسیدن خبر انتقال شاهزاده عالمیان از جهان گذران به صوب خراسان و اظهار وقایع که «۲۹» تعرض بدان از لوازم است نزد مورخان

چون خبر رحلت شاهزاده رضوان منزلت در ممالک خراسان به صحت پیوست، شاه عالمیان جهت رفتن آن «۳۰» برادر نوجوان مراسم تعزیه بجای آورده، در آستانه مقدسه منوره رضیه «۳۱» رضویه (علی مشرفها الف الف صلوة و سلام «۳۲» و تحیه) «۳۳» صلحا و اتقیا را به ختمات «۳۴» کلام ملک علام مأمور

---

(۱)- ن: «قمر رکاب» ندارد

(۲)- ن: «سلطان» ندارد

(۳)- ن: یاغی

(۴)- ب: مقانات

(۵)- م، ن: طاش

(۶)- ن: نمودند

(۷)- م: و از

(۸)- ن: اوغور

(۹)- ن: ملازمان

(۱۰)- ب، م، ن: شاهزادگی

(۱۱)- م: داروغه گی

(۱۲)- ب، م: کریک راقی

(۱۳)- ن: «حسب الحکم» ندارد

(۱۴)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۵)- ن: ملکا ملکا» ندارد

(۱۶)- م، ن: کرده

(۱۷)- ن: به خودسر

(۱۸)- ن: ابرقو

(۱۹)- ب، م، ن: «در شیراز» ندارد

(۲۰)- ب: طاعت

(۲۱)- ب: کردندی

(۲۲)- بین الهلالین ندارد

(۲۳)- ب، ن: نمود و

(۲۴)- ن: «نیز» ندارد

(۲۵)- ب: میان

(۲۶)- ن: شاهویردی

(۲۷)- ب: «خان» ندارد

(۲۸)- ب، ن: عاجز و متحیر

(۲۹)- ب: که لازم است. ن: در آن اوان

(۳۰)- ب، م: این

(۳۱)- ب: و رضیه

(۳۲)- ب: اسلام و التحیه. م: و السلام و التحیه

(۳۳)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۳۴)- ب: انحتمات. م: ختمامات. ن: ختم

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۴۹

گردانید. آنگاه تصمیم «۱» آمدن به پای‌تخت و مقر «۲» سلطنت موروثی که دار السلطنه قزوین است با خود قرار داده «۳»، حکم «۴» مطاع واجب الاتباع به امرای درخانه مقدمهم علیقلی خان استاجلو و اسمعیل قلی خان شاملو شرف صدور و عز ورود یافت به این مضمون که: «علیقلی خان فیجاغلی و اسمعیل قلی «۵» شاملو به عنایت بی‌غایت شاهانه مفتخر و سرافراز بوده بدانند که برادر بزرگوار سعید شهید مرحوم را که در میانه ایشان بود قصد کردند. چون وی به سن «۶» از نواب همایون ما بزرگتر بود، لهذا مملکت آذربایجان و عراق و شروان «۷» و آن حدود را به او واگذاشته مضایقه نمی‌فرمودیم و همین به مملکت خراسان قناعت نموده بودیم. الحال «۸» که از دیوان ابدی البنیان «۹» نشان واجب الاذعان سلطنت ابد مقرون ما را به طغرای غرای «إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ» «۱۰» موشح و مزین گردانیده‌اند، و زمام مهام کل امور ممالک ایران به قبضه «۱۱» اختیار و حیطه اقتدار دولت روزافزون ما نهاده‌اند، (بنص ظاهر النص «وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً») «۱۲» ظاهر و واضح شده که دست توفیق مهجه «۱۳» اعلام کامرانی و سنجق مراد دو

جهانی «۱۴»نـواب همـایون مـا را که از حضـیض خـاک به اوج افلاـک و از تحت سـمک به فوق «۱۵» سـموات رسانیده، به محض خاکبوسـی و مجاورت و محبت و متابعت و مؤالات و مطاوعت حضـرت سـلطان الاوصـیاء (و برهان الاصفیا بابه المنیع حاجات «۱۶» الاولیا و جنابه «۱۷» الرفیع وسیله «۱۸» قبول مناجات الاتقیا، اقضی مرتضی بعد جده الاعلی المصطفی و ابیه علی المرتضی) «۱۹» امام واجب العصـمه، مفترض الطاعه، (حجهٔ اللّه علی کافهٔ البشـر، ثامن الائمهٔ الاثنی عشـر، علیهم صـلوات اللّه الملک الاکبر) «۲۰» نظم. «۲۱»

شهید خراسان امام یقین‌پناه جهان شاه دنیا و دین

فلک بر درش صبح و شام آمده‌به قد دو «۲۲»تا در سلام آمده

ملک گرد آن روضه محترم‌کبوتر صفت در طواف حرم

تمنا کند قبله راستان‌که خود را کند فرش آن آستان

میسـر در او از دعا مـدعاز روی یقین قبله‌گاه دعا سـلطان سـریر عزت و عرفان، مصـدوقه حدیث صـحیح «سـند فن منی بضـعهٔ بارض خراسان» صاحب الصبر

---

(۱)- ب، ن: تسمیم

(۲)- ب: مقرر

(۳)- ب، م، ن: داد

(۴)- م، ن: و حکم

(۵)- ن: قلی خان

(۶)- م: پس. ن: ندارد

(۷)- ب، ن: شیروان

(۸)- م، ن: و الحال از. ب: و الحال که از

(۹)- ن: ابدالتیان

(۱۰)- سوره ۳۸ آیه ۲۶

(۱۱)- ن: به صیغه

(۱۲)- ن: بین الهلالین را ندارد. وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً: سوره ۴ آیه ۵۴

(۱۳)- ن: «مهجه» ندارد. ب: مهجه اعلی

(۱۴)- ن: و جهانبانی

(۱۵)- ن: به عیوق سماوات

(۱۶)- ب، م: الحاحات اولیاء

(۱۷)- ب: بجنابه

(۱۸)- م: وصیله

(۱۹)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۰)- بین الهلالین را ندارد

(۲۱)- ن: بیت. م: ندارد

(۲۲)- م، ن: بقد توتا

خلاصةُ التواريخ، ج۲، ص: ۸۵۰

و التسليم و الرضا، سلطان ابو الحسن على بن موسى الرضا عليه السلام (من الملك الاعلى است، لاجرم بر حسب اقتضاى همت گردون اعتلا و مؤداى حقيقت انتماى «الذين بالملك يقوى و الملك بالدين يبقى») «۱» [۶۳۲] همگى همت عالى نهمت مصروف و معطوف بر آنست كه ظل ظليل رأفت شاهانه و سايه عاطفت بلند خسروانه بر مفارق برايا و كافه رعايا بر وجهى ممهد گردانيم كه همگى عباد در مهاد امن و امان آسوده و «۲» در مأمن فراغت و رفاهيت آسوده «۳»، مدلول شعر «۴»:

عمر به خشنودى دلها گذارتا ز تو خشنود شود كردگار ورد زبان و حرز جان ايشان باشد و دست تطاول ستم روزگار و تعرض سرپنجه حادثات ادوار به گريبان احوال ايشان بعد از اين نرسد و دست ظلمه از سر عجزه كوتاه گردد. بايد كه چون بر مضمون حكم اشرف اطلاع حاصل نمايند، مهمات آنجايى را موقوف دانسته مترصد ورود «۵» موكب همايون باشند كه در اين زودى مهمات مملكت خراسان را سامان داده، بتوفيق اللّه سبحانه «۶» و تعالى و به يمن امداد حضرات ائمه هدى- (عليهم صلوات اللّه الملك الاعلى) «۷»- رايات نصرت آيات به فتح و فيروزى و اقبال متوجه آن محال [گرديده]، بعد از استقرار بر مقر سلطنت و مشاهده احوال هر كس به هر جهتى «۸» بدانچه مقتضى همت شاهانه و مرحمت خسروانه در برابر آن باشد به عمل خواهد آمد «۹»».

دو نفر از قورچيان شاه عالميان حكم مذكور را به دار السلطنه آورده، عليقلى خان و اسمعيل قلى خان چون تعريف خانى «۱۰» از ايشان سلب شده، درهم شدند «۱۱» و در جواب عرضه‌اى كه دلالت بر اطاعت نمايد ننوشتند و قورچيان را توقف ننموده فرستادند. چون قورچيان به صوب مشهد مقدسه منوره عرش منزلت رسيدند، حقيقت «۱۲» احوال و نفاق «۱۳» آن امراى نكبت مآل با پريشانى رعايا و لشگر قزلباش و بى‌صاحبى آذربايجان و عراق را معروض درگاه عرش اشتباه نمودند، شاه سكندر «۱۴» سپاه عزيمت «۱۵» آمدن «۱۶» به عراق را با خود جزم نموده، احكام مطاعه به امرا «۱۷» و حكام حدود بلاد ولايات «۱۸» خراسان خصوصا دار السلطنه هرات به ايالت‌پناه معتمد السلطنه عليقلى

---

(۱)- ن: بين الهلالين را ندارد

(۲)- ن: «و» ندارد

(۳)- ن: آسوده باشند

(۴)- ن: بيت

(۵)- ب، م: «ورود» ندارد

(۶)- ن: «سبحانه و» ندارد

(۷)- ن: بين الهلالين را ندارد

(۸)- ن: بهرجهت» ندارد

(۹)- ب، ن: آمد و

(۱۰)- ن: خلافى از ايشان شنيده و در همان روز جواب عريضه كه دلالت بر اطاعت باشند- نوشتند

(۱۱)- ب، م: «شدند» ندارد

(۱۲)- ب، م، ن: حقيقت آن احوال

(۱۳)- ن: نفاق امراى و پريشانى

(۱۴)- ب، م: سكندرشان

(۱۵)- ب، م: عظمت. ن: عزم

(۱۶)- ب، م، ن: «به» ندارد

(۱۷)- ن: با امرا

(۱۸)- ن: ولایت

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۸۵۱

خـان شاملو نوشـته مقرر نمود که در حفظ و حراست بلاد و رعایت جانب عجزه «۱» عباد کوشـند که رایات عز و اقبال «۲» به فتح و نصرت و فیروزی «۳» و اقبال متوجه مقر سـلطنت به جانب دار السلطنه قزوین است و همچنین احکام مطاعه و استمالات «۴» به حکام و امرای کرمـان و یزد و ابرقوه و بوانـات «۵» و کـل فـارس و کاشـان- که خطبه و سـکه به اسم سامی و نام نامی آن شاه عالی کرده بودند- فرسـتاد. آن جماعت «۶» بیشتر از پیشتر در مراسم اطـاعت و انقیـاد و جانسـپاری کوشـیده، لوای ولاـی آن پادشـاه جمجاه را برافراشتند «۷».

گفتار در مجاری «۸» بقیه احوال شاه و شاهزاده و امرا و «۹» انقطاع دولت ایشان در نصف این سال

نوروز تنکوز «۱۰» ئیل، روز شـنبه یازدهم شـهر ربیع الثانی سـنه خمس و تسـعین و تسـعمائه، در دار السـلطنه شاه کامیاب و شاهزاده مستطاب «۱۱» و امرای عالیجناب در ایوان چهل سـتون نوروز آن سال را گذرانیـده، آنگاه فرمان عالی نواب شاهزادگی «۱۲» به نفاذ پیوست که مرشـد قلی سـلطان شاملو و علیقلی سـلطان ذو القـدر حاکم دار المؤمنین قم و ولایات بر سـر کاشان رفته تسـخیر آن بلده طيبه نمايند.

امرای مذکور از قم متوجه آن حدود گشته، ولیخان سلطان ترکمان «۱۳» که [۶۳۳] در آن شهر بود در حصار را بسته مستعد مجادله و مقابله شد. چون امرا بدانجا رسـیدند، قرب چهارصد پانصد نفر از سوار و پیاده بر سـر ایشان بود در یک ضـلع شهر (که آنرا پشت مشهد می‌نامند) «۱۴» در باغچه «۱۵» و عمارات میرحسینی نزول کرده، شروع در ویرانی آن مملکت نمودند «۱۶».

چون اواسـط بهار «۱۷» بـود و غلاـت «۱۸» مسـلمانان رسـیده بود، تمامی را شـروع در چرانیـدن «۱۹» کردنـد و در درون «۲۰» شهر ولیخان سـلطان و اجلاف و اوباش ترکمانان و غیره که بر سـر او جمعیت کرده بودنـد، گمان هرچه بهر کس «۲۱» داشتند از او «۲۲» خواهی نخواهی گرفتند، قحط و گرانی در آن شـهر اشتداد «۲۳» و امتداد تمام پیدا کرد و از لشـگر این دو «۲۴» میر بی‌تدبیر هیچ اثر «۲۵» نصرت و

---

(۱)- م، ن: عجزه و

(۲)- ب: اجلال. م، ن: جلال

(۳)- م: فیرزی

(۴)- ن: استمالت

(۵)- ن: ولایات. م: ندارد

(۶)- ن: آن جماعت را

(۷)- ن: برافراشته

(۸)- ب: مجاری بقیه شاه. ن: مجاری احوال

(۹)- ب: در

(۱۰)- ب، م: تنکوزی

(۱۱)- م، ن: «مستطاب» ندارد

(۱۲)- ب، ن: شاهزاده گی

(۱۳)- م، ن: «ترکمان» ندارد

(۱۴)- ن: بین الهلالین ندارد

(۱۵)- ب، م: باغها ن: باغهای عمارت

(۱۶)- ب: نموده‌اند

(۱۷)- ن: «بهار» ندارد

(۱۸)- ب: علامت

(۱۹)- مز، م: چرانیدن کردن. ن:- چرانیدن و درو. م: چرانیدن کردند

(۲۰)- م: «درون» ندارد

(۲۱)- ن: به هر کس که

(۲۲)- ب، م، روی خواهی نخواهی. ن: او خواهی نخواهی

(۲۳)- ن: اشتهاد

(۲۴)- ب: «دو» ندارد

(۲۵)- ب: اثر فتح ظاهر نمی‌شد. م، ن: اثر ظاهر نمی‌شد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۵۲

فتحی ظاهر نمی‌شد، آنها در درون شهر و اینها در بیرون. گاهی اگر جمعی از دروازه بیرون می‌آمدند، طرح جنگی می «۱» انداختند اما از هیچ جانب غلبه و ظفری واقع نمی‌شد و مترصد میانجی بودند که از غیب رخ نماید. در خلال این احوال مقرر شد که حسن سلطان ولد شاهوردی «۲» خلیفه، برادرزاده مرشد قلی سلطان- که در آن اوان قورچی شمشیر خاصه شریفه «۳» و حاکم نطنز بود و پنجاه نفر ملازم داشت- او نیز در این یورش همراه امرای مذکوره «۴» باشد.

و هم در این ایام، علیخان ذو القدر حاکم شیراز- که بعد از قتل امت خان حکومت شیراز بدو شفقت شده بود از شیراز آمده در دار السلطنه قزوین تا آمدن اردوی معلی از قراباغ توقف داشت- مرخص گشته به جانب «۵» شیراز روانه شد. چون قبل از آن «۶» مهدیقلی بیک ولد شادی بیک سارو شیخ ذو القدر- که وکیل امت خان بود و به همان قاعده از دیوان اعلی وکالت شیراز بدو مفوض بود «۷» و در شیراز بود- آقایان ذو القدر بواسطه رنجشی که از علی خان داشتند، در میانه خود مهدیقلی بیک را خان کرده او را بر خود حاکم ساختند. چون علیخان به کوشک زر رسید، او را استقبال کرده گرفتند و به شهر آوردند و برادرش امت را به قتل رسانیدند. بعد از چند روز که علیخان را در حبس «۸» داشتند، او را نیز به قتل رسانیدند و حکومت و دارایی شیراز بی‌منازعی بر مهدیقلی خان مسلم شد.

و هم در این ایام خبر طغیان فرهاد بیک غلام «۹»- که از زمان شاه جنت‌مکان متصدی و ضابط محصولات خاصه شریفه دار السلطنه اصفهان بود و در ایام شاهزاده غفران‌پناه حسب المقطع معاملات اصفهان را پیش خود گرفته وزارت و داروغگی نیز به او مفوض «۱۰» بود- به دار السلطنه قزوین رسید. وی در اراضی نقش‌جهان- که مثل آن باغی «۱۱» و عماراتی «۱۲» در جهان نبود قلعه‌ای احداث نمود و ذخیره بدانجا کشید و در فکر تمرد و عصیان و سرکشی و طغیان می‌بود [و] با وجود قلعه طبرک «۱۳» اصفهان که در تمامی ایران به استحکام و متانت آن قلعه نیست، زر بیشتری خرج آن قلعه کرده به شأمت «۱۴» وی باغ نقش جهان و عمارات آن

خراب شد تا آن قلعه اتمام یافت.

قلعه‌ای که سر به فلك الافلاك کشیده بود و چشم روزگار مثلش در هیچ اقلیمی ندیده. کنگره بروجش از پی نظاره زمین از سپهر برین سر برآورده و جدار با استوارش [۶۳۴] با سد سکندر دعوی «۱۵» همسری و برابری کرده. از درون و بیرون به آهك و [چارو] «۱۶» و گچ آنرا سفید نموده و پنجره‌های بروج و درهای آنرا از آهن ترتیب داده و خندق و شیرحاجی آنرا تمام از سنگ و آهك برآورده و آب از خندق «۱۷» آن برآمده. شعر «۱۸»:

---

(۱)- م، ن: میان

(۲)- ن: شاهویردی

(۳)- ن: «و» ندارد

(۴)- ن: مذکور

(۵)- ب، م، ن: و جانب

(۶)- م، ن: ازین

(۷)- ن: شده بود

(۸)- م، ن: بند

(۹)- غلام خاصه شریفه

(۱۰)- م، ن: مفوض شد. ن: مفوض شده

(۱۱)- ن: باغ

(۱۲)- ب، ن: عمارتی

(۱۳)- م، ن: ترک

(۱۴)- م: شمالت

(۱۵)- م، ن:

«وعوی» ندارد

(۱۶)- مز، ب: جالور. ن: جارو

(۱۷)- ن: خندق برآورده

(۱۸)- ن: بیت

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۵۳ بسد سکندر درش توامان‌به برج فلك باره‌اش همعنان

ز بالاش سنگی درافتد بزیرعجب گر رسد تا قیامت بزیر «۱»

حمل کرده بر خاك ریزش طواف‌چو سیمرغ در دامن کوه قاف

محیط فلك خندق آن حصارنه کس «۲»را برو دست جز کردگار

رواق «۳»فلك طاق دروازه‌اش‌به عرش برین رفته آوازه‌اش «۴» چون این اخبار انتشار تمام پیدا کرد، امرا و وزرا تدبیر کرده میر «۵» جعفر قزوینی «۶» متصدی قزوین را که سابقا ملازم فرهاد بیك بوده «۷»، دلالت نموده «۸» مقرر کردند که به اصفهان رفته وی را بیاورد.

میر جعفر «۹» نیز «۱۰» از روی قدرت «۱۱» قبول این معنی نموده، در اندك روزی از راه دلیجان «۱۲» و رباط ترک «۱۳» به اصفهان

رفته، فرهاد بیک را برداشته روانه دار السلطنه قزوین گردید «۱۴» و مشار الیه همراه اردوی معلی بود.
چون سابقا مذکور شد «۱۵» که میانه شاهوردی «۱۶» خلیفه شاملو «۱۷» برادر بزرگتر اسمعیل قلی خان «۱۸» شاملو که حاکم «۱۹» تیمور (؟) و اسدآباد بود و میانه پیر غیب خان استاجلو که حاکم همدان بود نزاعی بهم رسیده بود و آن «۲۰» نزاع به درجه اعلی انجامید «۲۱»، علیقلی «۲۲» خان فیج «۲۳» اغلی که استاجلو بود و اسمعیل قلی خان شاملو هر دو میر و وکیل درخانه و مدار علیه «۲۴» مهمات، از این قضیه اندیشه کرده به خاطر آوردند که مبادا نزاع بین «۲۵» الطایفتین به جایی رسد که دیگر اصلاح نتوان کرد. مقارن این حال خبر رسید که مجددا میانه آن دو طایفه نزاعی بهم آمده، قریب «۲۶» به صد شاملو به قتل رسیده. اسمعیل قلی خان بی‌تحاشی بلکه بی‌رخصت از دار السلطنه قزوین بیرون آمده عزیمت همدان نمود. یکدو روز بعد از آن، علیقلی خان در ملازمت نواب شاه «۲۷» و شاهزاده، اردوی معلی را برداشته از شهر بیرون آمد و در خرقان به اسمعیل قلی خان پیوست. اردوی همایون در خرقان توقف کرده، کس از عقب پیر غیب خان فرستاده، او را به درگاه گیتی‌پناه آورده از امارت همدان

---

(۱)- ن: عجب تا قیامت رسد تا به زیر. م: این مصرع را ندارد

(۲)- ن: مکش

(۳)- مز: راق

(۴)- ن: این بیت را ندارد

(۵)- م، ن: امیر

(۶)- ب: قزوین

(۷)- ب، ن: بود

(۸)- ن: کرده

(۹)- ب، ن: و میر جغفر

(۱۰)- ن: «نیز» ندارد

(۱۱)- ب، م، ن: قدرت نیز

(۱۲)- م، ن: ولیخان

(۱۳)- ب، ن: «به» ندارد

(۱۴)- ن: کردند

(۱۵)- ن: می‌شد

(۱۶)- ن: شاهویردی

(۱۷)- ب، م، ن: شاملو و

(۱۸)- ب، ن: «خان» ندارد

(۱۹)- ن: «حاکم» ندارد ن: میر اسدآباد

(۲۰)- ن: و آن و آن

(۲۱)- ب، ن: انجامیده

(۲۲)- ن، م: «علی قلی خان» ندارد

(۲۳)- ن: قبح اعلی

(۲۴)- ب، م، ن: اليه

(۲۵)- ب، م، ن: بين الطرفين

(۲۶)- م، ن: قرب دو کس از شاملو

(۲۷)- ن: «شاه» ندارد

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۸۵۴

معزول گردانیدند و دو هزار نفر ملازم مواجب «۱» گرفته وی که صاحب یراق و سلاح «۲» بودند از هم پاشیده آن جماعت متفرق گشتند. آنگاه اراده نمودند که پیر غیب خان را گرفته به قتل آوردند. وی چون واقف گشت، با برادرش قراخان سلطان فرار نمود «۳» و خود را به لرستان «۴» انداخته، از آنجا خود را به قلعه کاشان رسانید «۵» و چند روزی در آنجا بسر برد.

اتفاقا در آن ایام، هر به چند روز میانه ترکمانان و شاملویان و ذو القدران که شهر را محاصره داشتند جنگ واقع می‌شد. چون پیر غیب خان بدیشان «۶» ملحق گشت، تهور و جمعیت ایشان زیاده گشته، اراده نمودند که از شهر بیرون آمده جنگ نمایند. این خبر چون به علیقلی سلطان و مرشد قلی سلطان و حسن سلطان رسید، لشگر خود را آماده کرده مترصد جنگ می‌بودند.

قرب چهارصد کس به همه جهت بر سر [۶۳۵] این سه «۷» امیرکبیر جمع شده بود و ترکمانان و مردم شهر قرب پانصد «۸» ششصد کس جمعیت کرده «۹»، در عشر اول شهر رجب سنه مذکوره محل چاشت از شهر بیرون آمده «۱۰» طرح جنگ انداخته «۱۱» امرای مذکوره از اینجانب سوار شده رو بدیشان آوردند.

حسن سلطان با تفنگچیان به میان بعضی خرابه‌ها و عمارتها رفته به مجادله مشغول شدند. علیقلی سلطان با صد کس در تیپ «۱۲» ایستاده از حوالی دیواربست «۱۳» خود قدم پیش ننهاد «۱۴». مرشد قلی سلطان با مردم خود طرح شده از جوانب برایشان می‌تاخت. علیقلی سلطان چون ملاحظه کرد که آن جماعت بسیارند، فرمود «۱۵» که سایسخانها و رکابهای خود را باز کرده (حتی غرغویی «۱۶» داشت «۱۷» به قوشچی خود گفت که آنرا بردار) «۱۸» مترصد «۱۹» آن بود) که (اندک زوری از آنجانب به ظهور رسد) «۲۰» تا قم هیچ «۲۱» جا توقف نکند. فقیر مؤلف در آن معرکه حاضر بود علیقلی سلطان به حقیر می‌گفت که دعا کن و او را بسیار مضطر می‌دیدم «۲۲». شعر «۲۳»:

چو بددل شود پیشوای «۲۴»سپاه‌شود کار لشگر سراسر تباه

(سپهدار بذ زهره هرگز مبادکه ناموس لشگر رود زو بباد) «۲۵» ترکمانان و پیاده‌های ایشان به ضرب نقل تفنگهای جان‌ستان در تن ذو القدران روزنها گشودند.

---

(۱)- ن: مواجبی گرفته به گروهی که

(۲)- ب، م، ن: صلاح

(۳)- م، ن: نموده

(۴)- ب، م: لورستان

(۵)- ن: رسانیده

(۶)- م، ن: بریشان

(۷)- م، ن: «سه» ندارد

(۸)- ن: پانصد کس

(۹)- ن: نموده

(۱۰)- مز، ب، م: آمد

(۱۱)- ب، ن: انداختند

(۱۲)- م: قلب

(۱۳)- ن: نسبت

(۱۴)- ن: نهاده و

(۱۵)- ب، ن: فرمودند

(۱۶)- ب: غرغوی

(۱۷)- م: «داشت» ندارد

(۱۸)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۹)- ب: و او مترصد

(۲۰)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۱)- م: هیجان

(۲۲)- ن: دیدم

(۲۳)- ن: بیت

(۲۴)- م: پیش وای

(۲۵)- ن: بین الهلالین را ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۵۵

شعر: «۱»

تفک آتش افشان درین «۲»کهنه طاقز دودش فلک تیره مه در محاق

ز شمشیر کین خود «۳»زره چاک چاک‌چو بار صنوبر فتاده به خاک

یکی جوشن افکنده بهر گریزچو آتش ز آهن برون جسته تیز

فتاده به خاک آن دگر یک هلاک‌بسی آرزو برده با خود به خاک مرشد قلی سلطان چون مشاهده کرد که جمعی کثیر زخمدار شدند و این جماعت بدان رسید که مغلوب گردند، به یکبار بر جمعی که در مقابل او ایستاده بودند تاخت و اندیشه از تفنگهای آتشبار آن جماعت «۴» خونخوار نکرد. شعر «۵»:

به جولان درآمد چو شیران مست‌سر و شاخ گاو زمین می‌شکست

گروهی به او غرق جوشن همهز گرمی چو آتش در آهن همه «۶» آن جماعت از تهور «۷» و جلادت وی که خود را بی‌مجابا در میانه آن «۸» آتش انداخت، از وی اندیشه ننمودند. در اثنای آن دلیری و داروگیر، قراخان در آن معرکه به تفنگ یکی از پیاده‌های وی «۹» از روی اسب به زمین افتاد. چون آن جماعت اینچنین شجاعت و مردانگی از وی دیدند، دیگر تاب مقاومت نیاورده «۱۰» رو به شهر نهادند. مرشد قلی سلطان و علیقلی سلطان به محل خود مراجعت نموده پیر غیب خان بعد از قتل برادر چند روزی در کاشان بسر برده، از آنجا عازم خدمت شاه عالمیان شده «۱۱» متوجه خراسان گشت.

و هم در آن اوان که اردوی همایون در خرقان بود، فرهاد بیک را گرفته در صندوق کردند و اردوی او را تالان نموده مقرر شد که (سیادت و ایالت‌پناه) «۱۲» سید سلیمان کمونه به اصفهان رفته، اموال و اسباب فرهاد بیک را به حیطه ضبط درآورد. کیخسرو غلام قوم فرهاد بیک چون از این قضیه اطلاع حاصل نمود، فرزندان فرهاد بیک را برداشته به قلعه‌ای که وی احداث نموده بود در

اصفهان بدانجا [۶۳۶] متحصن شد و در اصفهان نیز غوغا «۱۳» بهم رسید. غازیان ارشلوی افشار که سالها در آن شهر و ولایت بودند، دست بیداد به تاخت و تالان گشوده انواع فساد کردند.

چون علیقلی خان ملاحظه نمود که معامله کاشان و اصفهان و «۱۴» شیراز و کرمان و سایر آن حال به مخالفت قرار گرفت و تمامی قلاع آن «۱۵» امصار بسته شد، بالضروره اردوی همایون از خرقان متوجه ساوه گشته از آنجا در شهر شعبان سنه مذکوره به قم آمدند و قرب ده «۱۶» روز اردوی عالمسوز در موسم

---

(۱)- ن: بیت. ب: ندارد

(۲)- ب، م: «درین» ندارد

(۳)- ن: بد

(۴)- ن: «آن جماعت خونخوار» ندارد

(۵)- م: ندارد

(۶)- ن: این بیت را ندارد

(۷)- ن: سهولت

(۸)- ب، م. ن: «آن» ندارد

(۹)- ن: او

(۱۰)- مز: نیاورد

(۱۱)- ن: شد

(۱۲)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۳)- ب، ن: غوغای

(۱۴)- ن: در

(۱۵)- م، ن: «آن» ندارد

(۱۶)- ب، م: دوازده

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۸۵۶

تموز در بیرون قم توقف نموده «۱» تمامی محصولات مسلمانان در صحرا و باغات بالتمام «۲» تالان کردند و قطع اشجار باغات ایشان نمودند و از آنجا به کاشان رفته قرب بیست روز طرح سیبه و یورش بر حصار «۳» کاشان انداخته بهیچ وجه صورت فتح در آینه طالع ایشان مرتسم نمی‌شد.

بالاخره طرح صلح انداخته، شاملویان جانب ترکمانان را «۴» گرفته تعهد گرفتن کاشان نمودند که «۵» قرار بر این «۶» دادند که قبل از این الکای «۷» هبلرود و فیروزکوه به ولیخان سلطان شفقت شده بود ولیخان سلطان بعد از کوچ اردوی همایون بدانجا رفته کاشان را به شاملویان واگذارد. «۸»

در آن سال کاشان به تیول «۹» سه میر مقرر بود یکی ولیخان «۱۰» سلطان که در کاشان هیچ نگذاشت، دیگری «۱۱» مرشد قلی سلطان و جماعت شاملویان، و بعد از آن علیقلی خان فیجاغلی به تیول «۱۲» خود گذرانیده، وزیر و داروغه تعیین کرده «۱۳» بود.

مدت شش ماه ایام محاصره امتداد یافت محصولات آن ولایات «۱۴» تمام سبز چرانیده «۱۵» شد آنقدر اطلاق و حوالات غیر از نهب و غارت بر مردم آنجا واقع شد که تاب و طاقت «۱۶» ذی حیات نیست. بعد از رفتن اردوی معلی به جانب اصفهان، ولیخان تمکین

شاملویان نکرده به همان قاعده در استحکام حصار و قلعه کوشید. غازیان شاملو چون مشاهده وضع نمودند خود «۱۷» بیرون آمدند. قبل از رسیدن اردوی همایون به اصفهان، کیخسرو غلام از قلعه بیرون آمده تاخت به حسینیه آورد و نقابت «۱۸» پناه میرزا محمد امین ولد غفران‌پناه میرمیران را گرفته خانه او و مردمش را تالان نمود و قرب دو هزار تومان بدیشان نقصان رسانید. مشار الیه «۱۹» با سید بیک کمونه در عوض فرهاد بیک را گرفته به قلعه برد. بعد از وصول معسکر همایون هرچند ملاحظه کردند که شاید به یورش قلعه گرفته شود راه تدبیر به آن «۲۰» نمی‌رسید و به رسل «۲۱» و رسایل و وعده و وعید با غلامان هم سودی نداشت. آخر قرار بدان «۲۲» دادند که توپی ترتیب داده به ضرب آن توپ تسخیر قلعه نمایند چه مشخص بود که بعد مس گرفتن و کار برای توپچیان پیدا کردن چیزی دیگر بر آن مترتب نمی‌شود، میرزا محمد که در آن اوان وزیر و «۲۳» صاحب اختیار بود خود، متصدی ترتیب توپ [۶۳۷] شده توپچیان را در حوالی منزل خود حاضر ساخته «۲۴» بدان امر مشغول گشت. اهل قلعه و غلامان

---

(۱)- ن: نمودند

(۲)- ن: بود

(۳)- ن: به حصار

(۴)- مز، ب، م: «را» ندارد

(۵)- ن: و

(۶)- م: بدین

(۷)- الکای فیروزکوه

(۸)- ب، م، ن: واگذارد و

(۹)- ب: به تویل

(۱۰)- مز، ب، م فولیجان

(۱۱)- م، ن: دیگر

(۱۲)- ب: بتول

(۱۳)- م، ن: فرموده

(۱۴)- ن: آن ولایت

(۱۵)- ب، ن: چرانید

(۱۶)- ن: طاقت بایشان نماند

(۱۷)- ن: «خود بیرون آمدند» ندارد

(۱۸)- ن: «نقابت‌پناه» ندارد

(۱۹)- ن: مشار الیه را

(۲۰)- م: بدان. ن: بر آن

(۲۱)- م: برسل

(۲۲)- ب: بران. ن: برین

(۲۳)- م، ن: «و» ندارد

(۲۴)- ن: شده

خلاصة التواريخ، ج‌۲، ص: ۸۵۷

خيره جنگره «۱» شبها بيرون آمده در شهر «۲» و بازار تردد مى‌نمودند و بعضى از عمال «۳» فرهاد بيك را كه «۴» در خانه تحصيلداران محبوس بودند آشكارا «۵» روز به خانه تحصيلداران رفته ايشان را با مستحفظان كه از اعيان بودند گرفته به قلعه بردند و دروازه‌هاى قلعه را بسته به انداختن توپ و تفنگ اقدام نمودند. نظم «۶»:

ببستند درها به آهنگ كين‌در فتنه بست آسمان بر زمين چون توپ ريخته و آماده «۷» شد و دانستند كه كارى از پيش نخواهد رفت به خاطر اركان دولت رسيد كه فرهاد بيك را از صندوق بيرون آورده به قتل رسانند. آنگاه وى را از صندوق بيرون آورده در اثناى بعضى حكايات سر او را شكسته آزار بسيارى باو رسانيدند «۸». مشار اليه دانست كه در اين مرتبه با او «۹» مدارا نمى‌كنند «۱۰».

مقارن اين حال، خبر اراده «۱۱» قتل او به قلعه رفت و «۱۲» خود نيز پيغامى «۱۳» چند كرد كه مشعر بر آن بود كه در مقام قصد اويند. كيخسرو كه در قلعه بود در صلح كوفته با ميرزا محمد امين و سيد بيك كه در قلعه بودند قرار داد كه ايشان را بيرون كرده در عوض ميرزا محمد امين دو پسر او را به قلعه آورده باشند تا فرهاد بيك (خلاص گردد. آنگاه عليقلى خان از خلعتهاى فاخر مثل تاج و كمر و شمشير مرصع با ديگر رخوت در خور آن جهت كيخسرو و جمعى كه در قلعه بودند فرستاد و فرهاد بيك) «۱۴» نيز از صندوق بيرون كرده آن جماعت از قلعه بيرون آمدند و قلعه را به تصرف ملازمان خان دادند. هم در آن روز حكم به تخريب آن واقع شد و از اطراف و جوانب بيلداران آورده آن را خراب كردند. چون خاطر اركان دولت قاهره از گرفتن قلعه و معامله فرهاد آقا جمع شد «۱۵»، دست تعدى و ستم بر ارباب و اهالى و اهل عزت اصفهان دراز كرده با آنكه مبلغهاى كلى عمال «۱۶» ديوانى آنجا زياده از حساب دست‌انداز كرده به حواله و اطلاق داده بود، آن جماعت را به نام هر كدام بدست محصلى داده زياده از مقدور جريمه مقرر نمودند. بيت:

كسى را كه برگشت ازو روزگارستم پيشه سازد به هنگام كار چون قبل از اين مذكور گشت كه ذو القدران فارس مهديقلى خان در ميانه «۱۷» خود سردار كرده قدم از جاده متابعت بيرون نهاده «۱۸» لشگر عظيم فراهم آورده بعضى از امراى افشار مثل يوسف سلطان افشار «۱۹» كه او نيز به سرى «۲۰» خود خان شده بود، در ييلاق كوشك زر جمعيت نموده به افشاران «۲۱» كوه

---

(۱)- ن: «جنگره» ندارد

(۲)- ن: شهره

(۳)- ن: اعمال

(۴)- ن: «كه» ندارد

(۵)- اسكار

(۶)- ن: بيت. م: ندارد

(۷)- ب، ن، م: آمده

(۸)- ن: رسانيد

(۹)- ن: باو

(۱۰)- م، ن: نمى‌كند

(۱۱)- ن: «اراده» ندارد

(۱۲)- ن: «و» ندارد

(۱۳)- ن: پيغام. ب: پيقامى

(۱۴)- م، ن: بين الهلالين را ندارد

(۱۵)- م، ن: شده

(۱۶)- ب، ن: اعمال

(۱۷)- ن: ميان خود حاكم كرده. م: ميانه خود كرده

(۱۸)- ن: نهاده و

(۱۹)- ن: «افشار» ندارد

(۲۰)- ن: بسر

(۲۱)- ب، ن: با افشاران

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۸۵۸

گيلويه كه في الحقيقه آنها نيز روگردان بودند كس فرستاده مهيا و آماده شدند كه اگر امرا با اردوى معلى از اصفهان به جانب فارس در حركت آيد، ايشان خود را به يزد و كرمان بلكه خراسان كشند. مهديقلى خان بنابر احتياط چون اولاد و اقوام على خان در اصفهان بودند و «۱» شاه على «۲» خليفه ذو القدران «۳» در اصفهان به جمايت ايشان اتفاق داشتند و يقين بود كه اگر لشگرى متوجه شيراز شود او «۴» به طريق برف هنگام «۵» تموز در گداز خواهد آيد «۶»، يكى از آقايان ذو القدر را با تحف و هدايا به درگاه معلى به اصفهان فرستاده «۷» عرايض [۶۳۸] نوشته عذر تقصيرات خود طلبيد كه بعد اليوم بهرچه آراى عالم آراى اركان دولت قاهره تقاضا نمايد بدان عمل نمايم. اگر «۸» به ايالت بنده رضا داشته باشند «۹» فبها، و الا بهر كه شفقت مى‌فرمايند اطاعت مى‌كنم «۱۰» اما اراده امراى عظام آن بود كه اردو را برداشته به جانب فارس روند «۱۱». بيت:

ما مى‌گوئيم، ديگران مى‌گويندتا خود فلك از پرده چه آرد بيرون «۱۲» و هم در اين ايام، خبر فوت مرتضى قلى خان پرناك «۱۳» از جانب دامغان رسيد و آرزويى كه بواسطه گرفتن سمنان و خوار «۱۴» در دل داشت از آن آرميد.

ذكر «۱۵» جلوس نواب كامياب مالك رقاب اشرف اقدس اعلى خلاصه دودمان خلافت مكان آل يس و طه «۱۶» السلطان بن «۱۷» السلطان بن «۱۸» السلطان و «۱۹» الخاقان بن الخاقان بن «۲۰» الخاقان، المؤيد من «۲۱» عند اللّه الملك المنان ابو المظفر سلطان شاه عباس بهادرخان خلد اللّه ملكه و سلطنهٔ، بر سرير تخت سلطنت عراق و آذربايجان

چون مشيت ازلى و تقدير لم‌يزلى متعلق به آن شده بود كه سرير سلطنت و جهانبانى و تخت مسند گيتى ستانى و قباى «۲۲» مملكت و تاج شاهى از مكمن «۲۳» غيب و عالم لاريب بمؤداى حقيقت انتماى «تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ» «۲۴» به آن حضرت حواله شود، چند «۲۵» روزى بنابر صغر سن و قلت عساكر

---

(۱)- ن: «و» ندارد

(۲)- ن: قلى

(۳)- ن: و ذو القدران

(۴)- ن: «او» ندارد

(۵)- ن: در هنگام

(۶)- ب، م، ن: آمد

(۷)- مز، ب، م: فرستاد

(۸)- ب، ن: و اگر

(۹)- ب، ن: باشد

(۱۰)- ب، ن: می‌کنیم

(۱۱)- ب: رویم. م: برویم

(۱۲)- ن: بیت را ندارد

(۱۳)- م، ن: «پرناک» ندارد

(۱۴)- ب: خار. ن: ندارد

(۱۵)- ن: ذکر جلوس نواب کامیاب شاه عباس عالی اساس بر سریر سلطنت و جهانبانی و تخت گیتی‌ستانی و تمکین در دار السلطنه قزوین

(۱۶)- مز، م، ن: طاها

(۱۷)- ب: ابن

(۱۸)- ب: ابن

(۱۹)- ب: «و» ندارد

(۲۰)- ب: ابن

(۲۱)- ب: «من» ندارد

(۲۲)- ن: فضای

(۲۳)- م: ممکن

(۲۴)- م: سوره ۳ آیه ۲۶

(۲۵)- م: چنین

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۸۵۹

محسن «۱» در مملکت خراسان توقف داشتند. چون مدت هفت سال تمام آن روشنی دیده اهل عالم در خراسان پادشاهی نمود، وقت آن رسید و انتظار به نهایت انجامید، هاتف غیب صدای «قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً» «۲» در داد و لسان «۳» حال به مقال «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» «۴» زبان بگشاد. نظم «۵»

کسی را که طالع بود همچو مهربرد گوی دولت ز گردان سپهر

کسی را که ایزد کند یاوری‌نیارد به او هیچکس داوری به خاطر باریافتگان آن عتبه علیه و سده سنیه رسید که دیگر توقف در خراسان جایز نیست، رایات عز و جلال را به جانب مقر سلطنت معطوف باید داشت، این اراده را «۶» در خاطر قرار داده، مقارن آن «۷» پیر غیب خان استاجلو و سلطان معصوم سلطان «۸» ترکمان و جمعی کثیر از طوایف اویماقات به عز بساطبوسی اشرف سرافراز شده، حقیقت بی‌صاحبی عراق و تزلزل «۹» آن لشگر بی‌سر را معروض بارگاه عرش اشتباه گردانیدند. مرشد قلی خان استاجلو که مدار درخانه در آن اوان با او بود، کس از عقب بعضی «۱۰» امرا مثل سلیمان «۱۱» خلیفه ترکمان که حاکم طبس و تون بود و منتشا خان استاجلو حاکم ترشیز و بدر خان افشار و امام قلی خان قاجار حاکم سبزوار فرستاده ایشان را به مشهد مقدس «۱۲» عرش منزله آورد و قرار بدان «۱۳» داد که در رکاب ظفر انتساب روانه عراق گردد. چند روزی به واسطه تهیه اسباب سفر و ترتیب لشگر توقف نموده، بعد از اختیار ساعت اجازه و استجازه از خدام عالیمقام و «۱۴» عاکفان آن سده «۱۵» سدره نشان طلبیده «۱۶» وداع آن آستانه مقدسه منوره «۱۷» عرش منزله نموده، شعر «۱۸»:

درآمد به آن روضه جان سرشت‌قیامت نموده «۱۹»شد اندر بهشت

چو کرد آسمان قدر عالی مقام‌طواف چنان کعبه‌ای را تمام [۶۳۹]

برون آمد آن ماه ناکاسته‌لب از آستان بوسی آراسته

فلک را بریز قدم پست داشت‌که پروانه فتح در دست داشت آنگاه استمداد همت از باطن قدسی مواطن آن حضرت، سلام اللّه علیه، طلب نموده سادات عظام و نقبای کرام و علما و «۲۰» مشایخ ذوی الاحترام و سایر مجاوران و عاکفان آن عتبه سدره مقام را به اصناف احسان و انعام خوشحال و فارغ البال گردانید. شعر «۲۱»:

---

(۱)- ب، م: محبس. ن: ندارد

(۲)- سوره ۱۷ آیه ۸۱

(۳)- ن: حال به لسان

(۴)- سوره ۳۵ آیه ۳۴

(۵)- ن: بیت. ب، م: ندارد

(۶)- ن: «را» ندارد

(۷)- م، ن: ابن

(۸)- ب، م، ن: خان

(۹)- ب، ن: تزلزل

(۱۰)- ن: بعضی از

(۱۱)- ن: سلمان

(۱۲)- مز، ب: مقدسه

(۱۳)- ن: بر آن

(۱۴)- م، ن: «و» ندارد خلاصهٔ التواریخ ج۲ ۸۵۹ ذکر جلوس نواب کامیاب مالک رقاب اشرف اقدس اعلی خلاصه دودمان خلافت مکان آل یس و طه، السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، المؤید من عند الله الملک المنان ابو المظفر سلطان شاه عباس بهادرخان خلد الله ملکه و سلطنهٔ، بر سریر تخت سل ..... ص : ۸۵۸

(۱۵)- ن: سد

(۱۶)- ب، م، ن: طلبیده

(۱۷)- ن: منوره و

(۱۸)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۹)- ن: نبوده

(۲۰)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۲۱)- ن: بیت. م: ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۶۰ شاه فلک تابع فیروز جنگ‌گلبن این روضه فیروزه رنگ

سرور مه رایت بهرام «۱»جاه‌صفدر مهر آیت گردون پناه

داغ نه «۲»ناصیه سرکشان‌تیغ زن «۳» تارک گردنکشان «۴»

داور عادل دل عالی‌نسب‌والی کافی «۵»کف والاحسب حکومت و دارایی مشهد مقدس «۶» را به ابراهیم خان برادر مرشد قلی خان شفقت فرموده، در عشر اول شهر رمضان مبارک سنه خمس و تسعین و تسعمائه از مشهد [مقدس] عرش منزله بیرون فرمودند. نظم «۷»:

سلاطین که کشورگشایی کنند «۸»به توفیق حق پادشاهی کنند «۹»

چو یابند تأیید از لطف حق‌شود حال ایشان به دیگر نسق

نباشد چو دیگر کسان کارشان‌بود بوالعجب «۱۰»جمله کردارشان

نیندیشد «۱۱»از دشمن کینه‌خواه‌نیارند باک از جهانی «۱۲» سپاه

چو سازند اعلام همت بلندببندند خلقی به خم کمند

و گر فکر تسخیر کشور کنندبه یک حمله ملکی مسخر کنند

بهر سو که تازند بهر ستیزبرآرند از عالمی رستخیز

(شبی گر خیال شبیخون «۱۳»کنندبه یکدم جهانی دگرگون کنند) «۱۴» چون رایات ظفر آیات عز و جلال به سبزوار رسید، خبر توجه شاه کامیاب به جانب «۱۵» عراق در دار السلطنه قزوین محقق شد و در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر شوال سنه مذکوره این خبر خیر اثر در دار السلطنه اصفهان به نواب شاه «۱۶» سلطان محمد و شاهزاده ابو طالب میرزا و سایر خانان و امرا رسید، تزلزل تمام در ایشان پیدا شده، تفصیل آن و عاقبت احوال ایشان در محل خود تحریر خواهد یافت.

از مستحسنات امور آنکه در هنگامی که شاه کامیاب مالك رقاب از مشهد مقدس بیرون آمده متوجه عراق بودند، حضرت رب العزه آن اعلیحضرت «۱۷» را پسری کرامت فرمودند. (نظم «۱۸»:

یکی غنچه از باغ شاهی دمیدکز آنسان «۱۹»گلی چشم گیتی ندید) «۲۰» منهیان این مژده را به سمع شاه عالمیان رسانیدند. شاه سکندر سپاه وی را موسوم به سلطان صفی

---

(۱)- ن: بهرام و جاه

(۲)- ن: نهی

(۳)- م، ن: زبان

(۴)- ب، م، ن: گردون کشان

(۵)- ب، م، ن: کاف و کف

(۶)- م، ن: مقدسه

(۷)- ن: بیت. م: ندارد

(۸)- م، ن: کند

(۹)- م، ن: کند

(۱۰)- ب، م، ن: بالعجب

(۱۱)- مز: نیندشند

(۱۲)- ب، م: جهان

(۱۳)- م: شبخون

(۱۴)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۵)- م، ن: «به جانب عراق» ندارد

(۱۶)- ب، م، ن: سلطان شاه محمد

(۱۷)- ب، م، ن: عالیحضرت

(۱۸)- م: ندارد

(۱۹)- م: کز اینسان

(۲۰)- ن: بین الهلالین را ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۶۱

میرزا گردانیده، مقرر داشتند که به للگی ابراهیم خان سلطنت مشهد مقدس مزکی «۱» ازو باشد.

ولادت با سعادتش روز چهارشنبه «۲» دوازدهم شهر شوال سنه مذکوره (به طالع ... به افق مشهد) «۳» آنگاه شاه عالمپناه از سبزوار کوچ کرده، کوچ بر کوچ متوجه دامغان شدند. از اصفهان احکام به سمنان «۴» و طهران و سایر محال عراق رفته بود که هر گاه رایات عز و جلال بدان محال رسد، شهربند و «۵» کوچه نمایند آن مردم جاهل و غافل از آنکه، شعر: «۶»

به قلعه‌ای که رسد گر حصار گردون است‌به دولتش بگشاید مفتح الابواب چون هاتف غیب اولیای دولت قاهره «۷» به ندای «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً» «۸» [۶۴۰] مستظهر ساخته بود «۹»، لاجرم به هر شهر و حصار که رسیدند فتح و نصرت خود را به «۱۰» استقبال استعجال می‌نمود.

بعد از وصول موکب همایون به حوالی سمنان، احمد سلطان ذو القدر حاکم آنجا ذره‌وار به شرف خاکبوسی سم مراکب دلدل رفتار شاه کامکار «۱۱» سرافراز گردید و کمر اطاعت و انقیاد بر میان جان بسته مشمول عواطف بی‌کران گشت.

بعد از آن کوچ بر کوچ اردوی همایون به جانب دار السلطنه قزوین در حرکت آمده، ترک و تاجیک اقبال مثال استقبال آن نیر آسمان عظمت و جلال نموده خود را به اردوی معلی می‌رسانیدند. از آن جمله ملک بهمن ملک رستمدار با جمعی کثیر از سوار و پیاده در ری به شرف عتبه بوسی «۱۲» سرافراز گشته، منظور نظر کیمیا اثر گردید و در ملازمت رکاب ظفر انتساب روان شد.

احکام مطاعه به استمالت امرا به کاشان و قم و اطراف و جوانب فرستاده، مژده‌ها رسانیدند. شعر: «۱۳»

(شکر للّه که صبح دولت رآفتاب از افق نمایان شد

قاف تا قاف عرصه ایران‌همچو فصل بهار خندان شد

کار شاه جهان ز لطف اله‌بر مراد دل محبان شد

کامران شد «۱۴»به منتهای امیدهرچه می‌خواست از خدا آن شد) «۱۵» چون رایات نصر «۱۶» آیات به حوالی دار السلطنه قزوین رسید، ترک و تاجیک و وضیع و شریفی که در آن بلده بهشت مانند بودند، به استقبال شتافته، شهر و بازار را به صد انواع آیین بستند. منجمان حاذق و اخترشناسان صادق، (. نظم «۱۷»:

به ساعتی گه تفاخر کند بدان انجم‌به طالعی که تولا بدان کند «۱۸»تقویم) «۱۹»

---

(۱)- ن: «مزکی» ندارد

(۲)- ن: ۱۲

(۳)- ب، م، ن: «بین الهلالین» ندارد

(۴)- ب، م، ن: بر سمنان

(۵)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۶)- ب، م، ن: بیت

(۷)- ب، ن: قاهره را

(۸)- سوره ۴۸ آیه ۱

(۹)- ب، م، ن: بودند

(۱۰)- مز: «به» ندارد

(۱۱)- ن: کامیاب

(۱۲)- مز، ب، م: «بوسی» ندارد

(۱۳)- ب: بیت. م: ندارد

(۱۴)- م: «شد» ندارد

(۱۵)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۶)- ن: نصرت

(۱۷)- م: ندارد

(۱۸)- ب، م: کند بدان

(۱۹)- ن: بین الهلالین را ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۶۲

اختیار ساعت نموده، در روز یکشنبه چهاردهم «۱» شهر ذی قعدهٔ الحرام «۲» سنه مذکوره، شاه سکندرشان ستاره سپاه به دولتخانه مبارکه داخل شده، بر مسند سلطنت در ایوان چهل ستون بر جای مبارک جد جنت مکان قرار گرفتند. (شعر «۳»:

تعالی اللّه عجب عالی بنایی‌به غایت دلگشا دولت سرایی

درو دیوارش از تصویر و تزیین‌سبق برده ز صورتخانه چین

بنایی سر به گردون برکشیده‌که مثلش دیده دوران ندیده

ز کار اوستادان مصوربه نقاشی همه در دهر نادر

ز صنعت بر در و دیوار ایوان‌به هر سو مجلس و بزمی نمایان

به دیوارش ز گچ گلها بریده‌گل کافوری است از گل دمیده) «۴» امرا و اعیان در آن مجلس خلدسان «۵» درآمده به تهنیت جلوس سلطنت «۶» زبان به شکر و ثنا «۷» گشوده (بدین مقال مترنم «۸» بودند. شعر «۹»:

سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی‌که سایه بر سرش افکند خسرو غازی

شکوه «۱۰»شهپر شاهین همتش بشکست‌دل عقاب سپهر از بلند پروازی

چنان بساخت جهان را هوای معدلتش «۱۱»که از طبیعت اضداد وقت ناسازی

از آن گذشت که گستاخی کند پس ازین‌سحریه به پرده‌دری یا صبا به غمازی) «۱۲» پس از آن عامه «۱۳» افراد برایا و سایر عجزه و «۱۴» رعایا در پیش ایوان از صمیم قلب و جان دست نیاز به دعا برداشته این نغمه می‌سرائیدند). شعر «۱۵»:

یا رب تو مر این سایه یزدانی رامی‌دار نگه بهر «۱۶»جهانبانی را

و اندر کنف عاطفت خویشش دار [۶۴۱]این حامی حوزه مسلمانی را از صیت و صلابت و ترس و سیاست پادشاهانه سیمرغ فتنه در پس کوه قاف اعتکاف عزلت و انزوا اختیار کرد و باز در هواداری «۱۷» کبوتر به پرواز آمده و شیر بسان جغد از معموره عالم رو به خرابه نهاد. (نظم «۱۸»:

آرامیافت در حرم انس وحش و طیرآسوده گشت در کنف «۱۹»عدل انس و جان

گردن فرو گشاد کمر از میان تیغ‌ایام برگرفت زه از گردن کمان) «۲۰»

---

(۱)- ن: ۱۴

(۲)- ب، ن: «الحرام» ندارد

(۳)- م: ندارد

(۴)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۵)- ب: نشان

(۶)- ن: «سلطنت» ندارد

(۷)- ب: ستایش. م: سنا

(۸)- ب: مطرنم

(۹)- ب، م: نظم

(۱۰)- ب: شکوشه پر

(۱۱)- م: معتدلش

(۱۲)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۳)- ن: عامه و

(۱۴)- مز: در

(۱۵)- ن: بیت

(۱۶)- ب، ن، م: بحر

(۱۷)- مز: هوادارای

(۱۸)- م: ندارد

(۱۹)- م: در حرم

(۲۰)- ن: بین الهلالین را ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۶۳

هر ظلم و تعدی که از ظلمه بر عجزه رسیده بود، حکم به پرسش آن نافذ گشت. رعایا در ظلمات ظلم به سرچشمه حیات رسیدند و خلایق در مهد امن و امان آرمیدند. (شعر «۱»):

خدیو جم آیین عالممداربر آراست از عدل و داد آن دیار

سزاوار احسان کسی را که دیدسر قدر سودش به عرش مجید

بسی گشت پرگار گردون مدارکه حق یافت در مرکز خود قرار

درم را به دورش عیار دگرزمانش گرفت اعتبار دگر

به دورش گذشت از ستم آسمان‌زمین خفته در مهد امن و امان

ز بس ایمنی عالم آباد کردکمان را ز بند زه آزاد کرد

به دوران او تیغ مصری علم‌چو یوسف گرفتار زندان غم

ز بی‌طعمگی خورده خون مرغ تیرچو سیمرغ در قاف ترکش اسیر) «۲» بلده فاخره «۳» قزوین که همیشه دار السلطنه آبا و اجداد آن خسرو با تمکین بود، از نزول موکب همایون همچو بهشت برین گشت. الحمد للّه علی افضاله قد رجع الحق علی مکانه. آنگاه خاطر آفتاب تنویر و ضمیر منیر برجیس تأثیر به انتظام احوال طبقات سادات عظام و طوایف قضات اسلام و مشاهیر علمای اعلام «۴» و جماهیر شعرای ایام و ارباب فضل و کمال پرداخت. نظم «۵»:

شاهی که بهر زیور دین گوهری چو او «۶»ظاهر نگشت در صدف لطف کردگار

بر «۷»عکس خاطرش گهر علم را فروغبر قطب همتش فلک شرع را مدار بعد از دو روز که آن خسرو عالم افروز کوفت راه انداخته، چون فصل خریف و خزان بود، میل سیر خیابان «۸» و باغ سعادت‌آباد فرمود. نظم «۹»:

خزان چون درآمد به تاراج باغز باد خزان مرد گلزار باغ

بنفشه قد خویش درهم کشیدز سر تا به رخ نیل ماتم کشید

خزان بس که بر لاله بیداد کردفکند از سرش افسر و داد کرد

بر افتاد گل از نهال مرادشدش خرمن «۱۰»زندگانی به باد

به فصل چنین شاه اقلیم بخش‌به آهنگ آن باغ خود را نـدرخش باغی که به اعتدال هوا و فضای «۱۱» جانفزا «۱۲» و لطافت اشجار و آبهای «۱۳» روان که «جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ» «۱۴» کلامی است در ذکر آن، عمارات عالیش چون اطباق افلاك نمایان. نظم «۱۵»:

---

(۱)- م: ندارد

(۲)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۳)- ب، م، ن: بلده طاهره فاخره

(۴)- ب، م، ن: علام

(۵)- ن: بیت. م: ندارد

(۶)- نسخه‌ها: جوار

(۷)- ب، م، ن: در

(۸)- ن: باغ و خیابان

(۹)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۰)- م: خرمنی زندگانی

(۱۱)- ب: فظای. ن: فزای

(۱۲)- ب: جانفزا صحرا

(۱۳)- م، ن: انهار و انکه

(۱۴)- سوره ۴۸- آیه ۱۸

(۱۵)- ن: بیت. ب: شعر

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۶۴ زلالش آب رو گشته زمین رافکنده بر زمین ماء «۱»معین را

نسیمش جعد سنبل شانه کرده‌هوایش اشک شبنم دانه کرده و از نسیم روح‌بخشش دماغ جان معطر، و از تماشای رنگ‌آمیزی «۲» خزانش «۳» دیده‌های همگنان منور. شعر «۴»:

چه «۵»باغی که شد رشک باغ ارم گل آتشینش چراغ درم

چنارش قد افراخته بر زمین‌زده پنجه در ساق عرش برین

(نهال گلش همچو خوبان شنگ [۶۴۲]به حنا همه ناخنان کرده رنگ

چو خط بتان سبزه‌اش دلگشاز سرگشتگانش نسیم صبا) «۶» بعد از فراغ از سیر و صحبت همه روزه در دولتخانه مبارکه به دیدن امرا و قورچی و لشگر ارادت- که از اطراف و جوانب سر کرده همه روزه فوج فوج به درگاه عرش اشتباه می‌آمدند- اوقات مبارک صرف می‌نمودند.

و هم در آن اوان، مسیب خان تکلو و محمد خان ترکمان از جانب طوالش «۷» و اردبیل «۸» به درگاه عالمپناه آمده به شرف پای‌بوس اشرف سرافراز گشته مشمول عواطف بی‌دریغ گشتند.

گفتار در بقیه احوال نواب شاه سلطان محمد و شاهزاده ابو طالب میرزا و امرا «۹»

شعر «۱۰»:

(چو خواهد قضا آزمونش کندبه کردار بد رهمونش کند) «۱۱» چون ظلم و ستم علیقلی خان فیج «۱۲» اغلی و طمعهای «۱۳» کلی وی از مسلمانان از «۱۴» حد گذشت، و وی را چندان سالخوردگی و تجربه در امور ملکی نبود و عاقله و مدبر او که محمدی ساروسلاق «۱۵» بود او نیز به غایت عاری و بری از همه چیز بود «۱۶»، در آن اوان که در اصفهان بودند، نیت «۱۷» به تخریب آن بلده فاخره و خانه‌خرابی مسلمانان و آزار و اهانت سادات «۱۸» و اهل عزت و خاندان قدیم گماشتند ناگاه منهی «۱۹» اقبال ندای خوش ادای «الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم» به مسامع ایشان رسانید.

چنانچه سابقا مذکور شد، که در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر شوال سنه مذکوره که خبر توجه شاهی بدیشان «۲۰» رسید که از سبزوار گذشته‌اند، آتش در کانون دل علیقلی خان افتاده،

---

(۱)- ن: ماه

(۲)- ب: آمیز. ن: آمیزش

(۳)- م، ن: «خزانش» ندارد

(۴)- ن: بیت

(۵)- ب: چو

(۶)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۷)- ب، م، ن: طالش

(۸)- ن: ارده‌بیل

(۹)- ن: امرای نظام

(۱۰)- م: نظم. ن: ندارد

(۱۱)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۲)- م: قبح

(۱۳)- م: طعمهای

(۱۴)- ن: بی‌نهایت شده

(۱۵)- ن: ییلاق

(۱۶)- م، ن: بود و

(۱۷)- م، ن: «نیت» ندارد

(۱۸)- ب، ن: «سادات» ندارد

(۱۹)- ن: امینی

(۲۰)- ن: برایشان

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۶۵

گردادبار جبین «۱» و چهره او را فرو «۲» گرفت و از روی اضطرار به منازل سایر ارکان دولت تردد نموده رای علیلش «۳» بر آن قرار گرفت که در آمدن «۴» شتران از صحرا چون تحت الشعاع و ساعت هابط «۵» بود، مقرر داشت که بعد از خوب شدن ساعت پیشتر از رایات «۶» ظفر آیات شاه و شاهزاده را به دار السلطنه قزوین رساند.

اما در آن روز محنت سوز مقرر نمود که حسین قلی سلطان برادرش با علیقلی سلطان قورغلو که محل اعتماد و دوشک اغلانی او بود و شاهوردی «۷» خلیفه ینانللو «۸» پیشتر رفته، علیقلی سلطان در قم یراق ایشان را گرفته در محلی که بهم رسند خانه کوچها و بعضی احمال و اثقال را «۹» در قم و نارین قلعه آنجا گذارند و حسین قلی سلطان با جمعی از ملازمان علیقلی خان به طهران رفته حصار آنجا را محافظت نمایند و «۱۰» شاهوردی «۱۱» خلیفه به قزوین رفته به اتفاق قورخمس سلطان قزوین را حراست نمایند.

امرای مذکوره چون به قم رسیدند، خبر رایات عز و جلال به طهران و ری رسید. حسین قلی سلطان اکثر پرتال خود را انداخته به الموت «۱۲» و آن حوالی که الکای قدیمی ایشان بود گریخت و شاهوردی «۱۳» خلیفه ینانللو «۱۴» به الکای «۱۵» خود به فراهان «۱۶» رفت و علیقلی سلطان در قم ماند. مقارن این، پروانچه استمالت از جانب نواب کامیاب اشرف اقدس «۱۷» به علیقلی سلطان آمده، قورچی ذو القدر آورد. وی «۱۸» بهر دو جانب عرایض نوشته مترصد وقت بود. پس از خوب شدن [۶۴۳] ساعت، شاه و شاهزاده «۱۹» با خانان از اصفهان بیرون آمده ابراهیم خان ترکمان را به داروغگی و ضبط اصفهان گذاشتند و از راه رباط ترک به دلیجان آمدند.

علیقلی خان با آن «۲۰» همه امید و اعتماد که «۲۱» بر علیقلی سلطان داشت، استشمام «۲۲» رایحه نقص عهد و خلاف میثاق «۲۳» از اوضاع او نموده، امت بیک کوشک «۲۴» استاجلو را به قم نزد وی فرستاد و پیغامی «۲۵» چند نمود که ما جماعتی صوفی‌زاده و «۲۶» ایل و اویماقیم و همه عیال «۲۷» و اطفال همراه داریم و پادشاهی که باز مرشد و مرشدزاده ماست به ایل «۲۸» و اویماق ما آمده و از واردین

---

(۱)- ن: چهره و جبین

(۲)- م، ن: «فرو» ندارد

(۳)- ب، ن: عالیش. م: بدان

(۴)- ب، م، ن: تا آمدن

(۵)- مز: ساعتها بد بود. ن: ساعت بد بود

(۶)- ن: رایت

(۷)- ن: شاهویردی

(۸)- ن: ینانلو

(۹)- ب، م، ن: «را» ندارد

(۱۰)- ن: «و» ندارد

(۱۱)- ن: شاهویردی

(۱۲)- ب، م، ن: قلعه الموت

(۱۳)- ن: شاهویردی

(۱۴)- ن: ایناللو

(۱۵)- ب، م: به الکه

(۱۶)- به فرمان

(۱۷)- ن: اقدس اعلی

(۱۸)- م، ن: «آورد وی» ندارد. ب: اردوی

(۱۹)- م، ن: شاهزادها

(۲۰)- ن: این

(۲۱)- مز، م: «گه» ندارد

(۲۲)- م: اشتمام

(۲۳)- ن: «میثاق» ندارد. م: مشتاق

(۲۴)- ن: کوشک اغلی

(۲۵)- ب، م، ن: پیغام

(۲۶)- م، ن: «و» ندارد

(۲۷)- مز، م: اعیال

(۲۸)- مز، ب، م: با ایل

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۶۶

چنین «۱» معلوم می‌شود که مرشـد قلی خان که «۲» وکیل و ریش‌سفید و از «۳» اویماق استاجلو است «۴» اراده وفاق و یگانگی «۵» دارد که جمیع «۶» لشگر ظفر اثر قزلباش جمعیت کرده به صلح «۷» و صلاح مهمات ممالك «۸» را پیش برده رفع تعصب اویماقی و نزاع «۹» با لکلیه برطرف نماینـد و در ملازمت کامیاب ظل اللّه که اکنون ارشاد بدان حضـرت رسـیده، «۱۰» نواب مالك رقاب شاه سلطـان محمـد نیز در کل ارشاد و سـلطنت را بوی سپردنـد و ما نیز «۱۱» تـابع گشـته می‌رویم و معـامله اینچنین قرار گرفته. اولی آن می‌نماید که او «۱۲» نامردی و بی‌حقیقتی نکرده در قم را نه‌بنـدد «۱۳» و به حضور آیـد که ما «۱۴» کـوچ اردوی معلی را در قم جا کرده، شاه و شاهزاده‌ها «۱۵» را برداشـته به اتفاق به ملازمت اشرف رویم تا بهرچه رای عالم‌آرای پادشاهی تقاضا نماید عمل نمائیم و جمعی کثیر از صوفیـان و معتبران ذو القـدر به مشـار الیه چیزها «۱۶» نوشـتند (و نصایح پیغام دادند) «۱۷» مضـمون آنکه « [ایگید] اولـور، آدی قـالور». هرچنـد امت بیـك کوشـك خـواست که خاطرنشـان آن بی‌حقیقت نمایـد قبـول نکرد «۱۸». وی مـأیوس «۱۹» مراجعت نموده «۲۰» نزد علیقلی خان رفت و شرح حال باز نمود. اردوی ایشان از رودخانه قم کوچ کرده به جانب آوه رفتند و «۲۱» علیقلی خان و میرزا محمد وزیر «۲۲» و اکثر امرا به قصد زیارت به آسـتانه مقدسه منوره معصومه علیها «۲۳» الصلوة و السلم و التحیه آمدنـد که شایـد وی شـرمی «۲۴» نمـوده ایشـان را ملاقـات نمایـد فایـده نکرد و مع هـذا انـار و خربزه طلب کردنـد بجهت ایشـان نفرسـتادند. آنست که کفران نعمت و حقوق و شکسـتن سوگند و عهد و پیمان ثمره خوب ندارد و بیشتر از دو ماه زندگانی نخواهد

کرد.

امرا بعد از زیارت به اردو رفته، از آنجا به ساوه رفتند. رای اسمعیل قلیخان شاملو بدین «۲۵» قرار گرفت که چون برادرانش در همدانند، اردو را به همدان برده سرحدیست «۲۶»، پناه‌ها و محکمها دارد، زود زود لشگر را بر آنجا «۲۷» ظفری نیست، اما علیقلی خان ترکمان، اینکه «۲۸» چون بدو رسیده بود که مرشد قلی خان در مقام وفاق است و گفته که اختیار «۲۹» از خانان است بهر نوع که صلاح دولت

---

(۱)- ن: اینچنین

(۲)- ن: «که» ندارد

(۳)- ب، م: «و از» ندارد

(۴)- ن: «است» ندارد

(۵)- م، ن: بیگانگی

(۶)- ب، م، ن: جمعی

(۷)- ب، م، ن: و صلح

(۸)- ن: ملک

(۹)- ن: «و نزاع» ندارد

(۱۰)- ب، ن: رسیده و

(۱۱)- ن: «نیز» ندارد

(۱۲)- م، ن: «او» ندارد

(۱۳)- ن: ببند

(۱۴)- مز، ب: با

(۱۵)- ن: شاهزاده

(۱۶)- ب: خبرها

(۱۷)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۸)- ب: نکرد و

(۱۹)- ب، م: مایوس گشت. ن: گشته

(۲۰)- ب: نمود

(۲۱)- ب، ن: «و» ندارد

(۲۲)- ن: «وزیر» ندارد

(۲۳)- ن: علیه

(۲۴)- ن: سیری

(۲۵)- ب، م، ن: برین

(۲۶)- ن: سرحدی است محکم

(۲۷)- ن: بدانجا

(۲۸)- ن: «اینکه» ندارد

(۲۹)- ن: اختیار با خان است

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۶۷

باشد به عمل آوردند «۱» که من نیز تابع ایشانم، و بعد اینکه پیاده در جلو نواب کامیاب اشرف تردد نمایم «۲» منصبی «۳» دیگر نمی‌خواهم، وی از این سخنان فریب خورده از ساوه کوچ کرده متوجه قزوین شد. لشگر پراکنده چون وضع را مشاهده کردند، اکثر تا رفتن به قزوین پیشتر فرار نموده به عنوانی خود را [۶۴۴] به شهر انداختند. چون اردوی ایشان به گلو سجرد رسید «۴» و هیچکس بر سر ایشان نماند حیران ماندند. بیت:

چون تیره شود مرد را روزگارهمه آن کند کش نیاید بکار مرشد قلی خان از شهر، سیادت و نقابت «۵» پناه مجتهد الزمانی، میرسید حسین را به جهت ایقاع عهد و ایمان «۶» نزد ایشان فرستاد. آن جماعت را آنقدر حیرت دست داده بود که نمی‌دانستند چه کنند.

در آن «۷» اثناء، باران عظیم بارید که از آن باران نیز بسیار آزار «۸» یافتند و شتران و «۹» اردو و پرتال ایشان در آن صحرا در میانه گل ماند. اردویی «۱۰» که قرب ده دوازده هزار آدم دروی از سوار و پیاده و قلغچی بود، بسان «۱۱» بساط شطرنج فی الفور در نوردیده شد «۱۲». امرا چون دیدند که کسی بر سر ایشان نماند، نواب شاه سلطان محمد را با سایر شاهزاده‌ها «۱۳» و [خرد] و کلان سوار کرده با معدودی چند از آب باران تر شده و به گل فرو رفته، آخر روز ... «۱۴» ششم شهر ذی حجه سنه مذکوره یکسر «۱۵» به شهر داخل شدند. نواب شاه و شاهزاده‌ها «۱۶» به دولتخانه همایون نزد نواب کامیاب مالك رقاب رفته، خانان و وزرا متوسل «۱۷» به قورخمس سلطان شاملو گشتند و به منزل او رفته او را شفیع گردانیدند و در آن شب او را «۱۸» نزد مرشد قلی خان فرستادند. شفیع مذکور بادی «۱۹» و ساعی قتل ایشان شده «۲۰» با آنکه خان را تأملی بوده «۲۱»، در آن شب مقرر گشت که (مهمان قورخمس سلطان باشند و صباح به ایوان چهل ستون حاضر شوند. قورخمس سلطان به فرموده عمل کرده، صباح روز .... «۲۲» هفتم شهر مذکور) «۲۳» علیقلی خان فیج اغلی که خان زمان بود با «۲۴» اسمعیل قلی خان شاملو و محمدی بیك ساروسلاخ «۲۵» و رضا قلی بیک ایشک آقاسی‌باشی شاملو «۲۶» که در آن حسن و جمال بوده «۲۷»، شاهوردی «۲۸»

---

(۱)- ب، ن: آورند

(۲)- ب، م، ن: نمایند

(۳)- ن: منصب

(۴)- مز، ب: «رسید» ندارد

(۵)- ب، م، ن: نقابت نپاهی مشهد الزمانی

(۶)- م، ن: پیمان

(۷)- مز، ب، م: «آن» ندارد

(۸)- ن: آزار بسیاری

(۹)- ن: «و» ندارد

(۱۰)- ب، م، ن: اردوی

(۱۱)- مز: بساط

(۱۲)- ن: درنوردید

(۱۳)- ب، م: شاهزاده خورد و کلان. ن: شاهزادگان خورد و کلان

(۱۴)- نسخه‌ها ندارد

(۱۵)- ب، م، ن: با کثیری

(۱۶)- ب، م، ن: شاهزاده

(۱۷)- ن: متوصل

(۱۸)- م، ن: «او را» ندارد

(۱۹)- ب، م، ن: مبادی

(۲۰)- ب، م، ن: شدند

(۲۱)- ب، م، ن: بود

(۲۲)- نسخه‌ها ندارد

(۲۳)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۴)- ن: «با» ندارد

(۲۵)- ن: سیلاخ

(۲۶)- ب، ن: «شاملو» ندارد

(۲۷)- ب، م، ن: بود

(۲۸)- ب، ن: و شاهویردی

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۶۸

خلیفه اینانلو «۱» و احمد بیک آسایش‌اغلی استاجلو، این شش نفر را برداشته بر سر حوض پایین «۲» ایوان چهل ستون حاضر گردانیده «۳» شاه والاگهر بر ایوان برآمده، حکم به قتل این جماعت «۴» فرمود و بر زبان «۵» مبارک جاری گردانید که اینها خونی برادر منند «۶» و قورچی و قلغچی شروع در قتل این شش کس نموده، به ضرب شمشیر و خنجر ایشان را در میان گل پاره پاره کردند و این نتیجه آن بود که در حق شاهزاده سعید شهید «۷» سلطان حمزه میرزا انار اللّه برهانه به عمل آورده بودند سال را تمام نکردند. شعر «۸»:

هر آن شر که آید ز نوع بشرز کفران نعمت نباشد بتر

به کفران نعمت دلیری مکن‌که بینی مضرت ز چرخ کهن ریسمان در پای ایشان بسته کشان کشان بیرون برده هر کدام را در گوشه‌ای دفن کردند. نظم «۹»:

نوشت نامه تقدیر بر جریده دهر «۱۰»خطی که فاعتبروا منه یا اولوا الابصار و وزرا و عمال «۱۱» و تاجیکان را بالتمام گیرانیده جریمه فراخور حال «۱۲» هر کس مقرر کردند، هفت هزار تومان ترجمان میرزا لطف اللّه- که چهار سال وزارت نواب شاهزاده غفران‌پناه نموده بود- مقرر داشتند و پنجهزار تومان «۱۳» از میرزا محمد وزیر «۱۴»- که بعضی ایام مستوفی الممالک بود و اندک زمانی «۱۵» وزارت دیوان اعلی کرده بود- و از سایر تاجیکان همچنان و «۱۶» تحصیلداران «۱۷» [۶۴۵] و برات‌داران تعیین کردند و از اتراک، اسلمس خان ذو القدر مهردار و ادهم خان ترکمان نیز ترجمان مبلغی حواله کرده گرفتند. جمعی از غازیان که از سفر خراسان در رکاب ظفر انتساب همراه آمده بودند و قبل از آن خدمات رسانیده یساق کشیده بودند، ایشان را به انعامات «۱۸» وافر و اکرامات فاخر سرافراز گردانید و استیفای دیوان اعلی به دستوری که در خراسان به خواجه شکر اللّه اصفهانی متعلق می‌بود به وی قرار گرفت.

مقارن این ایام، ولیخان «۱۹» سلطان از کاشان و علیقلی سلطان از قم از راه گوک داغ به شهریار رفته از آنجا به دار السلطنه داخل

شده به شرف پایبوس اشرف سرافراز شدند «۲۰» و هم در چهاردهم شهر ذی حجه «۲۱» حجه مذکوره، امرای فارس، سیما مهدیقلی خان به رفاقت یوسف خان

---

(۱)- ن: ایناللو

(۲)- ن: پای

(۳)- ن: گردانیده

(۴)- ن: آن جماعت

(۵)- ن: بزبان

(۶)- مز: برادرمند

(۷)- ن: «شهید» ندارد

(۸)- م: نظم. ن: بیت

(۹)- م، ن: ندارد

(۱۰)- ن: هر کس که فاعتبرو یا اولو الابصار

(۱۱)- م: اعمال. ن: عمال تاجیکان

(۱۲)- م، ن: «حال» ندارد

(۱۳)- ن: تومان که

(۱۴)- ن: وزیر طلب نمایند

(۱۵)- م، ن: زمان

(۱۶)- ن: «و» ندارد

(۱۷)- ن: تحصیلداران تعیین فرمودند

(۱۸)- م: نعمات

(۱۹)- مز، ب م: ولیجان

(۲۰)- م، ن: شد

(۲۱)- م، ن: حجه مذکور. ب: مذکور

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۶۹

افشار ولد قورچی‌باشی سابق، و میرزا عبد اللّه ولد غفران «۱» پناه میرزا سلمان به پای‌بوس «۲» اشرف سرافراز گشتند.

چون قرب چهل پنجاه روز شاه بزرگ و شاهزاده‌ها «۳» در دولتخانه مبارکه در خدمت بندگان اشرف بسر بردند، مرشد قلیخان را به خاطر رسید که از بودن ایشان در اندرون مبادا لشگر قزلباش را چیزها به خاطر رسد، پس بهتر آنست که ایشان را به قلعه باید فرستاد که خاطر از ممر ایشان جمع گردد. شاه بزرگ را با شاهزاده سلطانعلی میرزا و پسرش شاهزاده ابو طالب میرزا و اسمعیل میرزا و سلطان حیدر میرزا- پسران جنت‌مکان سلطان حمزه میرزا- مصحوب مهدیقلی خان و پیر غیب خان استاجلو در روز چهارشنبه پانزدهم شهر محرم الحرام «۴» سنه (ست و تسعین و تسعمائه) «۵» به قلعه الموت که شاهزاده طهماسب میرزا در آن محبوس بود فرستاد. امرای مذکور شاهزاده‌ها را برده، به محمد سلطان چاوشلو پسرعم مرشد «۶» قلی خان که کوتوال قلعه بود سپرده مراجعت نمودند.

و هم در این ایام بواسطه آنکه محمد خان ترکمان و خلف او ولیخان «۷» سلطان را فتنه قزلباش می‌دانستند، الکای هبلرود «۸» و هزار جریب را بدیشان عنایت فرموده، مقرر شد که بعضی محال از مازندران نیز به تیول «۹» ایشان باشد و «۱۰» پدر و پسر را به حکم از شهر بیرون کرده روانه آن صوب گردانیدند. و هم در آن اوان منصب عظیم الشأن «۱۱» صدارت را به دستور به نواب اسلام «۱۲» پناه میر ابو الولی «۱۳» انجو عنایت فرمودند و اعزاز «۱۴» و احترام بیشتری وی را کرده، زمام اختیار «۱۵» و اقتدار «۱۶» مهام «۱۷» شرع و اوقاف و سیورغالات «۱۸» را به قبضه شرع مدار «۱۹» وی نهادند که مختار باشد و بهر «۲۰» چه رای صوابنمای او باشد بی‌عرض به عمل آورد «۲۱» و خلاع فاخره مرحمت کردند و مواجب به دستور صدور سابق پانصد تومان رقم عنایت نمودند و وزارت دیوان اعلی را «۲۲» به میرزا شاهولی «۲۳» که نبیره مرحومی میرزا عطاء اللّه اصفهانی بود «۲۴» و سبق خدمت بواسطه پدرش مرحوم میرزا احمد و خود به مرشد قلی خان داشت، و از حال فرخنده مالش لوامع اشراقات «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنى» «۲۵» تابان و از ناصیه امانی و آمالش اشعه قبول «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» «۲۶» درخشان بود عنایت «۲۷» [۶۴۶] کردند.

---

(۱)- ن: «غفران‌پناه» ندارد

(۲)- مز: «بوس» ندارد

(۳)- ن: شاهزاده

(۴)- ن: «الحرام» ندارد

(۵)- ن: بین الهلالین ۹۹۶

(۶)- م: میرسید

(۷)- ب، ن: ولیجان

(۸)- ب: هبلرو را. م: حبلرو را. ن: حدود

(۹)- ب: طویل

(۱۰)- م، ن: «و» ندارد

(۱۱)- م: ایشان

(۱۲)- ب، م: صدارت

(۱۳)- ن: به دستور به میر ابو الولی

(۱۴)- ن: به اعزاز

(۱۵)- م، ن: اعتبار

(۱۶)- ب: و اعتبار

(۱۷)- مز، ب: مهمام

(۱۸)- م، ن: سیور غال

(۱۹)- ن: و مدار

(۲۰)- م، ن: هرچه

(۲۱)- م، ن: آورده

(۲۲)- ن: «را» ندارد

(۲۳)- م: شاه ولی

(۲۴)- ب، م: بوده

(۲۵)- سوره ۲۱ آیه ۱۰۱

(۲۶)- سوره ۵۹ آیات ۱۰ و ۱۱

(۲۷)- ن: عنایت نموده شفقت کردند

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۷۰

ذکر بعضی از وقایع متنوعه که در دار السلطنه واقع شده «۱»

چون شاه کامیاب و خان عالیجناب قرار قشلاق در دار السلطنه قزوین دادند، در آن فصل اگرچه تاراجگر زمستان درختان باغ و بستان را بسان عاصیان «۲» صحرای «۳» محشر عریان ساخته بود، و چمن را که چندین اطفال ریاحین در مهد زمین بود بجز نرگس قرة العینی «۴» ازو نماند، و همگی چون عارض گل پژمرده (و چون شمع لاله دل مرده) «۵» شده، اما فرمانفرمای دی و بهمن همه را پوستین قاقم عنایت فرمود «۶» و قلل «۷» جبال از کثرت برف «۸» چون «۹» دشت و هامون در نظر یکسان می‌نمود، (نظم:

رخساره لاله پر ز چین شدآئینه آب آتشین شد

هر برگ که جلوه کرد گستاخدر ریختن آمد از سر شاخ) «۱۰» به خاطر انور رسید که (بمؤدای حقیقت انتمای «تناکحوا و توالدوا تکثروا «۱۱»» عمل نموده) «۱۲»، بعضی از دختران شاهزادگان که هر کدام دری انداز صدف عصمت و طهارت، به عقد ازدواج خود درآورند. مهد علیا اغلان پاشا خانم صبیه غفران‌پناه سلطان حسین میرزا که زوجه شاهزاده «۱۳» سلطان حمزه میرزا بود، در تاریخ عشر ثالث «۱۴» شهر ذی حجه حجه «۱۵» [ست] و تسعین و تسعمایه نواب صدارت‌پناه و مشایخ و علما و قضات در مجلس بهشت آیین حاضر شده، مجلس عقد منعقد گشت و چند روز که از آن گذشت زفاف واقع شد.

پس از آن، از دختران شاهزاده‌های (دیگر که هر کدام از یکدیگر بهتر بودند) «۱۶»، قرعه بر نام «۱۷» مهد علیا ..... «۱۸» خانم صبیه بزرگ شاهزاده غفران‌پناه سلطان مصطفی میرزا افتاده، شاه کامیاب مالك رقاب آن در درج عصمت و طهارت را به عقد نکاح خود درآورده (و طوی عظیمی و جشن جلیلی «۱۹» در باغ سعادت‌آباد نموده، در آنجا داد «۲۰» عیش و فراغت دادند. فراشان چابک‌دست، قبه بارگاه و چتر را در آن سرزمین به اوج مهر و ماه رسانیدند. شاه کامیاب به باغ تشریف آورده، امرا و ارکان دولت را طلب فرموده، در آن مجلس عالم افروز آواز مغنیان طرب‌ساز، و الحان مطربان خوش‌آواز از عشرتخانه ناهید درگذشت. شعر:

---

(۱)- ب، ن: شد

(۲)- ن: عامیان

(۳)- ب، ن: «صحرا» ندارد

(۴)- ن: قرة العین

(۵)- ب، م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۶)- ن: فرموده

(۷)- ب: قلیل

(۸)- مز، ب: «برف» ندارد

(۹)- ب: چون برف. م: چون کوه. ن: چون هامون

(۱۰)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۱)- نسخه‌ها داخل گیومه را ندارد

(۱۲)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۳)- ب، م، ن: «شاهزاده» ندارد

(۱۴)- ن: «ثالث سنه» ۹۹۶

(۱۵)- ب: «حجه» ندارد

(۱۶)- «بین الهلالین را ندارد

(۱۷)- ب، م، ن: بنام

(۱۸)- نسخه‌ها ندارد

(۱۹)- ب، م، ن: خلیل

(۲۰)- مز: داد و

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۷۱ ز نغمه سرایان زهره نوافرشته به چرخ آمده در هوا

ز هر سو بتی جام نابی بدست‌گرفته مهی آفتابی بدست

مغنی چو دف را به دستان گرفت‌نی انگشت حیرت به دندان گرفت

چو زلف پری پیکران تار عودز جان حریفان برآورده دود

همه مطربان چست و شیرین زبان‌به نغمه شکر ریخته از بنان

دف از دست مطرب شده کامیاب‌مهی بود در پنجه آفتاب

بتان شکر لب ترنم سرای‌جهان پر شکر بود سر تا به پای

عجب مجلسی چون بهشت برین‌می و ساغرش کاس ماء معین شاه عالمپناه، از باغ به دولتخانه مبارکه «۱» تشریف برده) «۲»، همان شب زفاف واقع شد. صباحش چون آفتاب خاوری از برج شاهی طالع گشته «۳»، امرا و مقربان به تهنیب لب گشوده متوجه باغ گشته «۴» بر مسند مقرر متمکن شدند. نظم «۵»:

برآمد سلیمان اقلیم گیر [۶۴۷]چو حورشید بر مسند دلپذیر

سراپرده‌اش غیرت آسمان‌به او اطلس آسمان توامان

پری پیکران از طریق ادب‌ز گفتار بربسته چون غنچه لب

صنوبر قدان هر طرف جلوه‌گرز کاکل همه فتنه را کرده سر از صباح «۶» تا رواح به ساز و صحبت و نشاط و عشرت گذرانیدند. نغمه «۷» عود و چنگ از دست مطربان خوش‌آهنگ بلند بود. مهمانداران اطعمه «۸» لذیذه «۹» و اشربه لطیفه زیاده از چند و چون و هرچه در حوصله خیال «۱۰» گنجد افزون به مجلس خلدآیین آوردند. (شعر:

هرجای «۱۱»که سفره‌ها گشادنداندر خور پایه خوان نهادند

از کثرت خوان «۱۲»رنگ‌ در رنگ‌گردید فراخی جهان تنگ

این نه طبق سپهر گردان‌آنجا شده صحنک نمکدان) «۱۳» سه روز متوالی شاه سکندر سپاه در آن باغ «۱۴» عالی به عیش و شادکامی اوقات مبارک صرف نمودند.

و هم در آن ایام «۱۵» از جانب حویزه و شوشتر خبر رسید که بعضی از لشگر رومی به تحریک چغال از جانب بغداد و بصره بدان حوالی رفته، اراده تسخیر آن دیار نموده‌اند. اکابر و اعیان آن دیار با جمعی از غازیان افشار که در آنجا بوده«۱۶» جنگ مردانه با رومیه نموده، رومیان منهزم گشته‌اند «۱۷» و این خبر در روز جمعه بیست و چهارم ماه مذکور سنه مزبوره «۱۸» به دار السلطنه رسید.

(۱)- ب، م: مبارکه آمده

(۲)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۳)- ن: گشت

(۴)- م، ن: شده

(۵)- ن: بیت

(۶)- مز: صبا

(۷)- ب، م: نغمه و

(۸)- ب: بطعمه

(۹)- ن: لذید

(۱۰)- م، ن: «خیال» ندارد

(۱۱)- مز: جا

(۱۲)- م: خان

(۱۳)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۴)- ب، م: باغیش

(۱۵)- ب، م: اوان

(۱۶)- ب، م، ن: بود

(۱۷)- ب، م، ن: گشتند

(۱۸)- ن: مذکوره

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۷۲

و هم در شب چهارشنبه بیست و نهم ماه مذکور تحت الشعاع «۱» مهر و دیوان اعلی را به علیقلی سلطان ذو القدر دادند. و باز در این ایام بعضی امرا با یکدیگر (در باب قتل مرشد قلی خان هم عهد و سوگند شده با یکدیگر) «۲» قرار دادند که او را در دولتخانه همایون به شمشیر گیرند، چه وی همیشه در منازل دولتخانه میان حرم و دیوانخانه شبها می‌خوابید و روز هم در دولتخانه بسر می‌برد و تردد به جایی «۳» نداشت.

چون امرای مذکوره، مقدمهم پیر غیب خان استاجلو با برادر امیر اصلان خان و مهدیقلی خان ذو القدر خان شیراز و یوسفخان افشار قورچی‌باشی و علیقلی سلطان ذو القدر مهردار و قورخمس سلطان روملو و «۴» خلفا و سلطان «۵» معصوم سلطان ترکمان و دیگر از اعیان و پسران میرزا سلمان این اندیشه را در ضمیر خود نقش کرده «۶» بودند و منتظر وقت و «۷» فرصت بودند و شبها در منازل یکدیگر قرعه این مشورت را در میان انداختند تا آنکه روز شنبه سیم «۸» شهر صفر سنه مذکوره، به همین قصد جمعیت کرده به دولتخانه مبارکه داخل شده، در دیوانخانه دراز نشستند. مرشد قلی خان در ملازمت نواب کامیاب اعلی در کتابخانه عالیه که میانه حرم و دیوانخانه واقع است، تشریف داشتند. بعضی از منیهان این خبر را به مرشد قلی خان رسانیدند وی فرمود که ایشک آقاسیان و قاپوچیان «۹» و یساولان، ابوابی «۱۰» که در میانه مفتوح بود بسته، فدائیان «۱۱» و دوستان وی خصوصا سلیمان خلیفه ترکمان که داماد خان بود از این اراده آگاه گشته «۱۲» جمعیت نمودند «۱۳». مرشد قلیخان احمدی «۱۴» بیک لشگر نویس «۱۵» را (به خانه‌ای که امرا در آنجا نشسته بودند) «۱۶» فرستاد «۱۷» که تا اسامی ایشان به قلم گیرد. بعد از آن رقم نزد آن جماعت فرستاد «۱۸» که به

استقبال نقابت «۱۹» پناه میرزا محمد امین اصفهانی که از اصفهان آمده بود روند.

امرا چون واقف شدند که اراده ایشان بر ملا افتاد و خان «۲۰» واقف شده کاری از پیش نتوانستند برد، به اتفاق یکدیگر سوار شده [۶۴۸] تا عیدگاه رفتند که فکر و اندیشه خود «۲۱» برواق اندازند رای علیلشان «۲۲» قراری «۲۳» بر اصل نگرفت از آنجا به خانه یوسفخان قورچی‌باشی که در سر خیابان بود آمده، آن شب به ملاحظه و دغدغه تمام درخانه او متحصن شدند و ملازمان را فرمودند

---

(۱)- ن: الشعاع بود مهر دیوان

(۲)- م: بین الهلالین را ندارد

(۳)- م، ن: به جای

(۴)- مز، ب، م: «و» ندارد

(۵)- مز، ب، م: و معصوم

(۶)- ب، ن: گردانیده

(۷)- ن: «و» ندارد

(۸)- ن: ۳

(۹)- ن: قورچیان

(۱۰)- م، ن: ایوانی

(۱۱)- ن: فدایان

(۱۲)- ن: گشته به خانه گه امرا

(۱۳)- ن: نموده بودند

(۱۴)- ن: «احمدی بیک» ندارد

(۱۵)- م: یونس

(۱۶)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۷)- ن: فرستاده را

(۱۸)- ب، م، ن: «فرستاد» ندارد

(۱۹)- ب، م، ن: آن نقابت

(۲۰)- ن: خان اطلاع یافت و کار از پیش نمیتوانند برد. ب: واقف شد کار از پیش نمیتوانستند برد

(۲۱)- ب، ن: خود را

(۲۲)- ب: عالیشان. ن: علیشان

(۲۳)- ن: قرار

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۷۳

که بر «۱» دیوار پشت‌بام برآمده پاس بدارند و در دولتخانه مبارکه نیز آن شب تا صباح امرا و قورچیان به لوازم کشیک اقدام نمودند به دغدغه آنکه مبادا امرا شبیخونی بر سر مرشد قلیخان آورند. قورخمس سلطان شاملو و فرهاد آقای غلام از جانب مرشد

قلیخان نزد امرا آمدند و خواستند آن معامله را به اصلاح آورند. امرا چون یکرو در وادی مرشد قلیخان شده بودند، قبول نکردند. صباح چون روز شـد، امرا به اتفاق سوار شـده به خانه قورخمس سـلطان رفتند و مهدیقلی خان ذو القدر سوار شده به دولتخانه رفت که اصلاح معامله دوش نماید «۲» و انکار از آن «۳». مرشد قلیخان در خدمت نواب کامیاب اشرف اعلی، با وی در مقام عتاب «۴» و خطاب درآمـده از اراده‌ای که کرده بودند گفتگو نمود «۵». مهـدیقلی خان اگرچه در صدد جواب درنیامد، اما به گره چشم و زهره ابرو «۶» بر سـر پرخاش می‌بود که مرشد قلیخان یعقوب بیک ولد ابراهیم خان را که منتظر الاماره بود «۷» طلب کرده «۸» به او فرمود که مهدیقلی خان را از مجلس بیرون برده به قتل رساند «۹». مهدیقلی خان را قوت «۱۰» و قدرت حرف زدن نمانده، یعقوب بیک او را بیرون آورده گردنش زد و سـرش را بیرون برده «۱۱» پیش ملازمانش انداختند «۱۲». چون خبر قتل مهدیقلی خان به امرا در خانه «۱۳» قورخمس سـلطان رسـید، ایشان بی‌تحاشـی خود را به اسب رسانیـده رو به صـحرا نهادند. خبر در شـهر افتاد امرا و لشـگریان را مقرر کردنـد که از عقب آن جماعت برونـد هر که در دار السـلطنه بود سوار شـده، امرا را «۱۴» تعاقب نمودنـد و قلغچی در یکطرفهٔ العین اردوی مهدیقلی خان «۱۵» و برادرش جنید سلطان و سایر آقایان ذو القدر را که در محوطه خانه «۱۶» پیره محمد خان استاجلو در راه کوشک چادرها زده بودنـد تالان کردنـد و هر پارچه و الاغی بـدست ده کس افتاد. امرا که از منزل قورخمس سـلطان بیرون آمدند «۱۷»، بمؤدای «۱۸» «اذا جاء القضی عمی البصر «۱۹»»، سراسیمه شده ندانستند که چه باید «۲۰» کرد. شعر «۲۱»:

کسی را که برگشت روز از قفا «۲۲»به کوشش نیابد خلاص از بلا

(اگر باد «۲۳»گردد بگاه گریزبود آسـمان بر سـرش فتنه ریز) «۲۴» سـلطان معصوم سـلطان ترکمان به اراده کردستان که خود را نزد اردلان «۲۵» رسانـد از دروازه ابهر بـدر رفت و سایر امرا خود را به آسـیارود رسانیدند که به کوه سـلطان ویس رفته به جانب گیلان روند.

---

(۱)- ن: به دیوار

(۲)- م، ن: «نماید» ندارد

(۳)- م، ن: از آن نماید

(۴)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۵)- م، ن: ننمود

(۶)- ن: او

(۷)- ن: بودند

(۸)- م: کرد. ب، ن: ندارد

(۹)- ن: رساند و

(۱۰)- ن: قدرت و قوت

(۱۱)- ن: «برده» ندارد

(۱۲)- ب، ن: انداخته

(۱۳)- ن: خانه و

(۱۴)- م، ن: «را» ندارد

(۱۵)- م: خان برادرش. ن: خان را با برادرش

(۱۶)- مز، ب: خان

(۱۷)- ب، م، ن: آمده

(۱۸)- ن: بمواوی

(۱۹)- ن: البصير

(۲۰)- ب، م، ن: می‌باید

(۲۱)- ن: بیت م: ندارد

(۲۲)- مز: رو از قضط. ب: رو از فضا

(۲۳)- م: یاد

(۲۴)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۵)- ن: باوذناوران

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۸۷۴

جمعی که ایشان را تعاقب نموده بودند، هم در دامنه آن کوه بدیشان رسیده میانه ایشان جنگ درپیوست. علیقلی سلطان را زخم‌دار گرفته مهر از گردنش بیرون آوردند. روز چهارم بود که مهر در «۱» گردن داشت. قورخمس سلطان روملو، خلفا را هم زحمدار گرفته هر دو را به دولتخانه آورده در پای ایوان چهل ستون در سر حوض گردن زدند و ریسمان بر پای ایشان بسته بیرون بردند و یوسفخان و امیر اصلان بیک را زنده آورده حکم شد که ایشان را به قلعه برند و پیر غیب خان و پسرش هر دو در جنگ [۶۴۹] کشته شده «۲» سر ایشان را به نظر اشرف رسانیدند و قرب «۳» هفت هشت هزار کس که بدین جماعت وابسته بودند، چون بنات النعش از هم پاشیدند و پسران میرزا سلمان را گیرانیده، از سر قتل ایشان گذشتند و به مبلغی جریمه قرار دادند «۴».

چون از این معاملات و قطع و فصل جرایم ملازمان امرا فارغ گشتند «۵»، شروع در مهمات ممالک فرمودند. شیراز را به یعقوب بیک ولد ابراهیم خان داده او را خان گردانیدند و زن و صونک «۶» مهدیقلی خان را وی «۷» صاحبی کرد و او را مرخص ساخته به شیراز فرستادند که لشگر شیراز را برداشته به یساق «۸» خراسان حاضر شود «۹» و همدان را به قورخمس سلطان شفقت کرده او را خان گردانیدند و ابراهیم خان ترکمان را «۱۰» الکای ترشیر داده او را در میان زمستان به خراسان فرستادند و حکومت ولایت قم و فراهان را به سلیمان خلیفه ترکمان دادند و الکای سابق او را که تون و طبس بود به سلمان خان نبیره عبد اللّه خان «۱۱» استاجلو عنایت فرمودند و دار السلطنه اصفهان را به مرشد قلیخان مرحمت «۱۲» نمودند و کاشان را به دستور خاصه «۱۳» فرمودند و ساوه را به سلطان مراد خان ولد امیر خان ترکمان دادند و آوه را به شاه بوداق «۱۴» سلطان ترکمان و اسلمس خان ولد شاهرخ خلیفه «۱۵» به دستور مهردار گردانیدند و اردستان را به تیول او مقرر نمودند و الکای قزوین و ساوخ «۱۶» بلاغ، بعضی «۱۷» به خاصه شریفه مخصوص شده «۱۸» پاره‌ای بر قورچیان «۱۹» قسمت نمودند و طهران را به دستور به مسیب خان تکلو دادند و الکای ورامین را به ابراهیم سلطان استاجلو دادند و منصب خلفایی را به دستور به شاهقلی سلطان خلفای سابق عنایت نمودند و الکای دماوند و هبلرود «۲۰» را به تیول او مقرر کردند و الکای سمنان و خوار «۲۱» را به دستور به احمد سلطان ذو القدر مرحمت «۲۲» نمودند.

---

(۱)- ن: بر

(۲)- ب، م، ن: شدند

(۳)- م، ن: قریب

(۴)- ن: دادند و

(۵)- ب، م، ن: شدند

(۶)- ن: «صونک» ندارد

(۷)- ن: «وی» ندارد

(۸)- ب، ن: بمیان

(۹)- ن: شدند

(۱۰)- مز، م: «را» ندارد

(۱۱)- ن: خان و

(۱۲)- م، ن: عنایت فرمودند

(۱۳)- م، ن: خاصه شریفه

(۱۴)- ب، م: بداق

(۱۵)- ن: خلیفه را

(۱۶)- مز، ن: ساوج

(۱۷)- ب: «به» ندارد

(۱۸)- ن: شده بود

(۱۹)- ن: بقورچیان

(۲۰)- ب: حبلرو. م: حبلرود. ن: ندارد

(۲۱)- ب، م، ن: خار

(۲۲)- ن: عنایت

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۸۷۵

و هم «۱» در این اوان، مرتضی ممالک اسلام میرغیاث «۲» الدین محمد میرمیران یزدی به اتفاق خلفش شاه نعمت اللّه و ولیخان حاکم کرمان به درگاه معلی آمدند. مرشد قلی خان ایشان را استقبال نموده به شهر داخل شده به عز بساطبوسی اشرف سرافراز شدند. چون در این زمستان لشگر بسیار از مواجب خوار «۳» و لشگر ارادت قرب پنجاه هزار سوار در دار السلطنه قزوین جمع شده بودند و اراده بندگان اشرف به جانب یورش خراسان بود که به مدد ایالت‌پناه علیقلی خان شاملو رسند، چرا که مدت شش ماه بود که عبد اللّه خان ازبک «۴» به محاصره دار السلطنه اشتغال داشت و مرشد قلی خان بواسطه بعضی عاقبت اندیشها ملاحظه نموده، رفتن را در عقده تعویق و تأخیر «۵» می‌انداخت و همه روزه ساعت اختیار می‌کرد و لشگر می‌دید و از امرا در باب ملازم «۶» که هر کدام چند نفر سوار و پیاده و تفنگچی حتی بیلدار و کلنگ‌دار اسناد می‌گرفت که به یساق خراسان حاضر سازند. چون «۷» طبیعتش مجبول «۸» به ظلم بود در بازیافت یکدینار مالوجهات چهار دنیار و پنج «۹» دینار بر آن افزود و نصف مال مقرر بر تمامی ممالک محروسه به علت زرمدد «۱۰» خرج تفنگچی مقرر کرده به تحصیل داد و بر ارباب سیور غالات خصوصا سرکار مشاهد «۱۱» مقدسات و آستانهای متبرکات و سادات عاجز بی‌چیز نصف جمع بلکه یک «۱۲» برابر سیورغال حواله و اطلاق فرمود و آن را [۶۵۰] قیمت اسب به جهت قورچیان نام نهاد و این اعمال شنیع او «۱۳» باعث جرأت اشرار و بدنفسان شد که در هر مملکت در مزاج حکام آنجا دخل کرده در میانه اطلاقات «۱۴» نامقدر «۱۵» بر عجزه و رعایا به بهانه مواجب لشگر نمودند و این ظلم شایع شد و رعایا خراب «۱۶» و اکثر محال بایرو ویران گردید

ذکر آمدن عبد اللّه خان به خراسان و گرفتاری علیقلی خان گورکان به «۱۷» شآمت ازبکان «۱۸» بی‌ایمان

چون سابقا مذکور شد که در محلی که شاه کامیاب مالک «۱۹» رقاب در مشهد مقدسه رضیه «۲۰» رضویه (علی مشرفها الصلوة و السلام و التحیه) «۲۱» بودند هنوز توجه به جانب مقر سلطنت و عراق نفرموده بودند، عبد اللّه خان ازبک خاطر از ممر حدود ممالک خود و زبونی اولاد براق خان جمع کرده، اراده تسخیر خراسان نموده با لشگری بی‌حد عازم آن بلاد «۲۲» گشت.

---

(۱)- ب، ن، م: «و هم» ندارد

(۲)- ن: غیاثا

(۳)- ب، م: خور

(۴)- ن: اوزبک

(۵)- مز: تأخیری

(۶)- ن: ملازمت

(۷)- ب: چو. ن: چه

(۸)- ن: راغب

(۹)- م: چهار پنجدینار. ن: ندارد

(۱۰)- ن: زرود

(۱۱)- م، ن: مشاهده

(۱۲)- ب، م، ن: یکی

(۱۳)- م: و. ن: ندارد

(۱۴)- مز: اطاقات

(۱۵)- ب، ن: مقدور

(۱۶)- ن: «و رعایا خراب» ندارد

(۱۷)- ب، ن: «به» ندارد

(۱۸)- ن: اوزبکان

(۱۹)- م، ن: ممالک

(۲۰)- ب، م: «رضیه» ندارد. ن: رضیه (ع)

(۲۱)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۲)- ب، م، ن: ولایت

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۸۷۶

چون از آب آمویه گذشته چند «۱» روزی در بلده بلخ بسر برد، از آنجا متوجه مروشاهیجان شد و از «۲» مرو به سرخس آمد «۳». چند روزی که در آن نواحی بسر برد، اول یورش خود را به جانب دار السلطنه «۴» هرات و تسخیر آن بلدة الاقبال که از «۵» معظم بلاد خراسان است و همیشه دار السلطنه سلاطین زمان و خواقین اوان بوده، معطوف ساخت. چون به حوالی بلده «۶» فردوس مانند رسید، علیقلی خان در حفظ و حراست شهر و حصار و بیرون شهر «۷» کوشیده، عبد اللّه خان در سه فرسخی شهر منزل اختیار کرده، ازبکان به تاخت و تاراج بلوکات اشتغال نموده «۸»، نواحی و «۹» بلوکات «۱۰» به تصرف خود درآوردند.

در «۱۱» آن اوایل هنوز شاه جمجاه سکندر سپاه «۱۲» در مشهد مقدسه منوره بودند. علیقلی خان حقیقت حال را عرضه داشت

نموده، معروض بارگاه عرش اشتباه گردانید. مرشد قلی خان را صرفه نکرده به جانب عراق در حرکت آمد و به علیقلی «۱۳» [خان] حکم مطاع عز اصدار یافت که چون رایات عز و جلال به عراق رسد، لشگر عظیمی به مدد او فرستاده خواهد شد یا «۱۴» خود با لشگر بی‌کران خواهیم آمد.

چون مدت سه چهار ماه علیقلی خان بیرون شهر را نگاه داشته آنچه نهایت مردی و مردانگی و کوشش «۱۵» بود بجای آورد و از هیچ جانب کومک «۱۶» و مددی نرسید، دیگر تاب نگاه داشتن بیرون شهر نماند بیرون شهر را گذاشته در حفظ و حراست شهر کوشیدند. عبد اللّه خان و تمامی ازبکان کوچ کرده به بیرون شهر داخل شدند و حصار آن مملکت را چون دایره در میان گرفتند. غازیان مدت چند ماه در آن محاصره مصابرت نمودند اما نایره جوع در کانون محصوران به مرتبه‌ای شیوع یافت که دیگر تاب و توانایی در کسی نماند و دود دل گرسنگان از کره نار درگذشت و قلت ذخیره به مرتبه‌ای رسید که چرم کهنه را جوشیده «۱۷» می‌خوردند و بعضی که اسب داشتند رگ اسبان را گشوده خون آن را می‌خوردند و بجهت علیق اسبان چوب تراشیده به عوض «۱۸» کاه میدادند. نظم «۱۹»:

فشرد آنچنان قحط پای ثبات‌که نایاب شد نان چو آب حیات

گرسنه شکم بر نمد دوخت چشم‌که همسایه گوشت بودست «۲۰»پشم گوشت و روغن مانند شب چراغ و عتیق «۲۱» عریز الوجود و ناپیدا گشته «۲۲» بود و بعضی از «۲۳» [۶۵۱]،

---

(۱)- م، ن: «چند» ندارد

(۲)- م: مردم. ن: و از آنجا

(۳)- ب، ن: آمده

(۴)- م، ن: به دار السلطنه

(۵)- ب، م، ن: «از» ندارد

(۶)- ب، ن: آن بلده

(۷)- م، ن: حصار

(۸)- ب، م، ن: نموده تمامی

(۹)- م: «و» ندارد

(۱۰)- ن: بلوکات را

(۱۱)- ب: بر

(۱۲)- ن: «سکندر سپاه» ندارد

(۱۳)- م، ن: علیقلی خان

(۱۴)- مز: یاد

(۱۵)- ن: «و کوشش» ندارد

(۱۶)- ب، م: کومک و مدی. ن: مددی و کمکی

(۱۷)- ن: جوشانیده م: چوشیده

(۱۸)- ن: به جای

(۱۹)- ن: بیت. م: ندارد

(۲۰)- ن: بود است

(۲۱)- ب، م، ن: عشق

(۲۲)- ن: گشت

(۲۳)- م، ن: «از» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۷۷

مردم محتاج (به عوض گوشت لحم گربه و سگ) «۱» بدل ما یتحلل می‌ساختند. نظم «۲»:

تهی چون شکم دیگها در طعام‌چو طاس فلك سرنگون صبح و شام

طبق را پی طعمه چشم امیدشده چون طبقهای کاغذ سفید

(ز بی‌طعمگی عالم «۳»بی‌ثبات‌گرسنه شکم [جوزوار از] «۴» حیات

به قیمت به از زعفران کاه بودکه روزی به او دانه «۵»همراه بود

تنور شقایق برافروخته «۶»ز سودای نانش برافروخته) «۷» ازبکان هرچند سعی و کوشش می‌نمودند، امارات فتح الباب و علامات ظفر به هیچ باب نمی‌دیدند آبادانی در نواحی شهر و بلوکات نگذاشتند و خیلی از عجزه و رعایا را مستأصل و ناچیز گردانیدند اموال و اسباب بسیار بدست ایشان درآمد.

چون چند مدت برین منوال گذشت، مکررا از طرفین به جهت استحکام بنیان صلح و اصلاح ذات البین ایلچی به یکدیگر فرستادند. مدعای عبد اللّه خان آنکه علیقلی خان مردم خود را برداشته بهر طرف که خواهد روانه شود و هرات را بی‌منازعه «۸» و مضایقه بسپارد. این معنی مقبول طبع علیقلی خان نیفتاد و منتظر بود که رایات فتح و اقبال شاهی از جانب عراق به خراسان در حرکت آید و باعث نجات محصوران آن مرز و بوم گردد تا آنکه قریب به هشت نه ماه ایام محاصره امتداد یافت و ازبکان بر سایر بلاد قریبه «۹» به دار السلطنه استیلا یافتند «۱۰» و مکنت و مؤنت بیشتری بهم رسانیدند و ذخیره غازیان در درون شهر روی به انحطاط نهاد.

یکمرتبه علیقلی خان جمعی کثیر از رعایا «۱۱» از شهر بدر کرد و منحصر در غازیان و کوچ ایشان گردانید «۱۲» و از جانب نواب «۱۳» کامیاب اشرف بواسطه غدر مرشد قلیخان مأیوس مطلق شدند.

بالاخره عبد اللّه خان تدبیر کرده با مردم بلوکات راست آمده طرح شکار انداخت و رفتن به شکار را بهانه کرده مردم شهر بند که به امر «۱۴» نگهبانی حصار «۱۵» و بروج اشتغال داشتند، ساعتی فرصت غنیمت دانسته لحظه‌ای از کثرت تشویش و کوفت آرمیدند که بیک ناگاه «۱۶» عبد اللّه خان و ازبکان «۱۷» از جانب مصرخ زور آورده بر شهر یورش انداختند. شعر «۱۸»:

علمهای خانی «۱۹»برآمد به اوج‌محیط صلابت درآمد به موج

---

(۱)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲)- ن: بیت. ب: شعر

(۳)- ب، م: عالی

(۴)- مز، ب: جوز و از

(۵)- م: دایه

(۶)- م: پردافروخته

(۷)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۸)- ب، م، ن: بی‌مضایقه و منازعه

(۹)- ب، م، ن: قریه

(۱۰)- ن: یافته

(۱۱)- ن: «رعایا از» ندارد

(۱۲)- ن: گردانیده

(۱۳)- ن: «نواب کامیاب» ندارد

(۱۴)- ب، م: با هر نگهبانی. ن: به نگهبانی

(۱۵)- ب، م: حساب

(۱۶)- م، ن: ناگاه بیکبار

(۱۷)- ن: ازبکان بی‌ایمان

(۱۸)- ن: بیت. ب، م: نظم

(۱۹)- ب، م، ن: شاهی

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۷۸ جهانی در آیین چو دریای قیرز دستور چنگیز «۱»آیین پذیر

ز ریگ بیابان فزون لشگری‌ز جوجی نژادان ز هر سوسری

(همه دشت زادان درنده خوی «۲»ربوده ز شیران درنده گوی) «۳»

همه زود خشمان دیر آشتی‌سرشته ز خشمند پنداشتی «۴»

ز چوب خدنگ آتش افروختندوز آن جان بسیار کس سوختند لشگر شاملو دستپاچه شده، اوزبکان و «۵» بلوکاتیان به بالای برج و باره برآمده علیقلی خان به قلعه اختیار الدین متحصن شد «۶». ازبکان شهر را گرفتند و در اثنای «۷» آن جنگ به قلعه «۸» برده علیقلی خان چون دید که کار از اصلاح «۹» گذشت، خود به برج قلعه درآمده، جنگ درپیوست. زمان مجادله از صباح تا رواح امتداد یافت. وی در آن روز جنگ رستمانه با اوزبکان «۱۰» نمود چنانچه هشتاد چوب تیر بریدن او آمده بود تا آنکه در آن معرکه به قتل رسید و این واقعه در اواخر شهر ربیع الاول سنه مذکوره به وقوع انجامید. عبد اللّه خان بر سریر سلطنت هرات متمکن گردید و ازبکان شروع در قتل غازیان شاملو نموده «۱۱» [۶۵۲] هر کس در آن معرکه گرفتار شده بود به قتل رسید.

زنان و فرزندان آن جماعت را تمام اسیر کرده به بندگی «۱۲» بردند. دورمیش «۱۳» خان ولد علیقلی خان که در سن چهارده سالگی بود در حوض آب باغ زاغان انداخته تیرباران کردند در آن روز از کثرت قتل و غزا صورت فزغ اکبر نمودار «۱۴» و از بسیاری کشتگان اطراف نمونه دشت محشر مشاهده شد. نظم «۱۵»

زمین از خون مردان «۱۶»موج زن شدسپرها خشت و جوشنها کفن شد از احوال این قضایا زیاده از این «۱۷» چیزی که لایق به سیاق «۱۸» این اوراق باشد معلوم نشد. اما دو سال قبل از این‌که شاه کامیاب مالك رقاب به خراسان آمدند، از تربت زاوه کس فرستادند به هرات و جسد علیقلی خان شاملو را گرفته مصحوب مقرب الحضره، حسین بیک شاملو قورچی شمشیر که سابقا با خان مذکور می‌بوده به آستانه مقدسه منوره عرش منزله فرستادند و در اواخر سنه «۱۹» سیچقان ئیل سبع و تسعین و تسعمائه «۲۰» در آن روضه خلد آسا «۲۱» مدفون شد (علیه رحمهٔ من اللّه الغفار) «۲۲»

---

(۱)- ب: جنگی ز آیین پزیر. ن: جنگی ز آیین پذیر

(۲)- م: جوی

(۳)- ن: این بیت را ندارد

(۴)- ب، م: پی‌داشتی. ن: مضطرب

(۵)- ب، م: ازبکان

(۶)- ن: شده

(۷)- م، ن: «اثنای» ندارد

(۸)- ن: رو به قلعه

(۹)- ن- صلاح

(۱۰)- ب، م: ازبکان

(۱۱)- ب، م، ن: نمودند

(۱۲)- ب، ن: بنده گی

(۱۳)- ب، م، ن: و دورمیش

(۱۴)- ن: نمود

(۱۵)- ن: بیت

(۱۶)- ب: مردم

(۱۷)- ن: «این» ندارد خلاصهٔ التواریخ ج۲ ۸۷۸ ذکر آمدن عبد الله خان به خراسان و گرفتاری علیقلی خان گورکان به شآمت ازبکان بی‌ایمان ..... ص : ۸۷۵

(۱۸)- م: تسیاق

(۱۹)- ن: «سنه» ندارد

(۲۰)- ن: ۹۹۷

(۲۱)- ب: آسان

(۲۲)- بین الهلالین را ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۷۹

مسرعان تندرو «۱» از دار السلطنه هرات این خبر موحش را در روز پنجشنبه هیجدهم «۲» شهر ربیع الثانی سنه مذکوره رسانیدند. شاه کامیاب مالک «۳» رقاب چون از قتل للهاش علیقلی خان واقف شدند، انواع حزن و الم کشیده اضطراب بسیار نمودند (و تأسف بسیار خوردند و در) «۴» رعایت اولاد مشار الیه که در دار السلطنه قزوین بودند کوشیدند چون همگی توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف به یورش خراسان منوط بود، اواخر این سال مدت سه ماه مدار مرشد قلیخان بر اختیار ساعت بود و «۵» به ساعت مقرر که می‌رسید باز به وقتی «۶» دیگر می‌انداخت تا خبر واقعه «۷» هایله علیقلی خان به صحت پیوست و وی مترصد همین خبر «۸» بود. صباح روز جمعه قبل از صلوهٔ جمعه که در آن ساعت بستی «۹» واقع بود از روی اضطرار که امرا و لشگریان هم خبردار نبودند، شاه کامیاب را سوار کرده به عزم سفر خراسان از شهر بیرون فرمود و به صحرای کتاباد که در سر باغستان «۱۰» دار السلطنه قزوین واقع است نزول نمود.

در اثنای «۱۱» رفتن علم مرشد قلی خان افتاد. تیمنا «۱۲» برو مبارک نبود خیمه پیشخانه کسی نزده بود آلاچیقی «۱۳» آورده در «۱۴» آنجا زدند و آن شب در آنجا بسر بردند و از عقب بیوتات و چتر و اوتاق فرستادند که حاضر سازند. چون یکروز به نوروز سانده بود، مرشد قلیخان آنقدر صبر «۱۵» ننمود که بندگان «۱۶» اشرف در دولتخانه مبارکه و ایوان چهل ستون روز نوروز را که «۱۷» اول سال بود (که «۱۸» در دار السلطنه بر مقر سلطنت قرار داشتند بگذرانند) «۱۹» و بعد از آن روز «۲۰» دیگر بیرون روند. امرا و غازیان

و سایر لشگریان بواسطه بی‌سامانی و پریشانی از این بیرون رفتن دماغ خشک و حزین شده، نه روی توقف داشتند و نه قدرت بیرون نشستن.

و هم در این «۲۱» سال چون استرآباد از تصرف غازیان بیرون رفته بود و ترکمانان «۲۲» یقه به خود سر بر آنجا استیلا یافته بودند «۲۳»، حاجم خان ازبک از جانب خوارزم بدان حوالی آمده بعضی از آن محال را تسخیر نموده به تصرف [۶۵۳] خود درآورد.

و هم در شهر ربیع الاول سنه مذکوره افصح المتأخرین، مولانا محتشم کاشی عالم فانی

---

(۱)- ب، م: تندروان

(۲)- ن: هجدهم

(۳)- ن: «مالک رقاب» ندارد

(۴)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۵)- ن: «و» ندارد

(۶)- ب، ن: بوقتی

(۷)- ن: هایله واقعه

(۸)- م، ن: نسبتی

(۹)- ن: خبر نبودند

(۱۰)- ب، م، ن: باغ استان

(۱۱)- م، ن: در اثنای طی مراحل

(۱۲)- م، ن: تیمنا خوب نبود

(۱۳)- مز: الاجقی. ن: الاچوقی

(۱۴)- ن: «در» ندارد

(۱۵)- م: بسر ننمود. ن: صبر نمود

(۱۶)- ب: بندگان

(۱۷)- ن: که بسر بردند

(۱۸)- م: «که» ندارد

(۱۹)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۰)- ن: دو روز دیگر اراده نمودند که

(۲۱)- ن: در آن

(۲۲)- ن: و یقه ترکمان بر آنجا بخود سر

(۲۳)- ب، م: بود. ن: ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۸۰

را وداع کرده رخت به جهان جاودانی «۱» کشید. اصل مولانا از قریه نراق قم است اما در کاشان بوجود آمده و نشو «۲» و نما یافته، در اوایل «۳» حال نزد مرحوم مولانا محمد صدقی «۴» استرآبادی مطالعه نمود و طالب علم شد. چون سلیقه شعرش بلند افتاده بود «۵»، در آن فن سرآمد زمان و وحید دوران گشت. خالی از ثروت و جمعیتی در اوایل حال نبود. تخلص «۶» محتشم مناسب احوال

وی بود اما در اواخر ایام حیات به لنگی پا و احتیاج گرفتار شد و از «۷» زکوة وظیفه گرفت. اشعار مولانا قرب «۸» ده دوازده هزار بیت می‌شود از قصیده و غزلیات «۹». از اشعار وی این ابیات نوشته شد. نظم «۱۰»:

حسن را تکیه‌گه آن طرف کلاهست امروزناز را جلوه‌گه آن چشم سیاهست امروز

(بزم «۱۱»پر فتنه از آن طرز نگاهست امروزفتنه در خانه آن چشم سیاه است امروز ***

زان آستان که قبله ارباب حاجت استمحرومی من از عدم قابلیت است

چشمم ز عین بی‌بصری مانده بی‌نصیبزان خاک در که سرمه اهل بصیرت است

رویم که نیست «۱۲»بر کف پایت به صد نیازاز انفعال بر سر زانوی خجلت است

دوشم که نیست غاشیه کش در رکاب توآزرده از گرانی بار مذلت است

دستم که نیست پیش تو بر سینه صبح و شام‌کوته ز حبیب عیب و گریبان راحت است

پایم ازین گنه که نه جاری «۱۳»براه تست‌مستوجب سلاسل و قهر و سیاست است

من بعد روی محتشم از هیچ رو مباددور از درت که مقصد ارباب همت است) «۱۴» ***

محتشم را اگرچه بخت نساخت‌محترم «۱۵»در حریم حرمت تو

نشود تا ابد فراموش‌حق نعمت بحق نعمت تو و هم در این سال که عبد اللّه خان ازبک دار السلطنه هرات را مسخر ساخت «۱۶»، حکومت آن «۱۷» دیار را به عبد المؤمن کوکلتاش داده «۱۸»، قرب دوهزار و پانصد ازبک نامی «۱۹» در آن ولایت گذاشته «۲۰» از آنجا بر سر ولایت مشهد مقدس «۲۱» رضیه رضویه- علی راقدها الف الف «۲۲» صلوة و السلام «۲۳» و التحیه-)

---

(۱)- ب: جاویدان

(۲)- ن: «و نشو و نما یافته» ندارد

(۳)- ن: در اول

(۴)- ن: صداقی

(۵)- ب، ن: بود و

(۶)- م: و ن: ندارد

(۷)- ن: «از» ندارد

(۸)- م، ن: قریب به

(۹)- ن: غزلیات وی از اشعار

(۱۰)- ن: بیت

(۱۱)- ب: «بزم» ندارد

(۱۲)- ب: نیز

(۱۳)- ب: بجایی

(۱۴)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۵)- ن: محرمم

(۱۶)- م، ن: گردانید

(۱۷)- م: «آن» ندارد

(۱۸)- ب، م: داد و. م: داد

(۱۹)- م: باقی

(۲۰)- ن: گذاشت

(۲۱)- مز، ب، م: مقدسه

(۲۲)- م: «الف صلوة و اسلام

(۲۳)- مز: سلام و تحیه

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۸۱

آمده «۱» و در شهور سنه مذکوره در خارج مشهد مقدس نزول [کرد]. ابراهیم خان چاوشلو «۲» برادر مرشد قلی خان که حاکم آن ولایت بود، با امرای تابین در حفظ و حراست هر دو شهر بند آنجا کوشیده، در مقام مجادله و مقابله «۳» با عبد اللّه خان ازبک درآمدند. چون خبر رایات ظفر آیات شاهی که از دار السلطنه «۴» قزوین بیرون آمده متوجه خراسانند، به عبد اللّه «۵» خان رسیده بود، وی صلاح حال خود در صلح دیده، از آمدن شاه ظفر قرین هراسان بود، چنین مقرر کرد که کوچ کرده به الکای خود رود. تا مدت چهل روز اگر رایات ظفر آیات به خراسان آمد بهرچه مصلحت «۶» وقت باشد «۷» با یکدیگر عمل نمایند والا که از آمدن شاه ظفرلوا مأیوس گردند، ولایت مشهد مقدس «۸» را به ازبکان سپرده کوچ و عیال قزلباش را برداشته به جانب عراق روند. عبد اللّه خان در ساعت از سر «۹» مشهد [مقدس] برخاسته به جانب بلخ روان شد.

گفتار در وقایع سنه سیچقان ئیل بعضها «۱۰» ست و تسعین و بعضها سبع و تسعین و تسعمائه

چون در نوروز خورشید جهان‌افروز [۶۵۴]، در برج «۱۱» حمل منزل گزید، باد نوبهار در مرغزار وزید و از پرتو حمل سبزه و ریاحین دمید. نظم:

که چون فصل دی رفت و «۱۲»نوروز شدهوای چمن خاطر افروز شد

فرو کوفت رعد از افق کوس جنگبه جنبش درآمد سپهر دورنگ

فرو ریخت تیر تگرگ آسمانز قوس و قزح کرده زه بر کمان

(به جنگ سپهر از پی ترکتازشد از نجم ثابت فلک نیزه «۱۳»باز) «۱۴»

ز اوج فلک تیرباران سحابز بیمش سپر دار «۱۵»بحر از حباب

ریاحین برآراسته لشگرش‌سپر شد گل و قبه نیلوفرش نوروز «۱۶» این سال، در آخر «۱۷» روز یکشنبه بیست و یکم «۱۸» شهر ربیع الثانی سنه ست و تسعین و تسعمائه «۱۹» واقع شده، شاه کامیاب در کنار شهر در موضعی که نزول اجلال داشتند «۲۰»- روز دوشنبه در کنار شهر «۲۱»- چون سال دویم «۲۲» از سلطنت آن برگزیده خالق افلاک و انجم بود- نوروز نموده امرا و سرداران

---

(۱)- ب: آمده. م: آورده

(۲)- م، ن: چاوشلو» ندارد

(۳)- ن: مقاتله

(۴)- ن: «دار السلطنه» ندارد

(۵)- ن: عبید اللّه خان

(۶)- م: صلح ن: صلاح

(۷)- مز، م: «باشد» ندارد

(۸)- مز: مقدسه

(۹)- م، ن: «سر» ندارد

(۱۰)- ب، بعضها سنه. ن: بعضها موافق ست و تستعین و تستعمایه و بعضها موافق

(۱۱)- م: «برج حمل» ندارد

(۱۲)- م: «و» ندارد

(۱۳)- م: تیره

(۱۴)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۵)- ن: سپروار

(۱۶)- ب: نیروز

(۱۷)- ن: اواخر

(۱۸)- ن: ۲۱

(۱۹)- ن: ۹۹۶

(۲۰)- ن: کنار شهر واقع شد

(۲۱)- ب، م: دوم

(۲۲)- ن: شدند و

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۸۲

و سایر لشگریان به پای‌بوس اشرف سرافراز شده «۱» جشنی عظیم نمودند و مدت «۲» پانزده روز جهت جمع شدن لشگر در آن سرزمین توقف واقع شد و از آنجا کوچ کرده به قراباغ بیدستان نزول اجلال واقع شد. امرای حدود و جوانب را مرخص ساختند که به محال «۳» تیول خود رفته، در تهیه سفر «۴» و رعایت لشگر کوشند و هر میری «۵» که چند ملازم سوار و پیاده و تفنگچی حتی بیلدار و قومش «۶» به یورش خراسان حاضر گرداند سند گرفتند. از آن جمله سلیمان خلیفه ترکمان حاکم قم مرخص شده، در هشتم شهر جمادی الاول سنه مذکوره به دار المؤمنین قم داخل شد و میرمیران یزدی نیز مرخص گردیده در شهر مذکور به جانب یزد روان گردید «۷» و همچنین امرای هر محل مرخص شده به محال «۸» تیول خود رفتند.

اردوی معلی چند مدت دیگر در قراباغ توقف کرده از آنجا به ساوخ‌بلاغ فرمودند. چون چندان لشگری در اردوی همایون نبود و محل زبونی شتران و الاغان بود، آهسته آهسته کوچ می‌فرمودند. رایات نصرت آیات چون به حوالی طهران رسید، به خاطر آوردند که نواب شاه سلطان محمد و سایر شاهزاده‌ها که در قلعه الموت محبوس «۹» اند، ایشان را از آنجا بیرون آورده در قلعه ورامین گذارند. حسب الفرموده عمل نموده، در شهر جمادی الثانی سنه مذکوره ایشان به قلعه ورامین داخل شدند و حفظ و حراست ایشان به «۱۰» نظر سلطان قارخن «۱۱» مفوض شد. اردوی «۱۲» معلی چند روزی که در ری «۱۳» بسر بردند، از آنجا رایات ظفر آیات به جانب ییلاق لار که در حوالی کوه دماوند واقع است روان گشته، دو ماه علی الاتصال در آن محال اوقات گذرانیده، شتران و الاغان مردم اردو توانایی پیدا کرده، از آن ییلاقات و دامنهای «۱۴» کوه بیرون رفته تا به چمن بسطام نزول «۱۵» اجلال واقع شد. شاه کامیاب. نظم «۱۶»:

کمر بر کمر کوه بر کوه رانده کریوه کریوه جنیبت جهاند ماه مبارک رمضان در آن مکان اقامت فرموده روزه گرفتند. در خلال این احوال محمد خان ترکمان که در هزار جریب می‌بود «۱۷» [۶۵۵]، او را طلب فرموده، وی در شهر مذکوره به اردوی همایون داخل

گردید «۱۸». توقف در آن منزل بواسطه رسیدن امرا و لشگریان بود که به اردوی معلی حاضر گشته آنگاه روانه خراسان گردند.

---

(۱)- ن: شدند و

(۲)- م، ن: تا مدت

(۳)- م، ن: الحال به تیول

(۴)- ن: صفر

(۵)- مز: از هر میری که

(۶)- ب، م: قومیش

(۷)- م: گردیده. ن: گردند

(۸)- «بمحال» ندارد

(۹)- م، ن: محبوس بودند

(۱۰)- مز، ب: «به» ندارد

(۱۱)- مز: «به ابراهیم سلطان چاوشلو قوم مرشد قلی خان که حاکم ورامین بود» خط خورده است

(۱۲)- م، ن: و اردوی

(۱۳)- ن: «در ری» ندارد

(۱۴)- ن: دامن

(۱۵)- مز: نزول اجلال واقع شاه کامیاب. م، ن: نزول اجلال شد

(۱۶)- ن: بیت

(۱۷)- م، ن: می‌بودند

(۱۸)- ن: گردیده

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۸۳

سوگواری خامه عنبرفشان در قتل مرشد قلی خان و اهل زمان را عبرت از آن

چون ظلم و اراده‌های باطل مرشد قلیخان از حد گذشت «۱»، هرچه می‌کرد باعث انحراف مزاج اشرف می‌بود «۲». از جمله تمامی تیولات و مقرریات «۳» نواب سلطانم جده شاه سکندر سپاه بنابر بعضی اغراض قطع «۴» نمود و توقف در نرفتن خراسان بنابر آنکه دار السلطنه هرات گرفته شود «۵»، و دیگر حرکات و عداوت با کافه کاینات. شعر «۶»:

نکو خواه مردم بود بختیاربد اندیش را بد شود روزگار

دو چیز است مقصود اهل خردکه دانش ازین هر دو برنگذرد «۷»

یکی امر حق را شدن ممتثل‌دگر با کسی خیر «۸»کردن بدل شاه کامیاب چون بکلی آزرده خاطر بود و همگی مترصد فرصت و وجدان وقت می‌بود و اراده ازلی و تقدیر لم یزلی به این متعلق شده بود که دیگر اضرار او به مسلمانان نرسد. در آن اثنا حکایت قتل او را با جمعی از مقربان در میان نهاد، تا آنکه در «۹» شب پنجشنبه دهم شهر رمضان المبارک «۱۰» سنه مذکوره که مرشد قلی خان در اتاق که به جهت کشیکخانه او در جنب حرم محترم همایون زده بودند، بر بالای تخت خوابیده و کسی چندان از ملازمان او در آن حدود نبودند، نواب کامیاب اشرف به نفس نفیس خود متوجه شده، به رفاقت امت بیک «۱۱» کوشک‌اغلی استاجلو و

محمد بیک ساروقچی و قراحسن چاوشلو بر سر او آمده نواب اعلی «۱۲» هم برو شمشیری زدند «۱۳». بیت:

بهر جا که شمشیر در کار کردیکی را دو کرد و دو را چار کرد جماعت مذکوره او را به شمشیر گرفته، وی از هول سراسیمه از اتاق بیرون جسته به جانب طویله گریخت و «۱۴» در آنجا از هم گذشت.

صباح «۱۵» این روز اهل اردو شاد و مسرور گشته، شاه کامیاب از روی استقلال تمام «۱۶» خود متوجه ممالک محروسه و امرا و لشگریان گشتند و منتسبان او را خصوصا میرزا شاهولی که در آن اوان وزیر دیوان بود، او را گیرانیده ترجمان «۱۷» او را به مبلغ هشت هزار تومان مقرر کردند که بازیافت نمایند و میرزا محمد که سابقا در زمان وکالت شاهزاده ابو طالب میرزا وزیر دیوان اعلی بود، وزارت «۱۸» به دستور به او «۱۹» شفقت نمودند. چون بعضی حکایات هم در باب محمد خان ترکمان

---

(۱)- ن: گذشت و

(۲)- ن: می‌شد

(۳)- مز: مقروزیات. م: مغرویات

(۴)- م: توقف. ن: توقف نمود

(۵)- ن: «گرفته شود» ندارد

(۶)- م، ن: نظم. ب:

ندارد

(۷)- م، ن: درنگدرد

(۸)- ن: چیز

(۹)- ن: «در» ندارد

(۱۰)- ن: «المبارک» ندارد

(۱۱)- م، ن: «بیک» ندارد

(۱۲)- م: اغلی

(۱۳)- ن: شمشیری برو زد

(۱۴)- ب، م، ن: «و» ندارد

(۱۵)- م، ن: «صباح» ندارد

(۱۶)- م، ن: به تمام

(۱۷)- م، ن: «ترجمان» ندارد

(۱۸)- ب، ن: وزارت را

(۱۹)- ب، ن: بدو

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۸۸۴

به مسامع عز و جلال رسانیدند «۱»، صباح روز جمعه یازدهم «۲» شهر مذکور به فرمان اعلی، فرخ خان پرناک محمد خان را به قتل رسانید. شاه جمجاه، نظم «۳»:

چو کوه پر شکوه عرش پایه که بر بام فلک افکنده «۴»سایه

عقابش با همای مهر هم پر پلنگش با نهنگ چرخ همسر

فلک چون بسته پیراهن اوکه گرد آمد ز گرد دامن او چون روزه ماه مبارک رمضان به اتمام رسید و نماز عید و شرایط و «۵» لوازم بجای آوردند، بعد از آن شروع در انجام مهام آن ولایت و نواحی نموده، ایالت استرآباد را با بسطام به بدرخان افشار که قورچی‌باشی بود شفقت کردند و انتظار رسیدن امرا داشتند که به اردوی همایون ملحق گردند.

امرای فارس و [۶۵۶] بعضی از امرای عراق در آن منازل «۶» به اردوی کیهان پوی ملحق شده در ... «۷» متوجه مشهد مقدسه متبرکه عرش منزله شدند و در شهر ذی حجه به سعادت زیارت آن آستان ملایک پاسبان سرافراز گشتند و جهت ساختن مهمات «۸» ممالک خراسان چند روزی در آن بلده جنت مانند توقف فرمودند.

و هم در این سال که رایات عز و جلال به سفر خراسان رفته نهضت نموده بود، رومیان فرصت دانسته قرب سی هزار کس از جانب بغداد- حسب الامر سلطان مراد خواندگار «۹»- به سرکردگی چغال اغلی از راه چمچه مال و ماهی دشت به جانب همدان آمده، قلعه وروجرد را که از امهات قلاع آن الکا بود گرفته تعمیر نمودند و قرب دو هزار کس تفنگچی با آزوقه و یراق در آنجا گذاشته «۱۰» معاودت نمودند.

اما در حین آمدن رومیه، چون جمعی کثیر از لشگر تکلو که سابقا الکای «۱۱» دینور و همدان به تیول ایشان مقرر بود و بعد از جنگ «۱۲» صایین قلعه «۱۳» به سلطانیه فرار کرده با کثیری از ترکمانان جانب بغداد رفته بودند، در این یورش همراه بودند، آن جماعت چون بلد آن محال بودند، به اتفاق بعضی از اجامره «۱۴» رومیه به توی و سرکان و بعضی دیگر از بلوکات همدان رفته، نهب «۱۵» و غارت نمودند و جمعی کثیر را به قتل آوردند «۱۶». مردم آن ولایت و خانه کوچ لشگر قزلباش بالتمام از همدان و نواحی بعضی به جانب قزوین و اکثری به آستانه امامزاده واجب «۱۷» الاکرام سهل بن علی- علیه و آبائه الصلوة و السلام- و حوالی گرمرود و فراهان رفته، آنجا متحصن شدند. بیگلربیگی الکای

---

(۱)- ن: رسید

(۲)- ن: پانزدهم

(۳)- ن: بیت

(۴)- مز، ب، م: افکند

(۵)- ن: «و» ندارد

(۶)- ب: آن منزل

(۷)- در نسخه‌ها افتادگی دارد

(۸)- ب: «مهمات» ندارد

(۹)- م، ن: خوندگار

(۱۰)- ب: گذاشتند و. ن: گذاشتند

(۱۱)- م: «الکا» ندارد

(۱۲)- ن: «جنگ» ندارد

(۱۳)- ب، م: به قلعه

(۱۴)- ب، م، ن: اجامر

(۱۵)- ب، م، ن: «بهب» ندارد

(۱۶)- ن: آوردند و

(۱۷)- ن: واجب الکرام

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۸۵

همدان، قورخمس خان «۱» شاملو، با امرای «۲» تابین و شاهوردی «۳» خان کرد عباسی قریب به شش هفت هزار سوار یراق «۴» کرده خود را به حوالی وروجرد رسانیدند. از اتفاقات، بی‌آنکه ما بین لشگر قزلباش و رومیه صفوف قتال و جدال آراسته و جنگی واقع شود «۵»، قورخمس خان در اردوی خود «۶» نشسته خبر می‌یابد که قلیلی از رومیه در این نواحی آمده، نهبی «۷» نموده‌اند وی از بی‌تاملی و غفلت و نتایج ظلم و بدعت بر سر اسب آمده معدودی چند از ملازمان او خبردار شده از عقب او سوار گشته ناگاه رومیان او را در میان گرفته دستگیر نمودند و نزد چغال اغلی بردند، بی‌جهت و واسطه شکستی عظیم به لشگر «۸» مذکور رسیده «۹»، تمامی پراکنده شدند و «۱۰» این قضیه در روز دوشنبه دهم شهر ذی حجه حجه «۱۱» مذکوره بوقوع انجامید و این خبر در عشر اول شهر محرم الحرام سنه «۱۲» سبع و تسعین و تسعمائه در مشهد مقدس به مسامع عز و جلال رسید. و «۱۳» چون ابراهیم خان برادر مرشد قلی خان را از حکومت مشهد مقدس عزل نمودند، مقرر شد که او را به قلعه اصطخر برده محبوس سازند «۱۴»

و هم در این سال در ... «۱۵» شاه کامیاب را حضرت «۱۶» رب العزه، پسری کرامت فرمود «۱۷» او را «۱۸» موسوم به «۱۹» سلطان حسن «۲۰» میرزا گردانیدند (به طالع .... «۲۱» به افق) «۲۲» مشهد «۲۳» مقدس معلی.

للگی شاهزاده را به بوداق «۲۴» خان چگنی مرحمت نمودند. بوداق خان قریب به هزار تومان از نقد و جنس پیشکش و صرف مهمانی کرده، شاهزاده را به ساعت خوب به منزل خود برد.

شاه سکندر سپاه حکومت مشهد مقدس «۲۵» و نیشابور و قوچان را به وی و اولاد او ارزاتی [۶۵۷] فرمود. «۲۶» جماعت استاجلویان، مقدمهم امت خان کوشک اغلی، تعصب اویماقیت «۲۷» بجای آورده، معروض داشت که الکای مشهد [مقدس] به جماعت استاجلو منسوب «۲۸» بود حالیا «۲۹» در خیل «۳۰» آن مردم کسی نمانده «۳۱» به اویماق غیری دهند. اگر مرشد قلی خان و ابراهیم خان برافتادند، چندین میر و

---

(۱)- ب، م، ن: سلطان

(۲)- ب، م، ن: امرا و

(۳)- ن: شاهویردی

(۴)- ن: جمع. م: ندارد

(۵)- ن: شد

(۶)- مز: «خود» ندارد

(۷)- ن: نهیبی

(۸)- ن: بلشگری مذکوره

(۹)- ن: رسیده و

(۱۰)- ن: «و» ندارد

(۱۱)- ن: «حجه» ندارد

(۱۲)- ن: سنه ۹۹۷

(۱۳)- ن: «و» ندارد

(۱۴)- م، ن: نمایند

(۱۵)- در نسخه‌ها افتادگی دارد

(۱۶)- م: به حضرت

(۱۷)- م، ن: فرمودند

(۱۸)- مز: آنرا

(۱۹)- ب: «به» ندارد

(۲۰)- ن: حسین

(۲۱)- در نسخه‌ها افتادگی دارد

(۲۲)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۳)- ن: در مشهد

(۲۴)- ب: بداق

(۲۵)- مز: مقدسه

(۲۶)- م، ن: فرموده

(۲۷)- ب، م، ن: اویماقات

(۲۸)- ب: منصوب

(۲۹)- ن: غالبا

(۳۰)- م: خیلی

(۳۱)- ن: دیگر نماند که به اویماق دیگر می‌دهند

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۸۶

میرزاده از «۱» اویماق استاجلو در معسکر همایون هستند که استعداد دارایی ولایت «۲» مشهد [مقدس] دارند.

نواب اشرف اعلی بعد از استماع این سخنان، به سمع رضا اذعان آن «۳» فرموده، حکومت مشهد مقدس «۴» را به امت خان کوشک اغلی عنایت فرموده «۵»، مقرر نمود که بوداق خان چگنی شاهزاده را برداشته همراه اردوی معلی باشد و ایالت همدان و الکای علیشکر نامزد او شد.

اردوی همایون در ... «۶» از مشهد مقدسه بیرون آمده به عزم توجه «۷» به جانب دار السلطنه هرات در مابین «۸» حوض تونی «۹» و طرق فرود آمدند. چند روز بواسطه انجام «۱۰» مهمات در آن یورت توقف کرده «۱۱» از آنجا به جانب زاوه و محولات اردوی کیهان‌پوی در حرکت آمد.

سلیمان خلیفه ترکمان که در این سال حاکم ولایت قم بود و جهت «۱۲» ترتیب قشون و لشگر به الکا رفته بود، تمامی ایل ترکمان و آقایان آن طبقه که سابقا در خدمت خانان و سلاطین ترکمان می‌بودند، در قم جمع شده ملازم وی شدند. (او نیز ایشان را ملازم کرده، مواجب داد) «۱۳» و بواسطه بسیاری ملازم ستم و ظلم بی‌حساب در قم نمود (و دست‌انداز بسیار کرد) «۱۴» و بهر که گمان چیزی داشت ازو گرفت و مدت هفت ماه در قم با این لشگر و حشر بسر برد. چون دولت مرشد قلی خان سپری «۱۵» شد و «۱۶» وی داماد او بود، دغدغه تمام در رفتن داشت، مدت سه ماه در بیرون شهر نشست و میل رفتن نداشت. مکررا قورچیان از عقب او آمدند بالاخره به دغدغه افتاد که مبادا از نرفتن «۱۷» ترکمانان در مقام قصد او شوند، به ناچار از قم بیرون رفته، در اواخر ذی قعده به ری رسید و «۱۸» از آنجا آهسته آهسته می‌رفت تا در عشر اول محرم به اردوی معلی رسید. مزاج اشرف از او بواسطه دیر آمدن «۱۹» او منحرف گشته «۲۰» در مقام بی‌التفاتی درآمدند و وزرا و بعضی از مقربان به مسامع عز و جلال رسانیدند که اردوی معلی بر جناح

یورش و تسخیر دار السلطنه هرات و بعضی از ولایات خراسان است که به تصرف اوزبکیه «۲۱» درآمده صلاح دولت «۲۲» در این است که وی و لشگر «۲۳» او را ضایع نساخته او را سرکرده بعضی امرا نموده پیشتر به دار السلطنه هرات فرستند که آن بلده را محاصره نماید تا رفتن اردوی همایون بدان نواحی. شعر «۲۴»:

---

(۱)- م، ن: «از» ندارد

(۲)- م، ن: «ولایت» ندارد

(۳)- ب، م، ن: او

(۴)- مز، ب، م: مقدسه

(۵)- ب، فرمود. م، ن: فرمود و

(۶)- در نسخه‌ها افتادگی دارد

(۷)- ن: توجه به دار السلطنه

(۸)- ن: پایین

(۹)- م: تولی. ن: توبی

(۱۰)- ن: «انجام» ندارد

(۱۱)- ن: کرد

(۱۲)- م، ن: به جهت

(۱۳)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۴)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۵)- ن: سرنگون

(۱۶)- م، ن: «و» ندارد

(۱۷)- ن: رفتن

(۱۸)- م، ن: «و» ندارد

(۱۹)- مز، ب: دیر آمدن او

(۲۰)- م، ن: گشته و

(۲۱)- مز: ازبکیه

(۲۲)- م، ن: «دولت» ندارد

(۲۳)- م، ن: لشگری

(۲۴)- ن: بیت. م: ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۸۷ هر آن سخن که بود مقترن بصدق و صواب‌بود حقیقت آن نزد هر کسی ظاهر این سخنان مستحسن افتاده، مبلغ پانصد تومان ترجمان دیر آمدن بر وی اطلاق کرده مقرر کردند که با جمعی از امرا بدان صوب عنان توجه معطوف دارد. سلیمان خلیفه حسب الامر الاعلی «۱» با الوند قلی سلطان ترکمان و بعضی از اعیان «۲» قرب دو هزار کس متوجه ولایت خواف و باخرز شدند.

بعد از رفتن ایشان بدان نواحی، بوداق خان چگنی که در ولایت مشهد مقدسه منوره «۳» مانده بود، [۶۵۸] و منتظر بودند که از

عقب اردو خود را در زاوه و محولات خواهد رسانید، وی اندیشه نموده در رفتن تأمل نمود. چون قوچان و بعضی از قلاع در بلوکات مشهد مقدس «۴» در دست او بود مردم و «۵» لشگر خود را در هم آورده شاهزاده را «۶» برداشته متحصن به قلعه قوچان شد و اظهار مخالفت نمود و کسی نزد سلیمان «۷» خلیفه ترکمان فرستاده «۸» او را از حقیقت حال خود خبردار ساخت. سلیمان خلیفه- که در آن وقت حسب الفرمان قضا جریان قصبه زره خواف «۹» را محاصره نموده بود- قورچی به طلب او رفت که او را به اردوی معلی حاضر سازد. وی یک کوچ از زره به جانب اردو نشسته، سر شب «۱۰» اردو و مردمش به طریق مقرر کوچ کرده او می‌خوابید که روز به منزل رود آن روز را به شب رسانیده به اتفاق بعضی از آقایان معتمد خود قرب یکصد و پنجاه نفر به رفاقت الوند قلی سلطان ترکمان فرار کرده متوجه فراه شد.

در آن اوان، شاهزاده رستم میرزا ابن «۱۱» سلطان حسین میرزا ابن «۱۲» بهرام میرزا ابن «۱۳» نواب «۱۴» شاه اسمعیل، فراه را از تصرف یکان سلطان افشار بیرون آورده، در آن حدود بود. چون «۱۵» از آمدن خلیفه آگاه گشت، جمعی از مقربان خود را به استقبال فرستاده انواع عزت و حرمت به تقدیم رسانید و چتر و اوتاق «۱۶» و یراق و اسباب خسروانه و خلاع «۱۷» فاخره از تاج و کمر وزین «۱۸» و جیقه جهت وی فرستاده خود نیز تا در شهربند استقبال«۱۹» نموده مقدم وی را در آن محل مبارک «۲۰» دانسته، ریش سفیدی و وکالت در خانه خود «۲۱» را به او تفویض فرمود و «۲۲» این رعایت باعث آن شد که از دیگر طوایف و اویماقات بدانجا میل نمایند.

در خلال این احوال، قرب سیصد نفر از ازبکان بی‌مآل به تاخت الکای فراه آمده، جمعی از تجار و مترددین را در راه گرفته به قتل آوردند. چون این خبر در فراه به سمع شاهزاده آگاه رسید

---

(۱)- ب، م: اعلی

(۲)- م: عیان

(۳)- ن: «منصوره» ندارد

(۴)- مز، ب: مقدسه

(۵)- م، ن: «و» ندارد

(۶)- مز: «را» ندارد

(۷)- ن: سلمان

(۸)- مز، ب: فرستاد

(۹)- ب: خوف

(۱۰)- م، ن: سه شب

(۱۱)- مز: بن

(۱۲)- مز، م: بن

(۱۳)- مز، م: بن

(۱۴)- ن: «نواب» ندارد

(۱۵)- ب، م، ن: و خون

(۱۶)- ب: اتاق

(۱۷)- م: قلاع

(۱۸)- م، ن: کمر زرین

(۱۹)- مز: به استقبال

(۲۰)- ب، م: مبارکه

(۲۱)- ن: «خود» ندارد

(۲۲)- م، ن: «و» ندارد

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۸۸۸

با هشتصد «۱» نفر از ملازمان که حاضر بودند، ایلغار کرده خود را به آن جماعت رسانیدند. ازبکان چون صید در دام هلاک افتاده تمامی به قتل رسیدند و از آن جماعت چهار نفر زنده بیرون رفتند.

و هم در این ایام، یعقوب خان حاکم شیراز، بواسطه آنکه اکثر آقایان ذو القدر تمرد نموده با مردم خود به یساق حاضر نگشته بودند، از جانب اشرف مرخص شده، به جانب شیراز رفت که لشگر فارس را جمع نموده بهر جانب که رایات فتح آیات در حرکت آید حاضر شوند. بعضی از آقایان ذو القدر بعد از استماع این خبر به خدمت بکتاش خان افشار ولد حاکم کرمان که «۲» فی الحقیقه یاغی بود شتافته وی حمایت این «۳» جماعت کرده یعقوب خان را از آن اراده باز داشت.

و هم در این ایام منتشا خان را از حکومت دارابجرد عزل نموده، جای او را به محمد قلی خان ولد مرتضی قلی خان پرناک «۴» داد. غازیان «۵» شیخلو «۶» که بر سر منتشا خان بودند، از او روگردان گشته، وی خود را به کرمان نزد بکتاش خان انداخت و چند مدت در آنجا بسر برد. چون روز «۷» چند اردوی معلی در زاوه توقف نمود، مزاج اشرف اعلی اندک انحرافی بواسطه عارضه پیدا کرده زود به صحت [۶۳۹] مبدل گشت. رای بعضی از امرا و مقربان بر آن قرار یافت که شاه کامیاب از راه تون و طبس به یزد رفته تقبلی که حاکم کرمان ولی خان افشار از قیل «۸» ولد خود بکتاش «۹»خان قبول کرده در دار العباده یزد حاضر «۱۰» سازند «۱۱» و آنچه در یزد با وجوهات شیراز و کوه‌گیلویه را مقرر کرده از آنجا به دار السلطنه اصفهان آیند و در اصفهان ترتیب قشون «۱۲» و لشگر داده از راه سرحد به همدان و کردستان و بغداد در حرکت آیند و از آنجا از آذربایجان (سر بیرون کنند. بعضی دیگر از امرا این رای را نه‌پسندیده معروض داشتند که در این محل که بعضی از آذربایجان) «۱۳» و چیزی از همدان «۱۴» در تصرف رومیان است و معامله دار السلطنه هرات و بعضی از محال خراسان نامشخص مانده «۱۵»، به یزد و کرمان رفتن «۱۶» باعث سرکشی و مخالفت امرای آنجا می‌شود. چه بکتاش خان افشار متوهم است و قلاع مستحکم در آن ولایات «۱۷» ساخته و آزوقه بیشتری جمع کرده و همچنین افشاریه کوه‌گیلویه محکم دارند اولی و انسب و صلاح دولت آنست که به اصفهان رفته در آنجا باشند تا سر محصول و وجوهات اصفهان را با وجوهات کرمان و شیراز و کوه‌گیلویه که تقبل نموده به تحصیل داده به لشگر قسمت کرده «۱۸» و بعد از آن بهر جانب که مصلحت وقت باشد به عمل آورند. رای ثانی را قرار داده مقرر گشت که از راه سبزوار و دامغان به سمنان آمده، از آنجا بهرچه

---

(۱)- ب، م: ششصد

(۲)- م: «که» ندارد

(۳)- ن: آن

(۴)- م: پرناک و از. ن: پرناک دادند

(۵)- ب: قاصدان. ن: ندارد

(۶)- ن: و از جماعت شیخلو

(۷)- ب: روی

(۸)- مز: قبیل

(۹)- ن: بیکتاش

(۱۰)- ن: نزد او حاضر سازند

(۱۱)- ن: «و» ندارد

(۱۲)- ب، م: لشگر و قشون

(۱۳)- م، ن: بین الهلالین را ندارد

(۱۴)- ن: همدان که

(۱۵)- مز، ب: ماند

(۱۶)- ب: رفت‌ین. م، ن: ندارد

(۱۷)- ب، م ن: ولایت

(۱۸)- مز، ب: کرد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۸۹

مقرر گردد، اگر به اصفهان باید رفت، به اصفهان روند، و اگر به دار السلطنه قزوین صلاح باشد توجه فرمایند.

و هم در این «۱» ایام خاطر اشرف از میرزا محمد وزیر انحراف تمام پیدا کرده در حوالی ترشیز او را به ایالت‌پناه فرهاد خان قرامانلو در روز سه‌شنبه بیست و هفتم شهر ربیع الاول سنه مذکوره گیرانیده، در روز پنجشنبه بیست و نهم شهر مزبور «۲» سنه «۳» مذکوره او را به قتل آوردند و «۴» جهات و اسباب او را صونک «۵» کرده، در عرض شش ماه وزارت بیست و پنجهزار تومان نقد و جنس و تمسک به قلم «۶» آمد. جسد او را به مشهد مقدس نقل کرده، در آن آستانه عرش مکان او را دفن نمودند.

شاه کامیاب قمر رکاب، بلاد خراسان را از مشهد و نیشابور و سبزوار و اسفرایین و قاین «۷» و زاوه و محولات و تون و طبس و ترشیز و جام تا استرآباد و دامغان به تیول امرا مقرر کرده، حاکم بهر محل تعیین نمودند «۸» و از آنجا به دامغان آمدند.

و هم در اواخر این سال حکومت ولایت قم و فراهان را به حسین بیک شاملو قورچی شمشیر- که از مقربان و قدیمیان «۹» و یکجهتان درگاه بود و الکای نطنز «۱۰» داشت- عنایت فرمودند و طهران را به فرخ خان دادند و ساوه را به ابراهیم خان ترکمان مرحمت فرمودند و داروغگی کاشان را به بهزاد بیک غلام خاصه شریفه- که قبل از آن در زمان غفران‌پناه جنت‌مکان سلطان حمزه میرزا نیز داروغه «۱۱» کاشان بود «۱۲»- دادند و داروغگی دار السلطنه قزوین که خاصه شریفه بود «۱۳» به پروانه بیک غلام عنایت نمودند.

و هم «۱۴» در اواخر این سال (در ... شهر ...) «۱۵» وزارت دیوان اعلی را به نواب اعتماد الدوله میرزا لطف اللّه- که وزارت مهد علیایی «۱۶» ناموس العالمین زینب «۱۷» بیگم به او متعلق بود- شفقت فرمودند و زمام مهام جزوی و کلی ممالک ایران به قبضه اختیار [۶۶۰] و اقتدار آن آصف «۱۸» زمان مربوط گشت. و هم در این سال شاه خجسته خصال امر فرمود که جسد شاه اسمعیل ثانی- که در مزار متبرک «۱۹» امامزاده واجب الاحترام شاهزاده حسین علیه و آبائه التحیه مدفون بود- با جسد نواب غفران‌پناه علیه عالیه بیگم و شاهزاده بیگم والده «۲۰» ماجده و همشیره اعیانیه «۲۱» شاه سکندر سپاه و «۲۲» جسد شاهزاده سلطان حسن «۲۳» میرزا که در طهران مدفون بود نبش کرده به مشهد مقدس

---

(۱)- ن: در آن

(۲)- مز: مذبور. ن: مذکور

(۳)- ن: هذه السنه

(۴)- م، ن: «و» ندارد

(۵)- ب: صنک

(۶)- ب: به عمل آمده

(۷)- مز، ب، م: قایین

(۸)- ب، م: فرمودند

(۹)- ب، ن: قدیمان

(۱۰)- ن: در نظر

(۱۱)- ن: داروغگی کاشان ازو بود

(۱۲)- م: بدو

(۱۳)- ن: «بود» ندارد

(۱۴)- م، ن: «هم» ندارد

(۱۵)- بین الهلالین در نسخه‌ها افتادگی دارد

(۱۶)- م، ن: علیای

(۱۷)- ن: ذینب

(۱۸)- م: وصف

(۱۹)- ن: متبرکه

(۲۰)- مز: والد

(۲۱)- ن: اعیانه

(۲۲)- م، ن: «و» ندارد

(۲۳)- ن: حسین

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۹۰

برده، در آن آستان «۱» ملایک پاسبان مدفون گردانند. امتثالا لامره المطاع، ایشان را بدان روضه عرش نشان برده مدفون گردانیدند. علیهم رحمة من اللّه الصمد.

گفتار در ذکر وقایع سال سیم از سلطنت آن پادشاه اقلیم چهارم

چون لشگر سرما از طلیعه سپاه بهار رو «۲» به انهزام آورد «۳»، نوروز از قدوم آن فصل طبیعت حیات گرفته، شعر «۴»:

چو دی رفت و «۵»شد فصل اردیبهشت‌چمن طعنه زد بر ریاض بهشت

فلکسای شد سایبان «۶»سحاب‌شهابش ز هر گونه زرین طناب نوروز این سال، روز سه‌شنبه «۷» چهارم جمادی الاول اودئیل «۸» و بعضها ثمان و تسعین و تسعمائه در حوالی دامغان گذرانیده به ولایت ری رسیدند. چون شاه سکندرشان، سلطان محمد پادشاه «۹» در قلعه ورامین بودند و باعث آن عمل شنیع مرشد قلی خان بودند، و نواب کامیاب اشرف رضا بدان نداده بودند، همگی مخطور خاطر انور بود که آن اعلیحضرت «۱۰» را بیرون آورند «۱۱» تا آنکه در این مرتبه به مقتضای «افضل الاعمال بر الوالدین»، خود به

سعادت خدمت و «۱۲» ملاقات ایشان فایز «۱۳» گشته، آن حضرت را همراه برداشته مقرر داشتند که همگی همراه یکدیگر باشند. در اوایل فصل بهار، شاه کامکار، از ری «۱۴» سیر کنان تا به دار السلطنه قزوین فرمودند «۱۵». مردم دار السلطنه، شهر و بازار را آیین بسته در روز ... «۱۶» شهر مذکور شاه جمجاه به دولتخانه مبارکه داخل شده بر مقر سلطنت و خلافت متمکن گشتند و اوقات فرخنده ساعات صرف مهمات نموده به غور «۱۷» داد عجزه و رعایا و زیردستان به نفس «۱۸» انفس باز می‌رسیدند. نظم: «۱۹»

ز انصاف آن عادل داد دهز گرگ عوان رست صحرا و ده

جهان در جهان کرد عدلش عمل که شد در تموز اعتدال حمل

نه «۲۰»حرف طلب در زبانها روان «۲۱»نه چوب «۲۲» محصل نه کلك عوان

رعیت ز انصاف آباد شدز بخشش سپاهش همه شاد شد

---

(۱)- م، ن: آستانه

(۲)- ن: «رو» ندارد

(۳)- م: آورده

(۴)- ب، م، ن: نظم

(۵)- م، ن: «و» ندارد

(۶)- ب: سایه‌بان

(۷)- ن: شنبه ۴

(۸)- ن: اودی‌ئیل. ب: اودیل

(۹)- ب: پادشا

(۱۰)- ب، ن: عالیحضرت

(۱۱)- نسخه‌ها: آوردند

(۱۲)- م، ن: «و» ندارد

(۱۳)- ب، م، ن: فایض

(۱۴)- ن: از روی سیر کنان و شکار کنان. م: از ری سیرکنان و شکار کنان

(۱۵)- ب، م، ن: فرمودند و

(۱۶)- در نسخه‌ها افتادگی دارد

(۱۷)- ن: غور و داد

(۱۸)- ن: «به نفس انفس» ندارد

(۱۹)- ن: بیت

(۲۰)- م، ن: ز حرف. ب: نحرف

(۲۱)- م: اوان. ن: توان

(۲۲)- ب: نچوب

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۹۱ کجان را از آن راستی جان نماندکجی خود در ابروی خوبان نماند چون دو ماه از فصل بهار گذشت و صحرا و دشت از سبزه و لاله و گلهای رنگارنگ رشك گلستان ارم گردید «۱»، شاه جمجاه را میل سیر دریاوك که در

حوالی دار السلطنه قزوین واقع است شد «۲» و آن موضع بواسطه چشمه سار «۳» بسیار و گلها و لاله‌های بی‌شمار از سایر ییلاقات و گشت گاهها مستثنی است. چند روز بدان سرزمین رفته، سیر و شکار نموده باز به دار السلطنه مراجعت نمودند.

و هم در این ایام، یولی بیک غلام خاصه شریفه، مهمات دار السلطنه اصفهان را از دیوانیان اجاره نموده، حسب الامر مطاع به دار السلطنه مذکوره «۴» رفت «۵» و به مهمات آن مملکت اقدام نمود. [۶۶۱]

ذکر فرستادن شاه کامیاب، شاهزاده صفدر سمی قالع باب خیبر ابو النصر «۶» سلطان حیدر را «۷» به جانب روم

چون سابقا مذکور شد که بعد از واقعه ورود عثمان پاشا به تبریز «۸» و آن همه قتل و خونریز، پادشاه «۹» اسلام مراد خان «۱۰» آگاه گشت که این همه نهب و غارت و قتل و خسارت که در الکای قزلباش بواسطه او واقع می‌شود گناهان او همه بر گردن اوست، فی الجمله از آن اعمال شنیع و افعال قبیح متقاعد شده «۱۱» استشمام رایحه صلح از آن جانب مقربان بارگاه «۱۲» فلک اشتباه می‌نمودند «۱۳».

چه در سال بعد از تسخیر تبریز که سردار پادشاه ذخیره «۱۴» بدان قلعه می‌آورد اظهار این به امرای آن زمان مثل علیقلی خان فیج «۱۵» اغلی استاجلو نموده کتابات ارسال داشته بود که از این جنگ و جدال مسلمانان از طرفین همگی در عذاب و باعث «۱۶» دماء و فروج چندین «۱۷» هزار مسلمانان است.

چون این مضمون خاطرنشان حضرت خواندگار «۱۸» گشته، اولی «۱۹» آنست که از آن جانب «۲۰» اراده صلح «۲۱» به نوعی [شود] که یکی از شاهزاده‌های عالیمقدار را که دری «۲۲» از صدف خلافت و ماهی «۲۳» از برج ولایت‌اند، به درگاه خواندگاری «۲۴» فرستند تا بنیان «۲۵» صلح و قواعد «۲۶» عهد و پیمان استحکام

---

(۱)- ب، م، ن: گردیدند

(۲)- ن: «شد» ندارد

(۳)- ن: چشمه ساریها گلها

(۴)- ن: مذکور

(۵)- ب: فت

(۶)- م، ن: ابو المضور

(۷)- ن: «را» ندارد

(۸)- ب: به تدریس

(۹)- ن: پادشاه والاجاه سلطان مراد آگاه گشت

(۱۰)- ب: سلطان

(۱۱)- مز: شد

(۱۲)- ن: درگاه

(۱۳)- ب، ن: نمودند

(۱۴)- مز: خبره

(۱۵)- م، ن: قبح

(۱۶)- ن: باعث آزار

(۱۷)- ن: چند تن مسلمان است. م: چندین هزار مسلمان است

(۱۸)- م، ن: خوندگار

(۱۹)- مز، ب، م: اول از آنجا

(۲۰)- م: «جانب» ندارد. ن: انجا

(۲۱)- م، ن: صلحی

(۲۲)- ن: «دری» ندارد. م: توی

(۲۳)- ن: «ماهی» ندارد

(۲۴)- ن: خوندگار

(۲۵)- ن: ما بینان

(۲۶)- ن: قواعد و

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۹۲

تمام پیدا نماید و از پاشایان سرحد، از [ارز] روم و غیره «۱» نیز اظهاری به این معنی واقع شده بود.

در آن اوان، شاهزاده صاحبقران سلطان حمزه میرزا این اراده را «۲» بواسطه صلاح بندگان «۳» خدا و رفع نهب و قتل و غزا مقرون به صواب دانسته، اراده فرمود که یکی از اولاد امجاد خود را روانه آن صوب با صواب نمایند «۴» و کتابات مشتمل بر این مضامین نوشته ارسال داشتند.

از آن جانب پاشایان سرحد حقیقت حال به مسامع عز «۵» و جلال رسانیده و مقرر گشت که ایلچی به درگاه فلک اساس روانه گردانند. متعاقب آن، حسین بیک چاوش- که یکی از معتمدان و خیراندیشان و به «۶» عقل و فراست و ذکا «۷» و کیاست از اقران خود ممتاز بود- به ایلچیگری فرستادند.

مشار الیه بعد از قضیه جانسوز شاهزاده عالم افروز، به ملک عراق وارد شد و توقف داشت تا وقتی که شاه کامبخش مالک رقاب، ابو المظفر شاه عباس از خراسان به دار السلطنه قزوین آمده «۸» به مقر سلطنت تمکین «۹» یافتند. و ایلچی مذکور حقیقت احوال به مسامع باریافتگان عز و جلال رسانیده به همان قاعده که شاهزاده سعید «۱۰» شهید مغفور قرار داده بودند، مقرر گشت پاشایان عظام سرحد بعد از استماع این خبر خیر اثر، عرایض به همان دستور نوشته، مصحوب مصطفی چاوش «۱۱» به پایه سریر خلافت مصیر فرستادند «۱۲». شاه سکندر سپاه والاجاه نیز صلاح وقت در صلح دیده در «۱۳» جواب، احکام مطاعه واجب الاطاعه به مژده «۱۴» فرستادن شاهزاده عز اصدار یافت که «چون فیما بین جد جنت مکان علیین آشیان و پادشاه کیخسرو سلیمان مکان عهد و میثاق به قاعده‌ای که بر عالمیان ظاهر است استحکام تمام داشت، چند روزی بنابر اغوا «۱۵» و افساد «۱۶» بعضی، خللی در آن واقع شد. اکنون بمؤدای «الولد الرشید یقتدی بآبائه الحر»، چون نوبت «۱۷» سلطنت و جهانداری [۶۶۲] ممالک ایران بما رسید، در جمیع امور ملتزمیم «۱۸» که [به] روش و قاعده عمل نماییم و چون قبل از این، در ایام برادر سعید صاحبقرانم «۱۹» مقرر شده بود که یکی از شاهزاده‌های عظام را به درگاه فلک اقتباس «۲۰» فرستند، ما نیز مقرر داشتیم که فرزند اعز «۲۱» برخوردار نصرت شعار، ابو النصر سلطان حیدر میرزا را بدان آستان معلی نشان آورند». چاوشان «۲۲» را مرخص ساخته روانه گردانیدند و حسین بیک چاوش «۲۳» که سابقا آمده بود و او را در دار المؤمنین قم جای داده بودند، مقرر شد که به دار السلطنه آمده، مرخص در رفتن

---

(۱)- ن: غیر و

(۲)- ن: «را» ندارد

(۳)- ب: بنده گان

(۴)- مز: نماید

(۵)- مز: «عز» ندارد

(۶)- ب: «به» ندارد

(۷)- ب: زکا

(۸)- ن: آمده مقرر داشتند که

(۹)- مز، ن: «تمکین» ندارد

(۱۰)- ن: «سعید» ندارد

(۱۱)- ب، م، ن: چاووش

(۱۲)- ن: فرستاده

(۱۳)- ن: از

(۱۴)- ن: شمرده

(۱۵)- ب: اقوا

(۱۶)- ن: افساد که در آن اوان

(۱۷)- م، ن: نواب

(۱۸)- ن: ملزمیم

(۱۹)- ب: قران. ن: «صاحب قرانم» ندارد

(۲۰)- ن: اقتباس

(۲۱)- ن: اعزی خود را از

(۲۲)- ب، م، ن: چاووش

(۲۳)- ن: «جای» ندارد

خلاصهٔ التواریخ، ج ۲، ص: ۸۹۳

باشد. آنگاه شاه عالمپناه خود به سعادت و اقبال متوجه فرستادن شاهزاده نامدار شده «۱»، مهدیقلی سلطان چاوشلو «۲» که یکی از امرای درگاه شاهی بود «۳»، مأمور گشت که شاهزاده صفدر را «۴» برداشته روانه ولایت روم و آن مرز و بوم گردد «۵» و کتابات منشیان عطارد بنان در قلم آورده با تحف لایق و سوقات «۶» موافق تسلیم نموده، مهدیقلی سلطان شاهزاده را با یراق بسیار و جمعیت بی‌شمار و قرب صد نفر از ده ده و لله و قورچی و قلغچی از دار السلطنه قزوین در شهر شعبان سنه مذکوره به رفاقت مقرب الحضرت حسن بیک قورچی تیر و کمان چاوشلو برداشته متوجه گردید «۷». حسن بیک تا حوالی سرحد همراهی نموده معاودت نمود.

چون شاهزاده عالم آرا به الکای خواندگار «۸» وارد شدند، محل به محل از سنجقیان «۹» و پاشایان از روی ارادت و اخلاص مراسم استقبال و ملازمت به تقدیم رسانیده، قدوم مسرت لزوم آن نوباوه بستان «۱۰» امامت و کرامت را مبارک و «۱۱» خجسته دانسته، نهایت بندگی «۱۲» مرعی «۱۳» داشتند تا آنکه در شهر صفر سنه ثمان و تسعین و تسعمائه، شاهزاده ظفر انتما به حوالی استنبول- که مقر پادشاه اسلام‌پناه خواندگار «۱۴» است- نزول اجلال فرمودند. خواندگار «۱۵» بعد از استماع این مژده، مقرر فرمود که جمیع وزرای «۱۶» اعظم و ارکان دولت از صغیر و کبیر و برونا و پیر به استقبال شتافته، از روی اعزاز و احترام شاهزاده را به شهر درآورده، به منزل خواندگاری «۱۷» فرود آوردند.

خواندگار «۱۸» از روی پدر «۱۹» فرزندی با شاهزاده عالی سلوک نموده، قدوم میمنت لزوم وی «۲۰» بر خود مبارک گرفتند؛ چرا که سلاله «۲۱» ای از خاندان نبوت و امامت برو وارد گشت. چون حقوق این سلسله علیه و دومان صفویه بواسطه قرار سلطنت سلطان سلیم خان و رفع سلطان بایزید بر وی ظاهر بود، چنانچه باید و شاید در «۲۲» مراسم خدمات یکسر موفوت «۲۳» و فرو گذاشت ننموده «۲۴» در عرض سه روز مهمانی و میزبانی بجای آورد تا خوانسالار «۲۵» قضا قرص ماه و خور را جهت اطعام ساکنان عالم «۲۶» بالا بر اطباق افلاک [نهاده] جشنی بدان نوع و بزمی بر آن «۲۷» طرز و طریق ندیده «۲۸».

---

(۱)- ن: «شده» ندارد

(۲)- ب، ن: چاووشلو

(۳)- م، ن: بوی

(۴)- مز: «را» ندارد

(۵)- مز، ب: کرد

(۶)- ن: سوغات

(۷)- ن: گردیدند

(۸)- ن: خوندگار

(۹)- مز: سنجقان

(۱۰)- م، ن: بوستان

(۱۱)- ب، ن: «و» ندارد

(۱۲)- ب، م: بنده گی

(۱۳)- ن: «مرعی» ندارد

(۱۴)- م، ن: خوندگار

(۱۵)- ب، م، ن: خوندگار

(۱۶)- م، ن: امراء

(۱۷)- م، ن: خوندگاری. ب: خوندگار

(۱۸)- ب، م، ن: خوندگار

(۱۹)- ب: پدری فرزندی. ن: پدر و فرزندی

(۲۰)- م، ن: «وی» ندارد

(۲۱)- م، ن: اسلام

(۲۲)- ن: «در» ندارد

(۲۳)- ن: موقوف و فوت

(۲۴)- مز: نموده

(۲۵)- ب، م، ن: خان سالار

(۲۶)- م، ن: «عالم» ندارد

(۲۷)- ب، م، ن: بدان

(۲۸)- ب: ندید

خلاصةُ التواریخ، ج۲، ص: ۸۹۴

در آن مجلس خلد تزیین «۱» نثار و ایثار آن شاهزاده عالیمقدار از «۲» اقسام چیزها زیاده از حصر و شمار نمودند. نظم «۳»:

به ایثار او گر کسی زر کندبجای زر او لعل و گوهر کند «۴» پس از ایام طوی و ضیافت، در منزلی «۵» لایق آن شاهزاده موافق را فرود آورده، تکلفات بیش از حد و اندازه بجای آوردند و «۶» مشتلق این صلح «۷» و تهنیت ورود شاهزاده عاقبت محمود به اطراف و اکناف ممالک [۶۶۳] محروسه خود «۸» نوشته فرستادند.

و هم در آن ایام بعد از رفتن شاهزاده عالی‌تبار به آن دیار، بقیه از ایلچیان روم که مرخص شده بودند، مقدم ایشان حسین «۹» بیک مقرر شد که از راه طارم و خلخال به دار الارشاد اردبیل و از آنجا به جانب گنجه «۱۰» و بردع رفته روانه ولایات روم گردند. در اثنای راه، اتفاقا بعضی از قطاع الطریق در راه به ایشان و جماعتی «۱۱» از اهل قافله که رفیق ایشان «۱۲» بودند رسیده «۱۳» تمامی آن جماعت را به قتل آوردند.

و هم در این سال، دولتیار خان زنگنه «۱۴»- که حاکم سلطانیه و بعضی از آن محال بود و روی به وادی طغیان «۱۵» و عصیان نهاده، قدم از جاده آمدن به درگاه کشیده بود- حکم قضا نفاذ شرف صدور یافت که بعضی از امرا و قورچیان و تفنگچیان بر سر او رفته اندیشه «۱۶» او نمایند- دولتیار نابکار به حصاری که خود در حوالی آستانه مقدسه منوره قیدار نبی- علی نبینا و علیه الصلوة و السلام «۱۷»- احداث نموده و متحصن شد. امرا و لشگر مذکور «۱۸» بر سر او رفته، قرب دو سه ماه میانه ایشان و وی «۱۹» مقاتله و مجادله و جنگ و قتال امتداد یافت و «۲۰» از جانبین خیلی «۲۱» مردم ضایع شدند «۲۲».

چون دولتیار از این عمل شنیع- که به غیر از ندامت حاصلی «۲۳» ندارد «۲۴» آگاه گشت- برادران خود را فرستاده، متوسل به مقرب الحضرة «۲۵» العلیة العالیه حسین بیک شاملو قورچی شمشیر گشت.

مشار الیه باعث درخواه تقصیرات او در خدمت اشرف اعلی شده، تعهد نمود «۲۶» که از عقب او رفته

---

(۱)- ن: برین

(۲)- ن: «از» ندارد

(۳)- ن: بیت. م: ندارد

(۴)- م، ن: لعل گوهر کند

(۵)- ب، م، ن: منزل

(۶)- ن: «و» ندارد

(۷)- ن: صحیح

(۸)- ن: عاقبت خود

(۹)- ب، م، ن: حسن بیک

(۱۰)- ب، م،: «گنجه و» ندارد

(۱۱)- م: جماعتی غافله. ن: جماعتی که از

(۱۲)- ن: ایشان به حضور

(۱۳)- مز، ب، م: رسید

(۱۴)- مز، م: زنگه

(۱۵)- م، ن: عصیان و طغیان

(۱۶)- ن: فکر

(۱۷)- مز: و السلم

(۱۸)- ب: مزبور

(۱۹)- م، ن: و رومی

(۲۰)- م، ن: «و» ندارد

(۲۱)- م، ن: جمعی کثیر

(۲۲)- م، ن: شده

(۲۳)- ب: حاصل

(۲۴)- مز، م: ندارد و

(۲۵)- ب: الحضرات

(۲۶)- ن: شد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۹۵

او را به درگاه عالمپناه حاضر سازد. شاه کامیاب بمؤدای «۱» حقیقت انتمای «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» «۲» عمل نموده و «۳» از جرایم وی در گذشت. حسین بیک مذکور در منتصف شهر صفر «۴» سنه مذکوره روانه آن صوب گردید.

دولتیار چون از آمدن آن «۵» میر نامدار خبردار گشت، به استقبال شتافته، وی را با هفت نفر از ملازمان به درون حصار بست خود برده لوازم ضیافت و مهربانی به تقدیم رسانید و همراه مشار الیه عازم درگاه گیتی پناه گردید «۶» و در حینی که رایات ظفر آیات «۷» به جانب دار السلطنه اصفهان در حرکت بود، در دار المؤمنین قم که الکای حسین بیک بود به شرف بساطبوسی اشرف سرافراز شد «۸» شاه سکندر سپاه او را منظور نظر کیمیا اثر گردانید «۹» و به خلاع فاخره مفتخر و سرافراز ساخت و الکای سلطانیه و زنجان رود «۱۰» و آن حوالی را بدو شفقت فرمود. وی «۱۱» سالما غانما متوجه الکای خود گردید.

و هم در اواسط شهر شوال سنه مذکوره، فرهاد بیک غلام- که سالها در زمان خاقان جنت‌مکان و بعد از آن زمان متصدی مهمات دار السلطنه اصفهان بود- بواسطه تشدد تحصیلداران تریاک خورده عاصی رفت.

ذکر آمدن سلطان زاده ولد عبد اللّه خان ازبک «۱۲» به مشهد مقدس معلی مزکی و تسخیر آن ولایت

سابقا مذکور شد که چون نفاق در میانه امرای خراسان و سرداران ممالک ایران به اعلی مرتبه رسید، باعث جرأت و حرکت ازبکان «۱۳» شده، در آمدن خراسان دلیر گشتند. در مرتبه دوم «۱۴» که شاه عالمپناه از خراسان به مقر سلطنت و اقبال نزول اجلال فرمودند، بعضی از سنیان «۱۵» و متعصبان آن ولایات «۱۶» از بیم جان و «۱۷» تیغ جان ستان غازیان باعث آوردن ازبکان [۶۶۴]، به خراسان شدند.

عبد اللّه خان سلطانزاده را که ارشد اولادش بود، به آمدن خراسان مرخص ساخت. شعر «۱۸»:

به پیش پدر شد گشاده میان‌دل آکنده از کین کمر بر میان

که شایسته جنگ شیران منم‌هماورد سالار ایران منم بنابر فرمان عبد اللّه خان، سلطان زاده از آب آمویه عبور کرده به خراسان داخل شد و از آنجا به حوالی «۱۹»

(۱)- ن: بموادی

(۲)- سوره ۳ آیه ۱۳۴

(۳)- ن: «و» ندارد

(۴)- م، ن: «صفر» ندارد

(۵)- ب، ن: این

(۶)- ب: گردیده. م: گردید و

(۷)- مز: «ظفر آیات» ندارد

(۸)- ب، ن: شده

(۹)- ب، م، ن: گردانیده

(۱۰)- ب: و زنجارود. ن: ندارد

(۱۱)- ن: «وی» ندارد

(۱۲)- ن: اوزیک

(۱۳)- ن: ازبکان بی‌ایمان

(۱۴)- ن: دویم

(۱۵)- ن: سیستان

(۱۶)- ب، ن: ولایت

(۱۷)- ب، «و» ندارد ن: و ضرب

(۱۸)- م: نظم. ن: بیت

(۱۹)- ن: به حوالی شهر

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۸۹۶

مشهد مقدسه عرش منزله، علی راقدها الف‌الف صلوهٔ «۱» و سلام و تحیه «۲» آمده «۳»، آن بلده جنت مانند را محاصره نمود «۴». امت خان کوشک استاجلو «۵» و تابینان که در آن «۶» شهر بودند، به قلعه‌داری اشتغال نموده مسرعی به سرعت تمام به درگاه پادشاه «۷» ظفر فرجام ارسال نمود که سلطان‌زاده با لشگری زیاده از اندازه محاصره مشهد مقدس سدره مرتبه نموده و کار چنان بر ساکنان و مؤمنان این آستان عرش نشان به تنگ رسیده، که اگر رایات ظفر آیات «۸» به صوب خراسان نرسد «۹»، مشهد مقدس از دست می‌رود و شاه والاگهر بعد از اطلاع بر آن «۱۰» خبر، مقرر نمود که به چند کوچ خود را به مشهد مقدس معلی رساند «۱۱». مقارن این، کتابتی «۱۲» افادت پناه مجتهد الشانی مولانا عبد اللّه شوشتری «۱۳» در باب پریشانی اهل مشهد و قحط و تنگی بی‌حد نوشته فرستاده بود. آن «۱۴» نیز باعث سرعت و «۱۵» و تعجیل در رفتن خراسان گشت و حکم مطاع به نفاذ پیوست که هیچکس از امرا و لشگریان شتر «۱۶» و خیمه برنداشته همگی سپاهی با اسب و کتل و رکاب و سایسخانه در رکاب ظفر انتساب روانه گردند. روز یکشنبه بیست «۱۷» و یکم شهر شوال سنه سبع و تسعین و تسعمائه، از روی سرعت و اهتمام تمام از شهر بیرون رفته، در حوالی بیدستان نزول فرمودند و قرب ده روز جهت اجتماع لشگر «۱۸» و خیل و حشر توقف فرموده، بعد از آن به چند کوچ به حوالی طهران نزول فرمودند «۱۹».

چون فصل تابستان «۲۰» و هوای ری به غایت ناملایم و زبون بود، مزاج و هاج اشرف بواسطه کثرت تردد. در شکار، در آن گرما

انحرافی پیدا کرده، بیماری عارض ذات عالی گردید.

مقرر شد که جمیع امرا- سوای خان زمان فرهاد خان و مقرب الخاقان «۲۱» حسین بیک «۲۲» شاملو- پیشتر از اردوی همایون متوجه خراسان گردند تا متعاقب آن‌که ذات شریف و عنصر لطیف از کوفت بیرون آمده به ایلغار «۲۳» خود را رساند. امرا و مقربان و اکثر از لشگریان که مأمور به رفتن شده بودند به سرکردگی سیادت‌پناه سید سلیمان کمونه متوجه خراسان شدند. چون به دامغان رسیدند، خبر تسخیر مشهد مقدس معلی بدیشان رسید دیگر جرأت پیش رفتن ننموده همانجا توقف کردند.

---

(۱)- ب: سلام و الصلوة. م: سلام و اللتحیه

(۲)- ب: و التحیه

(۳)- ن: آمدن

(۴)- ن: نموده

(۵)- ن: «استاجلو» ندارد

(۶)- ن: درین

(۷)- ن: آن شاه ظفر فرجام

(۸)- ن: آیات خود را

(۹)- ن: نرسانند

(۱۰)- ن: «بر آن خبر» ندارد

(۱۱)- ب: رسانند

(۱۲)- ب: کتابت

(۱۳)- ب: شوشدری

(۱۴)- ب: او

(۱۵)- ن: «و» ندارد

(۱۶)- ن: چتر

(۱۷)- ن: ۲۱

(۱۸)- م، ن: لشگری

(۱۹)- ب، م، ن: فرموده

(۲۰)- م: «تابستان و هوای» ندارد

(۲۱)- مز، م، ن: خاقان

(۲۲)- ب، ن: خان

(۲۳)- م، ن: «به ایلغار» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۹۷

شمه‌ای «۱» از وقایع مشهد مقدس معلی

چون کاربر «۲» محصوران آن مملکت اقدس به تنگ انجامید و بواسطه ضعف طالعها شاه جمجاه ستاره سپاه را عارضه‌ای رخ نمود

که بنابرآن نتوانست رفتن، این خبر موحش که به آن جماعت رسید، تمامی دست از جان شسته، قطع حیات نمودند و دانستند که مددی به ایشان (نمی‌رسد و مفری نخواهند یافت) «۳» و قحط و غلا و فقدان «۴» مأکولات به حدی رسید که (مدار خورش بر محرمات گردید. هر روز جمعی از گرسنگان «۵» تلف می‌شدند و فریاد محصوران به ملاء اعلی رسید و) «۶» از هیچ جانب رایحه مددی به مشام ایشان نمی‌وزید «۷». امت خان چون دید که کار از نگاه داشتن قلعه «۸» گذشته، قنادیل طلا [۶۶۵] و نقره که بعد از نهب و غارت مرتضی قلی خان پرناک به مرور در تحت «۹» قبه سامیه بهم رسیده بود، برداشته زر نمود که به لشگر دهد و چیزی از آن «۱۰» قنادیل «۱۱» باقی نماند. مردم درون شهر با ازبکان بیرونی همزبان گشته بواسطه آزردگی «۱۲» که از امت خان داشتند در تخت برجی نقب زده آنرا سوراخ کردند قرب پانصد ازبک به قلعه درآمده «۱۳» نفیر کشیده متوجه دروازه شدند.

غازیان چون از استیلای مخالفان آگاه شدند، به دفع ایشان روان گشتند. بعد از کوشش فراوان ازبکان بر ایشان غالب آمده، خود را به دروازه قلعه دویم «۱۴» رسانیدند و «۱۵» دروازه را بر روی «۱۶» ازبکان باز کرده «۱۷» لشگر ماوراء النهر به شهر درآمدند. «۱۸» نظم «۱۹»:

ز اطراف لشگر درآمد به شهرسری «۲۰»پر ز کینه دلی پر ز قهر طوفان بلاـ بالا گرفته به «۲۱» تاراج مال شهریان و قتل و خونریزی مؤمنان مشغول شدند. شعر: «۲۲»

ز هر گوشه آن جمع غارت پرستبه تاراج مردم گشادند دست

یکی برده انبان دریوزه‌گرز قربانش آویخته در کمر

یکی را کف از دانه پنبه پرکه هست این صدف و آن گرانمایه در

ز کشکول دریوزه تا جام زرببردند ترکان تاراجگر

---

(۱)- ن: ذکر شمه‌ای از وقایع مشهد مقدس معلی مزکی که اوزبکان بی‌ایمان تسخیر نمودند خلاصهٔ التواریخ ج۲ ۸۹۷ شمه‌ای از وقایع مشهد مقدس معلی ..... ص : ۸۹۷

(۲)- مز: کابر. ن: کار

(۳)- ن: بین الهلالین را ندارد. م: نخواهد

(۴)- ن: «فقدان» ندارد

(۵)- ب، م: گرسنگی

(۶)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۷)- ب: نمی‌رسید که امت خان. م: نمی‌رسد امت خان

(۸)- م، ن: حصار

(۹)- م، ن: دو تخت

(۱۰)- م، ن: و از آن چیزی

(۱۱)- ن: «قنادیل» ندارد

(۱۲)- م: آزرده‌گی

(۱۳)- ب، ن: درآمد و

(۱۴)- ب، م: دوم

(۱۵)- مز، ب، م: «و» ندارد

(۱۶)- م، ن: بروی

(۱۷)- م، ن: وا کرده

(۱۸)- م، ن: داخل شدند

(۱۹)- ن: بیت

(۲۰)- ب: سر

(۲۱)- ن: دست به تاراج مال شهریان مردم گشادند و به قتل

(۲۲)- ن: بیت

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۸۹۸

وقوع این واقعه هایله و غایله «۱» نازله در روز یکشنبه بیستم شهر ذی قعدة الحرام سنه سبع و تسعین و تسعمائه.

چون مردم شهر دیدند که شهر گرفته شد و ازبکان داخل گشتند، امت خان با غازیان و اکثر صلحا و مؤمنان متحصن به صحن و روضه مقدسه شده، در آستانه منوره «۲» میانه غازیان و «۳» ازبکان آتش قتال و جدال شعله بالا گرفت و «۴» آخر الامر، امت خان جهاد نموده، بدانچه مقدور و ممکن بود کوشش نمود تا به قتل رسید. [علیه] رحمة «۵» من اللّه المجید. اکثر مردم به درون روضه مقدسه پناه برده، افادت‌پناه مجتهد الزمان «۶» مولانا عبد اللّه شوشتری «۷» به خانه چراغخانه که در دار السیاده «۸» واقع است و محل روزنه «۹» و روشنایی ندارد مختفی «۱۰» گشته، بدست ازبکان اسیر گردید وی را نزد سلطان زاده برده سپردند و هرکه در روضه مقدسه و آن مکان عالی بود بالتمام بیرون آورده، به قتل رسانیدند. از آن روز تا مدت یکهفته مدار آن بی‌دینان بر قتل و غزا و نهب و یغما بود و امواج دریای پیکار در تلاطم آمده، کشتی عمر جمعی از بندگان روزگار و خلاصه اخیار «۱۱» غریق گرداب فنا گشت و خون رود مانند جیحون و سیحون «۱۲» در فضای کوچه‌های مشهد مقدس روان شد. نظم «۱۳»

درو کوچه از سیل خون پر شده‌در آنجا «۱۴»پلیدان شناور شده از جمعی ثقات استماع افتاد که پنجهزار و هفصد کس در آستانه و آن حوالی به قتل آمده بودند. بعد از واقعه کربلای معلی، این قسم نازله بر اهل ایمان وارد نشده «۱۵» «الحکم حکمه و و القضاء «۱۶» قضائه، « (لا معقب لحکمه و لا راد لقضائه) «۱۷». ازبکان «۱۸» [آنچه] در سر کار فیض آثار بود از نفایس و جواهر و کتابخانه و فروش، تمامی به غارت بردند و این عمل شنیع بر هیچکس از آن قومی که تصرفات [۶۶۶] در آن سرکار مواهبت «۱۹» آثار نمودند مبارک «۲۰» نیفتاد از «۲۱» مرتضی قلی خان پرناک و مرشد قلی خان استاجلو و امت خان کوشک عبرت حال همگنان گشت.

از بعضی مردم صحیح القول «۲۲» مسموع شد که ازبکانی «۲۳» که در آن معرکه داخل بودند و در آن آستانه مقدسه «۲۴» ترک ادب نموده و چیزی از آن آستانه برداشته بودند، به مرض وبا درگذشتند. «۲۵» سلطانزاده بر «۲۶» حقیقت این مضمون اطلاع حاصل «۲۷» نموده، هرچه از سر کار

---

(۱)- ب، م: قایله. ن: قابله

(۲)- ن: مقدسه میان

(۳)- مز، ب: «و» ندارد

(۴)- ن: «و» ندارد

(۵)- ب: رحمة اللّه من اللّه المجید

(۶)- ن: مجتهد الزمانی

(۷)- ب: ششدری

(۸)- ن: در در السیاده

(۹)- ن: روز

(۱۰)- ن: مخفی گشته آخر

(۱۱)- ب: افکار

(۱۲)- ن: «و سیحون» ندارد

(۱۳)- ن: بیت. م: ندارد

(۱۴)- ن: در آن بیلدان. ب: در آن پلیدان

(۱۵)- ن: نشده بود

(۱۶)- ب: و قضاء

(۱۷)- ن: بین الهلالین را ندارد. «لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ»: سوره ۱۳ آیه ۴۱

(۱۸)- ب، ن: اوزبکان که

(۱۹)- ن: آن مواهب

(۲۰)- ب: مبار

(۲۱)- ن: و از

(۲۲)- ب: صحیح القولی

(۲۳)- ازبکان

(۲۴)- مز: «مقدسه» ندارد

(۲۵)- ب: درگذشته

(۲۶)- ن: به

(۲۷)- ب، م، ن: یافته

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۸۹۹

فیض آثار موجود بود، تمامی را جمع نموده بدان آستانه مقدسه فرستاد.

سلطان‌زاده چون از تسخیر آن «۱» ولایت فارغ شد، متوجه بلخ گردید و مجتهد الشانی «۲» مولانا عبد اللّه را همراه «۳» زنده به بلخ برده «۴» مولانا را «۵» احترام و اعزاز بسیاری «۶» نمودند. وی بنابر مقوله صادقه «التقیه دینی و دین آبائی» عمل نموده به مذهب شافعی علیه اللعنه عمل می‌نمودند «۷».

طلبه بخاری [و بد مذهبان] حنفی در بلخ هجوم کرده مولانا را در میدان بلخ بر آتش نهاده «۸» سوختند. وی بعد از غفران‌پناه شیخ زین الدین علیه الرحمه، شهید «۹» ثالث است. نظم: «۱۰»

سپهر علم را بود آفتابی‌فنون فضل را جامع کتابی علیه رحمهٔ و علی سایر الشهداء. در آن واقعه بسیاری از صلحا «۱۱» و فضلا خصوصا مولانا محمد مشکک «۱۲» رستمداری که به زیور فضل و صلاح آراسته بود و قرب بیست سال در آن روضه جنت مانند به تدریس اشتغال داشت به قتل رسید. دیگر از جمله مقتولان میرعلی مفضل استرابادی است که مدت سی سال مجاورت و قرب پانزده سال تولیت آن سرکار فیض آثار نموده بود، علیه رحمهٔ من اللّه الودود.

و در عشر اول ذی حجه «۱۳» حجه مذکوره که به خراسان رفته بودند، حقیقت را عرضه داشت نموده به پایه سریر اعلی فرستادند.

شعر «۱۴»:

نامه‌ای مطلع آن رنج تن و آفت جان‌نامه‌ای مقطع آن درد دل و خون جگر

ریش گردد ممر صوت از آن گاه سماع‌خون شود مردمک دیده در آن وقت نظر ماتمی در میانه «۱۵» صغیر و کبیر افتاد «۱۶» و آواز گریه مؤمنان در آن روز فزع «۱۷» اندوز از فلک اثیر «۱۸» درگذشت و افغان و ناله به آسمان هفتمین درپیوست. جراحت دلها تازه گشت و هوش و عقل از دلها بدر رفت. مؤلف این نسخه قصیده‌ای که در باب آن «۱۹» واقعه گفته بود چند بیت از آن ثبت نمود. قصیده:

ماتمی از نو رسید ای پادشاه انس و جان‌یا شهید خطه خاک خراسان الامان

ذات پاکت از مکاره چون منزه آمده‌طایر قدسی و باشد خوابگاهت در جنان «۲۰»

تازه شد اهل جهان را باز اندوهی «۲۱»دگرزین مصیبت کامده پیش خلایق بی‌گمان

---

(۱)- ن: «آن» ندارد

(۲)- م، ن: مجتهد الزمانی، ب: مجتهد الشان

(۳)- م، ن: زنده همراه

(۴)- م، ن: برد و. ب: برد

(۵)- ب: را در

(۶)- ب: بسیار

(۷)- ب، م، ن: می‌نمود

(۸)- ن: نهادند و

(۹)- ب: و علی سایر الشهدا در آن واقعه

(۱۰)- ن: شعر

(۱۱)- ب: صلحا را شهید ثالث است. نظم:

سپهر علم را بود آفتابی‌فنون فضل را جامع کتابی. علیه الرحمه و علی سایر الشهدا

(۱۲)- مز: مشلک

(۱۳)- م، ن: «حجه» ندارد

(۱۴)- م: ندارد

(۱۵)- ن: میان

(۱۶)- م، ن: افتاده داد از گریه

(۱۷)- ب: فرح

(۱۸)- ن: «اثیر» ندارد

(۱۹)- م، ن: «آن» ندارد

(۲۰)- م، ن: جهان

(۲۱)- ب: اندوه

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۰۰ ای فلک شرمت نمی‌آید ز بیداد «۱»چنین‌از جفایت صد هزاران آه و فریاد و فغان

کاشکی گوشم شدی کر این «۲»خبر نشنیدمی‌می‌توان اصغا نمودن این خبر را در جهان

خاک بادا بعد ازین بر سر جمیع «۳»خلق رامشهد شاه رضا باشد بدست سنیان

ای فلک کردی مرا محروم از آن قتل و غزاکاش در تعداد «۴»آنها آمدی این ناتوان

من عجب دارم که شیطانزاده کافرنژادهمچو شمر لعنتی چون زنده مانده در جهان

یا امام منتظر احوال مشهد را به‌بین‌بعد چندین سالها چون گشت حال مؤمنان

حجت خلقی تو و «۵»عالم بتو قایم بود [۶۶۷]از نظر تا چند غایب باشی ای «۶» صاحب زمان

شاه تنها خلق عالم منتظر در خدمت‌وقت شد ای شاه دین آیی برون گردی عیان

شاه عباس حسینی تا پیمبر پادشاه‌می‌رسد او را سر و سرداری «۷»ملک جهان

کفر اگر پر شد خوارج ملک مشهد را گرفت‌صد تلافی می‌کند شمشیر او در یک زمان

می‌رود سوی خراسان و مسخر می‌کندیک دو روزی گر چنین شد می‌شود آخر چنان

خارجی بشنو که دیگر شاه عادل می‌رسدمی‌رسد اینک شه عادل به قتل ازبکان

ای عمر این کار اگر «۸»کردی مباش ایمن که شاه‌باز می‌آید به دفعت تا به مرو «۹» شاهجان

ذات پاک شه سلامت چون بود عالم ازوست‌می‌کند یکبار دیگر این جهان را گلستان

شاه ما را عمر با دو دولتش قایم که اوتا حجاز و مکه خواهد فتح کردن این زمان

می‌رود رایات شاهی جانب مشرق زمین‌جان نخواهد برد ازبک از سنان غازیان

ای سلاطین خراسان شاه عالم می‌رسدمی‌شوید از دولت شه کامیاب و کامران

گر ز چشم بد دو روزی شهر مشهد شد خراب‌حال مشهد باز می‌آید بجای «۱۰»خود همان سلطان‌زاده بعد از آن واقعه، حکومت مشهد مقدس «۱۱» را به یکی از ازبکان تفویض کرده متوجه بلخ گردید. چون در آن سال پرملال در آن ولایت غله نبود، مقداری کلی غله از بلخ بار کرده به مشهد مقدس فرستاده، و خود «۱۲» متوجه ماوراء النهر گردید. مصرع: «۱۳»

بازآمدنت نیست چو رفتی رفتی

از اتفاقات حسنه مستحسنه به یمن «۱۴» لطایف غیبی و مراحم لا ریبی آنکه، در آن واقعه نازله، افادت‌پناه شیخ الاسلامی، شیخ تاج الدین حسن داود «۱۵» که به مزیت علم و صلاح و فقاهت و فلاح «۱۶» در «۱۷» آن آستان عرش نشان از امثال «۱۸» و اقران ممتاز و به شرف «۱۹» خادم‌باشی آن روضه

---

(۱)- ن: ببیدادی

(۲)- م: کین. ن: کاین

(۳)- ن: جمیعی

(۴)- ن: بغداد

(۵)- ب: «و» ندارد

(۶)- م، ن: از

(۷)- م، ن: اسراری

(۸)- ن: را

(۹)- ن: مرو و

(۱۰)- م، ن: بحال

(۱۱)- مز، ب: مقدسه

(۱۲)- م، ن: «و خود» ندارد

(۱۳)- ب: ع. م، ن: ندارد

(۱۴)- ب، ن: همین

(۱۵)- ن: داد

(۱۶)- م، ن: فلاحت

(۱۷)- ن: داران

(۱۸)- ن: امسال

(۱۹)- م، ن: مشرف. ب: بشرف

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۰۱

جنت رتبه و به کلیدداری روضه «۱» مقدسه سرافراز بود، نجات یافته «۲» با فرزندان سالما صحیحا به مملکت عراق آمدند.

و هم در این سال، بعد از رفتن سلطان‌زاده به ماوراء النهر، میرزا شاهرخ نبیره سلیمانشاه- که از احفاد «۳» امجاد پادشاه مرحوم امیر تیمور گورکان است و سلطنت ممالک «۴» بدخشان بدیشان متعلق «۵» است- بر سر بعضی از الکای عبد اللّه خان آمده، مقارن این، لشگر بی‌کران از جانب پادشاه اسلام، جلال الدین اکبر به مدد و معاونت میرزا شاهرخ آمدند- چه همیشه از «۶» ازبکان خسران و نقصان به ولایت بدخشان می‌رسید «۷»- میانه ایشان و سلطان‌زاده حرب عظیم واقع شد سلطان‌زاده شکست یافته، قرب ده هزار ازبک در آن معرکه به قتل رسیدند «۸». سلطان‌زاده قرین ادبار گشته، به یکی «۹» از قلاع بلاد ماوراء النهر متحصن گردید.

چون قرب دو ماه عارضه‌ای که ذات اشرف را در ولایت ری طاری شده بود، حکیم دار الشفاء «و اذا مرضت فهو یشفین» «۱۰» شفای عاجل کرامت فرموده، مرض بالکلیه زایل «۱۱» شد و مزاج اقدس رو به صوب اعتدال نهاده، زبان روزگار به مضمون این ابیات در ترنم آمد، شعر: «۱۲»

منت ایزد را که ذات خسرو گیتی‌پناه‌در پناه صحت است از فیض الطاف آله شاه جمجاه از طهران به آستانه امامزاده «۱۳» واجب التعظیم و التکریم، امامزاده «۱۴» [۶۶۸] عبد العظیم علیه و آبائه التحیهٔ و التسلیم، نقل کرده «۱۵» چند روز «۱۶» در آنجا توقف فرمودند «۱۷». رای عالم آرای «۱۸» بدان قرار گرفت که از راه قم به دار السلطنه اصفهان در حرکت آمده «۱۹» قشلاق آن سال در آنجا اتمام یابد. بعضی از مقربان رفتن دار السلطنه قزوین به صواب اقرب دیدند. بالاخره مقرر شد که رفتن قزوین را تفأل به کلام ملک علام نموده، هرچه راه نماید بدان عمل نمایند. نواب سیادت «۲۰» و صدارت «۲۱» پناه اسلام «۲۲» ملاذی، میرشاه ابو الولی انجو حسب الامر مطاع تفأل به قرآن مجید «۲۳» نموده، این آیه کریمه برآمد («وَ «۲۴» نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ» «۲۵») «۲۶» بنابراین فسخ «۲۷» عزیمت «۲۸» راه اصفهان نموده، در اول ماه محرم سنه ثمان و تسعین و تسعمائه از آستانه مقدسه کوچ کرده، متوجه دار السلطنه قزوین شدند و به چهارده کوچ بواسطه استراحت و خوبی ساعت داخل بلده مذکوره شدند.

---

(۱)- ن: آن روضه

(۲)- ن: یافت

(۳)- ن: احفاد و

(۴)- م، ن: مملکت

(۵)- م، ن: تعلق

(۶)- م، ن: «از» ندارد

(۷)- ن: میرسانید

(۸)- م، ن: رسید

(۹)- ب: و یکی

(۱۰)- سوره ۲۶ آیه ۸۰ ب. ن: ندارد

(۱۱)- ب: ذایل

(۱۲)- ن: بیت

(۱۳)- ب: با مزاده

(۱۴)- مز: آماده

(۱۵)- م، ن: کردند

(۱۶)- م، ن: روزی

(۱۷)- م، ن: فرموده

(۱۸)- ن: آرا

(۱۹)- ب، ن: آمد و. م: آمد

(۲۰)- ن: سیادت‌پناه

(۲۱)- ن: صدارت دستگاه

(۲۲)- م، ن: «اسلام» ندارد

(۲۳)- ن: «به قرآن مجید» ندارد

(۲۴)- ب: «و» ندارد

(۲۵)- سوره ۱۷ آیه ۸۲

(۲۶)- ن: بین الهلالین را ندارد

(۲۷)- مز، ب: فتح. م، ن: ندارد

(۲۸)- ب: عظمت

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۰۲

مردم آن خطه فاخره، از استماع بیماری آن شاه جهان بدنی داشتند «۱» بی‌جان، بعد از نزول اجلال به آن «۲» بلده طیبه حیاتی «۳» یافتند و «۴» جانی گرفتند. کوچک و «۵» بزرگ و تاجیک و ترک از شهر بیرون آمده به مراسم شکرگزاری اقدام نمودند.

و هم در این ایام، مقرب الحضرت حسین بیك شاملو قورچی شمشیر از عقب دولتیار زنگنه «۶» مأمور شد و تفصیل این اجمال قبل از این سمت ایراد یافت.

ذکر «۷» رفتن خسرو همایون به جانب اصفهان

چون پیوسته رای عالم آرا و توجه خاطر فیض انتما مصروف بدان بود که جمعی از امرای کرمان و فارس و کوه‌گیلویه- که تا غایت به درگاه عالمپناه حاضر نگشته به خاطر ناقص خود توهمی «۸» چند راه داده از جاده «۹» عبودیت و شاهراه رقیت انحراف ورزیده

سرپیچیده‌اند و راه عصین بر خود «۱۰» پیموده در طغیان گشوده‌اند در دفع و رفع ایشان کوشند- به خاطر عاطر آفتاب ناظر رسید که چون در این سال خاطر از ممر روسیه شومیه و ازبکیه کفره جمع است، رایات عز و جلال به فتح و نصرت و اقبال توجه به دار السلطنه اصفهان نموده، اندیشه آن محال شود و «۱۱» اوقات صرف مهمات آنجا گردد «۱۲» چه همیشه شاه جنت مکان علیین آشیان بر زبان الهام بیان می‌آورد که هرگاه کرم در میان درخت است مضرت می‌رساند از بیرون چه توان «۱۳» کرد. پس اولی «۱۴» و انسب آن می‌نماید که اول رفع و دفع مخالفان خانگی کرده، بعد از آن در رفع «۱۵» ازبکان و مهمات خراسان شناییم. هرگاه که لشگر قزلباش آنچه باشند از آن دغدغه است، شاه سلیمان بارگاه به سنت سنیه جد علیین مکان فردوس آشیان عمل نموده، رفع و دفع آن جماعت نمك بحرام را وجهه همت والا نهمت ساخته روز جمعه بیستم شهر صفر سنه مذکوره که روز اربعین بود، از دار السلطنه قزوین به عزم اصفهان رایات طفر آیات در حرکت آمد و مدت یکهفته در قریه قجره توقف جهت اجتماع لشگر و خیل و حشر فرموده «۱۶» با آنکه آفتاب در دلو بود، در میان زمستان از شدت برد ما بین زمان و آسمان قطرات باران بسان لآل «۱۷» عمان [۶۶۹] منجمد می‌گشت و مرغ آبی اگر توانستی خود را با مرغ کباب در یک سیخ می‌کشیده «۱۸» از سر متاع «۱۹» جان درمی‌گذشت. شعر: «۲۰»

مرغ آبی می‌کند از سوز دل خود را کباب هرکجا همچون سمندر بوی آتش می‌برد

---

(۱)- مز، م، ن: نداشتند

(۲)- ب، م، ن: بدان

(۳)- مز، ب، م: حیات

(۴)- مز، ب: «و» ندارد

(۵)- ن: و جا

(۶)- مز: رنگه

(۷)- ن: از اینجا تا صفحه پایایی نسخه (بعنوان اللّه الملك المعبود) ندارد

(۸)- ب، م: توهم

(۹)- ب: جانب

(۱۰)- ب، م: بخود

(۱۱)- ب: «و» ندارد

(۱۲)- م: کرده

(۱۳)- مز: تواند

(۱۴)- ب: اولا

(۱۵)- ب: دفع

(۱۶)- ب، م: فرمودند

(۱۷)- ب، م: لاله

(۱۸)- مز- کشیده و

(۱۹)- ب: مطاع

(۲۰)- م: ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۰۳ از دم باد خنك لبهای خوبان «۱»شد کبودآه ازین سرما که رنگ از روی آتش می‌برد پس از آن کوچ بر کوچ تا اصفهان جایی توقف نفرمودند «۲». یولی بیک غلام که در آن ایام داروغه آنجا بود شهر را آیین بسته، شاه عالم آرای «۳» در عشر اول شهر ربیع الاخر به شهر داخل شده، در نقش جهان- که دولتخانه بوده و آن نمونه‌ای است از ارم و جنان- قرار گرفتند و به عیش و کامرانی و عدالت و رعیت پروری بقیه آن سال را گذرانیدند.

ذکر احوال مقرون به وبال بکتش افشار

چون مدت ده دوازده سال بود که بکتش، ولد ولی سلطان تواجی افشار حاکم دار الامان کرمان، مطلق العنان از دارایی و حکومت ولایت بسر کرده بود و قرب پنجاه هزار تومان املاك نفیس خواجه‌های کرمان و اولاد امجاد مرحومی «۴» آقا کمالی «۵» را [صاحبی] کرده تمامی آنها را بالامثال ملکا ملکا به حوزه تصرف او یا جمعیت و اثاث و ذخایر و دفاین ایشان درآمده بود و در کرمان دختر خواجه عبد القادر و در یزد دختر سیادت‌پناه مرتضی ممالك اسلام میرغیاث- محمد میرمیران را خواستگاری «۶» کرده از یزد تا کرمان از خود می‌دانست لهذا دماغش مخبط شده، از آن توهم آمدن به درگاه گیتی‌پناه را با خود قرار نمی‌داد. چه در زمان شاهزاده صاحبقران و چون شاه عالمیان بر تخت سلطنت متمکن گشتند به همان دستور به درگاه حاضر نشد و به سعادت عتبه بوسی فایز «۷» نگشت و همگی مطمح، نظر کیمیا [اثر] در رفتن اصفهان فکر دفع و رفع او از کرمان بود «۸» که ناگاه قاید اقبال بی‌زوال در دفع آن گمراه برگشته روزگار درآمد، یعقوب خان حاکم فارس بی‌حکم «۹» مطاع لازم الاتباع اراده دفع او نمود «۱۰» و به خاطرش رسید که وی چون در یزد است، ایلغاری بر سر او آورده او را بدست درآورد.

یعقوب به بهانه آنکه بر سر حاکم لار می‌روم، لشگر جمع نموده، در مدت هفت هشت روز خود را به یزد رسانید. مشار الیه که از آمدن وی واقف شد اراده نمود که به قلعه یزد متحصن شود جمعی از مردم آنجا او را منع کردند و چاره‌ای بجز بیرون آمدن و جنگ نمودن ندیده، بالضروره از قلعه بیرون آمده، میانه او و یعقوب خان محاربه به وقوع انجامید. نظم:

سنانهای خونریز در کار شدز خار سنان دشت گلزار شد بعد از جدال و قتال بسیار شکست بر لشگر افشار افتاده، بکتش زنده گرفتار و دستگیر گشت.

مشهور است که خود التماس نمود که او را به قتل آورند «۱۱» و در محل کشته شدن این مصرع را بر زبان آورد. مصرع: «۱۲»

ای کشته کرا کشتی کامروز ترا کشتند

---

(۱)- ب: خوبا

(۲)- م: نفرموده

(۳)- ب: عالم آراد

(۴)- م: و حومی

(۵)- م: آقای کمالی

(۶)- ب: خواست خواستگاری کرده از: یزد

(۷)- ب، م: فایض

(۸)- م: بوده

(۹)- م: بحکم

(۱۰)- ب: نموده

(۱۱)- ب، م: آوردند

(۱۲)- ب: (ع)

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۹۰۴

پس «۱» از آن یعقوب خان یزد را تالان کرده آنچه از اموال و اسباب بکتش بود بدست درآورده زوجه او را که دختر میرمیران یزد بود برداشته متوجه شیراز گشت و سر او را مصحوب کس «۲» خود عرضه داشت نوشته به درگاه معلی به اصفهان فرستاد. مولانا غیاث [۶۷۰] نقشبند یزدی که در «۳» شعر هم افکار ابکار «۴» دارد، این رباعی را در باب بکتش گفته منشأش «۵» آنکه وی از غایت نخوت «۶» و غرورگاهی تسخیر بلاد روم را بر زبان می‌رانده «۷» و وی را پسری شده بدان سبب «۸» سلیم نام نهاده. رباعی: «۹»

بکتانش که بی‌سری «۱۰»سرانجامش بودلعل و در «۱۱» تاج دانه و دامش بود

روزی که سرش ز تن جدا می‌شد شب‌در صبح سر گرفتن شامش بود یعقوب خان، یوسف سلطان ولد قلی سلطان افشار قورچی‌باشی سابق را که به روم گریخته چون در ابرقوه «۱۲» بود او را همراه داشت، حکومت کرمان جهت او التماس نمود و وی را به کرمان فرستاد و از اصفهان کس «۱۳» به جهت «۱۴» تحقیق اموال و ضبط و صونک «۱۵» املاک «۱۶» بکتاش مقرر شد و حسب الحکم روانه شد.

و هم در این ایام، یولی غلام توهمی نموده که مبادا مغضوب گردد، شب یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاخر «۱۷» سنه مذکوره به قلعه طبرک که مملو از ذخیره و آزوقه بود گریخت و قرب یکصد و پنجاه تفنگچی همراه داشت و آن حصاری است در غایت استواری مشهور به کمال متانت در افواه و السنه «۱۸» مذکور، مرغان هوای فیضش بانسر «۱۹» طایر همراز و ماهیان خندق عمیقش با گاو زمین دمساز، شعر:

حصاری که مهر سپهر بلندبرو رفته بالا به چندین کمند

به سد سکندر درش توامان‌فرو «۲۰»آمده برجی از آسمان

سر کنگرش بر فلک کرده «۲۱»راه‌شده اره بر فرق خورشید و ماه

نیفتد ز پس رفعت پایه «۲۲»اش‌پس از قرنها بر فلک سایه‌اش

لب خندق و کنگرش یک به یک‌یکی در سما دیگری «۲۳»در سمک شاه کامیاب مقرر نمود که امرای مستطاب هر کدام از حدود و جوانب قلعه سیبه‌ها پیش برده، حصار را مرکزوار در میان گرفتند و حکم قضا نفاذ عزا صدار یافت که از قری و مواضع اصفهان قرب شش هفت هزار پیاده و تفنگچی و بیلدار و کلنگدار حاضر شد، قلعه و حصار مذکور را به

---

(۱)- ب: بعد

(۲)- ب، م: کسی

(۳)- ب: از شعر هم. م: هم از شعر

(۴)- ب، م: بکار

(۵)- مز، م: منشأش

(۶)- ب: غرور و نخوت

(۷)- ب: همی رانده

(۸)- م: سبب وی را

(۹)- م: نظم

(۱۰)- م: سر و سر

(۱۱)- ب، م: و تاج

(۱۲)- ب: ابرقو

(۱۳)- م: «کس» ندارد

(۱۴)- م: جهت

(۱۵)- ب: سنک

(۱۶)- م: اموال

(۱۷)- م: الثانی

(۱۸)- مز: دانسته

(۱۹)- ب، م: نصر

(۲۰)- ب: فرود

(۲۱)- م: برده

(۲۲)- مز: مایه

(۲۳)- م: و یکی

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۰۵

تحت الثری با خاک برابر سازند. امرا و مقربان پادشاه هر کدام سیبه‌ها پیش برده، شاه عالم افروز هر روز خود براق پوشیده، در مقام قلعه‌گیری در آمدند و به اطراف و جوانب و دیگر بلاد کس فرستاد و احکام مطاعه عزا صدار یافت که پیاده و «۱» تفنگچی حاضر شود «۲» و قرب یکهفته تا پنج شش هزار پیاده و تفنگچی و بیلدار چست و چالاک بهم رسیدند و آنچنان احاطه حصار نمودند که هرکه در آنجا حرکت می‌نمود او را از تقرب شرفات به تفنگ می‌زدند.

چند روز که بر این منوال گذشت، خان زمان و مقرب بارگاه پادشاه جهان فرهاد خان به پشت گرمی اقبال بی‌زوال معروض «۳» داشت که احتیاج به جمع لشگر و تشویش «۴» حشر نیست.

اگر این کمینه غلام مأمور گردد، خود به درون قلعه رفته، یولی بیک را بیرون می‌آورم. خان «۵» صاحب اقبال به سعادت و اجلال به درون قلعه رفته، یولی بیک را «۶» از آن اراده باطل برگردانید. «۷» یولی بیک در مقام اطاعت [۶۷۱] و انقیاد درآمد «۸» و چند روز خان را نگاه داشته، لوازم بندگی «۹» و میزبانی به تقدیم رسانید. [خان زمان از درون] حصار بیرون آمده، به سعادت عتبه بوسی اشرف سرافراز شد و حقیقت احوال به مسامع عز و جلال [رسانیده]، خلاع فاخره به جهت یولی بیک گرفته به «۱۰» قلعه فرستاد.

یولی بیک شب دوشنبه هجدهم «۱۱» شهر مذکوره «۱۲» سنه مزبوره [از حصار] بیرون آمده، به شرف پای‌بوس اشرف اقدس سرافراز شد. شاه سلیمان مکان بنابر التماس [خان زمان] از سر گناهان و جرایم وی در گذشته باز به دستور در سلک غلامان منخرط گردید.

و هم در این سال، حسب الامر الاعلی، یکی از غلامان معتمدی «۱۳» قدیمی شاه جنت‌مکانی علیین آشیانی «۱۴» موسوم به محراب بیک، نعش [مبارک شاهزاده] سعید شهید صاحبقران، سلطان حمزه میرزا انار اللّه برهانه از دار الارشاد [اردبیل نقل کرده به کربلای] معلی برد و در حائر محترم دفن نمود. اللهم احشره مع «۱۵» الشهداء المدفونین فیها. «۱۶»

و هم [در این سال مؤلف کتاب] نقل نعش شریف نواب «۱۷» غفران‌پناه امیر شمس الدین محمد صدر- که سابقا ذکر بعضی از اوصاف حمیده و [اخلاق] پسندیده آن حضرت رفت- چون در مزار متبرکه امامزاده قاسم، علیه و آبائه التحیه و الثنا، برسم امانت گذاشته بود، به دار المؤمنین قم فرستاد و در صفه «۱۸» آستانه مقدسه منوره سیده معصومه، ستی فاطمه علیها السلام و التحیه نزدیک

به در حرم محترم مدفون گشت. علیه رحمة «۱۹» من اللّه رحمة و مغفرة واسعه.

---

(۱)- مز: «و» ندارد

(۲)- م: شوند

(۳)- ب: معرض

(۴)- ب: بتشویش

(۵)- مز: خوان

(۶)- مز: بیرون می‌آورم

(۷)- ب: و اندیشه عاطل برگردانیده

(۸)- ب: درآمده چند روز

(۹)- ب، م: بنده‌گی

(۱۰)- م: به درون

(۱۱)- م: هیجدهم

(۱۲)- ب، م: مذکور

(۱۳)- م: معتمد

(۱۴)- م: آشیان

(۱۵)- م: مع السایر

(۱۶)- م: «فیها» ندارد

(۱۷)- ب: «نواب» ندارد

(۱۸)- ب: روضه

(۱۹)- ب: علیه من اللّه و رحمة. م: رحمت اللّه من اللّه و رحمة

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۰۶

و هم در این سال، ابراهیم خان ترکمان از حکومت ساوه و «۱» فرخ خان پرناک از حکومت طهران معزول گشته، ساوه «۲» به شاهقلی سلطان پیاده و طهران به حسین علی سلطان چنگی و دامغان به فرخ خان عنایت شد. و هم در اواخر این سال حکم قضا نفاذ [شرف صدور یافت که نواب عالیجاهی مقرب الخاقانی، خان الزمانی، عضد السلطنة القاهره] فرهاد خان- که از جانب بندگان اشرف [اعلی خلد اللّه ملکه ابدا، به خطاب فرزندی مخاطب‌اند- مهر بر ضمن احکام مطاعه لازم الاطاعه زنند].

سال چهارم از سلطنت آن برگزیده خالق افلاک و انجم بر سریر سلطنت و شادمانی و نصرت و کامرانی

نوروز پارس ئیل، روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاول، بعضها ثمان و بعضها «۳» تسع و تسعین و تسعمائه، شاه کامران در نقش جهان دار السلطنه اصفهان کامیاب و شادمان نوروز نموده، جشنی عظیم فرمودند. امرا و اعیان و وزرا و مقربان هر کدام فراخور حال پیشکشها به نظر اشرف درآورده، از جنس زر و گوهر و اسب و استر و اجناس و نفایس کشیدند.

آنگاه شاه عالمپناه متوجه مهمات عجزه و رعایا بلکه کافه برایا شده، دو هفته در روز در ایوان دیوانخانه‌های «۴» نقش جهان دیوان عام کرده، خود به نفس نفیس پرسش می‌فرمودند.

زمانه از عدالت آن عادل زمان بدین ترانه مترنم «۵» بود، شعر:

باز گرسنه چشم بدور عدالت «۶» گنجشگ را به خانه چشم آشیان دهد چون آن کیخسرواوان، از مهمات و نسق دار السلطنه اصفهان فارغ گشته، رای عالم آرای بدان قرار گرفت که اندیشه مهمات کوه گیلویه نموده، قنبر خان شاملو را مقرر نمودند که از عقب حسن خان به کوه گیلویه رفته، او را به درگاه عرش اشتباه حاضر سازد (۶۷۲) [و قنبر خان حسب الامر اعلی] به کوه گیلویه رفته، حسن خان را برداشته به دار السلطنه اصفهان حاضر گردانید. حسن- خان [با پیشکش «۷» فراوان] از اسب و استر نمایان به نظر اشرف درآمده و به عتبه بوسی سرافراز گردید.

و هم در این ایام، مقرب «۸» الحضرت العلیة العالیة الخاقانیه، مقصود بیک- که از طایفه عظیم «۹» ذو القدر قراداغلو، و از صوفیان «۱۰» قدیمی این دودمان [خلافت مکان است]، و وی در رشد و کاردانی و مهارت در مهمات و حسن کفایات عدیل و نظیر خود ندارد «۱۱»، [به نظارت دیوان] اعلی از دفترخانه و بیوتات خاصه مفتخر و سرافراز شد «۱۲» و [جزوی و کلی مهمات مالی «۱۳» بر رای «۱۴»

---

(۱)- م: «و» ندارد

(۲)- ب: ساوه را

(۳)- مز: ینفعها

(۴)- ب، م: دیوان خانهای

(۵)- ب: مطرنم

(۶)- م: عدالتست

(۷)- م: پیشکشی

(۸)- م: مقرب آنحضرت

(۹)- ب: عزیم

(۱۰)- ب، م: صوفیان و صوفی‌زادگان

(۱۱)- ب: ندارد و

(۱۲)- ب: شده

(۱۳)- ب، م: مالی و ملکی

(۱۴)- م: برای

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۹۰۷

زرین وی منوط گشت و مقرر شد که بر ضمن احکام و ارقام مطاعه واجب الاطاعه مهر زند].

و در این ایام چاوشی از جانب پادشاه روم «۱» [به ایلچیگری آمده] خبر صلح و صلاح و آمدن مهدیقلی خان چاوشلو «۲» و تهنیت آن در دار السلطنه اصفهان رسانید [بعد از رعایت مراجعت] نمود.

و هم در این ایام، شاهزاده‌ها «۳»، سلطانعلی میرزا [و] ولد او و ابو طالب میرزا و طهماسب میرزا [و اسمعیل میرزا- که در قلعه ورامین بودند- حسب الامر الاعلی «۴»، چراغ سلطان گرامپا «۵» استاجلو از اصفهان رفته، [ایشان را] به اصفهان آورده «۶»، مقرر شد که در قلعه طبرک اصفهان، احمد سلطان والد چراغ سلطان ایشان را محافظت نموده، کوتوال قلعه باشد و داروغگی اصفهان «۷» به علی بیک برادر چراغ سلطان مفوض شد.

و هم در این ایام نقابت منقبت «۸»، شاه عبد العلی- که زبان خامه عنبر شمامه «۹» از ذکر اوصاف و شرح اخلاق آن حمیده صفات عاجز است- از اصفهان مرخص گشته، به خلاع فاخره سرافراز شده «۱۰» و از آنجا روانه دار العباد «۱۱» گردید. صورت حکمی که منشیان عطارد بنان جهت وی در قلم تحریر درآورده بودند ثبت افتاد:

«چون قضای «۱۲» رای همت دین پرور نیت ارجمند شرع گستر مصروف و معطوف است به تقویت و تمشیت و رعایت و مراقبت جمعی از سادات رفیع الشان عالی درجات و نقبای «۱۳» کرامت نشان انتظام داشته حسن اخلاق دولتخواهی و یمن اختصاص و دعاگویی آباء عظام و اجداد کرام ذوی الاحترام ایشان به این دودمان ولایت مکان مانند خورشید تابان بر عالمیان ظاهر و نمایان باشد، لهذا بنابر مراعات حقوق اخلاص و یکجهتی سیادت و نقابت‌پناه شریعت و فقاهت «۱۴» دستگاه، افادت و افاضت انتباه، حقایق و معارف آگاه، شیخ الاسلامی، غیاثا للسیادة و النقابة و الافادة و الدین، شاه عبد العلیا که وفور آن «۱۵» بر همگنان واضح «۱۶» است، به تحقیق «۱۷» در این اوقات فرخنده ساعات که اقبال مثال از روی اخلاص جبلی و یکرنگی فطری به درگاه گیتی پناه آمده مدتی به شرف مجالست [مجلس] بهشت آیین و مؤانست محفل خلد تزیین «۱۸» مشرف و سرافراز و به شمول «۱۹» عنایات بلاغایات بین الاقران مخصوص و ممتاز گشته، تأثیر دعاهای اجابت انتمای آن سیادت و نقابت پناه که جهت رفع «۲۰» عارضه ذات همایون در ایام انحراف مزاج لازم الابتهاج بدان مواظبت نمود

---

(۱)- م: ارض روم

(۲)- ب: چاووشلو

(۳)- ب، م: شاهزادها

(۴)- ب: اعلی

(۵)- ب، م: گرام با

(۶)- ب: آورد و م: آورد

(۷)- ب: «اصفهان» ندارد

(۸)- م: و منقبت‌پناه

(۹)- م: شامه

(۱۰)- ب، م: شد

(۱۱)- ب، م: دار العباده

(۱۲)- م: قضا

(۱۳)- ب: نقباء منیع البرکات سامی مسمات که با وجود علو نسب و سمو حسب در سلک و مخصوصان این خانه دان. م: نقباء المنیع البرکات سامی مسمات که با وجود علو نسب در سلک ...

(۱۴)- ب: نقابت

(۱۵)- ب: او

(۱۶)- م: طاهر

(۱۷)- م: بتخصیص

(۱۸)- ب: ترین

(۱۹)- ب: مشمول عنایت و عواطف بلاغایات. مشمول عنایت و عواطف بلاغات

(۲۰)- ب: دفع

خلاصهٔ التواریخ، ج ۲، ص: ۹۰۸

[۶۷۳] بر ضمیر «۱» اشرف واضح ولایح «۲» گردید، مجددا آن سیادت و نقابت‌پناه را مشمول مکارم «۳» بی‌کران شاهی و مورد مراحم و الطاف بی‌پایان پادشاهی گردانیده، به خلاغ فاخره و انعامات وافره مفتخر ساخته مقضی المرام و مکفی «۴» المهام آن سیادت و شریعت‌پناه را مرخص فرمودیم که متوجه منزل و مقام خود گشته در آنجا به لوازم دعاگویی دوام دولت قاهره و فنای اعدای خلافت زاهره «۵» که ذکر مواظب معهود آن سیادت‌پناه است قیام و اقدام نماید و چون حقانیت و عدالت او- کالشمس «۶» فی وسط السماء- بر ضمیر منیر خورشید انجلا واضح و هویداست، مقرر فرمودیم «۷» که سادات عظام و قضاهٔ اسلام و حکام عظام و اکابر و اعیان و کلانتران و کدخدایان ممالک محروسه عموما و «۸» دار العباد یزد و کرمان که موطن مألوف و مسکن معروف آن سیادت و نقابت پناه است خصوصا سیادت و نقابت‌پناه مومی الیه رامن جمیع الوجوه منظور انظار مراحم شاهی و مورد عوارف و عواطف پادشاهی با علی مراتب و اقصی «۹» الغایه دانسته از سخن صدق بیان حقیقت لسان آن نقابت‌پناه که هر آینه صلاح دین و دولت در آن خواهد بود بیرون نرفته از آن تجاوز نکنند و در جمیع مواقع نزول و عبور معظمات امورا به رای صوابنمای «۱۰» او رقع نمایند و او را محل وثوق و اعتماد نواب همایون ما دانسته مهمات کلیه بی‌وقوف و شعور آن سیادت‌پناه به فیصل نرسانند «۱۱»سبیل متبوع النقباء مومی الیه آنکه بهمه جهتی «۱۲» غایت داری و حقانیت که طینت او به آن مفطور و مجبول است منظور داشته و به نوعی قواعد شریعت مقدسه و قوانین ملت مطهره ممهد و مرعی دارد که احدی راحد عدول و یارای انحراف از جاده شرع قویم و منهج دین مستقیم نماند و از هیچ آفریده ملاحظه و محابا و با «۱۳» هیچ فردی مساهله و مدارا نکند که نواب کامیاب همایون بنفس نفیس مبارک مؤید و مقوی «۱۴» آن سیادت و نقابت‌پناه خواهیم بود و آنچه دقایق امور دین و دولت و مهام ملک و ملت بخاطر آن سیادت‌پناه خطور نماید بی‌حجاب و توقف عرضه داشت نماید که در آن باب کمال التفات و توجه خسروانه مبذول فرمائیم»

و هم در این ایام میانه تیمور اردلان و دولتیار زنگنه «۱۵» جنگ شد «۱۶» و تیمور و پسرش به قتل رسیدند.

ذکر یاغی «۱۷» شدن یعقوب ذو القدر و گریختن به قلعه اصطخر «۱۸» و توجه «۱۹» و رفتن خلاصه اولاد خیر البشر به ییلاق قصر زر

چون بعد از یساق خراسان که شاه زمان به دار السلطنه قزوین آمده بر سریر مقر سلطنت قرار گرفتند، یعقوب خان از خراسان مرخص گشته از راه یزد به شیراز رفته بود، پس از مرتبه

---

(۱)- م: منیر

(۲)- ب: انج

(۳)- ب: مکام

(۴)- ب: یکفی

(۵)- ب، م: ظاهره

(۶)- م: کاالشمس

(۷)- م: فردوم

(۸)- ب: بدار العباده

(۹)- ب: اقص

(۱۰)- ب: صوابنمای عالی

(۱۱)- م: برسانند

(۱۲)- ب: جهت

(۱۳)- مز: یا

(۱۴)- م: «و مقوی» ندارد

(۱۵)- مز: زنکه

(۱۶)- ب: شده

(۱۷)- ب: یاقی

(۱۸)- ب: استخر

(۱۹)- م: «توجه» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۰۹

پریشانیها که سالها سرگردان و به آن گرفتار بود، خود را منظور نظر کیمیا اثر یافته، بعضی خیالات فاسد و اندیشهای کاسد «۱» مرتبه به مرتبه در خاطرش جا گرفت. چرا که از فرومایگان «۲» زمان بود و نجابتی در ذاتش نبود. نظم «۳»:

به بد گوهران جاه و دنیا مدهبه پهلوی خرمهره گوهر منه

فرومایگان را مکن سرفراز [۶۷۴]فرومایه را پایه عالی مساز

چو بالا بری مردم پست رادهی تیغ هندوی بدمست را وی «۴» اول با خود قرار داد که میرزادهای ذو القدر و آقایان معتبر را از میان (برداشته کسی را که ازو) «۵» اعتباری باشد و «۶» به ایالت شیراز تواند (رسید زنده نگذارد قرب بیست نفر از آن جماعت نامدار را که همه نوجوان) «۷» بودند «۸» از هر طبقه و طایفه و سلسله به سیاست هرچه تمامتر به قتل آورد و اموال و اسباب ایشان را تمام گرفته از اوباش و اجلاف هر اوبماق و غلامان، جمعی کثیر بر سر خود جمع کرد و خبر طغیان او انتشار تمام پیدا نمود. [چون از خونهای ناحق و عمل «۹» و اندیشه‌های معلق آگاه شد] «۱۰» در فکر قلعه و قلعه‌داری افتاد و «۱۱» اراضی باغ گلشن شیراز که همیشه محل نزول پادشاهان و «۱۲» دولتخانه سلاطین زمان بود و به مرور و دهور «۱۳» با بر و با خاك یکسان گشته بود، قلعه مضبوطی بر آن طرح انداخت به اندك زمانی به ظلم و تعدی آن را ساخت و مدارس نامی آن بلده جنت قرین که در ممالك ایران نبود و زینت آن شهر بود و خصوصا مدرسه دار الصفا و دار الایتام که از مستحدثات «۱۴» شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا ابن «۱۵» میرزا شاهرخ بود با زاویه صوفی «۱۶» خلیل ویران کرده «۱۷»، مصالح آن را صرف عمارت قلعه نمود و اکثر مقابر مسلمانان که در مابین جعفر آباد و مصلی بود، تا فراز هفت- تنان ویران کرده سنگهای آن را در عمارت حصار کار نمود و قلعه را در اندك روزی تمام نمود. نظم:

بنایش چو دلهای (سنگین دلان‌درش بسته چون خانه مدخلان

فصیلش گذشته ز هفت «۱۸»آسمان‌به تحت الثری) «۱۹» خندقش توامان «۲۰»

لب خندقش آستان عدم‌ازو تا به ملك یك قدم

ز بسیاری عمق او از سپهرنیفتد درو پرتو ماه و مهر

---

(۱)- ب: باطل

(۲)- م: فریاد یایکان

(۳)- م: ندارد

(۴)- مز: ای

(۵)- ب: بین الهلالین خوانا نیست

(۶)- م: «و» ندارد

(۷)- ب: بین الهلالین افتادگی دارد

(۸)- ب، م: بود و

(۹)- ب، م: اعمال

(۱۰)- متن چنین است: چون آگاه شد که از خونهای ناحق و عمل و اندیشه‌های مغلق

(۱۱)- ب: «و» ندارد

(۱۲)- م: «و» ندارد

(۱۳)- ب، م: دهور و

(۱۴)- ب، م: محدثاث

(۱۵)- مز، م: بن

(۱۶)- ب: صوفیه

(۱۷)- م: کرو

(۱۸)- م: چو

(۱۹)- ب: بین الهلالین افتادگی دارد

(۲۰)- ب: این بیت خوانا نیست

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۱۰

شاه عالمیان از دار السلطنه اصفهان کور حسن استاجلو از عقب یعقوب خان به شیراز فرستادند که او را به درگاه عالمپناه حاضر گردانند. کورحسن که بدانجا رفت، از اوضاع او معلوم نمود که «۱» از بیم و ترس اعمال و افعال قبیحه سابقه، روی آمدن به درگاه عالمپناه ندارد. هر روز عذری «۲» و هر ساعت عذری می‌آورد و عرضه‌ها می‌نوشت و درآمدن توقیفات و تأخیرات می‌انگیخت و التماس می‌نمود که مأمور به رفتن یساق «۳» خراسان شود و پنجهزار کس بدان سفر برد و مبلغی کلی دیگر به رسم پیشکش به درگاه گیتی‌پناه فرستد.

مقارن این، وکیل خود را امت ناظر با پیشکش و هدایا به درگاه (معلی فرستاد و عرضه داشت نمود که اگر ملتمس بنده درگاه قبول یابد آنگاه به درگاه) «۴» عالمپناه حاضر شوم. متعاقب آن، کورحسن نیز فرصت یافته بی‌رضای وی خود را به درگاه گیتی‌پناه رسانیده «۵» حقیقت حال آمدن «۶» آن بدمآل را «۷» قرع «۸» سمع سمیع «۹» نمود. شاه سکندر جاه عازم رفتن فارس شده، روز دوشنبه غره شهر شعبان المعظم سنه مذکوره از دار السلطنه به عزم ییلاق کندمان [۶۷۵] از شهر بیرون نشسته نزول اجلال در صحرای لنبان واقع شد و قرب یک هفته جهت اجتماع لشگر و خیل و حشر توقف کرده، از آنجا به جانب کندمان در حرکت آمدند. شعر «۱۰»:

شتابان شد آن سیل دریا شکوه که پیشش یکی بود دریا و کوه بعد از آمدن کورحسن بدان عنوان به درگاه شاه، یعقوب خان دانست که رایات ظفرآیات بر سر او در حرکت خواهد آمد و دیگر لشگر و رعیت اطاعت و فرمان برداری او نمی «۱۱» نمایند و سیادت و نقابت‌پناه «۱۲» امیر ابو المحمد انجو که از «۱۳» اعاظم و اکابر و نقبای عالیشان ممالک فارس‌اند «۱۴» در مقام گرفتن او

درآمده مردم شهر را به مسجد جامع آنجا طلب کرد و قرعه این «۱۵» مشورت در میان انداخت. از ته کار شخصی خان را واقف ساخت. وی به بهانه شکار از شهر بیرون رفت و خود را به قلعه اصطخر رسانید روز پنجشنبه نهم شهر شعبان المعظم سنه مذکور به قلعه متحصن شد. نقابت «۱۶» منقبت مذکور و مردم آن ولایت مسرعان از پی رسانیدن (این خبر به اردوی همایون ارسال داشته) «۱۷» این خبر در کندمان به اردوی همایون رسید. رایات ظفر آیات از ییلاقات «۱۸» آنجا به ییلاق قصر زر که رشک صحرای بهشت است و مثل آن ییلاق در ربع مسکون از وسعت جا و صحرا و کثرت چشمه‌سار و صفا کم است تشریف فرمودند. روز یکشنبه چهاردهم شهر مذکور بدان منزل منیف رسیده، چون تابستان بود «۱۹» توقف فرمودند و داروغگی شیراز

---

(۱)- م: «که» ندارد

(۲)- م: «روز عذری و» ندارد

(۳)- ب: «یساق» ندارد

(۴)- ب: بین الهلالین را ندارد

(۵)- ب، م: رسانیده و

(۶)- ب: «آمدن» ندارد

(۷)- ب، م: «را» ندارد

(۸)- م: فرع

(۹)- م: بسمع رساند

(۱۰)- ب: بیت. م: ندارد

(۱۱)- ب: «نمی» ندارد

(۱۲)- مز، ب: «پناه» ندارد

(۱۳)- مز: «از» ندارد

(۱۴)- ب: اندر

(۱۵)- م: «این» ندارد

(۱۶)- مز: بغایت

(۱۷)- م: بین الهلالین را ندارد

(۱۸)- م: ییلاق

(۱۹)- م: «بود» ندارد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۱۱

را به مقرب الحضره حسین خان قاجار عنایت نموده جمیع امرای ذو القدر مقدهم اسلمس خلیفه مهردار را با امرا و قورچیان شاملو مقرر شد که به سر قلعه اصطخر رفته آن قلعه را محاصره نمایند و نگذارند که کسی تردد بدانجا «۱» نموده چیزی به درون قلعه برند. نظم:

سپاه ظفر یار «۲»نصرت شعارنشستند در دامن آن حصار و آن قلعه‌ای است که هرگز کسی آن قلعه به جنگ و لشگر نگرفته. شعر:

به سد سکندر درش توامان‌به برج فلک باره‌اش همعنان

ز بالاش سنگی درافتد بزیرعجب گر رسد تا قیامت بزیر «۳»

کسی را که افتد بر آن قلعه راه‌نهد پای بر چشم خورشید و ماه اردوی همایون هر به چند «۴» روز تغییر «۵» منازل داده به منزل بهتر و سرزمین زیباتر نزول نموده، صحرای آنچنان وسیع از کثرت خیمه و بارگاه «۶» و لشگر و سپاه مملو و پر شد «۷». نظم:

ز بس کثرت خلق و جوش سپاه‌سراپرده و خیمه و بارگاه

چنان گشت گیتی ز نزدیک و دورکه ره بسته شد بر صبا و دبور در اندک زمانی لشگر از اطراف و جوانب و اقطار بلاد و امصار در حرکت آمده، در آن ییلاق جمع شد. سپاهی به عدد قطرات امطار، همه تیغ زن و نیزه گذار. شعر: «۸» [۶۷۶]

یکایک تیغ زن چون نرگس یار «۹»سراسر صف‌شکن چون زلف دلدار در اردوی همایون جمع گشته، اعلام نصرت «۱۰» اعلام تا خوب «۱۱» شدن هوا مرتبه مرتبه «۱۲» به جانب شیراز در حرکت می‌آمد. شعر «۱۳»:

ز سم ستوران بیگانه سوززمین پرده‌ها بسته بر روی روز

خرامیدن شرزه شیران مست‌کمر گاه گاو زمین می‌شکست چون اراده شاه جهانیان آن بود که اول به الکای کوه‌گیلویه رفته، جماعت اراشلوی «۱۴» افشار را که همگی باعث فساد در آن محال‌اند، ایشان را به تیغ سیاست از هم «۱۵» بپاشد، قاید اقبال شاه جهان‌پناه اکثر ایشان را بی‌مدد دیگران دستگیر کرده، طهماسب «۱۶» قلی سلطان ولد امیر اصلان سلطان که ربقه عبودیت پیچیده بود، گرفتار شده او را به درگاه آوردند «۱۷» و بعد از چند روز در «۱۸» سر اردو بازار او را به قتل آوردند و کس به الکای کوه‌گیلویه از عقب زهر مار سلطان ولد او فرستادند.

زهر مار سلطان گریخته، به جانب خراسان رفت و در دامغان گرفتار شده، آخر او را به

---

(۱)- ب: بدان جانب

(۲)- ب: یار و

(۳)- در نسخه «م» این بیت. بجای بیت دوم آمده

(۴)- ب: چند

(۵)- ب: تغیر

(۶)- ب: بارو

(۷)- ب: پر شده م: پر شد

(۸)- ب، م ندارد

(۹)- م: مار

(۱۰)- ب، م: «نصرت» ندارد

(۱۱)- مز: حوت

(۱۲)- م: بمرتبه

(۱۳)- م: ندارد

(۱۴)- مز: آراشلو

(۱۵)- م: از هم پاشیده اقبال

(۱۶)- ب: و طهماسب

(۱۷)- ب: آورند

(۱۸)- م: بر

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۹۱۲

دار السلطنه قزوین آورده حسب الامر مطاع در دیگ عـذاب جوشید. قرب دو ماه اردوی معلی در آن ییلاقات بواسطه رفع گرمای شیراز توقف «۱» شد چرا که مذکور می‌شد که در شیراز گرمی آفتاب جهانتاب گندم در خوشه مانند سپند در آتش می‌سوخت. شعر:

هوایش چو آه ستمدیده گرمز بس گرمیش سنگ چون موم نرم پس از آن، شاه عالمیان «۲» از راه مشهد مادر سلیمان- علی نبینا و علیه الصلوة و السلام- به جانب خطه فاخره شیراز توجه فرموده «۳»، به بلوك مرودشت آمده، عمارات چهل منار که از آثار جمشید است و بند امیر که از بناهای پادشاه مرحوم عضد الدوله دیلمی است و تفصیل آنها در محل خود ایراد یافته، مشاهده فرمودند و از آنجا به دو کوچ به دار الملك شیراز آمده، مردم شهر و «۴» ولایت مراسم استقبال تا باجگاه بجای آورده، شهر و بازار را آیین بسته بودند. روز جمعه بیست و چهارم شهر مبارك رمضان سنه مذکوره- به ساعتی که تفاخر کند بدان انجم- به شهر داخل گشته، در منازل ابراهیم خان ذو القدر که از سایر منازل آن شهر ممتاز است، نزول اجلال فرمودند.

همه «۵» ایام رمضان را روزه گرفتند. بعد از عید و اقدام به لوازم آن به سیر و شکار اشتغال فرمودند.

و هم در این ایام، شاهقلی خان ولد خلیل خان به تحریك حسن خان به قتل رسید. و هم در این «۶» ایام پیشکش و تحف فراوان از اسبان تازی بسیار و زر و نفایس بسیار از جانب عربستان و حویزه و لار به نظر اشرف رسید. چون از ییلاق کوشك زر مقرب الحضرة «۷» العلیة العالیه، جمشید بیك غلام خاصه- که همیشه منظور نظر کیمیا اثر بود- به کرمان از عقب یوسف سلطان فرستاده بودند، وی بواسطه تحصن یعقوب خان به قلعه اصطخر و رفاقت او در آمدن تأخیری داشت و منتظر معامله او بود «۸» و قلعه‌ای در کرمان [۶۷۷] ساخته اراده تحصن «۹» بدان نموده بود. خان زمان و مقرب خاقان جهان [فرهاد خان] از شاه عالمیان رخصت طلبید «۱۰» که خود به کرمان رفته اگر او اطاعت آمدن کند او را برداشته به درگاه آورد و اگر راه مخالفت جوید به جنگ او را بدست درآورده دمار از روزگار او برآورد. نظم: «۱۱»

روان شد به اقبال خان زمان‌سعادت مساعد ظفر همعنان فرهاد خان از روی صدق و اخلاص در آخر «۱۲» روز جمعه ۲۱ شهر شوال سنه مذکوره از شهر بیرون رفته جهت جمعیت لشگر در مزار کثیر الانوار شیخ مصلح الدین سعدی علیه الرحمه چند روز توقف نموده، از آنجا اقبال مثال روانه کرمان شد. چون به الکای مذکور داخل شد، افشار بر سر او جمع شده یوسف سلطان از ماهیت آن خان زمان چاره‌ای بعد تحصن به قلعه ندیده «۱۳»

---

(۱)- ب: از گرمی آفتاب جهان‌تاب مذکور می‌شد که گندم در خوشه مانند سپند در آتش می‌سوخت

(۲)- ب، م: عالم‌پناه

(۳)- ب: موده

(۴)- ب: ووولایت

(۵)- ب: تتمه

(۶)- م: درین

(۷)- م: الحضر

(۸)- ب: می‌بود

(۹)- م: تحصین

(۱۰)- ب، م: طلبیده

(۱۱)- ب: شعر م: ندارد

(۱۲)- م: اواخر

(۱۳)- ب، م: ندید

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۱۳

و چند روز در قلعه متحصن شده، بالاخره چاره‌ای بعد بیرون آمدن و اطاعت ندیده «۱» بعضی از مصلحان خیراندیش را در میان انداخته به خدمت خان عالیشان فرستاد. خان نیز ملتمسات وی را مبذول داشته تعهد نمود که در خواه گناهان وی از شاه جهانیان نموده نگذارد که به وی آسیبی رسد و بر صدق این قسم یاد نمود «۲» و حقیقت به پایه سریر اعلی عرض کرد «۳» و خود به قلعه رفته با او ملاقات نمود و او را از قلعه بیرون آورده، چند روز در کرمان جهت انجام مهام آنجا توقف کرده، حسب الامر اعلی «۴» کرمان به ولی خان افشار به دستور شفقت شد و بعضی از محال آنجا مثل قصبه خبیص به اسمعیل سلطان الپلو که همراه رفته بود و «۵» پاره‌ای به خاصه شریفه منسوب شده، امرای مذکور در محال الکای خود توقف کرده خان زمان یوسف سلطان را برداشته غانما سالما روانه درگاه عالمپناه گردید و در شیراز به شرف عتبه بوسی سرافراز گردید. و التوفیق فی جمیع- الامور من اللّه القادر المجید.

ذکر شمه‌ای از بقایای احوال امرای خراسان و طغیان [ازبکان] «۶»

چون اکثر بلاد خراسان به حوزه «۷» تصرف ازبکان درآمد، سلیمان خلیفه ترکمان [که] در بلده تون بسر می‌برد خبر یافت که مردم بجستان یاغی «۸» شده، فی الفور به جانب بجستان روان شد. تلیم «۹» خان ازبک که در آن «۱۰» اوان در خراسان بود واقف گشته چهارصد ازبک را مقرر کرد که به تون آمده، آن بلده را بدست درآورند. ازبکان در باغستان «۱۱» تون قرار گرفته بودند.

چون «۱۲» این خبر به سلیمان خلیفه رسید که جمعی از «۱۳» ازبکان به توان آمده‌اند «۱۴»، از سربجستان برخاسته عزیمت تون نمود و سیصد سوار و دویست پیاده تونی همراه داشت.

چون نزدیک به باغستان «۱۵» و ازبکان رسید، نصف شب بود که ازبکان بیرون آمدند و جنگ درپیوست. سلیمان خلیفه شکست یافته با سواران به قلعه رفت و پیاده‌ها دستگیر شدند و بدست ازبکان به قتل رسیدند. مصطفی سلطان کنگرلو در طبس گیلکی می‌بود. چون خبر شنید، یراق کرده عزیمت تون نمود. ازبکان چون واقف شدند که او از طبس [۶۷۸] به جنگ ایشان می‌آید، عزیمت استقبال او کردند «۱۶». چون به قریه بستاق که یکی از قرای ولایت قاین «۱۷» است و مابین تون و قاین «۱۸» واقع شده تلاقی طرفین بهم رسید، نماز عصر بود که شروع در جنگ نمودند اما هیچکدام بر یکدیگر غالب نیامدند. شعر:

---

(۱)- ب، م: ندید

(۲)- ب: نموده نگذارد که حقیقت. م: نموده و حقیقت

(۳)- ب: کرده. م: کرد

(۴)- ب: الاعلی

(۵)- ب: «و» ندارد

(۶)- مز، ب، م: از کیلان

(۷)- ب: بحوضه

(۸)- ب: یاقی

(۹)- مز: تیلم

(۱۰)- مز، م: «آن» ندارد

(۱۱)- ب: باغ استان

(۱۲)- ب: چو

(۱۳)- مز «از» ندارد

(۱۴)- ب، م: «اند» ندارد

(۱۵)- ب: باغ استان

(۱۶)- ب: کرده‌اند م: کرودند و

(۱۷)- ب، م: قایین

(۱۸)- ب، م: قایین

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۱۴ شب تیره چون شاه خورشید چهرفرود آمد از سبز خنگ سپهر

ندیدند در شب صلاح نبردکه نتوان ز هم نیک و بد فرق کرد

فرود آمدند از دو جانب سپاهچو شیر ژیان سر بسر کینه خواه

چو صبح از میان تیغ کین برکشیدبدم اژدر شام را درکشید

چو از کوه سر زد بلند آفتاب‌سر فتنه جویان درآمد ز خواب

تفک خانه را جامه در نیل زدسنان چشم خورشید را میل زد

ز مرغان خونین فولاد دم‌شده در هوا راه خورشید گم

شده سینه صندوق پیکان گران‌بسی مانده پیکان بی‌حد در آن در همان شب، مصطفی سلطان کس «۱» به تون نزد سلیمان خلیفه و کس به جنابد نزد شاه بوداق سلطان ترکمان فرستاد و ایشان را واقف ساخته، این جماعت در همان شب سوار شده، به مدد مصطفی سلطان بیرون آمدند.

علی الصباح که مردم مصطفی سلطان و ازبکان از دو طرف دست به شمشیر و سنان و تیر و کمان زدند، پیاده‌های «۲» مصطفی سلطان تفنگ بسیار بر ازبکان ریخته، در این اثنا سلیمان خلیفه و شاه بوداق «۳» سلطان با لشگر نمایان رسیدند و ازبکان «۴» را به اتفاق مصطفی سلطان در میان گرفتند و دویست ازبک در آن معرکه به قتل رسید. تلیم «۵» خان که در قلعه طبس مسینا بود و سلطانعلی خلیفه شاملو را محاصره داشت، چون شنید که امرای مذکوره متفق گشته‌اند «۶» و ازبکانی «۷» که به توان رفته بودند. شکست یافته تمامی آنها به قتل رسیده «۸»، از بیم آنکه مبادا امرا بر سر او آیند، از پای قلعه برخاسته رو به گریز نهاد. سلطانعلی از قلعه بیرون آمده او را تعاقب نمود و موازی دویست نفر از لشگری او را به قتل رسانیده برگشت و با امرای نصرت شعار ملحق شد. چون قبل از آن میرمحمد ترشیزی و میرجمال عرب باصری محمد ازبک را در قلعه کرات ترشینری محاصره نموده بودند، امرا صلاح در این دیدند که به مدد آن جماعت ترشیر از لوث ازبکان پاک گردانند. امرا بر سر ترشیز آمده، با یکدیگر در گرفتن قلعه کرات اتفاق نمودند. ازبکان چون دیدند که لشگر بسیار و تفنگچی «۹» بی‌شمار قلعه را مرکزوار در میان گرفته‌اند، دانستند که ایشان را تاب مقاومت آن جماعت «۱۰» و نگاه داشتن قلعه نیست، امان طلبیدند و میانه ایشان به قسم «۱۱» قرار یافت که مزاحم ازبکان نگردند و گذارند که سر خود کرده از خراسان بیرون روند و آنگاه که ازبکان از قلعه بیرون آمدند، غازیان همه را گرفته به قتل رسانیدند. چون تلیم خان «۱۲» خود را به هرات رسانیده بود قرب دو سه هزار نفر ازبک بر سر او جمع

---

(۱)- ب: کس نزد

(۲)- ب: از پیاده‌های

(۳)- ب: بداق

(۴)- م: ازبک‌ها

(۵)- مز: تیلم

(۶)- ب: گشتند

(۷)- ب: ازبکان را

(۸)- ب: رسیدند م: رسیده‌اند

(۹)- ب: تفکچی

(۱۰)- ب: نیست و قدرت نگاه داشتن آنجماعت و قلعه ندارند امان طلبیده

(۱۱)- م: تقسیم. ب: ندارد

(۱۲)- ب: تلیم

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۹۱۵

شده خود را در این اتنا به حوالی ترشیز رسانید. امرای مذکوره و تلیم خان در حوالی «۱» ازقند بهم رسیدند [۶۷۹] و رودخانه ازقند میانه «۲» آن دو لشگر سد سکندر شد. ازبکان آب را بر غازیان بسته، مدت یکشبانروز «۳» در گرمای تابستان الاغان ایشان آب نخوردند و آنروز را به شب رسانیدند.

علی الصباح طالبان نام و ننگ، چنگ در چنگ زده، آتش کشش و کوشش به نوعی بر افراخت که تأثیر دخان آن کره زمهریر را به جوش آورد و شعله آن خرمن ماه را سوخته در جرم فلک اثر کرد «۴» هر خدنگی که از شصت ... «۵» آهنگ جان پهلوانی نمود و هر مرغ تیری که از دست روشن ضمیری «۶» در پرواز آمدی دری در فضای «۷» سینه [امیری] بگشودی. محمد سلطان برادر سلیمان خلیفه را تفنگ «۸» زدند سلیمان خلیفه را بر سر [برادر «۹»] گرفته به قتل رسانیدند.

مصطفی سلطان کنگرلو با شش نفر فرار نموده به جانب طبس گیلکی رفت. شعر: «۱۰»

به صد حیله سلطان برگشته حال‌برون «۱۱»رفت از آن عرصه‌گاه ملال

چنین است رسم سپهر بلندکه زهرت دهد بعد جلاب قند

ندارد فلک رسم آیین و دادسر کینه دارد بهر نامراد سلطانعلی خلیفه شاملو به جانب طبس مسینا رفت و بعضی به شیراز آمدند. شعر «۱۲»:

سپاه خراسان زبون آمدنـدز میدان مردی برون آمدند قرب دوهزار سوار و پیاده در این معرکه به قتل رسیدند «۱۳». ازبکان ترشیز را گرفته تلیم به جانب خواف «۱۴» و باخرز رفت و این واقعه در ماه رمضان سنه مذکور به وقوع انجامید. و هم در این ایام محمد پاشا به حکومت بغداد آمده چغال اغلی معزول گشت. محمد پاشا چاوشی به ملازمت اشرف به دار الملك شیراز فرستاد و یکرنگی «۱۵» و اخلاص خود را عرضه داشت نمود «۱۶». چاوش مذکور در روز چهارشنبه سیم شهر ذی حجه حجه مذکور به سعادت عتبه بوسی اساس فلك اقتباس سرافراز شد، نوازش و رعایت یافته مراجعت نمود. و هم در این سال جعفر پاشا حاکم قلعه تبریز بواسطه بعضی بی‌راهیها که با امرای سرحد شاهی نموده بود «۱۷»، حسب الامر خواندگار «۱۸» معزول گشته خضر «۱۹» پاشا به جای وی منصوب گشت.

ذکر تتمه احوال مقرون به وبال یعقوب خان و گرفتاری و قتل وی به تأیید ملک منان

هیچ ظالمی و ستمکاری در دنیا آنقدر زندگانی «۲۰» نکرد که مقارن آن به جزا نرسید «۲۱».

و هیچ نمک بحرامی راست ننشست که عاقبت زهر فنا نچشید. شعر:

---

(۱)- م: بحوالی

(۲)- م: میان

(۳)- ب، م: یکشبانه روز

(۴)- ب: کرد. م: کر

(۵)- مز، ب، م: نامشخص است

(۶)- ب: ضمیر

(۷)- ب: فزای

(۸)- ب: به تفنگ

(۹)- مز، ب، م: پدر

(۱۰)- م: ندارد

(۱۱)- م: بیرون

(۱۲)- ب: بیت

(۱۳)- م: آمدند

(۱۴)- ب: خاف

(۱۵)- ب: دیگرشکی

(۱۶)- م: نموده

(۱۷)- م: ندارد

(۱۸)- م: خوندگار

(۱۹)- ب: جعفر پاشا. م: ندارد

(۲۰)- ب: زنده‌گانی

(۲۱)- م: نرسیده

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۱۶ ملازم که افتاد حق ناشناس‌کن از فعل او بر زوالش «۱»قیاس

هر آن شر که آید ز نوع بشرز کفران نعمت نباشد بتر

به کفران نعمت دلیری مکن‌که بینی مضرت ز چرخ کهن یعقوب خان که اندیشه خود بعد «۲» تحصن قلعه ندید، مدتی مدید اعتماد بر متانت قلعه نموده، آن رای را از دیگر آرا گزیـد و غافل «۳» از آنکه قادر مجیـد و جبار معید بواسـطه کفران نعمت او را دست و گریبان بسته بمؤدای «۴» حقیقت انتمای، نظم:

بـا ولی نعمت ار برون «۵»آیی گر سـپهری که سـرنگون آیی از فضای آن قلعه بیرون خواهـد آورد هرچنـد [۶۸۰] خاطر به سـختی و استحکام قلعه جمع داشت امـا هـاتف غیب مضـمون «إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقِیکُمْ». «۶» به گوش هوش او می‌رسانیـد و هاتف لا ریب مدلول «یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ» «۷» بر ساکنان آن قلعه می‌شنوانید

شعر: «۸»

ولى آخر از چرخ آيين نفاق‌مه ذو القدر كرد رو در محاق يعقوب خان به استصواب جمعى از ابلهان كه رفيق او بودند، نخوت و غرور در دماغ ايشان جا گرفته به متانت حصار و ذخيره بى‌شمار مغرور «۹» گشته در قلعه را بست و به فراغت خاطر در آن نشست. نظم:

كشيد آن كج انديش ناپاك كيش ز قلعه خطى از خطا گرد خويش

در قلعه نگشاد آن بى‌بصرفرو بست بر بخت فرخنده در ارباب سير و تواريخ «۱۰» چنين نوشته‌اند كه قرب پنجهزار سال از بناى آن قلعه گذشته در هيچ زمانى احدى از سلاطين آن قلعه را نگرفته‌اند. شعر:

چه «۱۱»قلعه ز عالم سر افراخته به عرش برين سايه انداخته

گذشته سر قله‌اش «۱۲»از فلك ز نظاره‌اش خيره چشم ملك

فصيلش «۱۳»كم از عرش والا نبود ز رفعت سر قلعه پيدا نبود

چو گردون بنايش ز بيداد بود به سنگين دلى كوه فرهاد بود

بنايش بود طاق گردان سپهر دو روزن ز ديوار او ماه و مهر

بروجش ز دعوى زبان كرده باز سخن كرده با كنگر عرش ساز

رواق فلك طاق دروازه‌اش به عرش برين رفته آوازه‌اش

---

(۱)- م: زلانش

(۲)- ب، م: «بعد» ندارد

(۳)- ب: گزيد و قافل. م: گزيد غافل

(۴)- ب، م: بمؤادى

(۵)- م: بيرون

(۶)- سوره ۶۲ آيه ۸

(۷)- سوره ۴ آيه ۷۸

(۸)- ب: ندارد

(۹)- ب: مقرور

(۱۰)- ب: و و تواريخ

(۱۱)- ب، م: چو

(۱۲)- م: قلعه‌اش

(۱۳)- اين بيت در نسخه «م» در پنجمين بيت آمده و مصراعهايش مقدم و مؤخر شده است

خلاصة التواريخ، ج ۲، ص: ۹۱۷

آن بى‌بصر «۱» غافل از آنكه هر كه از چشم ولى‌نعمت بيفتد اقبال او به ادبار مبدل خواهد شد.

سختى قلعه و كثرت مردم و ذخيره سودى ندهد. «اذا انتفى مده، لم ينفع عده» «۲». شاه جهان مدتى تغافل بر احوال وى زده صبر فرمودند. نظم:

صبورى صفات سلاطين بود كه تعجيل كار شياطين بود و مترصد لطيفه غيبى از درگاه آلهى مى‌بودند. چه هميشه به دستور زمان خاقان جنت‌مكان جد عليين آشيان- انار اللّه برهانه و روح روحه- [كه] اعانت در اين نوع امور مشكله از بارى «۳» تعالى عز و علا

می‌جستند و امداد از روحانیت حضرت رسالت‌پناهی صلی اللّه علیه و آله و «۴» حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین می‌طلبیدند. شاه جهانیان نیز به دستور توسل کل در این واقعه به درگاه کارساز بنده نواز نموده بودند. شعر: «۵»

بـد کنش را به روزگار «۶»سپارتا ازو انتقام بستاند مقارن این، روزی در مجلس خلد تزیین- که نواب سیادت و صدارت‌پناه میر ابو الوالی انجو به عرض ثناگستری و اظهار دعاگویی زبان گشوده، معروض می‌داشت که ذات اقدس و وجود نفیس انفس همایون باعث حیات شیعیان است و این دعاگویی «۷» نه بنابر اغراض دنیوی است- شاه جهان بر زبان الهام بیان گذرانیدند که دعا جهت «۸» دفع یعقوب باید کرد که باعث فتنه و فساد عالمی گشته چه تأثیر دعای اجابت انتمای «۹» [۶۸۱] آن اسلام‌پناه بر ضمیر اشرف ظاهر و هویدا بودی. امتثالا لامره الاعلی، متوجه زیارت مزار کثیر الانوار امامزاده واجب الاکرام شاه میرعلی حمزه که در آن بلده فاخر واقع است و «۱۰» به غایت مزار شریف مکان منیف و محل اجابت دعاست شده «۱۱»، از روی رقت جهرا و علانیهٔ در برابر ضریح مقدس و تحت قبه اقدس یعقوب را دعا کرد.

بیت:

دعاهایی «۱۲»که بر لب نارسیده‌نوید فاستجبناها شنیده این حکایت در اواخر شهر ذی قعده بود که بعد از بیست و پنج روز اثر آن ظاهر شد. مقرر است که هر که به خدای «۱۳» عز و جل واثق باشد احتیاج به مدد هیچکس ندارد. شعر «۱۴»:

با خدا باش هر کجا باشی‌وز «۱۵»خدا جوی هر چه می‌جویی «۱۶» چون قرب پنج ماه از تحصن آن گمراه گذشت و معامله از فکر و اندیشه و تدبیر تجاوز نمود، گاهی رای امرا بدین قرار می‌گرفت که بعضی از ایشان در حوالی «۱۷» قلعه باشند تا وی به تنگ آمده امان طلبد، یا اندیشه او مردم قلعه نمایند و رایات عز و جلال توجه به عراق نماید.

---

(۱)- ب: «آن» ندارد

(۲)- ب، م: عدد

(۳)- ب: بای

(۴)- ب: بدستور از

(۵)- ب: بیت. م: ندارد

(۶)- ب: بکرکار

(۷)- م: دعاگوی

(۸)- ب: بهر

(۹)- ب: انتما

(۱۰)- ب: که

(۱۱)- م: «شده» ندارد

(۱۲)- م: دعاهای

(۱۳)- ب: با خدای م: بخدای

(۱۴)- م: نظم

(۱۵)- م: از

(۱۶)- ب، م: میخواهی

(۱۷)- م: بحوالی ب: در حوالی باشند

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۹۱۸

درين اثنا شاه كامياب حكومت و دارايی فارس را به بنياد بيك يوزباشـی و مرجلو ذو القـدر شـفقت كرده وی را منصب خانی «۱» و تواجی‌باشـی عنايت فرمودنـد تا او بقيه لشـكر ذو القـدر را صاحبی كرده معلوم همگنان شود «۲» كه ديگر يعقوب خان (روی شـيراز نخواهـد ديد. چون اراده و تقدير لم يزلی چنان بود كه يعقوب خان) «۳» بی‌مدد لشگر و تشويش حشر بدست درآمده گرفتار شود، اتفاقا يعقوب خان را به خاطر رسـيد كه ميرزا جان «۴» بيك وزير خود را به درگاه عالم پناه فرسـتاده از شاه عالميان در خواه گناهان «۵» او نموده جرايم و تقصيرات او به عفو مقرون گردد «۶».

ميرزا جان بيك در روز عيـد اضـحی «۷» به شـيراز آمـده، به پای‌بوس اشـرف سـرافراز گرديـد و حقيقت حال مقرون به نكال آن بد خصال را معروض داشته، شاه جمجاه او را مسـتمال «۸» گردانيـده و خلعتهای فاخر جهت «۹» يعقوب خان شـفقت كرده، ميرزا جان بيك بعـد از چنـد روز كه در شـهر در ملازمت اشـرف بود، مرخص گشـته از عقب يعقوب خان رفت «۱۰» وی از قلعه بيرون آمـده روانه درگاه عرش اشتباه گرديد. شعر:

برون آمد از قلعه زار «۱۱»و زبون‌بدان سان كه جان آيد از تن برون

چو ديدش شهنشاه فيروز جنگ‌سر قدر سودش به چرخ بلند

در مرحمت بر رخش باز كردز ميران دورانش «۱۲»ممتاز كرد روز پنجشـنبه روز غدير، يعقوب خان داخل شهر شده، به مراحم بيش از پيش و تفقـدات بی‌دريغ خسـروانه سـرافراز گرديـد و نسـيم عنـايت شـاهی از غـايت مهربـانی بر سـاحت احوالش وزيـد و با انواع تلطفات بی‌غايات «۱۳» سرافراز و بلند پايه گرديد. شعر:

به اميد لطف شه كامكارامان خواه آمد برون از حصار [۶۸۲]

دلی پر نهيب و سری «۱۴»پرشتاب‌نه عزم درست و نه رای صواب بعد از آن، شاه خجسته خصال به سعادت و اقبال شيراز را به دستور به وی مرحمت فرمود لشـگر شـيراز بر سـر وی جمع شـده، استيلا- و شـأن او زياده از اول گرديـد اما از غايت حيرت نمی‌دانست چه می‌كند. بيت: خلاصة التواريخ ج۲ ۹۱۸ ذكر تتمه احوال مقرون به وبـال يعقوب خـان و گرفتاری و قتل وی به تأييـد ملك منان .....

ص : ۹۱۵

كسـی را كه برگشت «۱۵»از روزگـارهمه آن كنـد كش نيايـد به كار مصـطفی بيك كچل افشار كه همگی باعث فتنه و فساد بود و «۱۶» در قلعه رفيق وی شـده بود، در روز جمعه نوزدهم به قتـل رسـيد و آثـار غـدر و نفـاق همچنان از وجنات و اوضاع آن برگشـته روزگار ظاهر و هويدا بود «۱۷» با وجود عنايات و مراحم خسروانه سودی نمی‌كرد. شاه جمجاه ملهم گشته

---

(۱)- م: خان

(۲)- ب: گردد

(۳)- م: بين الهلالين را ندارد

(۴)- ب: «جان» ندارد

(۵)- م: كنان

(۶)- ب: گردد و

(۷)- ب: اضحا

(۸)- ب: استمال

(۹)- ب: بجهت

(۱۰)- م: رفته

(۱۱)- م: زرا

(۱۲)- م: اوزاش

(۱۳)- ب: بیدریغ و بیغایات م: ندارد

(۱۴)- م: و سر

(۱۵)- م: اروز

(۱۶)- ب: «و» ندارد

(۱۷)- م: «بود» ندارد. ب: بود که

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۱۹

عصر «۱» روز دوشنبه بیست و دوم شهر مذکور امر فرمودند که «۲» تا وی را گرفته نگاه دارند و تحمیل مبلغی بر او نموده تحصیلداران یکشبانه روز او را بر درخت آویخته لت «۳» و چوب زدند و «۴» روز سه‌شنبه بیست و سیم «۵» شهر مذکور سنه مزبور او را پاره پاره کرده گوشت [او را] جماعتی که اقربای مقتولان او بودند تناول نمودند. بنیاد خان حسب الامر اعلی «۶» جهت ضبط اموال و جهات او بر سر قلعه رفت «۷» ابو القاسم «۸» بیک حاکم پارسی بدان، باقر خان «۹» بیک و مختار سلطان تکلو که همراه وی بودند به قتل رسیدند. نظم:

گر تیغ سیاست سلاطین نبوددر عالم خاک آب خوش کس «۱۰»نخورد و هم در این ایام، پیشکش «۱۱» مجدد حاکم لار و پیشکش و تحف شاهوری و حکام لرستان به نظر انور درآمد «۱۲». و هم در این ایام حکم قضا نفاذ «۱۳» شرف صدور یافت به اسم سلطنت پناه خان احمد والی ولایات گیلان که جماعت شاملو و استاجلو بنابر اغراض با یکدیگر از درگاه عرش اشتباه روگردان شده، گیلان را مأمن خود ساخته‌اند. در روز «۱۴» که بر مضمون حکم اشرف اطلاع حاصل نماید «۱۵» آن جماعت را «۱۶» خصوصا محمد شریف خان چاوشلو را «۱۷» گرفته به درگاه عالم‌پناه فرستند و اگر غیر از این به خاطر رساند، مستعد باشد که با سپاه انبوه سیل نهیب دریا شکوه کوه شکاف بدانجا خواهیم آمد و کس به جهت قتل ولیخان «۱۸» ترکمان ولد محمد خان مصاحب و «۱۹» مسیب خان شرف الدین اغلی تکلو که در قلعه گلخندان و ری بود، مقرر گشت و ایشان را به قتل رسانیده، سرهای ایشان را به درگاه آوردند «۲۰» و یولی بیک غلام داروغه سابق اصفهان که تا غایت بنابر التماس «۲۱» فرهاد خان تعیش می‌نمود در این ایام به قتل «۲۲» رسید. قبل از رفتن بنیاد خان بر سر قلعه «۲۳» اصطخر، امت آقا وکیل یعقوب چون از قتل وی آگاه شد، خود را به قلعه رسانیده، در قلعه را بست. بنیاد خان و سایر امرا در قلعه را گرفته چند روز کشش و کوشش می‌فرمودند. بعضی از غازیان سپاه منصور «۲۴» از یکجانب قلعه راهی یافته خود را به درون [۶۸۳] قلعه رسانیدند. «۲۵» جمعی که در قلعه بودند «۲۶» همه را دستگیر کرده، امت آقا را به درگاه عالمپناه فرستادند. روز چهارشنبه

---

(۱)- م: ندارد

(۲)- م: «که» ندارد

(۳)- م: «لت و» ندارد

(۴)- م: «و» ندارد

(۵)- م: بیستم

(۶)- ب: الاعلی. م: اعلی همه

(۷)- ب: رفته

(۸)- مز: القاسم

(۹)- ب: باقراخان سیک و حاکم پارسی مدان مزبور و مختار سلطان تکلو

(۱۰)- ب: ندارد

(۱۱)- ب: حکم قضا نفاذ شرف صدور پیشکش

(۱۲)- ب، م: آمده

(۱۳)- ب: «نفاذ» ندارد

(۱۴)- ب: روزی

(۱۵)- ب: نمایند

(۱۶)- ب: «را» ندارد

(۱۷)- ب: «را» ندارد

(۱۸)- ب: ولیخان خان

(۱۹)- م: «و» ندارد

(۲۰)- ب: آورند. م: آورده

(۲۱)- ب: التماس نواب خان الزمان.

م: نواب خان زمان

(۲۲)- ب: به قتل و قبل از رفتن

(۲۳)- م: قلعه بست بنیاد خان

(۲۴)- ب: منصور را

(۲۵)- م: رسانیده

(۲۶)- م: بوده

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۲۰

دوم شهر محرم الحرام سنه تسع و تسعین و تسعمائه تسخیر قلعه شد. شعر:

در قلعه شـد بـاز نابرده رنـج‌به افسون برو [ن آمـد اژدر] «۱»ز گنـج شاه جمجاه مقرب «۲» الحضـرت العلیه «۳» مقصود بیـک ناظر را جهت ضبط قلعه [و] اموال و ذخیره آنجا فرستاد «۴»: شعر: «۵»

صبح ظفر از مشرق امید برآمداصحاب غرض را شب امید سرآمد

بی «۶»دردسر نیره «۷»و آمد شد شمشیـرآن فتح که مقصود جهان بود برآمد آنگاه شاه سـکندر سـپاه «۸» را میل دیـدن قلعه شده به رسم سیر و شکار بدان صوب روان شد. نظم:

دگر روز آن شاه گردن «۹»فرازروان شد ز جا همچو عمر دراز

چو فتح و ظفر از یمین و یسارروان در رکابش بسی شهریار

ستوران زیبا چنان جلوه‌گرز عمر گرامی شتابنده تر

ز نعل ستوران به رفتن شتاب‌روان بر زمین صد هزار آفتاب بعد از آن شاه کامیاب کامران امر به تخریب آن قلعه فرموده، سنگتراشان نادر و کوهکنان قادر «۱۰» اطراف و جوانب آن قلعه را که سـد راه آمـد شد مردم «۱۱» بود کنده درو «۱۲» عمارت و آب انبارهای

آنرا بالتمام ویران کردند و مبلغ یکهزار تومان- که قبل از آن جهت گرفتاری «۱۳» آن حق‌ناشناس نذر فرموده بودند که «۱۴» تصدق فرمایند- تسلیم توفیق آثاری عباس علی سلطان نمودند «۱۵» که به ارباب استحقاق رسانید. «۱۶»

چون شاه سلیمان مکان خاطر از ممر معاملات کوه‌گیلویه «۱۷» و کرمان و فارس جمع نمود، رای عالم آرای جهت استحکام صلح با رومیه و اندیشه فرستادن لشگر ظفر اثر «۱۸» به خراسان تقاضای آن نمود که عازم عراق گردد. اگرچه در عراق در این سال بواسطه خشکسالی و گرانی و کم محصولی «۱۹» بود، و فارس به حسب «۲۰» ارزانی و فراوانی و قشلاق اردوی همایون عالی بهترین محال بود، اما شاه جهان معدلت آیین بواسطه رفاهیت رعایا که سابقا از ستم و ظلم و تعدی یعقوب کشیده بودند «۲۱» و بعد از آن اردوی با چنین لشگر بی‌کران بر آن مملکت وارد گشته، قرب پنج ماه در آن توقف داشتند، به گمان آنکه مبادا بواسطه قشلاق اردوی همایون باعث زیادتی پریشانی ایشان گردد، صلاح در قشلاق ندیدند. چه وسعت ملك شیراز از این قیاس باید نمود

---

(۱)- مز: کلمات بین دو قلاب مغشوش است

(۲)- ب: و مقرب

(۳)- ب: العلیهٔ العالیه

(۴)- مز: کلمه نامشخص است

(۵)- م: نظم

(۶)- ب، م: پی

(۷)- م: تیره

(۸)- ب: سپاس

(۹)- مز، ب، م: گردون

(۱۰)- ب: قادر در

(۱۱)- ب: «مردم» ندارد

(۱۲)- م: «و» ندارد

(۱۳)- ب: گرفتاری مردم

(۱۴)- ب، م: «که» ندارد

(۱۵)- ب: «نمودند» ندارد

(۱۶)- م: رسانیده

(۱۷)- ب: کوکیکوبه

(۱۸)- مز: «اثر» ندارد

(۱۹)- م: محصول

(۲۰)- م: بجهت

(۲۱)- م: بوده‌اند

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۲۱

که قرب هزار تومان بواسطه عمل عمال «۱» که بر بنیچه فرود آورده بودند از آن مملکت بیرون رفته بود هیچکس از لشگریان برگ کاهی نخرید و بواسطه نزول «۲» اکثر محلات نامی خللی از نزول بود دیگر خصوصیات و فراوانی اجناس از همه باب و لطافت و

نظافت آب و هوا و کثرت میوه‌ها و بسیاری طلبه و فضلای آن بلده جنت آسا «۳» لا یعد و یحصی است «۴» چنانچه اکابر سابق و محققان صادق «۵» گفته‌اند. بیت «۶»:

چه مصر و چه شام و چه بر و چه بحرهمه روستایند و «۷»شیراز شهر منجمان صادق و اخترشناسان حاذق، روز «۸» شنبه دوازدهم محرم الحرام سنه مذکوره اختیار ساعت کرده، شاه جمجاه با سپاه از شهر بیرون آمده، در جانب صحرای قبله که [۶۸۴] پیوسته محل نزول سلاطین زمان و خواقین بوده «۹» فرود «۱۰» آمدند و قرب بیست روز در آنجا توقف فرمودند.

در این «۱۱» ایام، حسین علی سلطان چکنی ولد بوداق «۱۲» خان به سببی از اسباب که تحریر آن لایق به سیاق «۱۳» کتاب نیست [به قتل] رسید و قرب ده روز جسد او افتاده بود. بوداق خان که حاکم همدان بود معزول «۱۴» گشت و کس به گرفتن او و سایر فرزندانش مأمور گشت. چون شاه عالمیان در اصفهان قرار داده بودند که به سیر یزد توجه فرمایند، رای جهان آرای چنین اقتضا فرمود که خود از شیراز به ایلغار به دار العباده یزد رفته، چند روزی سیر و شکار آن خطه پاکیزه و بلده فاخره کرده از آنجا به دار السلطنه اصفهان روند و اردوی همایون همراه اعتماد الدوله میرزا لطف اللّه به صوب اصفهان در حرکت آمد. شاه سکندر «۱۵» سپاه آخر روز سه‌شنبه بیست و نهم شهر محرم سنه مذکوره از بیرون شیراز روانه دار العباده گشتند و اردوی معلی سه روز بعد از آن روانه اصفهان گردیدند.

شاه عالمپناه به دو «۱۶» روز زمستانی که شبها براه نمی‌رفتند از شیراز به یزد رفته، دوازده روز در آن بلده جنت مانند به سیر و صحبت اشتغال فرمودند و در آنجا نواب اقبال‌پناه جلالا حاتم‌پیکا که از اعیان خطه اردوباد است و همگی او و برادران در اردوی همایون به مناصب علیه اقدام داشته‌اند، و وی مدت دوازده سال به وزارت کل ولایات کرمان مأمور بود، و در سلامت نفس و خوش ذاتی ممتاز افتاده، به استیفای دیوان اعلی سرافراز گشت و حضرت میرزا شکر اللّه اصفهانی که سبق خدمت خراسان داشت و از آن تاریخ الی غایت به استیفای ممالک محروسه مفتخر بود، معزول گشت.

---

(۱)- ب: اعمال

(۲)- ب، م: «نزول» ندارد

(۳)- مز: مما لا یعد. ب: ممی لا یعد و یحصی

(۴)- ب: «است» ندارد

(۵)- م: سابق

(۶)- ب: ندارد

(۷)- م: «و» ندارد

(۸)- ب: رو

(۹)- ب: بود

(۱۰)- ب: فرو

(۱۱)- ب: و هم درین

(۱۲)- ب: بداق

(۱۳)- ب: بسیاق کتاب

(۱۴)- ب: مغرور

(۱۵)- ب: کندر

(۱۶)- ب: دو روز نیم که شبها

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۲۲

شاه عالمپناه روز جمعه شانزدهم شهر صفر از یزد بیرون آمد، روز دوشنبه بیست و یکم منه به دار السلطنه اصفهان نزول اجلال فرمودند. دوازده روز در اصفهان توقف فرموده، متوجه حوال رعایا و «۱» تحقیق عمل عمال آنجا شده، بعضی از اعمال آنجا را که زیادتی و ستم بر رعایا کرده بود، فراخور احوال سیاست و جریمه فرمودند و نواب اقبال «۲» آثاری آقا شاه علی دولت- آبادی- که به منصب عالی لشگر نویسی آن شاه جهان‌پناه اقدام داشت و از اعیان ملک اصفهان بود و به راستی و راست قلمی و وقوف «۳» و دانایی قانون زمان و دستور «۴» اوان است مامور گشت در دار السلطنه توقف کرده، به محاسبات گذشته آن بلده طیبه و قرار جمع و اجاره سال آینده داده از عقب روانه درگاه عرش اشتباه گردد. وی امتثالامره المطاع، تا قریه دولت‌آباد که منزل اول است، در رکاب ظفر انتساب آمده، شاه عالمیان «۵» را در منازل خود فرود آورده، مراسم غلامی و لوازم بندگی بجای آورده، دو روز به پیشکش و مهمانی اقدام نمود. شاه عالم «۶» از آنجا روانه نطنز شد. وی توقف نموده به مهمات دار السلطنه [۶۸۵] اصفهان اشتغال فرمود.

شاه سکندر جاه با وجود شدت سرما، در رفتن «۷» دار السلطنه قزوین سرعت تمام فرمودند و از نطنز به کاشان و از کاشان «۸» به قم و از قم به ساوه و از ساوه به دار السلطنه فرمودند. چنان به سرعت می‌راندند، که مرکب سبک عنان باد به سم اسب آن مالک رقاب نمی‌رسید و سپهر سوار گردون رکاب از همراهی اشهب شبدیز مانند او عاجز می گردید.

روز سه‌شنبه هجدهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره به مقر سلطنت و اقبال داخل شده، به تماشای آیین اشتغال فرمودند و بقیه آن سال فرخ فال را در قزوین قشلاق نموده به عیش و کامرانی گذرانیدند. نظم:

شه خضر رای سکندر ضمیرفریدون علم خسرو جم سریر «۹»

نکرد آنکه او کرد در عزم جزم‌نه حاتم به بزم و نه رستم به رزم و هم در این ایام، یعنی روز پنجشنبه دوازدهم شهر ربیع الآخر سنه مذکور، مهدی قلی خان چاوشلو- که شاهزاده صفدر سلطان حیدر را به روم برده بود- مراجعت کرده، به پای‌بوس سرافراز شد و کتابتی که پادشاه «۱۰» اسلام خواندگار به نواب کامیاب مالک رقاب ظل آله در باب اتحاد و صلح و صلاح و استحکام بنیان آن نوشته بودند، روز یکشنبه پانزدهم شهر مذکور در ایوان «۱۱» چهل‌ستون خوانده شد و حقیقت احوال و قرار جدا نمودن سرحد و بستن سد را معروض مقربان بارگاه عز و جلال گردانید.

و هم در این ایام خجسته فرجام، شاه مشتری احتشام را پسری شد و موسوم به سلطان حسین

---

(۱)- ب: به

(۲)- ب: اقبال اساری شاهعلی

(۳)- ب: به وقوف

(۴)- ب: دستور به اوانست

(۵)- ب: عالم‌پناه

(۶)- ب: عالم‌پناه

(۷)- ب: درقتن

(۸)- مز: «از کاشان» در حاشیه صفحه ۶۷۸ متن آمده

(۹)- ب: خسرو جم مسیر

(۱۰)- ب: پاشاه

(۱۱)- مز: اوان

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۲۳

میرزا گشت. ولادت «۱» وی اول شب جمعه چهارم شهر جمادی الاول سنه مذکور به طالع ... «۲» به افق قزوین.

و هم در این ایام بعضی «۳» امرا که فرار نموده، به گیلان و رستمدار رفته بودند، خصوصا محمد شریف خان استاجلو و مرشد قلی سلطان شاملو ایشان را به دار السلطنه آورده به قتل رسانیدند.

شعر:

چنین است آیین چرخ و سپهربه خون کسان شسته هر شام چهر

وفا و مدارا ز گردون مجوی «۴»که آمد جفا پیشه و تند خوی و هم در اواخر این سال، بواسطه اختیار ساعت و رفتن به جانب خراسان شاه عالمیان از دولتخانه مبارکه بیرون نشسته به باغ سعادت‌آباد که در ربع مسکون [۶۸۶] مثل آن نیست نزول اجلال فرمودند.

و هم در اواخر این سال، خان زمان و مقرب خاقان صاحبقرانی فرهاد خان مرخص شده، متوجه تسخیر ممالك خراسان گردید و مقرر گشت که محمدی خان تخماق بیگلربیگی چخور سعد و ایروان و اسلمس خلیفه مهردار و چراغ سلطان حاکم ورامین و فرخ خان پرناك حاکم دامغان و سایر امرای قاجار و تفنگچیان و لشگریان هر بلاد و امصار، از خراسان و عراق و کرمان تابین وی بوده به خراسان روند. خان عالیشان روز شنبه نوزدهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره از شهر بیرون رفته، بعد از چند روز کوچ بر کوچ متوجه الکای خود طهران و سمنان گردید و در آنجا لشگر خود را یراق کرده در عشر اول شهر رجب المرجب متوجه خراسان شد.

چون سال پارس‌ئیل به اتمام رسید، این مجلد خامس را تمام نمود بعون اللّه الملك المعبود، نود و سه سال تمام از سلطنت افزون سلاطین «۵» صفویه و دودمان مرتضویه- که به زمان مظهر موعود متصل گردد- سمت «۶» تحریر یافت. اما از مساعدت روزگار «۷»، به یمن تأییدات ملك جبار و قادر مختار، مأمول چنان است که صادرات احوال «۸» و نادرات افعال «۹» و مساعدت بخت جوان و روزگار با فرمان آن «۱۰» شاه جهان و مایه امن و عدل «۱۱» و امان که سن شریفش «۱۲» هنوز از مرحله بیست تجاوز نکرده- که روزگار دراز است «۱۳» و شهریار جوان- سالهای بسیار و قرنهای بی‌شمار بر سریر کامرانی متمکن بوده «۱۴» و به عمر طبیعی فایز «۱۵» گردند، و در خلال آن هر روز اقلیمی تازه و ملکی بی‌اندازه در حیز «۱۶» تصرف درآورند «۱۷»، تاریخی علیحده و مجلدی تازه در قید

---

(۱)- ب: وادت

(۲)- در نسخه‌ها محو است

(۳)- ب: بعضی از امرا فرار نموده

(۴)- مز: مجو

(۵)- ن: «سلاطین» ندارد

(۶)- ب: و سمت

(۷)- ن: روزگار و

(۸)- ن: اقوال

(۹)- ن: احوال

(۱۰)- ن: «آن» ندارد

(۱۱)- ن: «و عدل» ندارد

(۱۲)- ب، ن: شریف

(۱۳)- مز: درازست

(۱۴)- مز: بود و. ن: بود به عمر

(۱۵)- ب، ن: فایض

(۱۶)- ن: خبر

(۱۷)- ب: درآوردند

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۹۲۴

کتابت درآورد. و التوفیق من اللّه الملک الاحد الصمد. نظم: «۱»

به کوشش گرفتند شاهان خراجز ما درنیاورد کس تخت و تاج

اگر سرفراز است اگر زبر دستز محنت به جایی رسد هر که هست

همیشه گماریم همت «۲»بر آن‌که گیتی بگیرد کران تا کران

به شمشیر عالم مسخر شودبدو نیک عالم میسر شود

از آن شد سرافراز عالم سپهر [۶۸۷]که دارد علم تیغ رخشان مهر «۳»

کسی را شود شاهد ملک یارکه بوسد لب «۴»تیغ زهر آب‌دار

ز گل چیدن آنکس بود «۵»بهره‌مندکه از بیم خارش نباشد گزند

کسی آورد گوهر آسان به چنگ‌که فارغ بود از نهیب پلنگ اختتام کلام به دعا اولی:

ای نوبت تو گذشت از چرخ برین‌بی‌نوبت تو مباد عالم نفسی

آوازه نوبتت بهرجا برسادلیکن مرساد از تو نوبت به کسی [۶۸۸]

---

(۱)- ن: بیت

(۲)- ن: فکرت

(۳)- ن: ز مهر

(۴)- ن: لبش

(۵)- ن: شود

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۹۲۵

اختلافات نسخه برلن با نسخه اصل

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۹۲۷

اختلافات نسخه برلن

ص ۱ س ۱: کتاب لب التواریخ من کلام قاضی احمد ابراهیمی حسینی

ص ۲ س ۱۸: احمد بن میرمنشی ابراهیمی الحسینی خلصه اللّه عن الاشتغال بمالا یعنی

ص ۵ س ۸: الخاقان معز الحق و السلطنهٔ الدنیا و الدین ابو المظفر.

ص ۷ س ۲۱: و الحسن و الحسین و الزین العابدین و المحمد الباقر [و الجعفر] الصادق

ص ۸ س ۱: و نسب آن اعلیحضرت به هشت واسطه به حضرت قدسی منزلت شیخ صفی بدین ترتیب میرسد: [شاه عباس] بن شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن ابراهیم بن سلطان شیخ خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن سلطان شیخ صفی.

ص ۹ س ۱۰: نامتناهی کاشف انوار الشریعه، مظهر اسرار النبویه بوده‌اند که آثار او در لمعان معانی ...

ص ۱۹ س ۱۱: و از پادشاهان که به آن حضرت معاصر بوده‌اند سلطان غازان و برادرش سلطان محمد الجایتوست و به همت بلند آنحضرت مستظهر و مستوثق بوده‌اند و بر اعدای خود فائق گشته‌اند.

ص ۲۰ س:

گرم تازان ره عشق تو برسم سمندنعل و میخ طلب از ماه و ثریا زده‌اند ص ۱۱ س ۱۳: و در تعریف آنحضرت و مصداق این اسرار سید ابرار امیر قاسم انوار میفرماید.

ص ۱۲ س ۱۶: طلوع اقبال صاحبقران سمی خلیل الرحمن یعنی سلطان شاه اسمعیل انار اللّه برهانه.

ص ۱۳ س ۱۷: از ممشاد دینوری و او از ابو القاسم شیخ جنید بن محمد بغدادی و او از ابو محفوظ کرخی و او از داود طایی ...

ص ۱۵ س ۶: کتاب صفوهٔ الصفا توکل بن اسمعیل بزار اردبیلی آورده

ص ۱۷ س ۲۳: راجعون و این واقعه در شهور سنه سبعمائه بود و مدفنش همانجاست و حضرت قطب الاقطابی فرمود ...

ص ۱۹ س ۱۴: امیر الامراء ایران سلطان ابو سعید بهادر الجایتو بود.

ص ۲۱ س ۱: فرموده إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ از دود آه منتسبان ...

ص ۲۷ س ۱۳: بردعی به شهر سرای رفت.

خلاصهٔ التواریخ، ج ۲، ص: ۹۲۸

ص ۲۷ س ۱۴: جانی بیک خان اوزبک حاکم تاماوالوس تاتار در آنروز بوعظ او حاضر شده بود. مولانا در اثناء وعظ حکایت تبریز و ظلم اشرف را بر خلایق بنوعی بیان نمود که حضار مجلس را گریه دست داد.

ص ۲۹ س ۶: و جواهر و اجناس و امتعه نفیسه را که تمام در قلعه النجق جمع نموده بود بیاورد و چهارصد قطار استر ...

ص ۲۹ س ۱۷: دراز کرده و ایشانرا از هم پاشیده بودند و خواتین نیز سر خود کرده هر کدام بدست یکی درآمده در خلوتی مختفی شدند. ملک اشرف چون ....

ص ۳۰ س ۱۱: با او مینمودند و زبان بفحش گشاده الفاظ رکیک به او می‌گفتند اتفاقا او را بخانه جان بیکی خاتون والده خواجه شیخ کججی بردند.

ص ۳۸ س ۹: چنانچه گفته‌اند:

دیدی که چه کرد اشرف خراو مظلمه برد و جانی بیک زر و دیگری اینچنین چون در سفته، فرد:

ص ۳۲ س ۶: و راقم این نسخه تفصیل حالات آنحضرت را در جلد سادس تذکرهٔ- الشعرای شاهی و مناقب الفضلای عباسی که موسوم به مجمع الاخیار و مشتمل است بر ذکر حالات اکابر فضلا و علما و شعرای آذربایجان و عراق عرب و عربستان ذکر کرده نام اصلی او ...

ص ۳۳ س ۱: و همچنین مشهور است که امیر صاحبقران تیمور گورکان از غایت اخلاص و اعتقادی که نسبت بحضرت شیخ صدر الدین داشت تمامی املاک و عقاراتی که در ممالک ایران و توران و عربستان و روم و هند و ماوراء النهر و ترکستان داشت و به زر

حلال خود خریداری نموده بود بر سبیل هدیه و نذر بحضرت شیخ عرض کرد و چون آخرهای عمر شریف آن حضرت بود و کبر سن آنحضرت را دریافته بود قبول ننمود و بالاخره عبد گونه التماس حضرت شیخ فرمود که آنرا وقف نموده، بمقدسه منوره مطهره نمودند تولیت شرعی آنرا بخلافت دودمان صفوی، سلطان خواجه علی تفویض فرمایند. صاحبقران گیتی‌ستان بفرموده عمل نمود ...

ص ۳۶ س ۱۳: و در بعضی از نسخ بنظر راقم آمده که در حربگاه تیری بر مقتل آنحضرت آمده بدان درگذشت.

ص ۳۶ س ۱۵: قودیال که از الکاء قبه و قلهان قهستان شروانست دفن نمودند.

ص ۳۶ س ۱۸: گرویده و از انفاس میمنت اقتباسش روایح فیض حیدر کرار فایح بود و از اشعه جبین خورشید التباسش لمعات جمال عدیم المثال احمد مختار لایح مینمود.

ص ۳۷ س ۷: علمشاه خاتون را ...

ص ۳۷ س ۱۴: و سایر اولاد امجاد آن گیتی‌گشای جنت‌مکان خصوصا پادشاه کامیاب مالك رقاب کامران ظل سبحان که این نسخه شریف بالقاب همایون آن مظهر عدل و احسان

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۲۹

مزین گشته و عالم از سایه معدلت و مروت آن سپهر منزلت در کنف امن و امان درآمده مطمح نظر راقم است.

ص ۴۰ س ۸: خرامید و این واقعه‌ها یله و غایله نازله در شهر شعبان سنه ثلث و تسعین و ثمانمایه بوقوع انجامید مدت عمر شریفش بیست سال و یکماه. مصیبت‌زده زمانه ...

ص ۴۰ س ۱۴: سید و ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین در موضع الفندیار از مواضع ده کندی از محال تبرسران دفن کردند.

ص ۴۱ س ۴: با برادران شاه جنت‌مکان علیین آشیان شاه اسمعیل انار اللّه برهانه با ابراهیم میرزا و والده ماجده که خواهر او بود گرفته ...

ص ۴۱ س ۱۱: آن حضرت با برادران و والده ماجده قریب به چهار سال ...

ص ۴۱ س ۱۶: اوان که سلطان یعقوب برادرش یوسف میرزا را که یوسفی بود در حسن و جمال از فرط محبت ...

ص ۴۲ س ۵: علمشاه بیگم آغه.

ص ۴۲ س ۱۹: امداد نموده سلطانعلی میرزا که بزرگتر بود التماس او را مبذول داشته

ص ۴۴ س ۱۵: شاه عالم‌پناه برادرم که عنقریب شرف ذکر خواهد یافت ارتفاع یافته ...

ص ۴۵ س ۸: آن آفتاب عالم آرا و متعلقان و ملازمان تعیین نموده ...

ص ۴۵ س ۱۹: وقایع به ترتیب عنقریب به زبان قلم تقریر خواهد نمود و التوفیق من الموفق المعبود.

ص ۴۶ س ۱: ذکر حالات مقرون بسعادات شاه ملکی صفات از پی دفع اعادی و شروع در پادشاهی و عالم‌گیری.

ص ۴۶ س ۱۸: میرزا و ابراهیم میرزا چنانچه سبق ذکر یافت در قلعه اصطخر محبوس گشتند.

ص ۴۹ س ۲۴: رفت. ریش‌سفیدان ایل او را در خانه اغلان امت والد بابا سلیمان چاوشلو که او نیز یکی از متعینان آن طایفه بود فرود آورده بعد از تعظیمات و تکریمات تمامی مردم استاجلو و سران اویماق برفاقت و باستقبال استعجال نمودند. چون بسعادت پای‌بوس سرافراز گشتند حکم قضا نفاذ شرف صدور یافت که غازیان استاجلو و سران اویماق برفاقت پیرمردان خود خانه کوچ خود را بطرف روم .....

ص ۵۰ س ۵: همایون پروانه‌سان جمع باشند ایشان حسب الفرمان عمل نموده دیگر اویماقات ...

ص ۵۱ س ۷: و اکراد و ذو القدر ...

ص ۵۰ س ۱۷: حسین بارانی داشت بوسیله بعضی از باریافتگان گذرانیده مضمون آنکه

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۳۰

ص ۵۲ س ۴: برابر سازد و هنگام اشتعال نایره قتال از اهتزاز نسایم جرأت طینت مغشوش ایشان را در بوته گیر و دار بگذارد.

ص ۵۳ س ۴: آتشها افروختند و همچنان گذاشتند

ص ۵۴ س ۲۱: برافراشتند نظم:

زده هر طرف خیمه و سایبان‌در آن پهن دشت از کران تا کران

ز سبزه رخ خاك پیدا نبودز خیمه زمین پرستاره نمود

بسی خیمه و خرگه بیشمارزده پیش و پس لشگر نامدار و در آن مقام ...

ص ۵۵ س ۱۲: کثرتی بهم رسیده اخلاص و اعتقادان جماعت بدین سرحد رسیده بود که صحیح القولی ...

ص ۵۷ س ۴: من توابع گرجستان

ص ۶۲ س ۶: غازیان را رکاب و سایسخانه نبود هر کدام خورجین پرتالی بر اسب خود بار داشتند آنها را در پای درختی بر سر یکدیگر گذاشته بعد از فتح بر سر آن آمده هر کدام خورجین خود را برداشته تصرف در حال دیگری ننمود و بواسطه امانت ....

ص ۶۳ س ۱۲: و به انواع فضایل و کمالات بر رشد و رشاد آراسته و سالها وزارت سلاطین ترکمان نموده در آن ایام از وزارت الوند پادشاه بن یوسف میرزا ابن حسن پادشاه پهلو تهی کرده بود.

ص ۶۳ س ۱۷: استاجلو محمد و الیاس بیك خونسلو، ایغود اغلی.

ص ۶۵ س ۳: پادشاه مرحوم بابرین میرزا بایسنغر بن شاهرخ سلطان در سنه احدی و ستین و ثمانمائه که بر سریر سلطنت خراسان و مازندران و بدخشان قرار گرفت بفضایل نفیسه و خصایل آراسته بود و بسخنان فقرا و اهل اللّه میل تمام داشت و مذهب شیعه اختیار کرده بود روزی با خواص و مقربان نشسته بود تنکه نقره در دست دریا عطا گرفته نوشته را برخواند که نام دوازده امام است. یکی از حضار گفت در کدام زمان بوده باشد میرزا گفت بنام منست. دیگر سعید دارین میرزا سلطان حسین میرزا ...

ص ۶۶ س ۶: مثنوی:

برآشفته شیران کوپال گیرفرو ریختند از دو سر تیغ و تیر

سنان چشمه خون گشاده ز سنگ‌برآورده صد گونه تیر خدنگ

خدنگی همه سرخ گل بار اوگل خون برآورده از خار او

همه بادپایان ز خون چون عقیق‌شده با نمد زین بخون در غریق و در خلال این جنگ ...

ص ۶۸ س ۲:

غریو کوس داده مرده را کوش‌دماغ زندگان را برده از هوش

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۳۱ صفیر تیر و چاکاچاك شمشیردریده مغز پیل و زهره شیر اما در خلال ...

ص ۶۹ س ۱۱: سال ظفر مآل که روز دویم رمضان المبارك ایت‌ئیل بعضها سبع و تسعمایه بود در بلاد شروان بعیش و عشرت و شادکامی گذرانید.

ص ۷۰ س ۷: شکراغلی را بچنگ آورده حسن بیك را ترکمانان قرینه رستم و اسفندیار می‌دانستند.

ص ۷۰ س ۱۱: از آن طرف او را بقراولی تعیین نمودند پیری بیك قجر با جمعی از بهادران صفدر بصوب مقصد ایلغار کرده ...

ص ۷۱ س ۶: و هم در اینسال مغفوری خواجه عقیق منشی اردوبادی که از اولاد امجاد و اسباط باو داد محقق طوسی خواجه نصیر الملة و الدین محمد بود و از اکابر آذربایجان بمزید فطنت و کیاست و انشا و خط و استعداد و اهلیت بین الاقران ممتاز افتاد بغایت

خط تعلیق را خوش می‌نوشت از خطه طیبه اردوباد احرام درگاه عرش اشتباه و الاجاه بسته بشرف پاببوس اشرف سرافراز شد و منظور نظر کیمیا اثر گشته اول کسی که قلم بر طغرای فرامین شاهی ظل اللهی نهاد وی بود و تغییر طغرای پادشاهان سابق نموده بطوری که تا حال در میان است و مستمر است از اختراعات اوست. خاقان جنت‌مکان منصب جلیل القدر انشاء را بوی شفقت کرده سالها در خدمت اشرف بدان خدمت مفتخر بود.

ص ۷۲ س ۱۶: در ایران شده بود و انداختند در آن معرکه واقع گشت بعد از آن

ص ۷۲ س ۲۰: حضرت نبی آخر الزمان و شاه مردان الوند را منهزم ساخته

ص ۷۳ س ۱۷: ثلاثه و یزید و (ناخوانا) سایر بنی امیه و عباسیه و شافعی و مالکی و حنبلی گشوده ...

ص ۷۳ س ۱۷: و هم در اینسال مردم مشرف بتاج سرخ دوازده ترک از سقرلاط شدند و هم در آخر ...

ص ۷۳ س ۱۸: سلاطین جغتای و قراقوینلو و آق‌قوینلو اشتغال داشت و در آخر عمر و پیری و ضعف انزوا اختیار کرده در دار السلطنه تبریز معتکف بود رحلت نموده و در سر خیابان دار السلطنه خانقاهی موسوم به عید الجنهٔ ساخته در آن مدفون گشت.

ص ۷۵ س ۱۱: و همچنین مصداق این حدیث صحیح و نقل صریح شیخ حسین مذکور از استاد خود سید حسن بن سید جعفر العاملی الکرکی نقل نموده که در همان ایام از شام متوجه زیارت مشهد مقدس معلی مزکی بودم چون بدار السلطنه تبریز رسیدم نواب پادشاه جلیل سلطان شاه اسمعیل در شکار بودند و روزی که از شکار معاودت فرمودند و اهالی تبریز باستقبال رفته بودند و همراه رکاب ظفر انتساب بشهر داخل میشدند، فقیر بجهت تماشا سر راهی گرفتم که مشاهده کوکبه آن پادشاه مروج مذهب حق ائمه نمایم. دیدم که بر استری سفید سوار شده و

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۳۲

دستمال سرخی بجهت کوفت چشم بر پیشانی بسته و همراه او دوازده هزار سوار شده بودند. در آنروز این حدیث که بچند سال قبل از این بنظر رسیده بود بخاطر رسید و تصدیق آن نمودم و ایضا از غرائب حالات اینست که فقیر مؤلف از شخص صالح صحیح القولی استماع نمودم که او از شخص دیگری متقی نقل نمود که آن شخص گفت که من از یکی از مجاور عتبه علیه عرش منزلت نجف اشرف استماع نمودم که آنشخص از پدر خود که خادم حرم محترم آن روضه مقدسه مطهره بود نقل نمود که شبی در واقعه دیدم که جمعی کثیر نزد حضرت امیر المؤمنین علی صلوات اللّه علیه آمدند و شکایت از روزگار و تسلط سنیان بدکردار نمودند. پسری نزد آن حضرت ایستاده بود حضرت تاجی بشکل تاجهای مقرر بر سر او نهاد و گفت برو مردانه باش. بعد از اندك زمانی نواب جلیل سلطان شاه اسمعیل غفر له ظهور کرد. اتفاقا من در گذرگاهی بوی رسیدم چون مرا دید از روی توجه بجانب من در حرکت آمد و بمن خطاب کرد که همان است همان است. گفتم بلی همان است و از من در گذشت. القصه اگر نه این تأیید از جانب حضرت باشد این کار را چون توان پیش برد. لهذا این امر هیچکس را توفیق رفیق نشد چنانچه سابقا شرف ذکر یافت. ع: این کار دولتست کنون تا کرا رسد.

ص ۷۶ س ۱۴: دانست که از مخالفت او نکث تمام از ممر لشگر بدو راه می‌یابد بالضروره مادر خود ...

ص ۷۸ س ۱۸: که در آنزمان از واسطه انقلاب زمان بسر خود حاکم شیراز شده بود

ص ۷۹ س ۲: هفتاد و هفت سال بود و دیگر درین سال عمده اهل سلوك و محقق زمان و صاحب مکاشفه دوران شاه نعمت اللّه ثانی در رجب سنه مذکور رحلت نمود و بتاریخ فوت وی نیز «نعمت اللّه ثانی» یافته‌اند. القصه چون خاقان سکندرشان ...

ص ۸۱ س ۵: از صحیح القولان استماع افتاد که حکام مازندران قریب سی‌هزار تومان برسم پیشکش بدرگاه عالمیان‌پناه در آنزمان فرستاده بودند و ایلچیان ایشان در مدرسه غیاثیه که در دار المؤمنین قم واقع است آن نقود را منبر ساخته بسکه مجدد درمی‌آوردند که بنظر کیمیا اثر درآورند. اتفاقا آخر روزی آن صاحبقرانی از شکار آمده گذرش بر در مدرسه مذکور افتاد. صدا و غوغای

ضرابیان که زر سکه مینمودند بمسامع عز و جلال رسید. از آواز آن استفسار فرمودند که چه میکنند. مقربان بسمع اشرف رسانیدند که زریست که از مازندران آورده‌اند و بسکه شاهی ظل اللهی درمی‌آورند. بر زبان معجز بیان آن مظهر جود و احسان جاری شد که نه تالونلودور. غازیان که در رکاب همایون بودند بطرفة العینی آن سی‌هزار تومان را با اسباب و یراق ضرابخانه و ایلچیان که در آنجا بودند غارت نمودند و نیز بعضی از امرا خواستند که دفع کنند و نام سی هزار تومان بر زبان گذرانیدند اثری نداد. کرم اینچنین بعد امیر المؤمنین از هیچکس بظهور نرسیده. چون سابقا ...

ص ۸۱ س ۱۷: نامتناهی چنانچه تاریخ آن شرف صدور خواهد یافت طالع شد

ص ۸۲ س ۶: شوال مقرون به فتح و ظفر و اقبال در حوالی ...

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۳۳

ص ۸۲ س ۱۲: قاجار و طبقه دیگر از دلاوران نامدار اول حصار را ...

ص ۸۲ س ۲۰: و چون مصاعد همت آن اعلیحضرت در عنایت ارتفاع از علو کنگره فرقدسایش ایوان کیوان در خجلت و شرمساری، اساس عمارتش بر سر کوهی بلند و ممهد و مشید گشته و شرفات باره و بروجش از طاق منطقة البروج گذشته، نظم:

یلان نعره زن بر سر آن حصارکز آن تا فلک بود یک نعره‌وار

سپهر منقش پلنگی دروچو البرز هر پاره سنگی درو ص ۸۴ س ۱۴: از نقود و اجناس بی‌پایان در آن حدود بملازمت رسیده مشمول عواطف خسروانه گردیده مقضی المرام و دوستکام ...

ص ۸۴ س ۱۱: شمس الدین که معلم آن اعلیحضرت بود و منصب صدارت داشت شریک گشت. گفتار ...

ص ۸۴ س ۱۸: در ییلاقات آنروز سعید را دریافت جشنی عظیم فرمود و صحبتی بزرگ فرمود مراد بیک بایندر که در یزد می‌بود ...

ص ۸۴ س ۲۰: از خوف سلطان صاحب قران و شهنشاه عالمستان

ص ۸۵ س ۳: یوسف آقا را که یکی از آقایان اعتمادی بود بداروغگی تعیین نمود.

ص ۸۵ س ۹: بحکومت دار العباده قرار گرفت.

ص ۸۶ س ۱۸: چون آن قتل‌عام مرضی طبع آن خسرو عالیمقام نبود باز بواسطه تشیع و ریش‌سفیدی و بزرگی سعید دارین میرزا سلطان حسین آزرم ورزیده آتش غضبش بهمان اطفا یافته متعرض بلاد خراسان نگشتند.

ص ۸۷ س ۵: تهنیت جلوس سلطنت عراق و آذربایجان و فارس و کرمان بدرگاه ....

ص ۸۷ س ۸: و هم درین سال الوند بیک پسرزاده حسن بیک پادشاه که سابقا حکایت او مذکور شد در حدود ماردین دیار بکر رحلت نمود.

ص ۸۷ س ۱۰: و فرستادن پیشکش بجهت خاقان سلیمان مکان در ییلاق تخت سلیمان

ص ۸۸ س ۱۲: در حرکت آمده از آنجا مزار کثیر الانوار قیدار- علیه الرحمة من اللّه- الجبار- فرموده ...

ص ۹۱ س ۸: بعضی از مورخین نوشته‌اند که چون رایات جلال بمعرکه جدال آلادانه رسید، یکدو منزل پیش رفته در پای آق‌خاقشاق نزول اجلال فرمودند چون عقبات سخت و بیشه پر درخت پیش آمد لنگر انداختند و بعضی الکاء او را نهب و غارت نموده قلعه خرپره را که در تصرف ذو القدر بود جبرا قهرا گرفته معاودت فرمودند و صاحب تاریخ حبیب السیر با آنکه در آنزمان بوده میانه خاقان ظفر اثر و آلادانه ذو القدر سه روز جنگ نوشته که امتداد داشت حال آنکه بصحت پیوسته که مقابله نشده. چون مورخ مذکور در خراسان بود نیکو تحقیق ننموده

ص ۹۳ س ۱۹: که از جانب سلطان مراد حاکم دار السلام بغداد بود فرستادند و او

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۳۴

را به ملازمت دلالت فرمودند. پس از وصول رسول مذکور، باریک بیک او را تعظیم کرده خود و لشگریانش تاج پوشیدند و به جهت شاه جهانیان پیشکش فراوان و تحفهای نمایان مرتب ساخته آنها را مصحوب ابو اسحاق شیره‌چی خود برفاقت خلیل آقا بدرگاه عرش اشتباه فرستادند. ابو اسحاق بپایه سریر خلافت مصیر حاضر شده صورت حال باریک بیك و شرح اطاعت و غلامی او را معروض داشتند. خاقان صاحبقران بر زبان الهام بیان آوردند که او را وقتی طالب و محب میدانیم که بی‌اندیشه بملازمت آید. ابو اسحاق عود نموده حقیقت را خاطرنشان نمود باریک بیک خیال فاسدی بخاطر راه داده از آن اراده پشیمان شده نخست تاج انداخت و اندیشه عصیان و مخالفت بخاطر آورد و بواسطه متانت حصار و کثرت آذوقه فکر شهربندی بخاطر گذرانید و مرحومی سید کمونه را که از اجلاء سادات و نقباء نجف اشرف و عراق عرب بود با حضرت غفران‌پناه شیخ- الطایفه شیخ علی علیهما الرحمه گرفته در چاه حبس نمود و ذخیره بسیار در نارین قلعه بغداد جمع نمود. چون این اخبار قرع سمع آن زبده اولاد حیدر کرار شد، حسین بیك لله را منقلا ساخته لوای توجه بدانصوب برافراخت. باریك بیك چون بر حقائق حالات اطلاع یافت و میدانست که اکثر مردم بغداد شیعی المذهب‌اند و در مخالفت با او اتفاق و اطاعت نخواهند کرد، حوصله توقف نداشت بالضروره بجانب حلب گریخت. شاه جهانگشای والاجاه در بیست و پنجم شهر جمادی آلاخر سنه مذکوره بدار السلام بغداد داخل شده در چهارباغ میرزا پیر بوداق نزول اجلال فرمودند. پس از آن فرمان قضا جریان صادر شد که غازیان مردم باریک پرناك را بوادی هلاك رسانند. بهادران قزلباش آن تراکمه اوباش را به قتل آوردند. شاه ستاره سپاه سید محمد کمونه و غفران‌پناهی شیخ عبد العال را از چاه بیرون آورده برفاقت ایشان متوجه زیارت عتبات عالیات سدره مرتبات کاظمین و مشهدین و عسکرین گشتند. اولا از شط بغداد بجسر گذشته بزیارت امامین الهمامین المعصومین ابا ابراهیم موسی الکاظم و ابا عبد اللّه محمد الجواد سلام اللّه علیهما سرافراز شدند و شرایط زیارت و لوازم عبادت و اطاعت بتقدیم رسانید و شیعیان خاندان مرتضوی و صوفیان دودمان مرتضوی و صوفیان دودمان صفوی به اشاره آن قدوه اولاد امجاد علی و .... را ویران کرده به آب رسانیدند و بعد از آن آتش در آن حفره انداخته اردوبازاریان آنرا مزبله خود ساختند.

خاقان صاحبقران بعد از فراغ زیارت آن مکان عرش نشان امر بعمارت مجدد در آن آستان کریاس سان فرموده ناظران دیوان، معماران روزگار و مهندسان پرکار را طلب فرمود و مقرر داشتند که بر بالای مراقد شریف آنحضرات خانه وسیعی که دو گنبد عالی ملاصق یکدیگر داشته باشد با دیگر عمارات از مسجد جامع و مدارس و منابر و خوانق و سایر عمارت بنا کنند و سرکاران تعیین نموده بزودی به اتمام رسانند و از جمله معماران ماهر و بنایان نادر استاد سلطان محمود، استاد سلطان حسین بناء قمی بودند که از چابکدستی مقرنس بر طاق سپهر بستندی و آن عمارات عالی کار آن استادان کاردان است. پس از آن پادشاه زمان احرام زیارت نجف اشرف و روضه مقدسه و آستانه عرش منزله پادشاه تخت امامت مالك ملك ولایت الغالب علی کل غالب مظهر

خلاصهٔ التواریخ، ج ۲، ص: ۹۳۵

العجایب و مظهر الغرائب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب سلام اللّه علیه بسته. مصراع:

بهر نثار مرقد او نقد جان به کف

متوجه گشتند و چون به آن سعادت فایز گردیدند از قنادیل طلا و نقره و سایر مایحتاج آن روضه مقدسه از فروش و ظروف بنذر برده در رواج و رونق و نظام و نسق آن آستان ملایک پاسبان مساعی جمیله بظهور آوردند و مصحفی که بخط مبارک خود در صغر سن قلمی نموده بودند- چنانچه سبق شرف ذکر یافت- در سر ضریح مبارک گذاشتند و همچنان آن مصحف در کتابخانه آن حضرت است.

چون در نجف اشرف آب روان نبود و مانند کربلای معلی سراب مینمود، فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که در قدیم نهری- که خواجه عطاملك ... جوینی برادر کافی الکفاهٔ خواجه شمس الدین صاحب دیوان از شط فرات برداشته احداث نموده و تا نجف

اشرف جاری ساخته و در زمان ابقا خان و سلطان احمد چنگیزی ویران شده- امر به بیرون آوردن نهر مذکور نمودند که آنرا برداشته آب بحوالی آن مشهد مقدس و آن بلده اقدس آورند و سرکاری آن امر جلیل بغفران‌پناه قاضی جهان حسنی که ذکر اوصاف و حالات و علو مکان و صفات او عنقریب در محل خود سمت تحریر خواهد یافت شفقت فرمودند و قریب بدوهزار تومان خرج آن نهر مبارک شده موسوم به نهر شریف ساختند. القصه که تولیت آن عتبه علیه را با حکومت حله و رماحیه با طبل و علم بسید محمد کمونه شفقت فرمودند و بندگان شیخ علی را اعزاز و احترام و تعظیمات فرموده سیور غالات و ادرارات بلاغایات ارزانی داشتند و از آنجا متوجه زیارت آستانه مقدسه عرش مرتبه مولی الثقلین، امام الخافقین ابا عبد اللّه الحسین سلام اللّه علیه شدند و زبان حال بدین مقام مترنم می‌ساختند نظم:

آنرا که بکربلا گذارست‌با آتش دوزخش چه کارست بسعادت زیارت خامس آل عبا، سید الشهدا و رواج و رونق آن آستانه سپهر اعتلا متوجه زیارت مشهد عسکرین که در بلده عظیمه سرمن رای واقعست شدند و ایالت و حکومت بغداد را بخادم بیک طالش امیر دیوان ارزانی داشته او را خلیفة الخلفا لقب فرمودند و از آنجا بتاخت الوس اعراب ... که همواره اهالی آن دیار از ایشان متضرر بودند رفته دفع آن جماعت نمودند. درین اثنا بمسامع عز و جلال رسید که در آن حدود بیشه‌ایست در آنجا شیری مسکن گرفته و انواع آزار بمردم آنجا میرساند و هیچ متنفسی را مجال مرور و عبور در آن حوالی و حواشی نیست هر یک از شیران بیشه دلاوری و نهنگان دریای شجاعت گستری در دفع آن سبع از خاقان شیرشکار رخصت طلبیدند آن اعلیحضرت قبول ننموده خود بنفس نفیس نزدیک آن جانور رفته بیک چوبه تیر آن شیر دلیر را بر خاک هلاک انداخت. بیت:

بر آمد فغان ز آسمان و زمین‌که بر دست و بازوی شاه آفرین بعد از آن، خاقان سکندرشان متوجه ولایت خوزستان و حویزه گردیده و سلطان آن دیار میرفیاض مشعشعی از توجه آن خسرو عالی اطلاع یافته عنان بصوب فرار تافت.

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۳۶

ص ۹۴ س ۱۷: احمد خوزانی اصفهانی به منصب وزارت دیوان اعلی و مولانا شمس الدین اصفهانی بمهم استیفاء ممالك محروسه سرافراز گشتند.

ص ۹۴ س ۱۸: و ظفر یافتن برو بتوفیق خالق بحر و بر.

ص ۹۷ س ۲: مشمول عواطف بیدریغ گردید و به تعظیمات بی‌غایت و عنایات بی‌نهایت و تفقدات مبتهج و مسرور گشت.

ص ۹۸ س ۱۴: که بیست و دو سال و کسری از آن گذشته بود

ص ۹۸ س ۱۴: فتح اللّه ابن آقا حسین منشی قمی

ص ۱۰۰ س ۹: خاقان گیتی‌ستان نیز در جواب این بیت را مرقوم ساختند. بیت:

هر کس ز جان غلام شه بوتراب نیست‌صد مکه و مدینه بگیرد حساب نیست ص ۱۰۰ س ۲۱: میرمحمد منشی قمی که از افاضل و خوش‌نویسان روزگار بود ...

ص ۱۰۱ س ۱۱: کرمان و آذربایجان و شروان و دیار بکر و لرستان و خوزستان و حویزه و طبرستان فارغ و مطمئن گشت عازم آن اراده کثیر الفایده گردید.

ص ۱۰۲ س ۱۶: بر من میخوانی و مرا تهدید می‌کنی عذر شیخ‌زاده گفته از مجلس برخاست پس از آن شیخ‌زاده نور اللّه را خدمت نموده رخصت مراجعت داد و امیر کمال الدین ابیوردی را تعیین نموده برسالت بدرگاه عالمپناه آن اعلیحضرت فرستاد و باز اظهار عجب و نخوت خود نمود.

ص ۱۰۸ س ۱۸: بعضی از مورخان نوشته‌اند که شاه صاحبقران در دار الملك شیراز تشریف داشتند در وقتی که طعام میخوردند عرضه از جانب میر عماد الدین محمود نور کمال که در آن اوان وزیر دیوان کرمان بود از ظلم و ستم آن خان شیبان چیزها نوشته

بود و ختم باین بیت نموده، نظم:

ای شهسوار معرکه آخر الزماناز دست رفت معرکه پا در رکاب کن شاه والا جاه لقمه طعامی که در دست داشت انداخته جلو طلبید و سوار شده عازم راه خراسان گشت

ص ۱۰۹ س ۵: مظفر بتکچی که ابا عن جد از اکابر استراباد بمزید جمعیت و املاک بلوک کبود جامه از سایر اهالی استراباد ممتاز بود ...

ص ۱۰۹ س ۱۵: بمسامع عز و جلال شاه عالمیان رسید. شاه جهان از آنجا ...

ص ۱۱۵ س ۸: رباعی که از طبع عبیدخان در مدح شاه عالی سر زده بود گذرانیدند

ص ۱۲۲ س ۱۶: احوال او در جلد اول از مجلدات ثمانیه از تذکرهٔ الشعراء شاهی و مناقب الفضلاء عباسی در سلک تحریر درآورده اسم وی شیرعلی بوده ...

ص ۱۲۴ س ۴: وزارت سلاطین ترکمان و مدتی وزارت خاقان صاحبقران نموده بود در خراسان وفات یافت و در مشهد مقدس معلی مزکی مدفون گشت رحمهٔ اللّه علیه. چون خاقان صاحبقران ...

ص ۱۲۵ س ۱۰: کالپوش که در حوالی استراباد واقعست محل نزول ...

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۳۷

ص ۱۲۹ س ۱: ذکر محاربه خاقان کامکار با سلطان سلیم پادشاه روم در موضع چالدران.

ص ۱۲۹ س ۱۰: میفرستاد و قبل از آنکه سلطان سلیم پادشاه شود پدرش سلطان بایزید در حیات بود خان محمد مذکور هر روز تاخت به الکاء روم میبرد و قتل و خرابی بسیار می‌کرد و در آن ایام به آق شهر که یکی از بلاد معتبر روم بود رفته در آن بلده قتل و غارت و فساد بسیار نمود.

سلطان سلیم که از آن واقف شد، غیرتش در حرکت آمد کس فرستاد و پیروی احوال مردم آن شهر نمود هزار زیر جامه خونین که غازیان رستم توان ازاله بکارت دختران اعیان ایشان نموده بودند جمع کرده نزد پدرش به اصطنبول فرستاد که لشگر قزلباش به الکاء مردم تو اینچنین بی‌ناموسی کرده‌اند. سلطان بایزید از آن تجاهل نموده آن قضیه همچنان ذخیره خاطر سلطان سلیم می‌بود و سبب دیگر آنکه ....

ص ۱۳۱ س ۱۹: بردند و بعضی دیگر چنین نقل نمودند که چون سلطان علی میرزای افشار که از امیرزاده‌های اویماق افشار بود و شباهتی تمام بغفران‌پناه سلطان علی میرزا برادر خاقان صاحبقران داشت خاقان سلیمان مکان بغایت او را عزیز و محترم میداشت و او را یکنفس از خود جدا نمی‌ساخت و بطریق آن اعلیحضرت مزین و ملبس و بر مرکب سوار می‌بود و در آن روز عالم‌سوز سلطان علی میرزا چون دید که رومیان صحبت بر شاه عالمیان تنگ کردند از میان آن قشون اسب جهانیده پیش رفت و گفت شاه اسمعیل منم. رومیان او را گرفته نزد سلطان سلیم بردند و چون محقق شد که یکی از غلامان خاقان صاحبقران است بقتل او حکم فرمود.

ص ۱۳۳ س ۱۶: حسین میرزا بایقرا از ازبکان شکست یافته بود و بعراق آمده به پایبوس شاهنشاه صاحبقران سرافراز شده بموجب حکم جهان مطاع در ری ساکن بود.

ص ۱۳۳ س ۲۳: سرافراز شده بود در اواخر عمر ترک مناصب و امور دنیویه کرده بطاعات و عبادات اشتغال داشت در دار السلطنه قزوین رحلت نمود.

ص ۱۳۴ س ۱۶: قلعه کاخ را که از بلاد معتبر روم و از جمله شصت شهر روم است و به دیار بکر اتصال دارد و یوسف بیک و رساق از جانب صاحبقران کوتوال آن بود در وقت مراجعت از چالدران آنرا گرفت. کاخ قلعه‌ایست حصین و حصاری متین در اقطار آن باغات بسیار و بساتین بیشمار و آب فراه در تحت قلعه نمودار «جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ» «۱» و بساطین او بر کنار

فرات نمودار فردوس و آب حیات و از بدایع آنموضع سر سال در فصل بهار بمحض قدرت حضرت آفریدگار سه روز پیوسته صغار طیور بجثه عصفور که تازه پر برآورده از هوا فرود می‌آید و مردم آنجا آنرا گرفته نمک سود می‌کنند و در ظروف کرده ذخیره میسازند هرچه در آن سه روز نمیگیرند بال برآورده می‌پرند. القصه که باز در همین سال ...

---

(۱)- سوره ۳ آیه ۱۵

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۳۸

ص ۱۳۵ س ۱۶: میانه لشگر ظفر اثر خاقان صاحب‌قران و لشگر رومیان و بعضی سوانح آنزمان. چون خسرو صاحبقران ...

ص ۱۴۰ س ۱۴: والی آن دیار سیادت منقبت میرعبد الکریم

ص ۱۴۰ س ۲۱: هم درین سال فرخ‌فال حضرت آله شاه جهان‌پناه را در دار الرصد مراغه دو پسر نیکواختر از پی یکدیگر کرامت نمود یکی موسوم به سام میرزا کردند و ولادتش در روز [چهار] شنبه «۱» ۲۱ شهر شعبان سنه ثلث و عشرین و تسعمائه، دیگر بهرام میرزا تولدش در روز سه‌شنبه ۲۰ شهر مذکور

ص ۱۴۰ س ۲۰: و هم درین سال شاه قوام الدین نوربخشی که از اکابر سادات ری بود و بواسطه اندک رنجشی و طمع بر قطعه ملکی مولانا امیدی رازی را که از افاضل علما و اکابر شعر بود بقتل رسانید و در باب تاریخ وی افضل نامی تهرانی گفته، قطعه:

نادر عصر امیدی مظلوم که بناحق شهید شد ناگاه

شب بخواب من آمده گفتاکای ز حال درون من آگاه

بهر تاریخ قتل من بنویس«آه از خون ناحق من آه» ذکر حالات مولانا در کتاب مستطاب تذکرة الشعرا تفصیل یافته. گفتار در ذکر فوت سلطان سلیم.

ص ۱۴۲ س ۲: یافته‌اند ذکر حالات سلطان سلیم در مجلد ... کتاب افادت انتساب خلاصة التواریخ به تفصیل مذکور شده. چون خاقان صاحبقران از ممر رحلت خواندگار خاطر از رهگذر ولایت آذربایجان جمع نموده، شکارکنان تا بلده اصفهان در حرکت آمد و قبل از توجه بدانجا هم در دار السلطنه تبریز سیادت و نقابت پناه امیر عبد الوهاب تبریزی را که از اجله سادات و نقبا و اکابر و فضلاء آنجا بود برسم رسالت بروم جهت پرسش تعزیت سلطان سلیم و تهنیت سلطنت سلطان سلیمان بروم فرستاد. القصه چون خاقان صاحبقران به اصفهان رسید، چون از خلیل سلطان ذو القدر حاکم شیراز در جنگ چالدران تقصیری واقع شده بود ...

ص ۱۴۷ س ۲: «غم بیحساب» بطریق تعمیه تاریخ گشته. قبرش در محاذی پائین پای مبارک حضرت امام همام علیه الصلوة و السلام متصل به گنبد میر علیشیر در صحن پائین پا نزدیک به پنجره فولادی و عمارت مدرسه شاهرخی. شرح حالات مولانا در نسخه شریفه مونس الاحباب ذکر کرده. و هم درین سال خاقان خجسته خصال والد را قم را که از اعاظم اکابر ولایت عراق بود یعنی سعید دارین آقا کمال الدین حسین مسیبی را بمنصب سامی وزارت دیوان اعلی جای میر عماد الدین محمود شفقت کرده مواجب او را بمبلغ هفتصد و پنجاه تومان پروانچه اشرف شفقت کردند «۲».

---

(۱)- لن: سه شنبه

(۲)- ر. ک. ص ۷۹ متن چاپی

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۳۹

ص ۱۴۸ س ۱۱: میرمحمد بن امیر یوسف که یکی از امراء شاهی و صاحب طبل و علم بود در دار السلطنه هراة الکاء داشت و منصب شاهزاده عالمیان به او متعلق بود و مرجع اهل خراسان بود در دل داشت ویرا بموافقت بابر پادشاه متهم ساخته ...

ص ۱۴۸ س ۱۳: گویند که در وقتی که قصد آن سید مظلوم نمود وی قطعه گفته نزد او فرستاد این بیت از آنجاست. شعر:

بناحق ار تو مرا میکشـی و لیک به‌بین که عاقبت چه کنـد با تو خون ناحق من و مولانا شـهاب الـدین احمد حقیری هروی معمایی در تاریخ قتل آن مرحومی گفته است، نظم:

چون کرد به تیغ جان ستان چرخ فلک‌از لوح زمانه نام میرک را حک

گفتم که حساب سـال این واقعه چیست‌دل گفت که «قتل بنـدگان میرک» و بعضـی از علما «و اللّه شـهید و هو یحی الموتی» تاریخ فوتش یافته‌انـد. عمرش پنجاه و شـش سال در تاریخ صدارتش «شـرح اللّه صدره فهدی» یافته‌اند و تاریخ امارتش که صاحب طبّل و علم گشته «امیر باستحقاق» پیدا کرده‌اند.

ص ۱۴۹ س ۱۶: که ذکر حالات او در تذکرهٔ الشعرا ایراد یافته در دار السلطنه هراهٔ وفات یافت. و هم درین سال مولانا محیی لاری که یکی از علماء زمان بود در شیراز فوت شده مدفنش آنجاست.

ص ۱۵۱ س ۱۰: میرزا شاه حسـین از جانب پدر سبزواریست و از طرف مادر بشـیخ یوسف بنای اصـفهانی که از اکابر مشایخ و اهل سلوک بود میرسد وی در عنفوان شباب ...

ص ۱۵۱ س ۱۳: در جنب گلبار دار السـلطنه اصـفهان واقعست از مسـتحدثات آن اسـتاد زمان است چنانچه بر درگاه عمارت مرقوم است بیت ...

ص ۱۵۲ س ۲: رباعی:

ای آنکه جهان خوش به لقامی تو بودتا دور سپهر است بقای تو بود

هرجا که حدیثی بزبانی گذردختم سخن آن به که دعای تو بود «۱».

میرزا شاه حسین ...

ص ۱۵۲ س ۷: صحبتها داشتی و در اثر صحبت او شاه عالمیان بشرب مدام افتاده بود و هم درین سال ...

ص ۱۵۲ س ۱۰: قاضی جهان حسنی شفقت فرمودند و قاضی مشار الیه را روانه شیراز نمودند. وی در ذی الحجه ....

ص ۱۵۳ س ۲۳: اسمعیل و بعضی دیگر «بانی مذهب ائمه دین» پیدا کرده‌اند

ص ۱۵۴ س ۱۲: رفع بدع ذمیمه از روی بلاد ایوان بالکلیه فرمودند.

ص ۱۵۵ س ۱۶: و خانان و لشگر قزلباش نیز از او بتنگ آمده در جنگ مداهنه نموده‌اند.

---

(۱)- لن: که دعای تو کنند

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۴۰

ص ۱۵۵ س ۲: خاقان صاحبقران را پنج پسـر بود یکی رستم میرزا که نزد دیو سلطان روملو می‌بود و در ایام شاه ملکی صفات فوت شد چهار دیگر که بعد از آن اعلیحضرت بودند با پنج دختر پسران.

ص ۱۵۵ س ۶: واقعه هایله و حادثه نازله غفران‌پناه امیر جمال

ص ۱۵۵ س ۱۱: باتفاق جد راقم قاضی میراحمد شاه ...

ص ۱۵۵ س ۱۱: واقع شد مصطفی سلطان مشهور به کپک

ص ۱۵۶ س ۱۶: خواجه جلال الدین محمد

ص ۱۵۶ س ۱۷: بیت مولانا حیرانی قمی را مناسب حال خود میخواند

ص ۱۵۶ س ۲۲: و این سال اول سالیست که تباشـیر مناشـیر دیوان از پرتو مهر مهرآسا از مطلع تنفیـد و امضا دمیـده، اشـعه فیض آن

بعالمیان رسید. منشیان قضا و قدر نقش توقیع همایون این کلام موزون که نظام عالمی بدان منوط گشت- «بنده شاه ولایت طهماسب»- موافق تاریخ سال مزبور یافتند و حکومت خراسان ...

ص ۱۶۰ س ۹: بر پروانجات ایران باشد.

ص ۱۶۰ س ۱۵: یافته‌اند. حضرت امیر از جمله شاگردان شیخ الطایفه شیخ علی علیه- الرحمه است و در نجف اشرف مدتی با شیخ می‌بوده و در اوایل حال و طالب علمی در دار السلطنه هراهٔ پیش مولانا شیخ کمال الدین حسین محتسب دار السلطنه مذکور در زمان سعید دارین میرزا سلطان حسین شرح طوالع خوانده و بعد از آن در شیراز مدتی پیش علامه دوانی مولا جلال الدین محمد مطالعه کرده ...

ص ۱۶۲ س ۹: محمود بیک افشار ولد محمدی بیک و ولد بیرام.

ص ۱۶۲ س ۱۷: گیلان بیه‌پس برشت نزد امیره دباج مشهور به مظفر سلطان رفتند.

ص ۱۶۳ س ۴: دورمش خان که پس از شاه صاحبقران دو سال زیسته بود و او نیز بواسطه شرب مدام و قلت میل طعام نقص تمام باحشای او راه یافته پهلو بر بستر ناتوانی نهاده روزبروز ضعف قوت پیدا کرده خفت مرض اتقاق نمی‌افتاد تا آنکه در یکی از شهور این سال آن خان حمیده خصال از دست ساقی اجل جرعه فنا نوشید و بسبب فقدان باده زندگانی مخمور گشته در بزم حریفان «إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً» «۱» از اندوه خمار خلاص گردید. نظم:

دربن ره خواه خان و خواه درویش‌در آخر عاقبت مرگ آیدش پیش

در این بستان گیاه خرمی نیست‌گیاهی بی‌بقاتر ز آدمی نیست بعد از حدوث این واقعه، محرمان سراپرده ایالت و مخصوصان سده جلالت آن حامی ملت را بر نهج شریعت مطهره غسل داده تکفین نموده سادات با برکات و صلحای حمیده صفات بر وی نماز گزاردند «۲» و چون از شب اندکی گذشت جنازه‌اش را مصحوب خضر چلبی که بصفات طالب علمی

---

(۱)- سوره ۷۶ آیه ۵

(۲)- لن: گذاردند

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۴۱

و دیانت موصوف بوده و از قدیم الایام ملازمتش مینمود بصوب مشهد مقدسه منوره رضیه رضویه- علی مدفونها الف صلوهٔ و سلام و تحیه- گسیل فرمودند.

ص ۱۶۳ س ۱۸: منهدم سازند اما چون عادت مشتمل بر افادت حی لا یزال و حکمت مقترن بمنفعت ملك متعال به نسبت بعضی از مواد برین نهج جاری شده که ذی شوکتی که رخت هستی از سفینه دیرینه دنیا بساحل منزل عقبی نقل کرده، مشتهیات جسمانیش بلذات روحانی تبدیل یابد دست قضا بساط حیات او را طی نموده ازین محنت فزا به فضای ریاض قدس رساند.

جمعی که در پرتو آفتاب اقبالش پرورش یافته از فیض سحاب مکرمتش نشو و نما پذیرفته‌اند از عقب وی متوجه آن عالم می‌گردند و نزد همگنان عیانست که علاقه ربط و خصوصیتی که خان مغفرت‌پناه را نسبت بخواجه حبیب اللّه بود بهیچ یك از ترکان و تاجیکان نبود. علی هذا پس از رفتن خان باندك زمانی این فتنه خاست «۱» و در خلال ...

ص ۱۶۶ س ۲۰:

دهد مرغ را دانه صیاد جلدپسش در خم دام حیلت کشد

میناد کحل سعادت بچشم‌که در چشم دل میل غفلت کشد بعد از استقرار خواجه مشار الیه در دار السلطنه هراهٔ مهما امکن ...

ص ۱۶۹ س ۱۶: پادشاه خجسته مآل در جلد ... کتاب افادت انتساب خلاصهٔ التواریخ در ذکر سلاطین خلفای گورکانی سمت

تحریر یافته و درین سال ....

ص ۱۷۵ س ۲۰: در آن زمان چون حکومت دار السلام بغداد به ابراهیم خان برادر امیر خان موصلو که از اولاد گلابی بیک ترکمان موصلو است متعلق بود، ذو الفقار خان علی بیک مشهور به نخود سلطان که ...

ص ۱۷۶ س ۶: ابراهیم خان که در ییلاق ماهی دشت چند روز با چند نفر از ملازمان و شیخ محمد کرانی [در] دیوانخانه خود نشسته بود که ذو الفقار با دویست نفر از اشرار باردوی عمو اسب انداخت.

ص ۱۷۸ س ۷: تسعمایه و بعضها ۹۳۶ در دار الموحده قزوین.

ص ۱۷۹ س ۱۸: و شرح این واقعه از عطیه توفیقات الهی تیسیر می‌یابد. گفتار در ذکر محاربه پادشاه عالم‌پناه با عبیدخان اوزبک در موضع ساروقمش و انهدام اساس جمعیت آن قوم ناتمام.

ص ۱۸۱ س ۵: پادشاهی و سلطنت مملکت توران بوی تعلق می‌داشت

ص ۱۸۲ س ۱۵: مردم اردوبازاری و شتران باری را به شیبه تیر گرفتند. اردوبازاریان دلیر و ساربانان و قلقچیان ... اوزبکان را بضرب تیر از خود جدا میساختند.

---

(۱)- لن: خواست

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۴۲

ص ۱۸۳ س ۱۸: در پای آن علم ستاده در آنوقت امداد روحانیت حضرت مقدسه امیر المؤمنین لجه کرم حضرت ارحم الراحمین و رب العالمین را در جوش آورد و تسیم ظفر تنسم «وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً» «۱» نقاب از چهره پیکر نصرت اثر «توجه حیث شئت فانک منصور» رفع کرد. ملهم غیب و مرشد «لا- ریب نیز» وَ اللَّهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشاءُ» «۲» در گوش هوش پادشاه خطاپوش گفت ... امراء دولتخواه و قورچیان آگاه که از فرط اخلاص کمال اختصاص قدم استوار کرده و پای ثبات افشرده در رکاب ظفر انتساب ایستاده بودند شجاعتی چنین که از آن خسرو با تمکین مشاهده نمودند همه تیغها آخته نیزه‌ها برافراخته بر عبید و عبیدیان تاختند و بطرفة العینی دشمن ممتحن را منهزم ساخته لوای فتح و نصرت برافراختند. مصداق این سیاق آنکه راقم این حروف در مشهد مقدس رضیه رضویه- علی مشرفها الف الف صلوة و تحیه- از بعضی صلحاء ثقاة استماع نمودم که در شب جمعه یازدهم محرم مکرم که روزش روز فتح آن خسرو عالم افروزست، یکی از صلحاء مؤمنین در آن روضه عرش مکین خواب دیده که آنحضرت سلام اللّه علیه از ضریح مبارک بیرون آمده متوجه بیرون گشته آنشخص از آن حضرت سؤال کرده که یا مولا بکجا میروی جواب فرموده‌اند که بجام بمدد طهماسب می‌روم صدق یابن رسول اللّه. القصه که در آنروز ....

ص ۱۸۵ س ۲۱: سپاهی است که در آن آب اخضر گشته عیان، اعنی روشنی اهل جهان ...

ص ۱۸۶ س ۶: رسانید. شاه حمجاه ظفرپناه از آن جنگاه منصور و مؤید مراجعت نمود و لشگر شکسته اوزبکان از قصبه جام تا مروشاهجان جایی درنگ نکردند و عجبتر از آن وقایع آنکه بعد از فرار عبید خان و قرار پادشاه آگاه که بنفس نفیس از بارگیر فلک مسیر فرود آمد ...

ص ۱۸۶ س ۱۲: شدند در آنوقت فارس میدان پردلی محمد سلطان تکلو شرف الدین اغلی از نواب عالی از پی تحقیق این امر رخصت یافته قریب بمعسکر جانی بیک سلطان رفته دو نفر ...

ص ۱۹۰ س ۱۳: مشهد مقدس امام همام ابا ابراهیم موسی الکاظم سلام اللّه علیه بسته

ص ۱۹۰ س ۱۹: ذکر آمدن عبید خان بخراسان

ص ۱۹۰ س ۲۰: بجانب عراق از خراسان

ص ۱۹۲ س ۱۳: بخدمت نواب میرزایی و ملازمت جناب خانی ارسال نموده فرستاد ملک در وقت مناسب از پی بساط بوسی نواب میرزا و دست‌بوس خان شوکت انتما سرافراز گشته و تحف و هدایایی که داشت گذرانید.

ص ۱۹۳ س ۲: پس از وقایع، چون شاه جمجاه نواب سام میرزا را میخواست که بالطاف و استمالت مفتخر و سرافراز ساخته نزد خود آورد غایتش بواسطه کثرت مخالفان و طغبان

---

(۱)- سوره ۱۷ آیه ۸۱

(۲)- سوره ۳ آیه ۱۳

ایشان در محل تعویق می‌افتاد همه روزه در فکر و خیال آن بودند. اما شاهزاده سام میرزا پس از آن فتوحات و تیسیر عطیات که مذکور شد به اشارت حسین خان شاملو که لله و مدار علیه نواب میرزایی بود بصوب فارس و عراق در حرکت آمد و مترصد ورود الطاف شاهی بود. ذکر مجملی از باقی احوال عبید خان بدافعال.

ص ۱۹۳ س ۲۱: رسانیدند که قصیده که مولانا هلالی جهت خان عالی گفته درین مصرع که مصراع: ز مغرب تا بمشرق رفت و یکشب در میان آمد، قصدش اینست که چون شاه جمجاه بخراسان می‌آید خان راه فرار پیش می‌گیرد و بعضی ابیات آن قصیده اینست «۱» ...

ص ۱۹۵ س ۵: شرح حالات و اشعار مولانا در جلد اول تذکرهٔ الشعرای عباسی در تلو شعرای خراسان رقم تحریر یافته. و هم درین سال شاه حمیده خصال میر نعمت اللّه حلی را ...

ص ۱۹۵ س ۸: سال ششم از سلطنت آن خسرو اقلیم چهارم نوروز پارس‌ئیل جمعه دهم رجب.

ص ۱۹۵ س ۲۵: شیخ زین الدین علی عبدالعالی قدس سره اکثر اوقات رفیق شاه حمیده صفات بودند. جولان قلم در توجه شاه عالمیان بخراسان مرتبه ثانی و ظفر بر اعداء بتأیید ملک منان. چون پادشاه آفاق از ممالک عراق بدفع سلاطین اوزبکیه ...

ص ۱۹۶ س ۲۴: پس از آن قرار یافت که هر یک از خانان و سلاطین ایلچی از جانب خود بخدمت شاه عالمیان فرستند. مجملی از ...

ص ۱۹۷ س ۴: چون این سخنان بمسامع عز و جلال شاه عالمیان رسید بغایت شکفته و خوشحال گردید.

ص ۱۹۷ س ۱۱: روی بامرای دولتخواه کرده گفت اوزبکان درین مرتبه بجنگ نمی‌آیند و میانه ما و ایشان جنگ واقع نخواهد شد چرا که داب سلاطین اوزبکیه نبوده که ...

ص ۲۰۱ س ۱۹: مثل امرای زیک و چگنی و سایر اکراد و امراء چینی و عربگیرلو و و رساق.

ص ۲۰۲ س ۱۱: عالم‌پناه خواجه مظفر صاحب ظفر، کلک زبان را بدعای شاه ملا یک سپاه گویا ساخت.

ص ۲۰۵ س ۱۳: مواکب داشت و مشاهده و ملاحظه مینمودند. بعد از فراغ از آنها مراجعت نمود.

ص ۲۰۵ س ۱۶: به جوشیدن درآمدند. القصه که از آن غوغا و فریاد و صدا گوش عالمیان کر گشت.

ص ۲۰۹ س ۱۳: ثنا گشاده ابو سعید خان که بزرگتر ایشان بود گشوده ...

ص ۲۰۹ س ۲۳: ایلچی شاه کامکار عالم مدار ظفر کردار ...

---

(۱)- این قصیده در صفحه ۱۹۴ متن چاپی آمده

ص ۲۱۰ س ۱۹: او را از بیابان مرو گذرانیده بولایت سرخس و زورآباد رسانیده و مراجعت نمایند.

ص ۲۱۲ س ۲۴: امیر بیک مشهور بمهر پسرزاده امیر زکریا کججی که سابقا ذکر او شد متعلق ساخت و وزارت نواب میرزایی بمرحومی خواجه شجاع الدین محمود شیرازی شفقت فرمودند.

ص ۲۱۳ س ۵: سلطنت آن خسرو اقلیم چهارم اعلیحضرت ...

ص ۲۱۴ س ۴: جوان بودند حسین خان با آنکه چندانی بر سر او جمع نبودند خود را ...

ص ۲۱۴ س ۸: درگذشت اما راقم از بعضی غازیان صحیح القول که در آن معرکه بودند شنیدم که قراعلی ذو القدر ...

ص ۲۱۴ س ۱۸: علیهما الصلوة و السلام در ولایت گرمرود میانه تکلو و سایر اویماقات جنگ شده، درین اثنا یانچی اغلی ...

ص ۲۱۵ س ۳: ایشان را با کدوک علی و قصاب اغلی که محبوس بود بدرگاه عالم پناه فرستاد.

ص ۲۱۵ س ۸: و آوردن رومیان به آذربایجان.

ص ۲۱۷ س ۶: بر سریر سلطنت بلاد هند نشسته تمامی امرا و سرداران بلاد هند و جغتای دست بیعت و تبعیت به آن خسرو پاک اعتقاد دادند و آن پادشاه عدالت نهاد نیکو اعتقاد مضمون همایون «الولد الرشید یقتدی بآبائه» را وجهه همت بلند و منظور نظر بی‌گزند ساخته خدام درگاه سلاطین‌پناه بنای نصفت و رأفت در بسیط زمین هند نهادند. سال هشتم از سلطنت آن خسرو با ترحم نوروز لوی‌ئیل روز شنبه ۳ شعبان المعظم مطابق ثمان و ثلثین و تسعمائه هجریه. شاه جمجاه ستاره سپاه نوروز این سال بعیش و کامرانی و فتح و شادمانی در آذربایجان گذرانیده، سابقا مذکور شد اولامه ...

ص ۲۱۹ س ۷: درآمده بود دری گرانمایه بر منصه ظهور بی‌قصور و کسور بل از سر تا قدم همه نور جلوه‌گر گردید و دیده انتظار منتظران مشتاق از دیدار مسرت آثار آن یگانه آفاق فروغ موفور دیده خروش تهنیت بگوش ساکنان سموات رسید. ملکی در صورت بشر قدم سعادت اثر بر عرصه گیتی نهاد. شاه جمجاه او را نذر حضرت صاحب الزمان و خلیفهٔ الرحمن علیه صلوات من اللّه الملک المنان نموده حلقه غلامی آن حضرت را در گوش کشید. شعر:

جهان گشت آباد از فر شاهی‌بر اوج خلافت درخشید ماهی

چه ماهی که خورشید با خیل انجم‌بود حضرتش را محقر سپاهی چون فرزند اول و نذر حضرت صاحب الامر بود خانان نامدار و امراء عالیمقدار و صدور عظام و وزرای ذوی الاحترام و سایر ملازمان درگاه سپهر احتشام نقود نامحدود از ابیض و احمر و در و گوهر نثار مهد عالیش نمودند و آن مولد هدایت مسعود مکنی به ابو الغازی و مسمی به سلطان محمد ساختند

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۴۵

و چند قابله قابل و مرضعه شیرین شمایل جهت ارضاع آن جوهر نفاع تعیین فرمودند. اما از پی دفع عین الکمال که لمعه‌ای از انوار نور حدقه ما زاغ البصر و ... علیه من الصلوهٔ ازکیها دلیلی است روشن بر وقوع مدفوع ان العین حق، خبر کلفت اثر آمدن عبید خان و محاصره نمودن دار السلطنه هراهٔ و دشواری و تعب محصوران آن دیار معروض شاه کامکار گردید. گفتار در آمدن

ص ۲۲۲ س ۱۵: شعبان مطابق تسع و ثلاثین و تسعمایه در دار السلطنه تبریز گذرانیدند در اول بهار آن روزگار قمش اغلان ...

ص ۲۲۳ س ۲۰: در چهاردهم ماه ربیع الاول سنه اربعین و تسعمایه از ظاهر هرات

ص ۲۲۴ س ۳: کرج ساوخ بلاغ

ص ۲۲۵ س ۱۷: آمدند چون هفت ماه و نیم آن خسرو واجب التکریم برین نهج که مذکور شد اوقات فرخنده سمات در دار السلطنه هرات بگذرا [ندند] ایالت آنجا را بدستوری که بشاهزاده بهرام میرزا تفویض کرده بود بشاهزاده سلطنت انتماسام میرزا که برادر حقیقی اوست مفوض ساخت و آغزیوار خان شاملو را که بوفور مردانگی و دلاوری از سایر امرای آستان جلادت گستری نسبت امتیاز داشت لله آنحضرت ساخت و سرانجام ملک و مال را بوی ارزانی داشت و پس از فراغ از امور مملکت خراسان در هفتم

ماه صفر سنه احدی و اربعین و تسعمایه از موضع پل مالان که در یک فرسخی شهر بند هراهٔ واقع است کوچ کرده بصوب مشهد مقدس معلی در حرکت آمد پس از سودن جبین بر خاک آستان آن روضه مبین و آن سده عرش قرین بخاطر فاتر گذراندند که بطریقی که مغفرت‌پناه میر سید محمد پیشنماز که از علما و فضلاء جبل عامل بوده و در اردوی همایون بامر پیشنمازی اشتغال داشت خواب دیده بود که آن اعلیحضرت سپهر منزلت در آن روضه مقدسه عرش مرتبه از جمیع مناهی توبه فرموده و به همان قاعده در آن روضه مقدسه منوره مؤکد بقسم و ایمان توبه نمودند.

ص ۲۲۶ س ۳: درین اثنا خبر آمدن ابراهیم پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان خواندگار پادشاه ممالک روم بدار السلطنه تبریز و رفتن اولامه سلطان تکلو بر سر شرف خان کرد به بلده شرف خان مذکور در دار السلطنه هراهٔ بمسامع عز و جلال رسید. چون پادشاه جمجاه در پانزدهم شهر ذی حجه بداعیه یورش بلخ از دار السلطنه بیرون آمده، قریب چهل روز در موضع النگ نشین توقف کرده بواسطه خبر رومیان فسخ آن عزیمت نموده چنانچه مذکور گشت در ماه صفر ...

ص ۲۲۶ س ۱۰: خوارزم بود خود را بپای اعلیحضرت سپهر منزلت انداخته حضرت امام ضامن ثامن صلوات اللّه علیه را شفیع گناهان خود گردانید. شاه دین‌پناه قلم عفو بر جریده گناهان وی کشیده او را در سلک ...

ص ۲۲۷ س ۲۲: آن خسرو نوروز یونت‌ئیل چهارشنبه ۲۵ شهر شعبان مطابق سنه ۹۴۰. شاه عالمیان نوروز این سال در خراسان کرده بعد از استماع خبر رومیه شومیه بدار السلطنه تبریز متوجه عراق شدند و منتشا سلطان را با اغلان ...

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۹۴۶

ص ۲۲۸ س ۷: روانه ابهر شده از عقب میرزاها و امرا بآذربایجان متوجه گشتند. ایراد شمه‌ای ...

ص ۲۳۱ س ۸: موسی سلطان حاکم دار السلطنه تبریز بمجرد استماع توجه آن سلطان سلیمان مکان ...

ص ۲۳۲ س ۱۷: که .... بر جنگ سر کوج منع کرد و گذاشت که رومیه عرابها را آراستند و آن شکست بشومی دلیری او واقع شد. دیگر آنکه حضرت حق سجانه و تعالی امر فرموده که یک مسلمان از دو کافر فرار نکند.

ص ۲۳۴ س ۶:

چاره ما ساز که بی‌چاره‌ایم گر ننوازی به که رو آوریم ص ۲۳۵ س ۱۹: توقف فرمود، بعد از آن بر سر قلعه وان رفتند از قورچی یکهزار و چهار صد کس در رکاب ظفر انتساب بودند امراء و ملازمان خود بهفت هشت هزار نمیرسید از آنجمله سیصد و پنجاه تتمه تا هزار کس ملازمان. امرا قلعه وان را حصار کردند و یورش انداختند.

ص ۲۳۶ س ۱: او را پسر خوانده. امراء مذکور چون بسعادت مجالست مجلس بهشت آئین سرافراز شدند حکایت مذکور را عرض نمودند.

ص ۲۳۶ س ۳: قشلاق آن سال در صحاری و بیابان بپایان رسید اما خواندگار قشلاق در بغداد نمود. محمد خان شرف الدین اعلی تکلو حاکم آنجا حسب الامر همایون اعلی بغداد را انداخته جمیع ذخیره و آذوقه که داشت در شط انداخت و از راه حویزه و بصره متوجه درگاه خلایق پناه شاه جمجاه گشت «۱».

ص ۲۳۶ س ۴: مذکور شد و ایضا از اقوال و افعالش روایح نفاق و خلاف مستقم گشته همواره آثار آن بر ضمیر آفتاب تأثیر ظاهر شده بود و مقارن آن حسن آقا ملازم او بعرض اشرف رسانید که عنقریب وی سالک طریق عناد می‌گردد. بناء علی تلک الجهات آن خسرو خجسته صفات قصد وی را با بعضی از محرمان و مقربان در میان نهاده در وقتی که آن حال تباه ...

ص ۲۳۶ س ۱۱: میرغیاث الدین محمود و میرشمس الدین محمد که وزیر خورد دیوان و وزیر خان بودند به حسن بیک یوزباشی استاجلو گیرانیده مقید و مأخوذ گشتند و مال و اسباب و جهات ایشان و آن سلسله علیه از خویشان و متابعان تمامی بسر کار خاصه و اصل گشت سوای املاکی که در دارابجرد و ولایت فارس وقف عتبات عالیات سدره مرتبات کرده بودند و هم در آن ایام سه

برادر را بقلعه النجق که در متانت و حصانت از قلعه گردون افزون بود و مانندش از دایره فرض عقل بیرون، فصیلش با فلک البروج توامان و خندق عمیقش با گاو زمین همعنان: نظم:

کسی گر شدی چرخ را بر زبرفصیلش ز دور آمدی در نظر

از آن سهمگین خندق پر ستیزخلا و ملا خندق و خاک ریز

---

(۱)- در این قسمت تا عنوان: «سال یازدهم از فرمانفرمایی آن خسرو غازی (صفحه ۲۴۱ متن چاپی)» این نسخه مطالب را با تقدم و تأخر آورده است.

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۴۷ ز حل تا شود بر درش پاسبان‌کند طوبی و سد ره را نردبان

یکی سنگ از آن قلعه باشکوه‌درافتاده و گشته فیروز کوه برده و محبوس ساختند و میرعنایت جوزانی عم مرحوم میرزا عطاء اللّه .....

ص ۲۳۶ س ۱۶: سحر باجابت «یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» «۱» بنعم روح و ریحان رسید و اطاعت امر «ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً» «۲» کرده و بفردوس جنان شتافت و در پس پشت ضریح مبارک در خارج روضه مطهره در رواق و ایوان پنجره بزرگ فولادی مخفی و مدفون گشت و حکمت گویا در همین بود که در همان ایام عراق عرب بدست رومیه درآمد «مقتدای شیعه» موافق تاریخ است و یکی از فضلاء عصر چنین در سلک نظم درآورد، رباعی:

افسوس که رفت مقتدای شیعه‌آن هادی دین و پیشوای شیعه

تاریخ وفات او چو جستم ز خردگفتا که بجوز «مقتدای شیعه» حضرت شیخ رحمهٔ اللّه علیه از کرک نوح جبل عامل بوده ...

ص ۲۳۷ س ۱: بظهور آورد و در اندک زمانی املاک و رقبات و زراعات و نخیلات در بصره و حله و رماحیه بهم رسانید و حقوق حضرت شیخ غفران‌پناه برین مذهب و کتب امامیه که نایاب شده بود و بر شیعیان بسیارست، همچنانکه سابقا شرف ذکر یافت که شاه جنت بارگاه رضوان جایگاه ابو البقا شاه اسمعیل انار اللّه برهانه و غفر ذنبه و عطر بنسیم الرحمه ترابه که تسخیر دار السلطنه بغداد فرمودند آنحضرت را تقویت و تمشیت کرده لوازم اطاعت شرع اطهر و انقیاد احکام و اوامر ملت مطهر نمودند. آنحضرت پانزده سال در زمان دولت آن اعلیحضرت جنت منزلت و ده سال در زمان شاه ثریا رفعت فردوس بارگاه چه در نجف اشرف و چه در عراق و خراسان و آذربایجان و در بعضی اسفار همراه اردوی همایون بنشر احادیث و تألیف و تصنیف و درس و فتوی اشتغال داشتند.

ص ۲۳۷ س ۲: خدام آن شیخ رفیع مقام بالتمام املاک و اسباب و جهاتی که در مدت مسطور بیمن شفقت پادشاهان عالمیان اندوخته بود گذاشته نقل بعراق و خراسان نمودند و از نوادر اتفاقات فوت میر نعمهٔ اللّه حلی است.

ص ۲۳۹ س ۲: منسوب بحضرت خامس آل عبا سید الشهدا صلوات اللّه علیه است میخواندند.

ص ۲۳۹ س ۱۲: شرح حالات مولانا در تذکرهٔ الشعرا مسطور گشته.

ص ۲۳۹ س ۲۲: گردانیده مفصل این مجمل آنکه در آن اوان که حسین خان شاملو در ملازمت نواب سام میرزا از ولایت سجستان بصوب ممالک عراق و آذربایجان رفته، بتقبیل عتبه علیه شاهی از اسرار سعادت آگاهی تصور نمود و در سلک خدام درگاه سلاطین‌پناه انتظام یافت خسرو ستوده صفات او را مشمول الطاف و عنایات بیغایات گردانید چنانچه سبق ذکر یافت. مدت سه سال وی بعد از جوهه سلطان بر مسند امیر الامرایی تمکین یافت. اگرچه در آن زمان اختیار و

---

(۱)- سوره ۸۹ آیه ۲۷

(۲)- سوره ۸۹ آیه ۲۸

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۹۴۸

اقتدار پادشاه کامکار زیاده گردید چه حسین خان مانند جوهه سلطان خیال استقلال نداشت اما بنا بر ترک ادبی که از مردم وی در انداختن آن دو تیر واقع شده بود حضرت شاه را ضمنا به مشار الیه فی الجمله انحراف مزاجی بود بمرور ایام بعضی از امور قبیحه علاوه آن انحراف گردیده خصوصا عمل شنیع پاشتن قرا و داخل ساختن زهر در شیشه شراب خاصه چنانچه مذکور شد.

و ایضا از اقوال و افعالش روایح نفاق و خلاف مستقم گشته همواره آثار آن بر ضمیر آفتاب تأثیر ظاهر شده بود و مقارن آن، حسین آقا ملازم او بعرض اشرف رسانید که عنقریب وی سالک طریق عناد میگردد. بنا علی تلک الجهات، آن خسرو خجسته صفات قصد وی را با بعضی از محرمان و مقربان در میان نهاده در وقتی که آن حال تباه در درون خرگاه در مجلس شاه فارغ البال نشسته بود نواب القاس میرزا و سوندوک قورچی افشار و بعضی از تیغ بندان در پشت وی ایستاده پادشاه عاقبت محمود اشارت فرمود که او را در شمشیر گرفته پاره پاره کردند سر او را قنبر اغلی بر سر نیزه کرده در اردوی کیهان [پوی] گردانیده قشون او را بنواب ابو الفتح بهرام میرزا کشورگشا دادند.

احمد بیک نور کمال که از وزارت حسین خان بوزارت اعظم سرافراز شده بود با برادرانش میر غیاث الدین محمود و میرشمس الدین محمد که وزیر خورد دیوان و وزیر خان بودند به حسن بیک یوزباشی استاجلو گیرانیده مقید و مأخوذ گشتند و مال و اسباب و جماعت ایشان و آن سلسله علیه از خویشان و متابعان تمامی بسر کار خاصه و اصل گشت سوای املاکی که در دارابجرد و ولایت فارس وقف عتبات عالیات سدره مرتبات کرده بودند. و هم در این ایام آن سه برادر را بقلعه النجق که در متانت و حصانت از قلعه گردون افزون بود و مانندش از دائره فرض و عقل بیرون، فصیلش با فلك البروج توامان و خندق عمیقش با گاو زمین همعنان، نظم:

کسی گر شدی چرخ را بر زبرفصیلش ز دور آمدی در نظر

از این سهمگین خندق پرستیزخلاء و ملا خندق و خاک ریز

ز حل تا شود بر درش پاسبان‌کشد طوبی و سدره را نردبان

یکی سنگ از این قلعه باشکوه‌در افتاده و گشته فیروز کوه «۱» برده محبوس ساختند و میرعنایت خوزانی عم مرحوم میرزا عطاء اللّه و خواجه معین الدین علی ولد قاضی میر حسین عبدی یزدی در عوض ایشان وزیر دیوان اعلی شد. القصه چون این قضیه در دار السلطنه هرأة بسمع سام میرزا و آغزیوار خان رسید، بتوهم آنکه آنچه بحسین خان رسیده شاید بایشان نیز برسد، چه بعد از دورمش خان للگی سام میرزا تعلق بوی داشت- چنانچه سبق ذکر یافت- و ایضا دختر مشار الیه در حباله نکاح نواب میرزا درآمده و حسین خان و آغزیوار خان از یک طایفه بوده آغزیوار خان تربیت یافته حسین خان بود و در اثناء این وقایع پاشتن قرا که این همه ناخوشیها که متفرع بر خباثت ذات وی بود از ماوراء النهر گریخته بیلده هرات نزد میرزا و آغزیوار آمده و ایشان را اضلال کرده از مخالفت نسبت بولی نعمت مبالغه تمام کرد و

---

(۱)- بخشی از این واقعه در دو جای نسخه تکرار شده است

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۹۴۹

ایشان رقبه از ربقه تبعیت و اطاعت نواب شاه بیرون آورده بر مرکب استقلال و ضلال سوار شدند و سالك سبیل علیل کفران نعمت گشته از مراحل سلامت درگذشتند و این قضایا در شهور سنه احدی و اربعین و تسعمائه روی نموده در پانزدهم شهر شعبان سنه مذکوره شاهزاده عالیمقدار به استصواب آغزیوارخان از ترکان متروک و سپاهیان مفلوک مانند خلیفه سلطان میرآخور و محمود بیك را از پی حراست گذاشته بصوب مقصد نهضت نمودند و از شنایع اموری ...

ص ۳۴۱ س ۱۶: سال یازدهم از فرمان فرمایی آن خسرو غازی بر سریر کشورگشایی.

نوروز قوی‌ئیل هفتم رمضان المبارک مطابق احدی و اربعین و تسعمائه در مملکت آذربایجان نوروز فرمودند.

ص ۲۴۳ س ۲۰: رفتند. شعر:

اگر باد گردد بگاه گریزبود آسمان بر سرش فتنه ریز

کسی را که برگشت روز از قضابکوشش نیابد خلاص از بلا رایات نصرت آیات ...

ص ۲۴۵ س ۲۲: صفات وی در تذکرهٔ الشعرا ایراد یافته و این رباعی ...

ص ۲۴۷ س ۳: دیگر از قبایح اعمال و فضایح افعال او اینکه بر کسی که در امری ...

ص ۲۴۷ س ۱۴: غافل از مضمون این حدیث که «الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم». متعاقب آن چون عبید خان برین وقایع متنوع ....

ص ۲۵۱ س ۱۴: جدا کردند. صوفیان خلیفه اصلش از سیواس بود چند سال در خراسان حکومت کرد چهار هزار و هشتصد اوزبک را در جنگ بقتل آورده بود. در روز دوشنبه و سه‌شنبه و جمعه دوازده من حلوای قند و چهل من عسل و دویست کله قند و دوازده گوسفند مع یراق و دو هزار دینار زر در راه دوازده امام صرف می‌کرد. علیه الرحمهٔ من اللّٰه الاحد. گفتار در ذکر احوال سام میرزا و آغزیوارخان.

ص ۲۵۴ س ۵: توآنی حقا و ثم حقا و کفی به شهیدا. و بولای علی اعلا و بسر عزیز نواب کامیاب سپهر اعتلا که تا رمق در بدن این ممتحن خواهد بود ازین خجالت و شرمندگی سربالا چون توانم نمود. بیت:

سر خجالت درویش از آن بود در پیش که گر گناه ببخشند شرمساری نیست اکنون انگشت ندامت بدندان تاسف میگزم. اگر عاطفت شاه دین‌پناه شامل این بیگناه گشته نقوش آنرا بزلال عفو بشویند قدم از سر ساخته متوجه پایه سریر اعلی میگردم. این عرضه داشت را با رئوس اهل نفاق بدرگاه پادشاه آفاق ارسال نمود. و هم درین سال قشلاق در دار السلطنه تبریز واقع شد.

ص ۲۵۴ س ۱۱: خان افشار در سرحد کوه‌گیلویه بر ضمیر خورشید نظیر پرتو انداخته بود

ص ۲۵۴ س ۱۴: از عراق بصوب آذربایجان چون بلده سلطانیه ...

ص ۳۵۴ س ۱۸: بپایه سریر اعلی بتقریب رسالت و در خواه جرایم مظفر سلطان خلاصی

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۵۰

یافته از جانب مهد علیا خانش خانم همشیره نواب اعلی آمده بمراحم خسروانه اختصاص یافت

ص ۲۵۴ س ۲۰: سال دوازدهم از سلطنت آن مظهر امن و امان و گذرانیدن نوروز پچین‌ئیل.

ص ۲۵۵ س ۲۱: که هیچکدام از آنها بیکدیگر اختلاط نکنند و حرف نزنند و آن لله موکل باشد.

ص ۲۵۷ س ۱۰: آشکار و نگارنده بندگان با اضطرار قبل از آنکه ...

ص ۲۵۸ س ۵: با ایشان این اندیشه در میان نداشتند.

ص ۲۶۲ س ۲: نیندیشید. از صحیح القولی استماع افتاد که در آن اوقات در هراهٔ هر روز به اشارت آن خان دور از انصاف بی‌گزاف پنج شش کس بدعوی رفض باغواء جهال بلوکات بغیر حق در چارسوی هراهٔ کشته میشدند چه از روستائیان بی‌دیانت و شهریان با خیانت هر کس نسبت به کسی سوء مزاجی یا اعتقاد باجی داشت او را گرفته نزد قاضی می‌برد که این مرد در زمان سلطنت قزلباش سب صحابه کرده و بر اثبات این دعوی دو شخص باطل جاهل را به ادای شهادت نزد قاضی می‌برد و قاضی مداهن خاین بی‌تفتیش حال گواهان و تحقیق عدالت ایشان در حال بقتل آن مسلمان حکم کرده او را کشان کشان بچهار سوق می‌بردند و بقتل می‌رساندند. و هم درین سال مرحومی مولانا اهلی شیرازی در شیراز فوت شد قبرش در جنب قبر غیب اللسان خواجه حافظ شیرازیست. شرح احوال وی در تذکرهٔ الشعرا مسطور گردانیده. سال سیزدهم از سلطنت ...

ص ۲۶۶ س ۱: خادم‌باشی آستانه مقدسه منوره عرش درجه رضیه رضویه علی ساکنها السلام و التحیه از اکابر سادات ما ملکان مازندران بود همراه امراء عظام مثل شاهقلی خلیفه ذو القدر مهردار و امیر سلطان روملو بقلعه طبس گیلکی مطلب نواب شاهزاده سام میرزا که بعد از وصول عرضه و رؤس آن جمع گمره مضله عرق برادری و کرم جبلی آن اعلیحضرت در جوش و حرکت آمده سید مذکور و امراء مسطور بدانصوب رفته شاهزاده دور افتاده را بنوید مراحم بیدریغ شاهانه امیدوار ساخته از قلعه بیرون آوردند و همراه بدرگاه فلک اشتباه رسانیدند. شاهزاده مشار الیه بدستور بر مدارج الطاف و اعطاف شاهی رسید و الحمد للّه المجید. و در آن زمستان ...

ص ۲۶۶ س ۸: شب پنجشنبه بیست و یکم شهر ذی حجه حجه مسطوره قرب بطلوع آفتاب نواب اسمعیل میرزا از علیا جناب سلطانم بوجود آمد. منهیان ...

ص ۲۶۶ س ۱۱: گردید و الحمد لله علی افضاله و قد رجع الحق الی مکانه تحریر قلم خجسته رقم در ذکر تعویض سلطنت هرات بشاهزاده خجسته صفات ابو الغالب سلطان محمد میرزا و للگی محمد خان شرف الدین اغلی تکلو.

ص ۲۶۷ س ۵: نموده قرب یکسال در آنولایت سرگردان و بیسامان بود و مترصد لطائف غیبی و نزول موکب همایون شاهی می‌بود. درین اثنا خبر رایات ...

ص ۲۷۲ س ۷: سلطنت آن عزیز گشته خالق افلاک و انجم.

خلاصة التواريخ، ج‏۲، ص: ۹۵۱

ص ۲۷۲ س ۱۰: رایات نصرت آیات بموضع هزار جریب که قریب بدار السلطنه مذکور است نزول اجلال فرموده قبه بارگاه خلایق‌پناه را فراشان چابک دست در فسحت اقلیم چهارم بر فلک نهم رسانیدند و در همین روز ایالت‌پناه محمد خان با اشراف و اعیان در رکاب سلطنت ایاب شاهزاده عالمیان سلطان محمد میرزا که در سن پنجسالگی بود اقبال مثال باستقبال پادشاه با استقلال شتافتند و در موضع مسطور بعز بساط بوسی اعزاز یافته در حریم لطف عمیم بار یافتند و روز دیگر به پیشواز پادشاه فریدون‌فر خواص و عوام بیرون آمده چشم بر راه انتظار داشتند و آخر همین روز که اول وقت طلوع نیر مراد بود خسرو کشورگیر بر بارگیر فلک مسیر سوار گشته متوجه مقر دولت اثر گشت و خروش ارباب هوش و صوت اعیان صلاح نوش از فلک اطلس درگذشت. القصه بدین و تیره موکب ظفر مال بمستقر جلال یعنی باغ شهر تشریف آورده بسان جان در قالب مکان درآمده و روز دیگر بوقت شام بتماشای آئین بازار اراده نموده بر شبدیز پرخیز نشسته برادران نامدار و شاهزاده‌های عالیمقدار اعنی نواب سام میرزا و القاس میرزا و بهرام میرزا و مقربان سلطنت شعار و قورچیان ظفر آثار و ایشک آقاسیان عالیمقدار و یساولان با اقتدار در جلو آن پادشاه عالممدار روان گشتند بی‌تکلفانه ببازار درآمدند و آن خسرو کامکار بر یمین و یسار نظر فیض اثر انداخته بر خصوصیات و تکلفات اختراعات پیشه‌وران و کارنامهای صنعتگران حاضر میگردید و بزبان حال کلمه تحسین القا فرموده اصوات دعوات دعاگویان و جوش و خروش مخلصان بگوش هوش ساکنان آسمان میرسید و بدین طریق تا چهار سوق تشریف برده در آن مقام از سمند خوش خرام فرود آمده بر تختی که در آن اوان از پی جلوس و بخت آن سلیمان مکان احداث نموده بودند نشسته برادران و زمره مقربان را نشانده بلوازم صحبت و استماع ساز و ادوار خوانندگان خراسان مشغول فرمود و هنگام انتهای بزم پیشوایان اصناف و کلانتران اکناف را طلب داشته بنوازش پادشاهانه و تفقدات خسروانه شرف اختصاص داده و درباره اهل ساز و مردم خوش آواز انعامات بیغایت کرده ابواب فواید قولی و فعلی بر روی ادانی و اعالی بگشاد و چون نزدیک رسید که ساقی شب حریفان با طرب را مکیف خواب سرگران ساخته حامل دل از احمال خیال سبک گرداند و اصحاب مجلس را از سریر گفتگوی فرود آورده در بستر استراحت خواباند، شاه عالم مدار با چشم خوابدار و سخت بیدار از بزمگه برخاسته بجانب باغ شهر که دولتخانه مبارکه بود توجه نمود و بباز کردن آئین که موجب رفاهیت غنی و مسکین است حکم فرمود و پس از انقضاء اندک زمانی از قرار آن پادشاه خیرمدار و تمهید

بساط نصفت و عدالت و امنیت در ساحت آن دیار بخاطر آفتاب مظاهر گذشت که در آن زمستان اگر در ملک خراسان قشلاق کرده شود یمکن که نقص و تشویش ...

ص ۲۷۲ س ۱۹: آمده در اثناء راه شاه دین‌پناه مکررا گوش. هوش او را بدرر نصایح مفضی بفلاح و لآلی مواعظ موصل بصلاح تزئین داد. تفصیل این اجمال آنکه فرمود که مالک الملک و الملوک زمام مهام در قبضه اقتدار و اختیار ما نهاده و فرمان فرمایی و دارایی این بلاد و امصار بملازمان ما داده و بدانکه موقوف علیه بقای این نعمت عظمی و مناط دوام این عظمت و

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۵۲

دولت کبری رعایت جوانب رعایا و اصلاح احوال کافه برایاست چه از متصدیان امور سلطنت هر آنکس که درین مساهله نمود باندک زمانی قهرمان «وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ»، «۱» او را ازین منصب عزل کرد و همچنین از معتکفان اشغال خلافت هر آنکو در تمشی این مهم مسامحه تجویز فرمود بعد از انقضای اندک زمانی محول «وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ»، «۲» او را از فراز اعزاز فرود آورد. نظم:

کس ز شاهان بغیر عدل نخواست آسمان و زمین ز عدل بپاست

سلطنت خیمه‌ایست بس موزون کش بود راستی و عدل ستون

گر نباشد ستون خیمه بجای بیستون خیمه کی بود برپای

یارب این خیمه سعادتمندزین ستون تا بحشر باد بلند اکنون مراقبت و رعایت اهالی این مملکت را از وضیع و شریف و قوی و ضعیف بتو حواله نمودم و حکومت و سرداری ایشان را من حیث الاستقلال و الانفراد بتو تفویض فرمودم باید که از فیصل مهمات و قضای حاجات غایت نصفت و نهایت مروت مرعی داشته رضای حضرت کردگار طالب و از سخط منتقم جبار راعب باشی زنهار چنان مکنی که تساهل تو در امور و تغافل تو از احوال مردم نزدیک و دور موجب فتور و قصور من گردد «یَوْمَ یَقُومُ الْحِسابُ» بسبب عمل ناصواب تو دامان عرض من از حول دست من فرسوده شود «هذا ما عهدنا الیک و العهدة فی الدارین علیک» و جمع این مقدمات را محمد خان بسمع رضا اصغا نمود و عدالت جبلیش از فواید مفهومات سمت تضاعف یافت و از همان منزل رخصت حاصل کرد ...

ص ۲۷۳ س ۸: غضب الوالی شمشیر کشید سرش از تن جدا کرد. پس از آنجا کوچ بر کوچ ...

ص ۲۷۳ س ۱۱: نوربخشی که از اکابر سادات عراق بود و بمزید ملک و مال از سایر اکابر مملکت عراق در پیش بود شد. مجملی ...

ص ۲۷۴ س ۱۹: تحویل نمود با وجود شدت سرما و زمستان بلاد آذربایجان عازم تبریز گشتند.

ص ۲۷۵ س ۱۴: برابری کرد. نظم:

به سه سکندر درش توامان‌به برج فلک باره‌اش همعنان

ز بالاش سنگی گر افتد بزیرعجب گر رسد تا قیامت بزیر

چو سیمرغ در دامن کوه قاف‌عمل کرده بر خاکریزش طواف

سپاه ظفریار نصرت شعارنشستند در دامن آن حصار القصه قریب بدو سه ماه ...

ص ۲۷۶ س ۹:

لیکن ره میخانه ز آبادانی‌راهیست که کاسه میتوان داد بدست

---

(۱)- سوره ۳ آیه ۲۶

(۲)- سوره ۳ آیه ۲۶

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۹۵۳

ص ۲۷۶ س ۱۵: می‌نمود در آن شب سیاه میانه آنجماعت گمراه از ضرب تیغ و تیر جان و تن را فصل و وصل و فراق و وفاق بود. شعر:

اجل را بجان آشنایی شده‌میان تن و جان جدایی شده خواجه کلان که این صورت ...

ص ۲۷۶ س ۲۳: انداختند و او را بر اسبی چالق نشانیده لوای توجه ...

ص ۲۷۷ س ۱۳: شاهرخ بن سلطان فرخ که در آن زمان والی شروان بود قوت مقاومت ...

ص ۲۷۷ س ۱۷: شیخ پادار که یکی از امرای آن دیار بود بضرب چماق ...

ص ۲۷۷ س ۱۸: کامران میرزا ولد پادشاه مرحوم ظهیر الدین بابر میرزا از بلاد هند به حوالی قندهار آمد.

ص ۲۷۸ س ۱: شوال مقرون بالفتوحات و الاقبال مطابق خمس و اربعین و تسعمائه

ص ۲۷۸ س ۸: الم می‌رسانند لکمال الدین اسمعیل:

بسا خاندانهای اهل قدیم‌که بودش عصای ستون متکا

که از اوج برجش بیکدست بردفکندند تا گه بتحت الثرا

مساجد شده خندق مارکین‌منابر شده هیزم شوربا

سگ مرده افتاده در موضعی‌که بد جای پیشانی اولیا

چو اوتاد در سجده افتاده است‌چو ... گشته ستونها دوتا

امامان چو قندیل آویخته‌چو سجاده افکنده محرابها

نه بر طفل رحمت نه از پیر شرم‌نه آزرم خلق و نه ترس خدا

درخت هنر همچو شاخ گوزن‌فرو مانده بی‌برگ و نشو و نما

گرانمایه را کار در انحطاطفرومایه را پایه در ارتقا بنابر آن فرمان واجب الاذعان عز اصدار یافته که القاس میرزا ...

ص ۲۷۹ س ۴: نظم:

طیور وهم عمری برپریده‌بدیوار فصیلش کی رسیده

ز برج آن کمند و هم کوتاه‌بود یک روزن از دیوار آن ماه

بجنب او فلک را اعتباری‌سحاب از خاک ریز آن غباری

جهان در عرصه بومش ترابی‌فلک بر خندقش کمتر حبابی

درو کنجی گرفته ربع مسکون‌سرازیک برج او بر کرد گردون لشگر ظفر اثر بر قلعه ...

ص ۲۸۲ س ۱۳: و دیگری از شعرا که از هر مصراعش تاریخ آن فتح بیرون می‌آمد گفته و این ابیات از آنجاست. قصیده:

وز ادب سد ره‌نشینان فلک از پی هم‌فوج فوج آمده وصف زده در صف نعال

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۹۵۴ با چنین عسکر و این جمع کجا روی نهدکه نه اقبال کند جانب او استقبال و جمعی دیگر این رباعیات را فرموده‌اند. رباعی:

ای خسرو دین که ملک شاهی از تست‌از گردش ماه تا بماهی از تست

شروان چو مسخر تو شد روم شکست‌وان نیز بتوفیق آلهی از تست رباعیه:

بیغرد که بود از آفت دوران فردداش بهوا سپاه قتال تو گرد

کسی فتح چنین نکرد این لطف خداست‌کین کرده و صد ازین دگر خواهد کرد و دیگری از فضلا چنین گفته:

خورشید زمانه شاه طهماسب‌کش روی زمین مسخر آمد

شروان بیکی اشاره او رادر زیر نگین مسخر آمد پس از آن منشیان عطارد نشان ...

ص ۲۸۲ س ۱۹: اقلیم چهارمین گردید الحمد للّه الحمید المجید. ذکر احوال شآمت مآل خواجه محمد صالح بتکچی و بردن او بدرگاه عالم‌پناه و بقتل آمدن آن سرمایه فتن و تفصیل این واقعه آنکه در آن اوان که خواجه مظفر بتکچی ...

ص ۲۸۳ س ۱۶: بوده سر از ربقه اطاعت و متابعت بالکلیه برتافته جمعی از سیاه‌پوشان را بر سر خود جمع ساخته کس با پیشکش و تحفه بخوارزم نزد عمر غازی سلطان که والی ولایت خوارزم بود فرستاد و او را بمدد طلبید و خود را در سلک هواخواهان او منخرط ساخت. والی خوارزم را هوای حکومت استرآباد در سر افتاده از احشام و صحرانشینان آن دشت و بیابان سپاه فراوان بهم آورده متوجه استرآباد گردید. محمد صالح با سیاه‌پوشان از جنگل جرجان بیرون آمده به عمر غازی سلطان پیوست و استیلا و طغیان وی بمرتبه‌ای بود که صدر الدین ...

ص ۲۸۳ س ۱۶: متمکن گشت و تبرکات لایق و تحفه‌های موافق بعمر غازی و سایر اوزبکان داد. عمر غازی حکومت آن دیار را بوی گذاشته روانه خوارزم گردید. بعد از رفتن اوزبکان محمد صالح در ولایت مسطور بر مسند دارایی قرار گرفته بعضی از لوندان ...

ص ۲۸۶ س ۹: مقیم گردید و با ایالت‌پناه محمد خان شرف الدین اغلی تکلو بسر می‌برد و هم در این سال شاه محمود کنجانی ...

ص ۲۸۹ س ۸: تنبلچی که سردار آن کردان بود فرار نموده ...

ص ۲۸۹ س ۱۹: شریف شیرازی که در آن اوان کلانتر شیراز بود او را بمواعید از قلعه ...

ص ۲۸۹ س ۲۴: رسیده بود چه که تا جلو بیگم بطریق زمان شاه صاحبقران فردوس مکان سلوک می‌کرد و خواتون حرم محترم بود و سایر شاهزاده‌ها در سفره او طعام نمیخوردند بنابراین او را در تبریز گذاشته سایر اهل حرم را همراه بردند و چون طاعون برطرف شد و شاه دین‌پناه باز به تبریز فرمودند ایت‌بیکه را که یکی از خدمتکاران اهل حرم بود او را بر روی

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۹۵۵

تا جلو بیگم انداخته بیگم را از حرم اخراج فرمودند و حکم شد که او را بشیراز برده بقیه عمر در آنجا ساکن باشد. مشار الیها را بر شتر لوکی و کجاوه‌پوشی از نمد بور بار کرده بشیراز رسانیدند چون بشیراز داخل شد رحلت نمود و در مزار متبرک بی‌بی دختران که در شهربند شیراز واقع است مدفون گشت. اسم وی بیگی بیگم است بنت مهماد بن بیک بن حمزه بیک بن بکتاش بیک موصلو و آبا و اجداد او از اعاظم امراء حسن پادشاه بوده‌اند و از آثار خیرات و مبرات آن خیره، قریه حسناباد ابو العرا بادری است

ص ۲۹۰ س ۱۰: موهبت آثار نموده و محصولات آن رقبات نیز همچنان جاریست دیگر عمارت گنبد عالیست ...

ص ۲۹۰ س ۱۱: موسومست به جنت‌سرا در دار الارشاد اردبیل در جنب ...

ص ۲۹۰ س ۱۵: نیافته عفی اللّه عنها و تجاوز عن تقصیراتها. ذکر انتقال عبید خان

ص ۲۹۰ س ۱۶: چون ظلم و تعدی و ستم عبید خان اوزبک در ممالک ماوراء النهر و ترکستان و خراسان امتداد تمام یافت و مدت سی‌سال بعد از شایبک خان عم پدرش در خراسان و ماوراء النهر و ترکستان دست و پا زد اما بجایی نرسانید و ساعتی بر مسند دارایی مملکتی نیارامید و همیشه در غم و غصه و دزدی و حرامی‌گری اوقات مصروف داشتی و در اواخر عمر و زندگانی بدرد و بلای آتشک گرفتار گشت چنانچه پاهای او از حس و حرکت افتاده دو تخته چوب بر پاهای او بسته بر دوال رکاب محکم نموده بودند. با وجود آن حالت همیشه ایلغارات کردی تفصیل این واقعه آنکه بعد از فرار مشار الیه ...

ص ۲۹۲ س ۲۲: خان عالیشان ازین مژده مفید انواع بهجت و سرور نموده اعالی و ادانی را از استماع این واقعه نافعه مسرت بی‌غایت عارض شده مخبر را بخلاع فاخره و نقود متکاثره خوشحال و مرفه گردانید و در ساعت کیفیت را عرضه داشت نموده مصحوب

یکی از آقایان خود بدرگاه عالم‌پناه فرستاد و منهیان ملاء اعلی ...

ص ۲۹۴ س ۱۵: انداختند. نظم:

یکی رفته بر خاک ریز از شتاب‌بدین سان که بر آسمان آفتاب

بدست دگر نردبان برده پیش‌که بر برج خاکی نهد پای خویش

بهم کوه و دریا بجنگ آمده‌جهان زان خصومت به تنگ آمده از صولت غازیان عضنفر صولت ...

ص ۲۹۴ س ۱۹: در جبل بود پیشنهاد وجهه همت تسخیر نهمت گردانیدند و فی الواقع آن کوه باشکوه با قله سپهر دوار دعوی همسری و با قمه قصر این نیلی حصار مناقشه برابری مینمود نظم:

چه کوهی که روئین تن و سخت سرز روز فروماندگی سخت‌تر

درافتد کلاه از سر مهر و ماه‌کند گر ببالاش گاهی نگاه

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۵۶ ز بالا چو نخجیرش آید به آب‌خورد آب از چشمه آفتاب

بزش از فلک سبزه دلپذیربزغاله آسمان داده شیر

عقابش کند صید مرغ فلک‌بود آشیانش فراز ملک

ستاره بر اطراف پیرامنش‌درخشنده چون لاله در دامنش

در آن سنگلاخ آن ددان کرده جای‌وطنگاه گبران مردم ربای عساکر گردون مآثر جاهای حصین و مواضع ارضین آن کوه را جبرا قهرا مسخر گردانیدند و جمعی کثیر از کفار فجار را در مضایق و معاقل جبل بقتل آوردند و بنیاد ثبات آن مشرکانرا بباد حمله آتش آهنگ متزلزل ساختند و بقیهٔ السیف آن مخاذیل چون جراد منتشر ببادیه هاویه گریختند.

شاه دین‌پناه بقصد و نیت جهاد بمقتضی «قاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً» «۱» تا بکنار آب رفته لواصات گرجی که حاکم نصف گرجستان بود فرار کرده خود را بکوههای سخت و بیشه‌های پردرخت انداخته نهان شد.

ص ۲۹۴ س ۲۳: درین سال بعضی از امرا مثل حسینخان سلطان روملو و پیر سلطان خلیفه و شاه علی سلطان استاجلو و احمد بیک ترکمان بافوچی از بهادران حسب الفرمان قضا جریان متوجه رستمدار شدند و حاکم آن ولایت ملک جهانگیر بن ملک کاوس به اتفاق رستمداریان پناه بقلعه لاریجان برده عساکر قزلباش از روی پرخاش بقلعه جنگ انداختند. ترکان با جمعی از دلاوران بدروازه حصار درآمدند رستمداریان نخجیروار متفرق گردیدند. ملک جهانگیر از خوف حسام جنود عالم‌گیر امان طلبید. در آن اثنا ...

ص ۲۹۴ س ۲۳: درین اثنا پیر سلطان خلیفه که سردار آن سپاه بود از کمال عقل و دانش در باغی که در حوالی قلعه بود درآمده بر درخت [هلویی] صعود کرده [هلویی] میخورد اتفاقا بمدد احمد بیک که بدرون حصار رفته بود رسید. رستمداریان چون نامردی پیر سلطان خلیفه را مشاهده کردند بر سر احمد بیک ریختند و بزخم تبرزین احمد بیک را با جمعی از ملازمان بقتل آوردند. پیر سلطان خلیفه از غایت خوف مراجعت نمود. سال هژدهم از سلطنت آن [برگزیده] خالق افلاک و انجم نوروز پارس ئیل شنبه ۲۴ ذی قعده سنه ۹۴۸ شاه جمجاه نوروز این سال در دار السلطنه تبریز عشرت و کامرانی نموده در اول بهار که آوازه لشگر ربیع در عالم افتاد و سپاه گیاه و سبزه در حرکت آمد رایت نصرت آیت آن اعلیحضرت به ییلاق او جان در حرکت آمده از آنجا بجانب سهند فرمودند و در آن منزل نواب القاس میرزا ....

ص ۲۹۵ س ۸: سال نوزدهم از کشورگشایی آن خسرو اقلیم چهارم پنجم ذی حجه، نوروز توشقان‌ئیل ۹۴۹. درین سال شاه خجسته حضال ...

ص ۲۹۵ س ۴: درین سال سادات اسکویه از درجه اختیار و نظر اعتبار ساقط گشته از

(۱)- سوره ۹ آیه ۳۶ (به قیاس قرآن مجید تصحیح شد)

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۵۷

مناصب معزول و از بودن در اردوی همایون ممنوع گشته. مجملی ازین مفصل آنکه سادات مذکوره که از قریه اسکویه دار السلطنه تبریز بودند چهار برادر، امیر صدر الدین محمد و امیر نظام الدین احمد و امیر قمر الدین محمود و امیر ابو محامد لطف اللّه. جد ایشان امیر ابو القاسم از سادات عالی درجات چینی بوده و جامع جمیع سعادات گشته سلاطین سابقه پیوسته تعظیمات و تکریمایت او مینموده‌اند. اولاد مذکوره بوساطت قاضی جهان که ایشان را بر رغم تقرب دیگران پیش کشیده و راه داد چنانچه سابقا شرف صدور یافت کار ایشان مرتبه مرتبه از کلیدداری کتابخانه در خدمت بندگان اشرف مدار الیه امور سلطنت و پادشاهی و صاحب تدبیر امور ملک و مملکت و جهانبانی بودند تقرب و محرمیت ایشان در ملازمت شاه عالمیان بر سبیل حقیقت بودند و از ماعدای ایشان بر سبیل مجاز بودند. القصه خامه دبیر فلک اثیر بر صنحه زرنشان مهر منیر قدم در وادی تحریر نهاده و دست صانع قدسی اوراق لاجوردی سپهر مستدیر را بنقوش ثواقب کواکب آراسته هیچ فردی از افراد انسانی را بدین تقرب و عزت در خدمت پادشاهان و ملوک ندیده در حریم حرم خاص بدینگونه محرم و اختصاص نشنید و تقریبات ایشان را منشیان عطاردنشان بدین عبارت در مناشیر و فرامین واجب الاذغان درمی‌آوردند و هذا عبارته: «حضراۀ ولاۀ ممالك هدایت صواحب مساند عزت و سطوۀ عصام دولت امره قوام ملت زاهره جوامع مجامع الکمالات الصوریه و المعنویه ذوی- النفوس المقدسۀ القدسیه، اولی القلوب المتألمۀ الزکیۀ القدوسیه، صدر المسند الملۀ الزاهره و الائمۀ الباهره، سراجا لامعا السماء النفابۀ و الافاده و الهدایه و نظام بالناظم الخلق و معالم الخلق و النجابۀ و الافاضۀ و المعالی و الدین احمد او قمرا منیرا و بدر مستنیر الفلكك الولایه و شمسا لسماء الاعالی و ارباب الاقبال و نجما مضیا فی بروج السعادۀ و الاجلال محمودا و شرفا لشرفات الدرجات السادات العظما و صدقا ... و النجبا بالبینۀ القیمه و الحجۀ الواضحه لطف اللهیا و ارباب فضل کمال که دیوان کیوان رتبت جاه و منزلتشان بکتابه وافی هدایت «أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ» آراسته بر آستانه رفیعشان سر مباهات و افتخار گذاشته بود و اصحاب جاه و جلال که صحایف احوال ایشان بنقوش کریمه:

«وَ فَضَّلْناهُمْ عَلى کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلًا» «۱» پیراسته و غاشیه اطاعت و فرمانبرداری ایشان را بر جان دوش برمیداشتند، شاه کامیاب ابواب انعامات و تفقدات بر ایشان مفتوح داشته بهیچ چیز با ایشان مضایقه نمی‌فرمودند و هر اراده که آن جماعت میکردند بلا توقف بحصول موصول میشد و در هنگام سواری اگر یکی از آن چهار شخص ظاهر نبود آنقدر بر سر اسب توقف میفرمود که او می‌آمد اگر چه انواع مکروه و محذور از این سلوك لازم آمدی بدان التقات نفرمودندی و مکرر شاه سپهر اعتلا بجهت خاطر و التماس ایشان با برادران و ارکان دولت قاهره برسم ضیافت بجانب موضع اسکو می‌رفتند و مجالس عشرت انگیز و محافل مسرت‌آمیز تربیت فرمودند و انواع مباسطت و شکفتگی میکردند. از والدم شنیدم که وی نقل فرمود که در وقتی که شاه جمجاه بروضه عرش

---

(۱)- سوره ۱۷ آیه ۷۰

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۵۸

اشتباه حضرت امام ضامن صلوات اللّه در یورش چهارم خراسان داخل شده وداع فرموده بیرون می‌آمدند، با سادات عظام خلوتی کرده قسم بایشان خوردند. چون بدار الحفاظ آمدند، قاضی جهان را که در آنوقت وزیر اعظم و مختار الدوله بود طلب فرموده گفتند که با سادات معاهده کردیم و قسم خوردیم که هر کس بدایشان بگوید دست بدین خنجر کرده من او را بزنم. غرض که چون با تو حجت دارم اظهار این کردم و لهذا کسی را قدرت این نبود که در باب ایشان تواند که حرفی بمسامع عز و جلال رساند تا آنکه سادات بنا بر عدم تقلید شرع نبوی و ارتکاب بمناهی و ملاهی و اظهار بعضی حکایات واهی خاطر اشرف بندگان شاهی

مرتبه بمرتبه از ایشان منحرف گشته جواهر ذات خواص ایشان و همگنان هویدا گردید. و دیگر ایشان شکر این نعمت و قدر این موهبت ندانستند و خورسند بعافیت نبودند و در سلسله ایشان کسی نبود که از راه و رسم عالم خبری داشته باشد و ایشان نیز بغایت از همه چیز عاری و بیگانه در امور دیوانی شروع نداشتند اموری که نسبت بدیشان نداشت مرتکب میشدند وارده صدارت و وکالت و وزارت بجهت خود بخاطر آورده بودند. بالاخره ارکان دولت قاهره و قاضی جهان که واسطه ارتقاء و اعتلای مکان با ایشان شده بود بنابر اراده‌های ایشان ورق برگردانید و در مقام نفاق با ایشان می‌بود و جمعی از محرمان را برین داشته ایشان در خلوت فرصت جسته حقیقت را بمسامع عز و جلال رسانیدند تا اینکه شاه عالمیان ملهم گشته آنها را از نظر انداخت و فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که ایشان در قریه اسکویه ساکن گشته دیگر بدرگاه معلی نیایند و نواب اعلی سیورغالات ایشان را که مبلغ کلی میشد شفقت کردند. و هم در این سال استاد البشر عقل حادی عشر ...

ص ۲۹۶ س ۵: فوت شد و در مدرسه در جنب والده ماجده‌اش مدفون گشت و مولانا حسن علی خراس مروی در تاریخ وی گفته قطعه:

بحر دانش غیاث دین منصورآفتاب سپهر عز و علا

آن خرد پروری که برده سبق‌در فضیلت ز بو علی سینا

در اصول و فروع جمله علوم‌از همه اعلم از همه اعلا

سالها مسند صدارت بودجای آن جانشین بدردجا

عاقبت رفت و جا بغیر گذاشت‌کرد جا صدر جنت المأوا

سال فوتش سؤال کرد ز من‌نکته دانی زرمره عقلا

خون فشاندم ز دیده و گفتم«عقل حادی عشر نماند بجا» ولادتش در شهور سنه ست و ستین و ثمانمایه. میر مرحوم از روی جامعیت در جمیع علوم زیاده از آن بود که در این نسخه بیان توان نمود. کواکب فضایل نفسایی از مطالع طالع آن معلم ثالث طالع و اشراق لوامع کمالات از مقاصد علوم و مواقف تصانیفش ساطع بود و در زمان سلطنت حضرت صاحبقران شاه اسمعیل او را جهت تعمیر رصد حضرت استاد البشر مروج مذهب اثنی عشر خواجه نصیر الدین محمد طوسی قدس سره که در بلده مراغه واقع است طلبیده و آن

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۵۹

عمارت بکلی ویران شده بود. چون میر بعد از وصول بمقصد ملاحظه نمود که اتمام این چون بدوره زحل که بسی‌سال دیگر وقوع می‌انجامد میسر است خاقان سکندرشان از طول زمان آن اعراض فرموده در انجام آن سعی نمود و موقوف ماند. در اوایل سلطنت شاه جمجاه ظل اللّه و در زمان صدارت مغفرت‌پناه امیر جمال الدین محمد استرآبادی میر را بدرگاه عالم پناه آوردند که در صدارت او را شریک سازند و این مدعا بوقوع مقرون نشد.

ص ۲۹۶ س ۲۰: که میر از مرض آتشک بغایت احتراز و اجتناب داشتی چنانچه از جمیع مردم کناره و احتیاط نمودی و متنفر بودی و دست بدست هیچ فردی ننهادی.

ص ۲۹۷ س ۲۲: شرح هیاکل النور، رساله در سمت قبله، حاشیه الواح، مختصر کفایهٔ الطلاب کتاب مقاصد و حج البراهین، رساله جام جهان‌نما، رساله قوس و قزخ و بعضی دیگر از مصنفات وی و رسالاتی که در برابر رسالات مولانا جلال الدین محمد دوانی نوشته علیحده است و آنچه به بیاض رفته و ضایع شده زیاده از حد تخمین و حصرست. از صحیح القولی در شیراز استماع افتاد که چند صندوق بزرگ تمامی مسودات بخط میر بود که در ته کتابخانه میر بود خدمه و ملازم‌زاده‌ها آنها را بصحافان یکمن بهشتاد دینار میفروختند. تبحر میر در جمیع علوم خصوصا نجوم و طب بسرحد اعجاز رسیده بود. والد راقم از جمله تلامذه میر بود و ازیشان

استماع افتاد که در سفری از اسفار، شاه کامکار را تب محرقی حادث شد و میر بمعالجه مشغول بود. بعد از ملاحظه نبض گفت در فلان ساعت آنروز تب مفارقت مینماید و آنچنان شد که او گفته بود. و هم درین سال مرحومی مولانا محمد ابو طالب ...

ص ۲۹۸ س ۱: شیخ علی علیه الرحمه بمباحثه و تصنیف اشتغال داشته از جمله تصانیفش شرح جعفریه و چون غرض کلی و مطلوب اصلی تحریر تاریخ است وقت آن شد که کمیت خوشخرام عنان عزیمت بصوب ادای حکایات برتابد. پس از آن نواب کامیاب مالک رقاب ...

ص ۲۹۹ س ۸: بجهت عمارات و اخراجات آن شفقت فرمودند از جمله مدرسه آستانه منوره معصومه و حمام شاهی واقعه در میدان که بر آن روضه وقف شده و عمارت و باغ مقام حضرت امام همام صاحب العصر و الزمان علیه صلوات اللّه من اللّه المنان که بسر کاری میر راستی محتسب- الممالک اتمام یافته و عمارت گنبد سر مقبره سادات در موسومان. سال بیستم از فرمانفرمایی آن پادشاه ذی ترحم، نوروز لوی‌ئیل سه‌شنبه سنه ۱۷ ذی حجه حجه ۹۵۰. نوروز عالم افروز این سال پادشاه ملکی خصال بعیش و عشرت و کامرانی و نشاط و سرور در بلده فاخره قم که بعد از مشاهد مقدسات حضرات ائمه طاهره بحسب احادیث و نسبت فیض و هوا و لطافت و صفا بر سایر بلاد عراق ...

ص ۲۹۹ س ۱۳: افتادند و عظیم اندیشه ناک و بی‌قرار بودند تا آنکه میامن انقاس قدسی جهت امنیت و امان جهانیان بدعوات ماثورات اهل دعا و صلاح شفا یافته زبان قال حال هر گویا فحوای این رباعی به ادا میرسانید. رباعی:

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۶۰ گر تیغ تو یکدم ز میان برخیزد... همه را ز خان و مان برخیزد

از بستر غم که جای بدخواه تو بادبرخیز سبک ورنه جهان برخیزد خلایق خوشحال و مسرور گشته هر کس شکرها [گزارد] و شکرها نهاد و بعد از صحت که ذات انفس و مزاج اقدس که قوت پذیر شد عالمیان، ع: حیاتی یافته جانی گرفتند. شاه ظفر فرجام امرای عظام و غازیان کرام سیما عبد اللّه خان ...

ص ۳۰۱ س ۱۳: اختلال احوال ولایت هندوستان التجا بدرگاه ...

ص ۳۰۶ س ۹: قابل آن پادشاه عادل شرف جبلی را ازدیاد دادند

ص ۳۰۷ س ۹: سال بیست و یکم از سلطنت شاه سپهر رنعت نوروزئیلان ئیل چهارشنبه ۲۷ ذو حجه حجه ۹۵۱ و آمدن همایون پادشاه بدرگاه شاه عالم‌پناه. نوروز این سال پادشاه ملکی خصال بعیش و عشرت و کامرانی در بلدة المؤمنین قزوین قشلاق نموده در اول فصل بهار اردوی همایون بعزم ییلاق از راه جکیجکی متوجه ابهر گردیده ...

ص ۳۰۸ س ۱۱: پس از چند روز اردوی گردون شکوه [از] قروه در حرکت آمده فضای روح‌فزای ییلاق تخت سلیمان از پرتو نزول همایون طراوت سپهر گرفت. در آن اثنا پادشاه دین‌پناه به اتفاق همایون پادشاه بعزم شکار سوار گشته چون جرگه بهم پیوست آهوی بیشمار و سایر جانوران دشتی پا بسته دام تقدیر گشتند. آنگاه شاه ... جشنی عظیم اعطاف برافراشتند و امرا و مقربانش را در ... بشرف ادراک صحبت .... افزون از حد و حصر در آن مجلس حاضر کردند و بعد از اکل و شرب اسبان بدوی و شتران قوی و اجناس رنگارنگ اقمشه یزد و فرنگ و مبلغهاء سرخ و سفید برسم تکلف ...

ص ۳۰۹ س ۱۰: صفی الملة الحق و الحقیقه و الدنیا و الدین ... الروحانیته النبی الامی العربی و الولی الوصی رفته بقواعد زیارت ...

ص ۳۰۹ س ۱۶: و یکهزار سوار از آقایان و اقربای ...

ص ۳۱۰ س ۱۴: دلیران حق‌شناس از ظاهر قندهار نزول اجلال نمودند و شهربند آن ولایت را در میان گرفتند بجد و جهد تمام بمراسم محاصره قیام نمودند. نظم:

سپاه ظفریار نصرت شعارنشستند بر دامن آن حصار

حصاری که مهر سپهر بلندبرو رفته بالا بچندین کمند

سپهر آستان فلک پایه‌ای‌ز دیوار او آسمان سایه‌ای

صف کنگرش آسمان عروج‌زده خنده بر طاق ذات البروج

کسی را که افتد بر آن قلعه راه‌نهد پای بر چشم خورشید و ماه

لب خندق و کنگرش یک بیک‌یکی در سما و یکی در سمک القصه که از آن محاصره روز بروز نقص و ضعف ....

ص ۳۱۱ س ۵: حاصل کرده آنچه در خزانه عسکری میرزا بود از نقد و جنس شاهوردی بیک کچل بالتمام تصرف نموده ضبط کردند چه در وقت رخصت از درگاه عالم‌پناه نواب همایون پادشاه

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۶۱

عرض کرده بود که مخزونات عسکری میرزا جهت نواب شاهی فرستاده شود و لهذا تسلیم شاهوردی بیک کچل شد که بخدمت اشرف برد. چون مقرر بود که هرگاه نواب همایونی بلده قندهار را تسخیر کند آن بلده فاخره را بیکی از امرای شاهی سپرده‌اند و در رکاب ظفر انتساب وی کابل و غزنین را از میرزا کامران و گماشتگان او انتزاع نمایند و تسلیم همایون پادشاه کرده بولایت خود بازگردند. بنابرین بوداق خان بدرون شهر بلده قندهار رفته نشست و ارک شهر را بتصرف در آورد. همایون پادشاه با امرای عالیجاه شاهی که همراه بودند به بیرون قندهار .... بعد از سه چهار روز ازین فتح جهان افروز امرای مذکور بی‌رخصت همایون پادشاه کوچ کرده بالکای خود توجه نمودند و خلاف حکم پادشاه عالیجاه فرمودند. القصه همایون پادشاه با دویست سیصد نفر ...

ص ۳۱۲ س ۱۱: گردید چون بار دیگر قندهار به امداد شاه کامکار بتصرف همایون پادشاه درآمد و وی در آنجا نزول اجلال فرمود، بنابراین امرای جغتای فوج فوج از کامران میرزا روگردان شده بخدمت حضرت پادشاه کامکار می‌آمدند. بعد از آن پادشاه همایون بیرام خان بهارلو را که از مقربان ...

ص ۳۱۲ س ۱۴: نهضت فرمود. در آن اثنا قراجه بیک که از امرای جغتایی بود بشرف دستبوس پادشاه نامدار مشرف شده و باصناف الطاف اختصاص یافت. و هم درین وقت شیرافکن بهادر ولد قوچ بیک با هزار سوار بجنود ظفر ورود پیوست و همچنان خضر خان حاکم هزاره با دو هزار سوار جرار کینه گذار به اردوی همایون ملحق گشت. چون میرزا کامران از توجه پادشاه همایون آگاهی یافت کابل را باز گذاشته فرار نمود و همایون پادشاه در غایت عظمت و اجلال و شوکت و اقبال در کابل نزول فرمود. نظم:

روان شد باقبال فتح و ظفرسعادت بفیروزیش راهبر

سعود فلک نصرتش را ضمان‌جنود فلک در پیش حرز جان مردم ولایات و بلاد و احشام و صحرانشینان با پیشکش فراوان روی توجه به درگاه پادشاه عالمیان پناه نهاده به تفبیل بساط عدالت مناط همایون استسعاد یافتند. باقی حالات پادشاه مذکور در جلد دیگر سمت تحریر یافته. و هم درین سال قشلاق شاه عالمیان در قزوین واقع شد و قران علومین نیز در آن اثنا بوقوع پیوست. و هم درین سال در حین شکار و جرگه در تخت سلیمان و سرلق ابو القاسم خلفای قاجار علمدار خاصه شریفه تیری از قضا برو خورده فوت شد. و هم درین سال پادشاه با اقبال را بخاطر رسید که در دار الموحدین قزوین باغی احداث نماید تا آنکه در مابین مشرق و صبای آن شهر اراضی موسوم به زنگیاباد را از مرحومی میرزا شرف جهان ولد غفران‌پناه قاضی جهان الحسنی خریداری کرده ...

ص ۳۱۲ س ۲۲: و در میان و کنار چمنها و انهار عمارات عالی و تالارهای متعالی ایوانها و غرفهای بس متکلف گچ‌بری و نقاشی و حوضها و آبشارهای غیر متناهی دروازه‌ای که سریر سر سپهر افراشته و بکاشی الوان پیراسته و در پایان آن باغ کبوتری که با نسرطایر برابری

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۶۲

نمودی بنا نهاده و عرصه باغ را بطریق هندسه بگذرهای مربع و چمنهای مسدس و خیابانهای بی‌حد از هر جانب بخش نموده و در کنار خیابانها درخت عرعر و سفیدار و چنار نشانیده و چمنها و ... گاه نارون و درخت گل و ارغوان و یاسمن زینت داده مثلثها و

مربعها اطرافش را قطعه به قطعه با شجار یک قسم میوه آراسته و از هیچ میوه نیست که از ممالک محروسه که خلاصه و زبده ربع مسکونست آورده و در آنجا غرس کرده‌اند، و همچنین جدولهای آب از اطراف و جوانب و در میان خیابان آن باغ جنت نشان روان گردانید. و هم درین سال مرحومی امیر حسین کربلایی سبزواری متخلص بقدسی که از اکابر زمان و در روزگار زبان دان بود، و سابقا ذکر او رفت در دار السلطنه هراهٔ بجوار رحمت ایزدی پیوست. نعش او را از هراهٔ بمشهد مقدس معلی نقل نمودند و در مشهد مقدس مدرسه و مضعه جهت آثار خیر باتمام رسانید و شرح حالات وی در مجمع الشعرا ایراد یافته. سال بیست و دویم از سلطنت آن برگزیده خالق بیچون. نوروز یونت‌ئیل مطابق سنه ۹۵۲ شاه عالم‌پناه ماه محرم و صفر را تا عشرین ربیع الاول در بلده قزوین گذرانیده در روز سه‌شنبه بیست و یکم ربیع الاول از قزوین بیرون رفته به ییلاق یله گنبد که در جکچیکی واقع است نزول اجلال فرمودند.

ص ۳۱۴ س ۸: تواضع و افتادگی نظیر نداشت و گاهی بفکر شعر اشتغال مینمود و فیضی تخلص اختیار کرده بود. اشعار وی در تذکرهٔ الشعرا ثبت افتاد. از تصانیفش رساله در باب میاه ...

ص ۳۱۴ س ۱۷: تذکرهٔ الشعرا ایراد یافته. و هم درین سال منتشا سلطان استاجلو که از اعاظم امرای شاهی بود و نواب کامیاب مالک رقاب را بر دوش بزرگ کرده بود بمرگ فجاء از عالم رحلت نمود و قشون او را به پسرش تیمور خان شفقت کرده بعضی از الکاء وی را بدو عنایت کردند. سال بیست و سیم از پادشاهی آن خسرو غازی نوروز قوی‌ئیل مطابق سنه ۹۵۳

ص ۳۱۵ س ۱۲: مخالفت القاس نادان که بر السنه و افواه جریان پیدا کرده بود و منشاء اصلی و باعث کلی این بود که بیک اغلی استاجلو که در سلک امرای شاهی منتظم بود اراده نمود که با القاس میرزا وصلت کرده یکی از حجله‌نشینان تتق عفت را که با نواب والد وی هم فراش بود یعنی والده ماجده او جان بیگی خانم را در نکاح خود درآورد و این مطلب بوالعجب را بعرض شاه رسانیده نواب شاهی به این وصلت راضی شده پروانچه بارتکاب این امر بالقاس میرزا که در آن اوان بحکم پادشاه عالمیان در شروان والی بود شرف صدور یافت و چون پروانچه مذکور منظر نواب میرزایی گردید از روی اعراض و حصول اغراض بنواب شاه عرضه داشت نمود که بیک اغلی را بدانجانب ارسال فرمایند تا بمطلوب خویش فایز گردد و نواب کامیاب بسخن وی عمل کرده او را نزد القاس میرزا فرستاد چون نظر سیاست اثر شاهزاده بر آن فضول بیچاره افتاد فی الفور تیری در خانه کمان نهاده بر سینه وی زد که از پشت وی درگذشت و بیک اغلی بهمان زخم کشته شد و با زوجه گور هم‌آغوش گشت. پس از وصول این خبر بپادشاه بخرد، شاه عالمیان متوجه آذربایجان گشته به اوجان آمدند.

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۶۳

ص ۳۱۶ س ۱۵: بملازمت اشرف آمدند و ما فی الضمیر او را عرض کردند و هم درین ایام در تبریز ..

ص ۳۱۷ س ۱۷: اردوی بی‌منت جسر از روی آن سهل و آسان مینمود و از بسیاری برف کوهها و فضای صحرا یکسان شده بود: شعر:

[چرخ پوشیده رخ خویش به سنجاب سحاب]در پس پرده شده ماه جهانتاب مقیم

اثر آتش سوزنده چنان شد باطل‌کاندرو گشت عیان معجزه ابراهیم

گر برافشانده شدی سوی هوا باده و آب‌آمدی باز یکی لعل و یکی در یتیم نواب کامیاب ... خلاصهٔ التواریخ ج۲ ۹۶۳ اختلافات نسخه برلن ..... ص : ۹۲۷

۳ س ۲۳: درآمدند. بیت:

سپاهی چو آشفته پیلان مست‌همه نیزه و گرز و خنجر بدست نخست متوجه ارش گردیدند. شعر:

به آهنگ شیران برانگیخت رخش‌سلیمان نشان خسرو تاج بخش

غبار سپه را بر ماه بردتزلزل به گاو زمین راه برد

ز نعل ستوران زمین بی‌قرارولی آسمان با قرار از غبار و از آنجا کوچ بر کوچ متوجه علی چوپان گردیدند.

ص ۳۱۸ س ۹: ساخته ایشان را بدستور در محل مقرر داشتند و هم درین سال سلطان سلیمان خان خواندگار پادشاه روم سپاه بیکران به تسخیر ولایت بصره فرستاد. عبد اللّه والی آن دیار از قلعه بیرون آمده تا شب با رومیان مجادله و مقاتله نمود چون دید که برابری با رومی نمیتواند کرد لاجرم شهر را گذاشته فرار نمود و از آن تاریخ بصره بتصرف رومیه درآمد. و هم درین سال مولانا کمال الدین حسین طبیب ولد مولانا رکن الدین مسعود کاشی که از مشاهیر اطبا بود و خدمت طبابت شاه عالم‌پناه بدو تعلق داشت وفات یافت. و هم درین سال محمد خان شرف الدین اغلی تکلو از دار السلطنه هرات بعزم پای‌بوس شاه خجسته صفات متوجه عراق شد. مجملی از آن مفصل آنکه بعضی از امرای استاجلو مطیع ایالت هرات هنگام فرصت بمفتاح زبان ابواب غیبت خان را مفتوح مینمودند و از جاده وفاق منحرف شده طریق نفاق می‌پیمودند. لیکن چون ضمیر صدق‌پذیر نواب شاهی بر عدم وقوع آن مقدمات ظاهر بود اقوال ایشان را استماع و اعتبار نمی‌نمود و این حکایات مکررا بسمع خان رسیده وی از پی ظهور کذب سخنان دشمنان عازم درگاه خلایق پناه گردید و فرزندان رشید خود را قزاق سلطان و تاتار سلطان در خدمت نواب شاهزادگی سلطان محمد میرزا گذاشته با سیصد نفر از نزدیکان و معتمدان در اواسط ماه محرم سنه مذکوره از هراهٔ عازم پای‌بوس شاه ملکی صفات بیرون آمد و از آنجا بزیارت حضرت امام همام مفترض الطاعه واجب العصمه صلواهٔ اللّه علیه بمشهد مقدس معلی رفته بعد از مراسم زیارت مطالب خود را بروحانیت آنحضرت عرض کرده بوعده حصول آن معروضات مستظهر و پرحضور از آن

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۶۴

دار السرور مراجعت نمود. چون قریب بولایت قزوین که معسکر آن خسرو حشمت آئین بود رسید آثار الطاف شاهی و ثمرات عنایات خدام پناهی نسبت بخان متعاقب و متوالی گردید حسب الامر اعلی امرا و قورچیان و وزراء و تاجیکان از پی استقبال خان پسندیده فعال آمده باتفاق آن جماعت بپای‌بوس اشرف سرافراز شد شاه عالی مکان انواع الطاف بوی نموده او را بمواعید مراتب سنیه امیدوار ساخت و روزی چند که خان سعادتمند در خدمت اقدس بود یوما فیوما التفات و عنایات نسبت بوی در تزاید بود اما همچنان حسدی که در جسد اهل نفاق بود مزاید شده ابواب غیبت او را بوقت فرصت مفتوح نمودند و بر صدق دعوی خویش زمره‌ای از ملازمانش را که بکفران نعمت از جاده حقیقت منحرف گشته بودند بشهادت بخدمت خسرو با افادت آورده نواب شاهی یکچند باجماع اهل نزاع بحسب ظاهر نسبت بخان خجسته مآثر کم التفات گردید. خان که قلت توجه نواب شاهی و اراده قصد اعادی را مشاهده نمود از ملازمت تقاعد ورزیده چند روزی در زاویه اعتدال اوقات گذرانید و در خلال این احوال نواب شاه و جمعی از مقربان درگاه مصلحت در آن دیدند که ایالت هرات را از وی گرفته در عوض حکومت مملکت اصفهان را باو تفویض فرمایند. بعد از تصمیم این عزیمت قاضی جهان وکیل با بعضی از امرای جلیل نزد خان آمده رقم ایالت اصفهان با خلعتهای گرامی بنظر آن حاکم نامی رسانیدند. مشار الیه خلعت این منصب را پوشیده سجدات شکر بجای آورد. پس از انقضای اندك وقتی از این تدبیر بخاطر فیض مآثر رسید که هرات از امهات بلاد ربع مسکون است و واویماق استاجلو را بحکومتش میل تمام و بغیر از محمد خان که بتدبیر صایب و سپاه غالب بر امرای ذی شان و سرداران این استان تفوق دارد کسی دیگر را استعداد و حراست و محافظتش نیست. لاجرم فسخ عزیمت معهود کرده حکم فرمود که بدستور سابق ایالت هرات بمحمد خان تعلق داشته باشد و اعلام تجدید احکام و خلع گرایمایه بوی داده رخصت انصراف ارزانی داشت خان پس از پای‌بوس شاه سلیمان مکان بکام دوستان بجانب مقر خویش رایت توجه برافراشت و در بعضی از شهور سال مذکور ببلده مذکور آمده در مسکن خویش نزول فرمود و ابواب عافیت بر روی اهل آن دیار گشود سال بیست و چهارم ...

ص ۳۱۸ س ۱۷:- بسیار نمود. نظم:

جهان شد بگرد اندرون ناپديد كسى از يلان خويشتن را نديد

بسى كشته كامد ز هر دو گروه‌بخون گشته آغشته هامون و كوه قبل از آن القاس ميرزا شاه نظر بيك برادر درويش محمد خان حاكم شكى را با جمعى از ملازمان چنداول گردانيده بود چون جمعى از مردم چركس بديشان رسيدند شاه نظر بيك پاى ثبات افشرده جنگ صعب نمود آخر بضرب سنان چركسان از اسب افتاده بقتل رسيد. در آن معركه پروندى آقا روملو و جمعى كثير از ملازمان القاس ميرزا بقتل آمدند. چون لشكر چراكسه بر جنود القاس ميرزا غالب آمدند القاس ميرزا بتصفيه صفوف قيام نموده در برابر كفار درآمده بيكبار بر

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۹۶۵

چركسان حمله كرده چراكسه هزيمت را غنيمت شمرده ملازمان ميرزايى آنجماعت را تعاقب نموده سيصد نفر از كفار فجار بداختر را بقتل آوردند بالاخره چون فزونى سپاه اعدا بسيار بود ميرزا عنان عزيمت بطرف دربند معطوف گردانيد و پس از وصول بدانحدود كه شاه دين‌پناه بشروان تشريف آورده‌اند و خانه كوچ لشگريان تعاقب نموده تصرف كرده‌اند و اكنون با سى‌هزار سوار از مقربان وى بودند جرار مستعد و آماده جنگ و كارزار است چون القاس ميرزا خبر شنيد ساروقماس و دلوقماس را كه از مقربان وى بودند ...

ص ۳۱۹ س ۵: ساروقيماس و دلوقيماس

ص ۳۱۹ س ۱۶: آگاه شد با آنكه زربنام خود زده بود و در سلطنت يكرو شده، والده خود را در قلعه دربند با ملازمان اعتمادى مثل كهنه شاهوردى و تنبل لواحمد گذاشته بطرف خنالق فرار كرد و لشگريان او فوج فوج روگردان شده به امراى شاهى پيوستند و اويماق به اويماق نزد اقوام خود رفتند القاس ميرزا از خنالق كوچ كرده در كنار آب سمور در قريه مسكينچه از اعمال قهپايه شروان غافل به القاس ميرزا رسيده القاس ميرزا فرصت موزه پوشيدن نيافته همچنان بى‌موزه سوار شده ...

ص ۳۱۹ س ۲۳: نظم:

با ولى‌نعمت از برون آيى گر سپهرى كه سرنگون ايى القاسب ميرزا با چهل نفر از غازيان بحوالى طرقود رفته خود را بقرم شمخال رسانيد و از راه آزاق بدريا نشسته روانه ولايات كفه شد و ما صدق مفهوم «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ» «۱» را بعمل آورده بسوى بلاد روم رفت و خود را به اسلام پول نزد سلطان سليمان خان رسانيد و چون بدانجا رسيد از غايت نادانى و كوتاهى عقل كتابتى بنواب شاهى نوشته ...

ص ۳۲۰ س ۱۴: ركابدار القاسب ميرزا

ص ۳۲۰ س ۱۵: دروازه‌هاى قلعه گلستان را بست

ص ۳۲۱ س ۱۶: امان يافتند. خان بيگى خاتون صالحه خيره بود رخصت زيارت مشهد مقدس معلى كرده و متوجه شد و قريه راس الحد سمنان كه به لامجرد اشتهار دارد و ملك او بود وقف كرد بر روشنايى سر كار آنحضرت صلواهٔ اللّه عليه و هم در آن اوقات ...

ص ۳۲۲ س ۱۸: حسن بيك شاملو كه بكرات امارات غدر و نفاق بر صفحه خيالش ظاهر شده بود با اولاد گرفتار گرديد و هم درين اوقات ادهم ميرزا ولد ديو سلطان بطور رسالت نزد نظام الملك پادشاه دكن رفت.

ص ۳۲۲ س ۲۰: و از آثار خيرات او مدرسه و مناريست كه در نجف اشرف تمام نموده و رباط عالى و مضعه در راه مشهد مقدس معلى مزكى در موضع الهاك و مضعه ديگر ميانه پيش و ميمند. ذكر آمدن ..

(۱)- سوره ۸۰ آيه ۳۴

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۹۶۶

ص ۳۲۴ س ۴: خواب بود بیدار گشت و القاس میرزا مضمون این کلام حقیقت فرجام «الفتنه نائمهٔ لعن اللّه من ایقظها» را صاحب شده شعر: ملک با دل ...

ص ۳۲۷ س ۶: در برگشتن بصد هزار تعب و محنت به الکاء خود خواهند رسید. القصه چون خواندگار به خوی آمد شاه دین‌پناه امرایی را که در مرند بودند به اشکنبر طلبیده مقرر فرمود که چون خواندگار تبریز آید باده هزار کس ایلغار نمایند و اولامه را در پای قلعه وان بدست آرند. پس از آن خواندگار از قصبه یام عبور کرده در روز پنجشنبه بیستم شهر جمادی آلاخر سنه مذکوره بشهر تبریز داخل شده در چرنداب نزول کرد و القاس میرزا بباغ عشرت‌آباد رفته مدت چهار روز در تبریز بودند علیق الاغان و سر علف شتران از پوست درختان و برگ اشجار میدادند و در عرض آن چهار روز موازی پنجهزار اسب و استر بچراگاه عدم شتافتند.

ص ۳۲۸ س ۱۶: که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند. صوفیان لشگر و دلاوران صفدر صدای اللّه اللّه و غلغله صلوهٔ در گنبد گردون و چرخ اثیر انداختند. روز دیگر کوچ نموده رایت دولت و اعلام نصرت برافراخته القصه که روز دوشنبه ۲۴ شهر جمادی الثانی سنه مذکوره خواندگار از تبریز بیرون رفت. یتیمان و اوباش و چپانیان و اجلاف تبریز دست به قتل و غزا گشوده از عقب اردوی وی عنان ریز رفته جمعی کثیر از رومیان را بقتل آوردند. شاه عالمیان ابراهیم خان ذو القدر حاکم شیراز را مقرر فرمود که از عقب اردوی خواندگار بقراولی متوجه گردد و ابراهیم خان با محمدی بیک موصلو حسب الفرمان از عقب رفته در حوالی چبستر با پادشاه روم و دیار بکر و مرعش جنگ عظیم نموده به نیروی دولت و اقبال بیزوال شاه خجسته فعال امیر عنطان را با دویست نفر از رومیان بقتل آوردند خواندگار از کثرت خیل و حشم هر روز سه چهار فرسخ راه آنهم به تعب بیشتر طی نمیتوانست کرد و لشگری از خوف امرا و غازیان که از عقب اردو بودند از حوالی اردو و عرابه بیرون نمیتوانستند رفت سلطان سلیم بواسطه آسانی از راه کردستان به وان رفت. شاهعلی سلطان چینی که در آن زمان از جانب شاه عالمیان کوتوال آن قلعه بود آغاز جدال و قتال کرده در مقام مدافعه درآمد رومیان قبل از این در عادلجوز هفت باد لیج و شش توپ انداخته بودند. آنها را بر داشته بر بروج آن قلعه نصب کردند و بیکبار هجوم آورده در انداختن توپ و تفنگ شروع نمودند شاهقلی سلطان از غایت بیم و هراس قلعه را تسلیم نموده سلطان سلیمان حکومت آنجا را به اسکندر پاشا رجوع نمود و آن از ولایت آذربایجان است و قلعه آن بر سر کوهی بلند افتاده از سه جانب آن آبست و از یکطرف خشکی و آن قلعه از بناهای شدادعادست که بر سر آن کوه منیع ساخته و از سنگ و گچ برآورده هر وصله سنگ در آن بمثابه کوهی بزرگ و گران کار کرده استحکامش بمثابه‌ایست که در وقتی که امیر صاحبقران تیمور گورکان آن قلعه را تسخیر کرد یکی از امرای وی با غلبه لشگر هرچند خواست که خود متصدی تخریب آن قلعه تواند شد برنیامد و هرچند خواستند و کوشش و سعی و جهد نمودند که سنگی از دیوار آن قلعه توانند کند میسر نشد. سلطان سلیمان بعد از آن از راه دیار بکر متوجه ولایت روم گشت و از آنجا الفاس میرزا به اندک لشگری مدد

خلاصهٔ التواریخ، ج ۲، ص: ۹۶۷

نموده مقرر کرد که از راه کردستان ببغداد رفته از آنجا بعراق رود و عراق را تصرف نماید. القصه که شاه عالم‌پناه در آن اوان از عقب سلطان سلیمان روان شده چون بموضع چالدران رسید شاهقلی سلطان افشار حاکم کرمان ...

ص ۳۳۲ س ۱۳: آمدن القاس میرزا بعراق ... شدن بتقدیر قادر خلاق

ص ۳۳۳ س ۱۵: کلی زر از عم فقیر امیر وجیه الدین خلیل اللّه گرفت.

ص ۳۳۴ س ۹: تقی الدین محمد و میر غیاث الدین میرمیران

ص ۳۳۶ س ۵: بیرام اوغلان را شکسته لوای استیلاـ برافراخت. در آن حال قزاق سلطان که اکبر و اشجع اولاد محمد خان بود از عقب رسیدند و بر اوزبکان تاختند و اندک مسافتی که بجانب اهل نفاق قطع نمود لوای نصرت نمایی خانی با قشونی که از حرکت سم ستوران ایشان زلزله در طبقات زمین و غلغله در مجامع زمان پدید آمدی نمودار معاندان بد کردار گردید

ص ۳۳۶ س ۸: معاودت نمود و در روز دوشنبه سیم ماه مبارك رمضان سنه مذکوره بمنزل مراد رسید و هم در اواخر فصل پائیز همین سال قزاق سلطان از خان رخصت یافته به ولایت با خرز که الکای وی بود توجه نمود چون به آن ولایت رسید یک چند بضبط و ربط آن محل و اصلاح احوال سپاه و رعایا پرداخته در خلال آن اوقات خبر رسید که جمعی کثیر از فئه اوزبکیه بسرداری حق نظر اوغلان ...

ص ۳۳۶ س ۱۷: بقتل آورده و حق نظر اوغلان با معدودی چند خایبا خاسرا از آن مهلکه بیرون رفته خود را بمأمنی رسانیدند و هم در این سال اسکندر پاشا ...

ص ۳۳۷ س ۵: پریخان خانم از علیا جناب سلطان آقا خانم خواهر شمخال سلطان چرکس که در عقد نکاح آن پادشا با فلاح بود بوجود آمد و ددگی او را به فتحی بیك افشار دادند و هم در اواخر این سال ...

ص ۳۳۸ س ۳: در خلال این احوال معروض سلطان روم شد که میرزا القاس با او در شیوه نفاق سلوك مینماید و اظهار تبعیت و بیعت از صمیم قلب نمیفرماید. از استماع این نسبت سلطان خواندگار متردد گشته به نزد وی فرستاد که کوچ و متعلقان ملازمان نواب شاه طهماسب را که در همدان و کاشان بچنگ آورده ارسال نمای و غرض ازین تکلیف آن بود که اگر القاس میرزا امتثال حکم وی کرد آن جماعت را نزدش فرستد از روی حقیقت مطیع و منقاد است والا ـ اطاعت و وفاق وی بر سبیل مجاز. القصه چون فرستاده پادشاه روم نزد آن شاهزاده آمد و حکم را بر وی عرض کرد مشار الیه از انقیاد این امر ابا کرده قاصد سلطان سلیمان خایبا خاسرا برگردید و از اوضاع و احوال القاس میرزا آنچه تفرس نموده بود و دلالت بر نفاق و عدم وفاق میکرد بعرض رساند. بناء علی هذا فرمانفرمای ممالك روم محمد پاشا را که وزیر ثانی بود با سی هزار سوار بجانب وی روان ساخت که او را بدست آورده و در زاویه عدم ساکن گردانند. القاس میرزا ...

ص ۳۳۸ س ۱۷: شاه نعمت اللّه نیز بنواب بهرام میرزا و امرا ملحق گشته چون قریب

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۹۶۸

بحصار مذکور رسید یکی از مقربان خود را با پروانچه اشرف نزد والی قلعه فرستادند چه در آن استمالت نامه مرقوم بود که القاس میرزا را با بهرام میرزا ملاقات داده روانه اینجانب نماید و اگر به این خدمت شایسته قیام و اقدام کند از نواب شاهی مراتب بلند و انعامات بیرون از حد و چند خواهد یافت. بناء علی ذلک، سرخاب سلطان با نصایح مؤثر و ترغیبات وافر القاس میرزا را از قلعه بیرون آورده با نواب بهرام میرزا ملاقات داد. برادران از روی مودت و محبت با یکدیگر اختلاط کرده شاهزاده بهرام میرزا نواب القاس میرزا را از خوف و خشیت بی‌التفاتی شاهی بیرون آورده بمواعید مدارج عالی و اکرامات متوالی مسرور ساخته به اتفاق متوجه خدمت خسرو آفاق شدند. در اثناء طی طریق ملازمت پادشاه شفیق بهرام میرزا بسببی از اسباب القاس میرزا را گرفته مقید ساخت و چون نزدیك به اردوی شاهی رسید بنابر فرمان واجب الاذعان بند از پای او بر داشته در روز سه‌شنبه نوزدهم شهر رمضان المبارك ...

ص ۳۳۹ س ۲۱: در اردوماند نواب کامیاب سپهر رکاب در باب او قسم یاد کرده بود. نواب علیا جناب شاهزاده سلطانم همشیره نواب مالك رقاب القاس میرزا را به ابراهیم خان ذو القدر و حسن بیك استاجلو یورباشی دادند که به قلعه قهقهه برده حبس نمایند. امرای مذکوره او را بقلعه رسانیده او را بحارس قلعه رسانیده بازگشتند. رباعیه:

با دشمن من چو دوست بسیار نشستبا دوست نشایدم دگر بار نشست

پرهیز از آن عسل که با زهر آمیختبگریز از آن مگس که بر مار نشست و جمعی که با او در اوقات مخالفت بسر برده و اعتماد بر عفو شاهی کرده بمرافقت وی بدرگاه گیتی پناه آمده بودند به تیغ سیاست کشته گشته قلیلی از آن مهلکه نجات یافتند و بمیامن دولت روز افزون ...

ص ۳۴۰ س ۸: مصراع: آنکه پاینده و باقی است خدا خواهد بود

ص ۳۴۰ س ۱۰: ملازمان بمشهد مقدس معلی مزکی فرستاده در حجره پشت که ما بین روضه مقدسه رضویه و گنبد امیر علیشیر است مدفون گردید.

ص ۳۴۱ س ۱۱: دادند که آنگاه فقیر را طلب نموده حواله علاج نواب میرزایی را بفقیر کردند. فقیر رد آن معالجه کرد و گفت افیون ایشان را بهمان دستور سابق بصندل و نیلوفر و تخم کدو و طباشیر و امثال آنها ممزوج کرده باید داد و مرتضی ممالك ...

ص ۳۴۱ س ۱۱: از نواب میرزایی جنت مکانی سه پسر یادگار ماندند. نواب سلطان حسین میرزا و نواب ابو الفتح بهرام میرزا و در میانه شاهزاده‌ها بفهم و ادراك افتاده بود و اهلیت و استعداد و قابلیت تمام داشت. خط تعلیق را خوش نوشتی و شعر را نیکو گفتی شرح حالات ایشان در جلد خاتمه تذکرهٔ الشعرا ایراد یافته و هم درین سال ...

ص ۳۴۲ س ۵: اسکندر پاشا به وان رفت. اسکندر پاشا بازار چخور سعد را سوخت حسین خان سلطان از عقب او رفته ...

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۶۹

ص ۳۴۲ س ۱۵: در ولایت قاین که منسوبات بلاد خراسان است در پنج قریه زلزله شد و تخمینا دو هزار و پانصد نفر و نزد بعضی دیگر سه هزار نفر از مرد و زن ...

ص ۳۴۲ س ۲۰: بیرون رفته در صحرا شب بروز آورند مردم آن ناحیه از غایت جهل و نادانی سخن مولانا اذعان ناکرده بدستور لیالی گذشته در خانهای خود در بستر استراحت بخواب رفتند و مولانای مذکور در اول شب که آخر روز حیات وی بود بمرافقت عیال و فرزندان و سایر متعلقان بجانب صحرا توجه نمود و مترصد نزول بلیه معهود می‌بود تا زمانی که نصفی از شب گذشته مولانا را سردی هوا و فسردگی ارض و سما متأثر ساخت و از غایت سرما و تأثیر آن بلیه را از ممکنات عدیم الوجود اعتقاد کرده با متعلقان بطرف منزل خویش رایت توجه برافراخت و چون قدم در خانه نهاد در حال زلزله نازل گشته مولانا با اهل خانه در زیر آوار هلاك شدند

ص ۳۴۲ س ۲۳: شعر:

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست‌روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست و هم درین سال ...

ص ۳۴۳ س ۲۲: صفوی که با شاه حسینی ابن عم بود و نسبتش برین وجه است:

معصوم بیك بن خواجه احمد بن خواجه محمد بن سلطان شیخ جنید وی چند سال ...

ص ۳۴۴ س ۵: قلعه کوکر جنلیق

ص ۳۴۴ س ۸: شعر:

وز آن پس جهاندار چرخ اقتداربفرخنده بر طالعی شد سوار ص ۳۴۴ س ۹: القاس میرزا را که به قلعه برده بودند بر نهجی که قبل ازین سمت تحریر یافت بعد از ششماه که او را در قلعه نگاه میداشتند دو کس خونی او بودند که پدر و برادران ایشان را کشته بود آن جماعت بقصاص خون برادر و پدر او را از قلعه انداختند. چون خبر فوتش معروض شاه شد بزبان قال «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» «۱» القا نمود و بلسان حال مضمون این سخن رباعی:

الفاس برادرم شه شیر کمین‌میکرد خصومت ز پی تاج و نگین

کردیم دو نیم تا برآساید خلق‌او زیر زمین گرفت من روی زمین ولادتش در روز دهم ظهر صفر سنه اثنی و عشرین و تسعمائه مدت عمرش سی و پنجسال وی امی بود و چیزی نخوانده منشاء آنکه تا جلو بیگم که خاتون حرم محترم خاقان جلیل بود بواسطه بی‌التفاتی که با خان بیگی خانم والده القاس میرزا داشت در مقام تربیت او نشد و او را از منظر انداخته بود. القاس میرزا بغایت شجاع و دلیر بود و در معرکه‌های جنگ خود مبادرت نموده مردانگیها کرده ویرا چهار پسر بود: سلطان محمود و سلطان فرخ در

ایام حیات او فوت شدند و

---

(۱)- سوره ۲ آیه ۱۵۶

خلاصةُ التواريخ، ج۲، ص: ۹۷۰

سلطان احمد و سلطان خلیل بعد از رحلت او ایشان را در قلعه قهقهه داشتند و شرح مآل ایشان در وقت خود ذکر خواهد شد.

ذکر یاغی شدن آبای ترکمان و قتل شاهوردی سلطان کچل

ص ۳۴۴ س ۲۰: دروازه قیتوجاق را بقزاق سلطان متعلق ساخت و تاتار بیگ پسر دیگرش را با امیر حسین خطیب ...

ص ۳۴۶ س ۷: عاشقی می‌نمود و بسیار شلاین و بی‌تاب افتاده بود و ابای از ان اوضاع به تنگ آمده از ملاقات او ابا و استنکاف داشت تا آنکه سحری از استرآباد، بیت:

سپاه سحر چون [علم] برکشیدجهان حرف شب را قلم برکشید، فرار نموده ...

ص ۳۴۶ س ۱۲: فرار نمودند یکی از ظرفای استرآباد تاریخ این واقعه از روی واقع یافته و خوب گفته رباعی:

این حاکم ما که میر اخلیش زده گرگ عجبی بود که تغلیش زده

این طرفه که او برفت اخلی بزندعکس آمد و تاریخ که اخلیش زده پس از آن چون این خبر ببلده دامغان رسید امیر غیب بیگ استاجلو حاکم آن دیار به ایلغار باسترآباد آمده آن خطه را محافظت نمود. گفتار درآمدن براق خان و سایر سلاطین اوزبک مهرات و قتل شاه محمد سلطان اوزبک ...

ص ۳۴۷ س ۶: سال بیست و هشتم از سلطنت آن اعلیحضرت نوروز سیچقان‌ئیل پنجشنبه ۴ ربیع الاول سنه ۹۵۸.

ص ۳۴۸ س ۱۲: آن حصار را که چوب بندی کرده بودند قبل از آنکه ...

ص ۳۴۹ س ۵: شعر:

چو شد نام شه سکه بر روی زرزر از نام او یافت زیب دگر حکومت آن دیار به طیغون سلطان قاجار مفوض شد.

ص ۳۴۹ س ۱۳: خواجه بیگ مهر که شمه از احوال او مذکور شد چون مقید و محبوس بود او را روانه قلعه قهقهه گردانیدند. منشا کدورت خاطر اشرف از وی آنکه در وقتی که او صاحب منصب وزارت کل خراسان بواسطه عمل شنیعی ...

ص ۳۵۰ س ۱۳: ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال که دلیلی است قاطع بر فضیلت جهاد با اعداء دین و فرقه ضلال و نص «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِينَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ» «۱» برهانی ساطع بر مزیت جهاد و علو مرتبت غازیان مجاهد بنفس و مال روی همت عالی نهمت بصوب بلاد کفار آورد و از شکی ایلغار فرمود و غازیان ...

---

(۱)- سوره ۴ آیه ۹۵

خلاصةُ التواريخ، ج۲، ص: ۹۷۱

ص ۳۵۰ س ۱۶: مشرکین از دایره قهر و کین- وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكافِرِينَ- جان بسلامت

ص ۳۵۰ س ۲۳: رفته بودند باشارت بایشارت «اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» «۱» بایقادنیران محاربه و مقاتله فرمان داد و غازیان جلادت شعار آن حصار را در میان گرفته از اطراف و جوانبش سیبها پیش برده جنگهای مردانه کرده و کوششهای دلاورانه نمودند و به تأیید نصرت و استعانت «وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ» «۲» آن قلعه منیعه رفیعه را گشودند و بموجب امر اجابت قرین «قاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ» «۳» آن کفار نابکار را بدار البوار فرستادند و دیگر قلاع که در آن حوالی بود مسخر غازیان با فلاح شده ...

ص ۳۵۱ س ۱۶: یورش نموده شعر:

گرفتند گردان سپرها بچنگ‌ز هر سو گشادند درهای جنگ

مشبک حصار از خدنگ سیاه‌چو از انجم این نیلگون بارگاه

شدند اهل آن قلعه زار و ذلیل‌ز سنگ تنک همچو اصحاب فیل ص ۳۵۲ س ۲: مثنوی:

چون علم کفر نگونسار شدسرور کفار گرفتار شد

رایت اسلام برافراخته‌شرک ز بنیاد برانداخته در مرتبه اول ...

ص ۳۵۳ س ۱۶: شعر:

قراباغ شان تخت ناکاسته‌ز کرباس مصری شد آراسته

سراپرده از دیبه زرنگاردرو خیمه و خرگه زرنگار

بسیط زمین در سراپرده گم‌درو بارگه رشک چرخ نهم

ز هر دو طرف خیمه سایبان‌سه فرسنگ راه از کران تا کران سال بیست و نهم ...

ص ۳۵۳ س ۶: غلامی را شکسته باشم و اگر شاه شکست یابد من که غلامم پادشاه شرق را شکسته باشم و پیوسته ...

ص ۳۵۸ س ۹: از قلب بیرون آمده بر غازیان تاخته ایشان را پس راند. درین اثنا امرا و سایر غازیان اطراف و جوانب اسکندر پاشا فرو گرفتند و بزخم سنان آتشبار و شمشیر آبدار دمار از روزگار آن جماعت نابکار برآوردند. آنگاه شاهزاده عالیجاه با فوجی از قورچیان و جمعی از مقربان بر پشته که مشرف برزمگاه بود برآمده چون چشم رومیان بر لوای نصرت انتمای آن حضرت افتاد ارکان ثبات و بنیان قرار ایشان تزلزل پذیرفته عنان ادبار بجانب فرار آورد ینکچریان از بیم شمشیر غازیان تفگها را گذاشته ...

---

(۱)- سوره ۸۹ آیه ۴

(۲)- سوره ۹ آیه ۱۴

(۳)- سوره ۹ آیه ۱۴

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۷۲

ص ۳۶۱ س ۸: خسرو با ترحم نوروز پارس ئیل روز شنبه ربیع الاول مطابق سنه ۹۶۰

ص ۳۶۳ س ۳: ایلچی بدرگاه وقاپی خواندگار بفرستند که صلح می‌کنیم.

ص ۳۶۳ س ۱۰: متمکن بود بعد از آن بواسطه ضعف و پیری استغفار کرده رخصت گرفت که بعد العمر پای عزلت در دامن خمول کشیده و بطاعت و عبادت و دعاگویی دوام دولت اقدام نماید. بعد از عزلیت رخصت زیارت مشهد مقدسه منوره عرش منزله کرده از آنجا بقزوین که وطن مألوف و مسکن مشعوف او بود آمده رحل اقامت انداخت. روزی چند که در آن بلده طیبه اقامت نموده بود بمسامع عز و جلال رسید که بعضی از قرای و قفی مثل عبدلاباد بشاریات مدت مدید است که در تصرف اوست و بملکیت در تحت تملک خود درآورده. رای جهان‌آرای اقتضای آن نمود که آن محال را از تصرف وکلای او انتزاع نمایند و اجرهٔ المثل ایام گذشته را بازیافت کنند. مشار الیه بعد از استماع این سخنان موحش قبل از آنکه وقوع پیدا کند بتشویش تمام بنا بر رسم خیرباد و وداع آخر عمر خود را بدرگاه پادشاه خیر نهاد رسانید. خبر آمدن او چون بسمع همایون رسید بخاطر انور راه یافت که اگر قاضی جهان بر جای وکالت خود بدستور نشسته استدعای خدمت قدیم خود نماید منع او چون توان کرد. بنابرین در روزی که وی بپابوس اشرف سرافراز میگردید نواب معصوم بیک صفوی را که مدت چهار سال بود که بامر دیوان بیگی اشتغال داشت و مهر بر احکام بیتی و بیاضی میزد پایبوس وکالت فرمودند که قاضی مشار الیه قطع نظر از آن مهم نماید و نواب مومی الیه مهر بر ضمن احکام بر

جای وکلای دیوان زد.

القصه که قاضی جهان بعد از پای‌بوس بر گرد سر اشرف گردید و نواب کامیاب بنظر عجز و پیری و ضعف حال و پریشانی احوال او نموده آن مقدمات را طی نمود و مبلغی نیز برسم سیورغال بدو ارزانی داشت و خلعتهای فاخره داده رخصت انصراف داد وی متوجه قزوین شده در راه چون بقصبه زنجان رسید در خانه مجاور آن مزار کثیر الانوار شیخ ابو الفرج زنجانی آخر روز جمعه وقت غروب که هفدهم ماه ذی الحجه شب مبارک غدیر بجوار رحمت ایزدی پیوست. «قاضی جهان ملایا» موافق تاریخ است. ولادتش صبح پنجشنبه دوازدهم محرم الحرام سنه ۸۸۸ در قزوین مدت عمرش هشتاد و دو سال بعد از آن نقل نعش شریف ایشان کرده در جوار مزار امامزاده واجب الاحترام شاهزاده حسین (ع) در مخبه اکابر خالدیه به امانت گذاشتند. پس از آن حکم اشرف شرف صدور یافت که او را بکربلای معلی نقل نمایند چون بحوالی بغداد رسیدند در آن وقت طاعون عظیمی در عراق عرب بود راه نیافتند باز نعش را بقزوین آورده درین مرتبه حکم شد که بمشهد مقدس معلی برده مدفون سازند تا آنکه در شهور سنه اربع و ستین و تسعمایه نعش او را بمشهد مقدس معلی آورده در پائین پای آن حضرت در بیرون حرم نهادند. رحمهٔ اللّه علیه. باقی حالات وی و ذکر صفات او در نسخه شریفه منتخب الوزرا بتفصیل شرف تسطیر یافته. سال سی و یکم از پادشاهی آن خسرو ...

ص ۳۷۰ س ۸: مطمئن ساخت قرارداد که دیگر با اهل اسلام جنگ ننموده پیوسته

خلاصهٔ التواریخ، ج ۲، ص: ۹۷۳

و لایزال بغزاء کفار رفته بجهاد اشتغال نماید. مقارن این حال منهیان نیکورای بمسامع عز و جلال رسانیدند که گرجیان سر از گریبان عصیان بیرون آورده متعرض بعضی از بلاد اسلام میشوند لاجرم شاه جمجاه بنابر رفعت منزلت مجاهدان و علوشان غازیان به نص «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيانٌ مَرْصُوصٌ» «۱» عمل نموده فضیلت غزا و جهاد را پیش‌نهاد همت عالی نهمت گردانیده بعزیمت جهاد ...

ص ۳۷۱ س ۷: و مبشر اقبال ندای «وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْراً عَزِيزاً» «۲» در داد. شعر:

ص ۳۷۱ س ۱۳: کوتوال آن قلعه پارساتو ...

ص ۳۷۱ س ۲۵: قلعه‌ایست در کمال استحکام، بال طایر وهم و خیال از پرواز بروج آن منکسر و دست حوادث روزگار از دامن خاکریزش کوتاه و قاصر. نظم:

طیور وهم عمری برپریده‌بدیوار فصیلش نارسیده

ز برج آن کمند و هم کوتاه‌بود یک روزن از دیوار آن ماه

بجنب آن فلک بی‌اعتباری‌سحاب از خاکریز آن غباری

جهان در عرصه بومش خرابی‌فلک بر خندقش کمتر حبابی

درو کنجی گرفته ربع مسکون‌سر از یک برج او بر کرده گردون از ناوران، آن حصار را پناه ساخته و لوای مخالفت برافراخته، شاه جمجاه ...

ص ۳۷۲ س ۶: سنه مذکوره شاه کامیاب به بلده گنجه فرموده آن بلده فاخره را آئین بسته بودند. شاه جهانیان در منزل شاهوردی سلطان نزول اجلال فرموده ...

ص ۳۷۲ س ۱۹: درین اثنا بقیه از لشگریان عبد اللّه خان و اکثر متعلقان و مردمان اردوی وی بر باد پایان صبا رفتار سوار شده چون برق لامع بصوب رزمگاه در حرکت آمدند.

شروانیان از مشاهده ایشان بخاطر رسانیدند که مکررا از جانب شاه عالمیان مدد و کومک بجانب خان عالیشان آمده از بیم آن فرو ریختند و بطرف تبرسران گریختند که غازیان ایشان را تعاقب کرده جمعی کثیر را بقتل آوردند و از رؤس ایشان منارها ساختند.

مسرعی بجهت ایصال این خبر تندتر از باد صرصر بدرگاه پادشاه والاگهر فرستادند. و هم درین سال در بلده نخجوان شاهزاده عالمیان سلطان سلیمان میرزا از همشیره شمخال سلطان چرکس والده مهد علیا پریخان خانم در شب چهارشنبه بیست و سیم شهر .... الثانی سنه مذکوره قریب بنقاره سحر متولد شد. خواجه عبدی بیک مستوفی شیرازی چنین در رشته نظم کشید. تاریخ:

چون یکی از گردش گیتی فزوددهر بر سالی که نهصد بود و شصت

حضرت سلطان سلیمان را خدای‌داد و مهرش در دل گردون نشست

بهر تاریخ ولادت فکر من«نهصد و شصت و یکی» در نظم بست

---

(۱)- سوره ۶۱ آیه ۴

(۲)- سوره ۴۸ آیه ۳

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۷۴

شاهزاده مذکور را به ابراهیم خان حاکم شیراز سپرده او را بشیراز بردند. و هم درین سال عثمان پاشا از جانب خواندگار مرتبه دیگر مأمور شده بشهرزور آمد. سرخاب سلطان بی‌آنکه جنگ نماید آن ولایت را گذاشته بمردیان آمد. رومیان بر آن دیار بی‌جدال و کارزار مستولی شدند. و هم درین سال در بلاد هند، سه پادشاه نامدار ...

ص ۳۷۳ س ۱۱: و هم درین سال نواب مهد علیایی بلقیس الزمانی شاهزاده سلطانم جمیع املاک و رقباتی که در تبریز و قزوین و ری و گرمرود اصفهان و استرآباد داشت وقف سرکار حضرات عالیات چهارده معصوم صلوات اللّه علیهم اجمعین نموده تولیت شرعی را بنواب کامیاب مالک رقاب تفویض فرمود، بعد از آن اعلیحضرت هر کدام که پادشاه وقت باشند. و آن خیر جاریه که از آن تاریخ الی یومنا هذا بدولت روزافزون این دودمان خلافت مکان همچنان بمستحقان میرسد. و هم درین سال ...

ص ۳۷۳ س ۱۹: تفاصیل شرح حالات وی در تذکرهٔ الشعرا ذکر نموده و هم درین سال در بلده نخجوان شاه عالمیان بمعاملات مشهد مقدس معلی مزکی رسیده ارباب مناصب آنجا را خصوصا میردرویش بیک صفوی را از تولیت عزل فرموده تولیت را بمرحومی خلیفه اسد اللّه اصفهانی که از اعاظم سادات خلفاء دار السلطنه اصفهان بود و بمزید علم و فضل و تقوی از سایر سادات آنجا مستثنی بود با شیخ الاسلامی مشهد مقدس شفقت فرمودند. سال سی و دویم از فرمان فرمایی آن خسرو غازی نوروز توشقان‌ئیل روز دوشنبه ۱۷ ربیع الاخر سنه ۹۶۳ شاه عالم‌پناه چون بخطه طیبه بردع رسیدند صحرای آنجا نمونه‌ای بود از ریاض بهشت آسا چنانچه شیخ نظامی علیه الرحمه در تعریف آن بلده میفرماید ...

ص ۳۷۶ س ۲۱: نظم:

ز بس خیمه و خرگه و سایبانز خورشید روی زمین پی نشان

هوا نیلگون گشت و دشت آبنوس‌بجوشید دریا ز آواز کوس طوایف اصناف و مهندسان اطراف انقیاد حکم مطاع واجب الاتباع کرده بدانچه مقدور ایشان بود در باب تزئین آئین بفعل آورده مهیا ساختند. شاه جمجاه ...

ص ۳۷۷ س ۲: القصه که در آن ایام عشرت انجام شاه برجیس غلام بمراسم و قواعد آن طوی قیام نموده:

یکی جشن شاهانه گردید راست‌مهیا درو هرچه اندیشه خواست و هم در آنروز مجلس نکاح منعقد شد و به آئین شریعهٔ مصطفوی و طریق سنت مرتضوی آن مهد علیا در حباله نکاح نتیجه شاهان جهان‌آرا درآمد و نواب شاهی قامت با استقامت عقاد را که عبارت از علامی میرمحمد مهدی رضوی قمی و سید محمد پیشنماز جبل عاملی بود با سایر صدور و علما و مشایخ و سادات کبار که در آن محفل منیف و منزل شریف تشریف داشتند بخلعتهای گرامی آراسته حضار مجلس را به انعام وافر و تفقدات متکاثر از اجناس یزد و فرنگ سرافراز گردانید. شعر:

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۷۵ به آئین بزمگامی ساز کردندکه از فردوس درها باز کردند
شهنشه تکیه زد بر مسند نازبعشرت رنج سوز و گنج پرداز
فروزان .... فر شاهی‌زمین تا آسمان نور الهی
بگرد مسند عالم پناهش‌جهانی از سلاطین سپاهش
برسم بندگی استاده برپای‌سر رفعت ز هر یک آسمان سای
بحشمت هر یکی افراسیابی‌سپهر سروری را آفتابی
زمانه برگ عشرت ساز کرده‌ملک درهای دولت باز کرده
ز هر سو مطربان زهره آهنگ‌زده چنگ طرب در دامن چنگ
نوا سازان نواها ساز کرده‌سرود خرمی آغاز کرده
ز بس عیش و نشاط و شادکامی‌جهان را تازه شد رسم جوانی چون شب درآمد، نظم:
شبی بود همچون کف موسوی‌روان‌بخش چون نکهت عیسوی
شبی کو چنان عالم افروز بودنه شب گویی از روشنی روز بود
هوا مشکبو و صبا مشک ریزسر زلف مشکین شب مشک بیز نواب شاهزاده عالمیان بامر زفاف مشغولی کرده مقارنه شمس و قمر و زهره همگنان را معلوم گردید صباحش زمانه زمزمه تهنیت و مبارکباد در گنبد فیروزه‌فام سپهر انداخت. خانان و امرا و سایر طبقات و وزرا پیشکشها و نثارها بنظر اشرف درآوردند. شعر:
نثار افکن شده گوهر نثاران‌ستاره برمه و خورشید باران
طبق بر دست مروارید ریزان‌گهر چینان شده افتان و خیزان
در آن تاراج دریای زمین پوش‌زلت معزول .... «۱» شعرای زمان در تاریخ آن اشعار دلپذیر بر لوح بیان نگاشتند از جمله مرحومی قاضی عطار و رامینی که از مقربان درگاه بود چنین در سلک نظم کشیده. شعر:
شکر کز لطف شاه دین پرورجم قیصر شکوه و دارافر
آفتاب سپهر ملت و دین‌خسرو سروران روی زمین
سر و بستان شاه اسمعیل‌نمک خوان خاندان خلیل
گشت داماد و کامرانی کردکامران گشته درفشانی کرد
خواستم تا بشاه جم مقدارسال تاریخ را کنم اظهار
که رسید این ندا ز خیل ملک«وصلت ماه و مهرداده فلک»
به از این عرضه دادم از خواهی«شاه داماد نعمت‌اللهی»

---

(۱)- لن: نامشخص است

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۷۶ باز بشنو ز بنده‌ات که شده‌سال تاریخ «ماه ذو القعده» درین سال از ولایت استرآباد خبر رسید ...
ص ۳۷۷ س ۲۱: نقل نموده در خانه‌های پائین پا در آن روضه عرش مرتبه مدفون شد.
ص ۳۷۸ س ۵: ناگاه از قضا چشم زخمی بوی رسیده عصا شکست و بضرب تمام از بام بزیر افتاد.
ص ۳۷۸ س ۱۱: پس از آن امراء عالیجاه و مقربان درگاه خصوصا بیرام خان بهارلو که از اولاد علیشکر مشهور بود برین وجه بیرام بیک بن سیف علی بیک بن باریک بیک بن پیر علی بیک بن علیشکر و در وقت آمدن بولایت ایران و دیدن شاه عالمیان شاه

مالک رقاب او را همراه پادشاه همایون کرده فرستاده بود و بسعی و جانسپاری خان مشار الیه تمامی بلاد هند و سواحل سند بتصرف اولیاء دولت قاهره آن اعلیحضرت درآمد با وجود دیگر پسر از پادشاه همایون مثل محمد رحیم میرزا، بیرام خان شاهزاده صفدر جلال الدین اکبر را که در سن دوازده سالگی بود برداشته بر جای پدر خجسته سیر بر تخت پادشاهی و مملکت داری نشاند و از آن تاریخ الی یومنا هذا که تاریخ هجرت خیر البرایا بسنه ثلث و عشر و الف رسیده آن پادشاه عالیجاه پنجاه و یکسال است که بر سریر پادشاهی و سلطنت متمکتن است. ذکر توجه پادشاه عالم مدار بجانب قزوین و قشلاق نمودن در آن بلده جنت آیه.

ص ۳۷۸ س ۱۸: بلاد و امصار در میانه معموره افتاده از یکجانب گیلان و رستمدار و مازندران و از یکجانب همدان و لرستان و از یکجانب ری و خوار و سمنان و از یکجانب قم و کاشان و اصفهان آنرا دار السلطنه نموده ...

ص ۳۷۹ س ۱۵: جای شاهزاده بهرام میرزا که امیر دیوان بود و مهر بر ضمن نشان میزد و الکاء همدان که به او متعلق بود بنواب اسمعیل میرزا داده وزارت آن حضرت را بوالد ماجد راقم این کتاب مستطاب میرمنشی الحسینی دهند و ایشان بصوب الکاء علیشکر روان سازند.

در این اثنا شبی از شبها شاهزاده لوند پیشه بی‌ملاحظه و اندیشه بسیر خانها رفته پای قرارش از جای ثبات بیرون رفته چند روز بر بستر استراحت غنود ...

ص ۳۸۳ س ۱۲: اواخر سال مذکور که قمر در حوت بود احرام طواف آن آستان ملایک پاسبان بسته از دار السلطنه قزوین بیرون نشستند و از آنجا کوچ بر کوچ متوجه شده نوروز لوی‌ئیل را در سمنان بعیش و عشرت و جشن و صحبت و چوگان‌بازی بسر برده بعد از آن علم رفتن بدان صوب با صواب برافراشتند و والد ماجد فقیر حسب الامر ...

ص ۳۸۳ س ۱۶: سال سی و سیم از کامرانی آن برگزیده خلق افلاک و انجم نوروز لوی‌ئیل چهارشنبه ۲۸ شهر ربیع الثانی ثلاث و ستین و تسعمائه

ص ۳۸۵ س ۴: نظم:

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۹۷۷ چو کرد آسمان قدر عالی مقام‌طواف چنان کعبه‌ای را تمام

برون آمد آن ماه ناکاسته‌لب از آستان بوسی آراسته و به ایثار نذورات و تصدقات به ارباب استحقاق و اصحاب حاجات اشارت فرموده و از روضه مقدسه بیرون خرامیده تا جلوخان و دربسته زنجیر آمده بر کمیت دولت سوار شده بطالع سعد و کامرانی بساعت فیروز و بختیاری بچهارباغ که از مستحدثات پادشاه مرحوم میرزا شاهرخ است و سلاطین جغتای و شاهزاده‌های جهانفرسای که دارایی آنولایت داشته‌اند هر کدام منزلی ساخته‌اند فرود آمده بر بستر استراحت و متکای استراحت قرار گرفت. بعد از چند روز در دیوان نشسته در گنبدی که کپک میرزای ولد سعید دارین میرزا سلطان حسین بایقرا ساخته بود اوقات خجسته ساعات را به آمد و شد مردم جهت تهنیت و مبارکی دارایی مملکت و سلطنت مصروف داشت. بعد ...

ص ۳۸۶ س ۱۰: قورچیان و تمامی غازیان و کافه بزرگان کل ممالک محروسه از جمیع مناهی توبه کرده مؤکد بقسم سازند و احکام و پروانجات ...

ص ۳۸۶ س ۱۸: به جنات عدن انتقال فرموده آن حضرت را از تبریز بمشهد مقدس مزکی نقل کرده در پائین پا در پهلوی قاضی جهان حسنی مدفون گشت و خواجه عبدی بیک مستوفی در تاریخ گفته، تاریخ:

تاریخ وفات صدر فرخنده صفات‌از هجرت مصطفی علیه الصلوات

باشد سه عدد مرتبه آحادش‌ضعفش عشرات و جمع این هر دو مات ولادتش در سنه ۸۸۸ مدت عمرش هشتاد و شش سال مدت صدارتش بیست و یکسال. میر مرحوم از افاضل سادات ...

ص ۳۸۷ س ۲: تضییقات و شرح و حواشی دارند از جمله در زمانی که در مشهد مقدسه غریه غرویه علی رامنها الف الف صلوة و

سلام و تحیه در ملازمت نواب مجتهد الزمانی شیخ علی علیه الرحمه بوده‌اند حسب الاشاره علیه آن حضرت رساله در باب غیبت حضرت صاحب العصر و الزمان و خلیفهٔ الرحمن علیه صلوهٔ من اللّه الملک المنان نوشته بجلاء العیون موسوم ساخته‌اند و ادله سمعیه و عقلیه در باب ظهور آن حضرت مذکور گردانیده‌اند و رساله لعنیه را که حضرت شیخ نوشته با فصح عبارات و الطف استعارات ترجمه فرموده‌اند و هم درین سال براق خان ...

ص ۳۸۷ س ۸: شیخ اغلن بن املتی اغلن بن ایبه خواجه بن بغنای بن بلعان بن شیبان بن جوجی ...

ص ۳۸۷ س ۱۶: سال سی و چهارم از پادشاهی آن خاقان اقلیم چهارم نوروزئیلان ئیل پنجم جمادی الاول مطابق سنه ۹۶۴ درین سال ...

ص ۳۸۸ س ۱۵: به قلعه قهقهه رسانید نواب میرزایی قریب بدو هزار تومان اسباب و یراق و اثاث و یراق بیویات و دواب خود را که همراه داشت بر سکنه و متوطنه و زوار عتبات عالیات نذر نموده مولانا عماد الدین علی قاری استرآبادی را که از صلحاء زمان بود و در خدمت شاه

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۷۸

عالم‌پناه و شاهزاده سلطانم می‌بود وکیل ساخته مقرر نمود که فراخور هر کس چیزی از آنها بدهد و خیلی از مردم خوب از آن عطیه متمتع گردیدند و از بقیه جماعتی ...

ص ۳۸۸ س ۲۰: فارغ البال گردانیدند و از اردو هر روز بنوازشی سرافراز ساخته کس به تبریز می‌فرستادند و بخط مبارک ...

ص ۳۸۹ س ۱۱: اتراک ذی قدرت از دست او بزینهار آمده بودند و عوانان بد فطرت از ترس او در اضطرار افتاده محصولات اوقاف آن ولایت را خصوصا سرکار غازانی و رشیدی و علیشاهی بمبلغهای کلی رسیده چنانچه ازین بیت قاضی درویش عتیقی مفهوم می گردد. نظم:

یتشدی مین تومنه جمع وقف غازانی‌مسافر اغلی مجاور الوب سپردی اونی القصه که شاه عالیجاه با خیل و سپاه از چرنداب متوجه دولتخانه صاحباباد شده سادات و قضاهٔ و اعیان و کلانتری و موالی و اهالی به استقبال استعجال نموده بپای‌بوس اشرف سرافراز گشتند و از راه خیابان خرامان بدرون شهر تشریف بردند. و هم درین اوقات تبت آقا ذو القدر که به ایلچی گری بروم نزد خواندگار سلطان سلیمان خان رفته بود حسب المرام و دوستکام مراجعت نموده بدرگاه معلی آمده تحف و هدایا و نفایس و تبرکاتی که نواب خواندگار جهت شاه کامکار فرستاده بودند آورده گذرانید. بعد از چند روز ...

ص ۳۹۰ س ۳: چون قبل ازین که شاهزاده‌های نامدار در درگاه معلی بودند شاه جمجاه بواسطه صله رحم که باعث زیادتی عمر است صبایای خود را مهد علیا شاهزاده گوهر سلطان خانم و بانوی کبری پریخان خانم را بآئین شریعت مرتضوی بعقد ازدواج برادرزاده‌های گرامی خود نواب ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا و نواب بدیع الزمان میرزا درآورده بود درین سال نواب سلطان ابراهیم میرزا بخاطر خطور کرد جهت تمشیت این امر عظمی کس بدرگاه معلی فرستد لاجرم والد ماجد که ریش‌سفید و معتمد علیه در خانه وی بود بجهت آوردن ...

ص ۳۹۲ س ۷: سید علی شوشتری که به نیابت والد ماجد بخدمت صدارت اشتغال داشت مرخص گشته بزیارت مشهد مقدس معلی روان شد و خود را بدان عتبه سپهرآسا رسانید و ساکن گشت و هم درین سال ...

ص ۳۹۲ س ۱۵: سیر فرمود و در تعظیم و توقیر ایشان این سرود مینمود که:

ظل اللهند پادشهان ...

ص ۳۹۲ س ۱۸: و هم درین سال روز چهارشنبه هفدهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره که روز مبارک مولود حضرت صاحب اللوا و المقام المحمود (صلعم) بود شاه جمجاه بدولتخانه مجدد که احداث یافته بود تشریف بردند. ع:

آفتاب دین و دولت خانه رفت

شعرای زمان و اکابر دوران درین باب تهنیت و مبارکبادی قصاید و تاریخها بر صفحه لوح روزگار بیان نموده گذاشتند. خانان و امراء و وزراء و مقربان و قورچیان و سایر اعیان و

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۹۷۹

کلانتران همایون و ممالک محروسه و شاهزاده‌های عالیمقدار و سلاطین رفیع مقدار که در اطراف و اکناف بودند همگنان ساچقهای فراوان و نثارهای بی‌پایان بنظر اشرف فرستادند و از جمله خواجه عبدی بیک مستوفی شیرازی قصیده دویست بیت در باب تهنیت و مبارکبادی دولتخانه مبارکه گفته این ابیات از آنجاست اوله:

صبح صادق چون به فیروزی بر آمد بر سریر گشت دولتخانه مشرق ازو رونق پذیر

روز مولود نبی بود و به نیکویی و سعی کرد آئین ولادت تازه خورشید منیر

شادمان شد مادر ایام از مولود اووه چه مولودی که در یکروز [شد] آفاق گیر

تا جهان از روز مولود نبی گیرد شرف‌باد هر عید غدیر آرایش تاج و سریر

روز نوروز نبی بادت مبارک ز آنکه هست‌دولتت انگیخته از دولت روز غدیر

در چنین روز مبارک با هزاران فرخی‌شد بدولتخانه تو خسرو روی زمین ص ۳۹۳ س ۱۳: واقع شد چه طالع بناء دار السلام بغداد و دار السلطنه اصفهان یکی است و هرچه در بغداد میشود در اصفهان نیز بوقوع می‌انجامد. القصه که درین دو شهر خلقی بسیار و جمعی بیشمار تلف شدند از جمله مغفرت‌پناه میرفضل اللّه استرآبادی که ساکن نجف اشرف بود و از افاضل فضلاء و علمای عصر و صلحای دهر در پیش بود بجوار رحمت ایزدی پیوست سال سی و پنجم ...

ص ۳۹۴ س ۱۰: که تا چول آب اترک گریخته بود رسیده ...

ص ۳۹۶ س ۲: علی سلطان امرای مغلوب را که همراه برده بود قرار داد که در عوض خونبهای ایشان مبلغی گرفته آن جماعت را رها کند. بدرخان و رفقا ...

ص ۳۹۶ س ۱۴: ذکر گرفتن قلعه قندهار نوبت دویم بسعی شاهزاده عالیمقدار سلطان حسین میرزا ...

ص ۳۹۷ س ۷: به تیول شاهزاده بدیع الزمان میرزا که در دار السلطنه قزوین بود ایالت سیستان را بدو مرحمت کرده ...

ص ۳۹۷ س ۱۳: سبزوار رسید از آنجا احرام زیارت حرم امام انس و جن و عرب و عجم بسته کس بخدمت برادر باجان برابر خود نواب سلطان ابراهیم میرزا فرستاده او را از آمدن خود آگاه گردانید. نواب ابراهیمی بعضی از مقربان خود را با چند قطار استر از مربیات و حلویات و جوارشات و خربزه مشهد مقدس و سایر مأکولات و اشربه و غیره باستقبال فرستاده امر عالی شرف صدور یافت که اهالی و ارباب و اهل حرفت و کدخدایان مشهد مقدس یکهفته بازارها و سر کوچه‌ها و محلها را آئین با تزئین بسته پس از آن خود تا موضع ... برادر عالی گهر را استقبال نموده او را با اعزاز و احترام بشهر آورده در منزل خود فرود آوردند.

ص ۳۹۸ س ۱۶: آوردند شاه عالمیان آن خاتون را که از خاندان بتکچیان بود سیورغال داده رعایت فرمود و محب علی بیک باباکش اشتهار یافته از قورچیان چیق شده بمواجب

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۹۸۰

و تیول و انعامات سرافراز گردید و قشلاق این سال در دار السلطنه قزوین نموده ...

ص ۳۹۸ س ۶۴: کتب احادیث نبوی و امامی مینمایند رستم پاشا ...

ص ۳۹۹ س ۷: شهید ساخته بشمشیر زدند و جسد مطهر او را بعد از عصر در دریا انداختند. ولادتش روز سه‌شنبه سیزدهم شهر شوال سنه ۹۱۱ مدت عمرش پنجاه و پنجسال حضرت شیخ بیشتر اوقات در عتبات عالیات خصوصا نجف اشرف به تألیف و تصنیف

اشتغال داشت از جمله تصانیف او ...

ص ۸۵۷ س ۲: گردانیدند و در آن سال زر بسیار بضرب جعفرآباد مسلوک شده و مرحومی قاضی محمد رازی که از مقربان شاه عالی جاه بود در جواب قطعه خواجه کمال الدین اسمعیل اصفهانی اینچنین در رشته نظم کشیده، قطعه:

چهار بودند در اطراف عراق ای شه دین‌شهرهایی که نشستنگه شاهان بودند

اصفهان آنکه ورا نصف جهان می‌گفتندعدل عمال شه او را ز جهان افزودند

همدان آنکه علیشکرو یارانش بودبزر و سیم همی چتر و وثاق اندودند

قم که جز شیعه حیدر نبود ساکن اوسبب آنست که خاک فرجش پیمودند

ری که هر قلعه او هست چو لعل یکرگ‌حیف و صد حیف که او را بسزا نستودند

شاه افرود برین چاریلد یک تختی‌کاهل تاریخ چنین تخت دگر نشنودند

بمثل هر یک از این چار یکی عنصر بودکه از آن چار جهانی شه دین پیمودند

لقب و نام از آن تخت و سبب گر خواهی‌بر تو بگشایم اگر چه بکسی نگشودند

بود قزوین چو به ناپاکی مذهب مشهورذکرش از صفحه ایام از آن نزدودند

باب جنت لقبش آمد و نامش بشنوجعفرآباد کزو خلق خدا آسودند

سنیان همچو کتانند و شه دین مهتاب‌تاب ناورده تمامی چو کتان فرسودند

سرمه چشم جهانست از آن‌رو مردم‌دیده بر خاک قدوم شه دین فرسودند القصه باغ مذکور در غایت زیب و زینت طرح شده بود.

ص ۴۰۲ س ۶: سخنان حمار مروان علیه العذاب و النیران است «اذا انتفی مدهٔ لم ینفع عده»

ص ۴۰۴ س ۱۴: شهر رمضان آن بوعلی زمان در عفوان شباب که سنش از سی قدم برتر نهاده بود از دار غرور براحت آباد سرور در دار الارشاد اردبیل انتقال فرمود و مولانا محتشم کاشی در تاریخ آن زبده افاضل گفته. شعر:

ملا ابو الحسن که محیط وجود اوزین خاکدان [رساند] بافلاک موج [فضل]

چون کرد رو بملک عدم ز آسمان رسیدتاریخ فوت گشتن او [ماه اوج فضل] از حمله تصانیفش ...

ص ۴۰۴ س ۱۶: خان میرزا صفوی ولد نواب معصوم بیک وکیل. دیگر رساله روضهٔ الجنان ...

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۸۱

ص ۴۰۴ س ۲۰: در علم کلام و هم درین سال مرحومی شیخ محمد داود استرآبادی که از صلحاء زمان بود در دار السلطنه اصفهان رحلت نمود او را بمشهد مقدس معلی آورده در گنبد کپک میرزا مدفون ساختند. و هم درین سال بیرام خان بهارلو که یکی از امرای نامدار همایون پادشاه بود بعد از فوت پادشاه مذکور وکالت خلف او جلال الدین اکبر شاه متعلق بود از منصب عزل شد. بعد از چندگاه عزیمت حج نموده در گجرات بدست کفار بقتل رسید. در تاریخ او گفته‌اند رباعیه:

خانی که گذشت از حشم و طبل و علم‌شد محرم بزم وصل در راه حرم

اهل دل اگر ز حال وسالش پرسندگویند «شهید شد محمد بیرم» جلال الدین اکبر بعد ازو اقتدار تمام یافت و مستقل گشت. بیرام خان مرد شیعه موالی بود و رعایت سادات و مؤمنان بسیار فرمودی هر کس از عراق و آذربایجان و فارس و خراسان بخدمت او رفتی رعایتها یافتی.

ص ۴۰۵ س ۱۱: فرستادی و قبل از وفات خواجه میریجان سیاقی را که وزیر او بود با مبلغی کلی بصوب مشهد مقدس معلی نقل کرده بود و التماس کرده بود که ترتیب مدفنی جهت او بدهند. خواجه مشار الیه در باغ پائین پا بر جانب غرب صفه و تختی و سردابه جهت او ترتیب داد. بعد از شهادت او را بمشهد مقدس معلی نقل کرده در آنجا مدفون گشت. سال سی و هفتم از پادشاهی

آن خسرو اقلیم چهارم نوروز پیچین ئیل دوشنبه ۱۰ جمادی الاول سنه ۹۶۷

ص ۴۰۷ س ۱۰: امصار عالم رسیده انتشار یافت خواجه محمد میرک خبیصی ناطقی تخلص در تاریخ آمدن وی چنین گفته، تاریخ:

شاه طهماسب سرور شاهان‌آنکه بر دشمنان هجوم آورد

از مه نو کلید روم بدست‌لشگری بیش از نجوم آورد

گشت تاریخ سال آمدنش‌قیصر آمد ... روم آورد «۱» القصه چون سلطان سلیمان ...

ص ۴۰۹ س ۱۶: نیامده بود گویا ما صدق مفهوم این بیت مینمود، ترکیه:

مغبچه‌گون بیرقیدک چخدی کلیسادن بری‌چخمدرشیله صورت دورعیان دورپری بدرگاه عالم‌پناه آمده ...

ص ۴۱۳ س ۷: دریاچه عظیمی بود گشادی یافت. خواجه حمد اللّه مستوفی قزوینی صاحب تاریخ گزیده در کتاب گزیده و نزهة [القلوب] در باب تعریف آن چشمه نوشته که بحیره چشمه سبز بولایت خراسان بحدود طوس دورش یک فرسخ ازو دو جوی بزرگ است که بطوس و نیشابور میرود هر یک زیاده از بیست آسیا آب‌گردان. هیچ ملاحی این بحیره را نتواند برید و بقعرش نتواند

---

(۱)- ظاهرا: مصرع باید چنین باشد: قیصر آمد ز روم و روم آورد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۸۲

رسید و بگمان مردم این بود که از پیشینیان نقل می‌کردند که هر گاه این بحیره بگشاید اکثر ولایات مشهد مقدس تا نساوباورد و مرو را آب خواهد برد و همگی مردم از آن درهم می‌بودند اتفاقا در محلی که قمر در برج جوزا بود آب چشمه مذکور بیک ناگاه رهایی یافته بر دره‌ها و رودخانها و صحاری بلوکات مشهد مقدس افتاده هرچه در پیش آن آب واقع بود از بیخ کنده تا برودخانه طوس منتهی شد.

ص ۴۱۳ س ۱۴: نقره بیشتری مشاهده نمودند برداشتند چون آن جماعت از ضعفا و رعایا و کارکنان قریه کارده بلوک شاندز بودند نتوانستند که آن طلا و نقره را در آن ولایت خرج نمایند بوسیله‌ای از وسایل بقندهار رفته آن ظروف یافته را خرج کرده در عوض ...

ص ۴۱۳ س ۴: چون اشیاء مذکور عرضه داشت شاهزاده بنظر انور درآمد داروغه و مشرفی جهت آن محل تعیین نموده ارسال داشتند و بدستور کان فیروزه که در جوار آن قریب ببلده نیشابور واقعست ضابط مقرر داشتند و الحال ...

ص ۴۱۴ س ۱۴: از خزانه «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ» «۱» شفای عاجل کرامت فرمود.

ص ۴۱۵ س ۵: آرایش این اوراق در ذکر طوی شاهزاده باستحقاق ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا در مشهد مقدس معلی ...

ص ۴۱۵ س ۱۷: شاهزاده سلطانم همشیره اعیانیه شاه جمجاه که ملکه زمان بود وعده فرستادن آن شاهزاده گرفته نواب علیه عالیه بوقتی دیگر فرموده بودند و چون قریب بچهار سال از آن انفصال یافت شاهزاده سلطانم که نواب میرزایی ...

ص ۴۱۶ س ۶: مانده بود با وجوه کبرسن آن عالیجناب را همراه نمود. خدیجه سلطان خانم که زوجه القاس میرزا بود و از نواب میرزایی دو پسر داشت او را آق‌برجک وانکه نموده با جمعی از ...

ص ۴۱۶ س ۱۲: بباغ شاهی که شاهقلی سلطان استاجلو در ایام تیولداری خود احداث نموده و در میانه باغ عمارتی عالی ساخته فرود آوردند. شعر:

در آن ایام چون آن مهد زرین‌به پیروزی به شهر آمد ز قزوین آنگاه امر عالی صادر شد که از دروازه دویم سراب تا در چهارباغ آئین‌بندی کرده بازاری از خیمه و خرگاه و سایه‌بانها ترتیب دهند و از جمیع اصناف دکانها تزئین دهند وزرا و مقربان بترتیب اسباب

طوی و عروسی مشغول گشتند.

ص ۴۱۷ س ۱۵: دار السلطنه قزوین متوجه شده شاهزاده‌ها از بلوک ... و مایان بشهر آمدند. و هم درین سال پادشاه ملکی خصال را پسری شده او را سلطان محمود میرزا نام فرمودند و اتابکی او به قرخزاد بیک ایشک آقاسی‌باشی قراداغلو شفقت فرمودند. در باب تاریخ ولادت وی خواجه عبدی بیک مستوفی شیرازی چنین در سلک نظم کشیده، رباعی:

(۱)- سوره ۱۷ آیه ۸۲

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۹۸۳ در نهصد و شصت و هفت از سال عرب‌یوم الثلثا نوزده ماه رجب

آمد ز صدف پدید یک در عجب‌سلطان شد و محمود پذیرفت لقب و هم درین سال مرحومی میرحسن عسکری موسوی که از صلحای عصر بود در خطه قم رحلت نمود تاریخ وفاتش «میربهشتی» یافته‌اند ولادتش را فیاض یافته بوده‌اند. وی در رهق مدفون است. و هم درین سال در روز دوشنبه هفدهم شهر ذی حجه حسین بیک چاوشلو قورچی تیر و کمان شاه عالمیان که از مقربان و معتمدان بود و کمال تسلط و استیلا داشت در دار السلطنه قزوین فوت شد. جسدش را بمشهد مقدس معلی مزکی نقل نمودند. و هم درین سال شاه جمجاه بتحریک یوزباشیان و مقربان و ریش‌سفیدان نواب سام میرزا را بقلعه قهقهه برده محبوس ساختند منشاء آنکه در وقتی که شاه عالم‌پناه مریض بود سام میرزا را که در دار الارشاد اردبیل بود از حظیره آمده روانه اردوی معلی گردید. چون در راه خبر صحت مزاج اشرف بدو رسید معاودت نمود.

سال سی و هشتم از سلطنت.

ص ۴۱۷ س ۱۸: نوروز نموده در اول بهار و استوی لیل و نهار که شکوفه بر شاخسار اشجار قرار داشت ایلچیان ...

ص ۴۲۰ س ۱۹: فرمود و قریب بآن حوالی بایشان رسیده ...

ص ۴۲۱ س ۵: درگذشت از صحیح القولی استماع افتاد که از جمله متروکاتش ...

ص ۴۲۱ س ۱۳: درین سال سید علی پیشنماز جبلعاملی که بصلاح و تقوی و سداد موصوف بود و خاقان گیتی‌ستان باو انواع اعتماد داشت در شب جمعه دویم شهر ذی حجه حجه سنه مسطوره و مرحوم خواجه قاسم نظری که مدت سی سال استیفاء دیوان اعلی بوی متعلق و از روی استقلال و عجب لا کلام بدان اقدام داشت رحلت نمود و در تاریخ وی خواجه عبدی بیک مستوفی شیرازی گفته:

مستوفی دهر شه سراج الوزراءکامروز بیفراخت بدولت قد و قامت

چون دانه مگر زیر زمین رفت که فرداسر برزند از خاک بصحرای قیامت

هنگام شدن از پی تاریخ وفاتش گفتا که «شه دین بجهان باد سلامت» سال سی و نهم از سلطنت ...

ص ۴۲۹ س ۳: واقع شد. عطرفشانی قلم خجسته رقم در ذکر فوت شاهزاده سلطانم و شرح اندکی از حالات و صفات آن شمسه آسمان خدارت. درین سفر شکار ...

ص ۴۲۹ س ۱۷: بیت: سید المرسلین یعنی حضرت فاطمه بنت ابا ابراهیم موسی الکاظم سلام اللّه علیه دفن نمایند.

ص ۴۲۹ س ۲۳: اسمعیل و در حین احتضار آن شاهزاده پرهیزگار وصیت‌نامه بخط خود نوشته بدین عبارت اختصار فرمودند هذا صورة خطها: «وصیت میکنم من که سلطانم بحضرت شاه طهماسب که تو برادر منی سوگند می‌دهم بتو بخداوندی خدای تعالی که از غیر ازو

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۹۸۴

خدایی نیست و به ارواح حضرات چارده معصوم صلوات اللّه علیهم اجمعین که اول مرا بکربلا فرستی. دوم نماز روزه و حج و زکوة

و خمس و نذر و رد مظالم که گفته‌ام و در طومار علیحده نوشته شده بجای آری. دگر هر چیزی که گفته‌ام امر کنی که بجای آرند سفارش ملا عماد را بجای آری دیگر ده دهام چهل و سه سال خدمت من کرده، زن پیریست هرچه مال و ملك اوست بعد از مرگ بدو داده‌ام و آزاد کرده‌ام باو بدهید. دیوانی املاکش از تو التماس دارم که باو بدهید اسب خان بیگی خانم و استر زینل هم ازوست و استر جامی و اسب گل‌ورن صوفیان را هم باو دهید و ده‌ده سلطان سلیمان کنید و بمشهد فرستید که زن صالحه است و اگر آید همراه من بکربلا بگذارید بیاید.

بعد از آنکه مراجعت نماید البته او را بمشهد مقدس پیش سلطان سلیمان بفرستید که آنجا باشد دیگر چه بنویسم مرا حلال کن نیز بی‌ادبی که کرده باشم از گناه من بگذر و مرا فراموش مکن و از خیرات که هم پدر و برادر منی غیر از تو وارثی ندارم دگر کنیزان خود را هم آزاد کرده‌ام.

بعد از مرگ مال ایشان را هم داده‌ام اقبال را هم آزاد نموده‌ام. بعد از من ایشان را بتو سفارش می‌کنم که رعایتشان بکنی که غریب‌اند و بی‌صاحب». القصه احوال خیر مال آن حمیده خصال چنین است که چون در عنفوان شباب و جوانی شاه عالی آثار قید و صلاح و زهد و طهارت و فلاح ازو جنات احوالش معلوم نمود در مقام اطاعت او درآمده آن علیا حضرت را نذر حضرت صاحب الزمان و خلیفهٔ الرحمن صلوات اللّه علیه نمود. وی چون بآن شرف مشرف گردید و عاقله و فاضله بود

ص ۴۳۰ س ۱۰: بخواندن علم تجوید و قرائت قران داده مولانا عماد الدین علی قاری که در آن فن اعلم از همگنان بود و در مشهد مقدس معلی مزکی می‌بود ...

ص ۴۳۱ س ۱۱: روزه و نماز و زکوهٔ و خمس و رد مظالم نموده چنانچه در وصیت‌نامه شرف ذکر یافت و در آستانه مقدسه منوره حضرت معصومه ستی فاطمه علیها الصلوهٔ و السلام مدفون شدند و قرب بیست و چهار سال در آن روضه مقدسه مدفون بودند.

ص ۴۳۱ س ۱۶: استخوانهای مطهره ایشان بحایر مقدس [نقل] نموده در سردابه که قبل ازین ترتیب یافته بود دفن نمایند. مولانای مشار الیه حسب الامر آن پادشاه نیکوسیر نقل آن بدان آستان عرش نشان نموده در همان سردابه دفن کردند. مصراع ...

ص ۴۳۱ س ۲۰: و تجاوز عن تقصیراتها و تقصیرات اسلافها. و هم درین سال حضرت ذو الجلال و الافضال نواب جهانبانی کامرانی ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا را دختری در مشهد مقدس معلی مزکی از صبیه شاه جمجاه گوهر سلطان خانم داده او را گوهرشاد بیگم نام فرمودند ولادت وی در شهر شعبان سنه مذکوره بوقوع پیوست. و هم درین سال ولی بیك استاجلو یساول باشی برادر امیر غیب سلطان را برسالت نزد سلطان سلیمان خان خواندگار بروم فرستادند ما حصل مکتوبی که مشار الیه برده بود بر سبیل اختصار اینست که «از کتابتی که مصحوب مصطفی چاوش و حاجی حسین چاوش ارسال فرموده بودند معلوم شد از آنجا که حق‌شناسی آن پادشاه عالی‌جاه

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۸۵

است یقین که در ادای حقوق خدمت مخلصان مضمون صدق مشحون «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها» «۱» و مؤدای «وَ اللَّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ» «۲» بر حسب «تخلقوا باخلاق اللّه» ملحوظ اعتبار خواهند داشت اولا در باب فرستادن دو نفر از ملازمان مخلص بعراق عرب و عمارات عتبات عالیات و صرف نذورات لطف فرموده بخط اشرف خود مؤکد گردانیده بودند زبان از مراسم شکر آن قاصر است و چون بتاریخ سی و چهار سال قبل ازین که مخلص را با طایفه اوزبکیه جنگ واقع شد مبلغی جهت مشاهد مقدسه چهار امام معصوم و مزار فاطمه بنت اسد والده حضرت امیر المؤمنین علی سلام اللّه علیه که در بقیع مدفونند نذر نموده بود که صرف عمارات و فروش و روشنایی و پرده و صندوق پوش و غیره آن حضرات نمایند و تا غایت میسر نشده، حالیا بیمن همت و شفقت آن پادشاه میسر است توقع آن دارد که در آن باب هم دو کلمه مرقوم قلم محبت رقم فرمایند و چون لوامع انوار عاطفت بر ناصیه احوال فرزندان مخلص تافته بود که قبول مدعایی که عرض شده بود فرموده بودند بر رای عالم آرای مکشوف باشد که در

وقتی که آن استدعا مینمود در طی صحیفه محبت شده بود که بواسطه صغر سن فرستادن ایشان بدان صوب صورت ندارد چه بزرگتر ایشان پنج ساله دویم سه ساله و سیم دوساله است. بعد از آنکه از مرتبه طفولیت بسن تمیز رسیدند روانه خدمت خواهند شد. دیگر حکایت سلطان بایزید و فرزندان مرقوم قلم عنبرفام شده بود و مضمونی که بعزهٔ اللّه تعالی هرگز در خاطر مخلص حظور نکرده بخاطر اشرف آورده حیرت و استعجاب فرموده بودند از مقتضای رای عالم‌آرای بدیع نمود. حقا که از زمان معاودت ایلچیان عظیم الشأن همواره مترصد بود که امروز و فردا فرستاده آن پادشاه با حکم و فرمان و فرستاده‌های شاهزاده سلطان سلیم خان تشریف آورند که ایشان را تسلیم کنم حالا-این کتابت آمده و موجب حیرت حیرت گشته چرا که در طی کتابتی که مصحوب سلطان فرستاده شد و سوگندنامه بخط خود نوشته مصحوب حسن آقا فرستاده شده غیر این نیست که سوگند خورده‌ایم که ایشان را بملازمان آن اعلیحضرت ندهیم و بفرستاده شاهزاده سلطان سلیم خان سوگند نخورده‌ایم. البته همان حسن آقا و علی پاشا را بفرستند که همچنانکه قرار یافته تسلیم نمائیم و صدق و کذب معلوم گردد. بدین سبب امارتمآب ولی بیک بساول‌باشی استاجلو را بر سبیل استعجال فرستادیم چون این مدعا بتأخیر انجامید حکم مطاع به یکی از پاشاهای سرحد اصدار یابد که سی کس از ملازمان خود و بیست کس از ملازمان سلطان سلیم به اتفاق یساول‌باشی مذکور روانه گردند و جعفر سلطان بدستور در آنجا باشد که هرگاه خواهند او را رخصت فرمایند و بعد از آنکه خدمت اتمام یافته باشد و حکم و فرمان سلیمانی بجای خود رسیده باشد و مخلص بعهد و یمین خود عمل کرده باشد، آن بحر جود و احسان بدانچه لایق دانند عمل خواهند فرمود. دیگر چشم‌داشت آنست که هر کس از منسوبات و متعلقات مخلص بدانصوب آمد پاشاهای حدود سرحدها را مقرر فرمایند که او را بازفرستند و استدعا آنکه این دو کلمه در ذیل ملتمسات بخط اشرف موشح گردد».

---

(۱)- سوره ۶ آیه ۱۶۰

(۲)- سوره ۲ آیه ۲۶۱

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۸۶

ولی بیک متوجه ولایات روم گشته سلطان سلیمان او را خوب دیده مرخص ساخت و او را همراه ایلچیان خود و فرستاده سلطان سلیم خسرو پاشا حاکم وان و سنان آقا چاشنی‌گیر و علی آقا قاپوچی‌باشی با دویست نفر از ملازمان رومی نموده در روز پنجشنبه ...

ص ۴۳۳ س ۱: بنده خدا سلیمان. القصه که ایلچیان مذکور بنوازش بی‌دریغ پادشاهانه سرافراز گشته چون قبل ازین که آن خسرو با تمکین فرخزاد بیک ایشک آقاسی را نزد خواندگار فرستاده بودند ...

ص ۴۳۳ س ۱۴: نی دست تو دارد خبر نی تیغ تو آلودگی. شعرای نامدار در تحسین این کار قصاید بیشمار و تاریخ بسیار فرمودند از جمله خواجه عبدی بیک مستوفی شیرازی قصیده گفته و این ابیات ازوست:

ناآدمی بلطف چه حاصل که پروری‌با آدمی بجای خودست آدمی گری

شاها بجای خویشتن این کار کرده‌ای‌دولت ز تست کز همه از عقل برتری

آن کار کرده‌ای که بجان تا بروز جشرطبع سلیم میکندت مدح گستری و در تاریخ این قصیده چنین است، تاریخ:

نهصد و شصت و نه از سال عرب‌در عجم شد بوالعجب سالی عیان

بایزید و چار تن اولاد اوبرگرفتند از میانه رومیان

زین معماجوی تاریخش که شد«پنج کم از زمره عثمانیان» القصه صلاح ...

ص ۴۳۳ س ۲۶: «الصلح خیر». چون ایلچیان نعش سلطان بایزید و اولاد را به استنبول رسانیدند، نواب خواندگار و شاهزاده عالیمقدار سلطان سلیم خان از نواب کامیاب مالک رقاب راضی و خشنود شده در مقام تدارک و تلافی و عذرخواهی درآمده انواع

خوشحالی و بهجت و سرور در مملکت روم واقع شد و به پاشاهای سرحد نوشتند که من بعد هر حکم و فرمایی که به اسم ایشان از نواب اعلی صادر گردد اطاعت نماید. و هم درین سال در بیستم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره داود بیک ولد لواصات ...

ص ۴۳۵ س ۱۸: فوت گشتند و خواجه عبدی بیک مستوفی شیرازی اینچنین در سلک نظم کشیده، تاریخ:

بین که در عرض چار ماه چه شداندرین چارسوی کون و فساد

خواجگی رفت و قاضی مرحومآن بدین سعد و این بملک عماد

رفت سید بیک کمونه ز پی‌که نبودش قرین بدولت و داد

رفت شاطر محمد مغفوربهتر صالحان نیک نهاد

بعد از ایشان بخاک شد ترخان‌که نظیرش فلک ندارد یاد

بعد ازو رفت قورچی‌باشی‌همه شانرا خدا بیامرزاد

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۸۷ بهر تاریخ فوتشان گفتند«بجهان شاه دین سلامت باد» و هم درین سال، بعد از رحلت شاهزاده سلطانم باغوای نواب معصوم بیک صفوی شاه عالی والد را قم را از وزارت نواب جهانبانی ابو الفتح ابراهیم میرزا خلع فرموده ...

ص ۴۳۶ س ۴: خواجه میرز بیک سابق که وزیر سوندوک بیک قورچی‌باشی بود سیصد تومان قبول کرده او را بوزارت نواب مشار الیه تعیین فرمودند. مشار الیه درین سال بمشهد مقدس آمد. مولانا معین الدین استرآبادی قصیده‌ای که جهت والد فقیر گفته بود کنایه‌ای بوزارت خواجه میرزا بیک در آن نمود:

سلیم النفس قمی میر منشی‌خلاف بابویه از باب ما نیست

نمی‌فهمد عتل بعد ذلک‌که غصب منصب از آداب ما نیست والد فقیر درین سال در دار السلطنه قزوین بپای‌بوس سرافراز شده در سلک مجلسیان مجلس بهشت آئین منخرط گشت. و هم درین سال محمدی بیک منشی که سابقا منشی بود بعد از فوت میرزا کافی بمنصب انشا سرافراز گشته او را از مشهد مقدس بدرگاه عالم‌پناه طلبیدند. سال چهلم از سلطنت آن پادشاه والا جاه نوروز تنگوزئیل پنجشنبه ۱۶ رجب المرجب مطابق سبعین و تسعمایه

ص ۴۳۸ س ۱: چند روزی بخانه نواب معصوم بیک رفته از آنجا بدار الارشاد اردبیل رفت

ص ۴۳۸ س ۶: خواجه افضل محمد ترکه

ص ۴۳۸ س ۷: میرزین الدین سید علی ولد غفران‌پناه میر اسد اللّه صدر شوشتری مرعشی که وی از افاضل و صلحای زمان بود و سالها بر مسند صدارت و عزت متمکن بود شفقت و عنایت فرمودند.

ص ۴۳۸ س ۱۲: خلیفه اسد اللّه اصفهانی متولی آستانه مقدسه منوره عرش مرتبه رضیه رضویه علی مشرفها السلام و التحیه در آن روضه مقدسه بجوار رحمت ایزدی پیوست. شرح حالات ویرا در تذکرهٔ الشعرا آورده. میر مرحوم در پائین پای مبارک جهت دفن خود سردابه‌ای ترتیب داده بود در آنجا مدفون گشت و تولیت آن آستانه مقدسه منوره را بعد از مرحوم مشار الیه بمیر عبد الوهاب شوشتری مذکور شفقت فرمودند. و هم درین اواخر سال، امیر غیب سلطان استاجلو که بزیارت مشهد مقدس رفته بود چون بدان آستان رسید مقارن آن نواب شاهزاده عالمیان ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا عرضه نوشته بدرگاه گیتی‌پناه فرستاده بود مضمون آنکه- در بیماری شاه عالمیان نذر کرده‌ام که بگرد شاه فریدون فر گردم- شاه جمجاه حکومت مشهد مقدس را به امیر غیب سلطان شفقت فرمودند.

ص ۴۴۰ س ۶: مراجعت نمود. و هم درین سال شاه حمیده خصال را پسری از خان پرور خانم دختر شاهقلی گلباد گرجی بوجود آمد و وقوع این عطیه در شهر ذی حجه حجه مذکور در منزل نواب معصوم بیک بود. و هم درین سال مولانا قطب الدین ...

ص ۴۴۶ س ۲۲: از راه بر و بیابان خود را بمکه مشرفه و مدینه معظمه زادهما اللّه شرفا

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۸۸

و تعظیما رساند. پاشای بغداد آنرا موقوف بعرض نواب خواندگار داشت و محل حج فوت میشد.

بعد از تشرف بشرف زیارت عتبات عالیات از مشهدین و کاظمین و عسکرین و سایر امکنه متبرکه وی بالضروره عود نموده در راه بیمار شده پهلو بر بستر ناتوانی نهاده روز بروز ...

ص ۴۴۷ س ۳: در تاریخ وی یافته‌اند، مصراع:

«شاه باقی زنده هر دو سرای»

ولادتش مطابق اثنی و سبعین و تسعمایه.

ص ۴۴۸ س ۱۱: حاکم لار و مزدج و صدر الدیخلاصة التواریخ ج۲ ۹۸۸ اختلافات نسخه برلن ..... ص : ۹۲۷

ن خان ...

ص ۴۴۹ س ۱۵: فرستادند و بدن او را در گازرگاه در منازلی که بر جانب غرب واقع است دفن نمودند و مصطفی بیک و مسیب بیک بخدمت اشرف آمده و مصطفی بیک را میر قبله شروان نمودند او بدانجا رفته بواسطه عفونت آب و هوا آنجا فوت شد و مسیب بیک را امیر نموده خاوه ری را به تیول او دادند و در تاریخ قزاق شیخ کمال تربتی که از فضلای زمان بود گفته، تاریخ:

حجاج ثانی آنکه ز طوفان ظلم اوکس را بهیچ روی نبودی ره نجات

بنهاد بر بساط شه کامیاب رخ‌کج رو چو فرز بود از آنروی گشت مات

بودند اهل شهر هری از جفای اوراضی بمردن خود و نومید از حیات

قتلش چو هست باعث معموری هری‌تاریخ قتل او شده «مأموری هرات» و هم در اوایل این سال فرخفال که آفتاب در حمل بود و قمر در اسد، در شب پنجشنبه دوازدهم

ص ۴۵۰ س ۶: مالو خراج و مقاسمه که از قدیم الایام ...

ص ۴۵۰ س ۱۸: سال چهل و سیم از سلطنت آن خاقان بلند مکان نوروز پارس‌ئیل روز پنجشنبه نوزدهم شعبان المعظم مطابق سنه ۹۷۳ در اول این سال ...

ص ۴۵۲ س ۲۴: سلطان حسن میرزا که در دار السلطنه هرات بود ایشان را بدرگاه گیتی‌پناه آورند.

ص ۴۵۳ س ۱: رکاب نصرت ایاب شاهزاده سلطان ابراهیم.

ص ۹۷۲ س ۱۰: یرتاولی

ص ۴۵۳ س ۱۴: پیر قلی بیک شاملوسکی آلن بدرگاه شاه جمجاه فرستاده و هنوز در اوایل این سال که هنوز محرم سنه ثلث نشده بود، علی سلطان بن الوش خان بن محمد امین بن یادگلد بن میرشیخ اوغلن بن حاجی تولی اوغلن بن عرب اغلن بن فولاد اغلن بن ایبه خواجه ابن تغتای بن بلغان بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان اراده تاخت استرآباد نموده چون بدان حوالی رسید در اواخر شهر رجب المرجب سنه اثنی و سبعین و تسعمایه درگذشت.

ص ۴۵۳ س ۲۱ بریده شد در تاریخ گفته‌اند:

باطن شه داد چون قتل علی سلطان قراراز خراسان برطرف شد اوزبک سگ آمدن

گرنشان از سال تاریخش یقین خواهی بدان‌مژده قتل علی سلطان اوزبک آمدن

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۹۸۹

و هم درین سال مرحومی میر تقی الدین محمد صدر اصفهانی در دار الارشاد اردبیل بجوار رحمت ملک جلیل پیوست.

ص ۴۵۴ س ۹: کلانتر مشهد اقدس انور در رکاب ظفر ایاب شاهزاده‌ها از آنجا بدارالسلطنه آمدند. و هم درین سال خبر فوت عبد

اللّه خان بن قراخان استاجلو بگلربیگی ولایات شروان که از عمه شاه جمجاه بوجود آمده بود و شرف مصاهرت آن اعلیحضرت نیز داشت و خواهر آن پادشاه نیکوسیر در حباله او بوده فرزندان ازو داشت، از شروان بدرگاه شاه عالمیان رسید که در شهر ربیع الثانی مذکوره رحلت نموده و هم درین سال شاه ملکی صفات ...

ص ۴۵۵ س ۹: کمال تقرب داشت و در سخا و کرم دست جودیر می‌افراخت خواجه عبدی بیک مستوفی شیرازی در تاریخ وی گفته، نظم:

ای دل از حق چو در رسد فرمان‌که تواند زدن دم از کم و کیف

رفت سید شریف آنکه بدهربود مخدرم اهل خامه و سیف

بهر تاریخ فوت او گفتند«حیف سید شریف باقی حیف» لعش میرزا به صحرای کربلا نقل نموده در صحرای کربلا قریب بخیمه‌گاه گنبدی ساخته دفن کردند و از آنجا بمدینه مشرفه نقل نموده‌اند. و هم در روز دوشنبه هفتم شهر جمادی الثانی سنه مذکوره اقبال‌پناه مرحومی معصوم بیک صفوی با امراء عظام مثل امیر خان موصلو و نظر سلطان استاجلو از سفر خیر اثر خراسان مراجعت نموده بپای‌بوس بندگان اشرف شاه جمجاه سرافراز گشته در منازل خود قرار گرفتند. و هم درین سال محمد جان بیک ذو القدر که از اعیان آقایان ذو القدر بود برتبه سرافراز شده حاکم شیراز گشت و شاهولی سلطان تاتی اغلی ذو القدر را عزل فرموده بدرگاه گیتی پناه طلبیدند بواسطه آنکه بملازمان چیزی نداده مبلغی کلی ازو مطالبه مینمودند.

ص ۴۵۶ س ۲۱: فرمان‌فرمایی شاه عالی نوروز توشقان‌ئیل پنجشنبه سلخ شهر شعبان سنه ۹۷۴

ص ۴۵۷ س ۲۰: خلیل بیک قورچی‌باشی

ص ۴۵۸ س ۲: و هر کس از سادات و علماء و صلحا و مشایخ و فضلاء بخواندن ادعیه مأثوره مأمور فرموده خود بخواندن دعا اشتغال فرمودند و مترصد خبر بهجت اثر و مژده فتح و ظفر می‌بودند.

ص ۴۵۸ س ۸: رسید که در بلده مروجاریست و اسکندر ذو القرنین بند آنرا بسته آن بند را خراب کرده ...

ص ۴۵۹ س ۹: در حوالی قلاع بیج در چهارم شهر محرم سنه مذکوره دل بر آن واقعه ناگزیر که لازمه ذات صغیر و کبیر است نهاده ...

ص ۴۵۹ س ۱۸: بصره و شهرزور قطیف ولایت لحصا قلعه بتلیس کردستان بعضی از

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۹۹۰

بلاد یمن ولایت سواکن داوایلی گرجستان قلعه وان و اخلاط و توابع از آذربایجان و بلغرط و اره‌دوس بودن که پایتخت پادشاه آنکرس بوده از فرنگ جزیره سفراء مغرب زمین بلده طرابلس و بلده جزیره و بعضی از جزایر عرب. چون این حادثه عظمی بوقوع انجامید، محمد پاشا وزیر اعظم فوت سلطان سلیمان را مخفی داشته، مصطفی پاشا وزیر ثانی را که در صورت فی الجمله مشابهتی بخواندگار داشت او را طلب نمود او را در محافه نشانده سیر و سلوک میفرمود تا تسخیر آن قلاع نمود و کس بطلب سلطان سلیم خان بکوتاهیه فرستاده او را طلب نمود. سلطان سلیم بسرعت تمام متوجه ادرنه گردید. چون در نوزدهم شهر مذکور به استنبول رسید اکثر سپاه به استقبال استعجال نموده او را ببارگاه پادشاهی درآوردند.

ص ۴۶۰ س ۲۴: از تولیت آستانه عرش منزلت معزول فرموده تولیت آستانه مقدسه را دو قسم ساخته، واجبی و سنتی قرار دادند. سرکار واجبی را بنواب میرابو الولی انجو شیرازی و سنتی را بمیر عبد اللّه عنایت نمودند و ایشان به اتفاق روانه آن آستان سدره مکان گردیدند. و هم درین سال

ص ۴۶۱ س ۱۴: جمع آمده بودند و بحسب اتفاق اکثر آنها روی وطن ندیده در آن بلده رحلت نمودند. از جمله آنها نقابت پناهین میرشریف موسوی کلانتر مشهد مقدس و میرزا ابو القاسم ولد مرحومی میرزا ابو طالب رضوی هر دو درین سال بیمار شده میر

شریف در دار السلطنه مذکور بجوار رحمت ایزدی پیوست و میرزا ابو القاسم بواسطه تغییر آب و هوا مرخص گشته روانه خراسان شد و تا بسطام رسیده در راه رحلت نمود.

ص ۴۶۲ س ۱: سال چهل و پنجم از پادشاهی آن برگزیده اولاد رسول، نوروز لوی‌ئیل عاشر ماه مبارک رمضان سنه ۹۷۵. درین سال نواب خان احمد پادشاه گیلان برهنمونی قاید خذلان سر از ربقه اطاعت و فرمانبرداری پیچیده ...

ص ۴۶۲ س ۹: قاضی محمد رازی نیز قصیده طویلی مقرون باصناف مواعظ و تنبیه جهت او گفته و اشعار به آمدن او نمود و فرستاد. مشار الیه بعد از مطالعه مضامین قصیده و اطلاع بر تمهید مقدمات سنجیده اغماض از آن مقالات نموده، در جواب قصیده‌ای در سلک تحریر کشیده «۱» بعذر های معلول و سخنان نامعقول تمسک جسته با تحف و هدایا بدرگاه پادشاه عالم‌آرا فرستاد شعر:

بنادان بود پند بس ناصواب‌نشاید نصیحت نوشتن به آب

بود گرز آواز خوش بی‌نصیب‌چه حظ مرده را از علاج طبیب القصه هرچند در این مدت شاه سپهر رفعت ...

ص ۴۶۹ س ۱۶: یولقلی بیک را بصلاح اندیشی مقرر فرموده بودند امر مطاع لازم الاتباع چنان عز اصدار یافت که یولقلی بیک کوچسفان نرود.

ص ۴۷۴ س ۷: توابع و کوکیسم و خرگام و بعضی محال دیگر که آنرا بابا کوه و پاشا کوه و قلعه سیره سر و دره‌های سخت و بلند و کمال استحکام دارد و سیقناهها کرده بودند.

---

(۱)- لن: هر دو قصیده را ندارد

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۹۹۱

ص ۴۷۴ س ۱۳: شاهمیر سلطان حاکم شعر صدر الدین خان باتفاق امرای مذکور ایلغار کرده نزدیک بصبح به سقناق مذکور درآمدند.

ص ۴۷۵ س ۲۲:

بغارهاش درون مار گرزه از حشرات‌بناوهاش درون شیر شرزه از حیوان

ز تنگ عیشی بر ذروه‌هاش برده‌همای‌ز استخوان مسافر ذخیره‌های گران در آن اثنا ...

ص ۴۷۷ س ۱: بوقوع انجامید و در روز جمعه ۲۵ شهر مذکور این خبر در دار السلطنه مزبور بسمع پادشاه عالمیان‌پناه رسید.

ص ۴۷۷ س ۵: سپردند و در باب فتح گیلان و گرفتاری خان احمد شعرا و فضلا تاریخ بسیار گفتند از آنجمله این قطعه را میرفارغی گفته تاریخ: گیلان چو شد ...

ص ۴۷۷ س ۱۰: خان احمد اسیر. و خواجه عبدی شیرازی این رباعی را گفته، رباعی:

چون کرد خدای قطع گرگان زره‌دفع ظلمه ز لاهجان کرد همه

دفع همه کرده شد بشمشیر فناتاریخ فنای ظلمه شد «ظلمه» پس از آنکه خان احمد قریب بدوسه ماه در بالاخانه یوزباشی مذکور بچشم محبوس و مقید بود او را به قلعه قهقهه روانه گردانیدند و حکومت بلاد گیلان را به اللّه قلی بیک ایجک اغلی استاجلو و اسکندر بیک دانه افشار که قورچی‌باشی نواب شاهزادگی ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا بود و حمزه بیک طالش و زینل بیک ولد ابراهیم خان ذو القدر و شرف خان کرد ...

ص ۴۷۷ س ۱۶: سی و دو سال در گیلان بر سریر سلطنت و دارایی الکاء که عبارت از گیلان بیه پس باشد سلطنت نموده حاصل معنی بیه بلغت گیل بریده است و این عبارتست از رود خانه که در آذربایجان قزل اوزون اشتهار دارد و در گیلان اسفید رود و این رود از میان گیلانات گذشته بدریای «خذر» می‌ریزد چنانکه ولایت گیلان را منقسم بدو قسم ساخته یک قسم را پیش و یکی را

پس میگوینـد. قسم علیا که بر جانب الشـرق افتاده بیه‌پس می‌نامنـد و قسم سـفلی که بر جانب مغرب است بیه‌پیش نام نهاده‌اند. باقی احوال خـان احمـد در مجلس دیگر ذکر خواهـد شـد و التوفیق من اللّه. و هم درین سـال شاه ملکی خصال شاهقلی سـلطان اسـتاجلو حاکم چخور سعد که از اکثر امرای عالیشان بوفور عقل و دانش ...

ص ۴۷۸ س ۵: هفتاد زرع و در عرض دو زرع بود و اصل آن کتابت را که ایلچی مذکور بروم برد، قاضـی کوچک مشـرف بعضـی بیوتـات سـرکار خـاصه که از شـاگردان نـامی مولانا مالک دیلمی بود بخط جلی کتابت نمود و چون ابیات بیشتری در آن درج بود مشار الیه ملتزم شده بود که مصراعی بر کنار واقع نشود. القصه آن کتابت را با دیگر تحف و تبرکات مثل سابیان اندرون عبایی باف زرین مصور و بیرون مخمـل قرمزی فرنگی بـاف یزدی کویزه طلاـی مرصع طنابهـای ابریشم بروم برد. چون کتابات قریب بـدو هزار بیت میشد ثبت نیفتاد. و هم درین سال

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۹۲

شـاه جمجـاه فتحنـامه گیلاـن را با سواد کتابت تهنیت جلوس نواب خوانـدگار و صورت حکم نصـیحتی که سابقا بخان احمـد والی گیلان نوشـته بود امر فرمود که قریب بهفتاد نسـخه بطریق کتاب کتابت نماینـد تا جلـد شود و بهر کدام از بلاد ممالک محروسه نزد شاهزاده‌ها و خانان و امرا فرسـتند و جمعی از خوش‌نویسان و مقربان بـدین خـدمت مأمور گشـتند از آنجمله والـد ماجـد راقم و فقیر راقم بـدین خـدمت مـأمور گشـته، منظـور نظر تربیت و عـاطفت آن اعلیحضـرت گردیـده، مـدتی در مجلس بهشت آئین خلـد قرین بخدمت اشـتغال داشت. و هم درین سال سـلطان سـلیم خان پادشاه روم اسـکندر پاشا حاکم دار السـلام بغداد را مأمور ساخت که با لشگر عراق عرب و آن حوالی بر سر جزایر عرب رفته تسخیر آن محال نماید.

ص ۵۵۱ س ۱۷: آنرا خریـده وقف بر مـدفن مؤمنین و مؤمنات نموده دفن نماینـد. نواب سامی بموجب وصـیت فرزنـد گرامی عمل نمـوده نعش او را بـدان بلـده جنتماننـد فرسـتاده در آن زمین که رشـک بهشت برین است دفن نمودنـد و تختی و محجری بر آن ترتیب دادنـد و بعـد از آن در ئیلان ئیل نهصـد و شـصت و پنـج خود بزیارت آسـتانه مقدسه منوره عرش منزله رضـیه- علی مدفونها السـلام و التحیه- فرمودند چنانچه بتفصیل ذکر یافت. چون نواب سامی قبل از آمدن از زیارت به اردوی همایون و استسعاد بسعادت پایبوس شاهی روزی از روزها نواب اعلی در دیوانخانه مبارکه بر زبان الهام بیان گذرانیدند ...

ص ۵۵۳ س ۲۳: بواسطه سخنان دشمنان و سرحد خراسان رد این ملتمس شده ...

ص ۵۵۵ س ۱: پس از آن آن پنـج نفر را بامـانت در قلعه دفن نمودنـد. در خلاـل این حال بعضـی از مردم قلعه بمحمـد بیک اظهار می‌کننـد که چون این کار کردیـد مهم اسـمعیل میرزا را هم کفایت کرده بسازیـد. ایشان قبول نکرده گفتند که امراعلی نشده. چون این خبر بپـایه سـریر اعلی رسـید، نواب کامیاب به ایوان چهل سـتون آمـد و اظهار نمودنـد که بی‌آنکه مرا خبر باشـد جمعی از اینجا بخودسـر بقلعه رفته سـام میرزا را بـا دو پسـر و دو پسـر القاس میرزا کشـته‌اند و از بعضـی دیگر اسـتماع افتاد که چون شاه عالمیان از رحلت ایشان آگاه گشت، به ایوان چهل سـتون آمده نقل فرمود که در قلعه زمین لرزه شد و خانه بر سـر سام میرزا و پسران و پسران القاس میرزا فرود آمـده و ایشان در زیر آن هلاک شده‌انـد. آنروز عزا گرفته خانان و امرا و سایر مقربان آن عتبه سـپهر اعتلا مراسـم پرسـش بجای آوردنـد و نقل ثانی بصـحت اقرب مینمایـد چرا که آن اعلیحضـرت تجویز این امر چون نمایند حاشا حاشا. از صـحیح القولی دیگر استماع رفت ...

ص ۵۵۶ س ۲: نواب سامی شعر را بغایت خوب می‌گفتند و اشعار آبدار بسیار دارند و تفاصیل اشعار و باقی حالات ایشان در خاتمه مجلدات تذکرهٔ الشعرا در سلک سلاطین درج یافته.

و هم درین سـال شـاهقلی سـلطان اسـتاجلو که با جمعی کثیر از ملازمان با یراق و اسـباب و خیل و علم و طبل و حشم بصـد زیب و آئین و طمقراق روانه روم شده بود در بلده ادرنه بخدمت سـلطان سـلیم خان خواندگار رسید و تحف و هدایا و کتابات را گذرانید.

خواندگار شفقت بسیار و عنایات بی‌شمار

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۹۳

درباره وی کرده، بعد از چند ماه بدرگاه شاه عالم‌پناه آمد. و هم درین سال مرحومی میرسید علی رضوی قمی که از تولیت مشهد مقدس معلی مزکی عزل شده بود، بدار السلطنه قزوین آمده بوزارت دار السلطنه مذکور و تصدی خاصه شریفه سرافراز گشت و در اواخر شهر صفر سنه ست و سبعین و تسعمایه بعد از اتمام مهام، احرام آن کعبه امانی و امال بسته متوجه شد. سال چهل و ششم از سلطنت آن خسرو با ترحم نوروز ئیلان‌ئیل روز جمعه بیست و دوم رمضان المبارک سنه ۹۷۶.

ص ۵۵۸ س ۹: درین سال پادشاه ملایک خصال امر فرمود که علماء و فضلاء در ممالك محروسه و بلاد معتبره بوعظ اشتغال نمایند از جمله مجتهدان ایشان مولانا عبد اللّه شوشتری که در روضهٔ مقدسه منوره عرش منزله علی مشرفها الف الف صلوۀ و سلام و تحقیه بتدریس اشتغال داشتند همه روزه بعد از فراغ از مباحثه آخر روز در مسجد جامع آنجا بوعظ و تفسیر سوره‌های قرآنی اشتغال داشتند و در این باب خواجه عبدی بیك مستوفی شیرازی گفته تاریخ:

درین سال شد طرح آئین وعظبفرمان شاه ملا یک فئه

به اسلوب تاریخ بنگر که وعظبود ست و سبعین و تسعمایه و هم در اینسال شاه عالمپناه فرمود که بعضی از امراء آذربایجان ...

ص ۵۶۰ س ۵: در تاریخ این واقعه تاریخهای طویل خصوصا مولانا محتشم کاشی فرموده‌اند اما بعضی دیگر اختصار فرموده‌اند، تاریخ:

دوستان صد حیف از معصوم بیك‌آنکه دادی ملك شاهی را نسق

شد شهید آن سید و تاریخ شد«حیف معصوم شهید راه حق» و دیگری مظلوم سربریده یافته و هم درین سال ...

ص ۵۶۱ س ۱۸: تعهد نموده و هم مرحومی میر ابو الفتح شرقه خراسان بود در اردبیل بمرض فجاء متوجه عالم آخرت گردید. میر ابو الفتح جامع علوم معقول و حکمیات بود و نزد مولانا عصام الدین اسفراینی که اعلم علمای عصر خود بود در ماوراء النهر تحصیل نموده بود.

بعد از تحصیل و تکمیل مدتی در مشهد مقدس ...

ص ۵۶۳ س ۲: جلو انداخت زینل سلطان نیز به تقلید افتاده جلو انداخت و در حوالی سنگ بست تلاقی ایشان با اوزبکان واقع شده میرحسین سلطان که در تمادی ده سال میر و حاکم سرخس و زورآباد بود و در هر مرتبه که با اوزبکان نساوباورد که همسایه نزدیك او بودند جنگ واقع شده و غالب آمده و فتح نموده و نزد شاه جنت‌مکان به فیروز جنگ اشتهار یافته بود و در احکام مطاعه او را فیروز جنگ می‌نوشتند. درین مرتبه بواسطه اندك مساهله و غفلتی بجهت غروربل تهوری زینل سلطان در آن معرکه با وجود آنکه کوششهای مردانه کرده بود و جمعی کثیر را از اسب انداخته بود بالاخره بزخم تفنگ بقتل آمد و زینل سلطان نیز در آن معرکه شهید شد.

چون این خبر بپایه سریر اعلی رسید، شاه جنت‌مکان سرخس و زورآباد را بمیرمحمد برادر میرحسین سلطان شفقت کرده مقرر نمود که چون خلف مشار الیه ابن حسین میرزا خورد است و سرخس و زور

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۹۴

آباد متصل به اوزبکان و در سرحد واقع شده، میرمحمد در مخافظت آن محال و سرداری لشکر جغتای کوشد که ولد مرحوم مومی الیه بزرگ شود و حکومت جام را به تبت آقا ذو القدر که مرد روزگار دیده و مسن بود شفقت فرمودند چه مکرر امر مطاع لازم الاتباع صادر شده بود که هیچکس از حکام و امرای خراسان چون یرتاولان و دزدان اوزبك بحوالی قلاع ایشان آیند بیرون نروند.

مجملی از تفصیل احوال مغفرت‌پناه میرحسین آنکه مشار الیه از سادات عالی درجات تبادکان مشهد مقدس معلی بود و میانه بلوك

مذکور و باورد کتل پاسین در میان بود و در حینی که شاهزاده جهان‌آرا ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا در مشهد مقدس معلی به امر دارایی و حکومت اشتغال داشت و والد ماجد راقم میرمنشی الحسینی به امر وزارت اشتغال داشت، میانه ایشان کمال خصوصیت و محبت بواسطه نسبت سادات ملحوظ و منظور بود چون سیادت‌پناه مشار الیه صاحب سیف و قلم بود، والد فقیر همگی مهمات کل آنولایت و سرحد را بصوابدید و رای ایشان منوط میساخت و دست او را قوی داشت تا آنکه در سنه پیچین‌ئیل جمعی از اوزبکان از راه کتل بر سر بلوک تبادکان آمدند. مشار الیه با ملازمان و جمعی از پیاده‌ها و تفنگچیان سر راه را گرفته تمامی اوزبکان را بقتل رسانید و سرها و اخترمها را بمشهد مقدس انور نزد شاهزاده والاگهر آورد. والد حقیر آنها را بیکی از آقایان معتبر نواب میرزایی داده با کس میر مرحوم حقیقت عرضه داشت بدرگاه گیتی‌پناه فرستاد.

شاه جمجاه را بسیار متحسن افتاده خلعت و اسب و کمر و شمشیر جهت سیادت‌پناه مومی الیه فرستاده پروانجات استمالت فرستادند که مردانه بوده آن راه را نیکو مخافظت نماید و غافل نباشد. اتفاقا در همین سال باز جمعی از اوزبکان نادان بهمان راه آمده اراده نمودند که ببلوکات و ولایات مشهد مقدسه منوره داخل شوند. سیادت‌پناه مذکور درین مرتبه با جمعی کثیر با ایشان مقابله و مجادله کرده باز غالب آمدند و آن ازبکانرا بعضی کشته و بقیه را دستگیر کرده درین مرتبه باز والد راقم آن جماعت را با اقوام مشار الیه و یکی از آقایان نامی نواب جهانبانی بدرگاه گیتی‌پناه شاه عالی فرستاد. چون الکای سرخس و زورآباد داخل تیول نواب جهانبانی کامرانی میرزایی بود و والد راقم الکا را بحیدر قلی سلطان و رساق که ریش‌سفید آن اویماق بود داده دویست و پنجاه نفر از غازیان و رساق که در ملازمت نواب کامکار جهانبانی می‌بودند داده بود و اتفاقا مداخل آن ولایت بمواجب و انعام غازیان وفا نمی‌کرد، حقیقت عرضه داشت نموده معروض حجاب بارگاه فلک اشتباه گردانید که سیادت‌پناه میر حسین تبادکانی فیروز جنگ است و هر مرتبه که با اوزبکان مقابله نمود غالب آمده اگر شاه کامیاب مالک رقاب او را به مرتبه ایالت سرافراز ساخته الکاء سرخس و زورآباد را بدو شفقت فرمایند که در حفظ و حراست و مزاحمت و ممانعت اوزبکان بهتر از ورساق خواهد بود و در عوض آن الکا هرجا که بسر کار نواب میرزا عنایت میفرمایند امر امر اعلی است. این ملتمس مقبول خاطر اشرف افتاده میر مشار الیه را سلطان ساخته مقرر فرمودند که تا پانصد ملازم نگاه دارد و علم و نقاره و اسبان تازی و کمر و شمشیر مرصع و جیقه و سایر اسباب امارت و مبلغی هر ساله برات بر خاصه شریفه خراسان شفقت فرمودند و در احکام همیشه میر حسین سلطان

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۹۵

فیروز جنگ مینوشتند و در تمادی ده سال که آن حضرت بر مسند امارت متمکن بود سالی نبود که دو مرتبه فتح بر اوزبکان ننماید و آمد شد اوزبکان از حوالی الکای او مسدود شده بود. و هم درین سال میر صدر الدین محمد ولد میرغیاث الدین منصور شیرازی که سابقا بتقریبات ذکر پدر و پسر شد در دار الملک شیراز فوت شد. وی در عربیت و الفاظ مغلق عربی و لغت و سایر علوم ماهر بود و وعظ را بهتر ازو کسی نگفت. بغایت از خود گذشته و بی‌نعین بود در تاریخ او گفته‌اند:

میر صدر الدین محمد بحر علم‌آنکه مثلش کس ندید و نی شنفت

برد گنج فضل و عرفان و کمال‌شد نهان از چشم و زیر خاك خفت

روح پاکش سوی علیین شتافت‌چون مجرد از مجسم رخ نهفت

در میان وعظ و در ارشاد خلق‌هیچکس چون او در معنی نسفت

وعظ گفتن ختم شد بر وی از آن‌عقل تاریخ وفاتش «وعظ» گفت ص ۵۶۳ س ۷: سال چهل و هفتم از فرمانروایی آن پادشاه غازی نوروز یونت‌ئیل سه‌شنبه دویم شوال بعضها مطابق سبع و سبعین و تسعمایه و بعضها ۹۷۸. درین سال ...

ص ۵۶۴ س ۱: قلعه مینا و تذرج و شمیل.

ص ۵۶۵ س ۱: عزیمت سفر هند نمود و در دریا نشست و کشتی وی در دریا غرق شد و در تاریخ واقعه آن سید پاکیزه مرحومی

قاضی عبد اللّه ورامینی گفته:

محمد یوسف آن پاکیزه گوهر که در دریایی افتاد ناگاه

پی تاریخ او با نوحه گفتم«دری بودی بدریا در شدی آه» میرمحمد یوسف پسر میرحسن استرآبادی ...

ص ۵۶۶ س ۵: سال چهل و هشتم از سلطنت آن اعلیحضرت نوروز قوی‌ئیل یکشنبه ۱۴ شهر شوال مطابق ثمان و سبعین و تسعمایه. آنچه درین سال فرخ از ورای مشیت غیب بظهور آمد و جلوه‌گر گشته، میلاد با اسعاد شاهزاده نیکو نهاد و خسرو صحیح الاعتقاد نوباوه بستان سلاطین کامکار، الموسوم به اخ سبط الرسول و خلاصه احفاد البتول الموفق بالتائیدات الملک العلی الاعلی سلطان عباس میرزا خلد ملکه این شاهزاده عالمیان ابو الغالب سلطان محمد میرزاست که از بانوی عظمی و بلقیس کبری مهد علیا فخر النسا بیگم بنت نواب سیادت و سلطنت‌پناه امیر عبد اللّه خان والی مازندران است. وقوع این عطیه ارجمند در حضرت وهاب بی‌مانند تعالی و تقدس در دار السلطنه هرات در دولتخانه مبارکه که موسوم به باغ شهر است در شب شنبه غره شهر رمضان المبارک سنه مذکوره بافق هرات بطالع سنبله دست داده و «پادشه هفت اقلیم» تاریخ است.

منهیان مژده این مولود عاقبت محمود را بمسامع عز و جلال پادشاه صاحب اقبال رسانیدند. شاه دریانوال زبان شکر بکریمه «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعاءِ» «۱» گشاده آثار جلالت و سروری از ولادت با سعادتش استشمام و استنباط فرمودند و کافه خلایق را بفیض انغام عام

---

(۱)- سوره ۳ آیه ۳۸

محظوظ گردانیده اهل هرات را از ترک و تاجیک از فرط احسان و وفور امتنان مرفه و معمور و سرافراز ساخت. شعر:

همایون قدم بود و فرخنده فال‌شد از مقدمش مردم آسوده حال و اشارت علیه بنفاذ پیوست که مولانا افضل منجم قزوینی که از دقیقه شناسان صناعت تنجیم و متصدیان استخراج موالید و تقویم بود زایچه طالع آن شاهزاده بلند مرتبه را بنویسد:

همه زیج فلک جدول به جدول‌باسطرلاب فکرت کرد مدخل و هم درین سال در دار السلطنه هرات چون میانه شاهزاده کامکار ابو الغالب سلطان محمد میرزا ...

ص ۵۶۷ س ۱۰: جوانبخت نامدار کامکار که انوار سلطنت و پادشاهی از ناصیه همایونش چون نور از چهره حور لایح و تابان و آثار جهانگشایی از مهد گردون رفعتش چون فروغ مهر از اوج سپهر واضح و درخشان است، فی المهد ینطق علی سعاده جده- اثر النجابهٔ ساطع و البرهان

گرامی دری از دریای شاهی‌چراغی روشن از نور آلهی

مبارک طالعی فرخ سریری‌بطالع تاجداری تخت‌گیری بر تخت دار السلطنه هرات متمکن بوده میرزای خراسان باشد و بدستور شاهقلی سلطان لله بوده در حفظ و حراست آن ولایت کوشد. چون شاه کامیاب مظهر لطف آله بشاهزاده جمجاه نظر التفات پیش آمد بیشتر از سایر فرزندان و فرزندزادها داشت لذا او را در خراسان قائم مقام خود گردانید

ص ۵۷۰ س ۱۰: در آن روضه خلد آسا در جنب بهرام میرزا مدفون شد. و هم درین سال مغفرت‌پناه آقا کمال الدین زین العباد که از اکابر دار الامان کرمان بود و سالها وزارت شاه سکندر سپاه کرده بود در دار السلطنه قزوین بجوار رحمت ایزدی پیوست و نعش ویرا بکربلای معلی نقل نموده در حایر مدفون شد. نواب غفران‌پناه میرشمس الدین محمد صدر که نسبت قرابت بوی داشت در تاریخ وی گفته شعر:

صاحب دیوان کمال الملک و دین زین العبادمسند آرای وزارت آصف عالی مقام

چون به اقبال شه دین در خراسان و عراق‌حکم را ندازروی استقلال چل سال تمام
برد طغرای نکونامی بملك آخرت‌یافت از حکم قضا منشور عمرش اختتام
جای او پیداست در دیوان و سال فوت اویافتم تاریخ جای آصف جم احتشام آقا کمال الدین در ایام جوانی بمهمات کرمان و آن نواحی اشتغال داشت و بعد از بیرون آمدن از وطن خود از جانب دیوان اعلی بوزارت دار السلطنه اصفهان و دار الایمان کاشان چند سال مأمور بود و پس از آن بوزارت نواب جهانبانی بهرام میرزا سرافراز گشت و پس از رحلت نواب میرزایی شاه عالم‌پناه او را وزارت کل خراسان از سرحد قندهار و ماوراء النهر تا سمنان با ممیزیها و اکثر داروغگیها دادند. مشار الیه قریب به پانزده سال از روی استقلال در خراسان وزارت و حکومت فرمودند و آثار خیر و نیکوئیهای او در خراسان بسیار مانده رحمهٔ اللّه علیه رحمهٔ واسعهٔ. سال چهل و نهم از پادشاهی شاه حسینی، نوروز پیچین‌ئیل بیست شوال مقرون بالاقبال سنه ۹۷۹

خلاصهٔ التواریخ، ج ۲، ص: ۹۹۷

ص ۵۷۰ س ۱۹: امیره ساسان با سپاه فراوان از لشگر بدفع آن قوم بداختر آمده بعد از جدال و قتال منهزم گردیده گیلکان اکثر ملازمان امیره ساسان را بقتل آورده بمشقت بسیار از تلاطم دریای ...

ص ۵۷۳ س ۵: جمال الدین محمد لولو تبریزی که سابقا ذکر او رفته رجوع نمودند.

ص ۵۷۳ س ۱۰: تعیین نمودند در باب میرسید حسن مشار الیه راقم این حروف تتبع اکابر مورخین کرده معروض میدارد که اقبال‌پناه مشار الیه در اوان جوانی و مردانگی ...

ص ۵۷۴ س ۹: اعلی چوپان که دامنه کهسار جوزولاهج است

ص ۵۷۵ س ۳: جوزولاهج

ص ۵۷۵ س ۷: آلهی به تیر سید حسن اخته گرفتار اولیه سن

ص ۵۷۵ س ۲۰: الکاء شال و مستان فرستاد وی در آنجا قلعه‌ای محکمتر از خیبر بنیاد کرده ...

ص ۵۷۶ س ۴: جهت سلطان حسین میرزا نماید بعضی از ...

ص ۵۷۷ س ۵: جزیره کرقوس

ص ۵۷۹ س ۲: استنبول

ص ۵۷۹ س ۱۶: با والد او محمدی بیك ترکمان متعلق بود

ص ۵۸۰ س ۱۲: در سنه اربع و ستین ...

ص ۵۸۰ س ۱۳: ملاقات نموده درس مطول به اسکندر پاشا می‌گفت مباحثات بسیاری در آن باب و در فنون دیگر میانه ایشان و راقم واقع شد و از احوال نواب جهانبانی کامرانی کشورستانی ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا از فقیر استفسار نمودند و از اشعار آبدار آن اعلیحضرت و خط مبارك ایشان از بنده چیزها گرفتند و مولانا تاریخی جهت آل عثمان در میان داشت و بنام سلطان سلیم خان که در آن [زمان] شاه شده بود نموده بود. بعضی فقرات آنرا بر بنده خواند الحق خوب نوشته و در سلك تحریر درآورده. تصانیفش حاشیه بر شرح مواقف ...

ص ۵۸۰ س ۱۶: تاریخ آل عثمان، رساله در باب شطرنج رساله در فن بیطاری. ایام حیاتش قرب نودسال سال. پنجاه و یکم از سلطنت آن اعلیحضرت نوروز ایت‌ئیل پنجشنبه ۱۷ شهر ذی قعده، عام احدی و ثمانین و تسعمایه

ص ۵۸۲ س ۷: محل می‌بود به نسبت آنکه در وقتی که مادر او حامله بود یکی از سادات سببی بمادر او داشته و او متولد شد آن شرف باعتقاد آن مردم ناخلف به او منتهی گشته او را مریدان ... دادند و آن نذور و اجناس را بجهت او می‌آوردند و کار او خیلی بالا گرفت اتفاقا اولاد مرحوم میر شمس الدین دیلجانی که قرب جواری باو داشتند حقیقت حال را بمسامع عز و جلال رسانیدند ...

ص ۵۸۳ س ۱۱: خوب پیروی نماید که آنها را همه بدست آورد. القصه که بعد از

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۹۸

رفتن ملازمان امیر خان مشار الیه متواری شده بود اتفاقا بعضی از قورچیان او را بدست آورده ...

ص ۵۸۳ س ۱۸: صاحب مزاقان او را ببهانه رفتن بمتوضی شب تاج و دستاری مقطع بر سر او نهاد بطریق سایر مردمان از دولتخانه همایون بیرون برده گریزانیدند.

ص ۵۸۴ س ۵: درب ویجویه دار السلطنه تبریز او را گرفته ...

ص ۵۸۴ س ۱۶: در درب سنجاران و پهلوان نشمی در درب ویجویه و پهلوان شرف ولد مصطفی در درب سرو و پسر شال‌دوز در مهاد مهند و پهلوان آقا محمد در درب نوبر و پهلوان عوض در میدان و پهلوان اصلان در درب اعلی و مصطفای ملکانی در محله و کوچه شتربانان و علای حسنجان در شش کیلان ...

ص ۵۸۶ س ۳: گوگچه و پهلوان نشمی و پهلوان شرف و پهلوان شیخی گازر و حسن چکمه دوز و حاجی دراز و شاهعلی حرمک ...

ص ۵۸۶ س ۱۹: میرزا علی کوکه

ص ۵۸۷ س ۱۱: خوانده بعد از تحصیل و تکمیل چند سال در مشهد مقدس مدرس بود بعد از آن جاذبه اتحاد و میل بعلم و حدیث و فقه و رجال او را غالب شده بعتبات عالیات سدره مرتبات رفت و آنجا نیز توقف نکرده به جبلعامل رفت و شروع در تصحیح و مطالعه رجال و حدیث نمود. از جمله تألیفاتش حاشیه بر حاشیه قدیم علامه دوانی و شرح بر تهذیب منطق. و هم درین سال مرحومی قاضی محمد ورامینی بجوار رحمت ایزدی پیوست. وی از اکابر سادات عالی درجات ولایت ری بود. آبا و اجداد قاضی آن مملکت بودند قاضی مشار الیه بحدت فهم وجودت ذهن و فطرت عالی وحید عصر و یگانه روزگار بود اشعار بسیار از شعرای متقدمین حفظ داشت. شعر را بسیار خوب می‌گفت و در فن سخنوری و شعر سنجی عدیل و نظیر نداشت و از مقربان و مصاحبان شاه عالمیان بود و مدت پنجاه سال انیس مجلس خاص و از یاران با اختصاص و در تاریخ وی خلف او قاضی عبد اللّه که او نیز از افاضل بود چنین گفته، شعر:

رفت قاضی محمد رازی.... علی ولی اللّه

زان سبب آمده است تاریخش‌شب فوت علی ولی اللّه سال پنجاه و دویم از سلطنت آن سلطان سلاطین نشان نوروز تنگوزئیل پنجشنبه ۱۷ شهر ذی قعده سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه. چون نقطه انجم بسر اعتدال جرم ربیعی پیوست ...

ص ۵۸۸ س ۳: سال ترکی در نوزدهم شهر محرم الحرام ثلث و ثمانین و تسعمایه نواب شاهزاده ...

ص ۵۸۸ س ۵: داخل شد و چون در ایام طفولیت تریاکی شده بود و هنوز در سن بیست و یکسالگی بود، شاه جمجاه از این معنی کمال کوفت مزاج بهم رسانیده حکما را مقرر فرمود که او را از آن باز دارند و والده ماجده آن شاهزاده، سلطان آغا خانم همشیره شمخال که در حرم محترم می‌بود امر شد که چند روزی بمنزل نواب شاهزادگی آمده در حفظ و معالجه آن حضرت

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۹۹۹

کوشند. و هم درین سال در شهر رمضان المبارک ...

ص ۵۸۸ س ۱۰: به استقبال تابیدستان اقبال آمده و هجوم وضیع و شریف و ترک و تاجیک بمثابه‌ای شد که از موضع مذکور تا دور دولتخانه همایون خلایق مجتمع شده بودند. و هم درین سال در دویم شهر رجب، مزاج و هاج اشرف اعلی از جاده اعتدال بسرحد اعتلال انحراف نمود.

ص ۵۸۹ س ۱۴: محمدی خان تخماق ولد شاهقلی سلطان استاجلو را که یکمرتبه دیگر بروم رفته بود از چخور سعد طلب فرموده او

را بجهت تهنیه جلوس سلطنت سلطان مراد خواندگار طلب فرمود.

ص ۵۸۹ س ۲۰: وداع کرده بمنزل عقبی شتافت نعش او را بدار المؤمنین قم آورده در جوار حضرت معصومه علیها السلام در طوافگاه بر جانب غربی بالینگاه دفن نمودند. تجاوز اللّه عن تقصیراته، خصوصا زیارهٔ الحج و مناسکه. و هم درین سال ...

ص ۵۹۰ س ۶: پرواز کرد شرح حالات وی در جلد اول تذکرهٔ الشعرا سمت تحریر یافته. و هم درین سال در دار الملک شیراز نواب جهانبانی کامرانی ابو الغالب سلطان محمد میرزا را از مهد علیا و بانوی کبری بیگم پسری بوجود آمد. منهیان خبر این مولود را بدار السلطنه قزوین بشاه با تمکین رسانیده، آن خسرو زمانه شاهزاده را مسمی به ابو طالب میرزا گردانیدند. وقوع این میلاد در روز سه‌شنبه ۲۳ شهر رمضان المبارک سنه مذکوره به افق شیراز بطالع حوت. و هم درین سال در مشهد مقدس معلی در شب جمعه ۲۶ شهر ربیع الاول سنه مذکوره مغفرت‌پناه امیر صفی الدین محمد ولد نواب مرحومی امیر جمال الدین محمد صدر استرآبادی که ملکی بود در صورت بشر و بعلم و فضل و صلاح و تقوی آراسته بود بجوار رحمت ایزدی پیوست و در آن آستان عرش نشان مدفون شد. علیه رحمهٔ واسعه من اللّه الغفور. سال پنجاه و سیم از سلطنت آن برگزیده خالق افلاک و انجم. روز جمعه ۲۷ شهر ذی قعده نوروز تنگوزئیل قلیلها ثلاث و اکثرها اربع و ثمان [و تسعمایه]. در اول این سال فرخ‌فال که مطلع آمال و امانی و مطمح اقبال و کامرانی بود و سلطان جهانگشای بهار باعتدال لیل و نهار فرمان داد و لشگر صبا در باغ و صحرا باستحضار سپاه سبزه و ریاحین برخاست و به خنجر بید و پیکان غنچه و سنان سوسن اطراف چمن و اکناف گلشن را آراست، سحاب بر حال لشگر بهار از غایت اضطرار اشک از دیده روان ساخت محمدی خان تخماق که قبل ازین بجهت رسالت مملکت روم طلب فرموده بودند در روز سه‌شنبه هفتم شهر جمادی الاول بدرگاه گیتی‌پناه آمد.

ص ۵۹۰ س ۱۹: در روز شنبه هشتم شهر ذی حجه ثلث و ثمانین و تسعمایه، نواب سلطان محمود میرزا را خدای عز و جل پسری شفقت فرمود او را محمد باقر میرزا نام نهادند. و هم درین سال ...

ص ۵۹۱ س ۱۱: برآورد. نظم:

نور دید وادی بوادی جهان‌پری وار از دیده‌ها شد نهان بابا سلطان بنابر نقاق برادرش ...

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۰۰

ص ۵۹۱ س ۲۲: حاکم استرآباد در قلعه‌ای که در کنار آب جرجان واقع است فوت شد جای او را ...

ص ۵۹۲ س ۱: محمد میرزا را دار الملک شیراز از علیا جناب مستطاب بیگم پسری بوجود آمد. چون پنج ماه و یازده روز گذشت، شاه غفران پناه رحلت فرمودند.

ص ۵۹۲ س ۵: سال پنجاه و چهارم از پادشاهی آن خسرو عالی و وداع آن عالیحضرت از .... و توجه بمملکت جاودانی. نوروز سیچقان‌ئیل روز شنبه هشتم شهر ذی حجه قلیلها ثلث و اکثرها اربع و ثمانین و تسعمایه در اول این سال پرملال که شاه ملکی خصال بر بستر ضعف و ناتوانی متمکن بود، در درون حرم محترم نشسته و تکیه زد، شاهزاده‌های نامدار مقدمهم نواب ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا و نواب سلطان حیدر میرزا در پس پنجره فولادی بپای خدمت ایستاده هر که از امرای عالی‌مقدار و صدور و مشایخ و علما و قضاهٔ و فضلا و وزراء و سایر مقربان و یوزباشیان و تاجیکان و قورچیان رجوع خدمتی بود طلبیده مدت دو ماه علی الاتصال برین منوال مهمات فیصل می‌یافت با آنکه همتهای بندگان از پیر و جوان همگی مصروف آن بود که ذات انفس و بدن اقدس قوتی یافته بدستور به ایوان چهل ستون خرامند و شاه جمجاه مترصد آن بود که هوا اعتدال یافته از برودت و بارندگی ایام بهار بیرون آمده متوجه کارسازی کافه عباد گردند و گاهی از ضعف شکایت می‌فرمودند اما بهیچوجه اثر دیگر المی ... در جسم میمون و طلعت همایون واضح ولایح نبود و صورت استمرار پادشاهی و زندگانی در آئینه مقصود بخوبتر وجهی روی مینمود چنانچه ممالک ایران و اطراف جهان تا سواحل دریای عمان در قبضه اقتدار امرای کامکار و حیطه اختیار غلامان بختیار سعادت یار قرار داشت و در

بسیط بلاد و بساط عدل و داد بنوعی انبساط داشت که همه کس چون آفتاب طشت پر رز از باختر بخاور می‌برد و از بیم تعرض بی‌باکان و دزدان غم نمی‌خورد. نظم:

میرود یکشنبه از عدل تو خورشید فلک‌قاف تا قاف جهان طشت زر افشان بر سر و انوار مرحمت آن اعلیحضرت بسان آفتاب جهانتاب بر مشرق و مغرب عالم می‌تافت اتفاقا نقصان عین الکمال جمال نمود و سپهر بی‌مهر خدنگ بلا از کمان جفا گشود و آفتاب دولت که از اوج جلال تافته بود روی بزوال آورد و اسباب سلطنت را که در غایت کمال ارتباط یافته بود میل انتقال کرد. شعر:

خوش است عمر دریغا که جاودانی نیست‌پس اعتماد برین پنج روز فانی نیست و شرح واقعه جانسوز و بیان حادثه غم اندوز آنست که شاه جمجاه ملایک سپاه در عشر اول شهر صفر چون مدتی بود که بحمام نفرموده بودند میل حمام کرده نوره کشیدند و از حمام که بیرون فرمودند بعد از یک دو روز عرض مرض مجدد بر جوهر ذات ملکی صفات مستولی گشت. قهرمان طبیعت که مدیر مملکت قالب بدن بود ...

ص ۵۹۲ س ۱۳: این ندا می‌شنیدند، شعر:

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۱۰۰۱ نبود از آدمی کس جاودانی‌چنین رفته است حکم جاودانی

گر از انسان کسی پاینده بودی[ابو القاسم محمد زنده بودی] ص ۵۹۲ س ۲۱: پرواز نمود. از غرایب حالات «پانزدهم شهر صفر» موافق بتاریخ است. چون ابو نصر در خدمت و معالجه خیانت کرده بود اوراق بقا را بباد فنا داد. ایام زندگانی آن برگزیده دو جهانی شصت و چهار سال و یکماه و نوزده روز.

ص ۵۹۳ س ۸: نظم:

پیر گردون زین مصیبت جامه جان چاک زدخسرو انجم کلاه خسروی بر خاک زد

قامت گردون دو تا شد چهره مه شد سیاه‌برق این آتش مگر بر قبه افلاک زد القصه در آن صبح صیحه محشر از عالم اصغر برخاست. ندبه و نوحه امیر و وزیر و صغیر و کبیر آزاد و اسیر گوشواره کنگره ایوان کیوان گشت و از فرق فرقدان درگذشت و آواز افغان و ناله زاری پیر و جوان به اوج سپهر زنگاری رسید و آن ایام بهاران و موسم تگرگ و باران بود و آفتاب عالم‌تاب از حجاب سحاب روی جهان را گم مینمود و چون ماتم زدگان پیوسته گریان و رعد و برق متصل خروشان و جوشان و سوزان. دار السلطنه قزوین که بعیش و طرب چون صبح جنان و صحن ارم خرم و خندان بود، بیک صدمه صور صفت چون عرصه قیامت در جوش و خروش آمد ... «۱»

ص ۶۰۱ س ۱: بر حیات خویش لرزان بودند و تا روز رشته زندگانی را از مقطع مقراض سیاست رنود و اوباش چگونه خلاص سازند. اما شمخال سلطان چرکس خالوی سلطان سلیمان میرزا و پریخان خانم بواسطه تقاضت سلطان حیدر میرزا با جمعی از امرا به اراده آنکه دستبردی نمایند ...

ص ۶۰۱ س ۹: چه ظاهر شود. در آن اوان سلطان حیدر میرزا به استصواب مادر در بالین پدر نامور جا گرفته بواسطه دعوی سلطنت کرد. گمان لشگر استاجلو و شیخاوندان و گرجیان که «مرج البحرين يلتقيان» «۲» فراهم آمده‌اند.

ص ۶۰۲ س ۸: اقبالش گشود عیاذ باللّه که اگر آن حضرت بر سریر سلطنت ننشیند سپاه قزلباش زود ضایع گردند.

ص ۶۰۵ س ۱۱: برهنه ساختند. شعر:

هنگام آنکه گل دمد از شاخ بوستان‌رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان

هنگام آنکه شاخ شجرنم کشد ز ابربی‌آب ماند نرگس آن تازه بوستان زمانه در عزای آن شاهزاده یگانه بدین مقال مترنم بود.

ص ۶۰۵ س ۲۰: غسل داده سر مبارک او را که از بدن جدا کرده بودند بریدن دوخته

(۱)- دنباله لن در صفحه ۶۰۱ متن چاپی آمده و مطالب دو نسخه اختلاف زیادی دارد لکن مفهوم حوادث یکی است.

(۲)- سوره ۵۵ آیه ۱۹

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۰۲

او را نیز در تابوت نهاده چهار نفر از بیلداران باغچه دولتخانه آن تابوت را برداشته بدر آستانه متبرکه امامزاده حسین علیه و آبائه السلام بردند.

ص ۶۰۷ س ۹: برخاست، مصراع: جهان بی‌جهانبان سر بی‌تن است، و منتظر ورود ...

ص ۶۰۷ س ۱۷: امرای تکلو مثل اردوغدی خلیفه و حسین بیک سولاخ که در گیلان الکا داشتند از استماع رحلت شاه فردوس‌پناه بشهر داخل شدند.

ص ۶۰۹ س ۲: جدا افتاده بدست جمعی خصوصا خواجه فرخ گرفتار گشته او را عریان و برهنه پارچه نمدی بر سر بدار السلطنه قزوین آوردند. عوام الناس و خلایق از بامها خاك بر سر او میریختند. و هم در اوایل شهر صفر مذکوره شاه جنت بارگاه تغییر زر داده بیست دیناری که رایج بود با دویست دیناری طلاـ بواسطه قلبی و ناروایی و ناتمامی عیار برطرف ساخته مقرر شد که هزار دیناری طلا و یکصد دیناری نقره زر جدید در دار الضرب دار السلطنه مسکوك گردانند و در سایر بلاد بدستور همچنان. گفتار در بقیه احوال شاه فردوس جایگاه شاه رضوان بارگاه در تاریخ سنه ثلث و اربعین و تسعمایه که از سفر خراسان معاودت نمودند نذر فرمودند که هر ساله بزیارت مشهد مقدسه منوره متبرکه سدره مرتبه- علی مشرفها الف الف صلوة و سلام و تحیه- مشرف و سرافراز گردد و از آن تاریخ که اربع و اربعین و تسعمایه بود تا ثلث و ثمانین و تسعمائه که چهل سال باشد، آن حضرت را میسر نشد که بدان سعادت فایز گردد. هر سال که وقت میشد نایبی تعیین کرده و میفرستاد که در آخر سال زیارت حضرت کند و بدان شخص مبلغ سی تومان خرجی راه و استر و تاج و ساروق و قبا و بالاپوش با پوستین شفقت می‌کرد و مداحی نیز همراه مینمود که در دار الحفاظ قصیده از مدح بخواند و در تمادمی این ایام سال بسال برین منوال می‌گذشت. ممالك محروسه شاه عالم‌پناه آذربایجان، شکی شروان عراق عجم فارس، کرمان، خراسان، گیلان بیه پس و بیه پیش، قندهار، بعضی از لرستان و کردستان. در ایام سلطنت دو جنگ کرده اول با امرای استاجلو در سکسن جوك دویم در رودجام با عبید خان و سایر خانان ازبک که دویست هزار نفر بودند.

ص ۶۰۹ س ۱۰: رباطات و حمامات که در تمامی محروسه احداث یافته. و هم روز یکشنبه ششم شهر صفر مذکوره قبل از رحلت شاه جمجاه به هشت روز خواجه امیر بیك مهر که در قلعه الموت محبوس بود فوت شد. شرح حالات وی در نسخه ممتاز منتخب الوزراء سمت تسطیر یافته و روز سه‌شنبه هشتم این خبر بشاه والاگهر رسید. و هم درین سال در شب دوشنبه نهم شهر ذی قعده سید الاعظم جامع الفضایل و الحکم حلال مشکلات الدقایق، کشاف معضلات الحقایق، امیر فخر الدین محمد السماکی الاسترآبادی که از اکابر علمای زمان بود در دار السلطنه قزوین همراهی شاه جنت قرین بجوار رحمت ایزدی پیوست. میر از تلامذه استاد البشر امیر غیاث الدین منصور شیرازی بود و بعد از ترقیات مدتی در دار المؤمنین سبزوار مدرس بود. اکثر علما و دانشمندان زمان مثل مولانا احمد اردبیلی و مولانا افضل قاینی و مولانا عبد اللّه یزدی و مولانا عبد اللّه شوشری و مولانا عبد الواحد شوشتری و غیرهم همه شاگردی میر نمودند و او را استاد العلماء

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۰۳

می‌دانند. از جمله نتایج قلم خجسته رقمش حاشیه بر شرح حکمة العین و حاشیه بر آلهیات، شرح تجرید. وی را بمشهد مقدس نقل نمودند. و هم درین سال در شهر ربیع الاول شیخ علی منشار کرکی که از صلحاء و فضلا و فقهای زمان بود و در دار السلطنه

اصفهان بحکم خاقان جنت‌مکان شیخ الاسلام و متصدی زکوة بود رحلت نمود. او را درون بقعه منسوبه به امام الساجدین و قبلهٔ-العابدین زین العابدین، علیه الصلوة و السلام دفن کردند. و هم درین سال در شهر ذی قعدهٔ الحرام مغفرت‌پناه میر مرادخان والی مازندران که به اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده موصوف بود و نسبت بولاة و حکام مازندران بواسطه سلامت نفس و نفاست ذات اقدس ممتاز و مستثنی بود از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود نعش او را بحایر کربلای معلی نقل نمودند شعر:

اگرچه یقین است ازین خانه رحلت‌ولیکن نبود این کسی را گمانی

جهان بی‌ثبات است و تا بوده دایم‌چنین بوده دایم سرایی است فانی الحمد اللّه علی نعماته و آلائه و الصلوة و السلم علی محمد و آله و اولاده که این جلد تمام شد و حسب الوقایع باتمام رسید و شروع در جلد دیگر بعون اللّه و حسن توفیقه خواهد کرد. چون ارباب فضل و هنر و اصحاب علم و تاریخ و مرد سخنور را قدری و این طوایف را وقری نمانده لهذا این جماعت بحسب وضع گردش فلك دوارغدار و روزگار بی‌مدار ناسازگار از جمیع چیزها مایوس و دایم حزین و مخذول‌اند و کلیه آنست که بی‌مظاهرت لطف ازلی و قبضه لم یزلی سهم سعادت بهدف مراد نرسد و از کثرت فضل و علم و استعداد بی‌معاونت قضا و قدر هیچ کار این طبقه صورت نه‌بندد نظم:

دولت نه باکتساب فضل و هنر است‌البته باحکام قضا و قدر است ص ۱۲۹۶ س ۲: تاریخ سلطنت شاه اسمعیل ثانی. حمد و سپاس و ستایش بی‌قیاس پادشاهی را سزد که سرافرازی شاهان زمان و خواقین اوان بمقتضای کریمه «۱» ... بوجود فایض الجود او منخرط و مربوط است و کارسازی خسروان دوران بمؤدای «۲» .... در شان او محصور و منوط و تحف صلوات بر سلطان انبیا و مسندنشین بارگاه رسالت و اصطفا ...

خطوط رایتش انا فتحنامهد لشکرش انا کفینا و درود و سلام بر امیر دیوان وصایت و حجت قاطع ولایت ...

شیر یزدان و امام حق امیر المؤمنین‌بحر مردی، کان دانش لطف رب العالمین و بر آل و اولاد آن حضرت صل اللهم علیه و علیهم اجمعین.

راقم این فقرات و محرر این مقالات قاضی احمد بن میرمنشی الحسینی ابراهیمی القمی تجاوز اللّه عن سیآته بحق النبی و الوصی که خود را از کمترین مورخان میداند، چون بتوفیق ملك قدیر تحریر از رقم تسطیر نصف اول از مجلد خامس کتاب خطاب خلاصهٔ التواریخ فراغت یافت

---

(۱)- ناخواناست

(۲)- ناخوانست

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۰۴

اکنون شعشعه آفتاب اندیشه از مشرق عنایت ملك علام بر افق نصف دویم خواهد تافت و شروع در احوال اولاد امجاد شاه غفران مآل خواهد شد و التوفیق من اللّه الملك المتعال. و چون در اثنای حکایات وانهای واقعات بذکر اسامی شاهزادگان گرامی یعنی فرزندان جهانیان اعلیحضرت شاه جمجاه رضوان جایگاه احتیاج میشود اگر هر نوبت زبان قلم خجسته شیم بفتح باب حلاوت القاب کامبخش و کامیاب گردد هر آینه موجب اطناب آید قرار با خامه گوهرنگار آنست که در مقام تعبیر از نام نواب اسمعیل میرزا شاهزاده عالمیان و هنگام احترام پادشاه عالیمقام سلطان محمد میرزا پادشاه سکندرشان و هرگاه نام شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا خواهد که بر زبان آرد، سلطان صاحبقران قایم مقام آن دارد و مقصود از ذکر پادشاه عالم و عالمیان، شاه عباس، خاقان گیتی‌ستان خواهد بود. اگرچه بسیار افتد که اسامی نامی آن پادشاهان تصریح مذکور گردد از باقی شاهزادگان نیز بنام مشهور مسطور شود ...

فروغ گوهر معنی نه‌بیند عقل چشم‌کلک در نظم سخن زینسان در معنی کشید رجاء واثق و امل صادق است بعون آلهی و توفیقات نامتناهی که تا از حروف معانی و ظروف مبانی بر عذار اخبار و رخسار آثار رقمی باشد انوار اشراق این نسخه شریفه در مغارب و مشارق آفاق چون شعاع آفتاب فروغ بخشد و طلعت جهان‌افروز آن چون شعاع روز در اطراف عالم درخشد و جواهر مقصود بر حسب مصاعد سمت انتظام یابد و آفتاب سعادت بر طلعت ایام تابد ...... چون قلم تقدیر ملک قدیر سلطنت ایران را بنام نامی شاه اسمعیل رقم زده بود و از او برادر بزرگتر و صاحب ولایت عهد و دیگر برادران کامکار و عم‌زاده‌های نامدار در پایتخت و سرحدها که هر یک آفتاب سپهر سلطنت و ماه آسمان مملکت بودند چنانچه مجموع آنها بیست و دو قمر بود کوشش آنها از دور و نزدیک، هیچ فایده نداد و شاهزاده عالمیان با آنکه مدت نوزده سال و ششماه بمقتضی حکمت کریم ذو الجلال و دانای کل و حال در قلعه قهقهه محبوس بود چنانچه که در اواخر شهر شعبان سنه اربع و ستین و تسعمایه داخل شده القصه که از آن تاریخ شاهزاده چون لعل در کان و در صدف عمان محبوس تا آنکه عنایت الهی بموجب ... او را از مضیق حبس برین وجه که مسطور می‌گردد بیرون آورده بر سریر سلطنت نشاند. شعر:

اول شکسته باش که اوج سریر ملک‌یوسف پس از مشاهده قعر چاه یافت در شبی که شاه جمجاه رضوان جایگاه رحلت نمود و بجنت اعلی انتقال فرمود افشار آقا ...

ص ۶۱۸ س ۱۷: زنجانه رود مضرب سراپرده شاهی گردید چون در میانه حکم مطاع عز اصدار یافته بود که هر کس که به استقبال آید در زنجان توقف کند که در آنجا بسعادت بساط بوسی سرافراز شود بنابرین جمعی کثیر از صغیر و کبیر دو سه روز در آنجا مجتمع گشتند. در روز مذکور چون ساعت از نحوست عقرب بیرون آمده بود جمعی کثیر از امرای استاجلو و تکلو و طالش مثل پیره محمد خان و سولاخ حسین در ملازمت شاهزاده امام قلی میرزا که در گیلان می‌بودند و نواب میرمیران اصفهانی صدر و جناب میر عنایت اللّه قاضی معسکر و خواجه افضل الدین محمد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۰۵

ترکه و دیگر علما و نویسنده‌های دفترخانه همایون و سادات و اکابر و اعیان ...

ص ۶۱۸ س ۲۳: میرسراج الدین علی قمی که بعضی اوقات وزیر معصوم بیک بود و بعد از آن سمت ملازمت شاهزاده سلطان حیدر میرزا داشت چون برابر آمد او را به حیدر سلطان ترخان ترکمان حاکم قم گیرانید و هم در آن روز نفس بیک کیسه مال را که از هواخواهان سلطان حیدر میرزا بود بقتل آوردند و امرایی که در شهر بحفظ و حراست دولتخانه ...

ص ۶۱۹ س ۶: گردون کشید. خلایق بگمان آنکه شاهزاده عالمیان را حالات سابق باقی مانده غافل از آنکه تریاک و تمادی ایام حبس تغییر ذات و ماهیت او داده همه خوشحال و فارغ البال بودند. القصه که هجوم خاص و عام از اقصای ممالک محروسه از هر جنس طبقه و طایفه بمثابه‌ای شد که راه گذر و عبور بر همگنان تنگ گردید.

ص ۶۲ س ۵: صاحبقران شاهزاده عالمیان چند روز در آسیا رود توقف کرده بواسطه اختیار ساعت خوب به وسواس افتاده داخل شدن شهر و بدولتخانه مبارکه آمدن را موقوف داشت که بساعتی سعید بر تخت جلوس سلطنت قرار گیرد. عمدة الفضلاء و المنجمین مولانا غیاث خال علامه العلمایی مولانا احمد اردبیلی را که در علم نجوم سرآمد بود او را طلبیده امر فرمود که ساعتی سعد و وقتی ارجمند اختیار کند مولانا روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر جمادی الاول را اختیار فرمود. شاهزاده عالمیان آن روز داخل شدن بدولتخانه مبارکه موقوف نمودند اما در مرتبه اول قرار بر این دادند که در همان آسیا رود در منازل مرغوب ساخته دیواری بطریق قلعه و خندقی بر دور آن ترتیب دهند. آخر از آن اراده کسپیده سوار شده بباغ سعادت‌آباد که نمونه‌ایست از گلستان ارم و ....

ص ۶۲۲ س ۶: عیسی خان ولد لوند خان گرجی و سیما وون مشهور به سلطان محمود خان ولد لواصات گرجی و آقا جمالی ...

ص ۶۲۲ س ۸: پنجم ربیع الاول شاهولی حمامی که از هواخواهان سلطان حیدر میرزا بود ...

ص ۶۲۲ س ۱۱: بهزار تومان گیرانیده و به تحصیلدار حواله فرمودند و قرباغه که قابوچی در دویم راه حرم بود از ملازمت اخراج فرمودند و هم در ان اوان.

ص ۶۲۲ س ۱۷: بدرگاه عالی آمده هر کدام از ایشان بوسیله‌ای به پابوس همایون سرافراز گشته منتظر مهمات و در آرزوی خدمات بودند چون سابقا ذکر رفت.

ص ۶۲۳ س ۶: میرزا محمد دخترزاده و خواجه میرک منشی کرمانی که در فن خط و انشاء سرآمد شده بود تعویض فرمودند و در بیست و سیم ماه ربیع الثانی سنه مذکوره حضرت میرزا شکر اللّه را که استیفای کل ممالک محروسه شاهی داشت وزیر اعظم نمودند و امیر شاه غازی که از سادات حسینی اصفهان بود و در زمان شاه جنت‌مکان مستوفی بقایا بود مستوفی الممالک ساختند.

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۰۶

ص ۶۲۳ س ۱۷: پریخان خانم و منازل شاهقلی سلطان یکان و شاهوردی یکان برادر و منازل محمد قلی خلیفه مهردار و برادران که متصل به دولتخانه همایون بودند فرمودند و تغییرات و تبدیلات بسیار در آن عمارات فرموده الحق منازل اعلی طرح نمودند در روزی از روزها که آن شاهزاده عالمیان اکثر آن منازل را خراب کرده تل خاکی شده بود بنواب جهانبانی سلطان ابراهیم میرزا فرمودند که این منازل را چون خراب کردم نواب میرزایی در جواب فرمودند که اگر تمامی سلاطین روم ...

ص ۶۲۴ س ۲: نشسته در هفته دو روز پرسش نمایند و بعد از تنقیح و تشخیص پروانچه اشرف نوشته همانجا تمام کرده بدادخواه دهند اتفاقا از هیبت و صلابت آن شاهزاده عالمیان احدی را قدرت و یارای تمرد و احتراز نبود. اگر ضعیفی بر امیری سخنی داشتی او را پیش انداخته بدان ایوان می‌برد. تمهید سخن در ذکر جلوس شاه اسمعیل ثانی بر سریر مسند پادشاهی چون سابقا ذکر رفت که منجمان ...

ص ۶۲۶ س ۲۶: شاه جنت‌مکان بود قریب به پنجره کاشی‌کاری خانه دراز انداخته

ص ۶۲۸ س ۶: بمجلس اشرف درآورده هر کدام فراخور احوال خود در محلی مناسب جا یافتند و به اعزاز و احترام سرافراز گشتند و همگنان شرایط عبودیت بجای آوردند بهشتی دیدند آراسته و اطباق زرین و سیمین گسترده شاهزاده عالمیان بصیقل کلمات عنایت‌انگیز و الفاظ مودت آمیز زنگ اندوه از مرآت خاطر ایشان بزدود. بعد از فراغ از آن جشن شاه کامیاب از مجلس انور برخاسته بحرم محترم تشریف برده و سایر شاهزاده‌ها و خانان و امرا و مقربان بمنازل خود معاودت فرمودند و در روز شنبه سیم شهر جمادی الثانی ...

ص ۶۲۸ س ۲۰: صدور یافت وی مانند صعوه اسیر قفس و بسته دام عنا گردید و کبوتروار در مضراب و شبکه اضطراب افتاد. پس از این اوضاع جمعی از مفسدان ترک و تاجیک که صلاح خویش در فساد جهان می‌دیدند شروع در خبث یک‌یک از شاهزاده‌های نامدار که هر کدام رکنی حصین و حصنی استوار بودند کرده آن شاهزاده عالمیان را بواسطه استقلال در سلطنت متوهم و بددل ساختند. شاهزاده نیز بوسوسه فتنه‌پیشگان شراندیش از برادران خویش بدغدغه افتاد خود را از مضمون کریمه «سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ» «۱» محروم ساخت و شروع در دفع برادران و بنی اعمام نمودند آنست که این امر مذموم برو شوم خواهد بود بیت:

بر شیشه خویشتن مزن سنگ‌با لشکر خویشتن مکن جنگ چند روز قبل ازین شاهزاده سلیمان میرزا را نیز باو سپرده هر دو را رفیق یکدیگر ساخت و امر فرمود که شمخال بدفعال آن هر دو شاهزاده نیکوخصال را بقتل آورد. مشار الیه بآن امر مبادرت نموده از غضب حضرت آفریدگار و از انتقام منتقم جبار نیندیشید. از حدوث این حادثه و نزول

(۱)- سوره ۲۸ آیه ۳۵

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۱۰۰۷

اين واقعه دلهاى عزيزان در آتش و جانها دركش ماند. بيت

از بس كه خون ديده احباب موج زداز گريه چرخ بر سر طوفان حباب شد و آن شاهزاده‌ها در آستانه مقدسه امامزاده حسين عليه و آبائه التحيـة و الثنا در جنب شاهزاده سلطان حيدر ميرزا مدفون گشتند. مثل آدمى و احوال و سرانجام مآل او چون مسافريست كه منزل او مهد است و آخر تاتوت و لحد. رباعى:

هر ديده كه بر مراد صاحب نظر استبيند كه سراى زندگى را دو سر است

آنجا كه سررشته سوق العبر استتابوت تراش نزد گهواره‌گر است و در ميان دو منزل مرحله چند معدود و چند روزى محدود هر سالى چون مرحله و هر فصلى چون رباطى و هر ماهى فرسنگى و هر هفته ميلى و هر روزى ... و هر ساعتى مسافتى و هر دمى قدمى و آدمى درواىمن نشسته و از منزلت فارغ گشته. رباعى:

بنگر كه به من رسيد افسانه عمرآمد بگداز شمع پروانه عمر

تو غافل و خوش نشسته و باد اجل‌هم كاه اميد برد و هم [دانه] عمر سلطان سليمان ميرزا بيست و سه سال عمر داشت ولادتش سابقا مذكور شد. وى شاهزاده نيكو خصال پسنديده افعال بود بصلاح و تقوى از طفوليت برآمده يكچند در مشهد مقدس معلى مزكى به امر خادم‌باشى آن روضه مقدسه عرش منزله اقدام داشت و در خدمت علماء و فضلا و ارباب صلاح كسب علم و تقوى كرده نشو و نما يافته بود از سن تكليف تا وقت رحلت ازو صغيره و كبيره در وجود نيامد و در كرم و سخاوت و عطا ثانى خود نداشت. شعر:

حاتم طى گداى مفلس اومجمع اهل فضل مجلس او اما شاهزاده سلطان مصطفى ميرزا در سن هژده سالگى بود بغايت بديع شمايل و كم آزار و نيكو خصال طبع نظم داشت و شرح آن در خاتمه كتاب مستطات تذكرة الشعرا ايراد يافته. القصه آن شاهزاده آفتابى بود از برج شاهنشهى و بغايت بفهم و با ادراك بود مولانا آصف اردوبادى در تاريخ وى گفته است. تاريخ:

چو سلطان مصطفى ميرزاى مظلوم‌بفيض رحمت حق گشت واصل

ز دنيا كرد رحلت روح پاكش‌بهشت جاودان را ساخت منزل

بهشتى بود از آن تاريخ فوتش‌ز «ميرزاى بهشتى» گشت حاصل هنوز گوش از صدمت زلزله كوس رحيل شاهزادگان جميل خلاصى نيافته بود كه طنين ارتحال شاهزاده نامدار سلطان حسين ميرزاى قندهار رسيد و آن خبر در شرفات قصر و باغ و غرفات حجره خيال ارباب حال پيچيد:

يك داغ نيك ناشده داغى دگر نهند. آنحضرت در بلده قندهار وفات يافته نعش محفوف برحمت بى‌اندازه‌اش نقل بمشهد مقدس معلى مزكى نموده او را در جنب والد ماجدش نواب بهرام ميرزا دفن كردند مدت عمرش

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۱۰۰۸

سى و هفت سال. چون قاصد خبر رحلت آن شاهزاده بدار السلطنه قزوين رسانيد و شاهزاده عالميان از آن واقف شد، سوار شده بمنزل پسرش محمد حسين ميرزا كه در قزوين در ملازمت آن خسرو با تمكين مى‌بود شتافته نواب ابو الفتح سلطان ابراهيم ميرزا برادر او را همراه برده بمراسم تعزيه و پرسش اقدام نمود و همانروز ايشان را از تعزيه بيرون آورده خلعتهاى وافر و اسباب متكاثر وافر بديشان شفقت كرد. پس از اين واقعه، شاهزاده عالميان حكومت قندهار بفولاد خليفه شاملو كه حاكم همدان بود ...

ص ۶۳۰ س ۲۱: التحيـة و الثنا نمودند و از در دولتخانه بدر باغ سعادت‌آباد آورده از آنجا از راه خيابان بمزار مذكور رسانيدند. همگنان از صغير و كبير و ترك و تاجيك همراه آن نعش مبارك گريه‌كنان نوحه و زارى و فرياد و فغان بر سپهر زنگارى رسانيدند و آن روز نمونه‌اى از صحراى محشر بود و عالم در چشم مردمان تاريك و تيره مينمود. خاقانى:

شد وقت كه وقت در سرآيدسيلاب عدم ز در درآيد

شد وقت که این جهان حمال‌بنهند محفه مه و سال

شد وقت که مرکبان انجم‌هم نعل بیفکنند و هم دم القصه که ندبه امیر و وزیر گوشواره ایوان کیوان گشت.

ص ۶۳۱ س ۱۹: بدار السلطنه قزوین فرستادند. شعر:

تیغت ز کله سر بی‌مغز دشمنان‌نسرین چرخ را چو هما استخوان دهد

هر سر سبکی که یا تو زبان آوری کندایام گوشمال بگرز گران دهد چون این خبر بگوش ...

ص ۶۳۲ س ۹: باغوای مفسدان چون شیطان بقتل آمدند مجددا تیر خروش و زاری از نشانه مهر و هدف سپهر بگذشت اهل عالم در گرداب حیرت افتادند و بسوگواری این قضایا دستی بر سر نهادند. شعر:

بگردید عالم ز آئین خویش‌که آمد عجب مشکلی سخت پیش

ز اندوه آن محنت جان گسل‌روان گشت از دیده‌ها خون دل شاهزاده سلطان محمود ...

ص ۶۳۲ س ۱۹: دوازده سالگی بود چون شاه جمجاه جنت بارگاه علیا جناب فاطمه سلطان صبیه خود را بنواب سلطان حسین میرزا در سلک ازدواج درآورده بودند نواب میرزا محمد حسین میرزا پسر بزرگتر خود را با اغلان پاشا خانم که در سن هفت سالگی بود بدار السلطنه قزوین فرستاد که شاهزاده فاطمه را بقندهار برند. چون شاهزاده جنت جایگاه رحلت فرمود آن اراده در عقده توقیف افتاد و هم در آن اوان حسین قلی بیک شاملو که در زمان شاه جنت‌مکان یساول باشی بود و به امارت سبزوار سرافراز شده بود بدرگاه آمده منظور نظر آن شاهزاده عالمیان شد و بمنصب ایشک آقاسی‌باشی سرافراز گردید. اشک‌فشانی قلم سیاه عمامه در تحریر کیفیت شهادت

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۰۹

سلطان ابراهیم میرزا مشتمل بر انواع الم و بلاـ حکیم دانا و مالک الملک بی‌همتا «الذی تجیرت الافهام فی مقتضیات حکمت و تعجب الاوهام» جهان فانی و لذت بی‌ثبات نفسانی را بقدر وسع و توان بماصدق انسان کرامت فرموده و طبایع متنوع افراد بشر را که مصدر خیر و شر است و در ارتقا بمدارج کمال و استعلا، بر مدارج اموال مختلف و متفاوت ابداع نموده گاه از پی ثبات دعوی «و لو بسط اللّه الرزق بعباده لبغوا فی الارض» ارزاق و فراش معاش را به نسبت افساد می‌نهد. شعر:

دلا نیست دایم بقا و حیات‌که عالم ندارد قرار و ثبات

رسد تخت و بخت ار باوج کمال‌چو خورشید رخشنده یابد زوال

بیا تا بگویم به آواز نی‌که جمشید کی بود و کاوس کی

کسی را که زد کوس بر پشت پیل‌زنندش بناکام کوس رحیل

منوچهر و کیخسرو و جام کو... رفت شاپور و بهرام کو

همان منزل است این جهان خراب‌که انداخت ایوان افراسیاب

هر آن پاره خشتی که بر منظریست‌سر کیقبادی و اسکندری است

همان مرحله است این بیابان دورکه گم شد درو لشگر سلم و تور

بجز خاک خوبان درین دشت نیست‌بجز خون شاهان درین طشت نیست

چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج‌که یک جو نیرزد سرای سنج

جهان را نباشد .... کسی‌نه‌بندد برو دل مگر ناکسی هرچند ارتحال ازین منزل وحشت‌آباد پرملال به نزهت‌آباد قرب و وصال همین سعادت انس است و اقبال، اما بازماندگان از وقوع آن حادثه نازله چنان و چندان مضطرب و پریشان‌حال میشوند که نهایت بیان ببدایت شرح شمه آن رسد و چون حقیقت صاحب واقعه را غیر انتقال از تنگنای مرحله پرغرور بفضای دار السرور چیزی دیگر پیش

نیامده است اعتصام بحبل المتین [لا انفصام] اصطبار استوار داشته و نقش مصدوقه «إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ» «۱» بر نگین خاطر حزین غمگین نگاشت هرچند عارف خبیر از قلم تحریر و رقم تقریر داند که مقصود از ترتیب این مقدمات توطئه قتل شاهزاده و تفصیل آن واقعه است اما صورت حال از روی اجمال شرح انتقال و ارتحال آن شاهزاده غفران مآل سلطان عادل کامل فاضل است که صدای این صیت هایل همچو سم قاتل و زهر هلاهل در مزاج کافه بنی آدم و در طبایع اهل عالم بود. شعر:

از سیل اشک بر سر طوفان واقعه‌خونابه قبه قبه بشکل حباب شد

ماتم سرای گشت سپهر چهارمین‌روح القدس به تعزیت آفتاب شد

از بس که خون دیده احباب موج زداز گریه چرخ بر سر طوفان حباب شد تفصیل این اجمال آنکه چون شاهزاده کامکار ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا ...

ص ۶۳۳ س ۸: اقران میشد ... آن طایفه مخذوله را آتش رشک در نهاد افتاده و نایره حسد در کانون جسد ایشان اشتعال پذیرفت، هنگام عرض مهام فرصت یافته درباره آن شاهزاده

---

(۱)- سوره ۴۸ آیه ۱۰

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۱۰

کثیر الافاده سخنان ناملایم موحش که تشوش خاطری بود معروض داشتند چه آن شاهزاده کثیر الافاده را اهلیت تن و استعداد بر سریر سلطنت زیاده از دیگران بود همچو آفتاب در میان پادشاهزادگان نهان می‌نمود .....

ص ۶۳۳ س ۱۷: قبول نخواهد کرد با آنکه آن شاهزاده از سلطنت و امارت نیز معرض بود همیشه از روی عزلت و انزوا کنج‌نشینی و درویشی می‌نمود. در خلال این احوال امیر مخدوم ...

ص ۶۳۴ س ۷: بسیار هست از مضمون حقایق مشحون «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» «۱» غافل نبوده ...

ص ۶۳۴ س ۱۲: اعمال شنیع و افعال قبیح که جمعی کثیر از سیدزاده‌های مظلوم چه کبیر و صغیر و بیگناه کشتی و به سخنان مفسدان بی‌ایمان و مخربان مخالف مذهبان عمل نمودی و این علت و خال کلفت بر رخ خود گذاشتی نا انقراض زمان از آن باز خواهند گفت و مثل ملاعین بنی‌امیه و متغلبان عباسیه همگی ترایاد خواهند نمود و از عمر دولت ...

ص ۶۳۴ س ۱۶: در دار السلطنه قزوین در دیوانخانه آن شاهزاده جنت قرین تفیر عام از خواص و عوام برآمد و فزع روز اکبر نمودار یوم محشر گردید سیل خون از دیدها چون رود جیحون روان گشت سحاب بموافت احباب سیل سرشک از چشمها فرو ریخت و رعد از فغان بازماندگان خروش در گنبد گردون افکند و برق از آتش دل مهجوران آفاق را پر شعله و شرر ساخت بیت:

برآمد ابری از دریای اندوه‌فرو بارید سیل از کوه تا کوه آفتاب چرخ معالی از برج اقبال انتقال کرد و کوکب فلک سعادت از اوج جلال بحضیض و بال آمد ...

ص ۶۳۴ س ۲۵: در سینه تست ... زهی سنگدلی کوه از سختی این واقعه اختلال باستحکام او راه نیافت و زهی سیه رویی زمین که از استماع این مصیبت خاک بر رخسار و خاشاک بر سر نکرد ...

ص ۶۳۵ س ۱۲: مکافات از غرایب حالات آنکه بعد از وقوع این واقعه نازله اسلمش مذکور را شاه اسمعیل بر ستمدار بکاری فرستاد در همان ایام در حوالی رستمدار به تیغ آبدار گرفتار شد و از جمعی که در آن قضیه با وی بودند همچنان در آن اثری نماند.

ص ۶۳۵ س ۱۴: نواب جهانبانی سلطان ابراهیم میرزا شاهزاده برفعت منقبت و قوت سلطنت از تاجداران روزگار و تخت‌نشینان جم اقتدار افسروار بر سر آمده بقدم همت بلند فرق فرقد را تحت آسایی سپر گردانیده ماه که در علو منزلت با سپهر برین پهلو می‌نماید

در قصر جلال او سزاوار صف نعال آمد و خورشید که با شمشیر آتشبار ممالک شرق و غرب میگشاید بسلاح‌داری صفدران

---

(۱)- سوره ۴۸ آیه ۱۰

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۱۱

ذرات عدد او افتخار نمود و همای همایون قدمش در بسیط جهان چنان پر و بال گشود که از جلاجل باز کبک دری دانه بمنقار بیرون آورد و صحاب دست سخاپرورش چنان گوهربار شد که صحن زمین از عکس جواهر گوناگون بسان سقف گردون گشت. نسیم کرمش اگر بر اشجار در جان گذشتی همه درختان بجواهر ثمین بارور گشتی خسرو سیار کان اگر آستین مثال بشرف دستبوس او اختصاص یافتی علم صفت بالادست کیوان جا گرفتی و اگر لمعه از پرتو تجلی رای انور به پیکر ماه رسیدی سرمایه نور تا صبح نشور بآفتاب جهانتاب بخشیدی و تا پیر پرتدبیر جهان کشته ندای «احسن اذا کان امکان فعله فلن یدوم علی الاحسان بامکان» بگوش او رسانیده بود در چمن دولت خویش جز نهال احسان نمی‌نشاند و تا تغییر احوال لیل و نهار و تبدیل دولت و انتقال در ضمیر منیر او جاگیر شده بود صحایف آمال اهل سئوال جز بعین عنایت و اجابت نمی‌خواند و با این فضایل حمیده و خصایل پسندیده در همه احوال مجالست ارباب فضل و کمال و مخالطت اهل علم و ارباب استعداد بر خود فرض عین و عین فرض میدانست و در اقامت مراسم و تکریم این طبقه کرام تقدیم مناظم اجابت مرام این طایفه عظام غایت عنایت و نهایت رعایت بظهور می‌آورد و اصداف اسماع جهانیان بلاپی آثر ماثوره او مشحون شد وصیت صدق عنایت و آوازه حسن رعایت او بحال اهل فضل باطراف کشور و اقالیم، بحر و بر رسید چون تاب آفتاب عالمتاب و مانند نسیم صبا جهان پیمای بر عالمیان واضح گردید و خردمندان کامل و هنرمندان فاضل از اطراف و اکناف دولت مثال روی امید بدرگاه آن شاهزاده افاضل پناه آوردند و پیوسته علماء وافی درایت و شعراء متواتر فراست که پشت سپاه دانش و روی لشکر فضل و بینش و سرافرازان عالم علم و پیشوایان اهل فرد و صدرنشینان مجالس عقلی و نقلی بودند بنواب افاضل مآب آن شاهزاده کامبخش کامیاب خود را رسانیده خاک درگاه او را سرمه کردار در چشم می‌کشیدند و بشرف مجالست اختصاص می‌یافتند و بواسطه کمال کرم و بذل نعم و خوش‌سخنی و تازه‌رویی و بذله‌گویی مطیع و منقاد بلکه از جان و دل غلام آدمی گشتند و ملوک جهان و پادشاهان اطراف ایران از استماع عظمت و شوکت و فر بزرگی و جهانبانی و تمهید قواعد تمکین و دانایی او انگشت حیرت بدندان می‌گرفتند حصر و تعداد کمالات و حیثیات آن حمیده صفات غیر متناهی است و اگر احیانا کسی خواهد که بپایان رساند الهام این بروح حیران ماند. در علم عربیت ...

ص ۶۳۶ س ۸: بمثابه که شعرای نامدار و فصحای روزگار همواره ...

بر استماع اشعار درباره آن قدوه ابرار نهاده از روی شاگردی سلوک می‌فرمودند. بیت:

خامه او چون گهر افشان شدی‌نظم سخن لؤلؤ مرجان شدی ...

ص ۶۳۶ س ۱۷: عصر و اوان بود و طنبور را بغایت الغایت خوش می‌نواختند ...

ص ۶۳۶ س ۲۱:

جواهری که بیفتد زر شحه قلمش‌برند دست بدست از برای گردن حور ص ۶۳۷ س ۱۴: نمودندی ... القصه بنوعی جمعی از هنرمندان و پیشه‌ورانرا که تربیت فرمود هر یک وحید زمان و یگانه دوران شدند و خود مهارت تمام در تذهیب و جدول و عکس

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۱۲

سازی و رنگ‌آمیزی و مجلد حکاکی و غیره و زه تراشی و قاشق سازی و طنبور و تبر سازی و نقاری و باقی هنرها و نقوش و صنایع‌پردازی چنان نازک و زیبا کرده بودند که در ازمنه سابقه بسعی و اجتهاد پادشاهان ماضیه کمتر میسر شده باشد و آن شاهزاده کثیر الافاده مجموع فضلا و ارباب هنر و پیشه‌وران را بمواجب و انعامات و مواجب و تفقدات بنوعی خوشحال داشت که پیش از آن

امکان نداشت

ص ۶۳۷ س ۱۸: مدت عمر شریف آن حضرت سی و پنجسال ولادتش در اواخر شهر ذی قعده سنه ست و اربعین و تسعمائه اودئیل. از نواب میرزایی یک صبیه در مشهد مقدس معلی مزکی بوجود آمد که رابعه زمان و مریم دوران است و مسمی بگوهرشاد بیگم گشته و اکنون مدت دوازده سال شد که آن فرخنده خصال بواسطه حوادث روزگار و سوانح لیل و نهار بعد از زیارت عتبات عالیات سدره مرتبات پناه ببلد امین و کعبه مستبین بمؤدای «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً» «۱» که محیط «رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ» «۲» برده و احرام قول «وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ» «۳» بسته و معتکف آن کعه امانی و آمال گشته و خود را فارغ البال از دنیا و مافیها ساخته و مستغرق «...

شده شعر:

زهی نیک بختی که او را خدای‌سوی نیکبختان شود رهنمای و ذلک هو الفضل الکبیر. شرح احوال آن شاهزاده در سنواهٔ آینده مذکور خواهد شد انشا اللّه وحده العزیز و از غرایب اتفاقات و نوادر عجایبات آنکه حرم محترم نواب جهانبانی میرزایی علیاجناب گوهر سلطان خانم که صبیه بزرگ شاه جمجاه غفران‌پناه بود بعد ازین واقعه جگرسوز و حادثه غم اندوز اثر حیات و زندگی در خود نگذاشته مرقعها و کتبها و چینی‌آلات و آنچه از نفایس بود تمامی ضایع و نابود ساخت و در خانه را بر روی خود بست و ترک خورد و خواب نمود با هزاران درد و سوز از تلخی هجران جان شیرین برفشاند و در جهان نام نیک بحسن ازو یادگار ماند. شعر:

جان فدای دوست کن کم زان زن هندو نه‌ای کز وفای شو در آتش زنده سوزد خویش را و این حادثه دو ماه و ده روز بعد از آن غایله در پانزدهم شهر ربیع الاول به وقوع انجامید شعر:

روانش بخلد برین شاد باد.

القصه بعد از ارتحال آن شاهزاده ملکی خصال ارکان جهان متزلزل شد و اساس عالم بکلی مختل گشت بیت:

او کوه علم بود که برخاست از جهان‌پی کوه کی قرار پذیرد بنای خاک *

دریغ آنکه دیگر نیابد زمین‌بصد قرن شه‌زاده‌ای اینچنین

---

(۱)- سوره ۳ آیه ۹۷

(۲)- سوره ۲۴ آیه ۲۷

(۳)- سوره ۲ آیه ۱۴۴

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۱۳ دریغ آنکه دیگر نه‌بیند سپهرنظیرش در آئینه ماه و مهر و در تاریخ این واقعه هایله افصح الشعراء المتأخرین مولانا عبدی جنابدی منه فی التاریخ:

گل گلزار حیدر کرارخلف آل احمد ابراهیم

بر فلک سود افسرش که نهاددر مقام رضا سر تسلیم

وقت رفتن ازین سرای غروربا دل مستقیم و طبع سلیم

گفت تاریخ سال قتل مرابنویسید «کشته ابراهیم» ذکر حالات و مقالات آن شاهزاده کثیر الافاده زیاده از آنست که در حیز تحریر و نمط تسطیر در توان آورد حقا که اگر ابن مقله زنده شود و سحبان حیات یابد هیچکدام از عهده تقریر و تحریر آن بیرون نتوانند آمد. فکیف این دل شکسته عاجز. اما بعضی حالات و تمامی اشعار شریف آنحضرت را در رساله موسومه بمقالات ابراهیم که باسم صبیه ...

ص ۶۳۷ س ۱۹: نوشته و از جمله اشعار آنحضرت اکتفا شده با این رباعی که در اواخر کار که شاهزادگان کامکار بقتل می‌آمدند

فرموده بود- علیهم رحمه و المغفره من اللّه الملک الودود. شعر:

بفلک رساند آن مه ز تغافل آه ما راز حیا ولی نگوید به کسی گناه ما را

ز جفا منال جاهی نه نکوست نا صبوری‌بدهد خدای رحمی دل پادشاه ما را *

جاهی شهید طوس مگر همنی کندکاید مرا برون ز گل سبزوار پای *

ای دل چو نشیمن تو این کهنه سر استغافل منشین گذر که سیل فناست

رفتند یکان یکان همه همراهان‌تا چشم بهم نهاده‌ای نوبت ماست ذکر اندکی از بسیاری حالات مقترن بسعادات آن شاهزاده پسندیده صفات قدسی سمات و تتمه وقایع آنسال.

ص ۶۴۰ س ۱۷: اشرف در جمیع یورشها و ییلاقات و قشلاقات بسر برده همگی انیس و جلیس و محرم و صاحب سر بودند.

ص ۶۴۰ س ۲۰: منزلت شدند چنانچه در طی بعضی از سالهای گذشته سمت تحریر یافته پس از آنکه آن نور چشم عالمیان و نور حدیقه جهانیان در آن مکان ملایک پاسبان قرار و استقرار گرفتند و حکم و فرمان ایشان از قندهار و سیستان و هراهٔ و استراباد تا یزد و تهران نافذ و جاری و روان بود و امراء آنمحال کمال اطاعت و انقیاد و فرمانبرداری بجای می‌آوردند و خلعت آنحضرت با تاج و سارق که دادن آن مخصوص آن شاهزاده کامران بود می‌پوشیدند و از اطراف و جوانب همگی از افراد سلاطین و ترک و تاجیک روبزیارت نهاده در ضمن آن بشرف مجالست صحبت فیض‌بخش آنحضرت مستعد و سرافراز شده سر مفاخرت بفرقدان میرسانیدند و مدت هشت ماه .....

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۱۴

ص ۶۴۲ س ۲۳: پرواز فرمودند «و ما الموت الا رحلهٔ غیر انها من المنزل الفانی الی منزل الباقی» و در جوار رحمت ایزدی فی مقعد صدق عند ملک مقتدر وطن ساخت و حظایر قدس را بر مجالس انس اختیار فرمود و عالمی را خود کدام واقعه ازین قضیه نازله دلسوزتر و جانگدازتر تواند بود. شعر:

تا دیده دید واقعه زین بتر ندیددل کین خبر شنید کسش باخبر ندید قلم تحریر هر چند در رقم تقریر حالات و قضایا و مزایای آن شاهزاده دانا بسط و اطناب و زیادتی نماید گنجایش دارد همانا که بر اصحاب دولت و ارباب حقیقت ظاهر خواهد بود که فقیر سالها پرورده آن دولت و برآورده آنحضرت بود و در سلک غلامان و غلامزادگان انتظام داشت و بصنوف عنایت و فنون رعایت بر اقران سابق و بر همگنان فایق بود. شعر:

دوستان عیب من بیدل حیران مکنید. دبیر فلک کاخترانش نوشت‌بخورشید حل کرده نامش نوشت

ز تاج زرش یک زمرد سپهرچو خورشید بر عالمی گرم مهر

خبر چون ز جودش یکان تاختی‌جگر پاره پاره برانداختی ص ۶۴۴ س ۳: پیشکش نموده و چون آن شاهزاده عالمیان را بخود سرگران میدید چیزی نوشته مهر کرده بر طبق آن قسم یاد نمود که هرچه داشته باشد تمامی تعلق بسر کار خاصه شریفه دارد و او را در آن حقی نیست. پس از آن هر روز فوجی از عراق و خراسان و فارس و کرمان و لرستان و کردستان و عربستان و آذربایجان و شروان بسایه چتر .....

ص ۶۴۵ س ۲۲: دفن کردند و هم در اول این سال و هم درین روز واقعه آن شاهزاده عالمیان را خدای عز و جل دو دختر از کنیزان شفقت فرمود اولین را فخر جهان خانم و دومین را مسمی به گوهر سلطان خانم نموده اولین را به قورخمس بیک که در آن اوان از مقربان بود سپرد گوهر سلطان خانم را در حرم نگاه داشتند ذکر فتح قلعه کردستان ....

ص ۶۴۸ س ۱: میرزا شکر اللّه ... که وزیر اعظم شده بود و در منازل خلفا روملو مسکن داشت از وزارت ...

ص ۶۴۹ س ۱۶: شجاع الدین محمد ... و فرمان قضا جریان شرف صدور یافت که منجمان ثاقب فکرت و اخترشناسان صایب فطنت

و عارفان دقایق تنجیم و واقفان حقایق تقویم استخراج زایجه طالع نمایند. بیت:

بوفت ولادت بفرمود شاه‌که دانا کند سوی اختر نگاه

سطرلاب سنجان موزون قیاس‌باندیشه گشتند ساعت شناس در روز بیستم ...

ص ۶۴۴ س ۱۷: بدان تعلق گرفت که جمعی دیگر از شاهزاده‌های نامدار و میرزاده‌های کامکار که هر کدام در یکی از بلاد و امصار تشریف دارند در قلع و قمع او کوشند از آنجمله

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۱۵

نواب شاهزاده عالمیان نور حدقه جهانیان ابو النصر سلطان حسین میرزا پسر بزرگتر نواب سکندر شان ابو الغالب سلطان محمد میرزا که آفتابی از برج پادشاهی و ماهی درخشان از مطلع جهانبانی و خاقان جنت‌مکان جد بزرگوارش انار اللّه برهانه او را از سایر فرزندان و فرزندزادگان عزیز و گرامی‌تر میداشت در ایام حیات خود بدارایی مازندران فرستاده بود اتفاقا بعد از قضیه آن پادشاه رضوان بارگاه چون خبر سلطنت عم خود را استماع نمود از مازندران عزیمت درگاه وی بسته متوجه دار السلطنه قزوین شد چون خبر ....

ص ۶۵۰ س ۱۹: بر خلیفه زد پس از آن سفاکان او را در میان گرفته شربت شهادت چشانیدند و مرغ روحش از قفس تن پروازکنان بشاخسار طوبی درآمده بر اوج شهدا فی مقصد صدق عند ملیك مقتدر آرام گرفت و جد مبارك آنحضرت ....

ص ۶۵۱ س ۱: شفقت فرمودند و او را خان گردانیدند چه مشار الیه قبل ازین بشرف خدمت آن شاهزاده عالمیان آمد او را منظور نظر کیمیا اثر ساخته سفره‌چی ساخت و کمر مرصع عنایت فرمود چون اهلیت و لیاقت و نجابت او زیاده از آن خدمت و منصب افتاده بود لاجرم بدان رتبه و مرتبه سرافراز گشت و تمامی غازیان شاملو را از بزرگ و کوچک ملازم وی گردانیده ......

ص ۶۵۱ س ۲۴: گیسودار می‌آمد و بغایت بزرگ و نمایان و روشن شد و ازین ممر انواع اراجیف در میان مردم افتاد و شاهزاده عالمیان چون از علم نجوم خبری داشت بغایت هراسان شده دغدغه‌ناك گردید و شبها که متوجه گردیدن میشد از رؤیت آن ستاره مهیبه به تحقیق احکام آثار نجوم بمرحومی مولانا الیاس اردبیلی و مولانا افضل قزوینی امر فرمود و عاقبت رایها بر آن قرار گرفت که تأثیر آن ازین دیار و بلاد نخواهد بود چه آن ستاره موحشه آنچنان قریب التأثیر بود که در بیست روز تأثیر کرد و واقعه ناگریز آن شاهزاده عالمیان روی نمود ...

ص ۶۵۲ س ۱: در مقام تربیت ... بعضی از افراد و وصلت و پیوند درآمده در باغ سعادتاباد جشنی عظیم و طوی بزرگی نمودند چنانچه هیچکس از پیران سالخورده و اکابر روزگار دیده مثل آن ندیده و نشنیده بودند چون شمخال سلطان چرکس خواهرزاده خود شاهزاده عالم‌آرا سلطان سلیمان میرزا را که در مشهد مقدس معلی نشو و نما در خادمی و صلاح و تقوی نموده بود و باعتقاد جمعی که با او معاشرت داشتند از آنحضرت گناه صغیره و کبیره سر نزده نود او را با شاهزاده خورشید لقا سلطان مصطفی میرزا بقتل رسانیده ...

ص ۶۵۲ س ۸: سیاق کلام در شرح بقیه ایام. چون سابقا گذشت ... که بعضی از اهل فساد و جمعی از طبقه عناد که بدنهاد آمده بودند بواسطه پیش‌آمد کار خود و خوشامد خاطر نشان آن شاهزاده عالمیان کرده بودند که با وجود یکی از اولاد امجاد شاه غفران‌پناه علیین آشیانی انار اللّه برهانه پادشاهی و سلطنت شما در میانه قزلباش اعتباری نخواهد داشت و قراری نخواهد گرفت و لهذا وی در مقام قطع صله رحم که نشانه انقطاع عمر است درآمده از آن مقوله نهاندیشید و تا آن اوان در فکر بعضی از سایر شاهزادگان که بعد ازو بحسب مکان داشتند می‌بود

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۱۶

ص ۶۵۲ س ۱۳: آمد و شد نبود. القصه. شعر:

مـا می‌گوئیم و دیگران می‌گوینـدبیرون ز اراده تو چیزی دگر امت حاصل که چون سـلطان محمود آقا بـدار السلطنه هرات رسـید و حکم را به نظر خان رسانید خان نیکو اعتقاد بدان خدمتی که مأمور شده بود آنروز و آنشب را موقوف داشت و ...

ص ۶۵۲ س ۱۹: برطرف سازد ... غافل از آنکه طایفه علیه قزلباش بولایت علی ولی اللّه ظهور کرده و دست ولایت کار خود خواهد کرد. رباعی:

سلطان ممالک ولایت علی است‌شاهنشه کشور هدایت علی است

آری شه دین کاشف اسرار یقین‌از من بشنو بصد روایت علی است لاجرم قطع صله رحم و قضیه بیموجب ... برو مبارک نیفتاد ....

ص ۶۵۳ س ۷: بباد فنا داد إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» «۱» رباعی:

آنها که محیط شمع آداب شدندوز کشف دقیقه شمع اصحاب شدند

ره زین شب تاریک نبردند برون‌گفتند فسانه و در خواب شدند ....

ص ۶۵۳ س ۱۵: دفن نمودند .... شعر:

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات‌که واجب شد طبیعت را مکافات ص ۶۵۳ س ۱۶: ملک خدای. شعر:

هر بد که می‌کنی تو مپندار کان بدی‌گردون فرو گذارد و دوران رها کند

قرض است فعلهای تو در پیش روزگاردر هر کدام قرن که باشد ادا کند ص ۶۵۴ س ۵: حاصل شده‌اند یکی فخر النسا بیگم و یکی علیا جناب گوهر سلطان خانم و احوال هر یک از آن دراری اصداف سلطنت در محل خود ایراد خواهد یافت انشا اللّه وحده العزیز

ص ۶۵۵ س ۱: نسیان می‌نهادند از صحیح القولی از مشرفان بیوتات آن خسرو حمیده صفات استماع افتاد که در عرض یکسال زیاده از صد هزار تومان از سر کار خاصه شریفه بیرون رفته بمردم عاید شد اما آنچه رفته بود زیاده بر آن از پیشکشها و صونک بهم آمده بود ...

ص ۶۵۵ س ۴: آرمیدنـد امنیت و رفاهیت در ایام او بمثابه رسـید که اکثر بلاد که سواد اعظم و سـرحد بود مثل قندهار و هراهٔ و غیر ذلـک حـاکم نـداشت و راههـای اطراف و جوانب چنـان امن گشـته بود که خورشـیدوار تجـار طبق زر بر سـر گرفته متردد بودنـد و هیچکس مقید به همراه و قافله نمی‌شد ....

ص ۶۵۵ س ۱۰: عادلی می‌نمودند ... و از حکمت و هندسه و تاریخ وقوف تمام داشتند

ص ۶۵۶ س ۴: امرا و اعیان و یوزباشـیان و ایشـیک آقاسـیان و قورچیان و از ارباب قلم نواب میرزا سلمان وزیر اعظم و نواب میرشاه غازی مستوفی المالک در میدان ...

---

(۱)- سوره ۲ آیه ۱۵۶

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۱۷

ص ۶۵۶ س ۱۲: پریخان خانم که در زمان والـد ماجدش شاه غفران‌پناه رضوان بارگاه همه وقت ملکه عصـر و مشیر آن پادشاه والا قدر بود ....

ص ۶۵۶ س ۱۹: .. و مخالفان از اطراف و جوانب سـر بر آوردنـد. القصه که امراء سالخورده روزگار دیده صـلاح در آن دیدند که اولی و انسب آنست شـاهزاده کامکـار منظور انظار حضـرت پروردگار سـلطان محمـد میرزا را که پسـر بزرگ شاه غفران‌پناه است و ولی‌عهـد و اکبر اولاد می‌باشد و شاه جنت‌مکان نیز او را بسیار دوست میداشت و ویرا نذر حضـرت صاحب الزمان و خلیفهٔ الرحمن صلوات اللّه و سلامه علیه فرموده بودند و از سایر اولاد امجاد شرف امتیاز داده بودند ...

ص ۶۶۱ س ۶: از مغفرت‌پنـاه میرزا محمـد حکیم استماع افتاد که شبی از شـبها شاه اسـمعیل را فولنجی و نفخی عظیم طاری شـد و

بجهت علاج او گفتم که کبوتر را سینه شکافته بر موضعی که درد داشت بنهند مشار الیه به جمعی از مقربان و مخصوصان که در حوالی و حواشی او بودند اظهار نمود ...

.... هم زبان بوده .... چنانچه مولوی معنوی در مثنوی می‌فرماید شعر:

صد هزاران طفل سر ببریده شدتا کلیم اللّه صاحب دیده شد و کلام حضرت ملك علام تقدس و تعالی مشعر بر صدق آن قولست حیث قال ...

از قسمت بندگی و شاهی‌دولت تو دهی بهر که خواهی ...

ص ۶۶۱ س ۱۵: قرار گرفتند «الحمد اللّه علی احسانه قدرجع الحق علی مکانه» و شعرای روزگار

ص ۶۶۲ س ۷: بمنزل خود برد و چون در اصل طبقه افشاریه در ظل حمایت و رعایت آن در صدف عصمت و طهارت می‌بودند و دءده و لله آن علیا حضرت فتحی بیك و سیفی بیك هر دو از معتبران افشار بودند و حقوق نواب علیه بر آن طایفه زیاده از حصر و عدد میشد لهذا این خدمت بر ایشان مرجوع گشت. مجملا که از بی‌اعتباری مردم زمان امثال این حکایات غریب و عجیب نخواهد نمود.

ص ۶۶۲ س ۱۲: بعز شهادت فایز گشت و آن بانوی کبری نیز در سلك شهدا و درجه سعدا منخرط گشت. وی خیره بود و مدد او بسادات و سایر مسلمانان میرسید. ولادتش در شهور سنه ثلث و خمسین و تسعمائه مدت عمرش سی و سه سال نعش آن خاتون عظمی را بعد از تغسیل به آستانه امامزاده کبری شاهزاده حسین علیه و آبائه التحیهٔ و السلام برده در جنب سلطان سلیمان میرزا و شاه اسمعیل با مانت دفن نمودند ....

ص ۶۶۳ س ۲: مقرر گشته و داروغگی اصفهان را به مرحومی میرحسین خان مازندرانی که نسبت قرابت و خویشی به نواب مستطاب علیه عالیه بیگم داشت دادند وزارت نواب جهانبانی کشورستانی کامرانی میرزایی ...

ص ۶۶۳ س ۸: صورت نمی‌بست ... وی مرجع و مطاع اهل عالم شده همگنان از خانان

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۱۸

و امرا و بزرگان بخانه او رفته ملازمت او می‌نمودند و در شیراز قبل از آمدن به پایه سریر خلافت مصیر منصب ...

ص ۶۶۳ س ۱۶: بعمل نیامد و ملاقات شاه حمیده صفات ایشانرا میسر نشده بمؤدای المؤمنون عند شروطهم ...

ص ۶۶۴ س ۱۰: و قزوین ... والد ماجد نواب علیقلی خان بیگلربیگی خراسان مرحمت فرموده او را خان و صاحب قشون ساختند و مرحومی میرزا محمد کرمانی را که قبل از آن در زمان شاه جنت‌مکان وزیر دار الارشاد اردبیل بود وزیر او گردانیده ...

ص ۶۶۴ س ۲۲: سپردند و الکاء مرند را به ابراهیم بیك پیاده ترکمان دادند و مراغه را به مکش سلطان ولد اللّه قلی سلطان ایچک اغلی مقرر کردند و ولایت نخجوانرا به عبد الغنی سلطان استاجلو که سابقا ملازم شاهقلی سلطان یکان بود و در جنگ اوزبک مردانگیها کرده مرحمت فرمودند ...

ص ۶۶۵ س ۱۶: ولی بیك یوزباشی افشار که عم او بود داده او را سلطان گردانیده و نواب حاتم بیك اردوبادی را نیز وزیر او ساختند و منصب ایشیك آقاسی‌باشی بهماندستور زمان شاه اسمعیل شده بود او را امیر کرده اکثر الوسات و احشامات را با رودبار بتیول او دادند و الکاء طالقانرا بخلیل سلطان تاتی اغلی برادرزاده شاهرخ خلیفه مرحمت کردند و حکومت ... را بشاهقلی سلطان قارنجه استاجلو عنایت نمودند و در جزین را به امت بیك تکلو مرحمت کردند و منصب قورچی‌باشی را بدستور زمان شاه اسمعیل به قلی سلطان افشار داده ویرا رکن السلطنه و مختار الدوله گردانیدند ....

ص ۶۶۸ س ۴: محفوظ گشتند بعد از آن اکثر امرا و مقربان از ترك و تاجیك را بخلاع پادشاهانه از تاج و سارق و چهار قب سرافراز ساخته آن روز بفروز را بنشاط و سرور و مسرت گذرانیدند ...

ص ۶۷۰ س ۵: یقین نمودند. نواب میر و فرزندان و وکلاء دیوان الصداره و ملازمان بآنجا رفته خانه بزرگی که نواب اسمعیل میرزا در آن منزل ساخته و آنرا خانه دنیا نام نهاده تمامی مکتب بغزلهای فرح‌فزای دلگشای خواجه حافظ شیرازی از آنجمله، شعر:

خوش کردیاری فلکت روز داوری‌تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری آن خانه را دیوان الصداره نموده قریب به بیست زوج قالی و قالیچه‌ها در آن فرش انداختند نواب سیر شروع ...

ص ۶۷۰ س ۷: شوکت نبودند و مکررا بر زبان الهام بیان می‌آوردند که سلطنت شرع بمیر تعلق دارد و مرا به هیچوجه در آن دخلی نیست و مبلغ پانصد تومان رقم مواجب صدارت شفقت کرده از خزانه عامره واصل گردانیدند و تمامی نذورات ....

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۱۰۱۹

ص ۶۷۰ س ۱۲: ممیزی بدستور که در زمان شاه جنت‌مکانی بمرحومی آقا کمال الدین ندین العباد کرمانی مفوض بود بنواب میرزا شکر اللّه .....

ص ۶۷۰ س ۱۸: که وکیل بودند و اکثر اوقات که معصوم بیک بمازندران و خراسان و هراهٔ رفته بود بعد از آنکه متوجه سفر حج شد مهر مشار الیه در گردن میر بود و مهر میزد و حکایات خود معروض میداشت و بقیه سنواهٔ که معصوم بیک مشار الیه در راه حج سعادت شهادت دریافت میر خدمت شاهزادگی سلطان حیدر میرزا که در خانهای معصوم بیک که لله او بود تشریف داشت می‌کرد و همچنان در مجلس همایون راه داشت در ایام نواب شاه اسمعیل بواسطه اندک مضایقه در باب آب باغچه و خانه نواب علیه سلطانم والده ماجد آن شاهزاده نموده بود و بیشتر بواسطه خدمت معصوم بیک و سلطان حیدر میرزا و خصوصیت معاندان شاه اسمعیل منصوب شده در خانه یادگار بیک یوزباشی روملو محبوس شد بعد از فوت شاه اسمعیل نجات یافته بقم آمده بخدمت شاه و شاهزاده سرافراز شد در وقت رفتن بدار السلطنه قزوین در بلده ساوه ...

ص ۶۷۱ س ۱۳: اجمال آنکه از تفصیل احوال مشار الیه آنکه در وقتی که شاه اسمعیل بر سریر سلطنت متمکن شد و بر فراز تخت سلطنت نشسته چون همشیره میر مشار الیه پری بیکر خانم که از علیا حضرت خانش خانم همشیره شاه جنت‌مکانی بوجود آمده حلیله پادشاهی مذکور ازو دختری صفیه سلطان چنانچه سبق ذکر یافت داشت نواب میرمیران بعد از مدتی که شاه اسمعیل بیرون آمده مشار الیه خلف خود شاه نور الدین نعمت اللّه را بخدمت آن پادشاه عالیجاه فرستاد و خود بعد از ایامی روانه درگاه شد همانا که این معنی قطع نظر از پادشاهی کرده بواسطه دیگر روابط که در میان بود بر خاطر اشرف آن پادشاه عالیشان گران افتاده و در مقام بی‌التفاتی درآمده چه در آن ایام تا در حیات بود فرزندانرا نطلبید. میرمیران چون بحوالی دار السلطنه قزوین رسید شاه اسمعیل حکم فرمود که مشار الیه در حوالی شهر قم توقف کرده داخل شهر نشود تا بهرچه حکم جهانمطاع صادر گردد عمل نماید و شاه نعمت اللّه ولد بزرگ میر مشار الیه که در اردوی همایون او را رخصت داده نزد پدر فرستاد اتفاقا مشار الیه چهار پنجماه در قریه لنجرود که تا شهر دو فرسخ راهست و در بعضی ایام در مقام با احترام حضرت امام صاحب العصر و الزمان معتکف گشت تا آنکه بتنگ آمده علاجی دیگر نیافت اراده نمود که به آستانه معصومه قم که در خارج بلده واقع است چند روزی بمراسم زیارت اقدام نماید اتفاقا مقارن آمدن وی بدان حوالی و خبر فوت ...

ص ۶۷۱ س ۱۸: خلیل اللّه عقد ازدواج بسته مجلس عالی از اجتماع صدور و علما و خانان و وزراء و امرا و اعیان ممالک آراسته صحبتی و جشنی عظیم نمود چون شاهزاده‌ها اولاد عظام در دار العباده بودند صحبت طوی را به محل زفاف انداخت و در همان ایام دوستکام و مقتضی المرام ....

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۱۰۲۰

ص ۶۷۲ س ۵: مدفون ساختند چون نواب سلطان ابراهیم میرزا در ایام دارایی مشهد مقدس ترتیب سردابه و مدفن جهت خود نموده بود آن شاهزاده و حلیله جلیله‌اش در آن مکان که متصل به آستانه در روضه مقدسه است در دار الحفاظ مدفون ساختند، علیهم

رحمهٔ و مغفره واسعهٔ و حشرهم مع امام معصوم مظلوم بلافاصله ...

ص ۶۷۶ س ۱۸: پرسش ننمودند همچنان آن غایله در میان بود و درین مرتبه نیز که شاه سکندرشان بر سریر سلطنت ایران قرار گرفت تهنیتی به هیچ باب نشد ... خواندگار ....

ص ۶۷۷ س ۶: مسدود ساختند. پادشاهان مذکور را از منزل شرابخانه شوره‌گل که راه بجانب گرجستان میرود اول اراده رفتن گرجستان نمودند چون سلاطین گرجستان با یکدیگر اتفاقی نداشتند و هیچکدام از ایشانرا حالت مقاومت با لشگر ...

ص ۶۷۷ س ۸: قیتاق بسر می‌بردند چون در آن اوان دیوانیان شاه سکندر نشان غافل افتاده قریب بمبلغ دویست هزار تومان مالوجهات الکاء شروان در دفاتر ثبت بود و شاه جنت‌مکان آنرا بواسطه مصلحتها گذاشته حواله نمی‌نمود و مستوفیان بر صد قورچی شدید عنف حواله کرده به تحصیل دادند قورچیان به یکبار بر سر رعایا هجوم آورده رعایا پریشان دست از هم دادند مقارن این حال .... بعضی از اجامره و اوباش ....

ص ۶۷۷ س ۱۰: بر سر او جمع آمده قورچیان را جواب دادند. ارس خان و اردوغدی خلیفه و سایر امرای تابین از هجوم عام رعایا و قرب رومیان اندیشیده و نتوانستند که مدد قورچیان نمایند لاجرم هوای حکومت ...

ص ۶۸۹ س ۱۳: بقتل آوردند و لله پاشا قرب یکماه در شروان توقف نموده خود متوجه روم شد چرا که عثمان پاشا از راه دربند بر سر لشگر آمده پیاله پاشا را با ده هزار سوار مقرر گردانید که در شماخی باشد و ... پاشا را با پنجهزار مرد در ارش گذاشت و کس از عقب عادل‌گرای خان و لشگر تاتار فرستاد و ارس خان حاکم شروان بواسطه آمدن رومیان امراء تابین و لشگریان خود را جمع نموده بر یکجانب خیمه در صحرا زد و مترصد جنگ و جدال می‌بود و حقیقت حالات را عرضه داشت نموده کس بدرگاه گیتی‌پناه فرستاد و طلب شاه سکندرشان و شاهزاده صاحبقران نمود چون توجه رومیه ...

ص ۶۸۱ س ۵: مهمانداری نواب صاحبقرانی عالی و نواب مستطاب علیه عالیه بیگم و سایر خانان و نواب صدارت‌پناه و میرشمس الدین محمد صدر و نواب میرزا سلمان وزیر اعظم نموده خدمات ....

ص ۶۸۲ س ۲: به اردو رسانیده القصه فیمابین آتش جدال اشتغال یافته نصرت بر لشگر قزلباش افتاده در آن معرکه جنگ بیاله پاشا را زنده گرفته قیتاس پاشا مقتول شد و عثمان پاشا خود را به قلعه شماخی رسانید و امرا هنوز از احوال ارس خان و امرای تابین او خبری نگرفته

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۲۱

که مقارن آن احوال لشگر تاتار با عادل‌گرای خان که مکررا حکم خواندگار از عقب ایشان رفته بود ....

ص ۶۸۴ س ۱: وزیدن گرفت و باد مراد به تحریک اللّه رؤف بالعباد از جانب غازیان ظفرنشان در جنبش آمد ...

ص ۶۹۰ س ۴: به لاهیجان رسانید و بدستور بر سریر سلطنت خود تمکن یافت شعر:

این جهان همچو شیشه ساعت‌گاه در زیر و گاه بر زبر است ...

گفتار ....

ص ۶۹۰ س ۱۱: به مجلس اشرف آمدند و آنروز را بدستور جشن نموده. تنقلات و خوانها کشیده اطعمه و اشربه فراوان کشیدند و بعضی از خانان و تاجیکیان را خلعتهای نوروزی شفقت فرموده بخلاع فاخره سرافراز ساختند چنین روزی که از ایام بهار و حوادث لیل و نهار گذشت بواسطه انحراف مزاج ...

ص ۶۹۵ س ۱۵: میرقوام الدین حسین شیرازی وزیر خود نامزد فرموده انتظار آن می‌کشید که سلطان حسین خان شاملو شاهزاده صاحبقران کامران ابو المنصور سلطان عباس میرزا را که داخل شهر گرداند شروع در دفع جماعت مذکور نماید. چون میرزا سلمان و سایر امرا استنشاق رایحه این اراده نمودند بخاطر رسانیدند که، ع: پیش‌دستی کن که تبود دست پیشین را بدل

ص ۶۹۷ س ۱۵: گربختند و آقاجمالی که از معتمدان و محرمان گشته بود تدبیر کرده بفراشی چیزی قبول کرد که او را در جوالی نهاده به بیرون رسانید.

ص ۷۰۰ س ۱: شهر روان گردید در این ایام الکاء سمنان که خاصه نواب علیه بود به تیول سید سلمان کمونه مقرر فرمودند و شعرای شیرین گفتار در باب قتل عادل‌گرای خان تاتار ابیات بسیار در سلک تاریخ کشیدند و از جمله مولانا عبد الله نثاری تبریزی اینچنین در رشته نظم کشیدند:

روز شکست تاتار از لشگر قزلباش‌وقتی که قتل کفار از تیغ غازیان شد

عادل‌گرای خانرا از دست برد دوران‌از طوق دست بستند گردن ز غل گران شد

شهزاده جوانبخت بخشید جرمش آخراز حادثات دوران یکچند در امان شد

لیکن قلم به قتلش چون رفته بود اول‌آخر چنانکه گردون میخواست آنچنان شد

روزی که نام کردند عادل‌گرای خانش‌تاریخ روز قتلش «عادل‌گرای خان» شد پس از قضیه رفتن نواب بیگم میرزا سلمان و خلیل خان و قورچی‌باشی شروع در دیدن خزانه و اموال و اسبابی که نواب بیگی آنچه خلاصه و زبده سرکار شاه جنت‌مکانی و صونکهای ایام شاه اسمعیل مانده بود و بیگم به حرم آورده بود و حمامی که شاه اسمعیل متصل به خانهای حرم احداث نموده بود و نمی‌گردید آنرا خزانه نموده بود و تمامی آنها در زر و جواهر و طلا مسلوک

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۲۲

و کتب و فیروزه چینی و اقمشه و اسباب و یراق طلا- و نقره و سایر نفایس کرده مدت یک هفته درهای دولتخانه را بر پشت بسته شب و روز عرض آن می‌دیدند و اکثر چیزها و اجناس را بمساعدت ترک و تاجیک از جمله خواجه عبد القادر کرمانی و غیر ذلک مقرر نموده مدعیات خود را خوب ساختند و چیزی در محل نگذاشتند گفتار در ذکر ...... پس ازین رای

ص ۷۰۲ س ۱۸: .... خورش الاغان و اشباء در آن سفر مانند عنقا شد:

در خانقاه و باغ نه صادر نه واردست‌با پیر پنبه گشت حریف گران برف

از بس که سربخانه هر کس فرو فکندسرد و گران و پی مزه شد میهان برف

وقتی چنین نشاط کسی را مسلم است‌کاسباب عیش باشدش اندر اوان برف در میان زمستان امراء و لشگریان بی‌جسر از تخته پل رود ارس عبور کرد ....

ص ۷۰۵ س ۱۸: از اکابر و سادات دار المؤمنین قم بود و سالها خدمت آن اعلیحضرت نموده بشرف خصوصیت محرمیت و مصاحبت سرافراز بود و یکدو مرتبه بوزارت اعظم نامزد شد و تا مبلغ دوازده هزار تومان بجهت سرکار خاصه شریفه عاید ساخته و بکثرت اموال و محصولات و لطافت و ظرافت طبیعت اشتهار تمام در ممالک ربع مسکون داشت بجوار رحمت ایزدی پیوست او را در طوافگاه خلف روضه مقدسه مطهره معصومه علیها السلام و التحیه دفن نمودند ....

ص ۷۰۷ س ۱۴: رهایی یافتند اما نواب کامیاب مالک الرقاب خود را از اعتماد الدوله و امراء استدعای قرار مهم میرشمس الدین محمد صدر نمود فرمودند که از سر گناه گذشته او را به من بخشند و در باقی مهمات و معاملات خود ....

ص ۷۰۷ س ۱۹: یکرو شد با علی بیک ولد خلیل و اسکندر بیک برادرزاده او در مقام جنگ و جدال درآمده با ده هزار سوار افشار و پنج هزار کس از لشگر میر جهانگیر علایی صف‌آرایی کرده شکست بر لشگر افشار افتاد و علی بیک را بقتل آوردند و اسکندر بیک زخمدار شده و کوه‌گیلویه مقر آن قلندر گشته ...

ص ۷۱۰ س ۷: کوچ را که نواب علیه سلطانم در حرم محترم تشریف داشتند با شاهزاده‌ها ابو طالب میرزا و طهماسب میرزا و همشیره او و سایر حرمهای اعتماد الدوله و خانان و امراء را گذاشته خود از راه از دم دول متوجه بازار جایی شد ...

ص ۷۱۰ س ۲۰: دفن کرده پس از آن بکربلای معلی نقل نمودند ...

رخصت تبریز یافت و از اردوی همایون جدا شده به تبریز آمد. پس ازین قضایا وقوع حوادث چون اخبار فتنه‌انگیز در باب قتل امرای عظام شاملو و قتل پدر و مادر علیقلی خان شاملو لله و خالوی او در دار السلطنه هرات به علی قلیخان مشار الیه رسید بموجب «وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ» «۱» ...

ص ۷۱۱ س ۲۱: از هراۀ بیرون آورد که از سرقدم ساخته حاضر شوند زیب سخن در

(۱)- سوره ۲۸ آیه ۳

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۲۳

جلوس شاهزاده صاحب قران بر سریر تخت سلطنت خراسان بتأیید ملك مستعان. موافق امور و کاشف ما فی الصدور مناسبت هر امری که در فطنت هر فطنتی و صاحبدولتی ابداع نماید همگی همتش را بر آن مصروف داشته اسباب و ادوات آن آماده و مهیا گرداند. بیت:

زیر ایوان چرخ بوقلمون‌کل امر بوقته مرهون تا آن وقتی که از برای ظهورش مقرر گشته درنرسد مقصود کارگر نیاید غرض از تمهید این مقدمات و تسطیر این مقالات ذکر سلطنت و پادشاهی آن نوباوه بستان ظل آلهی است که چون در جبلت بی‌علت آن مهر سپهر سلطنت و حشمت و آن آفتاب ... مناسب کشورستانی و جهانبانی بیشتر مأخوذ بود از روزی که آن خورشید طلعت بهرام منزلت بوجود آمد همگی همت شاه‌جنت مکان علیین آشیان و شاهزاده عالم و عالمیان چنانچه سابقا شرف تقریر یافت و دیگر همت و دعای همگنان از ترك و تاجیك و دور و نزدیك مصروف بر پادشاهی آن عالمپناهی و با وجود آنکه نواب شاهزادگی صاحبقرانی سلطان حمزه میرزایی .... برادر بزرگتر بود و ولایت عهد به او نزدیکتر می‌نمود، شاهی این شق ارجح و اقوی بود ... جامه سلطنت و پادشاهی بر قد بلند اختر آن والاگهر دوخته بود و اظهار آن تا غایت و تمکن بر تخت سلطنت موقوف ... مشیت و قرار یافته ... می‌بود لاجرم درین ایام فرح انجام علیقلی خان شاملو لله و جمیع آقایان و ... طبقه جلیلیه شاملو و سایر غازیان و امرا و تابینان از طوایف استاجلو و قاجار که در رکاب ظفر [آیات] بودند همه یکدل و یکزبان در پادشاهی ... گشته آن صاحب قران را برداشته شایسته و بایسته پادشاهی جهانبانی دانسته از دار السلطنه هراۀ بیرون آوردند و سر بر انقیاد و فرمان حکم او نهادند کس از عقب امرا [مثل] فولاد خلیفه شاملو که حاکم سر کار قایین ....

ص ۷۱۲ س ۳: بر تخت سلطنت نشانده ... منجمان حاذق و اخترشناسان صادق اختیار ساعت نموده، بیت:

بساعتی که تولا کند بدان انجم‌بساعتی که تفاخر کند بدان تقویم در روز پنجشنبه پانزدهم شهر جمادی الاخر سنه مذکوره که آفتاب در برج اسد بود آن اعلیحضرت در سن جد بزرگوارش شاه جنت بارگاه که بر تخت سلطنت نشسته بود میرسید علی جبلعاملی ...

ص ۷۱۲ س ۱۲: زمان و زمین ... و همگنان رسم و عادتی که در حین جلوس سلاطین متعارف است بجای آورده است و زبان به ثنا و دعا گشادند و هرکرا هرچه مقدور بود نثار و ایثار نمود بیت:

زر و گوهرش بر سر افشاندندورا شاه گیتی ستان خواندند چون شاه عالمیان تخت سلطنت را بفر و شکوه همایون زیب و زینت داد، بشارت سلطنتش در خراسان انتشار یافت تمامی امرا و خانان زبان بشکر بی‌پایان گشاده و خطبه و سکه بنام نامی

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۲۴

و القاب گرامی آن عالمیان پناهی خواند احکام و نشان پادشاهی مشحون به طغرای غرای منشیان عطاردنشان در قلم آورده اول نشانی که نوشته به مرتضی قلی خان پرناك به مشهد مقدس فرستاده او را استمالت داده طلب فرمودند ..... در سلك خانان منخرط

ساخته مشهد مقدس به همان قاعده به تیول او مقرر باشد. مرتضی قلی خان مراسم تعظیم و تکریم حکم و قورچی بجای آورده بالضروره بواسطه تعصب اویماقیت و اینکه میانه ترکمانان و شاملویان مجددا چند خون عظیم واقع شده بود اعتماد نکرد چون میدانست که امراء در خانه شاهی بغایت مسلط و قوی و شاه عالی در دست ایشان و خورد سال است از رفتن ابا نموده در مقام معذرت درآمد. خانان شاه عالمیانرا برداشته روانه مشهد مقدس معلی مزکی شدند. چون لشگر بی‌حد و قیاس .....

ص ۷۱۲ س ۲۲: موافقت نموده چون سابقا تکلو و روملو بر سر هم بودند و اکنون ترکمان و تکلو یکی شده او نیز بجهت تعصب اویماقیت در بلده نیشابور را نگشود و اطاعت ننمود چون زمستان سخت بود چندان به تسخیر آنولایت التفات ننموده متوجه سبزوار گشتند و سبزوار را گرفته به قباد سلطان دادند و تکلویان گریخته بعراق رفتند و ولایت اسفراین و ترشیر خود در دست امرای استاجلوی عباسی بود تمامی ولایت ... سبزوار .... به قباد سلطان دادند و تکلویان گریخته به عراق رفتند.

ص ۷۱۳ س ۱: نیشابور و تون که او را نیز سلمان خلیفه ترکمان ولد سهراب خلیفه باینـدر داشت، گرچه همشیره مرشد قلی خان زوجه او بود اما او نیز تبعیت مرتضی قلی خان نمود احکام استمالات نوشته فرستادند و امرا بالتمام رخصت انصراف داده هر کدام بالکاء خود رفتند و اتمام قشلاق آنسال را بدار السلطنه هراۀ رفته قرار گرفت. پیش ازین مرتضی قلی سلطان حقیقت حالات را کماهی نوشته بدرگاه نواب شاهی و نواب شاهزادگی صاحبقرانی حمزه ثانی عرض نمود.

قاصد وی این اخبار وحشت آثار را به ییلاقات بازارچایی به اردوی ... بدرگاه ... نواب شاهی و نواب شاهزادگی صاحب‌قرانی سلطان حمزه ثانی عرض نمود ... این اخبار ... همایون رسانید.

حکم پادشاه سکندرشان عز اصدار یافت که برخی از امراء ترکمان و تکلو خصوصا اوردوغدی خلیفه تکلو و علی سلطان برادر مسیب سلطان و ملازمان ولی سلطان حاکم همدان بسرکردگی محمد خان مصاحب و بعضی از امراء شاملو مثل اسمعیل قلی سلطان و قورخمس سلطان و غیره ذلک بخراسان رفته ...

ص ۷۱۳ س ۱۵: .... بدامغان رسید ... خبر سلطنت شاه سلیمان حشمت در خراسان شنید.

ص ۷۱۴ س ۱۴: ... مسئله‌دان بود و کتاب ارشاد فقه مسئله می‌نمود و احتراز و اجتناب از چیزها کرده همیشه بوسواس و تفدی گرفتار بود.

ص ۷۱۴ س ۲۱: سرافراز گشتند و همچنین نوروز این سال شاه جهانیان و ظل سبحان شاه

خلاصۀ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۲۵

عباس در دار السلطنه هراۀ در باغ شهر نموده امرای شاملو تشرف پایبوس و سجده اشرف اعلی سرافراز گشته ایشان نیز لوازم و مراسم خدمات پادشاهی را بجای آورده خان لله آن اعلیحضرت سپهر منزلت را که اول نوروز سال پادشاهی بود به طمطراق هرچه تمامتر و قرق و قیتاق بیشتر بایوان بزرگ درآورده بر تخت نشانده خود در پیش ایستاده بقواعد خدمتکاری قیام نمود و زبان بشکر بی‌پایان گشود. بعد از آن خود و آقایان شاملو پیشکش وافر از هر جنس و متاع بنظر انوران پادشاه خجسته سیر درآوردند و تیمنا آنرا که اظهر علامات پادشا هست به عمل آوردند و به تلقین ملهم توفیق زبان سعادت بیان گشاده سرود بشارت از پرده کرامت بنواخت:

چو حفظ الهی نگهبان تست‌جهان از کران تا کران آن تست

بزن گوی دولت که میدان تراست‌خدای جهان را چنین است خواست پس از آن متوجه احوال لشگر و غازیان شده به مهمات ملک و مملکت و لوازم سلطنت و حشمت و پادشاهی گماشته چشم بر ممالک ایران داشته .... ایروان و گرجستان ....

ص ۷۱۶ س ۳: ممتاز ساخته چون همگی از اردوی همایون شاهی احکام از عقب وی و امراء میرسید و خاطر از ممر خراسان و سلطنت پادشاهی شاه عالمیان که بر تخت سلطنت خراسان متمکن شده بود نگران داشتند لاجرم اعتماد الدوله بالضروره با آنکه

کوفت ... نقرس ....

ص ۷۱۶ س ۱۰: محافظت او نماید بعد از آن پسر و دختر را بشرف اسلام سرافراز ساخته بدستور دختر را در عقد و ازدواج شاهزاده عالم آرا درآوردند. ذکر بعضی ...

ص ۷۱۶ س ۲۳: عثمان پاشا ننماید ... صلح و صفا تجدید یابد لاجرم در شهر رمضان سنه مذکوره در موضع زکم ابراهیم سلطان ترکمان را لقب خانی داده مهمات او را سامان نموده او را بقایی روانه گردانیدند. و هم در این سال ....

ص ۷۱۷ س ۳: مراجعت نمودند مجملی از تفصیل این مفصل آنست که چون لله پاشا از شروان به استنبول رفت سلطان مرادخان خواندگار بواسطه آنکه شروانرا چرا فتح و تسخیر ننموده بخود سر متوجه قاپی شدی او را به قتل رسانید و سنان پاشا وزیر اعظم را با یکصد هزار سوار لشگر به آذربایجان فرستاد و در پانزدهم شهر ربیع الثانی لوی‌ئیل ثمان و ثمانین و تسعمایه بقارص و ایروان نزول نمود ...

ص ۷۲۳ س ۲۱: مفوض شد و حسب الحکم اشرف اعلی مؤلف را نایب و صاحب اختیار مهمات شرعی گردانیدند و رقم اشرف صادر شد. گفتار در وقایع ...

ص ۷۲۳ س ۲۴: اشتغال نمودند و بدستور صدور و وزراء و خانان و امراء مستوفیان و مقربان و یوزباشیان و ایشیک آقاسیان و اعیان و کلانتران و اکابر ممالک محروسه به بساطبوسی سرافراز گشته بخلعتهای فاخره سرافراز شدند و همچنین شاه عالمیان مظهر امن و امتنان شاه عباس در دار السلطنه هراۀ در باغ شهر که دولتخانه مبارکه است نوروز سال مذکور را که سال سیم

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۲۶

از سلطنت و پادشاهی ممالک خراسان آن خسرو گیتی‌ستان بود گذرانیدند علیقلی خان شاملو و بعضی امرا و تابینان و آقایان شاملو بدستور در خدمت اشرف گذرانیده و لوازم و مراسم پادشاهی را بعمل آوردند. اما احوال عراق چون اعتماد الدوله ...

ص ۷۲۴ س ۱۹: بیست تومان مالوجهات رقبات قزوین مالوجهات چهارده معصوم صلوات اللّه علیهم اجمعین را به سیورغال .....

ص ۷۲۴ س ۲۲: مدفون شد. شاهزاده صاحبقران با تمامی خانان و میرزا سلمان به تشییع جنازه او حاضر گشتند. و هم در اینسال ....

ص ۷۲۵ س ۳: میرزا محمد منشی که از آذربایجان و عراق مأیوس گشته به مهمات بخراسان رفته و در آنجا او را دخلی نداده ناامید باز به عراق آمده و مرغبات جهت رفتن نواب شاه و شاهزاده عالمیان بخراسان به اعتماد الدوله گفته ایشان را بیرون خراسان تحریض نمود. اول قرار مهمات برفتن خراسان ...

ص ۷۲۶ س ۹: ... از دامغان اردوی همایون در حرکت آمده متوجه بسطام شد.

چون قبل ازین سمت تحریر یافت که شاهوردی ....

ص ۷۲۶ س ۲۰: دفن نمودند و میرزا نظام ولد اعتماد الدوله از جانب نواب صاحبقرانی بجهت تکفین و تجهیز او مأمور گشتند بدین خدمت اقدام نمود. بیت:

خود کشته حافظ را خود تغریه میداری

پس از آن بواسطه آمدن امرای تکلو در سر منزلی توقف واقع میشد چون لشگر گران همراه اردوی همایون بود از راه ... رفتن دشوار و صعب می‌نمود ...

ص ۷۲۷ س ۱: چه مقدار لشگر قدرت بر مقاومت دارند. یا نه چون بر ایشان ظاهر شد که لشگری گرانست و باز انتظار امراء تکلو و افشار کرمان و ذو القدر شیراز می‌کشند و روز بروز عسکر میرسد ....

ص ۷۲۷ س ۳: الکاء خود ... چون زمستان نزدیک است و این لشگر یکدل و یکجهت در گرفتن قلاع نخواهند بود زود ضایع میشوند در بهار باز بر سر ایشان می‌رویم ...

ص ۷۲۷ س ۲۴: سرافراز شد و نیشابور هم به تصرف اولیای دولت درآمده میرمحمد یوسف ولد میرشاه حسین و ... نیشابوری قلعه تاباد را کشیده از اولیای دولت عباس شاهی شد. چون اردوی شاهی دو روز در سبزوار ...

ص ۷۲۸ س ۱۶: قلعه آمدند ... مرشد قلی خان در چهار کنج قلعه سایه‌بانها را بر افراشته بر بالای در قلعه تیر سایبانها زده مردم خود را در برجها قرار داده خود در مقام مجاهده و مدافعه درآمد. خانان و امرا چون اختیار اطراف و جوانب قلعه نموده دانستند که گرفتن آنچنان قلعه بدینگونه که امرا مشوش باشند و کار ایشانرا میرزا سلمان پیش گرفته میخواهد که این تسخیر و فتح به نام او مذکور گردد. بیت:

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۲۷ چو در لشگری اندر افتد خلاف‌تو شمشیر خود را مکن در غلاف اقبال و طالع امرای عباسی امداد نمود و امرا از یورش از جای عنان نمود و پاره بی‌دست و دلانه بر بالای تلی که مشرف بود بر قلعه ایستاده و مردم کارخانه وارد و بازارها که این وضع را دیدند همگنان از هم پاشیده قرار بر فرود آمد شد. چتر و اوتاق و دولتخانه شاهی و نواب صاحب قرانی در جانب شمال قلعه فرود آمد ...

ص ۷۳۱ س ۱۴: تفنگ زدند. برادر مشار الیه با زین العابدین گریخته باردوی شاهی آمدند و مبلغ یکصد تومان بجایزه گرفته خلعتها و اسب شفقت شد. اعتماد الدوله ....

ص ۷۳۱ س ۱۷: ..... شدت سرما .....

ز برف گشته زمین همچو ... کافورز ابر مانده جهان همچو گنبدی بی‌نور ص ۷۳۱ س ۲۴: سرافراز گشتند. جواب کتابات را به نوعی که فایده‌مند بود گرفته روانه دار السلطنه هراۀ گردیدند. و هم درینسال ...

ص ۷۳۳ س ۲۱: جمع میداشت و در اثنای این رد و قبول وکلا میان ایشان دو سه نوبت امراء ترکمان مثل محمد خان مصاحب اراده کرده که بر سر میرزا سلمان شبیخون آورد و میرزا سلمان به ولی سلطان تکلو توسل جسته با وجود آنکه خود قریب هزار ملازم خوب داشت اعتماد بر آنها نکرده شبها بکشیک شهید اغلیان تکلو را می‌طلبید و بیشتر اوقات ...

ص ۷۳۵ س ۴: مدفون ساختند. همچون مؤلف یعنی بنده وی در رکاب ظفر انتساب در ممالك خراسان بود در سال قوی‌ئیل بعد ازین چون به مشهد مقدس معلی مزکی رسید و به آستان بوسی سرافراز شد ...

ص ۷۳۶ س ۱۵: نوروز قوی‌ئیل روز یکشنبه ۲۸ صفر ختم بالحیر و الظفر سنه مذکوره شاه و شاهزاده در قصبه تربت زاوه بشادکامی و عیش و عشرت و نشاط و کامرانی نوروز نموده خاقان نامدار و امراء عالیمقدار و اکابر و اهالی هر دیار که در آن معرکه ظفر اثر جمع آمده بودند با پیشکشهای بسیار بشرف بساطبوسی سرافراز گشته همگنان در مجلس همایون قرار گرفته به تفقدات پادشاهانه و نوازشات خسروانه سرافراز گردیدند. بعد از کشیدن خانهای مستقل و اشربه و اطعمه متکاثر اکثر آنها به خلعتها سرافراز گشته بوثاق خود فرمودند و همچنین در همین روز سعد شاه جهان و نور چشم عالمیان شاه عباس بهادرخان در دار السلطنه هراۀ در باغ شهر نوروز نموده خان زمان علیقلی خان لله و سایر امراء و آقایان شاملو بسعادت بساطبوسی سرافراز گشته هر کدام فراخور حال احوال خود به انعامات شاهانه مشرف و امیدوار گردیدند و این سال چهارم از پادشاهی آن برگزیده آفاق و انجم بود. پس از آن رای عالی شاه و خان خیرخواه تقاضای آن نمود که ساعت سعید اختیار کرده از شهر به عزم سیر ییلاقات و بلوکات بیرون آیند تا بعد از آنکه حقیقت احوال شاه و شاهزاده یعنی پدر و برادر نیکو سیر معلوم گردد که هرچه اراده دارند برچه مقتضی وقت باشد و مصلحت دانند عمل نمایند و بساعت خوب و روز مسعود از شهر بیرون فرموده چند روز جهت

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۲۸

تهیه اسباب سفر و انجاح مهمات لشگر و حشر در مدرسه میرزا که خارج دار السلطنه هراۀ واقع است نزول اجلال فرمودند و انتظار آمدن مولانا عطا اللّه و اخبار بر خواستن اردوی شاهی از سر تربت می‌کشیدند. نواب شاه و شاهزاده تا اواخر حمل بواسطه حیل

مرشد قلی خان در تربت ماند ....

در روز ۲۴ شهر ربیع الاول ....

ص ۷۳۷ س ۱۶: فرود آمدند ... مجملا- اردوی وسیعی بهم آمدند که نزدیک بدو سه فرسخ طول و عرض آن میشد لاجرم اگر کسی وثاق خود را گم می‌کرد بچند روز از سرکردگی می‌کشید تا آنرا می‌یافت در آن سرزمین ...

ص ۷۳۷ س ۲۰: اقدام داشتند بعد از نماز فریضه ظهر و عصر با قورچیان و بعضی امرای نامدار تکلو و ترکمان و ذو القدر و افشار به قصد پیکار متوجه اردوی شاهی ظل سبجانی که در کنار آب تیرپل قرار داشتند و مسافت ده فرسخ راه بود شدند. ذکر رفتن شاه سکندرشان و شاهزاده صاحبقران بجانب هرات و جنگ غوریان.

اراده حضرت ملک ملک بخش فعالیت کبریا چون به بقا و ابقای ذات انفس که سالها بر سریر سلطنت و جهانبانی متمکن خواهد بود رایت عنایت برافراشته بوجود با وجود او عالمی را در ظل حمایت و عاطفت او منوط و مربوط فرموده شاهباز بلندپرواز اقبال او را بر سر جهانیان گسترانیده و بواسطه اراده که به حسب خام طمعی و نمک بحرامی از کج‌بینان روزگار بی‌اختیار صادر گردد و نقصی در ذات حمیده صفات نخواهد چه «الخیر فی ما وقع» وقوع هر حادثه و حدوث هر واقعه بوجود واسطه و وصول رابطه منوط گردانیدند. نظم:

در تمام آفرینش بیش هر کو عاقلست‌هیچ بی‌حکمت نباشد گرچه قدرت کاملست در مبادی احوال انبیاء و اولیا تا بمضایق و شداید گرفتار نشدند بمرتبه نبوت و ولایت نرسیدند. یوسف نبی تا بزندان نرفت بر سریر پادشاهی قرار نگرفت شرح این متال و تفصیل این اجمال آنست که سابقا شرف عرض یافت که چون شاهزاده عالمیان شاه اسمعیل از دنیا رحلت فرمود و سلطنت بوجود با وجود شاه سکندرشان سلطان محمد پادشاه که والد اکبر شاه فردوس مقر مزین گردید آن اعلیحضرت دو خلف نامور یکی شاهزاده صاحبقران سلطان حمزه را که با والده ماجده در خدمت اشرف می‌بودند و شاهزاده دیگر پادشاه گیتی‌ستان شاه عباس که در دار السلطنه هراهٔ بدارایی مملکت خراسان اشتغال داشتند و محبت میانه پدر و پسران و برادر با یکدیگر چنان بود که هیچکدام خود را بر دیگری ترجیح نمیدادند و هر کدام دیگری را بر خود عزیزتر میداشتند انشاء اللّه بعد از این در محل خود مذکور خواهد شد که بعضی از امراء و معاندان با شاهزاده صاحبقران سلطان حمزه میرزا در میان نهادند که خلع پدر بر سلطنت نموده او را بر تخت سلطنت نشانده خطبه و سکه باسم مبارک او مزین سازند قبول نفرمود. چون میرزا سلمان جابری که رکن السلطنه اعتماد الدوله بود و بفکر دور و دراز و اندیشهای مبرا از عقل و ایجاز اراده داشت

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۲۹

که چون صبیه خود را در سلک خادمان حرم عالی شاهزادگی درآورده بود و باعث آن همه فتنه و فساد میانه طوایف و اویماقات عالی گشته بود و علی‌رقم شاملویان تکلویان و ترکمانان را پیش کشیده خیال باطلی پیش گرفته اگرچه شاه و شاهزاده بآن راضی نبودند بحسب وضع آنچنان افتاده بود که مشار الیه شاه و شاهزاده را برداشته بخراسان برد. شعر:

من فکر همی کنم قضا می‌گویدبیرون ز اراده تو چیز دگرست چون مقدر چنان بود که میرزا سلمان در دار السلطنه هراهٔ بقتل رسد اجل او را گریبان گرفته کشان کشان بباغ زاغان که مقتل او در آن مکان بود رسانید چنانچه ذکر خواهد شد القصه چون روز سه‌شنبه یازدهم ....

ص ۷۳۸ س ۷: میرزا محمد کرمانی که بعد از قتل سلطان حسین خان از عراق گریخته بدانجا رفته بود و در خدمت خان می‌بود.

ص ۷۳۸ س ۸: شاه عالمیان که در آن وقت در سن دوازده سالگی بود و در اتاق خوابیده بود آن اعلیحضرت را واقف نساختند و لشگر ظفر اثر شاه و شاهزاده که متوجه آن جنگ بودند ایشان نیز دو بخش شده قبل از آنکه بر سر تیرپل برسند ولی سلطان تکلو را با جمعی از امرا بر سر فولاد خلیفه که بر سر آب مسکن داشت فرستاد و تیپ شاه و شاهزاده از پل گذشته متوجه اردوی شاهی ظل

سبحانی شدنـد و اعتماد الـدوله میرزا سـلمان با اکثر امرا تیپ شاه و شاهزاده را گذاشـته چرخچی شـده بیشتر در حرکت آمدنـد .... صباح

ص ۸۳۸ س ۱۷: مستعد براق بستن ... مردم اردوی شاهی از کنار آب آواز جنگ و جدال را شنیده تیغها آخته و نیزه‌ها سرانداخته را ملاحظه نمودند دانستند که آن شخص راست می‌گفته پس از آن چون آفتاب عالمتاب قدم در معرکه فلک دوار نهاد و سپاه ظلمت شب را منهـدم ساخت خان عالیشان علیقلی خان یراق پوشـیده بخدمت اشـرف رفته آن اعلیحضـرت سوار کرد. شاه کامکار چون از توجه پـدر و برادر عالیقـدر آگـاهی یـافت و پرتو این خبر بر خـاطر انور ... فرمان داد که دلیران شاملو و بهادران جنگجو سوار شـده علمهـا را برداشـته تیپ و صـفها را آراسـته و جمعی را پیشتر فرسـتادند اگرچه لشـگر آن پادشاه بحر و بر کمتر بود اما اعتماد کلی بر عنـایت حضـرت پروردگـار عالی داشت آن دو لشگر پرخروش و دو دریای پرجوش بمؤدای «مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ» «۱» بر یکدیگر تاخته. شعر:

سحرگاه کین شاه انجم حشم‌بجنبید از چه بطبل و علم

دمید از افق صبح صادق شکوه‌کف انداز شد بختی مست کوه

ز داغ افق آسـمان درگرفت‌فلک پنبه صـبح در بر گرفت از طرفین صف قتال و جدال آراستند و از سر جان که متاعی بود بس گران بر [خاستند] میان

---

(۱)- سوره ۵۵ آیه ۱۹

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۳۰

آسـمان و زمین غبـاری بر [خاست] که جز بباران خون نمی‌نشـست جانرا با تن نزاعی پیـدا شـد که جز بحـد شمشـیر به قطع و فصـل نمی‌رسـید. فارسـان عباسـی بر بالای نیزه و گیسوی بزخم چنان فتنه‌انگیز بودنـد که روز مصاف را شب زفاف می‌پنداشـتند و دلیران حمزوی جام مالامال خون جگر که سافی اجل میداشت شراب ناب می‌پنداشتند. شعر:

بجنبش درآمد دو دریای خون‌شد از موج آتش زمین لاله‌گون ...

ص ۸۳۸ س ۱۹: روان بود و چون اکثر لشـگریان از طوایف اویماقات عباسـی بودنـد آن صـحرا و دراز لشگر بعنوان دیگر آرمیـده میرفتند و خود را داخل قشون و تیپ و قشر نمی‌نمودند

زیادت ز مور و فزون از ملخ‌گرفته همه کوه و هامون و شخ .....

ص ۷۳۹ س ۱: خلافت مکان که به یمن آن فتوحات غریبه و تسـخیرات عجیه روی نموده چنانچه از اول این کتاب مستطاب تا حال شرف ذکر یافته پیش انـداخته خود را به صف لشـگر عباسـی رسانیدند و از اطراف و جوانب جنگ پیش بردند علیقلی خان سـعی و کوشش بسیار نمود و آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانید و ...

ص ۷۳۹ س ۱: معطوف داشت ... شعر:

پیاده دو سو بر سر بارگی‌بجنبید لشگر بیکبارگی

سم باد پایان فولاد نعل‌بخون دلیران زمین کرد لعل

درنگ کمانهای بازوشکن‌بسی خلق را برده از خویشتن

ستیز دو لشگر چو از حد گذشت‌زمانه یکی را ورق در نوشت

قوی دست را فتـح شد رهنمون‌بزنهار خواهی درآمد زبون عاقبت نسـیم فتح و نصـرت از مهب «مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» «۱» بر علم شاه سکندرشان پدر بزرگوار وزید و صبح اقبال از مطلع آمال او دمید و در نصف ساعتی ...

ص ۸۳۹ س ۸: هرات رسانیدند ع: چشم زخمی عظیم واقع شد. شاهزاده جوانبخت روشن ضمیر بعون تأیید الهی و قوت پادشاهی با جمعی قلیل یکجلو از قریه سول تا شهر که از ده فرسخ متجاوز است از دیدهای بداندیشان نهان در حفظ امان حضرت ملک منان درآمده داخل حصار دار السلطنه گشتند و شاه و خان هر دو بی‌گزند بر سریر تمکن قرار گرفتند و شهر را بستند ...

ص ۷۳۹ س ۱۸: میرزا محمد وزیر را از شخصی که مشار الیه را گرفته بود استماع افتاد که او را گرفتم میخواستم که چون تاجیک است زنده بیارم الحاح بیشتری کرد که نمی‌خواستم چشم بر چشم میرزا سلمان اندازم مرا بکش لهذا حسب الالتماس او سرش را آوردم ... و جمعی دیگر

ص ۷۳۹ س ۲۳: بدست هر یک افتاده و این جنگ و جدال از صبح تا چاشت امتداد داشت و مال و اموال تمامی اردوی همایون بدست لشگر عراق درآمد شاه و شاهزاده از قریه سول

---

(۱)- سوره ۳ آیه ۱۲۶

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۱۰۳۱

گذشته یکدو فرسخ راه آمدند اردوی کیهان پوی نزول نمودند آنموضع را به افتخارآباد موسوم ساختند درین روز چهارشنبه دوازدهم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره بود چون چنین فتحی میسر شد میرزا سلمان بگمان آنکه شاه نوجوان و علیقلی خان لله کودکان در وقت شکست بجای پدر رفته هراهٔ همچنان خالیست در آنروز در آنموضع نزول فرمودند لشگریان هر سر و اختر مه و زنده که بدست ایشان درآمد بود بنظر انور شاهزاده صاحبقران سلطان حمزه میرزا درمی‌آوردند. راقم این کتاب در آنوقت در خدمت آن شاهزاده خورشید منزلت بودم آن اعلیحضرت را بغایت ملول و مقبوض یافتم اصلا منبسط از آوردن گرفتاران و سرهای مقتولان نمیشد. در آن اثنا شخصی آمده و خورجین رکاب شاهی ظل الهی را بر استری همچنان بقاعده بسته بنظر مبارک آن نور حدقه جهانیان رسانید چون گشودند رخوت پوشیدنی و کمر خنجر آن برادر جانی خود را مشاهده نمود رقت تمام نمود و از مجلس برخواسته بحرم محترم رفت. میرزا سلمان در همان مجلس بی‌تابی کرد منشیان عطارد رقم را طلبیده خود مسوده فتح‌نامه نموده آن فتح را باسم خود سمت تسطیر داد و مطلقا اسم شاه و شاهزاده والاگهر شاهزاده عالیقدر و اسم امراء معتبر را در آن قید نکرد. اینمعنی باعث آزردگی خاطر شاهرخ خلیفه ذو القدر که مهردار بود و تمامی ذو القدر بفرمان او بودند و همچنین قلی سلطان قورچی‌باشی افشار که از اعاظم امرا و ریش‌سفیدی هزار افشار بود گردید و همچنان عداوت میرزا سلمان را با آنکه تا غایت بزور بال و پر آن امرا زندگانی داشت در دل گرفتند و در قتل او عازم و جازم گشتند. میرزا سلمان نادان بموجب:

چو تیره شود مرد را روزگارهمه آن کند کش نیاید بکار چشم از آن امرا پوشیده ایشانرا بر کنار نهاده و در امور مملکت گیری مشورت را با ایشان برطرف نمود و علی‌رغم ایشان امراء ترکمان را پیش کشید ...

ص ۷۴۱ س ۷: قرار گرفت بپادشاه سکندرشان و شاهزاده صاحبقران نمودند میرزا سلمان با شاه و شاهزاده سوار شده تا در مدرسه خاقان سعید آمدند مقرر شد ...

ص ۷۴۱ س ۱۰: فرود آورد ... پس از آن نشیمن خانان و امرای ذی شان را قرار داده امر شد که شهر را مرکزوار در میان گیرند قورچی‌باشی ...

ص ۷۴۲ س ۵: آراسته ... خط نسخ تعلیق را خوش می‌نوشت و شعر را خوش می‌گفت و بهشتی تخلص داشت این رباعی از اشعار اوست که مرقوم گشته. رباعی:

دلرا بنوید وصل خرم کردمرو خاطر اغیار پر از غم کردم

در دیده خیال روی او آورمخود را بنشاط و عیش همدم کردم و در شجاعت و تیراندازی عدیل خود نداشت ...

ص ۷۴۲ س ۹: خلاصی یافتند از جمله خلاص و نجات یافتگان یکی میرزا جان بیک بیچرلو وکیل بود که چون او را به محمد خان مصاحب ترکمان سپرده بودند مشار الیه در حبس

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۳۲

ملازمان او بهر عنوان که بود فرار نمود و میرزا سلمان بر سر فرار او اعراض بیشتری بمحمد خان نمود دیگری علیقلی خان ...

ص ۷۴۲ س ۱۳: خواجه افضل وزیر که سابقا این قطعه میرزا سلمان از نتایج طبع خود بدو نوشته بود. بیت:

ای آصف هراهٔ فراموشیت مباداز ما که چاکران شه ذره پروریم

تو شیشه مراتی و ما سنگ این حباب‌شاید که دور گردد و روزی بهم خوریم او را بغلامان شاهزاده صاحبقران سپرده در حجره‌های بالاخانه مدرسه حبس نمودند و ابراهیم سلطان ...

ص ۷۴۰ س ۱۹: می‌کوشید ... و در وادی امراء بزرگ مثل قلی سلطان قورچی‌باشی و شاهرخ خلیفه و محمد خان مذکور ساخت که مادام که این سه کس را دفع نکنند سلطنت سلطان حمزه میرزا قرار نمی‌گیرد و همگی این حکایات شنیع را بی‌تحاشی ببانگ بلند شهرت میداد و از گوشه و کنار معاندان او این را با قبح بیان بدیشان میرسانیدند و اراده و ما فی الضمیرش آنکه چون فتح نموده و بیکهفته بزور امرای تکلو و لشگر خود و بیاده شهر و بلوکات دار السلطنه هراهٔ را خواهد گرفت بعد از آن دفع امرای مذکوره نموده سلطنت را یکی خواهد ساخت و دویی از میانه قزلباش بر [خاست] اما نمیدانست که:

کبوتر که پهلو زند با عقاب‌به قصد سر خویش دارد شتاب القصه که بتدبیر و عقل خواجه ملک محمد منشی و خواجه عبد المؤمن قوم مقرر کرد که پنج هزار پیاده ...

ص ۷۴۴ س ۱: تاختند ... میرزا سلمان را بعضی از غلامان و آقایان در پیش انداخته او را بمدرسه رسانیدند وی خود را بخدمت شاه و شاهزاده رسانیده متحصن به دولتخانه گردید. ازین معرکه و غوغا شهر بر هم خورد و غوغایی عظیم و حادثه بزرگ روی نمود. اول آوازه افتاد که شهر هراهٔ گرفته شد نقاره کوفتند و آخر در شهر خبر افتاد که میرزا سلمانرا بقتل رسانیدند و در شهر بشارت زدند ....

ص ۷۴۶ س ۵: محروسه خصوصا دار السلطنه اصفهان که اصل او از آنجا بود و برادر و ابناء عم و اقوامش در آنجا بسر می‌بردند ....

ص ۷۴۶ س ۷: ... که نوشته شود عرض که دفع الوقتی شود و شبها بمیان آید چنانچه گفته‌اند اللیل جبلی:

که داند که این پرده نیلگونز بازیچه فردا چه آرد برون چون مرحومی میرزا ابو تراب نطنزی که مستوفی دفتر خاصه شریفه بود و دفاتر اموال صونک نیز با او بود او را حاضر ساختند و او بمیرزا سلمان و میرزا سلمان به او عدو بودند او قلم

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۳۳

بدست گرفته گفت چه احتیاج مدت است ... یکساعت ....

ص ۷۴۶ س ۱۱: عصر این روز ... جمعی از جلفان قزلباش خصوصا طهماسب قلی بیک بن بکتش بیک موصلو که یوزباشی ترکمان بود و بجلافت و بی‌اعتباری و ناهمواری موصوف بود بر سر او آمده ... مشار الیه او را برهنه کرده ...

ص ۷۴۶ س ۱۶: کرده بود چه در ایام حیات و اواخر زندگانی آن شهید بر زبان الهام خود در شبی از شبها که نواب صدر و حضرت میر ابو الولی انجو قاضی معسکر در صحبت وی بودند بقاضی معسکر مشار الیه بی‌جهت رو کرده گفت که عنقریب این طایفه قزلباش مرا بقتل خواهند آورد و کسی که متوجه سیرت من شود نیست و اندیشه کفن دفن من کند بهمه حال به تو وصیت می‌کنم که چون مرا به قتل رسانند و عریان سازند پوستین خود را ستر عورت من نمایی و متوجه تغسیل و تجهیز من گردی. سیادت‌پناه مشار الیه امتثالا لوصیهٔ سر او را حاضر ساخته بریدش دوختند و غسال مشار الیه بدان خدمت اقدام نموده ... بعد از تغسیل ...

ص ۷۴۷ س ۱۳: به بیوتات سرکار خاصه شریفه و اصل سازد و فقهایی که مشار الیه بر کل املاک خود نوشته بود چنانچه سابقا مذکور شد که در دامغان خوایی در باب شهادت و رحلت خود دیده، دوازده وقفیه تویسانید که هر کدام بیکی از مشاهد مقدس فرستد و آن املاک نفیس را اکثرش در شیراز و بعضی در اصفهان داشت و بر مدرسه که پدرش خواجه میرزا علی جابری در دار الملک شیراز در جنب مزار امامزاده واجب الاحترام شاه علاء الدین حسین- علیه و آبائه التحیهٔ و الثنا- در راه درب بالکت نزدیک به تل مشهور به تل خلیل احداث نموده و او نیز املاکی که داشته بر آنجا وقف کرده مشار الیه نیز بهماند ستور بر آنجا وقف نموده به تحریک میرزا احمد ناظر اصفهانی طلبیده تمامی را در طشت آب شستند و دواتدار بیک ولد فرخزاد بیک قرا داغلو ایشیک آقای‌باشی که از یساولان صحبت بود تحصیلدار صونک مال و اسباب او و فرزندان که دار السلطنه قزوین بود و علیخان بیک ایشیک آقاسی‌باشی شاملو که میرارد و بازار بود و در قزوین او را گذاشته بودند نوشته فرستادند و غلامانش که هشتاد نفر بودند چون قبل از آن در دامغان ایشانرا مدبر ساخته بود ...

ص ۷۴۷ س ۹: جریمه او را به مبلغ پانصد تومان قرار داد و مبلغ دویست تومان کاروانسرایی را که در یزد ساخته بنواب شاهزادگی داده سیصد تومان تتمه را مهمسازی کرد محمد خان و قورچی باشی و شاهرخ خان را با برادر میرزا نظام الملک خدمات کرده ....

ص ۷۴۷ س ۱۷: ابیات ...

شد کشته در خراسان آن آصفی که بوده‌نور العیان اعیان گرد سم ستورش

چون عیسی مجرد قابل بقرب حق بودموسی صفت همیشه در سر هوای طورش

روزی که شد ازین دهر از بهرسال تاریخ‌آمد ز عالم غیب «پرنور باد گورش»

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۳۴

ص ۷۴۸ س ۱۴: ... کارگر نیفتاد:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای‌نبرد رگی تا نخواهد خدای ...

ص ۷۴۹ س ۱۲: خلاع فاخره از سر تا پا و اسب و زین مرصع و بعضی اجناس و امتعه نفیسه بدرون شهر برند و شیخ نصر الدین محمد استرابادی که سالها در دار السلطنه خدمت شاه سکندر سپاه و اهل حرم و شاهزاده‌ها نموده بود و به تعلیم شاه عالمیان نیز اقدام داشته او را با اغرلو بیک قیجاچی فرستادند ....

ص ۷۴۹ س ۱۹: عازم مشهد .... شعر:

بمنزلگه خویش گشتند بازبخوبی شده صلح را کارساز ..

ص ۷۵۰ س ۱۲: به شهر داخل شده ... و بحمام فرمودند و بعد از غسل زیارت و تغییر لباس سفر متوجه زیارت گشته بعد از تلثیم و تقبیل سلات سنیات و عتبات عالیات شرایط زیارت و لوازم طاعت و عبادت بجای آورده زبان به پرسش سادات و خدام آن روضه عرش مقام گشوده انواع صلات و تصدقات بسادات و مستحقین آنجا رسانیدند ....

ص ۷۵۱ س ۱: آثار رساند ... با وجود ترکمانیت و جنسیت و تعصب اویماقیت به قهر درآمده در مقام آزار و اندکی از صلاح حال او شد. شعر:

وای بر حال کسی کش غم کند غمخوارگی

ص ۷۵۱ س ۴: چند عدد طبق ... اما از آن خبر نداشت که انتقام از درگاه ملک علام مقرر است در هر وقت که میخواهد بعمل می‌آورد و بعد از اندک روزی در صندوق اسکان استرآباد ترکمانان آنجا بر سر او ریخته او را هلاک کردند و از جمله ثقه نقل کرد که هزار لنگری چینی که هر یکی به سه تومان می‌ارزید از سر کار او بردند و دیگر اثاث او بر این قیاس شعر:

ناحق بستانی از کس و ناحق دهی بکس‌زر دیگران برند و تو دلال مظلمه شاه سکندرشان چون حال او را مشاهده نمود دانست که

مردم مشهد دیگر اطاعت و فرمانبرداری او نخواهند نمود .... ایالت مشهد مقدس ....

ص ۷۵۱ س ۷: وزیر کرده و للگی او را به شاه قلی سلطان قارنجه استاجلو که در تدبیر و عقل و فراست نظیر نداشت دادند و الکاء جام و باخرز را که در تصرف مرشد قلی خان بود بدو عنایت فرمودند و به گمان اینکه چون سلمان خان آقا و امیرزاده طایفه استاجلوست، تمامی استاجلو که در خراسان است بر سر مرشد قلی خان جمعند انداخته بر خدمت وی خواهند آمد وزارت مشهد مقدس را که همیشه از جانب دیوان اعلی بواسطه آنکه مالوجهات مشهد مقدس سیورغال سرکار فیض آثار مقررست و مواجب امرا از خارج داده می‌شود به خواجه فتح اللّه اصفهانی که در آن زمان ناظر دفترخانه همایون بود عنایت فرمودند ....

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۳۵

ص ۷۵۱ س ۱۲: نواب صدر و قاضی معسکر و حضرت مولانا عبد اللّه شوشتری و خواجه افضل الدین محمد ترکه که در آن ایام خادم‌باشی و ناظر سرکار آستانه مقدسه بود طلبیده ... از بعضی مناهی ....

ص ۷۵۱ س ۲۲: می‌گفت ... و مدتها به تحریر انشا و تسطیر کتابت روم و هند اقدام داشت در راه بیمار شده بجوار رحمت ایزدی پیوست و نعش او را از سبزوار به مشهد مقدس نقل نمودند و یادگار و خلفی نماند ... این رباعی ترکی ...

ص ۷۵۳ س ۳: چرا که گفته‌اند: پیش‌دستی کن که نبود پیش‌دستی را بدل ... زمانه از آنکس ...

ص ۷۵۴ س ۴: ... خانه را به یغما دادند:

عادت آنست که چون مملکتی فتح شودمال غارت شود و خانه بماند برجای

اندرین فتح ز اقبال شه کشورگیرمال با خانه و یا خانه‌نشین شد یغما عورات مسلمانان ...

بوجود آمده بود ... که در مشهد مقدس او را بحکومت تعیین نموده بودند و در آن روز شاه و شاهزاده با ارکان دولت قاهره در جنازه وی حاضر شده بعد از قواعد شرعی او را در آستانه امامزاده .....

اشتغال .... از حضرت واهب المواهب و روحانیت آن امام مظهر العجائب و مظهر الغرایب نصرت و تأئید و دولت پادشاه سعید را که کوس ولای او را در شش جهت عالم آرزوی زدن داشت مسئلت نمود و نجات و فیروز گشتن خود را حسب المدعا که در میانه اعدا و جمعی کثیر از معاندان افتاده بود در تحت قبه مبارکه سامیه ......

بیرون آمدن ندید ... مرشد قلی خان بواسطه سبق خدمت آبا و اجداد بدودمان جدا و عبد اللّه خان در مقام تعرض و گرفتاری او درنیامده او را مرخص ...

ص ۷۶۰ س ۱۲: بحصول پیوند ... خدام شیخ الاسلام بهاء الملهٔ و الدین محمد عاملیا چنین فرمودند:

این عقد که شهزاده عالم فرمودبا طالع ارجمند و بخت مسعود

چون خیر عقود بود از روی شرف‌تاریخ وقوع آن شده خیر عقود ...

شاهد ...

ص ۷۶۰ س ۱۴: ... بارگاه برافراشتند ... شعر:

سرا پرده از دیبه زرنگاردر آن خیمه و خرگه بیشمار

بسیط زمین در سرا پرده گم‌درو بارگه رشک چرخ نهم

پی بزم شهزاده آن بارگاه‌ز سر هر سو برافراشته سر به ماه

امیران بجای خود از چهار سوی‌فزون هر یکی را ز جم های و هوی

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۳۶

میدان اسب سرمنزلی بود در نزهت و صفا چون خاطر اهل حضور پرنور و عرصه از غایت نضارت و طراوت غیرت‌فزای روضه ارم.

نظم:

بساط سبزه چون جان خردمنـدهوای معتدل چون جان فرزند ص ۷۶۰ س ۲۱: بسـیار آمد ... شاه سکندرشان در این سور پرسرور به نفس نفیس خود اهتمـام تمام فرموده بترتیب جشن و یراق طوی و جمع اسـباب آن امر فرمود و مردم ممالك محروسه هر که در دار السلطنه حاضر بود همه را به مجلس حاضر نمود و نثار و ایثار بسیار فرمود چنانچه حجله سپهر از جمال عروس ناهید زینت یافته نظیر آن جشن کم دیده. شعر:

بهر جای مجلسی ساختندبهشتی نوآئین بپرداختند

همه شهر جشن و همه شور و سوربهر گوشه صحبت بهر جا حضور

همه مملکت گشته عشرت سرای‌مغنی ز هر پرده عسرت زدای

سرای جهـانرا نوایی سرودفرسـتاده هر دم به شـادی درود در اثنـای آن جشن و صـحبت منجمان حاذق و اخترشـناسان صادق بعـد از رعایت احتیاط باختیار وقت در مجلس خاص آن شاهزاده عالمیان را با هزاران شمع و چراغ و مشاعل بجانب حرم محترم برده هر سو زبـان تهنیت داشت به ثنـاخوانی و گهرفشـانی برگشادنـد. پس از آن چون خسـرو خـاور به خلوتخـانه غروب خرامیـد و جهان معجر کحلی موضع شب در سـر کشـید خلوتخـانه زفاف سـعادت محل اجتماع نیرین سـپهر سـلطنت و برج مقارنه سـعدین و نیرین آسـمان ابهت و جلالت گشت. شعر:

دهان ناشتا از لقمه پر شدصدف شایسته یک دانه در شد

لب از یاقوت سایی چون برآسودزر اندر بوته سود و سیم اندود

چو مرغ تشـنه زد بر چشـمه منقـاراز او آب حیـات آمـد پدیـدار و این مضـاجعه مبارکه شـمس و زهره در شب پنجشـنبه شـشم شـهر جمادی الاول سـنه مذکوره واقع شد و همان شب زفاف بوقوع انجامید. صـباح روز پنجشـنبه شاهزاده عالم‌افروز بعد از حمام بدستور ایـام سور و عظمت تمـام به مقـام مجلس جشن و طوی آمـده ساقـدوشان رعنـا و پروانچنـان سـاده زیبـا در پس و پیش آن ماه شـب چهارده جهان‌آرا در خرگاه جمع گشتند:

وثافی مدور بسان سپهرسپهری پر از ماه و ناهید و مهر

درون و برونش معرق بزرمرصع به یاقوت و در و گوهر کرشـمه ساقیان شـیرین کار بانشأ شـراب تلخ مذاق خوشگوار باز شده دست بغـارتگری عقـل و هـوش برآوردنـد و نغمه سـرود مطربـان خوش‌آواز به آهنـگ نوای هرگونه سـاز راست گشـته پرده دری عشـاق مـدهوش آغـاز نهادنـد. پس از آن شـروع در کشـیدن ظرفهـای پر از تنقلات فرنگی و کله‌هـای نباتهـای مصـری و نـان گرجی و قندآبادجی نموده و خوانسالاران اطعمه و شربتداران اشربه

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۳۷

و حلاوه فرنی و پالوده آنقدر که در وسعت آن صحبت کثیر البهجت گنجد کشیدند. القصه که ....

میزبان قضا ...

ذکر وقایع و حالات شاه عالمیان در ...

نوروز این سـال فرخفـال را آن برگزیـده ملـک متعال در باغ شـهر دار السـلطنه هراهٔ بدوسـتکامی و خرمی گذرانیـد. خان الله و امرا و ارکان دولت قاهره در آن بلده فاخره بعد از گذرانیدن نوروز و آن سور پرسرور آخر روز بمیدان پای حصار آمده شروع در چوگان بـازی و قپق تـازی نمودنـد شاه والاجاه که در آن اوان شـروع در چهارده نموده بود بسان آفتاب درخشان بر بادپای گیتی نورد سوار گشـته فرصت گوی زدن و راه تیر انداختن به دلاوران تهمتن آن انجمن نداد و با وجود حداثت سن و صغر ذات محسن در شجاعت و تهور و دلـوری آیتی افتاده و کارهـای خجسـته آثـارش بـا وجود خردسـالی طراز کسوت مفـاخر و مـآثر سـلاطین روزگار دیـده

گردیده ملهم توفیق ساعت بساعت زبان سعادت بیان گشوده سرود بشارت از پرده کرامت باین مضمون می‌نواخت. نظم:

چو حفظ الهی نگهبان توست‌جهان از کران تا کران آن توست

بزن گوی دولت که میدان تراست‌خدای جهان را چنین حکم خواست و زبان حال در آن زمان ترجمان تقدیر آلهی و واسطه عنایت نامتناهی بود که مضمون بشارت مشحونش نه تغییر پذیرفت و نه در حیر تأخیر افتاد و:

صد قرن در زمان گذرد تا زمام ملک‌اقبال در کف چو تو صاحبقران نهد القصه:

تا در نرسد وعده هر کار که هست‌سودی نرسد یاری هر یار که هست پادشاهی که هفت کشور در نظر او محقر می‌نماید قناعت به مملکت خراسان نمود و مترصد وقت می‌بود در اوایل فصل بهار یعنی در زمانی که سلطان نوروز از قهرمان شتا خلاصی یافته سلطان گردون سریر آفتاب به تخت شرف برآمد و در ممالک بساتین از برای خسرو ریاحین دو رنگ گلبن را به فیروزی بیاراستند فراش ظفر بترتیب آئین ربع مسکون سراپرده درکشید و قبه بارگاه رفعت و جلال را از سایبان سپهر گذرانیده بساط امن و امان بگسترانید مرشد قلی خان چاوشلو احرام خاکبوسی درگاه پادشاه بهرام انتقام نموده با آقایان و ریش‌سفیدان چاوشلو پیشکش و هدایای بیشمار سامان نموده عازم دار السلطنه هرات گردید. پس از وصول آن خان رفیع مکان به حوالی آن مملکت شاه والا- جاه و خان لله خیرخواه از آمدن وی واقف شدند کس به خیر مقدم او تعیین نموده انواع مأکولات و نفایس خوردنی‌ها به استقبال او فرستاده روز دیگر خان نیکوسیر با امراء تابین و آقایان طبقه جلیله شاملو تا عیدگاه و سر خیابان به استقبال آمده آن جماعت را به درون شهر برده به پابوس اشرف اقدس سرافراز فرمودند مرشد قلی خان چون به خدمت رسید به رسم پیشینیان چند جا زانو زده خاک را بوسه داده و بر گرد سر آن اعلیحضرت مکرر گردید و به زبان حال مضمون این مقال ادا فرمود:

بحمد اللّه که دولت کرد یاری‌نشد ضایع طریق جانسپاری

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۳۸ مرادی کز خدا مقصود ما بودبه کام دل جمال خویش بنمود

به هر راهی که این بنده قدم زدید قدرت به آن معنی رقم زد

تمنایی که دایم داشت در دل‌به کام دوستان گردید حاصل پس از فراغت از آن مجلس و صحبت، منازل مناسب جهت خان و آقایان تعیین نموده و مهمانداران ایشان را زود آوردند و شروع در خدمات و مهمانداری فرمودند خان لله و امرا و ارکان دولت قاهره هر چند روز به منزل مرشدخان رفته قدوم او را به اعزاز و احترام تلقی نموده به مراسم یگانی و عذرخواهی اقدام نمود و همه روزه خانان بعشرت بیشتر در سیرگاهها و باغات به عیش و صحبت و نشاط مشغول گشته یکدو ماه توقف مرشد قلی خان در آن دیار واقع شد بالاخره چون مرشد قلی خان را اراده غدری در خاطر راه یافته بود در آن ایام انتظار بر اقدام آن می‌کشید مرشد قلی خان و آقایان شاملو از این عمل قبیح و فعل شنیع آگاه شده در خود داشتند و اظهار آن لایق وقت نمیدانسته اما متوهم و در فکر اندیشه می‌بودند مرشد قلی خان چهره مصادقت و مصافات را به ناخن بدگمانی بخراشید چنانچه آثار آن از مجاری گفتار و کردارش می‌سرایید یکدو مرتبه آقایان شاملو در خانه و حمام که مرشد قلی خان یکه پیرهن و برهنه بدن بود اراده کردند که او را به شمشیر گیرند علیقلی خان نیکونهاد به محض غلامی و جانسپاری که او در راه شاه نیکو اعتقاد کرده بود و پرده بر روی این کار دریده کشیده بود آن جماعت صاحب اراده را منع فرمود و اظهار این معامله ننمود و همچنان در مقام خاطرجویی و همراهی او می‌بود مرشد قلی خان چون بر حقیقت حالات اطلاع یافت دیگر تاب مقاومت نیاورد به هر عنوان که بود رخصت گرفته خود را از هراهٔ بیرون انداخت و یکجلو متوجه مشهد مقدس شد اما همچنان در مقام غدر و مکرر فریب با علیقلی خان می‌بود و همگی مخطور خاطرش این بود که نواب کامیاب مالک الرقاب را از علیقلی خان گرفته خود لله باشد .... ذکر توجه شاه سکندرشان و شاهزاده صاحب‌قران از مملکت عراق بصوب آذربایجان.

روزی چند که پادشاه دولتمند و شاه ارجمند سعادتمند در دار السلطنه گذرانید و از کوفت سفر خراسان بیرون آمدند و قورچیان و

لشکریان سامانی گرفته پیوسته امراء آذربایجان و مغان و قراباغ و شروانات و گرجستان کس به خدمت فرستاده و التماس رایات نصرت آیات بدانصوب و محال می‌نمودند. چون تعلل و توقفی در رایات نصرت آیات بدانولایات واقع شد امراء آنسرحد به شکایت درآمده معروض درگاه فلک اشتباه شاه جمجاه و شاهزاده آگاه گردانیدند که معاملات ...

ص ۷۶۱ س ۱۸: به الکاء خود رفتند و هم درین سال علیقلی خان فیج اغلی استاجلو که از ملازمان و مقربان شاهزاده صاحبقران گیتی‌ستان بود و در معامله قوی‌ئیل داروغگی اصفهان را در تربت‌زاوه گرفته به اصفهان رفته بود و پیچین‌ئیل بدرگاه معلی آمده در مسلک مقربان و مخصوصان شاهزاده منخرط گردید و اسمعیل قلی بیک ولد ولی خلیفه شاملو که از محرمان و یکجهتان

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۳۹

شاهزاده ثریا مکان بود مصاحب و همداستان گردید و به اتفاق در خدمت آن سلطان آفاق خدمت می‌نمود و از تحفه‌های اصفهان چیزی که بدرگاه همایون آورده اغلی بیک شیطان بود که کمال رعونت و زیبایی داشت و غارتگر ایمان بود. درین سفر شاهزاده نیک سیر او را از علیقلی بیک گرفته در سلک غلامان و ملازمان خود جا داد. و هم درین سفر شاهزاده عالیقدر مجلس شراب را برملا انداخته با مصاحبان و مخصوصان به ظاهر باده می‌پیمود چه قبل از آن بواسطه خاطر والد ماجد و بعضی از امرای ریش‌سفید در خانه مثل قلی سلطان قورچی‌باشی ملاحظه علانیه آن می‌فرمود:

اگر چه باده فرح‌بخش و باد گلبیزست‌ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است پس از آن اردوی همایون از حوالی دار السلطنه قزوین کوچ کرده

ص ۷۶۲ س ۱: سرافراز گشتند بعد از قواعد زیارت و مراسم خلعت، سادات و خدام آن عتبه عالیه را به تفقدات و نوازشات شاهانه سرافراز ساخته به فقرا و عوام الناس نذورات و تفقدات و احسانات فرمودند. پس از آن‌که معامله نزاع و کدورت مذکوره را بر حسب صلاح دولت قرار داده آن جماعت را به خلعتهای فاخره سرافراز گردانیدند وداع آن آستانه و بارگاه نموده از راه تون سیر خود را به خدمت پدر بزرگوار کیوان وقار رسانیدند ....

ص ۷۶۲ س ۱۱: پیشکش فراوان و تحفهای بی‌پایان از زر و گوهر ولیدی از ظرایف و تحف و جواهر و لالی شاهوار و اقمشه و امتعه و اجناس نفیسه و اسبان تازی با زینهای زرین و قطارهای شتر و خیمه و سایبان و خرگاه از سقرلاط و مخمل و اطلس همه در غایت تکلف و لطافت بشاه و شاهزاده عالیجاه کشیدند بغایت الغایه مستحسن افتاد. شاه و شاهزاده خان مشار الیه و آقایان و برادران را بخلعتهای فاخره سرافراز ساخته او را مشمول عواطف بیدریغ فرمودند و از آنها بدولتخانه مبارکه نقل نمودند پس از قرار و استقرار در دار السلطنه تبریز سایه التفات بر ضبط بلاد و تدبیر مصالح عباد انداخته سادات و قضات و علما و اکابر و اشراف و تجار و اهل حرفه و بازار را به نوازشات خسروانه سرافراز گردانید و بر هرکه ظلمی رفته بود تدارک نموده و فقرا و مساکین را به تفقدات مفتخر ساخته دست ظلم متغلبه را از زیادتی و تعدی و ستم کوتاه گردانید و قشلاق این سال در دار السلطنه تبریز قرار دارند ....

ص ۷۶۲ س ۲۳: به تقدیم رسانید او را سلطان حیدر نام نهادند و شاه سکندرشان یعنی جد عظیم الشان و جده‌اش سلطانم از مقدم این مولود میمنت ورود خوشحالی بسیار فرموده بعد از آنکه خانان و امرا و خواتین ایشان مشتلقها و نثارها داده بود دست همت دریانوالشان بحرکت درآمده و کافه خلایق را به انعام عام محفوظ گردانیدند و طبقات مردم را فوج فوج از ترک و تاجیک شهری و بومی از فرط احسان و وفور امتنان محظوظ ساختند و اشارت عالی شاه متعالی به نفاذ پیوست که میرزا عرب منجم مروی که از دقیقه‌شناسان صناعت تنجیم و مستخرجان دقایق تقویم

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۴۰

بود زایچه طالع آن شاهزاده بنویسد و مولانا مرتضی المشتهر بآصف اردوبادی در تاریخ ولادت آن گوهر درج سلطنت گفته. تاریخ:

از اوج سلطنت بسعادت طلوع کردفرخنده اختری که جهان را ازو ضیاست

سال ولادتش طلبیدم ز عقل گفت‌از در درج اشرف اگر خوانیش رواست ص ۷۶۵ س ۱۸: حکم اشرف بدین عبارت منشیان بلاغت نشان و دبیران لطافت بیان در سلک تحریر کشیده بدو شفقت کردند:

«فرمان همایون شرف نفاذ یافت که چون تربیت جمعی که بحسب استعداد حسبی و سببی ابا عنجد خلاصه حیات و سرمایه اوقات صرف خدمات این آستان عالیشان نموده باشند و به اعتبار قابلیت ذاتی و مکتسبی گوی تفوق و رحجان از اقران ربوده از متحتمات امور خلافت و کامرانی و متحمات سرکار سلطنت و جهانبانی است لهذا امارت‌پناه شمسا للحکومهٔ و الدین محمدی بیک موصلو را که از صفایح حال فرخنده فال لوامع اشراقات ... تابان و از ناصیه امانی و آمالش اشعه استعداد ... درخشانست و مع هذا با وجود حداثت و عنفوان شباب بمزیت عقل و فراست رشد و درایت از اقران و اکفا امتیاز تمام دارد و من کل الوجوه مستعد تربیت شاهی دانسته بتفوق طایفه موصلو و اویماقات ترکمان و آن طبقه سربلند و ارجمند گردانیدیم و زمام اختیار آن زمره عالیمقدار را از امرا و قورچیان عظام و سایر عساکر نصرت فرجام به قبضه اقتدار او داده فیصل قضایا و مهام و انجاح مقاصد و مرام ایشانرا بعهده اهتمام او مقرر فرمودیم امرای کبار و سلاطین نامدار و سایر آقایان آن طایفه عالیمقدار حسب المسطور مقرر دانسته شرایط متابعت و وظایف مطاوعت به تقدیم رساند و رای و صلاح او را در جمیع مواد کلیا و جزئیا معتبر دانسته آنچه در هر باب از سوانح امور معظم که واقع شود بدو رجوع گردانند تا بر وجهی که متضمن صلاح آن طایفه باشد عمل نموده به فیصل رساند و اگر بذروه عرض باید رسانید بابلغ شان و احسن وجود خاطرنشان اشرف اعلی نموده بنوعی که منتج حصول مرام و مقتضی مصلحت ناموس و نام آن طایفه باشد فیصل دهد سبیل امارت دستگاه مومی الیه آنکه در جمیع ابواب قانون حق و حساب و قاعده صدق و صواب منظور داشته از منهج قویم عدالت و انصاف عدول نورزد و از روی استقلال تمام بامر مزبور قیام نموده خود را در زجر و تأدیب آن طایفه مرخص شتاسد و بدانچه صلاح دولت قاهره و اصلاح حال آن طایفه داند عملنماید وقع ذلک بدار السلطنه تبریز فی شوال سنه اربع و خمسین و تسعمائه.» القصه که بعد از رحلت محمدی بیک جاو الکاء او را به پسر بزرگ او امیر بیک ....

ص ۷۶۶ س ۱: در فصلی .... که بحسب اتفاق آنسال شدت هوا بمرتبه بود که آسمان همواره پشت سنجاب بر دوش افق کشیده بود و زمین شکم قاقم پوشیده:

ز برف گشته زمین همچو صفحه کافورز ابر مانده جهان همچو گنبد بی‌نور خان عالیشان ....

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۴۱

ص ۷۶۷ س ۱۰: شفقت کرده .... احکام مطاعه واجب الاطاعه و خلاع فاخره بوی شفقت کرده آذربایجانرا باو و برادران او و بعضی از ترکمانان بتیول دادند و مبلغ چهارهزار تومان زر نقد از خزانه عامره بر سبیل قرض باو عنایت کرد و او را بدار السلطنه تبریز فرستادند .....

ص ۷۶۷ س ۱۷: گفته‌اند بیت:

گر بگردی بلاد ایمانراملحدستان و کافرستانرا .....

ص ۷۷۰ س ۱: ذوی الاحترام ازین مقدمات واقف گشتند مانع رفتن آن صدارت‌پناه بر سر آن مقدمه گشته نواب صدارت‌پناه نیز چون دیدند که امرا برین نیستند و بی‌رضای ایشان این امر صورت پذیر نیست بالضروره این مقدمه در حیز توقیف و تعویق افتاد. اما امیر خان از عرض آن سخنان بد همچنان مترصد می‌بود ....

ص ۷۷۰ س ۱۹: با امراء ... و خواص خصوصا علیقلی بیک و محمدی بیک ساروسولاخ دواتدار استاجلو به قلعه ....

ص ۷۷۱ س ۱۵: بوی دادند .... یکی چون رود دیگر آید بجای .....

ص ۷۷۳ س ۷: مدفون شد ... و داخل بهشت برین گردید. مولانا بعد از ضبط اکثر علوم به شیراز رفته مدتی در خدمت مولانا جلال

الـدین محمود شـیرازی تحصـیل نمود و از آنجا به زیارت مشـهد مقدس مزکی معلی فرموده چند روزی در بلدهٔ المؤمنین سبزوار در خدمت استاد العلما میرفخر الدین سماکی استرآبادی مباحثه فرمود و از آنجا در سال طاعون عراق عرب که سنین هجرت به نهصد و شصت و سه رسـیده بود باتفاق مغفرت‌پناهی مولانا افضل الدین محمد قاینی بنجف اشـرف رفته از آن تاریخ تا این زمان ارتحال که سی سال تمام باشد مجاور و معتکف آن آسـتانه بوده بعد یکسال که سـفر حج فرمود دیگر از آن آستانه دوری ننمود و درین مدت بمطالعه فقه و حدیث و تفسیر اشتغال فرمود. تقید و زهد ایشان حد بشر نبود و بلکه ملکی بودند بصورت بشر مصنفاتش شرح بر کنز العرفـان، آداب حـج، حاشـیه ارشاد، رسالات فارسـی در کلام و واجبات اسـلام و در تاریـخ وفات آنحضـرت فردوس منزلت میر ابو طالب معمایی خواهرزاده میرحیدر معمایی چنین فرمود. تاریخ:

مفتی شرع نبی احمد که بودپاک‌طینت پاک‌دامن پاک‌زاد

آنکه سودندی جبین بر خاک اومفتیان دین ز روی اعتقاد

آنکه از آلودگی هرگز نیافت‌دامنش از گرد عصیان اتحاد

شد روان ناگه سوی خلد برین گفت جنت از قدومش خیر باد

منخسف گردید ماه اوج شرع‌تیره شد مهر سپهر اجتهاد

چون پناه و مقتدای شیعه بودچون بمهر چارده معصوم زاد

شیعه‌ای گفت از پی تاریخ او«حشـر وی با چارده معصوم باد» ... ولادتش در شب جمعه نوزدهم شـهر ذی قعده سنه ست و عشرین و تسعمائه مدت

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۴۲

عمرش شـصت و هفت سال. چون تاریخ رحلت والد ماجد آن حضـرت «مقتدی شـیعه» گشـته، تاریخ وفات وی» «ابن مقتدی شـیعه» شد پنجاه و سه سال که لفظ «ابن» باشد بعد از پدر بجوار رحمت حق پیوسـته مدفنش صفه بالای سر امامزاده بزرگوار ابراهیم طباطبا منسوب به بقعه حضـرت امام زین العابدین صلوات اللّه علیه. اخلاق حمیده و صفات پسندیده حضرت شیخ بسیارست. حضرت شیخ در اوائل پیش شاگردان والـد ماجـد خود سیما مولانا محمـد ابو طالب مطالعه فرموده بودنـد و بعضـی اوقات با مولانا شـمس الـدین محمـد جعفر و مولانـا احمـد ابیوردی مبـاحثه نموده شـرح تجریـد را بـا حاشـیه بهتر از علماء شـیراز ضـبط فرموده بودنـد و در اواخر بتصحیح کتب فقه و رجال و احادیث قیام و اقدام نموده از بلاد عجم خطه کاشانرا خوش فرموده بودند و قریب به هزار تومان در آن مملکت املاک و مسـتقلات بهم رسانیده بودند اما اکثر اوقات با برکات آنحضـرت بسـفر میگذشت. مصنفاتش شرح ارشاد حضرت شیـخ بعـد از رحلت شـاه جنت‌مکـان و واقعه و مصـادره اسـمعیل میرزا ترک توطن کاشان نموده بـدار السـلطنه اصـفهان نموده تا در حیات بود آنجا بسر می‌برد علیه و آبائه المجتهدین رحمهٔ اللّه الملک المبین. و هم در اواخر این سال ......

ص ۷۷۸ س ۶: در اواخر فصل بهار که صحرا و مرغزار پر از سبزه و لاله‌زار گشته بود و عندلیبان صحرایی به فریاد و فغان آمده کوه و دشت چون مخمـل سبز مینمود، شـاه سـکندرشان و شاهزاده صاحبقران از دار السـلطنه هراهٔ در حرکت آمـده بچنـد کوچ به ییلاق اشکنبر نزول اجلال فرمودند چه آن سرزمینی بود بغایت نزه و لطیف. نظم:

یکی مرغزاری چو باغ بهشت‌که گفتی تو رضوان درو لاله کشت

گل هفت رنگ اندر آن مرغزارعلفخوار اسبان و جای قرار

فرود آمـد آنجا باقبال شاه‌سپاهش گرفتند یکروزه راه ص ۷۷۸ س ۹: مظنه آمـدن رومی بدار السلطنه تبریز اراجیف در میانه خلایق مذکور میشد که مقصود آقا کوزه‌کنانی تبریزی که مدتی در سـلک ملازمان حسن بیک و حسین بیک یوزباشی استاجلو بودند پس از آن در ملازمت شاه سـکندرشان بسـر می‌برد و چند سال قبل از این در ایام میرزا سـلمان به ایلچیگری بجانب روم رفته بود پس از

مراجعت چند مدت در خدمت امیر خان بسر میکردند در آخر از دست تعدی و ستم امیر خان فرار نموده باستنبول رفت و بعضی مقدمات در باب تسخیر آذربایجان عموما و از تبریز خصوصا خاطرنشان پاشایان و وزرای اعظم نمود و باسم اهالی و اکابر تبریز طاوس و قوریقی گرفته نهانی فرستاده و باعث آوردن رومیه فی الحقیقه ببلاد آذربایجان او بود و رومیانرا دلیر گردانید. القصه که در حال قضیه علیقلی خان که مدار و صاحب امتیاز دولت و مملکت آذربایجان بود مقرر نمود که برادرش متنفسی از اهل تبریز را مانع آمده نگذارد که از دار السلطنه بیرون رود و حکم اخراج میرزا عبد الحسین جهانشاهی که قبل از این کلانتر دار السلطنه بود و مولانا عبد الوفا قاری زاویه که مردم زاویه گمان تسنن

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۴۳

به او داشتند و یک دوی دیگر با خانه کوچ نمود و قبل از ورود اردوی کیهان بویی به ییلاق در وقتی که ....

ص ۷۷۸ س ۱۷: ما تجربه کردیم که در ملک شما.

ص ۷۷۸ س ۱۸: چند روزی که شاه و شاهزاده در ییلاق اشکنبر به خیر و خوبی گذرانیدند ...

ص ۷۸۰ س ۹: و این مطلع نیز از برای او واقع شده و زبان تبریز را نیز در او دخلی هست. نظم:

آن کرد پریچهره ندانم که چه کرد است کز جمله خوبان جهان گرد ببردست آن جوان اسیر را .....

ص ۷۸۰ س ۲۱: شعر:

سراپرده شاه چرخ اقتدارزمین را کشیده ز دیبا حصار

همه دشت گشته کران تا کران‌پر از خیمه و خرگه و سایبان و در این سرمنزل شریف و محفل منیف که رشک سلسبیل است در آن صحرای جانفزا و هوای دلگشا که نسیم بهشت را اعتدال می‌بخشد و ارم از غیرت طراوت آن رودخانه سر در نقاب می‌کشد هر طرفی انواع ریاحین مشکبو و گلهای رنگین توبرتو شکفته و هر جانب مرغان شیرین زبان بهزاردستان صلای نشاط و خرمی گفته شاهزاده گیتی‌ستان یکدو هفته در آنجا به عیش و عشرت گذرانیده و در آن صحرا و بیابان بسیر و شکار مشغول گشته وحوش و طیور نگذاشت. شعر:

ز خون شکاری زمین شد تمام‌چو دامان چرخ از شفق وقت شام ص ۷۸۱ س ۲: و شاهزاده را خان قزلباش بآداب و طمطراق تمام بمنزل خود برده سر مفاخرت بچرخ برین برافراشت. شاهزاده گیتی گردون احتشام تمام امراء و لشگریانرا در آنمقام به خلعت و کمر و اسب سرافراز ساخت. شعر:

برافراشت خرگاه و پرده‌سرای‌ز دیبای زربفت کرده بپای

نهاده به خیمه درون تخت زرهمه پیکر تخت زر و گهر

نشسته برو شاهزاده چو ماه‌بچنگ اندرش گرز و بر سر کلاه

ز دست بتان نوش کرده بکام‌شراب عقیقی ز زرینه جام

در آن عیش و عشرت ... چند روزروان شد از آن منزل دلفروز ص ۷۸۱ س ۵: از آنجا ببر کشاط آمده چون معلوم شد که عثمان پاشا بگنجه و شنکور رفته و از آن طرف میل رفتن بآذربایجان دارد اردوی عالی از آنجا معتکف گشته بجانب ییلاق باندارجایی در حرکت آمدند.

ص ۷۸۱ س ۱۳: شعر:

اگر به خصم طریق دگر سلوک کنی‌ره وفاق سپاری بسی به از جنگ است ... و از آنجا بباز ارجبال تشریف برده چند روز در آن سرزمین به شکار ماهی اشتغال

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۴۴

فرمودند و قزل‌آله بالغ که مانند آن از قسم ماهی نیست و در آن رودخانها و افراست شکار فرمودند و چون در این منازل جمعی از صوفیان از بلاد روم شاهی سون شده خود را باردوی همایون رسانیدند آن جماعت خبر آمدن عثمان پاشا را از جانب قارص و ایروان بآذربایجان دادند و اردوی کیهان پوی کوچ باوچ گلیسا فرمودند و از آنجا به جانب نخجوان نهضت فرمود و در نخجوان کهنه نزول اجلال واقع شد. ذکر آمدن عثمان پاشا ...

ص ۷۸۲ س ۳: سابقا شرف عرض یافت که چون ساغری بلاغی مضرب خیام اردوی گردون احتشام گردید جمعی از مسرعان خیراندیش بعرض خسرو عدالت کیش رسانیدند و جمعی دیگر موافق آن از صوفیان روم بمسامع عز و جلال رسانیدند که ...

ص ۷۸۲ س ۱۵: از امراء قورچی و سپاهی دو اسبه بی‌شتر و خیمه از قریه چولاهه و پل ضیاء الملک گذشته آن قنطره‌ایست که زیر طاق آبگون گردون مثل آن نیست و آنرا از سنگ تراشیده ترتیب داده‌اند. القصه که شاهزاده از آنجا عبور کرده و از مرند و دره درگذشته بر سر عسکر رومی رفته ایشانرا از رفتن به تبریز مانع آیند و نواب شاه سکندرشان و قلی سلطان فورچی باشی که میر اردو بود او را برداشته از راه جولفا و اردوباد از آب ارس گذرانیده بکوههای ارزوم و دول و خواجه خوشنام روند که از طرف تبریز باز به اردوی معلی ملحق خواهند گردید. شاهزاده ظفرلوا بروز دیگر کوچ کرده وداع والده ماجده نموده سفارش فرزندان بدیشان نموده متوجه غزا و جهاد با رومیان بدنهاد گردید. شعر:

روان شد باقبال فتح و ظفرسعادت به فیروزیش راهبر

سعود فلک نصرتش را ضمان‌جنود ملک در پیش حرزجان پس از توجه صاحبقران بجانب رومیان، یعنی روز دوشنبه بیستم شهر رمضان المبارک سنه مذکوره چون شب سردست درآمد در میان دره ...

ص ۷۸۲ س ۱۷: صباح چون روز شد کوچ کردند در حوالی صوفیان مرند که در آنوقت محل نزول رومیان بود در مقابله ایشان فرود آمدند و محمدی خان استاجلو را بقراولی مأمور ساخته آنروز نیز مجادله و ستیزی واقع نشد.

ص ۷۸۲ س ۴: فوج فوج چون دریای پرموج هجوم آورده محمد خان بواسطه کثرت اعدا غازیانرا از حرب مانع آمد ....

ص ۷۸۵ س ۱۱: احوال خیر مآل شاه سکندرشان و شاهزاده صاحب‌قران اینکه در وقتی که شاهزاده عالمیان از نخجوان متوجه مرند شد قلی سلطان افشار قورچی‌باشی که امیر اردو شده بود اردوی همایونرا با اغرق برداشته در خدمت شاه سکندرشأن و شاهزاده‌های محترم جهانبان و حرم علیه و صدور و تاجیکان و کارخانها از آب اورس گذشته بارزوم دول و خواجه خوش [نام] آمده در عقب کوه سرخاب نزول اجلال فرمودند.

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۴۵

ص ۷۸۵ س ۱۴: و همچو شیر عرین او را در میان گرفته التماس نرفتن مینمودند و امرا انتظار سرحد میکشیدند چه در آن ایام نافرجام هنوز لشگر گنجه و قراباغ باردوی همایون ملحق نگشته بودند و بیست هزار ترکمان و تکلو بیک قلم در عراق بودند.

ص ۷۸۵ س ۱۷: و هر کس را برمی‌خوردند او را به قتل می‌آوردند و سرش از تن جدا کرده همراه می‌داشتند.

ص ۷۸۷ س ۶: چون غازیان از توجه رومیان واقف شدند تمکین خود را از دست ندادند چه میدانستند که لشگر گران در عقب خواهد بود پای ثبات در جای خود انداخته ...

ص ۷۸۷ س ۱۶: طالبان با نام و ننگ و بهادران با فرهنگ بمیدان جنگ درآمده زلزله و غلغله و ولوله در زمین و زمان انداختند.

ص ۷۸۸ س ۱۱:

چون علم روم نگونسار شدباعث برگشتن سردار شد ص ۷۸۹ س ۹: پس از آن دست به نهب و غارت برگشادند و هرچه اسم مال از صامت و ناطق بر آن افتد تاراج نمودند و یک سقف را درست نگذاشتند و قطع جمیع اشجار باغات کردند. اکثر عمارات عالی و مساکن و اماکن را مصدوقه «إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها» «۱» مشاهده افتاد و قضیه ... صورت حال پیش

آمد.

ص ۷۹۰ س ۷: و در این باب تاریخ مولانا مرتضی اردوبادی المتخلص به آصف چنین فکر نمود. شعر:

چو عثمان ثانی فرعون سک بودبنای ظلم را گردید بانی

جهنم را مقام خویشتن ساختز بد کرداری و بد زندگانی

چو سال فوت آن ملعون بجستم‌خرد گفتا که گو «فرعون ثانی» ص ۷۹۲ س ۷: رومیان در میان دیوار بستها و باغات جمع شده عرابها را بر دور خود بطریق حصار نصب نمودند.

ص ۷۹۲ س ۱۲: در عقب و میان شتران شروع در تفنگ انداختن نمودند.

ص ۷۹۳ س ۱۴: فرخ‌فال یعنی تخاقوی‌ئیل که سال ششم است از سلطنت آن بر گزیده خالق افلاک و انجم در دار السلطنه هراهٔ به عیش و خوشدلی گذرانیده در خلال این احوال ...

ص ۷۹۳ س ۱۲: گفتار در محاربه اهل دانش و بینش و واقفان کارخانه آفرینش چون فروغ آفتاب جهانتاب روشن و بسان لمعان صبح صادق مبین است که قادر مختار عز شأنه هر گاه دولتمندی را خواهد که بعلوشان و سمومکان در مقر سلطنت متمکن سازد و تاج و هاج سلطنت و شهریاری را بفرق فرقدسای او بر افروزد و جهانیانرا در ظل رأفت و عدالت او باز دارد او را به تباشیر صبح دولت و مبادی ایام سلطنت بطرف تشویشات و فنون واقعات پرورش دهد تا آن

---

(۱)- سوره ۹۹ آیات ۱ و ۲

ذی دولت بهر صفت از اقبال و ثقال و انعام و انتقام و لطف و عنف و مهر و کین و سرعت و تمکین ترتیب یابد و نیر عالم فروز از افق می‌تابد و طنطنه ... روز بروز بر تضاعف جاه و جلال او می‌افزاید و از انقلابات غریبه و انتقالات عجیبه اصح برهان واضح بیان لایح. بر صدق این مقالات و سوانح حادثات و وقایع حالات شاه حمیده صفات سپهر حرکاتست چه عنایت الهی چون سریر پادشاهی را باو عنایت فرمود اول بار او را به کمال صفات جلال و نعوت جمال تربیت نمود تا قدر دولت سلطنت دانسته غایت عدالت و مرحمت بظهور آورد و در جمیع امور طریق نصفت و شیوه سویت سلوک و مرعی دارد. القصه که تا این زمان شاه جهانیان در میان شاملویان در دار السلطنه هراهٔ بسر می‌برد. چون رایات عز و جلال از قاین به جانب ترشیز نهضت نموده چون فریقین به قریه فاخره سوسفد که مزار متبرکه امامزاده واجب الاحترام ... که در آنجا واقعست رسیدند ترتیب صفوف داده میانه شاملویان و استاجلویان جنگ عظیم دست داد.

ص ۷۹۵ س ۱: آن دو لشگر و آن دو دریای خونخوار بهم رسیدند بهرام تیغ‌گذار از مهابت آن کارزار تیغ از دست انداخت و سماک رامح را نیزه خطی خورد ساخت و زبان سنان در قبضه مبارزان از شهاب ثاقب سخن میگفت صوت نای روئین به مسامع ساکنان قلعه قلعی افلاک رسید و صدای کوس حربی صور اسرافیل در جهان دمید. شعر:

ز غریدن کوس حربی ز دورگمان بود کامد سرافیل و صور

گره در گلوها فروبست کردز بیخوابی اندامها گشت زرد

ز فریاد و افغان چون رستخیزبوحش بیابان درآمد گریز افواج آن دو لشگر در کوشش آمدند و چون امواج بحر اخضر جوش آوردند نیزه‌ها چون سپاه ملخ فضای صحرا را سیاه کرده نقاب کحلی بر رخسار آفتاب می‌بست و پیکانهای آبدار چون پند دلپذیر مصلحان در دلهای مبارزان می‌نشست و تفنگ مرگ آهنگ بمؤدای ... هر لحظه مهره در دل ایشان می‌انداخت. باد حمله دلاوران حلقهای زلف زره را از هم میگشاد و سرشک خون قیرگون پرچم را رنگ بقم میداد. طاوس امان از جمله باز می‌ایستاد چون زاغ

کمان گوشه گرفت و شاهین اجل پر و بال گشوده مرغ روح را صـید کرد از غبار سم سمند جهان نورد روی هوا فلك اغبر شد و از خون دل دلیران معرکه روی زمین کان یاقوت احمر گشت. عاقبت الامر شعر:

ستیز دو لشگر چو از حد گذشت‌زمانه یکی را ورق در نوشت ص ۷۹۵ س ۱۱: خود را بر تیب شاهی که بندگان اشرف در میان آن بودند باراده آنکه اعلیحضـرت را از شاملویان جدا ساخته خود را در ظل ظلیل ابدی الظلیل درآورد. اتفاقا به حسب همت این کار را از پیش برده و گروه جمعیت آن جماعت را ...

ص ۷۹۵ س ۱۹: در آن معرکه نواب حسـین خان شاملو که در آن ایام جلودار جلو خاصه شریفه بود و به حسین آقا اشتهار یافته بود بنـابر یکهجتی و یکرنگی به جـانبی بیرون رفته خود را بـدست اسـتاجلویان دانسـته گرفتـار ساخت و شـرح احوال او عنقریب شـرف تسطیر خواهد یافت و

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۴۷

این واقعه روز چهارشـنبه دوازدهم شـهر رجب المرجب سـنه مـذکوره بوقوع پیوست و مرشـد قلی خان شاه کامیاب را برداشـته خود پیاده در جلو باتاق و خیمه و خرگاه خود برده آنچه داشت همه را پیشکش نمود.

ص ۷۹۵ س ۲۱: شعر:

روان شد سوی مشهد آن پادشاه‌بیاری اقبال و عون آله و چون از غبار موکب همایون هوای ولایت تربت راوه و محولات مایه بخش مشك اذفر و عنبر سارا گشت، شعر:

بزرگان شهر آگهی یافتندسوی رایت شاه بشتافتند

به شـکرانه جانرا کشـیده به پیش‌که دیدند روی خداوند خویش ص ۷۹۶ س ۱۲: مرشد قلی خان که این جانسپاری بتقدیم رسانیده آن اعلیحضـرت را به مشـهد مقدس معلی مزکی آورده مجددا سـلطنت و پادشاهی را رواج داد وصـیت کشورسـتانی آن ثمره شجره دودمان صـفوی را در اقطار و امصار عالم منتشـر گردانید همگنان رسم و عادتی که در حین جلوس پادشاهان متعارف است به جای آورده دست و زبان بدعا و ثنا گشاده هرکرا هرچه مقدور نثار و ایثار نمودند

زر و گوهرش بر سـر افشاندنـدورا شـاه صـاحبقران خواندنـد پس از آن چون آن صاحبقران تخت سـلطنت را به فر و شـکوه همایون زیب و زینت داد و بشارت سـلطنتش را در عرصه آفاق عموما و خراسان خصوصا منتشـر ساخت و مرشد قلی خان و اقوام و ملازمان را از خورد و بزرگ بانواع نوازش و تربیت سـرافراز گردانیده پایه قدر و منزلت همه را بلند ساخت و مرشد قلی خان را سارو اصلان نامیـده حکم قضـا نفـاد صادر گردیـد که فرامین و احکام مطاعه من بعـد از القاب وکالت و اختیار سـلطنت او را بآن لقب نویسـید و زمـام اقتـدار و قبض و بسط سـهام عـالم را بـدست او داد و نخست. ایـالت دار السـلطنه هراهٔ را به علیقلی خان للّه عنایت فرمودنـد و احکام مطاعه و خلع فاخره جهت او بدار السلطنه هراهٔ روان ساختند و هراهٔ را بدستور به بتیول او عنایت فرمودند.

ص ۷۹۶ س ۱۵: و همچنین شـهر به شـهر خراسانرا به امرا شفقت کرده هر کدام را بمحال تیول رخصت انصراف ارزانی داشت و در خلال این احوال بعضـی از ملازمـانرا که در این مـدت بجانسـپاری اقـدام داشـتند خصوصا حسـین خان شاملو که سبق خـدمت آن علیحضـرت داشت و مدتها در دار السلطنه هراهٔ بجلوداری خاصه شریفه اقدام داشت و در جنگ سوسفد گرفتار شده همراه گرفتاران بمشـهد مقـدس رفته بود شاه عالمیـان او را طلبیـده درخواست جرایم جنـگ از مرشـد قلیخـان نموده او را مشـمول عواطف بیـدریغ گردانیـده او را قورچی شمشـیر خـاصه گردانیـد و شمشـیر خود را بـاو سپرد و همگی او را بـا خود انیس و رفیق داشت و همچنین از مظهر شجاعت و مظهر احسان گنج علی سلطان که در آن یورش خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده بود او را بعواطف

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۴۸

پادشاهـانه ممتـاز و سـرافراز سـاخته اول خـانی که در میـانه امرا تعیین کردنـد مشار الیه بود او را خان لقب فرموده خواف و باخرز را

بـدان حـاکم عـادل عنایت کرده رخصت رفتن بالکاء ارزانی داشت و بعضـی دیگر را فراخور حال بمواجب و انعام مفتخر و سـرافراز ساخت و هر کس را بشغل و خدمتی مأمور گردانید. رباعی:

تأیید الهیش چو یاریها کردعالم بگرفت و کامرانیها کرد

هر بنده که در رکاب او روزی رفت‌بر مرکب فدر سرفرازیها کرد چون مجاری امور سلطنت بر وفق مرام انجام و انتظام [یافت] همت کیوان رفعت آن اعلیحضـرت در آبادی و معموری و کثرت اهالی خراسان عموما و از مشـهد مقدس خصوصا که دار السلطنه ساخته بودند بمرتبه رسـید که مشـهد مقدس با منقبت ... جامه رشک در رود نیل زد و به یمن معدلت آن سپهر منزلت خراسان رشک ربع مسکون گردید.

ص ۷۹۷ س ۱۲: و اسماعیل خان شاملو به خانهای علیخان بیک و کامران بیک اوحدی که سابقا نواب صدارت‌پناه شمس الاسلامی میرشـمس الدین محمد صدر می‌نشست نزول نمودند و نواب صدارت‌پناه مشار الیه در خانهای میرزا عبد السین که در خیابان و برابر قلعه مظفریه واقع است نشستند.

ص ۷۹۷ س ۱۹: مانده بود در این زمستان اکثر جاها را بحال نشستن و عمارت باز آوردند.

ص ۷۹۷ س ۲۱: و درخت‌ها و باغات را تمام انداخته بودند و سقف‌های خانها را با اکثر دیوارها بگمان دفینه شکافته بودند.

ص ۷۹۸ س ۲: و امرای مذکوره همه روزه و هر شب باتفاق ملازمان خود در سبیه ساختن و نقب زدن به قلعه بودند.

ص ۷۹۸ س ۲: و امرای بزرگ از اطراف و جوانب قلعه همه ترتیب سیبه خود داده ...

ص ۷۹۹ س ۳: و روزگار جهت دفع عین الکمال اینچنین خط بر صحیفه لیل و نهار کشید.

ص ۸۰۱ س ۱: و یاغی گردد چون اهل قم و عمال آنجا ازین مقدمه آگاه گشتند ...

ص ۸۰۱ س ۲: دست ظلم و بیداد و دست‌انداز گشوده بهرکه گمان چیزی داشت او را از آن عاری ساخت.

ص ۸۰۲ س ۷: حکم مـذکور را میدهـد چون در حکم مـذکور باسم امت خان مخالفت محمـد خان و امرا منظور بود امرا از این در خشم شدند کور حبیب مقارن این ...

ص ۸۰۳ س ۱۲: که شاه و شاهزاده از سر خون ایشان در گذشـته بدسـتور بپای بوسی ایشان مشرف گشته در سلک غلامان منخرط باشند التماس ایشان نزد شاه جهان و شاهزاده عالمیان ...

ص ۸۰۳ س ۱۶: بولایت آلان و براغوش و اهر و تومان مشکین و آن حدود ...

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۴۹

ص ۸۰۵ س ۵: قاضـی معسـکر با مرحومی مولانا محمد علی شـیخ الاسـلام تبریزی بعضـی از علما و صـلحا و قضاۀ و ریش‌سـفیدان اویماقـات که امرا را نصـیحت نموده خاطرنشـان نماینـد که ارشاد و سـلطنت در میانه قزلباش شاه سـکندرشان شاه سـلطانمحمد واقع است و او شاهزاده سـلطان حمره میرزا را ولی‌عهد خود نموده و عالمیان و تمامی صوفیان این دودمان خلافت مکان برینند و غیر این به عمـل آوردن «۱» و سوای ایشانرا مرشـد دانسـتن «۲» از صوفیگری و طالبی دورست امرا بعـد از اصغاء این مقـدمات اذعان بـدین مقالات نموده معروض داشـتند که مـا نیز شاه سـکندرشان را مرشـد خود میـدانیم و نواب شاهزادگی را ولیعهـد و جانشـین میـدانیم غایتش ...

ص ۸۰۷ س ۹: مزین به جیقه و تـاج مرصـع و کمر زرین مرصع شـده همراه محمـدی بیـک ساروسولاـخ دواتـدار که انکه او بود و جمعی دیگر از یکرنگان ...

ص ۸۰۷ س ۱۱: آن سه کس ناقص عقل بناحق مقتول شده‌اند و شاه و شاهزاده در باره او صلب دیدند من بعد در آن صحرا و بیابان ... خلاصة التواریخ ج۲ ۱۰۴۹ اختلافات نسخه برلن ..... ص : ۹۲۷

البلاغ» باز به اردوی ایشان رفته آنچه لوازم خیرخواهی و عافیت ایشان بود مذکور ساختند و به مواعظات و مراسلات دل ایشانرا نتوانستند نرم نمود ...

ص ۸۰۹ س ۱۴: سرتاسر مملکت و اردوی بدان عظمت که از نور ظلمت زیبای آن نونهال پر عز و سور و سرور بود از هول آنواقعه ناگریز دلسوز محل ماتم و انجمن شیون همگنان گشت. شاهزاده صاحبقران ازین واقعه نازله در آن شب هایله بغایت محزون شده اما «الَّذِینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» «۳» را مرهم آن جراحت ساخت شاهزاده عالم افروز صباح آنروز حکم بتجهیز و تکفین وی نموده بعد از فراغ آنها و لوازم آداب بشرع مطهر حضرات بسادات و علما و افاضل و صلحا بر جنازه محفوف برحمت بی‌اندازه نمازگزارده مراسم تعزیه بجا آورده تصدقات فرموده آش حلال دادند و مقرر کردند که ...

ص ۸۰۹ س ۱۸: که جراحت دل عالمیانست. شرح این مقال و مفصل این اجمال آنست که پیش از این سال به شآمت بعضی از مردم بی‌مآل عادت به مداومت فلونیا فرمودند و ترغیب این پریشان آنکه مرحومی میر علاء الملک مرعشی فلونیایی بود. القصه که آنحضرت طبیعت را بدان عادت داد همیشه مزاج و هاج ایشان از تناول آن منحرف می‌گشت تا آنکه سفر آذربایجان روی نمود و یکدوسال برین منوال بر ایشان گذشت تا آنکه در پائیز این سال که اردوی همایون به ییلاقات بازار جایی و نخجوان و حوالی دار السلطنه تبریز در حرکت بود آنحضرت باز بواسطه صحبت جمعی از اعزه که همیشه با آنحضرت هم وثاق در اتاق بودند به طعامها منجز میل کرده مطلقا از امراض ذمیمه مزمنه نه‌اندیشیدند و بدان التفات نفرمودند و غافل از

---

(۱)- لن: آوردند

(۲)- لن: دانستند

(۳)- سوره ۲ آیه ۱۵۶

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۵۰

مضرت آنها بالاخره واقف گشتند که بر پشت پای ایشان ورمی طاری گشته به فکر افتادند. مقارن اینکه اردوی معلی بدار السلطنه تبریز بعد از رحلت عثمان پاشا و رفتن رومیان آمد آنحضرت چون داخل آن بلده فاخره گشتند اراده زیارت مشهد مقدس معلی نمودند که مرخص گشته متوجه گردند. شدت سرما و برودت هوا بمرتبه اعلا بود امراض آنحضرت روزبروز تضاعف پیدا کرده منجر بسوء الغینه و استسقا گردید و آنحضرت پهلو بر بستر نهاده اطباء حاذق جمع گشته ترتیب ادویه و اشربه لطیفه و وظیفه معالجه مشغول گشتند شاه جمجاه و شاهزاده عالمپناه متوجه احوال ایشان شده نوازشات و تفقدات و تلطفات فرمودند و همه روزه وزرا و مقربان و اطباء و حکما را بخدمت ایشان میفرستادند چون معلوم عالمیان گشت که مهمات معامله ایشان از صحت گذشته و از دست معالجه و دعوات صالحه بیرون رفته دو روز قبل از آن واقعه ناگزیر که آنحضرت در حیات بودند شاه کامیاب و شاهزاده مالک رقاب منصب سامی و مهم گرامی صدارت را بخلف آنحضرت جامع کمالات حاوی معقولات و منقولات امیر تاج الدین محمود که در فضایل و اخلاق حسنه و اوصاف پسندیده حمیده گوی سبق از افاضل سادات ممالک محروسه ارثا و استحقاقا برده شفقت فرمودند و این مژده بنواب مشار الیه فرستاده در همان روز تاج و ساروق و خلاع فاخره با احکام مطاعه جداجدا از نواب شاه و شاهزاده اتمام یافته بخدمت نواب میر فرستادند نواب میر در حیوة بود تا آنکه در شب دوشنبه بیست و چهارم ذی حجه حجه ثلث و تسعین و تسعمائه که بر آنحضرت رحلت منکشف از راقم این نسخه که در خدمت آنحضرت می‌بود دعای عدیله طلب نموده زبان الهام بیان بوصیت گشاده چنین فرمود که ترا وصی خود گردانـدم اگر میسر شود نقل نعش من به مشهد مقدس معلی مزکی نمایی والا بدار المؤمنین که آن نیز از اماکن شریفه و بلاد طبیه است کن و تا نصف شب در حرف و حکایت بود و فرمود که در آذربایجان نگذارد و تا نصف شب در حرف و حکایت بوده فرمودند که بکسی مانم که یراق بر بدن خود چست کرده و شلوار

پوشیده متوجه سفر عالم آخرتست و همواره اللهم الحقنی بالرفیق الاعلی، بر زبان معارف نشان ایشان جاری میشد. پس از آنکه علامت احتضار بر ایشان ظاهر گشت تلقین بکلمه شهادتین و کلمه طیبه اشهد ان علی ولی اللّه و سایر ائمهٔ المعصومین حجج اللّه نمودند و لبیک حق را اجابت نموده مرغ روح پرفتوح ایشان از روی شوق و اطمینان بسوی سدره و ملاء اعلی در پرواز آمد. در آن شب غم اندوز بازماندگان بناله با ناله و خروش چون دریا بجوش آمده صباح چون این خبر مصیبت جانسوز بشاه سکندرشان رسید زبان بآیه کریمه «إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» «۱» گشوده نواب شاهزاده صاحبقران مهرها و توقیعات آنحضرت را از انگشتری و غیر ذلک طلبیده در کیسه مخمل سرخ نهاده بمهر شریف خود سر آنرا مهر کرده بداعی سپرد که بفرزندان عالیشان ایشان رساند و پس از آن حکم تجهیز و تکفین آنحضرت نموده امرا و وزرا و نواب میرابو الولی قاضی

---

(۱)- سوره ۲ آیه ۱۵۶

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۵۱

معسکر و اول به مسجد مظفریه نموده در آنجا بریشان نماز گزارند «۱» و سه روز تغزیه آنحضرت را در آن مسجد گذاشته بعد از آن نقل به سرخاب نموده در مقبره مرحومی میراشرف اوحدی که از اکابر و اعیان دار الملك آذربایجان بوده به امانت گذاشته شد که در آن وقت حسب الوصیه نقل بعراق یا خراسان چنانچه شرف عرض یافت نموده شود و تصدقات و خیرات و آش بزرگ و ختمات قرآنی نموده حافظ غضنفر تبریزی که از جمله صلحا و اتقیا بود جهت سر قبر آنحضرت تعیین نموده صبح و شام بتلاوت کلام ملك علام قیام و اقدام مینمود. ملازمان و رکابداران و فراشان هر شب بسر مقبره ایشان به افروختن شمع و مشعل مشغول بودند و هر شب جمعه بتصدقات و خیرات و طعامها و حلواها اقدام میشد.

ص ۸۱۰ س ۱۶: قریب به هزار تومان مداخل و حاصل او از زراعت و دهقنت میشده و همه را صرف آینده و رونده مینموده.

ص ۸۱۰ س ۱۸: سر داستان حاتم طائی گشته و هر سال زمستان آن امیر عالیشان پانصد عدد قبا و پانصد پیراهن وزیر جامه و پانصد پوستین و پانصد عربی پاپوش و پانصد کپنك و پانصد فوطه سر ترتیب به محتاجان و مستحقان میرسانید و صاحب تاریخ حبیب السیر مولانا غیاث الدین الشهیر بخواند امیر در کتاب تاریخ خود [در] ذکر اکابر ایران اسم آنحضرت را برسم سخا و کرم و عطا ایراد کرده چنین نوشته «۲» ... و این نسخ را تاب ذکر مقامات و حالات و مراتب این دودمان عظیم الشان کثیر الاحسان [نیست] انشاء اللّه الرحمن مجلدی علیحده در ذکر مناقب و اوصاف آن سلسله علیه پرداخته شود بمنه و کرمه و توفیقه. القصه که بعد از فوت میرتاج الدین محمود نواب میرشمس الدین محمد صدر که از پدر نامدار بازماند ...

ص ۸۱۰ س ۲۲: ك» به سعی جمیل خود بهم رسانیدند مثل باغ باجگاه که در خطه دلگشای خبیص احداث فرموده‌اند و آن باغیست بطرح که در ربع مسکون مثل و نمودار آن نیست از باغ ارم دلگشاتر و از بستان فردوس روح افزاتر در میان خیابانها و کنار چمنها و گذرها و بهر گوشه از چهار جانب دیوار درختان چنار و نخیلات نشننده درون انهار باشجار میوه‌دار آراسته باندك زمانی معمور و مشجر و پر نخل و مکروم ساختند.

ص ۸۱۲ س ۱: و نواب شاهی را با ایشان محبت و التفات زیاده از حد بود و با آنحضرت یارانه و مخصوصانه سلوك میفرمودند و در اول صدارت مبلغ چهل تومان متوجهات رقبات و املاك وی را در ولایت خبیص و کرمان سیورغال ابدی و احسان سرمدی ایشان و اولاد و امجاد بعد ازیشان شفقت فرمودند و در دار السلطنه هراهٔ بعد از قصد و قتل میرزا سلمان وزیر اعظم مجددا عنایت بیغایت درباره آنحضرت میفرموده حکم قضا نفاذ عز اصدار یافت که حکم مجددا در باب تعویض منصب عظمی صدارت در باب امضاء تنفیذ سیورغالات و مسلمیات و تفاوتهای آن مؤکد بلعنت

---

(۱)- لن: گذاردند

(۲)- لن ناخواناست

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۱۰۵۲

نامه نسلا بعد نسل در قلم آید. راقم این نسخه نفیسه مسوده آنرا حسب العبارة و امر آن پادشاه جمجاه درست نویسانیده بمهر مهر آثار مزین ساخت.

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که چون بسابقه تأئید «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ «۱» صدر مسند «إِنَّا جَعَلْناكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» «۲» مقر و ذات قدسی صفات و مستقر وجود قدوسی سمات گردیده و از دیوان عالیشان «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ» «۳» نظام مهام «الملك والدين توامان» مخصوص اولیاء دولت بی‌زوال و خاص خواص سلطنت ابدی الاتصال گشته بر عموم عالمیان و کافه جهانیان بمثابه شمس شارق و اشراقات صبح صادق ساطع و لامع است که در مقام سپاس این عطایا و موقف شکر این مزایاء جلیه همواره داعیه ضمیر انور و اراده خاطر فیض گستر آنست که در نشر عواطف بیکران و بذل عوارف بی‌پایان و نسبت بمؤسسان ارکان دین مبین و مشیدان بنیان «۴» ... که بمصداق کریمه «إِنَّما يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ» «۵» و مصدوق منطوق العلماء «۶» ... الانبیااند خصوصا جمعی که باین صفات رضیه و ملکات ملکیه مدخول حکم حدیث شریف و شمول مدلول خبر خجسته اثر شرف اختصاص داشته از اعاظم سادات عالیدرجات و اماجد نقباء ذوی البرکات که هر یك نهال با کمال ریاض نبوت و امامت و دوحه طوبی مثال حدایق ولایت و کرامتند و مضمون حقیقت مشحون ... «۷» مبین ارتفاع و اعتلای منزلت و مکان ایشان است بعلو حسب مستثنی و ممتاز و بسمو نسب معزز و سرافراز بر طبق فحوی ... «۸» از شایبه ریا عاری بود در اهلیت و احسان و رعایت و استحقاق اشفاق گوی تفوق و رجحان از زمره اعالی جهان و طبقات اشراف جهانیان ربوده باشند بر وجهی بذل توجه و التفات فرمائیم که مآثر آن تا انتهای زمان و انقراض دوران بر صفحه روزگار و صحایف لیل و نهار باقی ماند. لهذا مجددا شمه‌ای از الطاف کامله بیضا خصال شاهی و رشحه‌ای از الطاف دریا نوال پادشاهی درباره سیادت و صدارت‌پناه نقابت و افاضت دستگاه نجابت و هدایت انتباه اسلام ملاذ خلایق معاذ علامة العلماء الامامیه فهامة الحکما الاسلامیه مطاع اعاظم النقبا علی الاطلاق مستخدم ارباب العمایم بالاستحقاق شمسا للاسلام و المسلمین محمدا که در جامعیت ملکات علیه و جایزیت کمالات بهیه مشمول اینمقالست «۹» ... و اول جلوس سلطنت روز افزون و بدایت طلوع نیز خلافت ابد مقرون بی‌وساطت و وسیله غیری بمنصبب سامی رتبت و مهم والا منزلت صدارت نواب کامیاب همایون ما که اعلی مناصب کارخانه خلافت و پادشاهیست من حیث الاستقلال و الانفراد سمت اختصاص یافته مرکوز خاطر انور و مکنون ضمیر منیر شرع‌پرور آنست که همچنانکه در مبادی حال استقرار آن عالیشان در مسند صدارت مقارن تمکن اشرف اعلی بر سریر سلطنت واقع تا منتهی زمان از آن سلسله علیه تغییر نیافته همیشه با دولت این خاندان

---

(۱)- سوره ۴ آیه ۵۹

(۲)- سوره ۳۸ آیه ۲۶

(۳)- سوره ۱۶ آیه ۹۰

(۴)- ناخواناست

(۵)- سوره ۳۵ آیه ۲۸

(۶)- ناخواناست

(۷)- ناخواناست

(۸)- ناخواناست

(۹)- ناخواناست

خلاصهٔ التواريخ، ج۲، ص: ۱۰۵۳

ولايت مكان توام باشد ضميمه ساير مكارم و تلطفات و علاوه ديگر مراحم و تفقدات فرموده مقرر فرموديم كه چون بموجب حكم جهانمطاع كه سابقا عز اصدار يافت جمع رقبات سيادت و صدارت پناه مومى اليه كه بسيورغال مقرر شده بلا مبلغ بسيورغال آن نقابت و افاضت‌پناه مقرر است هر تفاوت و نودرآمديكه در سر كار املاك و رقبات آن نقابت منقبت و اولاد امجاد عالى منزلت كه در مملكت كرمان واقع است بوده باشد خواه رقبات و املاك قديمى كه به سيورغال مقرر دانسته داخل سياهه جمع و بازديد ننمايند و دانسته به سيورغال ابدى و احسان سرمدى مؤكد بلعنت نامه مقرر شناسند و اصلا از بابت تفاوت و نودرآمد اطلاق و حوالتى بر آن سركار ننمايند و قلم و قدم كوتاه و كشيده داشته بميزان تفاوت و نودرآمد اصلا در بازديد سركار آن سيادت و صدارت‌پناه مدخل نسازند و پيرامون نگردند و از حكم بازديد آنرا مستثنى دانند و بحكم نقيض اين معنى مستمسك نشده بهر مضمون كه خلاف اين حكم باشد در پروانجات سابق و لاحق كه هر كس حاصل نموده باشد يا نمايد معتبر دانند. بعهده حكام عظام دار الامان كرمان و عمال و متصديان مهمات ديوان و متكفلان اشغال سلطانى كه در اين باب غايت اهتمام بجاى آورده در امضاء و اجراى اين حكم همايون كه بـا المشافهٔ العليه صادر شده كوشيده مطلقا مجال تخلف احدى از مدلول لازم الاذعان قضا جريان ندهند و به هيچوجه من الوجوه مساهله جايز ندارند و هر ساله حكم مجدد نطلبند مستوفيان عظام كرام ديوان اعلى رقم اين عارفه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شائبه تغيير و تبديل و استرداد و انسداد محروس و محفوظ شناسند در اين ابواب قدغن عظيم لازم دانسته بهيچوجه من الوجوه از فرموده عدول نجويند و تخلف نورزند «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ ما سَمِعَهُ فَإِنَّما إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» «۱» كتب بالامر العالى الاعلى لازال نافذا مخلدا فى شهر جمادى الثانى قوى‌ئيل احدى و تسعين و تسعمائه بدار السلطنه هراهٔ حميت عن الافات». «۲»

القصه كه نواب مير در تمامى ايام صدارت فايده بسيار و زر بيشمار به سادات و علماء و صلحا و مشايخ و فقرا و ارباب استحقاق رسانيد و شاه سكندر شأن او را مختار على الاطلاق نموده بودند كه هيچ امرى را موقوف به عرض اشرف نداشته به رأى صوابنماى خود عمل نمايد و در داد و ستد موقوفات و نذورات و تعيين مناصب شرعيات قدرت تمام داشتند در هيچ زمانى صدرى با استقلال ايشان نبوده اخلاق حميده و اوصاف پسنديده آنحضرت همچنانكه در ماليات و تفويض مهمات لا در زبان نواب اعلى هرگز نبود به هماندستور در ايشان نيز هم رد هيچ ملتمسى نميشد.

فضايل و كمالات آنحضرت زياده از آنست كه عرض توان نمود يا در نسخها عرض كرده در حيز بيان و نمط تسطير گنجد. وى جامع منقول و معقول بودند و حاوى فروع و اصول گشتند. در ايام صدارت يكدم بى‌مطالعه و مباحثه نبودند و تتبع علم اصول و فقه و حديث و بعضى از اقسام رياضى و حكمى نمودند و در جميع علوم و فنون خصوصا علم عربيت و كلام صاحب فن و قادر و ماهر گشتند و در عبارت و انشاء و كيفيت به انشاگرى بيش از منشيان دانا متبحر بودند و خط

---

(۱)- سوره ۲ آيه ۱۸۱

(۲)- ناخواناست

خلاصهٔ التواريخ، ج۲، ص: ۱۰۵۴

تعليق و شكسته نستعليق را بغايت خوش مى‌نوشتند با وجود علو نسب و سموحسب و سمت منصب هرگز خيال كبر و انانيت پيرامون خاطر عاطر ايشان نمى‌گشت و در ميدان سخنورى و شعر و شاعرى گوى تفوق و رجحان از شعراى زمان ربوده و فهمى تخلص ميكردند و گاهى بفكر آن مى‌افتادند و آنچه از نتايج طبع وقاد آنحضرت سر زده و فقير بطريق حروف تهجى در سلك تحرير

کشیده از قصاید و هفت بند و غزلیات و رباعیات و دیباچه بر آن نوشته و هزار بیت میشود و این ابیات از روایح انفاس ایشانست، شعر:

تنش را دیدم از چاک گریبان گریبان چاک کردم تا بداما ن

سبوی باده بر سر میرود فهمی به میخانه‌به محرابش نیاید سر فرو خوش همتی دارد و اکثر اشعار آبدار دربار آنحضرت را با کماهی حالات و اوصاف در جلد چهارم کتاب تذکرهٔ الشعراء و مناقب الفضلا که موسوم است به مونس الابرار منظوم ساخته و در اواخر این رباعی بر زبان ایشان جاری گشت:

بودیم بملک عدم آسوده ز غم‌نه آگه از امکان و نه واقف ز عدم

افتاد گذر دو روز بر ملک وجودفرداست که این وجود هم گشته عدم در تمامی یساقها و سفرها از آذربایجان و شروان و خراسان همراه اردوی معلی بودند و در اواخر از یورش ثانی آذربایجان چنانچه معروض گشت ضعف و ناتوانی و پیری بر مزاج شریف ایشان مستولی گشته رحلت فرمودند پس از آنکه شاهزاده صاحب‌قران از عقب مخالفان متوجه عراق میشد راقم این نسخه نعش نواب میرزا را از سرخاب برداشته بر شتر بسته در رکاب ظفر انتساب آن مالک رقاب بعراق روان شد. اتفاقا روزی از روزها در راه نواب شاهزاده عالمیان سلطان حمزه بر شتر نعش نواب مشار الیه گذشته فقیر از جانب آنحضرت بدینمقال عرض حال ایشان [نمود] بخدمت تو پس از مرگ مرغ روح مراهمان ملازمت صبح و شام خواهد بود نواب شاهزادگی را بسیار خوش آمده چون اردوی همایون آن شاهزاده عالمیان بطارم رسید و از قزوین خبر مخالفت امرا و استیلاء ایشان نوعی دیگر مذکور میشد و دغدغه داشت که مبادا به نعش شریف ایشان نقصانی رسد بعد از استخاره نعش مبارک آنحضرت را در مزارهای امامزاده‌های واجب التعظیم و التکریم امامزاده قاسم و امامزاده ابو المعالی و امامزاده ابراهیم علیهم التحیهٔ و التسلیم که در طارم قریب به پل شاهرود و سفیدرود که بگیلان میرود واقع است بر سبیل امانت تابوت به بلغار گرفته نهاده شد. در روز جمعه بیستم شهر ربیع الثانی سنه ثلث و تسعین و تسعمائه بعد از آنکه جنگ ترکمان و تکلو واقع شد و شاهزاده صاحب‌قران متوجه شروان و آذربایجان گشت و واقعه هایله ایشان رخ نمود و شاه سکندرشان و شاهزاده ابو طالب میرزا به عراق و اصفهان آمده در سنه تنگوزئیل نواب کامیاب مالک رقاب اشرف اعلی خلد اللّه ملکه ابدا مقر سلطنت ایران را تحت ظل ظلیل خود درآورده اندیشه و اراده آن بود که مرخص شده نعش مذکور را برداشته به مشهد مقدس معلی مزکی برد که درین اثنا قضیه مشهد مقدس

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۵۵

چنانچه بعد ازین شرف عرض خواهد یافت واقع شد و آمد و رفت به خراسان بشآمت اوزبکان بی‌ایمان قطع گردید و در تاریخ عشر ثالث محرم الحرام اودئیل سبع و تسعین و تسعمائه بطارم رفته نعش مبارک آنحضرت را که از هم ریخته بود در کیسه متقالی سفید نهاده و در صندوقی تازه نهاده نقل به دار المؤمنین قم نمود و در شب جمعه دوازدهم شهر صفر آنحضرت را بآداب و قاعده مقرر بروضه مقدسه مطهره حضرت معصومه صلوات اللّه علیها درآورده بر گرد ضریح مبارک ایشان در صفه و در آستانه بر جانب شرق نهاده شد و تصدقات و خیرات فرموده و آش حلال کشیدند.

له الحمد و المنه که حسب الوصیه آن خدمت را بتقدیم رسانید چه ارض قم در شرافت همچو آستانهای مقدساتست و باسناد صحیح از حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین مرویست که اموات را به بیت المقدس محشر و منتشر بود اما مردم خطه قم که مدفونان و مردگان ایشان را در آن مکان در قبر محاسبت کنند از قبر نخست برند و اموات آن بلده مغفورند. سه سال و هشت ماه نعش ایشان در طارم بواسطه انقلاب زمان مانده بود اما معامله صدارت نواب میرتاج الدین محمود که سابقا عرض شد چون احکام مطاعه شاه و شاهزاده باخلاع فاخره بدار المؤمنین کرمان رسید آنحضرت در فکر آمدن بودند بواسطه رسیدن محصولات و ترتیب لوازم اسباب و یراق آن منصب عظمی چند روزی توقف داشتند و یکمرتبه از تسلط و استیلای بکتش خان

افشار که در آنملك دم از مخالفت این دولت میزد اندیشه ناك و ملاحظه داشتند تا آنکه قضیه نواب شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا روی نمود چنانچه بعد ازین شرف عرض خواهد یافت بعد ازین حادثه بکتش خان شروع در طمع از سرکار ایشان نموده اکثر املاك ایشان خصوصا فرمیتن را که در ایام صدارت خریداری نموده بودند با باغ باجگاه و غیره بعنف گرفتند و بعد از قتل بکتاش خان اوزبکان بکرمان آمده انواع «۱» ... بدانحضرت راه یافت و شرح آنها در محلش ایراد خواهد یافت انشاء اللّه وحده العزیز و هم درین سال محمد بیک برادرزاده میرزا کافی منشی اردوبادی که منشی نواب شاهزادگی سلطان حمزه میرزا بود بجوار رحمت ایزدی پیوست و در تاریخ فوت او مولانا آصف اردوبادی چنین گفته:

حضرت شمسا ز جهان خراب‌رفت بصد محنت و اندوه و غم

[پیک] اجل نامه عمرش دریدزد بسوی عالم عقبی قدم

رفت ازین عالم فانی دریغ‌با دل پر حسرت و با ... «۲»

آصف دلخسته بتاریخ گفت‌حیف از آن منشی زرین قلم بعد از محمد بیک منشی انشا را به میرزا خان ولد میرزا کافی که در آن ایام وزیر قورچیان نواب شاهزاده عالمیان بود داد و وزارت قورچیان شاهزاده عالی را به جناب میرزا جان بیک شفقت کردند

ص ۸۱۴ س ۱۳: راقم این نسخه چنانچه سبق ذکر یافت نعش شریف میرشمس الدین محمد صدر را برداشته در رکاب ظفر انتساب روان شد.

---

(۱)- ناخواناست

(۲)- ناخواناست

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۵۶

ص ۸۱۴ س ۱۵: نوروز مذکور را بدستور همه سال شاه مرضی الخصال در دار السلطنه تبریز نمود و همچنان شاه عالمیان نور حدقه جهانیان ابو المظفر شاه عباس بهادر خان در مشهد مقدس معلی در شب جمعه مذکور بطاعت و احیاء گذرانیدند. القصه که شاهزاده سلطان حمزه در حظیره مقدسه بیرون فرمودند و در حوالی آستانه مقدسه و درخانه یکی از سادات شیخاوند فرود آمده چند روز توقف فرمودند.

ص ۸۱۴ س ۲۲: آخر الامر آن شاهزاده بوداع زیارت آستانه مقدسه آمده بعد از مراسم زیارت دو رکعت نماز باخلاص و نیاز بگذارد و روی تضرع و خشوع بر خاك استکانت و خضوع نهاده از درگاه پادشاه نصرت‌بخش فتح و فیروزی طلبید و بعد از فراغ مناجات بدرگاه حضرت واهب العطیات و یا عالم السرو الخفیات، وداع آن روضه مطهره نموده توکل بر فضل نامتناهی حضرت الهی نمود و بسعادت ...

ص ۸۱۵ س ۱۱: و خود و فرزندانرا برداشته با غازیان شاملو به الموت آمده متوجه دیلمان و گیلان شد و بصد تشویش متوجه اردوی عالی گردید.

ص ۸۱۵ س ۱۵: و مطلقا شرم ننمود شعر:

ای مگس منزل سیمرغ نه جولانگه تست‌عرض خود می‌بری و زحمت ما میداری ص ۸۱۶ س ۲: و سرکار خاصه شریفه و خانهای تاجیکانی که در دار السلطنه تبریز در خدمت اشرف بودند خصوصا میرزا محمد ناظر الممالك اصفهانی ...

ص ۸۱۶ س ۱۵: نگذاشتند:

هر کسی را هوای مملکتی‌هر سری را خیال سلطنتی حاصل این قضیه آنکه ..

ص ۸۱۷ س ۴: بطارم داخل و حوالی پل و دو راه قریب به مزار اکثیر الانوار امامزاده قاسم علیه و آبائه السلام ...

ص ۸۱۸ س ۱: به اردوی عالی مراجعت فرمودند باز بعضی از کج‌بینان و دوراندیشان اراجیف انداختند که ولیخان تکلو شبیخون می‌آید. چون در میان هر دو اردو مذکور بود که چون اردوی همایون شاهزاده گیتی‌ستان نزدیک قزوین میرسد ...

ص ۸۱۸ س ۷: و یک مرتبه اویماق تکلو را تسلی ساخت و با ادهم خان نیز وعده چند در میان نهاده ملاحظه اطراف و جوانب نمود پس از آن ...

ص ۸۱۸ س ۹: در آن ایام مردم دوربین کوته‌نظر را گمان این بود که چون لشگر مخالف زیاده از حد است ظفر ایشانرا خواهد بود شعر:

غلط بین که بدخواه را در سر است که فیروزی از کثرت لشگر است

بصد رنج کوشش نماید بجان که جمع آورد لشگر بیکران

نداند که هنگام رزم آوری ز حق نصرت آید نه از لشگری محمد خان که خمیر مایه این فتنه و فساد بود به طمع زیادتی و زیاده سری پای بر تخت

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۵۷

خود زده بدین حرکت نامناسب و اقدام بی‌موجب لشگری را گمراه ساخت ...

شوربختی که دهد دامن اقبال ز دست‌زود باشد که ازین غصه گریبان بدرد مشار الیه اصلا اندیشه ننموده ...

ص ۸۱۸ س ۲۰: نزول نمودند ...

روان شد به اقبال و فتح و ظفرسعادت بفیروزیش راهبر

سعود فلک نصرتش را ضمان‌جنود ملک در پیش حرزجان ص ۸۱۹ س ۲: صباح روز پنجشنبه شهر مذکور، شعر:

روان شد بدان قلعه صاینین‌وطنگاه شاهان ایران زمین

خجسته سمند ظفر زیر ران‌سعادت قرین نصرتش همعنان ص ۸۱۹ س ۴: نزول نمودند و از اتفاقات حسنه همان سرزمین جنگ‌گاه پادشاه سعید جنت قرین سلطان ابو سعید الجایتوست که او نیز با امیر چوبان که از امرای پدر او بود جنگ نمود

ص ۸۱۹ س ۱۲: در وقت فصل ربیع بدیع که سلطان عدالت شعار بهار لشگر آراسته و ریاحین و ازهار را در عرصه‌گاه «فَانْظُرْ إِلى آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِ الْأَرْضَ» «۱» احضار فرموده تمام روی زمین را بتأیید من کل روح نهج تسخیر فرمود.

ص ۸۲۰ س ۳: بنده‌نواز در روز جمعه نوزدهم شهر مذکور جمع شدن لشگر مذکور را نپائید و از مقوله فی [التأخیر] آفات اجتناب لازم دید امضای عزیمت را صواب دانست دست توکل بر حبل متین تأیید صمدانی استوار کرد.

ص ۸۲۰ س ۶:

در آن حال شد بی‌توقف سواربنیروی تأیید پروردگار ص ۸۲۰ س ۱۶: برافراخت. فقیر مؤلف در آن مصاف در پای علم آن خسرو اکناف و زبده اولاد عبد مناف بودم و یکهزار و سیصد شمردم که با آن شاه دین‌پرور بودند چون نظر کیمیا اثرش بر آن غلام دعاگر افتاده فقیر را مخاطب ساخته بر زبان الهام بیان گذرانیدند که قاضی مرد سید صالحی دعا کن کمینه بدعوات ماثوره مشغول بود دست اخلاص از روی تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال گشاده از حضرت عزت فتح و نصرت آن سپهر منزلت را مسئلت نموده و بر حسب سنت سنیه حضرت رسالت صلی اللّه علیه و ...

ص ۸۲۳ س ۲۰: مختار سلطان تکلو با لشگری چنان از کثرت سواد و بسیاری یراق و استعداد و بی‌توقف منهزم شده کالجراد المنتشر متفرق و پراکنده شدند. شعر:

برآمد ز شور سپه رستخیزنبد دشمنانرا مجال گریز

همه راه اگر دشت و گر پشته بودپر از خسته و جسته و کشته بود

ز بیم جهاندار صاحبقران‌فرو ریخت از هم سپاهی گران

ندیده کس از دور گرد سوارگزیدند یکسر طریق فرار

---

(۱)- سوره ۳۰ آیه ۵۰

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۵۸

امراء مذکوره پاره بقم و جمع دیگر به همدان گریختند.

ص ۸۲۴ س ۱: قضا و قدر نظم:

چو سرمنزلش داد یزدان پاک‌ورا از سیاهی دشمن چه باک

یکی تن که با وی بود کردگارنباید که اندیشد از صد هزار ص ۸۲۵ س ۲: شاهزاده عالم آرا طهماسب را برداشته بدولتخانه مبارکه داخل شد عساکر نصرت شعار را از فتح نامدار چندان غنیمت از قطار اشتران پربار و اسبان تازی صرصر رفتار بدست افتاد که پای تقریر و دست تحریر بسرحد وصف آن نرسد. شعر:

غنیمت کشان بر در شهریارغنیمت کشیدند بیش از شمار آحاد و افراد مردم اردوی همایون که معاش یو می‌نداشتند چندان مال و شتر بهم آوردند که از احتیاج بیرون آمدند و از وقت فتح تا صباح در کشاکش بودند و آن همه مال و جمعیتی که امراء مذکور سالها اندوخته بودند و ایشان و ملازمان و اتباع بغنف و تعدی از مسلمانان گرفته بودند صاحب شدند.

ص ۸۲۵ س ۴: یعنی آفتاب جهانتاب علم نورانی برافراخت و لشگر کواکب را مغلوب ساخت شاهزاده صاحبقران در آنمحل بدیوانخانه رفیعه برآمده به تخت شهریاری و جهانبانی برآمده به عشرت و شادکامی مشغول شد. شعر:

بگرد تخت خوبان سرایی‌جهان را داده از رخ روشنائی

پریچهره بتان نازک اندامز جعد از بهر دلها بافته دام

جوانان لطیف ناز پروردز چشم بد ندیده رویشان گرد

بریشم زن ره عشاق میزدصلای عشق بر آفاق میزد

کرشمه ساز کرده ساقی مستز غمزه ناوک افکن شست در شست

خرامان جام بر کف چون تذروی‌شکفته لاله از شاخ سروی حدیقه منزل همایونرا نزهت و طراوت بی‌اندازه و روضه سلطنت و جلالت از رشحات فتح و نصرت و فیروزی سرسبز و تازه و بواسطه بشاشت و خوشحالی آرام انتظام اسباب سرسبز و تازه و بواسطه بشاشت و خوشحالی آرام انتظام اسباب سرور جنود محبت رخت بسته و سپاه غم و اندوه پشت هزیمت داده و از صولت عساکر منصور لشگر دشمن شکسته و بنیاد شوکت مخالف بکلی برافتاده ساخت. شعر:

که جاوید صاحبقران شاد بادز فتحش جهان یکسر آباد باد

بر او آفرین از جهان آفرین‌که نارد بفرش زمان و زمین

زمین گلشن از پایه تخت اوست‌زمان روشن از پرتو بخت اوست

فلک بنده و اخترش یار بادخدای جهانش نگهدار باد

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۵۹

پس از آن تواچیان و ایشک آقاسیان امر به آوردن سرو اختر مه و جماعت اسیر و گرفتار و زنده نمودند.

ص ۸۲۵ س ۲۲: مقرر نمود آقا رضای قاضی که از جانب اولاد امجاد میرغیاث الدین صدر سابق اصفهان مشهور بمیرمیران همراه در اردوی اعلی بود و همان از وکلای سلسله علیه ایشان بود رفته ...

ص ۸۲۶ س ۲: شفقت کرده تمامی آنجماعت را کفن نموده در آن محل دفن نمودند پس از آن دبیران لطایف نگار منشیان بلاغت شعار خصوصا میرزا محمد منشی سابق که در آن اوان مستوفی الممالک دیوان اعلی شاه سکندرشان بود و سمت مصاحبت شاهزاده صاحبقران داشت و مهر بر ضـمن احکام عالی شاهزادگی میزد و در آن یورش همراه بود صورت عظایم امور و جلایل احوال که در آنمدت روی نموده بود به نوک خامه گوهربار بر صحایف اعلام و اظهار نگاشته فتح نامها پرداختند و قورچیانرا باطراف و جوانب ممالک محروسه فرستادند. شعر:

بپرداخت منشی صاحب هنربسی نامه در باب فتح و ظفر

برانگیخت یکران کلک دبیرز میدان کافور گرد عبیر

بصد لطف چون گشت پیراسته‌بمهر همایون شد آراسته

رسانید قاصد به هر کشوری‌صدایش برآمد ز هر منبری صورت فتح‌نامه قم ثبت افتاد

«امر عالی شـرف نفاذ یافت آنکه سادات عالیـدرجات و قضاهٔ منیع البرکات و ارباب و اهالی و موالی و کدخـدایان و رعایا و جمهور سکنه و متوطنان برایاء دار المومنین قم احسن اللّه احوالهم و انجح بالخیر آمالهم به عنایات بلاغایات عالی و مراحم بلانهایات متعالی مفتخر و سـرافراز و مکرم و معزز گشـته بداننـد که همیشه عون و عنایـات و توفیقـات نامتناهی قرین روزگار خجسـته آثار این دولت بی‌زوال بوده در جمیع مواد توکـل بحضـرت حق تعـالی جـل و علا و حضـرت ائمه معصومین صـلوات اللّه علیهم اجمعین و توسل به لطف غیر متناهی حضرت رسالت پناهی صل اللّه علیه و آله نموده و به مضمون اینکه

خود را به ما سپار و عدو را به ما گذارآنگه ببین که دست ولایت چه میکند عمل کردیم لاجرم اولیاء دولت قاهره از مکمن غیب و محـل لا ریب باحسن وجهی و اسـهل رمزی به حصول موصول میگردد و اعـدای سـلطنت عـدیم الانتقال قرین ادبار و انکسار گشـته متوجه دار البوار میشود و مؤیـد این حـال و مصـداق این مقـال قضـیه طـایفه مخـذول العاقبهٔ تکلو و ترکمـان که بـا وجود شـفقت و مرحمت عالی که نسبت بدیشان زیاده از دیگر اویماقات مشاهده عالمیان میشود بواسطه قضیه امیرخان لجاج نموده در مقام مخالفت و لجاج و نمک بحرامی شدند و هرچند حسب الالتماس ارکان دولت قاهره و ریش‌سـفید قزلباش پروا نجات بایشان نوشـته خلعتهای فاخره جهت ایشان فرستادیم اصلا در مقام سرکشی و مخالفت به مضمون «الشقی الشقی فی بطن امه مضمون این بیت که، شعر:

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۶۰ گلیم بخت کسـی را که بافتنـد سیاه‌سـفید کردن آن نوعی از محالا-تست باز بنابرین طرفه‌تر آنکه برادر بیـدولت بی‌سـعادت طهماسب میرزا را دست‌آویز کرده نام پادشاهی برو نهاده خیالات فاسد در سویدای خاطر جا داده و غافل از آنکه زمام امور سـلطنت و پادشاهی به مقتضاء حقیقت انتمای «تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ» «۱» در قبضه تأیید کردکارست. شعر:

نکوئی جهانداری از سرسریست‌که شاهی نمودار پیغمبریست

کسی را سزد رایت افراشتن‌که ده را تواند نگهداشتن

سریر بزرگی نه جـائیست خردبخوردی کسـی گوی دولت نـبرد در دار السـلطنه قزوین که مقر سـلطنت و منزل خلاـفت این دودمـان ولایت مکانست نزول نموده خان و مان و عرض و ناموس و اموال و اسـباب چندین هزار نفس از ترک و تاجیک و وضـیع و شریف بر باد افتاده به جمعیت هرچه تمامتر از فحوای این بیت، شعر:

بـا ولی نعمت از برون آیی گر سـپهری که سـرنگون آیی غافـل شـد اراده مقابله رایات فیروز آثار نمودنـد و نواب عالی بتائیـد ملک متعال و موکب دولت بی‌زوال:

بزرگ کرده او را فلـک نگیرد خوارعزیز کرده او را ملـک نـدارد خوار مضـمون حقیقت مشحون و ما توفیقی الا باللّه، منظور انظار اجابت آثار ساخته با امرای نامدار و مقربان فلک اقتدار و قورچیان نصـرت شعار و دلیران لشگر ظفر کردار و خدام عتبه عالیمقدار و

غازیان شیرشکار و عساکر فیروز آثار قرین نصرت و ظفر به مقتضای «وَ اللَّهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشاءُ» «۲» برفع و دفع طایفه شدید القوة شدیم و رایات ظفر آیات بواسطه بقیه عساکر منصوره چند روزی در چمن سلطانیه توقف فرمودیم. در این اثنا خبر رسید که مخالفان ضلالت نشان از روی غرور به ییلاق جیکچکی آمده همانساعت بلا توقف اردوی کیهان پوی کوچ کرده در چمن صایین قلعه چتر فلک فرسای بر اوج اعتلا افراشتیم چنانچه فاصله بین الفریقین زیاده از دو فرسخ بود روز دیگر که روز جمعه نوزدهم شهر جمادی الاول سنه تسعین و تسعمائه بود قرین فتح و اقبال پای سعادت در رکاب دولت و اقبال نهاده بشوکت هرچه تمامتر سوار شدیم و عساکر گردون مآثر و غازیان عطام و قورچیان عظام و مقربان بارگاه فلک احتشام و توپچیان و تفنگچیان بهرام انتقام و سایر ملازمان ذوی الاحترام در رکاب نصرت آیات ترتیب میمنه و میسره داده و صفها آراسته شروع در مقدمات جنگ و جدل شد. نواب عالی در تیب جا گرفته دست راست و چپ را بامرای عظام عالیمقدار و شیران بیشه گیرودار سپرده چرخچی تعیین فرمودیم و مخالفان بی‌ایمان بهیات اجتماعی قشون قشون و فوج فوج پیش آمده صف‌آرایی کرده شعله حرب التهاب یافت مکررا از طرفین بر یکدیگر تاختند مرتبه اول شکست بر چرخچی مخالفان افتاد علی سلطان ولد ولیخان تکلو که سرمایه

---

(۱)- سوره ۳ آیه ۲۶

(۲)- سوره ۳ آیه ۲۶

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۶۱

فتنه و فساد ایشان بود بقتل رسید و مخالفان زور آورده چرخچی ما را گردانیدند مجملا تا عصر تنکی جنگ عظیم بهم رسیده بود آن نمک بحرامان دل از جان برگرفته نزدیک بدان شد که چشم زخمی عظیم واقع شود که نواب عالی به مضمون خیر مشحون «وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» «۱» تکیه بر الطاف بینهایت بار الهی و امداد بواطن قدسی مواطن حضرات عالیات نموده به مضمون این بیت:

کسی را که ایزد بود کارساز یاری لشگر بود بی‌نیاز با معدودی چند که همراه بودند به موجب نص کریم صریح «کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً» «۲» بنفس نفیس حمله کرده با وجود آنکه قلیلی از ملازمان مخصوص در رکاب عالی در تیب مانده بودند بر وجهی پیش برد که مخالفان و موالفان مخلوط شده تمیز جوانان طرفین از یکدیگر نمی‌شد بحسن توفیق ملک متعال و مساعدت بخت فرخ فال شکست بر لشگر نکبت اثر ایشان افتاده نسیم فیروزی و شمیم نصرت و فیروزی بر پرچم علم ظفر فرجام وزید، مخالفان بی‌شکوه بیکبار منهزم شدند و غازیان شیرشکار برادر بیدولت طهماسب را با محمد خان روسیاه و مسیب خان نامراد و بیرام خان ولد سولاخ حسین و مرتضی قلی ولد اردوغدی خلیفه و علی سلطان ترکمان گرفته دویست سیصد کتل را در پای تیب ایشان از پشت زین بر روی زمین انداخته سرهای ایشانرا بر سر نیزه‌ها کردند و سر ولیخان تکلو و علی سلطان ولد او و خلیل بیک نموده ابو طالب میرزا، بیرام بیک قراب اغلی و شاهقلی سلطان تکلو برادر امیر خان و سرداران ایشانرا بنظر عالی درآوردند و تفصیل آن بر وجهی است که در ضمن پروانچه نوشته شده. غرض که به یمن تأیید الهی چنان فتحی شد که در هیچ عرصه و اوان کسی نشان نداده. شعر:

چشم فلک ندید و نه‌بیند به هیچوجه‌این دولت عظیم که ما را میسرات بیت:

نباشد چنین کارها سرسری‌که ایزد دهد نصرت و برتری» الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ» «۳» که اعدای دین و دولت ابدی الغایت نیست و نابود شده و مملکت عراق مجددا بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و اصلا دغدغه از هیچ ممر بخاطر انور راه نیافت روز دوشنبه و یکشنبه آنجا توقف نمودیم که سرها و اخترمها کشیدند و بلاتوقف متوجه الکاء همدانیم و بعد از قرار و مدار مهمات عراق باستعجال تمام بدار السلطنه تبریز مراجعت نموده به محال متعلقه رومیه شومیه رفته آن بلاد را به تحت تصرف این دولت قدیم

الامتثال می‌آوریم باید که بدین مژده مسرت آثار که مصحوب رفعت آثار نظام الدین مهدیقلی بیک ایشک آقاسی ابواغلی فرستادیم مسرور و شادمان بوده آوازه طبل شادمانی و غوغای نقاره شادکامی به عیوق رسانیده در دعاگوئی تقصیر ننمایند»

(۱)- سوره ۶۵ آیه ۳

(۲)- سوره ۲ آیه ۲۴۹

(۳)- سوره ۱۵ آیه ۳۴

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۶۲

نواب شاهزاده گیتی‌ستان بعد از دو روز از آنجا کوچ کرده به قصد آنکه جمیع امراء گریخته جمعیت نموده به همدان میروند و از آنجا فتنه کرده به بغداد متوسل خواهند شد اراده یورش همدان نمودند و راه از قزوین گردانیده ...

ص ۸۲۶ س ۱۷: و شمشیر در گردن انداخته به شرف پایبوس شاهزاده صاحب قران سرافراز گشتند. علیقلی خان استاجلو چون توجهی به ادهم خان داشت در مقام تربیت و مخافظت او گردید.

ص ۸۲۷ س ۱۱: سوق کلام در توجه شاهزاده سپهر احتشام بجانب بلده قزوین در اول جوزا یعنی در زمانی که سلطان گل بر تخت تجمل قرار گرفته و بلبل هزاردستان به صد زبان و بیان به انواع فریاد و فغان باغ سعادت را پرنوا ساخته و اطراف جمنها به انواع سبزه و ریاحین آراسته، شاهزاده صادق الاعتقاد و العقیده همت عالی نهمتش بمقتضای آن شد که درین فصل بهار عدالت شعار سری بدار السلطنه قزوین کشیده و بعد از سیر و تماشای گل:

سلطان گل رسید و دیار چمن گرفتو اطراف جویبار سپاه سمن گرفت به احوال ستمدیدگان و جفا یافتگان و تاراج‌زدگان آن بلده جنت نشان باز رسیده تلافی جبر و آزار خاطر مستمندان آن جماعت نماید و مقرر شد که اردوی همایون همچنان در ییلاق خرقان توقف داشته نواب مالك رقاب با امرا و مقربان شاهی بسیر و تماشا رفته زود مراجعت فرمایند. آخر روز سه‌شنبه سلخ جمادی الاول سنه مذکوره بسعادت و کامرانی سوار گشته متوجه دار السلطنه شدند. شعر:

بزرگان شهر آگهی یافتندبپابوس شهزاده بشتافتند

بشکرانه جانرا کشیدند پیش‌که دیدند روی خداوند خویش و شهر را آیین بسته از هر طرف تعبیهای لطیف انگیخته روز چهارشنبه غره شهر جمادی الثانی یکسر بباغ سعادت‌آباد که رشك باغ ارم و فردوس پرنعم است تشریف بردند:

جهانی بشادی بیاراستندبهرجای رامشگری خواستند

همه شهر در زیور و در نگارگهریوش شد هم زمین از نثار

بآیین ببستند هر چار طاق‌که هر یك بدی رشك نیلی رواق

بپوشیده بر هر یکی زیوری‌فرازش بهر گوشه رامشگری

همه مملکت گشته آراسته‌درو یوم و دیوار برخاسته شاهزاده صاحبقران در باغ فردوس نشان به عیش و نشاط و کامرانی گسترده بزم‌های خسروانه آراست. شعر:

بگسترده فراش صد نوع فرش‌ز بهجت زمین گشته مانند عرش

شد آراسته بزمی از ناز و نوش‌که مثلش ندیده به مینو سروش

خورشهای الوان ز اندازه بیش‌به خانهای زرین نهادند پیش

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۶۳ می ارغوانی به زرین قدح‌به میخواره افتاده عکس قدح ساقیان سیمین ساق و پروانجبان زرین نطاق ساغرهای مالامال در گردش آورده مغنیان خوش الحان و نغمه سرایان شیرین زبان نوای ارغنون و صدای بربط و قانون در

گنبد گردون انداختند و دعای آن خسرو دین‌پرور بدین ترانه و سرود می‌نواختند. بیت:

که تا باشد جهان صاحبقران بادزمانه حکم کش او حکم ران باد

مظفر باد بر اعدا سپاهش‌نیفتاد از سر دولت کلاهش

مرادش را سعادت راهبر بادز نو هر روزش اقبال دگر باد و بعد از عیش و عشرت بدولتخانه مبارکه درآمده سایه التفات برساحت آن بلده و تدبیر مصالح ساکنان آن خطه نفیسه انداخت. سادات و علما و اکابری که در آن بلده بودند همه را به نوازش خسروانه سرافراز ساخته خلعتهای پادشاهانه شفقت فرمود و هرکه را ظلمی رسیده بود بعدالت تدارک فرموده فقرا و مساکین را به انعامات مفتجر گردانید.

ص ۸۲۸ س ۷: برادر اسمعیل قلی خان شاملو دادند و ایالت شیراز را چون قبل ازین به علیخان مرحمت کرده بودند بدستور بدو عنایت کردند. مهدیقلی بیک سارو شیخ ذو القدر را وکیل و ریش‌سفید آقایان ذو القدر نمودند و الکاء بوانات و کبیر و طسوج کاشان بسید سلیمان کمونه دادند و الکاء سمنانرا اضافه خوار کرده به پسرزاده تبت اغلی عنایت کردند. چون ادهم خان ترکمان با آن همه عقوق و یمک بحرامی ...

ص ۸۲۸ س ۱۴: که از تبریز روگردان شده بود بمیان ترکمانان رفت و در معرکه جنگ پیش‌آهنگ بود التجا بدرگاه نواب عالی آورده و ملتجی به علیقلی خان فیج‌اغلی گشته شاهزاده جرایم او را مقرون بعفو ساخته ...

بمؤدای «وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» «۱» او را همان بحالت خود باز گذاشته ...

ص ۸۲۸ س ۱۱: بتاراج رفت و صاحبقران دست دریانوال گشاده امراء مذکوره را نوازشات نموده خلعتهای فاخره خسروانه دادند. شعر:

چو بحر عنایت درآمد بجوش‌سپه جام انعام کردند نوش

سرانرا همه خلعت خاص دادبه بخشش دل همگنان کرد شاد ص ۸۲۸ س ۱۹: از گناه ... درگذشته. شعر:

بدرگاه او هرکه کرد التجاهمه کار او شد به خوبی روا ص ۸۲۸ س ۲۳: القصه که مدت یکماه و کسری شاهزاده عالی در دار السلطنه قزوین توقف داشتند. گفتار در توجه شاهزاده صاحب‌قران به آذربایجان. بعد از وقوع فتح مبین چنین و قرار و مدار مهمات عراق و فارس در دار السلطنه قزوین شاهزاده صاحب‌قران نصرت قرین آرزم

---

(۱)- سوره ۳ آیه ۱۳۴

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۶۴

آیین در ساعت سعد سعید در عشر ثانی شهر شعبان از دار السلطنه قزوین بیرون رفته ...

ص ۸۲۹ س ۷: شاهزاده جهانیان منزل به منزل از روی عیش و نشاط و فراغت و صحت شعر:

بهر منزلی مجلسی ساختندبهشتی نوآیین بپرداختند ص ۸۲۹ س ۸: استقبال فرموده مقدم یکدیگر را بمراسم اعزاز و اکرام گرامی فرموده از جانبین دقیقه از دقایق شرایط حرمت و خدمت و نوازش فروگذاشت ننمودند. پس از آن داخل شهر شده.

ص ۸۳۰ س ۱۵: به کنار رفت. شعر:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای‌نبرد [رگی] «۱»تا نخواهد خدای ص ۸۳۰ س ۱۸: شعر. بیت:

تا درنرسد وعده هر کار که هست‌سودی ندهد یاری هر یار که هست ص ۸۳۱ س ۳: روز چهارشنبه بیست و چهارم

ص ۸۳۱ س ۹: آب شهر

ص ۸۳۱ س ۱۷: سه‌شنبه ششم شهر مذکور

ص ۸۳۲ س ۱۵: مهدی قلی خان مشهور بسیماون

ص ۸۳۱ س ۱۷: نمیتوانست نمود. شعر:

آن حصاری که طرف بلده اودر علو از ستاره دارد عار

حصن او حصن اختر ثابت‌بام او بام گنبد دوار ص ۸۳۲ س ۱۹: و اکثر امرا در رکاب شاه مستطاب و شاهزاده کامیاب بودند بخاطر باریافتگان آستان خلافت مکان رسید که یکمرتبه دیگر بقراباغ رفته لشگر عظیم فراهم آورد.

ص ۸۳۳ س ۱۴: علی خان که بخدمت نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اعلی ابو المظفر شاه عباس بمشهد مقدس آمده هر کدام شهر که از عراق و خراسان که خواهد به تیول او مقرر شود مرتضی قلی خان ...

ص ۸۳۳ س ۱۵: می‌بود و اراده رسیدن بخدمت آن اعلیحضرت در خاطر داشت و در وقتی که ...

ص ۸۳۴ س ۲۰: توقف نکند و الکاء استرآباد را که الکاء او بود بحوزه تصرف درآورده

ص ۸۳۵ س ۲۱: چون مرشد قلی سلطان برادر اسمعیل قلی خان شاملو بواسطه بعضی از ولایت قم که به تیول او بود در قم بود چند نفر از شتران او و چند قطار از شتران ترکمانان همراه غازیان ذو القدر بکسیب برده بودند ..

---

(۱)- لن: یکی

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۱۰۶۵

ص ۸۳۶ س ۶: و خود با ملازمان خود سوار شده پنج دروازه قم حراست نمود چهار را بست و یکی را گذاشت که آمدن غازیان از آنجا باشد چون شب از مردم شهر و محلات جمعی کثیر را بمرحلهای بارو فرستاد آنشب تا صباح با مردم قم و جماعت قم کشیک داشت. صباحش مرشد قلی سلطان که در حوالی آستانه مقدسه منوره معصومه سلام اللّه علیها او را با فرزندان در آنروز جناب مولانا آقاجانی متولی سرکار آستانه مقدسه با حضرت میرمخدوم قاضی القضاهٔ قم ...

ص ۸۳۶ س ۷: در این اثنا خبر رسید که نواب جهانیان کامران صاحبقران علیقلی سلطان حاکم قم را رخصت داده بود که بعراق آمده بعضی ایل و الوسات غازیانرا که در شراه و فراهانند جمع نموده بدرگاه رود سلطان مشار الیه را در زنجانرود گذاشته‌اند. مشار الیه از سلطانیه بولایت شیراز روانه شد. مرشد قلی سلطان شاملو و هفتاد نفر دیگر از ترکمانان با وی می‌بودند او را سردار لشگر ذو القدر و اهل قم نموده صد کس دیگر از ذو القدر و مردم خود و از قم سان داده فرزندان علیقلی سلطان و مرشد قلی سلطان بنارین قلعه برده بر هر که از ترکان که محل اعتماد بودند فرزندان ایشانرا داخل نمودند و هر دروازه را به ذو القدریان و شاملویان سپرده بر در نارین قلعه کس اعتمادی نیز تعیین نمود و بر مردم شهر و محلات آدم قسمت نموده مقرر شد که تمامی حصار و مرحلها را تا صباح محافظت نمایند و از سر شب تا صباح مرشد قلی خانرا سوار کرده دوره شهر را از درون حصار گشته طریق جرأت کشیک مرعی می‌شد. اتفاقا مولانا آقاجانی که برساله رفته بود با زن در اصل مولانا از حزب ترکمانان بود و با محمد خان و طوایف ایشان تبریزی داشت (؟) ترک سفارت و نمک‌خوردگی اهل قم را گذاشته مرغبات در آمدن ترکمانان بقم کرد. خان روز دوشنبه ۱۱ شهر محرم از آنجا کوچ کرده یکفرسخ را پیش نشسته بمراغه طیب و طاهر آمد و مولانا از درب ری به شهر داخل شده بعضی از مردم که بر دروازه و پشت حصار به محافظت اشتغال داشتند بایشان رسانیده که شاهزاده حمزه میرزا را شهید کرده‌اند و شما به عبث هرزه کاری مکنید و حریف ترکمانان نمی‌شوید اولی آنست که در پی کار خود بروید. چون مولانا را منزل در بیرون شهر بود یقین که چون مرتضی قلی خان و ترکمانان به آستانه میرفتند مشار الیه دیگر فساد و تحریکات میکرد غازیان شاملو و ذو القدر صلاح وقت در آن دیدند که مولانا آقاجانی را با سایر ترکمانان که درین ... «۱» بودند مثل ابو المعصوم میرزای موصلو و طهماسب قلی بیک عمزاده او و زینل بیک [کرد] «۲» و قریب ده پانزده نفر از ترکمانان ملازم امرای ترکمان بحرمت و عزت هرچه تمامتر در

خانهای واقعه در قلعه نشانده از یراق جنگ ایشانرا عاری داشتند و خدمات میکردند تا معاملات مشخص شود. القصه که روز دیگرش مرتضی قلی خان با اجلاف و اوباش ترکمان بقم آمدند و در جوار مزار حضرت معصومه علیها الصلوة و التحیه مأوا گرفتند و ملازمان ایشان بدر باغ هارونی و سایر باغات قریب بآستانه خیمه زده اراده یورش شهر نمودند.

ص ۸۳۷ س ۱۷: به رسالت فرستاده امیر اسماعیل مختار ساوجی وزیر وی مرد دانای

---

(۱)- ناخواناست

(۲)- لن: دوکر

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۶۶

عاقل بود باو پیغامی چند نمود الحق مشار الیه نیز چیزها درین باب در خفیه خاطرنشان او کرده بود تا آنکه در مرتبه اخیر مبلغ ده تومان جهت میر اسمعیل وزیر و پاره آرد و جو و گلاب و نار و میوه و چورك و حلوا جهت سرکار خان فرستاده شد.

ص ۸۳۸ س ۸: شهر رسانیده تا آنروز تخته پل را انداخته بیرون رفته تا سر قلعه استقبال نموده و سلطان را به شهر درآورد حاصل که در آنروز راقم ...

ص ۸۳۸ س ۱۶: گرفته پس از قرار و استقرار سلطان در نارین قلعه و خبر آمدن مرتضی قلی خان باز به حوالی بلده و سر رودخانه ...

ص ۸۳۹ س ۴: کاشان و عمال آنجا از وزیر و داروغه که از جانب نواب شاهزاده منصوب بودند ...

ص ۸۳۹ س ۱۲: احکام همایون بعزل سلطان شاملو که در دار السلطنه قزوین و حسین قلی سلطان استاجلو برادر علیقلی سلطان شاملو که در ری بود و علیقلی سلطان که در قم بود ...

ص ۸۳۹ س ۱۶: گریزگاه نداری. اما آنچه در قم باو متقبل شده بود مشار الیه بابا احمد قمی را که ملازم او بود آن مبلغ را به تحصیل او داد و چون علی قلی سلطان به قم آمد بابا احمد را ملازم سلطان ساخت و آنوجه را وصول نموده به سرکار سلطان داد.

ص ۸۴۱ س ۵: روز سه‌شنبه

ص ۸۴۱ س ۱۳: می‌فرمودند و مغنیان و مطربان خوش الحان به سرود این ابیات مجلسیانرا آگاه می کردند. شعر:

مغنی به آواز چنگ و چغانه‌چه خوش گفت در شاه غم این فسانه

که ای شاه برخیز کانفاس عمرت‌بود مایه دولت جاودانه

غنیمت شمر شام عشرت که داندکه روز دگر زنده باشیم یا نه

مباش از می لعل خالی زمانی‌که پیداست بنیاد کار زمانه

درین بزمگه چند غافل نشینم‌ز صوت اغانی و چنگ و چغانه

بکعبه مرو جامی از خانه خودکه خالی نباشد ازو هیچ خانه ص ۸۴۲ س ۱۸: پرواز نمود و از این صحرای اندوه و ملال بجوار رحمت ایزد متعال انتقال فرمود تا جهانست سلطانی چو او بر تخت سلطنت ننشسته و سروی به اعتدال او در جویبار مملکت نرسته. شعر:

بکوشش چو رستم به بخشش چو حاتم‌چو نوشیروان عدل و حیدر دلاور عمر شریف آن اعلیحضرت هجده سال هشتماه تمام بود آخر الامر ...

ص ۸۴۳ س ۱: ترا حرم به ...

شد وقت که این جهان حمال‌بنهند محفه مه و سال

شد وقت که مرکبان انجم‌هم نعل بیفکنند و هم سم و در آن شب دیجور صیحه محشر از نزدیک و دور بر [خاست] و نفیر نوحه از

امیر و وزیر و صغیر و کبیر

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۶۷

گوشواره کنگره ایوان گشت و آوازه فغان و زاری از اوج سپهر زنگاری بگذشت و آن هنگام زمستان و موسم برف و باران بود و آفتاب عالمتاب از حجاب سحاب روی جهان‌آرا نمود چون ماتمزدگان پیوسته گریان بود و رعد و برق سوزان و خروشان القصه که آلاچق ...

ص ۸۴۳ س ۱۳: و سپهر بی‌مهر خدنگ بلا- از کمان جفا برگشود و آفتاب دولت که از اوج جلال تافته بود روی به زوال آورد و اسباب سلطنت که در غایت کمال ارتباط یافته بود میل انتقال کرد. روزگار غدار عین الکمال را جمال نمود و نیل دغدغه از مصیبت آن شاهزاده بر جمال حال جهانیان کشید.

ص ۸۴۵ س ۷: دار الارشاد اردبیل تقل نمایند و در درون حظیره منوره مقدسه مدفون سازند و ایشان از اردو جدا شده چون شب درآمد در کنار همان آب خیمه و خرگاه زده شمعها و مشعلها افروخته حفاظ کلام ملک علام بتلاوت اقدام نمودند. شعر:

شب آمد چه شب اژدهای سیاه‌فرو بسته ظلمت پس و پیش راه

شبی سخت بی‌مهر و تاریک چهربتاریکی اندر که دیدست مهر

فرو دوخته لب بمسمارهاستاره گره بسته بر کارها القصه در شب گذشته که این قضیه واقع شده هنگام توجه به منزل دگر ...

ص ۸۴۴ س ۱۸: آه از کشتن سلطان حمزه و مولانا آصف اردوبادی در تاریخ رحلت آن جنت منزلت بهتر یافته. تاریخ:

شاه سلطان حمزه صاحبقران‌گشته شد از جور گردون بیگناه

عقل گفتا سال تاریخش بجوی‌از «طلوع دولت عباس شاه» سلطان حمزه میرزا شاهزاده بود در کمال شجاعت و معدلت و کرم و صفت از تاجداران روزگار و تخت‌نشینان جم اقتدار برتر، در چمن دولت خویش جز نهال احسان نمی‌نشاند و تا تغییر احوال لیل و نهار و تبدیل غم و انتقال جز تخم مروت و عاطفت بر مزارع قلوب نمیکاشت و باخلاق حمیده و آداب پسندیده موصوف و معروف بود. انعام عام چون فیض غمام بخاص و عام میرسید و جهان و جهانیان در پناه رأفت او آرمیده بودند. جهت مناقب و آوازه محامدش در اطراف جهان منتشر شده بود میلش همواره بعدالت و رفاهیت عجزه و رعیت‌پروری می‌بود و در ایام فرح انجام او امور دیوانی و اسباب جهانبانی در غایت انتظام سرانجام داشت. القصه شاهزاده با وجود این حالات پیوسته شعف تمام به شرب مدام داشت و زندگانی را بی‌می لعل‌فام حرام می‌پنداشت چون نرگس و لاله همیشه در هوس جام و پیاله بود و بسان لب لعل جانان بی‌راح ریحانی و شراب ارغوانی دهان نمی‌گشود تا در آن شب جان‌ستان شرابهای گران آن بر سر ایشان آمد چنانچه عرض یافت. که شنیدی که در این بزم دمی خوش بنشست‌که نه در آخر صحبت بندامت بر [خاست] و مدت سلطنت و حشمتش نه سال تمام ...

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۶۸

ص ۸۴۷ س ۱: شاه عباس تعلق دارد و سالهاست که در خراسان بر سریر سلطنت متمکن است و تا غایت که برادر بزرگ کامکارش در قید حیوة بود پیرامون ممالک عراق و فارس و آذربایجان نمی‌گشت.

ص ۸۴۷ س ۷: و روزی میگذرانیم یحتمل که چون اسم پادشاهی سلطانمحمد پادشاه در میان باشد شاه عباس بخراسان فراغت کرده مزاحم پدر نگردد بالاخره ...

ص ۸۴۸ س ۱۸: بجا آورده تمام ارکان دولت و اعیان حضرت و سادات آنولایت. شعر:

همه جامه کرده سیاه و کبودز خون دل از چشمها رانده بود و بغایت از آن قصه ناگزیر محزون شده اما نص «الَّذِینَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» را مرحم آن جراحت ساخت ...

ص ۸۵۱ س ۴: فرستاده، شعر:

خطبها را دهان بذکر تو بازتا ممر سخن زبان باشد

سکه‌ها را دهان بنام تو بازتا ز زر در جهان نشان باشد ص ۸۵۱ س ۹: روز شنبه

ص ۸۵۴ س ۱۳: ایستاده سایر ملازمان خود را با لشگر مرشد قلی سلطان و سلطان مذکور طرح ساخت که از اطراف و جوانب برایشان تاخت آورد. مرشد قلی سلطان در آنروز داد تهور و دلاوری داده مجددایکه و تنها بمیان آن جماعت رفت و بیرون آمده ...

ص ۸۵۷ س ۱۳: دو پسر او را یکی میرزا عبد الحسین و دیگری میرزا علاء الدین محمد

ص ۸۵۸ س ۱۲: سال هشتم از سلطنت آن خسرو اقلیم چهارم. درین سال فرخفال یعنی تنگوزئیل پادشاه حمیده خصال در مشهد معلی مزکی نوروز به قاعده مقرر معهود در روضه مقدسه نموده پس از آن بشوکت و عظمت هرچه تمامتر در چهارباغ آنجا که رشک هشت بهشت و فردوس گشت نموده امرا و سادات و متولی و نقباء و خدام ذوی الاحترام سپهر اعتلا بپابوس تهنیه سلطنت کل ایران سرافراز گشته همگنان مشمول عواطف بیدریغ گشته بخلاع پادشاهانه و تفقدات خسروانه سرافراز گشتند. آنجماعت نیز به رسم و عادتی که در حین جلوس پادشاهان بر تخت می‌باشد و متعارفست دست و زبان به ثنا و دعا گشاده هر کدام را آنچه مقدور بود نثار و ایثار نمودند. شعر:

زر و گوهرش بر سر افشاندندورا شاه صاحبقران خواندند پس از آن باطراف و جوانب خراسان احکام استمالت به حکام و داروغگان نوشته ارسال داشتند و مصمم در آمدن به عراق و آذربایجان گشتند.

ص ۸۵۹ س ۱: توقف داشتند و بواسطه نسبت ادب برادر بزرگتر که در عراق و آذربایجان بودند دست بر خاطر داشتند چون آن قضیه ناگریز نواب مشار الیه واقع شد ...

ص ۸۵۹ س ۲: پادشاهی نمود و از عمر شریف آن اعلیحضرت سپهر منزلت که بپایه سریر سلطنت و خلافت آمده شانزده سال شمسی منقضی گشته بود ...

خلاصة التواریخ، ج‌۲، ص: ۱۰۶۹

ص ۸۵۹ س ۷: جایز نیست و مهدیقلی خان استاجلو که در آن اوان لله و وکیل ...

ص ۸۵۹ س ۹: اویماقات خصوصا بسطام آقا ترکمان که یکی از آقایان معتبر امیر خان موصلو بود ...

ص ۸۶۰ س ۵: شفقت فرموده و احکام استمالت و خلعت‌های فاخر جهت مظهر شجاعت و معدلت و احسان گنجعلی خان که حاکم خواف و باخرز بود فرستاده در خراسان اعتماد تمام بر آن دو خان معتمد نموده و حفظ و حراست آنحدود و ولایات را بدیشان فرموده از سبزوار اردوی همایون نهضت فرموده بدامغان و سمنان و ری و طهران در حرکت آمدند و ...

ص ۸۶۱ س ۳: چون قبل از این که خبر رایات عز و جلال به جانب عراق باصفهان مسموع سمع آن امرای نادان شده بود ...

ص ۸۶۱ س ۷: چون حضرت عزت و عز و علا- جامه سلطنت و پادشاهی را بر قد بلند اختر نواب شاهی ظل آلهی دوخته بود و موقوف وقت می‌بوده چون بالکای ساوخ بلاغ رایات عز و جلال رسید ترک و تاجیک و وضیع و شریف ...

ص ۸۶۱ س ۲۱: خصوصا نواب سیادت و نقابت دستگاه مجتهد الزمان میرسید حسین و حضرت میررحمت اللّه نجفی و قورخمس سلطان شاملو و اکابر و اعیان که ...

ص ۸۶۲ س ۱: روز شنبه ...

ص ۸۶۲ س ۹: دمیده و در تاریخ جلوس آن اعلیحضرت چون در محرم نهصد و نود و شش خبر به دار الامان کرمان رفته بود که آن اعلیحضرت سپهر منزلت بر تخت سلطنت نشسته نواب میرتاج الدین محمود ولد نواب غفران‌پناه میرشمس الدین محمد صدر این رباعی را فرمودند تاریخ:

صد شکر که آیین عدالت نوشدخورشید زمانه معدلت پرتو شد

کیخسرو عهد چون بشاهی بنشست‌تاریخ شهی جلوس کیخسرو شد ص ۸۶۴ س ۱۵:

کسی را که برگشت ازو روزگارهمه آن کند کش نیاید بکار ص ۸۶۵ س ۴: متوجه دار السلطنه گردند غافل از آنکه تیر تدبیر را بسپر تدبیر دفع توان کرد. هیهات هیهات با ناوک دیده دوز تقدیر سپر آهنین با کاغذ نم یافته و حصار عنکبوت بافته با هم سمت مساوات دارد.

ص ۸۶۵ س ۱۶: ابراهیم خان ترکمان که بایلچیگری بروم رفته بود و مدت پنجسال و کسری آنجا مانده در اول این سال باردوی همایون در دار السلطنه قزوین ملحق شد همراه شاه و شاهزاده آمده بود ...

ص ۸۶۸ س ۱۷: بودند مثل حسین بیک شاملو قورچی شمشیر او را الکاء نطنز داده شروع در تربیت او نمودند و اکثر آقایان شاملو ملازم او شدند و سایر جماعت را که ...

ص ۸۶۹ س ۱۷: مرحمت کردند و سی‌تومان سیورغال در شیراز مجددا عنایت کرده

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۷۰

ص ۸۶۹ س ۲۲: عنایت کردند و نقابت‌پناه امیر اسماعیل ساوجی را که از سادات مختار بود در زمان شاه جنت‌مکان علیین آشیان وزیر دار المؤمنین استرآباد وزارت کرده بود پس از آن با مرتضی قلی خان می‌بود و در آمدن به عراق در رکاب ظفر انتساب بود مرشد قلی خان او را وزیر خود ساخت و در دار السلطنه اصفهان که پیش از آن الکاء شاهزاده صاحبقران سلطان حمزه میرزا بود مرشد قلی خان بتیول خود گذرانید.

ص ۸۷۱ س ۸: مرشد قلی خان که باعث این خدمت بود بعضی از خواتین خود و امرا را با بعضی از تبرکات و تنسوقات و اسباب طوی به خانه عصمت‌پناه زهره باجی که جده آن علیا حضرت بود فرستاد. شعر:

ز دیبا و یاقوت و مشک و عبیرز کمخا و زربفت و خز و حریر

زر و زیور و گوهر شاهواروزانگونه چیزی که آید بکار و اثاث بیشمار و یراق بسیار با زینتی و تجملی لایق همراه نمود و در شب وصول همایونش بعد از رسوم و آداب طوی بدرون دولتخانه مبارکه نثار و پای انداز نموده شاهزاده را درآوردند و همچنین با صد هزار حشمت و آیین شاه نصرت قرین را از باغ بدولتخانه آورده در اثنای آن مجلس و جمع اسباب چنانچه زیبد و سزد که در غایت کمال ترتیب یافته بود منجمان حاذق و اخترشناسان صادق بعد از رعایت احتیاط به اختیار وقت آن مخدره تتق ابهت و عفت را به منزل خاص برده پس از آنکه خسرو خاور به خلوتخانه غروب خرامید و جهان معجر کحلی مرصع شب را در سر کشید خلوتخانه زفاف سعادت اتصاف محل اجتماع نیرین سپهر سلطنت و برج مقارنه سعدین آسمان ابهت و جلالت گشته، شعر:

دهان ناشتا از لقمه پر شدصدف شایسته یک دانه در شد

لب از یاقوت سایی چون برآسودزر اندر بوته سود و سیم پالود

چو مرغ تشنه زد بر چشمه منقارازو آب حیات آمد پدیدار و این جشن در اواخر محرم الحرام سنه ۹۹۶ اتفاق افتاد.

ص ۸۷۴ س ۸: قرار دادند و میرزا عبد اللّه پسر میرزا سلیمانرا به حسن بیک اغلان خلیفه شاملو به تحصیل دادند.

ص ۸۷۴ س ۱۰: خان داده وی چون در ایام قورچیگری با جناب میرزا خان بیک اردبیلی مصاحبت و آشنائی داشت و درین ایام در جریده اعمال سابق و سایر تاجیکان بواسطه آنکه مستوفی قورچی ابو طالب میرزا بود او را نیز جریمه کرده به تحصیلدار داده بودند یعقوب بیک او را در خواست نموده وی را به وزارت او مأمور ساختند.

ص ۸۷۴ س ۱۳: ترکمان که داروغه اصفهان بود در همان ایام او نیز اصفهانرا انداخته بدرگاه گیتی‌پناه آمده بود مرشد قلی خان او را ...

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۷۱

ص ۸۷۵ س ۱۶: گردید، شعر:

از رعیت هر آنکه مایه ربودبن دیوار کند و بام اندود ص ۸۷۵ س ۲۱: براق خان که همیشه میانه ایشان بمداوت و دشمنی بود ...

ص ۸۷۶ س ۷: درآوردند. مردم بلوکات و نواحی با اوزبکان سر راست بودند بی‌مضایقه سر بر بقه اطاعت درآورده متابعت نمودند.

ص ۸۷۶ س ۱۵: علیقلی خان در حفظ و حراست حصار و مرحلها و برجها کوشیده خود با غازیان رستم توان شاملو شب و روز در جنگ و جدال و منع و قتال می‌بود و هیچ پادشاهی و لشگری را قدرت گرفتن حصار و قلعه هراهٔ نبوده چرا که آن قلعه‌ایست بغایت محکم و استوار و بلندی باروی آن به مرتبه که پاسبانش اگر بکنگره برآمدی از آسیب شیر فلک در خطر بودی و عمق خندقش بحیثیتی که اگر در تهش سبزه دمیدی از تعرض گاو زمین امان نیافتی. شعر:

فلک مثال حصاری که سد اسکندربدی بنسبت او نسج عنکبوت نزار

بغایتی ز بلندی که عقل نتوانست‌کمند فکر فکندن بطرف بام و حصار

ز محکمی به طریقی که منجنیق سپهربه سنگ حادثه کاهش فکندی از دیوار دلاوران شاملو در شیوه شجاعت و بهادری بحد کمال و در دلاوری و پهلوانی بی‌مثال عبد اللّه خان هر روز در گرفتن آن شهر دل افروز فکر و اندیشه دیگر می‌نمود لویخان را مقرر کرد که شروع در توپ انداختن نمایند و یکدو سنگ توپ قریب به بیست من بلکه زیاد بر پیش مسجد جامع ملکان که در درون شهرست انداخته‌اند که تا نصف در میان گچ و آجر و کاشی نشسته و الی یومنا هذا بر جای خود ماند. القصه ...

ص ۸۷۸ س ۷: متحصن شد ازبکان از حصار پایین رفته سرداران و آقایانرا گرفته به شمشیر زدند ...

بسی تن که بی‌سر شد از تیغ تیزنه دست نبرد و نه پای گریز

هر آن کو نشد کشته از تیغ تیزببردند غارت کنانش اسیر ص ۸۷۸ س ۱۱: و کوششهای مردانه کرد چنانچه دست از آستین توانائی بیرون آورده پای جلادت پیش نهاد و تانم قوه در جگر توانائی داشت پای ثبات قایم داشت.

ص ۸۷۸ س ۱۱: انجامید اوزبکان قلعه را بجاروب غارت پاک رفتند و اثر آبادانی نگذاشتند. شعر:

نشان از در و برج و بارو نماندمران قلعه را هیچ دارو نماند پس از آن خرابی بسیار:

سرای سپنجی بدین سان بودیکی خوار و دیگر تن آسان بود

یکی بر فراز و دگر بر نشیب‌یکی با فزونی دگر با نهیب

بیا تا ز دنیای دون بگذریمز دانش جهانی بدست آوریم

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۷۲ که شادی آن جاودانی بودنه چون این غم آباد فانی بود ص ۸۷۸ س ۱۲: شاملو نموده ...

برآمد ز شور سپه رستخیزنبد غازیانرا مجال گریز ص ۸۷۸ س ۱۷: کفن شد. از صحیح القولی استماع افتاد که سوای لشگر قزلباش از مردم شهر و بلوکات تا ده هزار نفس بدست آن جماعت در آن شهر کشته شد. شعر:

بسی دیدم درین گردنده دولاب‌ندیدم هیچ دورش بر یکی آب

اگر خورشید یکساعت بلند است‌زمانی دیگر از پستی نژند است

چو حال این است شوبا داده خورسندمجو آزار بهر خورده چند ص ۸۷۹ س ۲۰: درآورد و هم در شهر رجب المرجب سنه مذکوره در بلده بخارا اعلامی مولانا میرزا جان شیرازی که از علماء متبحر بود رحلت نمود و هم در آنجا مدفون شد مولانا در فضیلت جامع علوم حکمی و ریاضی و کلامی و طبیعی و اصول بود و انواع فضایل و کمالات را حاوی گشته گوش و گردن ایام به جواهر فضایلش مزین می‌نمود. بیت:

ز درک عالی علمش عیون مدرکه قاصرز کنه آیت فضلش نفوس ناطقه مضطر از جمله تصانیفش آنچه در ایران قبل از رفتن توران در سلک تحریر درآورده بود حاشیه بر اثبات واجب جدید علامه دوانی، حاشیه بر حاشیه خطائی، حاشیه بر حاشیه مطالع، حاشیه بر

حاشیه تصدیقات مطالع، حاشیه بر شرح حکمت العین، حاشیه بر حاشیه قدیم علامه دوانی که مولانا حیفی نوشته و آنچه در ماوراء النهر تصنیف نموده حاشیه بر مطول، حاشیه بر شرح مواقف، حاشیه بر مبحث حال شرح جامی بر کافیه، مجموع دوازده مجلد است. وی از جمله شاگردان استاد العلماء خواجه جمال الدین محمود شیرازی بود عمرش از شصت سال تجاوز کرده بود ...

ص ۸۸۰ س ۱: جاووانی کشید شرح حالات مولانا کما هی در تذکرة الشعراء شاهی مذکور ساخته ...

ص ۸۸۰ س ۲۱: کو کلتاش که از مخصوصان و معتمدان او می‌بود و منصب عالی صدارت هم داشت ...

ص ۸۸۱ س ۲۲: از سلطنت عراق و آذربایجان و فارس و کرمان بود و سال نهم از سلطنت خراسان بود در آن روز ...

ص ۸۸۲ س ۱۳: ورامین جهت احتیاط که به خراسان نزدیکتراند و قلعه مذکوره استحکام تمام دارد در آنجا ...

ص ۸۸۳ س ۱: گفتار در ذکر قتل مرشد قلی خان چاوشلو و محمد خان ترکمان و بعضی وقایع نمایان. چون از هرگونه علامات و ادله محقق گشت که مرشد قلی خان در مقام مکر و غدر و حیل و تلبیس و ظلم و تذویرات است، شاه جهان‌پناه را به حکم وجوب دفع ضایل که در شرع ثابت شده ضرورت گشت که در تدبیر کار او سعی نماید.

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۷۳

ص ۸۸۳ س ۱۹: گریخت و در آنجا به رفاقت بندگان صیمیمی نقدروان جان به حواله دیوان قهر و انتقام از وجه خیانت کفران نعمت بقابض ارواح سپرد. شعر:

ملازم که افتاد حق ناشناس کن از فعل او بر روانش قیاس در آن شب این خبر بلند شد نقاره چیان نقاره‌های شادمانه کوفتند.

ص ۸۸۳ س ۲۰: استقلال تمام بدیوانخانه آمده بر تخت سلطنت قرار گرفتند.

شه آسمان تخت بیضا نگین مسیح آستان گلیم آستین

حسینی نسب شاه حیدر شکوه کزو تیغ مو شد بر اندام کوه

طرازنده افسر سروری فرازنده رایت حیدری

برازنده تیغ انجم گهر نگارنده حکم خورشیدفر

زمین استقامت زمان انتقام فلک احترام و ملک احتشام

ز بیداری بخت شد کامیاب کس این بخت هرگز نبیند بخواب ص ۸۸۴ س ۱۰: داخل شده و در اوایل شوال احرام رفتن مشهد مقدس که ثانی کعبه و رکن مقام است بسته بسعادت و فتح و اقبال و ظفر روان شدند و زبان حال به مضمون اینمقال مترنم ساختند. شعر:

چو آیم جانب کویت دو صد منزل یکی سازم دگر بیرون روم در هر قدم صد جا کنم منزل شاه جهانیان چون به حوالی آن شهر دلبند رسیدند غسل زیارت کرده پیاده بآستانه تشریف بردند و سعادت زیارت دریافته بلوازم طاعت و عبادت اقدام نموده از حضرت واهب المواهب و روحانیت آن امام مظهر العجایب و مظهر الغرائب نصرت و تأیید مسئله نمودند. پس از آن صلحا و اتقیا و زوار را به تفقدات شاهانه و تصدقات خسروانه سرافراز ساخته به چهارباغ آنجا که دولتخانه مبارکه آن پادشاه زمانه بود و شاهزاده برخوردار منظور انظار حضرت آفریدگار، المنصور سلطان صفی میرزا ابقاء اللّه تعالی در آنجا می‌بود و تا متولد شده بود شاه عاقبت محمود او را ندیده بود دیده بدیدار فرزند سعادتمند ارجمند منور ساختند.

ص ۷۸۴ س ۱۲: توقف فرمودند گفتار در ذکر آمدن رومیان از راه بغداد به جانب همدان

ص ۸۸۵ س ۸: دوشنبه ذی حجه حجه مذکوره روز عبد اضحی بوقوع انجامید چغال اغلی قورخمس خان را محبوس ساخته همراه به بغداد برد.

ص ۸۸۷ س ۳: با جمعی از امرا خصوصا مظهر شجاعت و احسان گنجعلی خان که در آن ولایات الکاءها و قلعها کشیده داشت

چرخچی لشگر ظفر اثر باشند.

ص ۸۸۷ س ۹: برداشته بقلعه ... که در میانه کوه و کتل مابین قوچان و اسفراین واقعست متحصن شد. سابقا داخل اسفراین بوده الحال از آنجا جدا شده و آن قلعه‌ایست در صحرای همواری افتاده و از هیچ جانب حواله و همپایه ندارد و سر بفلك الافلاك کشیده و در متانت و حصانت با خیبر همسری میکند:

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۷۴ دژی بود با آسمان هم نبردنبرده کسی نام او در نبرد

تو دانی که بر تارک مهر و میغ‌نشاید ز دل نیزه و تیر و تیغ الحاصل که بوداق خان ...

ص ۸۸۸ س ۱۱: پیدا کرده اما زود مزاج همایون از برکات دعوات و تصدقات روی بصحت، بیت، نگویم ...

نگویم مزاجش گرفت اعتدال‌که عالم شد ایمن ز خوف زوال خلایق را حدایق آمال و بساتین امانی از شقایق بهجت و ریاحین شادمانی آراسته و پیراسته شد پس از آن ...

ص ۸۸۸ س ۱۵: در حرکت آیند و انتقام از رومیان کشیده آن الکاء را نهب و غارت نمایند.

ص ۸۸۸ س ۱۶: والا بدار السلطنه اصفهان نزول اجلال فرمایند. و هم درین سال بعد از قتل مرشد قلی خان نواب میرزا لطف اللّه شیرازی وزیر شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا را در چمن بسطام وزیر نواب مستطاب مهد علیایی زینب بیگم عمه شاه عالمیان‌پناه نمودند و مقرر شد که بر ضمن احکام شاهی در پائین وزیر خط و مهر نهد و هم بعد از قتل مرشد قلی خان نواب فرهاد بیك قرامانلو که یکچند در ملازمت شاهزاده سعید شهید مغفور می‌بود بواسطه تسلط اعادی که نواب شاهزادگی را با او بی‌توجه کرده بودند انداخته به روم رفت. چون خبر توجه شاه عالمپناه را که به عراق آمده و بر سریر توجه موروثی متمکن گشته مشار الیه اقبال‌وار بدرگاه عالمپناه شتافت و مشمول عواطف بیدریغ گردید و شاه جهانیان او را در سلك مقربان درآورده خان فرمود ...

ص ۸۸۹ س ۷: دفن نمودند و وزارت دیوان اعلی را به میرزا لطف اللّه که وزارت نواب علیه عالیه بیگم بدو متعلق بود شفقت فرمودند و زمام مهام کلی و جزئی ممالك ایرانرا به قبضه اقتدار و حیطه اختیار آن آصف روزگار دادند وی همچنان به وزارت مهد علیایی اقدام می‌نمود و جناب آقا شاه علی دولتابادی که سابقا در سلك مستوفیان دفترخانه همایون شاهزاده صاحبقران سلطان حمزه میرزا منخرط بود در وقتی که میرزا محمد وزیر شد او را وزیر خود ساخت بعد از رحلت او او را لشگرنویس کردند.

ص ۸۸۹ س ۹: دامغان به تیول امرا تعیین کرده و جابجا لشگر گذاشت و اسفراین را به ابو مسلم سلطان برادر قرا حسن استاجلو عنایت فرمود و خاف و بعضی محال غوریان که سابقا به تیول نواب شجاعت شعار مظهر دلیری و احسان گنج علی خان مقرر بود مشار الیه با وجود همسایگی هراهٔ و تسلط اوزبکان همچنان الکای خود را حفظ و حراست نموده بود که مرغی را قدرت پرواز از حوالی آن نبود و حوالی و حواشی الکاء او را اوزبکان فرو گرفته بودند و دامغانرا به فرمان سلطان روملو دادند.

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۷۵

ص ۸۸۹ س ۱۲: فرمودند او را ریش‌سفید طبقه جلیله شاملو گردانیدند امر مطاع شد که آقایان معتبر شاملو و ایل را تمامی صاحبی کرده ترتیب قشون و لشگر دهد و این طبقه را که در راه این دولت محنت‌ها کشیده‌اند پیش آورده رعایت نماید.

ص ۸۹۰ س ۱۰: گذرانیده و جشنی عظیم نمودند امرا و لشگریان را بانعام و خلعت سرافراز ساختند و ...

همه دشت و خرگاه پرده‌سرای‌ز دیبا و زربفت کرده بپای

ز دست بتان نوش کرده بکام‌شراب عقیقی ز زرینه جام

بدان عیش و عشرت چو شد چند روزروان گشت از آن منزل دلفروز ص ۸۹۰ س ۱۴: مقرر داشتند که همگی همراه باشند و در سواریها قشون و علم و تیب در عقب ایشان بوده هنگام نزول بقاعده در حرم محترم مسکن سازند و عم و برادران و برادرزادها را به تفقدات شاهانه سرافراز ساخته آنچه مایحتاج ایشان بود زیاده بر آن انعام فرمودند

ص ۸۹۱ س ۳: در یاوك و کوه موسوم بحضرت سلطان اویس که ...

ص ۸۹۱ س ۱۷: مسلمانان است. شعر:

اگر بیر اولسه و گر یوز شرسواشماق عیب دور بارشماق هنر ص ۸۹۲ س ۱۸: روش و آداب و سلوك جد بزرگوار عالممدار را مطمح نظر دانسته آنرا منظور داریم و به نهجی که صلح و صلاح و اتحاد و وداد میان آن دو پادشاه عالیجاه قرار یافته بود ما نیز بدان اقتدا فرموده ...

ص ۸۹۵ س ۶: گردید دولتیار همچنان با حسین بیك شاملو بدار المؤمنین قم آمده با وی می‌بود.

ص ۸۹۶ س ۱۷: گردید و در اردوی همایون بیماری شیوع یافته خیلی مردم از ترك و تاجیك رحلت نمودند در این اثنا ...

ص ۸۹۸ س ۱۵: استماع افتاد که در روز دخول آن شهر در وقتی که سلطانزاده در صفه میر علیشیر بر در آستانه که بدرون میروند ایستاده و فراشان در را بسته گفتگوی ساچق و نثار داشتند شخصی از غازیان از بالای منار مدرسه میرزا شاهرخ تفنگی بر آن بی‌ایمان بسته بر بالای سر او بر دیوار آمد. مشار الیه ازین قهر به غضب رفته آن همه قتل و غزا جهت آن عمل فرمود و قرب ...

ص ۸۹۸ س ۱۶: وارد نشده فصاحت شعاری مولانا شانی مرثیه گفته و شرح آن قضیه را بیان نموده این بیت مصدق آنست شعر:

هنوز اگر بفشاری تو خاك مشهد راسفینه بر سر خون تا به کربلا برود ص ۸۹۸ س ۱۸: بردند و آن مملکت را به جاروب غارت تمام پاك روب کردند و چندین هزار مصحف و تفسیر را بگمان آنکه کتب شیعه است در آب انداختند و از جمله اکثر

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۱۰۷۶

آنها را بباغ شاهی که در درب سراب واقعست برده آن حوض را انباشتند و هر کس که گستاخی در سرکار آنحضرت کرد و تصرف در اسباب ...

ص ۸۹۹ س ۴: علیه اللعنه خود را منسوب ساخت و به جهت آشنایی غایبانه که در آنمرتبه که عبد اللّه خان به محاصره مشهد مقدسه آمده بود بمراسلات به میانه ایشان بهم رسیده بود چون مولانا را به مجلس او حاضر ساختند صحبت مولانا او را خوش افتاد و باز حکم به عدم قتل او نمود اما از آنجا که تعصب بخارائیان و سوختها و اهل بغی و عصیان است هجوم عامی بر سر عبد اللّه خان آورده چیزها مذکور ساختند عبد اللّه خان بالضروره ملجاء شده حکم بقتل آنحضرت فرمود. آن جماعت ضاله مضله بعد از قتل بسوختن آنحضرت اتفاق کردند هرچند سعی نمودند اصلا آتش در اعضای پاکیزه آن بزرگوار اثر نکرد و شب بمیان درآمد همچنان در میان آتش و خاکستر او را گذاشتند و پراکنده شدند. اتفاق، شیعه مؤمنی همان شب بدن مبارك آنحضرت را از میان خاکستر بیرون آورده به منزل خود برده و غسل و تکفین نموده به امانت گذاشته و این نقل از [صحیح] القولی عدلی استماع افتاد. اما بعد از آن مشخص شد که آنحضرت را به مشهد مقدس معلی نقل نموده یا همانجا مدفون ساخته یقین است که آن شهید ثالث بمرافقت قافله «الا ان اولیاء اللّه لا یموتون و لکن ینقلون من دار الی دار» بمنزل «ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِينَ» «۱» باز بدان آستان عرش نشان رسیده‌اند و از اغذیه صالحه «وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ» «۲» مزاج لازم الابتهاج را منبسط گردانیده‌اند رحمة اللّه علیه و سایر الشهداء قوت روح حاصل کرده با حریفان بزم «إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً» «۳» از نوشیدن جرعه جام مسرت انجام ...

ص ۹۰۱ س ۱۰: آن عارضه ممتد شد عجب حالت حیرت فزایی و مشکل قصه دهشت افزایی. ذاتی که سلامت همه آفاق در سلامت اوست، از کسوت صحت عاری ماند و وجودی که نظام سلسله وجود از میامن عدالت او سمت انتظام یابد داشت از حلیه اعتدال عاطل گشت. اطباء حاذق جمع آمدند و نواب علیه عالیه بیگم بترتیب ادویه و وظیفه معالجه مشغول بودند. اما از پرتو عقیدت آن صاحب دولت میدانستند که قانون شفا جز از دار الشفاء «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ» «۴» چشم نتوان داشت و هر دارو که به طبیب لطیف «اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبادِهِ» «۵» در مطبه «وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ» «۶» سودمند نیاید فرموده طبیب دلها و حبیب خدا صلی اللّه

علیه و آله «و دواء امراضکم بالصدقهٔ» پیش نهاد همت ساخته دست تصدق کوچک و بزرگ از سر اخلاص برگشادند و به مزارات شریفه و مواضع متبرکه ولایت ری نذورات و صدقات فرستادند. فقرا و مساکین را تصدقات دادند و به میامین دعوات صالحه که صافی دلان و گوشه‌نشینان از برای اصلاح کار جهان و جهانیان مواظبت مینمودند به ظهور پیوست و صدقات و زکوات که ... کارگر آمد مزاج همایون روی بصحت نهاد:

---

(۱)- سوره ۱۵ آیه ۴۶

(۲)- سوره ۵۶ آیه ۲۱

(۳)- سوره ۵ آیه ۷۶

(۴)- سوره ۱۷ آیه ۸۲

(۵)- سوره ۴۲ آیه ۱۹

(۶)- سوره ۲۶ آیه ۸۰

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۷۷ نگویم مزاجش گرفت اعتدال‌که عالم شد ایمن ز خوف زوال ص ۹۰۲ س ۱۶: دغدغه بیشتر است:

چو داریم در کشور خود عدوبه دیگر دیار از چه آریم رو ص ۹۰۳ س ۱۳: صاحبقران سلطان حمزه میرزا را همچنان گذرانید و همچنین مدت سه سال شد که ...

ص ۹۰۳ س ۱۶: یعقوب خان را چون ازو بواسطه آنکه اکثر آقایان او از شیراز نزد او رفته بدو متوسل شده بود مدتی حکم مطاع لازم الاتباع آن میر نفاع ...

ص ۹۰۳ س ۲۰:

سپاهی بکثرت فزون از شمارظفربندگان تسلط شعار

به هیجا چو آشفته پیلان مست‌همه نیزه و گرز و خنجر بدست

نه از مرگشان باک و نز تیغ تیزنه از آب بیم و نه ز آتش گریز ص ۹۰۳ س ۲۰: متحصن شود از آقایان افشار و مقصود بیک وزیر قلی سلطان افشار قورچی‌باشی سابق تاجیکان جلادت شعار بود و در آن اوان بر سبیل مصاحبت و خدمت افشاریت با او می‌بود.

ص ۹۰۳ س ۲۱: ندیده اما اراده نموده که طرح صلح و صلاح با یعقوب خان انداخته کدورتی که در میان بود به صفا مبدل سازد یعقوب خان بقوت و کثرت لشگر خود مستظهر گشته آن سخن را مسموع نداشت.

ص ۹۰۳ س ۲۳: گلزار شد بکتاش خان به موجب ... «۱» با لشگریان خود متفرق گشتند

ص ۹۰۳ س ۲۵: سرش را نزد یعقوب خان آورد ملازمان و لشگریان یعقوب خان از پی افشاران روان گشته بسیاری از آن جماعت را به تیغ بیدریغ از هم گذرانیدند و وی را فرود آورده سرش را بریدند و مقصود بیک مشار الیه که محرک سلسله فتنه و فساد در آن ایام بود او را نیز بقتل رسانیدند. پس از آن یعقوب خان به یزد داخل شد سر بکتاش خان را فرمود که در شهر و بازار گردانیدند و مضمون این مقال بگوش هوش اهالی آنجا رسانیدند:

هر سر سبک که او ننشیند بجای خویش‌از دست روزگار به بیند سزای خویش پس از آن یعقوب خان سر او را مصحوب یکی از ملازمان خود عرضه داشت نوشته بپایه سریر اعلی فرستاد و اموال و اسباب و هرچه از بکتاش خان بوده جماعت افشار به یعقوب تصرف نمود

ص ۹۰۸ س ۲۵: سابقا مذکور شد که یعقوب خان ذو القدر را [از] خراسان مرخص ساخته به جانب فارس روان گردید که در سال

نو لشگر بسیاری بهم رسانیده تا به جارویساق شاهی بهرجا که احتیاج شود متوجه گردد ...

---

(۱)- ناخواناست

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۷۸

ص ۹۰۹ س ۹: از آن جماعت نامدار را از سلسله علی خان حاکم سابق و مهدیقلی خان و حمزه و غیر ذلک ...

ص ۹۱۰ س ۲۴: فرمودند، شعر:

یکی مرغزاری چو باغ بهشت‌که رضوان تو گفتی درو لاله کشت

گل هفت رنگ اندر آن مرغزارعلفخوار آسان و جای قرار

فرود آمد آنجا باقبال شاه‌سپاهش گرفتند یکروزه راه شاه صاحبقران در آن مکان فرود آمده هر هفته تغییر جا و منزل مینمودند.

ص ۹۱۱ س ۱۹: کمرگـاه گاو زمین می‌شـکست و هر روز سادات و نقبا و اکابر و فضـلا و علما و صـلحا طبقه بطبقه و طایفه بطایفه انجوئیه و نقباء شـریفه و علماء منصوریه دشتکیه و افاضل الشأنیه و اعیان دست غیبیه و سایر اصحاب روز بهانیه و لاهجیه و غیر ذلک باستقبال آمده پیشکش و تحف و هدایاء خود را گذرانیده مشمول عواطف بیدریغ گردیدند.

ص ۹۱۲ س ۱۲: روزه گرفتند. چون هلال فرخ فال شوال به فروغ عالم افروز جهانرا منور گردانید، شعر:

روز طرب رخ نمود روزه به پایـان رسیدرایت سـلطان عیـد بر سر میـدان رسید نواب سیادت و صـدارت‌پناه میر ابو الولی انجو که شیرازی بود و مـدت بیست و پنجسال بود که از آنملک بیرون آمـده به مراتب و مناصب عتبه سـرافراز گشـته بعالی منصب صدارت بـدان مملکت میانه افران و امثال تشـریف برده بودند بدسـتور مقرر معهود باتفاق حضـرت سادات و مشایخ و علما و فضـلا و صـلحا اردوی معلی و دار الملک شیراز عزیمت مصلی جهت اقامت صلوهٔ عید نمودند:

خوشا نسـیم مصلی و آب رکنابادغریب را وطن خویش میبرد از یاد حضرات در مصلی شیراز نماز گزارده خلعت مقرر ایشانرا از تاج و سـاروق و لباس نقره‌باف از قبا و بالاپوش آورده پوشـیدند و بپای‌بوس اشـرف اعلی رفتنـد. آخر روز عالم افروز شاه فیروز بر سبیل سیر سوار شده از راه مصلی و حافظیه به جانب مزار کسیر الانوار شیخ العاشقین فرمودند.

اهالی شیراز بزبان نیاز به هزاران اعزاز میگفتند:

طلوع کوکبه عید بر تو میمون بادکه هست ظلمت تو بر جهانیان میمون

مخـالف تو چو مـاه از محـاق در کم و کـاستو لیک دولت تو چون هلال روزافزون ص ۹۱۲ س ۲۶: داخل شـد چون قبل ازین در ییلاق قصـر زر ولی سـلطان حـاکم کرمـان بـاردوی همـایون آمـده منظور انظار بیغایات گشت و شاه عالمپناه او را بمنصب ایشـک آقاسی‌باشی حرم محترم سرافراز نمودند و حضرت حاتم بیک نیز که سابقا وزیر ولی سلطان در کرمان بود و بعز اقبال همراه والده او بخدمت اشرف آمده بود خان زمان بواسطه ربط افشار ولی

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۷۹

سلطان مذکور افشار و اسمعیل سلطان آرد پلو افشار و حاتم بیک مشار الیه را همراه بکرمان برد ملازمان او به تمامی ...

ص ۹۱۳ س ۸: برداشـته بجانب شـیراز در پرواز آمد و التوفیق من اللّه الاحد الصـمد. و هم در اواخر روز سه‌شنبه بیست و هشتم شهر شوال مقرون بالخیر و الاقبال که شاه مشتری خصال در میدان شیراز به چوگان بازی اشتغال داشت:

کامران و کامبخش و کامیاب‌دولت و نصرت ملازم در رکاب

بر هر طرف که چشم نهی جلوه ظفروز هر طرف که گوش کنی مژده امان زمانه خواست که نیل عین الکمال جمال فرخنـده مآل آن سپهر عظمت و اجلال کشـد بنـابرین چون عنان جهان‌سـتان به جانب زدن گوی معطوف ساخت و بر سـمند غزال رفتار غزاله دیـدار

سهیل چشم سپهر خشم کیوان حشم مشتری جبین بهرام کین آفتاب انبساط زهره نشاط، عطارد فظنت ماه سرعت چون آفتاب بر سر خنگ فلک سوار بود ابر صفت براقی که چون برق بر روی هوا بی‌آرام بود و بادپیمایی که بسان آب بخوش خرامی بساط خاک می‌پیمود در اثنای تک و تاز و نشیب و فراز به جهت دفع آسیب الکمال بیک پهلو افتاده و پادشاهی که پای عزت بر تارک کیوان می‌نهاد با اسب بر روی زمین افتاد و پای چپ مبارک را آسیب کسری دست داد و فغان از جان جهانیان برآمد و ذات بی‌مثال را که عین سعادت و اقبال بود از تصاریف ایام بی‌فرجام صدمت و ناتوانی روی نمود. درین اثنا، هاتف غیب از ورای استار مشیت لاریب بگوش هوش عالمیان رسانید و به تلقین ملهم توفیق زبان سعادت بیان گشاده سرود بشارت از پرده کرامت بنواخت

چو حفظ الهی نگهبان تستجهان از کران تا کران آن تست

بزن گوی دولت که میدان تراستخداوند عالم نگهبان تراست پایی که بوسه‌گاه سلاطین و ملثم خواقین است حاشا که آسیب بدو راه یابد اما حضرات انبیاء که خاصان درگاه کبریااند خصوصا حضرت موسی و حضرت نبی ما صلعم به کسر دست و شکست دندان مبتلا گشته‌اند. القصه که در آن شب شکسته بندی حاذق که کمانگر و سرآمد دهر بود در آن فن حاضر ساخته وی حکمت افلاطون و معرفت بلیناس در انواع معالجه ید بیضا به ظهور آورد. علی الصباح وضیع و شریف از سادات شیراز و اکابر و امرا و وزرا بدولتخانه همایون و منزل استراحتگاه آن پادشاه ربع مسکون درآمده همگنان بر گرد آن اعلیحضرت گشتند و زر بسیار و اقمشه بی‌شمار تصدق فرمودند و قریب به یکصد و پنجاه نفر غلام آزاد کردند. راقم این حروف خط آزادی تمامی آنها را بقلم تحریر درآورده به مهر مهر آثار مزین گردید. چون مقرر است که بواسطه کسر استخوان اعضا آنمقدار که سال صاحب کسر است یکروز حساب میشود تا به صحت مبدل میشود اتفاقا شاه عالمپناه را در آن وقت بیست سال تمام بود مدت بیست روز آن پادشاه فیروز صاحب فراش بودند تا ذات خورشید مثالش از حضیض اعتلال باوج صحت و کمال اعتدال رسید و رنج شکستگی باعدای دولت وی انتقال کرد. صحت کمال دارد و علت زوال یافت.

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۱۰۸۰

پس از آن داوری و مناظره با اسب افتاد و این رباعیات امیر معزی نیشابوری که جهت سلطان سنجر سلجوقی که از اسب افتاده گفته مناسب حال این پادشاه ملکی خصال افتاد:

شاها ادبی کن فلک بدخو راکاسیب رسانید تن نیکو را

گر گوی گنه کرد به چوگان بزنش‌ور اسب خطا کرد به من بخش او را

رفتم بر اسب تا بجرمش بکشم‌گفتا که نخست بشنو این عذر خوشم

نه گاو زمنیم که جهان برگیرم‌نه چرخ چهارمم که خورشید کشم ص ۹۱۵ س ۱۵: بیرون آمدند تا آن وقت که عدالت‌پناه با خط امن و امان گنجعلی خان در میان اوزبکان در خراسان حکومت و قلعه‌داری در الکاء خود می‌نمود شاه جهانیان مکررا احکام نوشته از عقب او فرستاد. مشار الیه حسب الامر اعلی متوجه پایه سریر خلافت مصیر گردید.

ص ۹۱۵ س ۲۷: زهر فنا نچشید. ما صدق این مقال و مدلول این قیل و قال احوال مقرون بوبال و مشحون بوبال یعقوب خان بدفعال است ...

ص ۹۱۶ س ۵: کفران نعمت بپای قصاص خواهد کشید و این کار و رای قلعه‌داری و بیش از اندازه بهادری است:

هست مخصوصان درگاه الهی را بسی‌حالهای بوالعجب کان در نمی‌یابد کسی ص ۹۱۶ س ۱۳: رفیق او بودند مثل مصطفی بیک کچل افشار و مختار سلطان تکلو و غیر ذلک.

ص ۹۱۶ س ۲۶: آوازه‌اش:

محیط فلک خندق آن حصارنه کس را برو دست جز کردگار ص ۹۱۸ س ۵: گرفتار شود در اثنای این، شاه عالمیان به شکار

کلنک رفته کلنگ بسیار شکار فرمودند و در آن صحرا یک کلنکی بقورچی داده جهت یعقوب خان بقلعه فرستادند یعقوب خان ازین شفقت سرافراز شده ...

ص ۹۱۹ س ۳: جماعتی که پدر و برادر او را بناحق کشته بودند خوردند

ای کشته کرا کشتی کامروز ترا کشتند ص ۹۲۱ س ۳: از همه باب و غالب خورش ایشان شکر و خرما و برنج است و در باب لطافت آب و هوا و کثرت میوه‌های لذیذ خصوصا اقسام انگور که بمراتب از نبات مصری شیرین تر است و از آن نتوان ریخت در آن بلده فاخره بسیار است پیش از آنکه وارد شیراز گردد و از جمعی ثقه و صحیح القول استماع نموده بود که انگور شیراز به مراتب از انگور ری و سمنان بهتر است چون خود بدان صوب باصواب رسید تصدیق آن قول نمود و از فیض آن سرزمین که بطریق زمین یونان خاصیتش صفای ذهن و تیزی فهم و کسب علم و فضائلست چه عرض توان نمود چنانچه از یونان حکما بیرون آمدند از این بلده علم آیین فضلا و علماء بسیار بظهور رسیده حال هزار

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۸۱

افاضل و طلبه در آن بی‌شمار و هر کس از بلاد بدانجا به جهت تحصیل رفت علامه زمان و نادر دوران گردید و تفصیل آن مما لا یعد و لا یحصی و از زمان سابق تا این اوان چنانست در متانت و خصوصیت آن بلده جنت منزلت کسی را سخنی نیست چنانچه شیخ العاشقین سعدی شیرازی علیه الرحمه و المقفره میگوید.

ص ۹۲۱ س ۱۰: فرمودند و هم در این سال در دار الملک شیراز شاه صاحبقران جهت تسخیر قلعه اصطخر مبلغ یکهزار تومان تبریزی نذر شرعی فرموده بودند که بعد از گرفتاری یعقوب مردود تصدق فرمایند. بعد از انجام مرام و انجاح مدعا و استجابت دعا مبلغ مذکور را به جناب عباس علی سلطان شاملو که در سلک اتقیاء و صلحا و زهاد موصوف و مندرجست داده مشار الیه بسادات و صلحا و فقرا و علما و مستحقین رسانیدند.

ص ۹۲۱ س ۱۱: بوداق خان که وی همگی منظور نظر کیمیا اثر بود و به آیوقرداش مخاطب می‌شد در شب صحبت شراب ...

ص ۹۲۱ س ۱۵: به یزد رفته همین در روز از صباح تا شام طی راه نمود با وجود آن شب استراحت می‌نمودند بعد از وصول و نزول در آن خطه دلگشا ...

ص ۹۲۱ س ۲۳: مأمور بود چون سفر تسخیر کرمان با نواب خان زمان فرهادخان رفیق بود و در آن سفر جانسپاری بسیار و خدمات بی‌شمار به تقدیم رسانیده بود نواب خانی در مقام تربیت او درآمده بمسامع عز و جلال رسانید که او را وزیر دیوان گردانند چون شش ماه به سال نو مانده بود و میرزا لطف اللّه وزیر مبلغ بیست هزار تومان تقبل نموده بود که به سر کار خاصه شریفه و اصل سازد و در میان بود شاه جهانیان بواسطه مصلحت مشار الیه را مستوفی الممالک گردانیده ضمنا قرار دادند که در اول سال نو او را پای‌بوس وزارت بفرمایند. نواب حاتم بیک در دار العباده یزد مستوفی الممالک گشته ...

ص ۹۲۲ س ۱۲: شدت سرما و برودت هوا تا دار السلطنه قزوین توقف نفرمودند و چون بکاشان رسیدند در آنجا کورحسن استاجلو بقتل رسانیدند ...

ص ۹۲۲ س ۱۷: بتماشای آئین‌بندی که اهل قزوین چهار بازار و میدان سعادت را کرده بودند ...

ص ۹۲۳ س ۱۷: خراسان گردد مشار الیه در کتاباد قزوین جهت آنکه .... «۱» روز بنوروز مانده بود توقف فرمود که آن سال را در خدمت و ملازمت اشرف دریافته بپای‌بوس سرافراز گردد

سال دوازدهم از پادشاهی خراسان و سال پنجم از سلطنت عراق و تبریز و فارس و کرمان آن نظر کرده خالد منان

نوروز توشقان ئیل روز پنجشنبه ۲۵ شهر جمادی الاول سنه تسع و تسعین و تسعمایه شاه

(۱)- نامشخص است

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۱۰۸۲

کامیاب مالک رکاب طوبی له و حسن مآب در باغ سعادت‌آباد دار السلطنه که رشک فردوس برین و با خلد قرین بود و در آن سال بواسطه ملایمت هوا در وقت تحویل جمیع اشجار پرشکوفه و برگ و اطراف چمن و جداول انهار پر از سبزه و ریاحین رنگارنگ شده بودند.

درختان در آن ماه برفی که خوردنددرین ماه کردند سراسر شکوفه وقت تحویل را بآئین جمیل گذرانیدند و چون قبل از آن بجهت اختیار ساعت و اراده توجه مملکت خراسان از دولتخانه مبارکه چنانچه عرض شده بباغ مذکوره تشریف شریف برده و علماء و افاضل و اکابر و خانان و سایر امراء و مقربان بشرف پای‌بوس اشرف اعلی و تهنیه نوروز سرافراز گشته در این روز نواب حاتم بیک اردوبادی که قبل از آن بشش ماه مستوفی الممالک گشته بود او را وزیر اعظم و اعتماد الدولة العلیة الخاقانیه گردانیده درین روز عالم افروز بپای‌بوس وزارت مفتخر و مباهی گشت. و حضرت میرزا لطف اللّه شیرازی که مدتها خدمت این دودمان خلافت مکان کرده بود و در خدمت شاهزاده صاحب‌قران سلطان حمزه میرزا وزارت را بدرجه اعلی رسانیده بود و بعد از آن دو سال دیگر سمت وزارت اعلیحضرت سپهر منزلت داشت چنانچه عرض یافت و بر گرد سر اشرف میگردید او را باغوا و افساد بعضی از مفسدان و معاندان عزل فرمودند.

اتفاقا در آن روز وزیر معزول مذکور که بصد طمطراق و آرزو از منزل خود که در سر خیابان دار- السلطنه قزوین واقع است سوار شده متوجه سعادت‌آباد گشت که بدستور بپای‌بوس مشرف گشته در ملازمت باشد اتفاقا بعضی از متهیان و جاسوسان در میان خیابان این مژده پرشور را بآن بیمار بی‌حضور که گرفتاری تب ربع داشت رسانیده یکبار او را پژمرده ساختند.

شعر:

چو فانیست دنیا و آمال اونیرزد به ادبار اقبال او

نه این اعتبارات بی‌اعتبارهمه نیست گردد سرانجام کار از پی نیر اقبال زوالی و از عقب هر منصبی انتقالیست. نظم

چنین است تا بود گردان سپهرکه با نوش زهرست و با کینه مهر مشار الیه بعد از استماع اینکه حاتم بیک پابوس وزارت کرد عنان «۱» جلو را معطوف ساخته بجانب منزل خود روان شد. و جمعی که در جلو در خانه «۲» او ازدحام و جمعیت داشتند متفرق و پراکنده شدند. لیس فی الدار غیره دیار.

و هم آن روز جناب خواجه «۳» شاه علی دولتابادی اصفهانی که دو سال بود که لشگر نویس خاصه شریفه بود او را مستوفی الممالک ساختند. و هم حاتم بیک بنیابت او پابوس نمود. چون آقا شاه علی مشار الیه بواسطه تنقیح محاسبات در دار السلطنه اصفهان حسب الحکم اعلی توقف داشت و همراه اردوی معلی بدار السلطنه قزوین نیامده بود وزیر قورچیان خاصه ملك بیک خط و

(۱)- لن: و عنان

(۲)- لن: و در خانه

(۳)- لن: خواجه

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۱۰۸۳

مهر او را بر پروانجات میگذاشت. و بعضی از ظرفاء اردوی همایون در باب عزل و نصب وزراء مذکوران این تاریخ گفتند، شعر:

تا وزیر شه دین حاتم شدقامت آصف سابق خم شد

سال عزلش ز خرد جستم گفت‌موئی از خایه حاتم کم شد چون اراده اشرف اعلی برفتن خراسان جهت دفع طغیان عبد المؤمن خان مصمم گشته بود بالاخره رای عالی و جانقی با امراء متعالی بدان قرار گرفت که فرهاد خان سرکرده لشگر ظفر اثر گشته محمدی خان استاجلو مشهور بتخماق و سایر «۱» امراء از ری تا بسطام بخراسان رفته بعضی از بلاد خراسانرا تسخیر کرده مشهد مقدس معلی مزکی را که در حسن و بها و شرافت مکان و استجابت دعا و لطافت آب و هوا در هفت اقلیم عالم ممتاز و مسلم است بتحت تصرف اولیاء دولت قاهره درآورد. شاه کامیاب قمر رکاب تاخوار ری بر سبیل شکار رفته خبر توجه شاهی ظل الهی در ممالک خراسان شایع گشته اوزبکان از آن اندیشه هراسان گشته ببلاد خود روند. شاه ستاره سپاه قرب ده روز تاری بشکار رفته آوازه شاه گلدی انتشار تمام در خراسان یافت. آنگاه پادشاه عالمپناه از ری بسعادت و اقبال معاودت فرموده بدار السلطنه قزوین تشریف آوردند. سایه دولت و آفتاب مرحمت و معدلت بر کافه رعایا و عامه برایا انداختند.

و هم درین ایام کلانتر و مردم خطه ساوه از ظلم و تعدی و ستم و زیادتی شاه قلی سلطان پیاده ترکمان که حاکم آنجا بود دادخواهی نموده رای جهان آرا تقاضا نمود که حاکمی عادل خداترس نیکو کردار بر آن جماعت گمارد.

خدا ترس را بر رعیت گمارکه معمار ملکست پرهیزکار بعد از فکر و اندیشه قرعه بنام نامی مظهر عدل و احسان گنج علی خان که در شجاعت و عدالت و رعیت پروری و آبادانی مملکت و معموری در میانه لشگر ظفر اثر قزلباش ممتاز و مستثنی است و سالها در خراسان و بعد از آمدن شاه جهانیان بصوب تخت در میان اوزبکان که در اطراف و جوانب الکاء او بودند غاشیه جانسپاری و رعیت‌داری بر دوش انداخته حلقه غلامی و صوفیگری و اعتقاد را در گوش داشت افتاد باو عنایت فرمودند. و ولایت آوه را بقورچیان زیگک که از ملازمت آن خان عالیشان بمرتبه قورچیگری و تقرب سرافراز شده بودند شفقت نمودند. و مردم ساوه ازین عطیه سجدات شکر ایزدی بجای آورده در دعاگویی افزودند.

و هم در اوایل این سال منصب سامی قضای عسکر ظفر اثر را بشریعت شعار امیر علی خان اوحدی خلف اکبر مرحومی امیر اشرف که سابقا ذکر حالات و خدمات او درین دودمان خلافت مکان شده مرحمت فرمودند. و هم درین [ایام] جناب خواجه محمد شفیع نیشابوری که سابقا وزیر ابراهیم خان ترکمان در ترشیز و ساوه بود بوساطت شیخ حسن داود استرآبادی مستوفی سرکار نواب فرهاد خان گردید. و هم درین ایام مهدی قلی سلطان تجرلو شاملو ولد حسین قلی سلطان ایشک

---

(۱)- لن: و سایرا

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۸۴

آقاسی‌باشی که سابقا ذکر حالات ایشان شده مشار الیه در جنگ عثمان پاشا بدست رومیه افتاده بود مدتی در روم و آن مرز و بوم گرفتار میگردید چون صلح شد مرخص گشته بدار السلطنه قزوین آمد.

نواب کامیاب مالک رقاب بواسطه آنکه حقوق خدمت و یکجهتی و اخلاص و جانسپاری که مشار الیه و پدر او در راه آن پادشاه عالمپناه نموده بودند و ذکر شده مقرر فرمودند که بجهت او خلاع فاخره از تاج و کمر مرصع و اسپ و زین لباس فاخره باستقبال برده تمامی ترک و تاجیک تا قریه سونک قزوین او را پیشواز نموده بآئین تمام و اعزاز و احترام بدار السلطنه قزوین آورند. ایشک آغاسیان و امراء و مقربان و قورچیان حسب الامر خاقان کشور ستان عمل نموده او را بشهر در درآورده بدولتخانه همایون بردند. بعد از سودن جبین بر آن خاک آستان خلد قرین شاه نصرت آئین با تمکین منصب سامی موروثی او را بدو عنایت فرموده الکاء همدان را بتیول او مقرر ساختند.

و هم در روز یکشنبه بیست و ششم منه امر اعلی بنفاذ پیوست که نواب حسین بیک شاملو قورچی شمشیر حاکم قم بر سر دولتیار

نابکار که مجدد غدر او بر مرآت ضمیر منیر کیمیا تأثیر ظاهر شده بود بسلطانیه و آن حوالی رفته او را بدست درآورد. نواب حسین بیگ مشار الیه با دلیران شاملو بدان ولایات رفته دولتیار برگشته روزگار بواسطه حقوق سابق و نمک مشار الیه چنانچه ذکر شده باز بقدم اطاعت پیش آمده دست از جنگ و جدال باز داشت و کس بخدمت نواب مشار الیه فرستاده رسوم مهمانداری و ساوری بجا آورده از طرفین بمقام اصلاح درآمدند.

و مقرر شد که نواب حسین بیگ با هفت نفر از خاصان خود بدرون قلعه که او خود در آن ولایت احداث کرده بود و مردم خود را در آنجا جمع نموده رفته قرار مدار صلح و صلاح دادند و دولتیار را با برادران برداشته بدرگاه برند. بعد از رفتن مشار الیه بدرون قلعه و عهد و میثاق چون بیرون آمد، جمعی از اقوام و برادران دولتیار او را پشیمان کرده از آمدن او را نادم ساختند و شروع در تحصن نموده و برادران او در مقام مجادله درآمدند. چون خبر در عرض یکشبانروز از سلطانیه بدار السلطنه رسید، شاه جهانیان مهدی قلی خان ایشک آقاسی‌باشی شاملو را نیز بمدد حسین بیگ بجانب سلطانیه روان نمود. و بعد از آن با آنکه شاه عالمیان اراده رفتن خراسان فرموده بودند که خود را بمدد فرهاد خان برسانند و اختیار ساعت نموده به آسیا رود دار السلطنه رفته از آنجا بجانب بیدستان فرموده لاجرم بواسطه معامله دولتیار بشهر فرموده، بحمام تشریف بردند و از حمام بیرون آمده آخر روز چهارشنبه چهارم شهر رمضان بایلغار تمام بر سر دولتیار یورش فرمودند و غازیان و قورچیان همه بی‌شتر و خیمه در رکاب ظفر انتساب روان شدند و نواب اعتماد الدوله حاتم بیگ را در شهر گذاشتند و بعضی خدمات مامور ساختند. چون آوازه صیت توجه و آمدن شاهی ظل الهی بدان حوالی و نواحی رسید غازیان شیرشکار قبل از ورود موکب همایون شاه کامکار جم اقتدار دولتیار نابکار را بدست درآورده شاه عالمپناه متوجه سیر و شکار آن دیار گردید. امیر شکاران جار رسانیدند که پیاده‌ها از هر محل بیرون کرده شکار صحرا و جبال را یکجا جمع کنند و وحوش و سبع را بیک طرف رانند. شاه جهانیان براق براق صفت زیر زین آورده

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۸۵

و عنان بهلال نعل ماه سیر زهره جبین داده با مقربان و مخصوصان مریخ اقتدار در آن عرصه بر سر شکار تاخته تیر نشاط هر طرف می‌انداختند.

برگشادند دست را بشکاربرشکاری زمانه گشت حصار

باز بدرید سینه تیهویوز بگرفت گردن آهو

گشته تازان بسوی گور کمندچون شهاب از قفای دیو نژند

شد هوا همچو ابر پروردین‌از پر باز و با شه و شاهین خاک شکارگاه در آن عرصه شکاری رنگ لعل بدخشانی گرفت و سنگ خارا در آن جرگه رنگ یاقوت رمانی پذیرفت. چند روز در آن حدود بنشاط شکار گذرانیده روانه دار السلطنه گشتند و حسین بیگ شاملو و لشگریانش دولتیار بد کردار با مردم و وزیرش گرفته در صندوق کرده از عقب اردوی همایون متوجه درگاه گشتند.

شعر:

با ولی نعمت ار برون آئی‌گر سپهری که سرنگون آئی و قلاعی که در تصرف داشت اول قلعه کرفس که خود در آن متحصن شده بود و ثانیا قلعه انگوران و ثالثا قلعه بیجار که مزه بیک برادر او در آن متحصن بود و وی در آن معرکه داد مردی و مردانگی در قلعه‌داری داده بود همه را بعد از تسخیر امر بتخریب آن شد. القصه که در آخر روز چهارشنبه هژدهم شهر رمضان المبارک سنه مذکوره جناب شاهوردی بیک بای‌بردلو یساول صحبت از جانب آن پادشاه ثریا منزلت بمشتلق گرفتاری دولتیار بدار السلطنه آمده نواب اقبال‌پناه اعتماد الدولهٔ العلیهٔ العالیه جلالاـ حاتم بیگا که در شهر تشریف داشتند باین خبر مژده خلعتهای لایق و مبلغی زر بمشتلق داده. شاه کامیاب مالک رقاب روز سه‌شنبه بیست و چهارم بشهر نزول اجلال فرمودند. روز چهارشنبه بیست و پنجم نواب حسین بیگ قورچی شمشیر دولتیار و اتباعش در میان صندوق داخل دار السلطنه قزوین گردانیدند. وی چند روز همچنان در

صندوق بود و وزیر او خواجه بکان همدانی نیز در صندوق محبوس بود. روز پنجشنبه سیم شهر شوال دولتیار بدفعال را بمیدان سعادت برده او را پاره پاره نمودند و صوفیان گوشت او را خوردند و خواجه بکان وزیر و جمعی دیگر از مردم او را بقتل رسانیدند. اینست جزای هر که عصیان ورزید. و هم در شب دویم منه در عین طریقه مخترقه شاهزاده سلطان علی میرزا و طهماسب میرزا و اسمعیل میرزا را که بجهت دیدن و ملاحظه احوال ایشان بدرگاه کریاس اساس طلب فرموده بودند.

بکوتوالی ایوانه میرزا گرجی که از سلاطین زاده‌های ولایت گرجستان بود بقلعه الموت روانه کرده رعایت بسیار ایشانرا فرمودند حیث قال النبی العربی صلی اللّه علیه و آله و سلم «رعایهٔ صلهٔ الرحم تزید فی العمر» و بمؤدای کریمه «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ» «۱» مراقبت ایشانرا اولی دانسته بکوتوالی قلعه مذکور سفارشها فرمودند.

---

(۱)- سوره ۸ آیه ۷۵

خلاصهٔ التواریخ، ج ۲، ص: ۱۰۸۶

و هم درین سال فرخ‌فال رای آن خسرو کامکار صاحب اقبال بر آن قرار گرفت که صبیه سلطنت‌پناه خان احمد گیلانرا که از عمه ماجده‌اش علیا جناب مریم بیگم بوجود آمده و موسوم است یخان بیگم جهت خلف ارجمند فیروز بخت سعادتمند خود ابو المنصور سلطان صفی میرزا طال عمره فی ظل ظلیل ابدی التظلیل والده الاعلی، خواستگاری نمایند. و بجهت قرار مدار این کار خیر یکدو مرتبه از ریش‌سفیدان معتبر معتمد و خادمان حرم محترم بگیلان «۱» فرستاده، چیزی مشخص نساختند. بالاخره رای عالم آرای بر آن قرار گرفت که عمدهٔ المنجمین و قدوهٔ المستخرجین مولانا جلال الدین منجم که بزبان دانی و رشاد، موصوف است و سالها در مملکت گیلان مقیم بوده و خصوصیت تمام با خان گیلان دارد او را بجهت تشخیص ساختن و قرار دادن این امر بگیلان روانه سازند. مولانای مشار الیه در اول شهر رجب بگیلان رفته در نصف ماه مذکور مراجعت نمود و خبر رسانید که خان احمد عرض مینماید که قبل از این بنده نذر کرده‌ام و قسم خورده که مادام که صبیه من بالغ نشود من بولایت عقد نکاح او باحدی نکنم و خود را از ولایت عزل کرده‌اند اما از روی طرح در آخر گفته که کس بفرستند که شیرینی خورده شود و ضمنا اظهار آزردگی نموده چنانچه بعد از این شرف عرض می‌یابد. الحاصل که شاه کامیاب قمر رکاب در قزوین از حضرات صدور و علماء و مشایخ استفتا نماید اگر حسب الشرع جایز باشد چون صبیه صغیره است فقیر بولایهٔ عقد کنم و فتوی را گرفته بفرستند. چون مولانا جلال منجم این اخبار را رسانیده شاه کامکار نواب سیادت و صدارت‌پناه میرابو الولی صدرانجو را که در فنون علم خصوصا در فقه یگانه دورانست و نواب قدسی القاب مجتهد الزمانی میر سید حسین و حضرت علامی شیخ بهاء الدین محمد عاملی را طلب فرموده صورت مسئله مذکوره تقریر فرمودند حضرات مشار الیهم در جواب فرمودند که این نذر و سوگند منعقد نمیشود و موافق مذهب علماء امامیه رضوان اللّه علیهم اجمعین نیست چه خان احمد چون فرزند دیگر جز آن صبیه ندارد و وارث ملک، موروثی خود او را میداند یحتمل که تأملی و دفع الوقتی «۲» کرده باشد. نواب صدارت پناه و مشایخ کرام صورت فتوی را بمولانا جلال داده او را روانه گیلان گردانند. درین مرتبه که خان احمد فتاوی علما را ملاحظه نمود دیگر معذرتی نتوانست آورد. بدرگاه گیتی‌پناه عرض نمود که از علماء و مقربان هرکه را تعیین میفرمائید بگیلان روان سازند که تا نکاح مذکور بولایت هرکه از جانب اشرف وکیل باشد جهت نواب شاهزادگی نور حدیقه سلطنت و کامرانی عقد بسته شود. مولانا جلال بسرعت و استعجال از گیلان بدار السلطنه قزوین آمده حقیقت معروض داشت. شاه با تمکین و خسرو سلیمان قرین نواب اقبال‌پناه اعتماد الدوله حاتم بیک را وکیل عقد کرده خدام فرشته احترام شیخ بهاء الدین محمد را با حضرت میرزا ابراهیم همدانی و سایر طالبعلمان و مولانا جلال منجم همراه نموده جهت نکاح آن دو اختر برج سلطنت بگیلان روان نمودند. مشار الیهم حسب الامر

---

(۱)- لن: بگیلا

(۲)- لن: دفع الوصی

خلاصة التواريخ، ج ۲، ص: ۱۰۸۷

اعلی بـدان صوب با صواب رفته بخـدماتی که مأمور بودند معروض خان احمد و حرم علیه‌اش داشـتند. ایشان نیز اطاعت و انقیاد امر مذکور نموده آن در درج خدارت و شرف دودمان سلطنت و روحانیت در بهترین ساعتی و مرغوب‌ترین وقتی و فرخترین طالعی که مولانا جلال اختیار نموده بعقد ازدواج شاهزاده وهاج «۱» درآوردند. خان احمد پادشاه کرم جبلی را در حرکت آورده مجلس انس و خرمی بسان بهشت برین آرایش و ترتیب داده دست دریا مقاطر ببذل اموال گشاده جهانرا از بزم جمشید و جشن فریدون یاد داد و حضـرات عالیـات مـذکوره را بـا هرکه رفیق ایشان بود و بـدیشان تعلق میـداشت از بزرگ و کوچک بتکلفات و نفقـدات و انعامات محظوظ و بهره‌مند گردانید و خواص و عوام آن دیار را از مایده انعام و فواید اکرام بنصابی وافی رسانید و چند روز طویها و جشـنها و مهمانیها کرده و فرستادگان را اجازت مراجعت داده در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر شعبان سنه مذکور بشرف پای‌بوس اشرف اعلی سرافراز شدند و حقیقت عرض نموده مراسم تهنیت بجای آوردند.

و هم در اواسط این سال کس از دار السـلطنه تبریز بـدار السـلطنه قزوین آمده حاکم تبریز عرضه داشت نموده که از قاپی خواندگار امر شده که کس تعیین فرمایند که سـرحد و سـنور میانه الکاء قزلباش و رومی مقرر شود که در میانه دانسته باشد و از قاعده قرارداد در نگذرند و تصـرفی در مملکت یکدیگر نشود. شاه نصرت‌پناه قرا حسن چاوشلو را که از اعاظم امرا بود و بمزید عقل و کاردانی و رشـد و زبـان دانی از سـایر امراء ممتاز و مسـتثنی مینمود و حکومت دار السـلطنه قزوین باو تعلق داشت او را مقرر فرمودنـد که بـدار السـلطنه تبریز رفته آن معـامله را مشـخص سازد. امیر مشار الیه حسب الامر اعلی بـدانجا رفته همراه پاشایان معامله سـنور و سـرحد را مشـخص سـاخته از قریه ارشـتناب که از قری وقفی غـازانی است و از آنجا تا تبریز ده فرسـخ شـرعیست و مابین سـراب و میانه و دار السـلطنه تبریز واقع است قرار دادنـد که از آنجا تا تبریز از رومیان باشـد و از اینجا تا ترکمان کنـدی و میانه از قزلباش باشـد. رومیان سجلات کرده مهر خود بر آن نهادنـد. و بعـد از خـدمات و تکلیفات و مهمانیها امیر مذکور را روانه درگاه عالمپناه گردانیدند. به از صلح کاری نباشد دگر. مشار الیه در شـهر ربیع الاول سنه الف بدار السلطنه آمده بپای‌بوس سلطنت مناط سرافراز شد و ایالت کرمان را بدو شفقت کرده او را بدار الامان کرمان فرستادند.

و هم در غره شـهر محرم مکرم که منشأ عقد سـنین و مبداء شهور آن سال نخستین بود آن خسرو با تمکین چون شاهوردی خان ولد محمـدی خان عباسـی از راه غلامی و جانسـپاری پیش آمده مکرر پیشکشـها و تحفها بدرگاه جهان‌پناه ارسال داشـته شاه والا جاه را بخـاطر رسـید که بـا مشـار الیه وصـلتی کرده همشیره او را که بـاکره است و در غایت خـدارت «۲» و طهـارت افتاده «۳» جهت آن اعلیحضرت خواستگاری «۴» نموده نکاح نمایند. شاهوردی خان نیز اراده نمود که بیکی از اقوام

---

(۱)- لن: فرهاج

(۲)- لن: خدرات

(۳)- لن: افتاه

(۴)- لن: خاستگاری

خلاصة التواريخ، ج ۲، ص: ۱۰۸۸

شاهی ظل الهی پیوندد. چون این التماس بمسامع عز و جلال رسـید شاه جهان‌پناه صبیه نواب بدیع الزمان میرزا ولد نواب بهرام میرزا را باو عنایت فرمود. لاجرم مقصود بیک ناظر را بجهت آوردن همشـیره شاهوردی خان مقرر داشته خلاع فاخره از تاج و کمر مرصع

و اسپ وزین و سایر ملبوسات بجهت شاهوردی خان مرحمت فرموده زرقالین را که مقررست با ساز یراق و اسباب طوی ناظر مشار الیه بخرم‌آباد رسانید و بعضی از طلبه را همراه برده خاتون مشار الیه را نکاح بسته بدار السلطنه قزوین آورد. و همچنین فرستادهای شاهوردی خان بجهت بردن صبیه نواب بدیع الزمان میرزا بدار السلطنت آمده او را نیز بقاعده و آداب و ترتیب عقد بسته بلرستان بردند.

شاه جهان‌پناه طوی و جشن نموده همشیره او را در سالک سایر خادمان حرم محترم منخرط گردانید.

و هم در روز دوشنبه مقرون بالفتح و النصرهٔ و الاقبال، مصطفی سلطان کنگرلو حاکم طبس با اوزبکانی که بتاخت الکاء او آمده بودند جنگ نموده یکصد نفر از اوزبکان را بقتل رسانیده با بعضی دیگر که اسیر و دستگیر شده بودند از خراسان بدرگاه همایون آمدند. شاه جهانیان ملازمان او را رعایت فرموده خلاع جلد و از اسپ و زین و تاج و کمر ارسال داشتند.

سابقا شرف عرض یافت که شاه جهان‌پناه درین سال مطمح نظر کیمیا اثر و نیت خیر نهمت آن بود که خود بممالک خراسان بلکه قندهار و سیستان رفته الکاء موروثی را از دست معاندان گرفته وجود خبیث آن طایفه را از آن بلاد فاخره پاک سازد و ساعت اختیار کرده بباغ سعادت آباد نزول اجلال فرمودند. در خلال این احوال فرهاد خان چون اطراف و جوانب الکاء طبرستان و آذربایجان و عراق را آشفته میدید لاجرم صلاح رفتن اشرف بخراسان ندیده خود داوطلبید و با سایر امراء متوجه خراسان گشت. چون درین ایام اسفراین و جوین و سبزوار در تصرف امراء شاهی بود از نیشابور تا هراهٔ اوزبکان داشتند خان مشار الیه بر سر نیشابور رفته آن بلده طیبه را مرکزوار محاصره و یکچند روز آن شهر را احاطه نموده سیبه‌ها و نردبانها پیش برده بدان رسانید که آن بلده را تسخیر نماید. چون عبد المؤمن خان ولد عبد اللّه خان در مشهد بود بغایت از آمدن خان بخراسان هراسان گشته متحصن بقلعه مشهد اقدس شده قدرت بیرون آمدن نداشت.

اتفاقا [شاه] عالم آرا را بخاطر رسید که چون رایات ظفر آیات شاهی همراه لشگری نیست مبادا چشم زخم روزگار آسیبی بر خان مذکور واقع شود و باعث بر شماتت اعدا و پریشانی احبا گردد، حکم اشرف بنفاذ پیوست که فرهادخان در روز متوجه درگاه شود که سال آینده بی‌قضای الهی و بتوفیقات نامتناهی بسعادت و اقبال متوجه خراسان و دفع و رفع آن گروه بی‌ایمانست. خان مذکور امتثالا بفرمان الاعلی دست از سیبه و یورش باز داشته متوجه درگاه معلی گردید و در روز یکشنبه شاه عالمیان تا ساوخ‌بلاغ باستقبال خان رفته در روز چهارشنبه چهاردهم شهر شوال خان داخل قزوین شد.

و هم در منتصف شهر ذی حجه حجه مسطوره نواب کامیاب اعلی بقصد سیر و شکار متوجه ری شده تا کن و سلقان آمده شکارکنان باز بدار السلطنه تشریف بردند.

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۸۹

و هم در شهر ذی حجه از جانب عبد المؤمن ولد عبد اللّه خان بدخشانی موسوم بمیرزا خواجه مشهور بخواجم که از ملازمان او بود برساله و ایلچیگری بپایه سریر اعلی آمده کتابات او را رسانید. چون مشحون بر دلیری و بابائی و زیاده سری بود شاه عاقبت محمود قرار بجنگ داده نورعلی بیک که یکی از قورچیان عظام بود بایلچیگری نزد او فرستاده در برابر نوشتند که صلاح صلاح جنگست. انشا اللّه الرحمن بعد از نوروز رایات ظفر آیات متوجه خراسانست و قرار کار بر جنگ و کار زارست نه آنکه بدستور همه سال مدار بر فریب و فرار دهند. چون فرهاد خان از خراسان بعراق آمده عبد المؤمن خان بیشه را خالی دیده متوجه خراسان شد. و خبر او در عراق شایع شد. شاه عالم‌پناه یورش خراسانرا بسال نو انداخته متوجه دیگر مهمات که ضرورتر میبود گشتند. و خواجم ایلچی مذکور را بنواب اقبال‌پناه حاتم بیک سپردند. وی در منزل نواب مشار الیه میبود. و در شهر محرم متوجه دار السلطنه اصفهان و دار العباده یزد شد. از آن محال سیر و شکارکنان باز بقزوین آمده عزیمت زیارت مقدسه دار الارشاد اردبیل نمودند. و در میان زمستان که آفتاب عالمتاب در برج جدی بود متوجه دار السلطنه قزوین شده روز یکشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول سنه الف بدار المؤمنین

قم آمده روز دوشنبه بجانب قزوين در حركت آمدند يكشب بيشتر در آنجا توقف نكرده از راه طارم و خلخال بدار الارشاد تشريف برده بعد از سودن جين بر خاك آن سرزمين ملتمسات خود را معروض داشته نداى اجابت انتما در آن روضه مقدسه و حظيره منوره از هاتف غيب و عالم لا ريب استماع فرمودند. و در اول دلو از آنجا بقزل آغاج و تماشاى كنار دريا رفته فرهاد خانرا بر سر طوالش و حاكم آنجا فرستادند. و ولد انصار خليفه كه حاكم قراجه داغ بود وى از اعادى خود كه در درخانه قوى و صاحب اختيار بود خصوصا مقصود بيك ناظر قراجه داغلو «۱» توهمات و دغدغه نمود و مردم خود را از آب ارس گذرانيده بر آن ضلع نشست. غازيان ظفر نشان واقف شده بر سر لشگريان و اموال او آمده تمامى را نهب و غارت نمودند. هركه برتافت سر از حكم تو جان داد بباد- شاه عالميان در آخر حوت از آذربايجان داخل دار السلطنه قزوين شده مقرر نمود كه فرهاد خان بر سر خان احمد بگيلان رفته او را بدست درآورد. باعث بر غبار خاطر اشرف از خان احمد آنكه مشار اليه قطع از مضايقهاى ناخوش و مقالات مشوش در باب وصلت كتابتى طولانى عريض مشتمل بر شكايت بسيار و نكايت بيشمار بمقربان نامدار نوشته ماحصلش آنكه كار من بجائى رسيده كه دست اهل و عيال خود را گرفته بديار كفر روم. خاطر عاطر دريا مقاطر از آن سخنان منحرف گشته بر زبان الهام بيان جارى ساختند كه خان احمد سالها در قلعه محبوس بود و چون نوبت سلطنت باسمعيل ميرزا رسيد او را از قلعه بيرون نياورد و والد ماجدم شاه سلطان محمد چون بر سرير سلطنت متمكن گشت او را از قلعه بيرون آورده همراه بدار السلطنه قزوين آورد و رعايت و شفقت بسيار بدو نموده اساس و اسباب و جمعيت بيشتر از زر و گوهر و اسپ و شتر و استر بدو داد. مع هذا همشيره خود را با مال فراوان بدو داد و تمامى مملكت گيلانرا

---

(۱)- لن: قراچهداغلو

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۱۰۹۰

كه در تصرف قزلباش بود بدو ارزانى داشت و او را دوستكام و مقضى المرام بمقام خود فرستاد و بعد از آنكه ايران بوجود فايض الجود نواب همايون ما مزين شد ما نيز روش پدر نامور منظور داشته همواره ممد و معاون او بوده و انواع نوازش و پرسش خويشاوندانه بجا آورديم «۱» و چون او را صبيه بود و ازين سلسله عليه از عالم يگانگى و رفع بيگانگى بجهت فرزند ارجمند سعادتمند خود طلب نموديم. در هر مرتبه كه احدى ملاحظه نمايد چه قصور و فتور و كسر و نقصان بحال او راه يافته كه او از دست ما ببلاد كفر رود و از ما چه نقصان و خسران بدو مملكت او راه يافته القصه. بيت:

چون تيره شود مرد را روزگارهمه آن كند كش نيايد بكار و خان احمد همچنان بر سر آن سخنان بود و در مقام تداراك و تلافى نبود. لاجرم نواب همايون فرهاد «۲» خانرا بر سر او بگيلان فرستاد. خان زمان از راه گسگر متوجه آن ديار گرديد وراى عالم آراى همگى متوجه رفتن خراسان و انديشه آن معاندان مى‌برد.

و هم از معظم وقايع اين سال كثير الاختلال ارتحال سيادت و مغفرت‌پناه مرتضى ممالك اسلام ميرغياث الدين محمد ميرميران يزدى بود كه مدتى بر بستر بيمارى و ناتوانى افتاده در قريه ندوشند يزد رحلت نمود. نعش شريف آن آن حضرت را بتفت برده در جنب مقابر اجداد و اقوام عظامش دفن نمودند. و در شهر جمادى الثانى سنه مذكوره خير فوت او بدار السلطنه قزوين رسيد.

و هم درين ماه قورخمس خان شاملو كه از حبس پادشاه دار الاسلام بغداد خلاصى يافته بدرگاه گيتى‌پناه بدار السلطنه قزوين آمده پناه بدولتخانه مباركه آورده بطريق صوفيان سعيل اسلمش گشت. كسى از خلفاء و ذاكران و طريقچيان او بحال او نپرداخته پسرزاده‌اش كلب على بيك بن طهماسب قلى بيك بر سر او آمده او را در دولتخانه مباركه پاره‌پاره كرد و مدت سه روز لاشه او در زير چادرشب شطرنجى نهان بود. و بالاخره جمعى از شاملويان او را برده دفن نمودند.

و هم درين ايام سلطان معصوم تركمان با حسن سلطان شاملو ولد شاهوردى خليفه كه از مردودان و گريختگان درگاه بودند ايشانرا

گرفته بدار السلطنت آوردند. شاه ترحم نموده از جرایم ایشان گذشته امان یافتند.

و هم درین اوان اسمعیل سلطان برادر امیر خان موصلو را که او نیز از گریختگان درگاه بود او را گرفته آوردند. در اثناء سیاست گریخته پناه آستانه امامزاده واجب الاحترام شاهزاده حسین برد. پیر احمد موصلو که از اقوام بود او را بقتل رسانید. بیت:

سری که گردن از امرت کشید دورانش بر آستان تو اکنون کشان کشان آورد

---

(۱)- لن: آوریم

(۲)- لن: فرها

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۱۰۹۱

و هم در روز یکشنبه بیست و هفتم شهر شوال شاهزاده سلطان حسین میرزا که در سن سه سالگی بود و کمال فطرت و فراست داشت در دار السلطنه قزوین داخل حوریان بهشت گردید.

نواب صدارت پناه میر ابو الولی حسب الامر عالی بتجهیز و تغسیل او قیام آورد و او را در جنب قبر امامزاده دفن نمودند.

و هم درین سال شاه دریا نوال مقدار یکهزار خروار گندم که در آن سال هر خرواری بهفت هزار دینار قیمت داشت از محصولات قریه دستجرد دار السلطنه قزوین بفقراء و مستحقین و صلحاء و مساکین انعام و تصدق فرمودند.

و هم در اواخر این سال بعد از مراجعت دار الارشاد اردبیل حکم بتخریب قلعه قهقهه که در آن حوالی واقعست فرمودند. و آن قلعه را حسب الامر اعلی از حصانت باطل نمودند و کوتوالان را برطرف ساختند.

و هم در ذی حجه حجه مذکوره این سال مولانا آقاجانی تبریزی که از افاضل زمان بود و خدمت تولیت آستانه مقدسه منوره قم تعلق بدو داشت بعد از تشرف بزیارت حج بیت اللّه الحرام و طواف رکن و مقام در آن بلده معظمه زاده اللّه شرفا و تعظیما جان بجانان سپرد و در آن ارض طیبه مدفون گشت.

وقایع سال سیزدهم از سلطنت خراسان و سال ششم از پادشاهی کل ایران

نوروز این سال و تحویل آفتاب عالمتاب ببرج حمل آخر روز جمعه ششم جمادی الثانی لوی‌ئیل بعضها الف بعض احدی و الف. در روز شنبه هفتم، پادشاه اقلیم چهارم در دار السلطنه قزوین بایوان چهل ستون برآمده بدستور مجلس جشن نموده آن روز را بنشاط و انبساط گذرانیدند. چون سلطان بدیع آئین ربیع سپاه سبزه و ریاحین بر اطراف صحراء و بساتین کشید و بیدادگران خیل شتا پای عزم در رکاب رحیل آوردند موکب اعلی درین ایام نشاط انجام عنان عزیمت بصوب ولایات گیلانات و تسخیر آن محال مصروف داشتند. بیان این حال و تفصیل این مقال فرار و و استیصال سلطان سریر بر مسند فضل و افضال خان احمد پادشاه گیلان است. سابقا شرف عرض یافت که چون شاه جمجاه از مملکت خراسان بتخت ایران آمده در دار السلطنه قزوین بر سریر سلطنت و پادشاهی متمکن گشتند معاملات و دارایی گیلان بخان مشار الیه امضا فرموده صداقت و محبت بواسطه عرق سیادت و طریقه مصاهرت بمثابه بود که جدائی و بیگانگی بهیچوجه من الوجوه در میان نبود. در خلال این احوال در یورش اول خراسان که مرشد قلی چاوشلو در چمن بسطام بقتل رسید بعضی از امراء چاوشلو مثل محمد شریف خان حاکم قزوین پسرزاده حسین بیک قورچی تیر و کمان شاه جنت‌مکان و محمود خان پسر پیره محمد خان روگردان شده تحصن بگیلان جستند و بخدمت خان احمد پیوسته خود را بدو رسانیدند. بعد ازین قضیه گمان

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۱۰۹۲

باریافتگان این آستان این بود که حضرت خان احمد اخلاص و دولتخواهی و مصاهرت و قومی را منظور داشته آن جماعت مردود

را گرفته نزد آن پادشاه صاحب قران می‌فرستند. مشار الیه از آن تجاهل نموده پس از آن حکم جهان مطاع صادر شد که خان احمد آن جماعت را بدرگاه گیتی گیتی‌پناه فرستند. مشار الیه همچنان تغافل نمود تا آنکه بعضی از امراء مثل فرهاد خان و غیره بخان احمد چیزها نوشته پیغام دادند که لایق بحال آن جناب نیست که جمعی که مردود و روگردان ازین درگاه همایون شده باشند و بدانجا گریخته و مع هذا حکم اعلی بفرستادن آنها شرف صدور یافته مساهله نموده بتغافل گذرانند. آخر این نتیجه خوبی و ثمره نیکوئی نخواهد داد.

و حضرت خان اعقل مردم زمانه است بهتر از دیگران معاملات پادشاهی و سلطنت را میداند و طریق نمک خوردگی و صوفیگری و حقوق قدیمی و خویشی و قومی این نیست که جماعت مردود را بی‌واسطه و فایده خود نگاه دارد و اکابر چنین گفته‌اند:

رباعی:

با دشمن من چو دوست بسیار نشستبا دوست نشایدم دگربار نشست

پرهیز از آن عسل که با زهر آمیختبگریز از آن مگس که بر مار نشست و خان احمد پادشاه ازین مفتحات غافل شده بود همچنان ایشانرا بدرگاه نفرستاد تا آخر حکم جزم رفته بالضروره فرستاد چنانچه مذکور گشت و امیر حسام الدین گیلانی که وکیل و صاحب اختیار خان بود در میانه محرک سلسله فتنه و فساد گشته مانع بود و نمیگذاشت که خان احمد حقوق خدمات سابق را که ابا عنجد برین دودمان ولایت مکان دارد برقرار [دارد]. چون دانست که بخیه کار او برو افتاده و شاه جمجاه انتقام ازو خواهد کشید میرحسام الدین با خان احمد قرار داد که توسل بدرگاه خواندگار می‌باید جست تا در حمایت او از آفات واردات مصون باشیم و تا آن نمیشود شاه والا جاه دست از ما باز نمیدارد و سفارشات و کتابات از حضرت خواندگار می‌باید گرفت. خان احمد چون این سخنان را استماع نمود گول خورده بامیر حسام قرار داد که ببهانه زیارت مکه معظمه زاده اللّه شرفا و تعظیما بروم رفته خود را بقاپی رساند و عرضه و نوشتجات او را بنظر سلطان مراد خواندگار رسانیده ملتمسات او را صورت دهد. امیر حسام ظاهرا بقصد زیارت نهانی بدریا نشسته متوجه استنبول گردید که حاجات و ملتمسات خان احمد را معروض بارگاه خواندگاری و وزراء اعظم گرداند و التماس سفارش خان احمد و الکاء او نماید که درین باب بنواب کامیاب قمر رکاب اشرف اعلی چیزی بنویسد. اما خان احمد بجهت اخفاء این امر تدبیر کرده بود عرضه بنواب کامیاب مالک رقاب نوشت که میرحسام الدین درین و لا-قصد زیارت مکه معظمه نموده روانه زیارت شد مبادا که اعداء معروض دارند که او را بروم فرستاده. اتفاقا در آن ایام ایلچی از درگاه گیتی‌پناه بجهت گرفتن قلعه نهاوند که در تصرف رومیان بود بقاپی رفته بود و نواب خواندگار امر کرده بود که طاوس قیورقی قلمی فرمایند که سنجق‌دار و مستحفظان رومی که در قلعه نهاوند [هستند] آن قلعه را بتصرف اولیاء قاهره شاهی دهند. در آن وقت

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۹۳

میرحسام الدین مذکور واقف گشته بوزراء اعظم عرض مینماید که مقررست که هرجا پای اسب رومیه بدانجا رسد از تصرف بیرون ندهند و آن شرارت و بد نفسی او باعث آن شد که نهاوند ندادند و مع هذا معروض ساخته که میخواهم که طاوس قیورقی بمن عنایت شود که جهت خواندگار در قزوین قلعه بسازم. و دیگر حکایات ناملایم موحش که حد او نبود از روی جهل و نادانی مذکور ساخت حضرت خواندگار و وزراء اعظم گوش بسخنان واهی آن سفیه نکرده نصیحتی چند در جواب نوشتجات خان احمد نوشته ارسال داشتند. در خلال این احوال خواجه مسیح زرگر لاهجانی که در آن اوان از جمله وزراء خان احمد بود و مدار مهمات و داد و ستد و معاملات آنجا باو میگذشت بواسطه تشیع و صوفیگری که بدین دودمان خلافت مکان داشت چون واقف شد که خان احمد پادشاه را در خلال این احوال کفران نعمت می‌نماید و با ولی‌نعمت و یا ولی‌نعمت‌زاده در مقام منازعه است زبان نصیحت بیان از روی صلاح و نمک‌خوردگی گشوده بحضرت خان احمد پادشاه عرض نمود که اطاعت شاه سپهر منزلت که ولی‌نعمت «۱» است واجب و لازم است و تا غایت اثر دودمان این سلاطین گیلان بمحض شفقت و عنایت بی‌غایات ایشان مانده و

ایشان شما را از قلعه اصطخر بیرون آورده بجا و مقام خود فرستادند. و اینها همه از دولت این سلسله علیه است که روزی بندگان گشته و در هر مرتبه از مراتب رضا جوئی خاطر اشرف اقدس اعلی مقدم بر جمیع چیزهاست. خان احمد پادشاه چون این سخنان خیر از آن خواجه عاقبت اندیش اصغا فرمود جهل و نادانی او را بر این داشت که با خواجه مشار الیه بی‌التفات گردد. لاجرم تقویت جانب میرحسام الدین کرده خواجه مذکور را فدوی و یکجهت شاه دانست. خواجه نیز بنابر صلاح کار خود و پیش‌بینی و مآل‌اندیشی در میانه این غوغا روگردان از خان احمد پادشاه شد کوچ بر کوچ بقزوین آمده بعز بساط بوسی اعلی سرافراز شد. و حکایات گیلان و بند و بست آن دیار را بواجبی خاطرنشان همایون نموده و رفتن میرحسام الدین بروم ....

---

(۱)- لن: نعمت واجب

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۹۵

[فهرست ها]

فهرست اعلام اشخاص

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۰۹۷

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۱۱۰۶

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۱۵

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۱۱۲۱

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۲۶

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۲۹

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۳۱

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۳۲

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۱۱۳۹

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۴۱

خلاصة التواريخ، ج۲، ص: ۱۱۴۶

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۴۸

فهرست نام جایها

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۵۰

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۵۲

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۵۸

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۶۶

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۷۲

فهرست ملل و نحل

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۸۰

فهرست مشاغل و مناصب

خلاصة التواريخ، ج ۲، ص: ۱۱۸۷

خلاصة التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۸۸

خلاصة التواریخ، ج ۲، ص: ۱۱۸۹

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۹۰

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۹۱

لغات- ترکیبات- اصطلاحات

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۹۳

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۹۷

خلاصهٔ التواریخ، ج۲، ص: ۱۱۹۸

فهرست کتب و رسالات

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی

آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صـاحب اصـلی ایـن خـانه (قـائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الاـعظم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف تـوفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شـماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سـندش، از امام حسـین علیه السـلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم مـا که به دسـتش رسـیده، به او سـهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرمایـد: «ای بنـده بزرگوار شریـک کننـده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سـزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السـلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یـک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشـتن بینـوایی ضـعیف را دارد و تـو او را از دسـتش می‌رَهـانی، یـا مردی نـاصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضـعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سـپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زیـد: امام حسـین علیه السـلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخوانـد و او اجابت کنـد، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان

WWW